

فراموشخانه و فراماسوئری در ایران

جلد اول

نوشته: اسماعیل رائین



مؤسسه انتشارات امیرکبیر
تهران، ۱۳۵۷

WWW.BOOKBAZ.IR

استفاده از متن کتاب، اسناد و دیباچه‌ها، عکس‌ها
بدون اجازه کتبی نگارنده ممنوع است.



دانش، اسامعیل
فراموشخانه و فراماسوئری در ایران (جلد اول)

چاپ سوم: ۱۳۸۲

چاپ چهارم: ۱۳۸۷

چاپ و صحافی: چاپخانه سپهر، تهران
حق چاپ محفوظ است.

فهرست

۵	انگیزه تهیه و تدوین این کتاب
۱۱ - ۳۵	فصل اول پیشگفتار
۳۶ - ۵۰	دوم - پیدایش فراماسونری در جهان
۵۱ - ۱۰۰	سوم - فراماسونری در انگلستان
۱۰۱ - ۱۴۲	چهارم - فراماسونری در فرانسه
۱۴۳ - ۱۵۹	پنجم - فراماسونری در آمریکا
	ششم - تشریفات داخلی معابد و لژها -
۱۶۰ - ۲۰۵	قبول عضو جدید - شرایط ورود
۲۰۶ - ۲۱۷	هفتم - معبد سلیمان و معابد فراماسونری
۲۱۸ - ۲۷۳	هشتم - مجامع سری در ایران و تقلید فراماسونری از آنها
	نهم - قدیمی ترین نوشته هایی که بزبان فارسی درباره
۲۷۴ - ۳۰۰	فراماسونری نوشته شده است
۳۰۱ - ۴۸۶	دهم - پیشقدمان فراماسونری در ایران
۴۸۷ - ۵۶۸	یازدهم - فراموشخانه میرزا ملکم خان
۵۶۹ - ۶۲۸	دوازدهم - مجمع آدمیت - دومین سازمان فراموشخانه
۶۲۹ - ۶۹۱	سیزدهم - جامع آدمیت

درباره چاپ دوم کتاب

جلد اول کتابی که اینک در دست شماست، نخستین بار در ژانویه سال ۱۹۶۸م (دیماه ۱۳۴۶) با همکاری شرکت ایتالیائی Stampato - DA. Cesare Batisti editori در آن کشور چاپ و منتشر شد. جلد دوم کتاب در بهار ۱۹۶۸ (اردیبهشت ۱۳۴۷) و جلد سوم آن در دسامبر همین سال (عطابق با آذر ماه) در ۴ هزار نسخه چاپ و در سراسر جهان پخش شده است. و اینک جلد اول و دوم کتاب که در تهران چاپخانه داورپناه - از روی نسخه چاپ اول بصورت افست تجدید چاپ و در یک هزار نسخه منتشر شده، همراه با جلد سوم آن که مستقیماً از ایتالیا رسیده است، تقدیم خوانندگان عزیز می شود.

استقبال بی نظیری که مستشرقین و دانش پژوهان و همه مجاذل و جماع خاورشناسی و ایرانیان مقیم خارج از کشور از چاپ اول جلدات اول و دوم و سوم کتاب بعمل آوردند، سبب شد که قبل از اقدام به چاپ و انتشار مجلدات چهارم و پنجم در صدد تجدید چاپ مجلدات نخستین بر آئیم. لازم بیاد آوری است که دو جلد آخر کتاب تا اواخر سال مسیحی جاری (آذر ماه ۱۳۴۸) چاپ و منتشر خواهد شد و در این مجلدات برای اولین بار در جهان، فعالیت های محرمانه فراماسونری در ایران و اعمال و رفتار و سوابق فراماسونهای ایرانی تجزیه و تحلیل می شود. این دو جلد، حاوی مطالب تکان دهنده ای است که آگاهی بر آنها برای هر ایرانی میهن دوست و علاقمند به تحولات سرزمین خویش لازم و ضروری است. اگر چه باره ای از حقایق و اسرار فاش شده در این دو جلد به افسانه بیشتر شبیه است، ولی ارائه مدارکی که با صرف یک عمر و متجاوز از بیست سال تلاش مداوم گردآوری شده، کوچکترین جایی برای شک و تردید، در حقیقت آنها باقی نمی گذارد. بعنوان مثال - در جلد چهارم سوابق سی و هفت نفر از استادان

اعظم واستاذان بسیار در جمند فراماسونری ایران را که هر يك از آنها دارای پرونده‌های سنگینی هستند ، به تفصیل شرح داده‌ایم . اینان غالباً دو محاکم دادگستری ایران و با محاکمات اداری . سابقه و پرونده تخلف دارند که همراه با اسناد و مدارك مستندی از سوء استفاده ها و گذشته‌های تاریك آنان قاش و در جلد چهارم ارائه خواهد شد . در این جلد هم چنین متن بیست و يك سخنرانی محرمانه فراماسونها که در محافل ماسونی ایران ایراد شده و ۱۸۰ دستور و بخشنامه سری که لژهای فراماسونری ایران صادر کرده‌اند ، عیناً منعکس خواهد شد . با انكلاء به همین اسناد و مدارك عناصافه بایستی گفته شود که مجامع فراماسونری ایران ، برخلاف آنچه که ادعا میکنند ، نه تنها پیشرو اصلاحات و آزادی و اعتلای جامعه ایرانی نیستند ، بلکه تا آنجا که توانسته‌اند در برابر پیشرفت‌ها و آزادی‌های فردی و اجتماعی ایران بنفع خودشان و بیگانگان ، سدها و موانع فراوان ایجاد کرده‌اند . سری بودن محافل فراماسونی و اصراری که آنان در پنهانکاری اعمال و کردارشان دارند ، سبب شده است که پرده ضخیمی بر روی گفته‌ها و نظرات و مقاصد و نیات شوم آنان کشیده شود . قبی چند از این گروه که گاه خواسته‌اند در راه آزادی و پیشرفت اجتماع و مردم ایران گام بردارند بشهادت اسناد و مدارك بدست آمده با مخالفت شدید کهنه پرستان و با عوامل شوم و بیگانه پرستی که بر لژهای فراماسونری تسلط دارند ، مواجه شده‌اند . و مادر جلد چهارم تا آنجا که توانسته‌ایم ، پرده از روی اعمال و افعال آنان برداشته‌ایم . شاید بتوانیم ادعا کنیم که برای نخستین بار در ایران و جهان بدین کار خطیر اقدام شده است .

در جلد پنجم کتاب که بنام «فراماسونری سرطان جامعه ایرانی» است ، نتایج اعمال و افعال و مقاصد سیاهکارانه فراماسونهای ایرانی از سال ۱۸۱۰ تا ۱۹۶۸ به تفصیل تشریح شده است . این جلد از کتاب که بایستی بدان نام (تاریخ دو قرن سیاهکاری فراماسونهای ایرانی) داد ، پرده از روی اعمال رجال و سیاستمداران و زمامداران فراماسون که سبب تقسیم و تجزیه مناطق مختلفی از سرزمین‌های میهن عزیز ما شده‌اند ، بر می‌دارد . در این جلد هم چنین ارتباط تنگه‌آور ایندسته از اجنبی پرستان یا دشمنان استقلال مملکت ما بخوبی تشریح شده است . در جلد پنجم کتاب سعی کرده‌ایم ارتباط فراماسونری را با صهیونیسم و یهودیان جهان و ریشه ارتباط آنان را در گذشته و حال بخوبی شرح دهیم . دو فصل آخر کتاب را به سازمان جدید فراماسونری در شرف تشکیل و گرانده لژ ایران اختصاص داده‌ایم . از خدای بزرگ مسئلت داریم ما را در انجام این خدمت به میهن عزیزمان و همه میهن پرستانی که آرزو مند پیشرفت و تعالی این آب و خاک هستند یاری کنند .

انگیزه تهیه و تدوین این کتاب

در یکی از روزهای گرم سال ۱۳۳۰ که برای مطالعه بکتابخانه دانشکده حقوق رفته بودم، گفتگوی یکی از دانشجویان متصدی کتابخانه نظرم را جلب کرد. دانشجو درحالیکه میکوشید خشم خود را ظاهر نکند بکتابدار میگفت: چطور تا امروز کتابی بزربان فارسی درباره فراماسونری در ایران و جهان نوشته نشده؟ درحالیکه این جماعت قریب یکصدسال است که در این مملکت مقامات حساسی را دارند و در گذشته موارد متعددی پیش آمده است که حتی سیاست کشور ما را رهبری میکردند؟! سئوالات بی در پی دانشجو وقیافه حق بجانب کتابدار، مرا باین گفتگو علاقمند ساخت.

به بقیه گفتگوی یکطرفه گوش دادم. کتابدار میگفت: منم نزد خود گرفتار چنین سئوالاتی هستم و تاکنون نتوانسته‌ام جواب قانع کننده‌ای بآن بدهم، درحالیکه مصلحت اقتضای شغل روزانه با دانشجویان و مراجعین متعددی مواجه میشوم که علاقمند بمطالعه در این امر هستند و بیاخذ لازم دست نمیبایند. من اطمینان دارم که تا با امروز نه تنها کتابخانه‌های ما بلکه هیچیک از کتابخانه‌های ایران و حتی اگر اغراق نگفته باشم، کتابخانه‌های دنیا نمیتوانند بیاخذ و منابعی درباره مسئله فراماسونری در ایران در دسترس علاقمندان قرار دهند و علت این امر آنست که تاکنون حتی يك رساله نیز در این باره بزربان فارسی یا السنه دیگر نوشته نشده است.

امروز هفده سال از آن روز میگذرد، و هنوز هم هیچ کتاب یا تشریه و رساله‌ای بزربان فارسی و یا زبانهای دیگر درباره فراماسونری در ایران نوشته نشده است و آنچه

که اکنون من در این مجموعه انتشار میدهم در واقع مدارك و اطلاعاتی است که اولین بار اقدام بجمع آوری و انتشار آنها کرده‌ام، باشد که مبنای کارهای مهمتر و وسیعتری در این باره قرار گیرد.

در این هفده سال هر کس که می‌شنید من در این باره بمطالعه مشغولم بادل‌سوزی و ابراز نگرانی مرا از این کار بر حذر میداشت و خطرات چنین مطالعه تحقیقی را بمن تذکر میداد. حتی از صاحبان قدرت که در حسن نیت آنها شک نمی‌دارم بمن توصیه کردند که با شاه مہم برق بازی نکنم که موجب مرگه آنی است!! و بیاد دارم که يك روز استاد دانشمندی که خود کتابی درباره یکی از رؤساء فراماسوئری نوشته و از «فراموشخانه» نیز ذکری بمیان آورده بود، در کتابخانه مجلس شورای ملی مرا از ادامه این کار منع کرد و هنگام این توصیه چنان لحن حق بجانب بخود گرفت که اطمینان پیدا کردم دلش شدیدا بحالم می‌سوزد. از همه جالبتر گفتگوئی بود که با يك شخصیت عالیمقام ماسوئری در ایران دست داد. وی که فاضلی ارجمنند و قدیمی است و مقام علمی و فرهنگی آشکاری دارد، علنی بمن گفت: ماسون‌ها در دنیا و ایران قدرت و نفوذ زیادی دارند و دشمنان خویش را تا دم مرگ فراموش نمی‌کنند!!..

لیکن علیرغم این اعلام خطرها از آنجائی که جز تحقیق علمی و تاریخی نظر دیگری نداشتم با علاقه و افری بکار ادامه دادم و بسیار خوشوقتیم که پس از هفده سال، در بنگار، بمیزان قابل توجهی موفق شده‌ام. بدون تردید یکی از علل این توفیق آشنائی شخصی من با عدد کثیری از ابران پرستان که جز بخاك وطن و مردم سرزمینی که در آن زندگی میکنند، بچیز دیگری عشق نمی‌ورزند و با همه سازمان‌های انترناسیونالیستی مخالفند. همچنین آشنائی با عده‌ای از فراماسونهای ایران که اغلب ساعتها با آنها به بحث و مذاکره و تحقیق در شرح حال و فعالیت‌هایشان گذرانده و اطمینان حاصل کرده‌ام که هیچيك از این افراد، خطرناك و تحمل ناپذیر نیستند و مردانی آگاه و آرام بشمار می‌روند که چه بسا مصاحبت آنان از نظر کسب اطلاع و تحقیق غنی‌تری است. هر دسته و جماعتی از عناصر نيك و بد ترکیب شده‌اند و من میتوانم بجزأت ادعا کنم که در بین فراماسونهای ایران عده‌ای را میشناسم که بنوبه خود ایرانیانی شریف و با نقوی و پرهیزگارند،

و واجد صفات عالی انسانی میباشند. در حالیکه در بین آنان شیطان صفتانی هستند که جز جمع کردن مال از راههای ناصواب و یا خدمت به بیگانگان هدفی ندارند و اینان را در جلد چهارم این کتاب معرفی خواهم کرد.

اشکال بزرگ مطالعه و تحقیق درباره فراماسونها، تنها شناسائی آنها نیست، بلکه این حقیقتی است که هیچیک از آنان اقرار بر فراماسون بودن خود نمیکند و علیرغم گفتگوها و اظهار آشنائیا هیچیک از آنان حاضر نیستند اطلاعاتی درباره وضع و فعالیت خود و جمعیت خویش - حتی به تحقیق کننده بدهند و بدین جهت است که در بسیاری موارد مطالعه درباره ماسونری اصولاً کار دشوار و محال بنظر میرسد، بویژه که ماسونهای ایران بر طبق رسوم و سنی که دارند افشاء اسرار و سوابق تاریخی فعالیتهای جمعیت خود را جرم و کیفر آنرا مرگ میدانند! معیناً از نظر يك محقق علاقمند و بیطرف، تمام اینها تشویق آمیز است، زیرا پیمودن راه هموار و بی خطر، لیاقت راه رفتن نمیخواهد و درین رهگذر، من همیشه سوگندی را که در روز اول، هنگام استراق سمع دانشجو و کتابدار دانشکده حقوق نزد خویش یاد کرده بودم، بیاد میآوردم. این سوگند مبتنی بر آن بود که در راه تحقیق ماسونی اقدام کنم و مجموعه‌ای کامل و جامع و آزاد و بیطرف و صادق برای آگاهی عموم بویژه نسل جوان میهن خود فراهم آورم و در تمام سطوح آن هرگز له و علیه این سازمان جهانی و اعضاء و نمایندگان آن در ایران و جهان قلم نزنم و همواره شهادت و صداقت يك محقق صادق اجتماعی را پیش چشم خود قرار دهم. مع الوصف در این مختصر، ناچار بتذکر مواردی هستم که گاه به دشمنی‌ها و دوستی‌های خاص این جماعت برخورد کرده‌ام. از جمله این موارد خصوصت، مرد ماجر اجوفی در سازمان فراماسونری انگلیس در ایران بود که بتصور مخالفت من با فراماسونری و مسائل توقیف مرا به اتهام جمع‌آوری اطلاعات علیه فراماسونهای صاحب مقام در ایران فراهم آورد. این اقدام مفسده انگیز و نسنجیده او موجبات، آشنائی مرا با یکی از فراماسونهای ایرانی بنام محمد خلیل جواهری فراهم ساخت که ازیرکت آشنائی با او توانستم اطلاعات تاریخی و اسناد جامعی درباره لژ همایون گرد آورم. سالها قبل روزیکه از زندان بمنزل بازگشتم، او با دسته گلی بدیدتم آمد و ضمن نکوهش عمل برادر فراماسونش

تعداد زیادی از اسناد و اطلاعات گرانبهای فراماسونری در ایران را در اختیارم گذاشت. آروز دانستم که برای تحقیق و مطالعه تاریخی، صداقت و بیطرفی بزرگترین سرمایه محقق است و بس.



اینک لازم است تذکر دهم که برای تحقیق درباره سازمان فراماسونری در ایران و شناختن فراماسونهای که مؤسسين اصلی این فرقه جهانی هستند، تحقیقات خود را بر روی چه پایه‌هایی قرار داده‌ام:

۱- تحقیق و مطالعه کتب، مجازات و روزنامه‌ها و آرشیوهای موجود در جهان و ایران.

۲- استفاده از منابع خارجی که با فراماسونری ارتباطی ندارند.

۳- مطالعه و عکسبرداری و خریداری پرودنه‌های خصوصی فراماسونهای ایرانی در گذشته و حال.

۴- ملاقات و گفتگو با کسانی که عضو سازمان فراماسونری ایران بودند و هستند و یا اشخاصی که از این سازمان سری اطلاعات دقیق و صحیح دارند. در این مورد نیز بعلت تعهدات اخلاقی از ذکر اسامی اشخاص معذورم.

۵- همکاری با ایران پرستان و ناسیونالیستهای که دسترسی با اسناد و مدارك لژهای کنونی ماسونری در ایران دارند.

با این مقدمات، متن کتاب از شرح اقدامات کسانی که برای نخستین بار فکر ماسونی را در ایران رواج دادند آغاز میشود. از آغاز فعالیت ماسونی در ایران به - لژهایی برمیخوریم که چند سالی، پنهانی فعالیت میکردند و سپس تعطیل شدند. از شروع جنگ بین‌الملل اول فعالیت رسمی ماسونری انگلستان در ایران آغاز شد و اکنون در همه ایران بیش از بیست و پنج لژ ماسونی کار میکنند که تا حدود امکان بمعرفی آنان اقدام شده، بسیار اتفاق افتاده است که ضمن مطالعه درباره لژهای تعطیل شده با اسناد و مدارك گرانبهای برخورد کردم که بعلى نتوانستم از آنها استفاده کنم که ذکر این

علل فعلاً در اینجا صلاح نیست. علاوه بر این در مدت هفده سالیکه باین مطالعه مشغول بودم اطلاعات صحیح و دقیقی از لژهای موجود ماسونی در تهران و شهرستانها و اسامی کارگردانان و اعضاء آنها بدست آوردم که در صورت زنده ماندن، لااقل تا یک ربع قرن دیگر انتشار آنها برایم غیر ممکن است و اگر توفیق ادامه حیات دست داد، امید با انتشار بقیه تحقیقاتم را بصورت جلد آخر بخصوص بحث گرانها و ارزنده فراماسونری سرطان جامعه ایرانی، دارم.

نتیجتاً آنچه اینک در دسترس خوانندگان و دانش پژوهان گرامی قرار میگیرد، در حقیقت سنگ اولیه بنای عظیمی است که باید مرکز تحقیق و مطالعه قرار گیرد و افتخار من اینست که این سنگ اولیه را بر روی پایه مستحکم و مطمئنی نصب نموده‌ام. شکی نیست که علیرغم تمام زحمات به بسیاری از اسرار و اقدامات ماسونیه دست نیافته‌ام. چه بسا که در باره بعضی از مطالب هیچ نفهمیده‌ام، لیکن مطمئناً بیش از این برای کسیکه ماسون نبوده و در عرف ماسونها «بیگانه» محسوب میشود، مقدور نبوده است. برای نوشتن تاریخ مفصل فراماسونری در ایران حتماً باید از بایگانی واکد و قدیمی لژ اسکاتلند و گرانند اوریان فرانسه که در ایران سلولهای مخفی داشته‌اند استفاده کرد و بدان دسترسی داشت. اینکار از من و شاید هیچکس دیگری که عضو فراماسونری نباشد، ساخته نیست و امید است روزی امکان چنین استفاده‌ای برای محققان پیش آید. آرزو دارم که روزی نویسندگان عضو فراماسونری که بحمدالله تعدادشان در کشور ما نیز زیاد است رأساً در این باره بتحقیق و مطالعه بپردازند. از راه‌ها و سوابق تاریخی این سازمان عظیم و اسرارآمیز جهانی در کشور خود پرده بردارند و مردم را ازیر نامه‌ها و هدفهای آنها و نقشه‌های سیاسی خانمانسوز و ایران برپاداده که اعضاء ماسونری در گذشته داشته‌اند آگاه سازند و بدین ترتیب با گاهی فکر و آزادی عقیده و بیداری مردم ایران که بعضی از فراماسونهای ایرانی بدان مؤمن و معتقد میباشند، یاری نمایند.

اسمعیل رائین تهران اردیبهشت ماه ۱۳۴۶

فصل اول

پیشگفتار

فراماسونری که انگلیسها از ۳۵۰ سال قبل آنرا با کلمات دلپذیر آزادی، برادری، برابری و نوع دوستی رواج دادند، از قرن هیجدهم به بعد به بزرگترین وسیله استعمار ملت‌ها تبدیل شد. مردم بی‌خبر و خوش‌باور آفریقا، آسیا و خاورمیانه که در گرداب جهل و نادانی، ظلم و شقاوت و بیدادگری گرفتار بودند، بزودی فریب تیرنگ‌های پیشقدمان فراماسونری را خوردند و مخصوصاً با کوشش مداوم عمال سیاست استعماری که اکثراً فراماسون بودند قدم‌نهائی از ایران نیز از دست رفت. فراماسون‌نهایی که در نقش عاملین استعمار ظاهر شدند، اساس ملیت‌ها را برهم زدند، افتخارات ملی را مسخره کردند و بکرات بیگانه پرستی را جایگزین وطن‌پرستی ساختند و بعزت اعتقادی که بزعم خود بایجاد یک حکومت برادری جهانی و انترناسیونالیستی داشتند، هر کجا که با افکار ملی و ناسیونالیست‌ها روبرو شدند در محو آن کوشیدند.

پیش از آنکه بحث اصلی فعالیت‌های فراماسونری در ایران به میان آید، کوشش میشود نقاب از چهره «برادران ماسون» در مدت دوسه قرن گذشته برداشته شود و هموطنان عزیز از آنچند پرده‌های محافل و لژها و درون‌نمایانکاه‌های ماسونی میگردد آگاه گردند و آنگاه بکشور خود میگردانیم.

در این پیش‌گفتار چگونگی نفوذ فکر استعماری دولت انگلیس که از قدیم در طرح

نقشه اسارت ملت ایران و ایجاد دسته‌های فراماسونی از لوازم اساسی آن بوده است ، نشان داده میشود . درباره آن قسمت از سیاست انگلیس که بلافاصله یا اندکی پس از رسوخ در کشور ما با آغاز « خدمات » ماسون‌ها ارتباط داشته و دارد ، نیز مطالبی هست که ملاحظه خواهید فرمود .

روزی که الیزابت اول ملکه انگلستان در سال ۱۶۰۰ م (۱۰۲۰ هـ) بمنظور هجوم انگلیسها بر زمین هندوستان فرمان انحصار بازرگانی شرق را به نام شرکت « هند شرقی » امضاء کرد ، وزارت مستعمرات انگلستان هم نقشه شوم اسارت ملت ایران را پی ریزی نمود و فرمان « هجوم به هند » یا « حمله دسته جمعی بایران » در يك زمان صادر شد . بموجب این فرامین :

۱- وزارت خارجه انگلستان مأموریت یافت برای اعزام سفراء و تأسیس سفارتخانه و مؤسسات انگلیس در ایران اقدام کند .

۲- به شرکت‌های انگلیسی دستور تأسیس شعبات تجاری ، جاده سازی ، ایجاد بانک‌ها و بالاخره گرفتن امتیازات جهت استخراج معادن داده شد .

۳- شرق شناسان انگلیسی مأمور شدند بایران عزیمت نمایند و درباره ادبیات ، تاریخ و هنر ایرانی مطالعه و تحقیق کنند .

۴- به باستان شناسان مأموریت مطالعه در آثار تاریخی ایران داده شد و بطور طبیعی این مطالعات با بغارت رفتن بسیاری از آثار گرانبهای ایران همراه بود .

۵- به یونایتد گرانند لژهای انگلستان و فرانسه و فراماسنی اکوسه دستور داده شد که در « فراماسون کردن » مأمورین اعزامی بایران ، تشکیل لژهای فراماسنی درین کشور بکوشند و در تشویق ایرانیانی که عازم انگلستان هستند ، به عضویت در فراماسونری مجاهدت بعمل آورند .

عبد مجریان سیاست رسمی انگلستان دستور یافتند که از فساد ، رشوه خواری ، دزدی ، و ناپاکی که موجود بود ، بجدا کثرت استفاده کنند و هیچ اقدامی در رفع این بلا باعمل نیاورند سهل است بلکه بمنظور پیش بردن مقاصد خویش حتی در ترویج آنها بکوشند .

۷- به مأمورین سیاسی و دیپلمات‌ها اختیار انعقاد معاهدات، تجزیه قسمتهای مختلف يك کشور، تضعیف دولت مرکزی، مبارزه با پیشرفت فرهنگ و تمدن محلی که همه آنها در مسیر استقرار سیاسی انگلستان و پیشبرد سیاست آندولت بود، اعطا گردید.

نتایج این روش استعماری طی سیصد و پنجاه سال اخیر در کشورهای ایران و هند و بسیاری از کشورهای که مصائب استعمار مستقیم یا غیر مستقیم را چشیده‌اند، معلوم است. هندوستان از سال ۱۶۰۰ م - (۱۰۲۰ ه) به بعد برای بریتانیای کبیر اهمیت پیدا کرد، و به گفته اردکرزن «امپراتوری انگلستان بدون هندوستان نمیتوانست دوام بیاورد»؛ همچنین که امروز هم «امپراطوری» انگلستان بدون درآمد نفت خاورمیانه بهیچوجه قادر بادامه حیات خود نیست و برای حفظ موجودیت خود از هیچگونه تلاشی در این رهگذر خودداری نمیکند^۱.

ایران گذشته از آنکه خود بازار خوبی برای تجارت انگلستان بوده و هست، کلید دروازه هند نیز بشمار میرفت و برای نفوذ در هند، وسیله‌ای سریع و قاطع محسوب می‌شد.

بنابراین برای حفاظت هندوستان و تسلط بر خلیج فارس، تنگه خیر، اقیانوس

۱ - سردیس رایت سفیر کبیر انگلیس در تهران روز چهارم تیر ۱۳۴۲ (۲۵ ژوئن ۱۹۶۳) پس از واقعه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ نطقی در دانشکده عالی مشترک ستاد برای عدمای از افسران ارشد ارتش شاهنشاهی راجع به سیاست دفاعی انگلستان ایراد کرد و گفت: «گرچه جمعیت انگلستان نسبت به جمعیت جهان فقط دو درصد است ولی ما هنوز از لحاظ تجارت مقام دوم را در دنیا حائز هستیم... نفت - خون و حیات انگلستان است که اقتصاد ما بر اساس آن می‌چرخد، ادامه جریان نفت خاورمیانه برای انگلستان موضوع پراهمیتی از نظر گردانندگان چرخهای صناعت و دستگاه‌های حمل و نقل این کشور میباشد. همانطوری که مطلع هستید انگلستان در توسعه صنعت نفت خاورمیانه پیشقدم بوده و در این جریان سرمایه عظیمی را بکار انداخته است و از این نظر ما در این ناحیه دارای سرمایه بزرگی هستیم. بنابراین انگلستان منافع خاصی از لحاظ وجود ثبات و استقلال سیاسی کلبه ممالک تولید کنندة نفت در خاورمیانه دارد که در این میان از نظر انگلستان ایران حائز بالاترین حادامیت است...»

هند و حتی آسیای مرکزی، در دست داشتن زمام امور ایران و «مهار کردن» زمامدارانی که بر اساس فرمانهای سابق الذکر پرورش یافته بودند، لازم بنظر میرسید. امروز پس از گذشت سیصد و پنجاه سال با وجود استقلال و تجزیه هندوستان به دو کشور (هند و پاکستان) هنوز ایران از نظر اولیای سیاست انگلستان منطقه حیاتی و پرارزشی بشمار میرود.

«جان مارلو کلارد» رئیس سابق روابط عمومی کنسرسیوم نفت در ایران که بنام مستعار «جان مارلو» کتابهایی نوشته است در کتاب خود موسوم به «خلیج فارس در قرن بیستم» در باره اهمیت ایران برای انگلستان چنین می نویسد:^۱

خلیج فارس در تاریخ امپراطوری انگلیس جای خاصی دارد. مدتهای مدید در نظر انگلیسها خلیج فارس منطقه ای از چشم افتاده بود که هیچکس حاضر بسکونت در آن نمیشد.

در این منطقه جایی که جزء مستملکات انگلیس باشد وجود نداشت. و فقط از جهت قرار گرفتن در مسیر هندوستان بود که اهمیتی داشت. اما امروزه که هندوستان و دیگر مستملکات امپراطوری از دست رفته است، این منطقه گرم و خشک بدرخشاثرین جواهر تاج امپراطوری انگلستان یا افلاک ضرابخانه و انبار ذخائر گروه استرلینگ تبدیل شده است. پیدا کردن علت این تغییر دشوار نیست. مهمترین علت البته نفت است. اگر بخاطر نفت نباشد انگلستان میتواند از تعهدات خود در این منطقه بآسانی و با

۱- ص ۷۲ - جان مارلو کلارد که در سالهای (۱۹۶۰ تا ۱۹۶۲ م - ۱۳۳۹ - ۱۳۴۱ ش.)

رئیس روابط عمومی کنسرسیوم نفت در ایران بود و یکی از عوامل سرشناس نفت انگلیس در خاورمیانه است که تاکنون چندین کتاب نوشته است و کتاب «خلیج فارس در قرن بیستم» او در سال ۱۹۶۲ م (۱۳۴۱ ش) منتشر شده. در خرداد ۱۳۴۱ که سمینار نفت برای مطبوعات ایران در تهران تشکیل شده بود، مقاله ای در روزنامه «ایزور» در روز ۱۷ ژوئن ۱۹۶۲ بقلم «سر ویلیام هیتر» در انتقاد از کتاب او منتشر گردید. روزیکه «ایزور» به تهران رسید، عین نوشته «هیتر» را در جمعه بحث و انتقاد سمینار نفت برای آقای عبداللّه افتخام رئیس هیئت مدیره شرکت نفت خواندم. و در باره اتهامات ناروایی که جان مارلو به دستگاه حاکمه ایران وارد ساخته بود سؤال کردم. این سؤال و جواب با آنچه که در کتاب مذکور نوشته شده بود سبب شد تا دولت ایران کلارد را با اخطار فوری ۴۸ ساعته از کشور اخراج کند.

مسرت خانه خالی کند. همچنان که در مناطق دیگر که سابقاً اهمیتی داشته اند این کار را کرده است.

میزان منابع شناخته شده نفت در نیمکره باختری و خاور میانه با در نظر گرفتن افزایش مصرف در نیمکره باختری چنان است که باید گفت خاور میانه تنها منطقه ایست که اروپای باختری در مقابل افزایش نیازمندیهای خود در آینده میتواند بآن تکیه داشته باشد. تا آنجا که قضیه مربوط بانگلستان است این مطلب تمام نیست. نفت خاور میانه نفت استرلینگ است و داشتن آن بداشتن دلار احتیاجی ندارد و سبب تحصیل ارزهای خارجی برای منطقه استرلینگ میشود. مثلاً حاکم کویت مقدار زیادی لیره در بانکهای لندن ذخیره کرده است که اگر آنها را از بانک خارج کند وضع لیره استرلینگ بسختی در خطر می افتد. بنابراین چه بخواهیم چه نخواهیم و فور نعمت و زندگی مرفه ما بستگی بسیار نزدیکی به حفظ وضعیت ما در این منطقه دارد اما وضع سیاسی این منطقه خوب نیست. استبداد کهنه ای که بر این منطقه حکم فرماست وجود خود را مرهون انگلستان میداند و انگلستان با آنکه کاری با وضع داخلی ندارد (۱) معیناً این وضع را در برابر حملات خارجی حفظ می نماید و بدین ترتیب ملاحظه میشود که سیاستمداران انگلیسی چگونه از سال ۱۶۰۰ میلادی بعد برای تسلط بر ایران و مطیع ساختن ایرانی کوشش کرده بودند.

تا زمانی که پادشاهان صفوی در ایران حکومتی بیرومند داشتند، برای انگلیسها دست اندازی باین کشور دشوار بود و حتی میسر نبود، در دوره سلطنت نادر شاه هم آنها نتوانستند پیشرفتی حاصل نمایند. تنها در دوران حکومت زندیه بود که انگلیسها موفق شدند فرهانی برای تجارت در ایران بدست آورند. ولی صدور این فرمان موفقیت قابل توجهی بشمار نصرفت و منظورشان را تأمین نمیکرد. بدین جهت بود که آنان بفکر افتادند، عجائلاً «جای پای» خود را محکم کنند و در انتظار حصول موفقیت های مناسبتری بنشینند. این فرصت در دوران قاجاریه برایشان پیش آمد. در این دوران انگلیسها موفق شدند زمام امور سیاسی و اقتصادی ما را در دست بگیرند. در زمان

سلطنت فتحعلیشاه، مخصوصاً هنگامیکه فابلسون امپراطور فرانسه با اتفاق پل اول امپراطور روسیه میخواست با کمک ارتش ایران به تسخیر هندوستان اقدام نماید، انگلیس ها با تمام وسایل وارد معرکه شدند و از ینکار جلوگیری کردند و در این تاریخ با ورود سر هارد فور و جونز و سرجان ملکم که هر دو از «استادان» فراماسوئری بودند، روابط ایران و انگلستان وارد مرحله جدیدی گردید که ورق حوادث بسیاری را بنفع سیاست انگلستان برگرداند.

خود سر هارد فور و جونز مینویسد: «... از بزرگان ایران هر کسی را که توانستم فراماسن کردم و برای آمدن سرجان ملکم زمینه را آماده ساختم...»^۱.

وسپس در باره استفاده از وجوهات موقوفه «اود» هند که در اختیار سفارتخانه انگلستان در بغداد و تهران قرار داشت میگوید: «... این پول در دست من اهرمی بود که میتوانستم با نیرویش همه چیز را تکان بدهم و بحرکت دریاورم...»^۲.

از این موقع انگلیس ها مطابق مقتضیات روز روش های گوناگونی در پیش گرفتند تا برای حفظ منافع امپراطوری بریتانیا و رسوخ در کلیه شئون اجتماعی ایران

۱ - یادداشت های جونز کنا بخانه محمود محمود.

۲ - خان ملک سامانی در کتاب دست پنهان سیاست انگلیس در ایران صفحه ۱۰۳ می نویسد «انگلیسها... مؤسسه اوقاف هندوستان را ظاهراً برای کمک بطلاب علوم دینی در قسولگری بغداد تأسیس کردند. حالا به بینیم داستان این اوقاف هند چگونه بود.

بطوریکه از طرف خود انگلیسها شهرت داده میشد رقاصه زیبای عشوه گری که از هفتاد و دو ملت در طول زمان عمرش دلربائی کرده و تمول بسیار بچنگ آورده بود چون شیعه و بلاعقب در هندوستان از دنیا رفت دولت انگلیس را وصی قرارداد تا دارائی هنگفتش را هر ساله در میان علما و طلاب شیعه تقسیم نماید. صحت واقعه بکلی مشکوک است اما هر ساله قسولگری انگلیس در بغداد مبالغ کثیری باین اسم در بین علما و طلاب عتبات عالیات تقسیم مینمود و همیشه عده زیادی از طلاب علوم دینی در نزدیکی قسولگری انگلیس برای دریافت حقوق منتظر بودند. معلوم است با چنین وضعی چه نوع طبقه و پیشوای روحانی برای ایران و سایر مناطق شیعه تهیه میشد اما روحانیون حقیقی و طلاب متدین هرگز وجوه اوقاف هند را قبول نمینمودند.

توسل آنها به رشوه، پیشکشی، مداخله، تقدیمی و هدایا و ترویج نفاق و فساد و خیانت و تقویت خیانتکاران و بیگانه پرستان از وحشتناکترین روشها و طرقی بود که هنوز هم پس از گذشت سیصد و پنجاه سال آثار آنرا برای العین می بینیم و بارزترین نمونه آن زنجیر جهل و بیسوادی است که اینک بتدریج از گرده ملت ایران برداشته میشود.

در دوره سلطنت فتحعلیشاه بواسطه مخارج گزاف حرمسرا و عیاشی درباریان و شاهزادگان قاجاریه مخارج دربار و دولت افزایش یافت. بودجه و درآمد مملکت صرف پرداخت به زنان حرمسراها، «وظیفه دعاگویان» و «مقرری چاکران درباری» میگردد. در همین موقع بود که سرجان ملکم، سرگور اوزلی، سرهارد فورد چونز استادان لژهای فراماسنی انگلستان باتفاق سایر نمایندگان سیاسی آنکشور باکیسه های زر و لیره های چشم خیره کن بسوی دربار ایران هجوم آوردند.

شاه قاجار که در زیر فشار کسر بودجه و مخارج سرسام آور حرمسرای خویش عاجز مانده بود، مجبور شد بتدریج کسری درآمد عمومی مملکت را با گرفتن رشوه که بعنوان مختلف از قبیل «تقدیمی»، «پیشکشی»، «مداخله»، «سیورسات»، «عایدی» و غیره باو تقدیم میشد تأمین نماید، و روز بروز نیز دامنه این نوع درآمدها را توسعه دهد. پیشکشی، تقدیمی و مداخله که در ابتدا ظاهراً فقط برای احترام و قدر شناسی کوچکتر از بزرگتر بود، رفته رفته حکم رشوه را پیدا کرد. و چون پادشاه قاجار رأساً بر اساس آن عمل مینمود، گذشته از خرابی کشور و ظلم و جور حکام نسبت به رعایا، بمصدق «الناس علی دین ملوکهم» خود سر مشقی، برای رشوه گیری وزراء و مأمورین دولت نیز شد و گرفتن رشوه و مقرری از انگلیسها برای اولین بار توسط میرزا ابوالحسن شیرازی فراماسون راسخ العقیده بصورت مستمری درآمد و بعدها بنام «مقرری خانوادگی»

تغییر عنوان داد. بطوریکه فرزند میرزا ابوالحسن پس از مرگ پدرش از دولت انگلیس تقاضا کرد،^۱ رشوه‌ای را که به پدرش میدادند باو هم بدهند، ولی اربابان پدرش بطوریکه در شرح حال میرزا ابوالحسن به تفصیل ذکر خواهد شد حاضر پرداخت «مقرری» وی نشدند و آنرا از پدر به پسر منتقل نکردند.

جان ویلیام کی نویسنده انگلیسی کتاب «تاریخ جنگهای افغانستان» در باره مأموریت‌های سر جان ملکم و سر هارد فورد جوئر و پرداخت رشوه توسط آنها به شاه و درباریان قاجار چنین مینویسد:

«ملکم مأموریت داشت از دو طریق با دادن «رشوه» و «کمک» با ایران وارد مذاکره شود. اول اینکه سالی سه یا چهار لک روپیه [سیصد تا چهارصد هزار روپیه] برای مدت سه سال بدولت ایران بدهد. دوم اینکه با دادن رشوه بشاه و وزراء، آنها را با خود همراه گرداند. ملکم راه دوم را در پیش گرفت و بمقصد خویش نائل آمد.^۲ هر اشکالی که بود بوسیله لیره و طلای انگلیس بطور معجزه آسایی حل میشد... و باید قبول کرد که سر هارد فورد جوئر ازین راه موفقیت‌های قابل ملاحظه‌ای بدست آورد. حتی تمام قضایای سیاسی در ایران فقط بوسیله طلا حل و فصل میشد مثلاً اگر بنا بود یکی از عمال دولت فرانسه از ایران اخراج شود، دولت قیمت اخراج او را درست مانند يك اسب تعیین میکرد. ایران مملکتی است که در آن بدون صرف پول زیاد نمی‌توان یکقدم برداشت...»^۳

بنظر «واتسن» نویسنده انگلیسی کتاب «تاریخ قاجاریه» رشوه و مداخله که سلف او برای بزنجیر کشیدن هیأت حاکمه فاسد ایران، آنرا رواج داد. در زبان انگلیسی معادل دقیقی ندارد، اما «ممکن است آنرا بتناسب جمله وقرینه کمپسیون- عایدی متفرقه - عوضی- برداشت- دزدی و منفعت» ترجمه کرد.

۱- بایگانی عمومی انگلیس سند ۱۴۲-F.O.S.

۲- عصری خبری تألیف ابراهیم تیموری ص ۲۵.

۳- ص ۱۹ تاریخ ایران دوره قاجاریه تألیف گرنث واتسن.

واتسن مینویسد: «بعلورکلی مداخلت عبارت از در آمدی است که بصورت نقدی برای کمبود مخارج بهر صورت و عنوان حتی بزور و جبر دریافت میگردد! در ایران اگر دو طرف معامله یعنی دهنده و گیرنده رئیس و مرئوس و یا دو نماینده برای انجام معامله ای حاضر باشند باز ممکن نیست معامله ای بدون دخالت يك واسطه که مدعی دریافت حق العمل برای انجام کار میباشد صورت گیرد. البته ممکن است گفته شود که طبیعت بشر در همه جا یکسان است و روش مشابهی در همه جای دنیا و در تمام ممالك بنام های مختلف رایج است و ایران نیز مثل سایر جاهاست. ولی تا آنجا که من اطلاع دارم در هیچ کشوری مانند ایران این امر تا باین حد علنی و بدون خجالت عمومی نیست ...»^۱

بازی ماهرانه انگلیس ها در دوران سلطنت ناپلئون از شاهکار قراردادهای نفغین های سیاسی آن دولت محسوب میشود. در این نیرنگ سیاسی سیاستمداران انگلیسی موفق به تحمل معاهدات شوم و اسارت بازی بد ایران شدند و قسمتی از خاک عین ما را تجزیه کردند.

همینکه خطر حمله ناپلئون به هندوستان علنی شد، انگلیسها با دادن رشوه و خدشه و نیرنگ در سالهای ۱۲۱۵-۱۲۲۴-۱۲۲۷ ق- (۱۸۰۹-۱۸۱۲-۱۸۱۵ م) چند معاهده با دولت ایران منعقد کردند. رجال نادان و پول پرست و خیانتکار دربار قاجاریه در این معاهدات متعهد شدند که «... هر عهد و شرطی را که با هر يك از دولت های فرنگ بسته اند باطل و ساقط سازند و لشکر سایر طوایف فرنگستان را از حدود متعلقه بخاک ایران راه عبور بطرف هندوستان و بسمت بنادر هند ندهند»^۲ و نیز از طرف دیگر دولت ایران قبول کرد هرگاه پادشاه افغانستان تصمیم بگیرد که به هندوستان حمله نماید چون سکنه هند رعایای اعلیحضرت پادشاه انگلستان میباشند يك قشون کوه پیکر با تمام لوازم و مهمات آن از طرف کارگزاران اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاهی ایران

۱- تاریخ ایران دوره قاجاریه ص ۱۹.

۲- معاهده ۱۲۳۴ بین ایران و انگلیس.

بافغانستان مأمور خواهد شد که آن مملکت را خراب و ویران نماید و تمام جدیت و کوشش را بکار خواهند برد که این ملت را لکل مضمحل شده و پریشان کرده، این معاهدات يك طرفه در جنگ‌های ایران و روس سبب سازش انگلیسها و روسها و انعقاد معاهده نسکین گلستان و ترکمانچای بوسیله میرزا ابوالحسن شیرازی وزیر خارجه فراماسن ایران شد. در زمان محمد شاه انگلیس‌ها در دربار و دولت ایران نفوذ زیادی نداشتند. محمد شاه برای تنبیه حاکم یاغی هرات بدان صوب لشکر فرستاد و هرات را محاصره کرد ولی انگلیسها نیروئی بجنوب ایران فرستادند و با اشغال خاك ایران و بوشهر شاه قاجار را مجبور به تخلیه هرات کردند.

بار دیگر هنگامیکه ناصرالدین‌شاه هنوز گرفتار صدر اعظم‌های فاسد و کثیف و جیره‌خوار نشده بود، سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه را با نیروئی بهرات اعزام داشت. ولی انگلیسها بعنوانین مختلفی سرانجام جلو پیشرفت کار را گرفتند. دانشمند محترم مرحوم خان ملك ساسانی مینویسد^۱ ... در رجب ۱۲۷۲ - (مارس ۱۸۵۶) که روسها تقاضای صلح کردند حسام‌السلطنه بعد از تصرف غوریان و بادغیسات و غیره بهرات رسیده بود. انگلیسها در ۲۱ ربیع الاول ۱۲۷۲ چند کشتی جنگی و بادی بوشهر آوردند و عده ناچیزی سرباز بحری پیاده کردند میرزا آقاخان^۲ خود را دست و پاچه و وحشت‌زده نشان داد و بی حساب بودن قوای انگلیس و اشغال سرتاسر خاك ایران را بعرض شاه رسانید لذا دولتیان بی‌درنگ مصمم شدند فرخ خان کاشی را که صندوقدار شاه بود برای عقد صلح با انگلیسها بیاریس بفرستند. حسام‌السلطنه قاصدهای باد پیمای بطهران فرستاده و نوشت که از آمدن کشتی‌های انگلیس به بوشهر نگران نباشند انگلیسها هرگز نمیتوانند از برازجان بالاتر بیایند. با وجود مراسلات پی در پی حسام‌السلطنه، درباریان فرخ خان امین‌الملک را یازدهم ذی‌قعد ۱۳۷۲ از راه اسلامبول بیاریس فرستادند پیش از آنکه فرخ خان بیاریس برسد در هفتم صفر ۱۲۷۳ هرات فتح شد و حسام‌السلطنه ضمن

۱- ص ۲۹ سیاستگران دوره قاجار .

۲- میرزا آقاخان فراماسن بود. رجوع شود به فصل پنجم همین کتاب .

فتح ناعه عریضه‌ای بشخص شاه نوشت که شورش سپاهیان هند شروع شده اگر اجازه می‌فرمایند، باهمین قشونی که همراه دارم به هندوستان بروم. میرزا آقاخان در نزد شاه سعادت‌ها کرده و دلایل و شواهدی آورد که اگر حاکم السلطنه به هندوستان برود سلطنت ایران را هم برایگان بدست خواهد آورد... حاکم السلطنه قاصدها فرستاد و فریادها کرد که در هندوستان شورش عظیمی برپا شده و هرچه از انگلیسها بخواهید خواهند داد بیدار باشید مفت نبازید بخرج کسی نرفت. علت بروز این وضع را در آن موقع میتوان چنین تشریح کرد: ناپلئون سوم امپراطور فرانسه با کمک لرد پالمستون به امپراطوری: میرزا آقاخان صدراعظم ایران نیز تبعه دولت انگلیس و نوکر سفارت بود؛ فرخ خان را هم انگلیسها «آبستن» کردند و باین ترتیب هنوز هیئت سفارت فوق‌العاده از رفیع راه نیا سوده بود که معاهده تنگینی، در هفتم رجب سال ۱۲۷۳ امضاء شد و ایرانیان، افغانستان را یکسره بدولت انگلیس بخشیدند^۱.

انگلیسها برای آنکه همیشه دولت و دربار قاجار را در دست صدراعظم‌های ایران داشته باشند، بعد از قتل امیرکبیر حتی الامکان سعی داشتند، و فراماسونری صدر اعظم‌های دست نشانده خویش را روی کار بیاورند. این صدر اعظم‌ها، نخست از راه گرفتن رشومه و برقراری مقرری، تحت نفوذ قرار میگرفتند. ولی انگلیسها برای آنکه آنانرا تا پایان عهد «انگلو فیل» نگاهدارند و هیچگاه بخیال استقلال فکری، وطنپرستی و ناسیونالیستی نیافتند، بدلطایف الحیل همگی را وارد سازمان جهان‌وطنی فراماسون مینمزدند. در این فرقه، برای اجرای نظریات معمار اعظم، اصولی نظیر اطاعت محض، حفظ اسرار و غیره رعایت میشد که آنانرا وادار به اطاعت بی‌چون و چرا از اوامر صادره میکرد.

اگر نظر کوتاهی بتاریخ یکصد و پنجاه ساله اخیر ایران بینکنیم، خواهیم دید که در دوران تسلط اجانب در ایران، چند صدراعظم کشور ما که فراماسون نبودند یا کشته و مقتول شدند، و یا پس از مدت کوتاهی خانه نشین و معزول گردیدند^۲.

۱- نوشتجات محمد حسن خان اعتماد السلطنه در کتابخانه سلطنتی.

۲- در نیم قرن اخیر نخستین رئیس الوزراء ایران که طوق برادری ماسن‌ها را بگردن-

میرزا آقا خان نوری، میرزا حسینخان سپهسالار، میرزا علی اصغر خان امین-السلطان و میرزا حسنخان مشیرالدوله از جمله اولین کسانی بودند که با کمک مستقیم انگلیس ها و حمایت علنی آنان بمنصب صدارت ایران رسیدند و قبل از همه به حلقه «برادران ماسون» درآمدند.

اینان پس از اینکه در لژها سوگند وفاداری و اطاعت از دستور معمار اعظم را یاد می کردند بمقام صدارت عظمی برگزیده میشدند و طبعی است که در مدت تصدی خود، آنی روی از قبله ماسونی انگلستان بر نمیداشتند!

دخالت سفرای انگلیس در امور فراماسنی از جمله مسائل مهم و قابل توجهی است که باید درباره آن مطالعه فراوان کرد. قدرت ماسونی در انگلستان از قدرت دولتها و وزارتخانه های انگلستان بالاتر و برتر است بدین معنی که در حالیکه همه سازمانهای دولتی انگلستان از فراماسونری جدا هستند، هیچیک از آنها را نمیتوان از ماسونری بیگانه دانست. رجال برجسته انگلستان اکثراً عضوماسون هستند و مجری اوامر «معمار اعظم» میباشند. در وزارت خارجه بریتانیا هم فراماسونها گل سرسبد بشمار میروند و قدرت زوال ناپذیری دارند. در ایران همیشه در کادر سیاسی و اداری سفارت انگلستان و کنسولگریها عناصر فراماسن واجد مقامات معظمی بودند. اگر روزی اسناد یکصد و پنجاه ساله اخیر فراماسونری منتشر شود، مشاهده خواهد شد که دیپلماتهای فراماسن

نیانداخت و باین مقام رسید، رضا خان سردار سپه اعلیحضرت (شاء فقید) بود. اعلیحضرت فقید نه تنها فراماسن نبود بلکه در دوران سلطنتش محافل ماسن ها را بست و اجازه فعالیت بآنها نداد.

در حوادث بعد از شهریور ۱۳۲۰-۱۹۴۱ م فقط پنج رئیس الوزراء مشهور ایران که دوران صدارتشان با حوادث مهمی پایان رسید فراماسن نبودند اینان عبارت بودند از مرحومین: عبدالحمید هژیر، سپهبد حاجعلی رزم آرا، سپهبد زاهدی و آقایان اسدالله علم و دکتر امینی. چند سال قبل فراماسونهاى ایران از اسدالله علم دعوت میکنند تا در حلقه برادران فراماسن درآید. ایشان در جوابشان میگویند: من در دنیا فقط دست یکنفر را میبوسم و آن شاه ایران است و بس. بنابراین نمیتوانم عبودیت و تسلیم مطلق شدن را در محافل فراماسونری بپذیرم.

انگلیس چگونه او امر صادره گراندلر «ادنبورگ» و دیونایند گراندلر «لندن» را در ایران اجراء میگردند. نخستین سفیر انگلیسی که مقام مهمی در لژ فراماسنی انگلیس داشت و این حلقه برادری را برگردن رجال ایران انداخت سرگور اوزلی بارت بود. او در سال ۱۸۱۰ میلادی (۱۱۸۹ هجری) با اتفاق میرزا ابوالحسن خان ابلجی که لرد مویرای انگلیسی اورا فراماسن کرده بود، وارد ایران شد.

سرگور اوزلی را بموجب نوشته‌ها و گزارش‌هایی که شخصاً نوشته است میتوان دشمن ایران و ایرانی دانست. بدین لحاظ دقت و توجه بنظریات و عقاید و اعمال او در ایران اهمیت فراوان دارد. این فراماسون بزرگ که استاد اعظم لژ فراماسونی «لندن» بوده در نامه‌ای که بتاريخ ۱۵ اکتبر سال ۱۸۴۴ میلادی از پطرز بزرگ بوزارت خارجه انگلستان نوشته است درباره ایرانیان و روش برادران ماسونش چنین مینویسد:

«عقیده صریح و صادفانه من اینست که چون مقصود نهائی ما، سرگور اوزلی اولین «فقط صیانت هندوستان می باشد در اینصورت بهترین سیاست»
مؤسس لژ «این خواهد بود که کشور ایران را در همین حال ضعف و توحش»
فراماسونری در ایران در بریریت نگاهداریم و سیاست دیگری مخالف آن تعقیب»
«نکنیم...»

سرگور اوزلی^۱ سفیر کبیر و فرستاده مخصوص پادشاه انگلستان بدربار ایران از صاحبمنصبان نظامی انگلیس نیز بود. وی هنگامیکه بایران آمد مأموریت داشت:

- ۱- قراردادهائی با ایران منعقد سازد.
- ۲- برای تضعیف نگاهداشتن ایران فتمتهائی از ایران را تجزیه نماید.
- ۳- سازمان‌های اطلاعاتی و خرابکاری بوجود آورد.
- ۴- لژ فراماسونری را تأسیس کند.

او با دستورالعمل‌هایی از جانب رهبران انگلستان بایران آمد که هنوز هم فرامین صادرشده باو در مورد ایران معتبر است. علاوه اوزلی بموجب مندرجات دائره المعارف

۱- مجله پادشاهی آسیائی ژانویه ۱۹۴۴

۲- Sir gore Ouseley

و تاریخ فراماسنی شش جلدی گاولد^۱ مأموریت داشت لژی بنام اصفهان نیز در بین ماسونهای ایران تأسیس نماید.

نویسندگان تاریخ فراماسنی جهانی که همه مآخذشان اسناد (اتحادیه گرانده لژهای انگلستان) است درباره مأموریت سرگر اوزلی و تأسیس لژ در ایران بیک نحو اظهار نظر و عقیده کرده اند و مینویسند^۲:

در سال ۱۸۱۰ میلادی (۱۲۲۳ هجری) سرگر اوزلی بارت که سمت میهماندار میرزا ابوالحسن خان ایلامی ایران در دربار انگلستان و شاهزادگان فراری انتخاب شده بود، از طرف پادشاه انگلستان سمت سفیر مخصوص در دربار ایران انتخاب شد. او علاوه بر مقام سفارت کبرای بریتانیا، بمقام استاد اعظم لژ موفتی نیز رسید، و این مقام را گرانده لژ انگلستان بوی تفویض کرد. سرگر اوزلی هنگامیکه از انگلستان حرکت کرد، دوست داشت: یکی سفارت کبری و دیگری مأمور عالی مقام (استاد اعظم) و (معمار بزرگ فراماسنی) بموجب مقام دوم خود او میبایست لژ جدیدی از ماسون در ایران تأسیس کند، و فرمان تأسیس این لژ هم اکنون در اسناد بایسکانی گرانده لژ انگلستان موجود است ولی هیچ نشانه ای در دست نیست که اوزلی توانسته باشد در ایران لژ فراماسنی دایر کند.

همچنین مدارک موجوده در گرانده لژ انگلستان نشان میدهد که این لژ هیچگاه بطور رسمی و با تمام تشریفات در ایران تأسیس نشد ولی عده ای از ایرانیان بوسیله اوزلی فراماسن گردیدند. نویسنده دائرة المعارف فراماسنی پس از اینکه عضویت میرزا عسکر خان افشار ارومی و میرزا ابوالحسن خان سفرای ایران را در دربارهای فرانسه و انگلستان تأیید میکند درباره مأموریت سرگر اوزلی چنین مینویسد: «در خلال همین سنوات (۱۸۱۰) سرگر اوزلی سفیر پادشاهی انگلستان در دربار شاهنشاه ایران بعنوان گرانده ماستر ایالتی تعیین گردیده بود. اما دلیلی تاکنون بدست نیامده است که نشان بدهد در کشور ایران لژی بوسیله افراد خارجی تشکیل یافته باشد»^۳.

۲۰۹- م ۳۹۴ تاریخ فراماسونری در جهان چاپ ۱۸۸۶ لندن.

۳- دائرة المعارف فراماسنی م ۴۵۲.

سرگر اوزلی روز ۱۸ جولای ۱۸۱۰ م باکشتی جنگی (شیر ۶۴) از بندر پرتسموت از طریق هندوستان عازم ایران گردید. وی هنگام اقامت خود در ایران، عده‌ای از درباریان و اطرافیان شاه را فراماسن کرد. يك مجله فراماسنی از قول يك افسر ایرانی هینوسدکه «اکثر اعضاء دربار ایران در زمان سفارت سرگور اوزلی بارت از» برادران فراماسنی بودند»^۱.

اوزلی با وارد کردن درباریان در لژ فراماسنی آنها را در ردیف دوستان و طرفداران باوقای بریتانیا درآورد. شاید از روزیکه سر جان ملکم بایران آمد، فکر تصفیه دربار ایران از عناصر طرفدار روسیه در میان انگلیس‌ها پیدا شد. این نقشه با ورود درباریان در لژ فراماسنی تکمیل و در انقلاب مشروطیت ایران با موفقیت خاتمه یافت. از آن پس دربار قاجار از وجود طرفداران روسیه ياك شد و بجای آن برادران فراماسن قرار گرفتند.

سرگر اوزلی در ایران چه کرد ؟

این انگلیسی زیرك و فعال که سه سال سفیر و رئیس لژ فراماسنی انگلستان در پایتخت ایران بود، با همدستی میرزا ابوالحسن خان ایلچی معاهده شوم ترکمانچای را با روسها منعقد ساخت و با جدا کردن ۱۷ شهر قفقاز از پیکر شاهنشاهی ایران و ضمیمه نمودن آنها به خاک روسیه نخستین قدم را برای «ضعیف ساختن» ایران برداشت. سرگر اوزلی با کمک میرزا ابوالحسن شیرازی که او نیز از «اساتید بزرگ فراماسنی» بود، در سال (۱۸۱۲ م ۱۲۲۷ هـ) معاهده‌ای بین ایران و انگلستان منعقد کرد. و در بهار همان سال به تبریز رفت تا شاهزاده عباس میرزا را، که مأمور جنگ با روسها بود، ملاقات کند. لیکن هنوز به تبریز نرسیده بود که خبر اتحاد روس و انگلیس را شنید. در همین موقع نماینده نظامی روسها از قفقاز به تبریز وارد شد که سرگر اوزلی را واسطه بین صلح ایران و روس قرار بدهد. چون اوضاع اروپا تغییر کرده بود بنا بر این سیاست دولت انگلیس نیز نسبت بایران تغییر نمود. تا آن تاریخ سرگر اوزلی دولت ایران را تشویق

میکرد که با روسها دشمن باشد. و برادران فراماسنی را در دربار ترغیب می نمود تا در اجرای مقاصد محفل فراماسنی لندن بکوشند و روسها را از ایران برانند. ولی با تغییر سیاست انگلستان در اروپا، برادران ماسنی مجبور به عقب گرد شدند. عمال سیاسی انگلستان در ایران با کمک برادران ماسون، آنچه در قوه داشتند برای مساعدت بدولت روسیه اقدام کردند. و ایران ضعیف و تجزیه و کوچک شده بهترین هدف سیاست استعماری انگلستان قرار گرفت. برای تحقق این نظریات و هدفها جیمز موریه دشمن ایران و ایرانی که منشی سفارت انگلیس در ایران بود، مأمور شد تا با فرمانده ارتش روسیه در آنسوی ارس ملاقات کند. جیمز موریه عضو دیگر فراماسنی انگلستان در لژ ایران بود در این مأموریت تمام صاحبمنصبان انگلیسی را که در قشون عباس میرزا بودند همراه برداشته و با اتفاق سرگر اوزلی بطهران آورد. و اوزلی خبر جمع آوری صاحبمنصبان انگلیسی ارتش ایران را با اطلاع فرمانده روسی رسانید. چند روز بعد روسها که از وضع قشون عباس میرزا و رفتن افسران انگلیس اطلاع حاصل کرده بودند در محلی موموم به (اصلا ندوز) به ایرانیان شبیخون زدند و آنها را تارومار کردند.

برای اینکه بهتر بتوانیم چهره این «استاد فراماسنی» و اولین رئیس «محفل فراماسنی انگلستان در ایران» را مشاهده کنیم لازم است قسمتی از یادداشتهای شخصی ویرا نقل نماییم، اوزلی مینویسد: «در اول سپتامبر ۱۸۱۳ [۱۲۲۸] در تبریز با عباس میرزا نایب السلطنه ملاقات شد. موضوع صحبت ما صلح بین دولتی ایران و روس بود. من اظهار نمودم که مازر داری رفتن خود را بتعویق انداخته است در صورتیکه من باید بوزیر مختار دولت انگلیس مقیم بطرز بورغ در باب صلح ایران با روسیه اطلاعاتی بفرستم و لازم است او را باین مأموریت اعزام دارم» عباس میرزا پس از شنیدن این سخن آگاهی از عزیمت مازر داری افسر ارشد مستشاری انگلیس در قوای ایران ناراحت شده و به اوزلی پرخاش کرده بود. چه بخوبی میدانست که اعزام مازر داری بروسه، جز بمعنی دادن گزارش آرایشهای جنگی قوای ایران بدشمن در حال جنگ چیز دیگری

۱- آنچه به نقل از سرگر اوزلی در این صفحات نوشته شده از کتاب: (اقدامات

نماینده اعلی حضرت در دربار ایران چاپ ۱۸۲۳ می باشد.)

نیست. ازینرو سعی کرد مانع رفتن داری گردد و طی چند جلسهای که برای بحث در باره همین موضوع تشکیل یافت بین او زلی و او گفتگوهای شدیدی در گرفت.^۱ خود او زلی در این باره مینویسد: «شاهزاده عباس میرزا با شدت غضب اظهار نمود که من امیدوارم شما فکر فرستادن او را از راه تفلیس هرگز نخواهید کرد تا اینکه صلح برقرار گردد. من در جواب گفتم: والا حضرت باید بدانند که وجود صلح با جنگ بین دولتن ایران و روس هیچوقت مانع نخواهد شد که از مسافرت بکنفر از اتباع دولت انگلیس از میان مملکت دولت روس جلوگیری کنند. شاهزاده جواب داد این مسافرت برای من خیلی اهمیت دارد. من هرگز اجازه نخواهم داد مازور داری از راه تفلیس برود مگر اینکه بین دولتن روس و ایران صلح برقرار گردد. من جواب دادم مازور داری دیگر در خدمت دولت ایران نیست و اینک فقط یکی از اتباع دولت انگلیس است و از هر راهی که میخواهد و صلاح میداند مسافرت خواهد نمود. بعلاوه ممکن است سؤال کنم ایراد والا حضرت در این باب چه می باشد؟ شاهزاده در جواب گفت از آنجائیکه مازور داری از استعداد جنگی و قوای لشکری من کاملاً مطلع است و قشون و مملکت مرا خوب می شناسد. رفتن او یروسیه متضمن خطرات بعدی برای من خواهد بود. من هرگز رفتن او را بتفلیس اجازه نخواهم داد. من گفتم البته والا حضرت از اظهار تعجب و ناراضی من، در قبال چنین نسبتی که بیکى از صاحبمنصبان پادشاه انگلستان که طرف اعتماد است داده میشود در شکفت نخواهند شد. هرگاه این شخص علناً متهم است و خیانت مبرورد من نه تنها راه مسافرت او را تغییر خواهم داد بلکه او را بلندن خواهم فرستاد تا مجازات شود. من و سایر انگلیس ها از اشخاص خائن متفریم. ولی اگر معلوم شود این نسبت تهمتی بیش نیست پس اجازه می خواهم والا. حضرت را مطلع کنم که بهر حال من راضی نمیشوم دامن یکی از اشخاصیکه تحت حمایت من است چنین لکده دار شود. و یا مسیر مسافرت او تغییر کند. مازور داری باید از راه تفلیس برود. عباس میرزا گفت در اینصورت نتیجه این خواهد شد که دستور بدهم قراولها

او را با تیر بزنند. من در جواب گفتم والا حضرت بهتر است قدری ملاحظه داشته باشند و دست تعدی بطرف یکی از اتباع انگلیسی دراز نکنند. بعلاوه والا حضرت چگونه راضی می شوند کسی را تهدید نمایند...^۱ بدین ترتیب «گراوند ماستر» لژ فراماسنی انگلستان در ایران بزرگترین فاجعه را برای مردم و استقلال مملکت ما بوجود آورد و با اعزام مآزر داری به قفقاز و راهنمایی قشون روس سبب شکست قوای عباس میرزا و از دست رفتن شهرهای قفقاز گردید.

اعمال اولین رئیس لژ فراماسنی در ایران و بخصوص خیانت‌هایی که میرزا ابوالحسن خان ایلچی دومین فراماسون ایران مرتکب شد، سبب گردید که مردم و افکار عمومی همواره اعمال و کردار اعضاء لژها و محافل ماسونی را مخرب و مضر بحال مملکت بدانند و حتی نسبت (خیانت و جاسوسی) بآنها بدهند.

در حالیکه شاید عده کثیری از فراماسنهای ایرانی با نیت و هدف پاک وارد این سازمان شده و حقیقتاً شیفته آزادی برادری و مساوات بودند، اما پس از ورود به محافل مزبور، غفلتاً خود را دست بسته در دام خارجیان و خیانتکاران دیده‌اند.

با انعقاد معاهده شوم و ننگین ترکمان‌چای، رئیس لژ فراماسنی هم تغییر مأموریت یافت و از ایران خارج گردید. او در ماه اوت ۱۸۱۴ میلادی (۱۲۲۹ هجری) - وارد پترزبورگ شد. پادشاه روسیه ویرا پذیرفت و از او تجلیل فراوان کرد. اوزلی روپم پنج سال در ایران ماند و نه تنها عده کثیری از درباریان و امنای دولت را فراماسون کرد، بلکه موفق شد پایه های سیاست انگلیس را در ایران مستحکم کند و پس از عزیمت وی در سالهای ۱۸۲۶ (۱۲۴۱ هجری) دولت ایران از یکطرف مشغول ترمیم خسارت جنگهای دهساله با روسها شد، و ازسوی دیگر مشغول تصفیه عناصر درباری از لوث وجود خائنین، فراماسونها و همچنین سرکوبی گردنکشان ایالات مختلف گردید. مع الوصف در این مدت کوتاه، باوجود دیپاسی فراوان سفیر انگلیس و مخالفت‌های علنی او، شاه ایران موفق شد. ارتش نیرومندی بوجود آورد.

لیاقت ارتش نوپیدا ایران در جنگ باعثماني بخوبی ظاهر گردید. ارتش ایران

۱- گفتگوی عباس میرزا با سرگراوزلی، ترجمه از کتاب سفر ایران و ارمنستان.

که میخواست شکست قفقاز را جبران کند، عساکر عثمانی را در چندین جنگ تارو مار کرده و داخل خاک آندولت شد. پیروزی های آن سبب انعقاد امضاء پیمانی بین دولین گردید. محمود محمود در باره این ارتش و انعکاس وجودی آن مینویسد: «اما این قشون نباید در ایران وجود داشته باشد. اساساً ایران نیرومند در ممالك آسیای وسطی، برای دولتی که در آسیا و ممالك زرخیز آن خیال استعمار دارد، بسیار خطرناک است. هیچیک از مللی که در این قسمت از آسیا سکنی دارند، مانند ملت ایران دارای استعداد ذاتی و سوابق تاریخی نیستند ملت ایران ملت مرموزی است. هر آن انتظار ظهور مردان نامی در میان آنان میرود. این ملت دارای استعداد ذاتی است روحش زوال ناپذیر است ممکن است حوادث دوران چندین آنرا در حال وقفه نگاهدارد ولی طولی نمی کشد که با نیروی نازده دیگری حیات اجتماعی خود را از سر می گیرد. چنانکه در این یکصد و پنجاه سال اخیر از طرف عمال سیاسی اجانب و خائنین داخلی که در انواع لباس ها و محافل هستند، کوشش های فراوان شده است که این روح مرموز ایرانی را محدود و نابود کنند، ولی تا امروز نتوانسته اند موفقیتی حاصل نمایند».

انگلیسی دیگری که باید او را هم در ردیف بنیان -

سر ویلیام اوزلی گذاران فراماسونری ایران بشمار آورد، سر ویلیام اوزلی Sir William Ouseley کوچکترین فرزند سروان «رالف اوزلی» و برادر سرگور اوزلی است.

ویلیام اوزلی که در سال ۱۷۶۷ م - ۱۱۸۱ هـ - در شهر منوٹ انگلستان متولد شده بود، در ارتش انگلستان تا درجه سرگردی پیش رفت و در سال ۱۷۹۶ م - ۱۲۱۰ هـ - با دختر لرد ایر^۱ فرمانده فوج شهر کارلایل ازدواج کرد. ولی پس از این ازدواج ناگهان خدمت نظام را ترک گفت و یکباره عاشق زبان و ادبیات فارسی شد و بفکر مسافرت بایران افتاد. این نظامی کارگشته سابق که تا آنروز جز مفررات و انضباط خشک سر باز خانه چیزی نمیدانست، یکباره مردی شاعر مسلک و ادیب از آب درآمد... هیچیک از مورخین

۱- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس جلد دوم.

۲- موزه بریتانیا Fol. 425 و ADD.MS.33108

انگلیسی و شرق شناسان در باره این تغییر حالت چیزی ننوشته اند . ولی اگر روزی اسناد فراماسونی و یا سازمان اینتلجنس سرویس انگلستان منتشر شود ، معلوم خواهد شد که سوء ظن ایرانیان نسبت باین نوع شرق شناسان « مصلحتی » بی جهت نبوده است و درست . جناب سرگرد اوزلی انگلیسی ، در شرایطی ، « ناگهان » عاشق ادبیات فارسی شد . که در بک جیب دیپلم فراماسنی ، در جیب دیگر حکم جمع آوری اطلاعات برای ارتش و در جیب سوم دستور زبان فارسی خویش را پنهان کرده بود وی در سال ۱۸۰۶ میلادی (۱۲۱۵) هجری ابتدا نامه ای^۱ به لرد چی چستر^۲ نوشت و از او برای مسافرت بایران و نوشتن کتاب درباره ایران و ایرانیان کمک خواست و از وی تقاضا کرد که ترتیبانی بدهد که دولت انگلستان کلیه مخارج سفر او را بعهده بگیرد . از غرایب روزگار تقاضای اوزلی فوراً مورد موافقت چی چستر و دولت بریتانیا واقع شد و ناگهان دولت انگلیس که برای هر شیلینگ مخارج خود هزاران حساب میکرد ، کلیه هزینه سفر و مخارج مدت اقامت او را در ایران برعهده گرفت !! این وقایع در روزهای اتفاق میافتاد که برادر بزرگ او ، سرگور اوزلی نیز بسمت سفیر کبیر انگلیس در دربار ایران منصوب گردید و در عین حال مأموریت یافت که شعبه فراماسونری لژ انگلیس را در ایران دایر کند ، باری ، سرانجام ویلیام بعنوان منشی برادرش تعیین و مأمور شد که بایران سفر کند . وی چند ماه پیش از این سفر در لندن میهماندار میرزا ابوالحسن خان ایلچی سفیر ایران در دربار انگلستان بود در خانه او با میرزا و منشیان بزبان فارسی سخن میگفت و اشعار سعدی و حافظ و گفته های سایر سخن سرایان ایرانی را حفظ میکرد . بطوریکه بزودی در زبان فارسی بدرجه اجتهاد رسید و آنگاه بانفاق برادرش در ۱۸ ماه جولای ۱۸۱۰ م - ۱۲۲۴ هـ با کشتی جنگی (شیر ۶۴) از پرتسموت عازم ایران گردید .

اوزلی در این سفر نخستین کتاب خود را به رشته تحریر درآورد و آنرا به لرد مویرا که بعداً لقب « مارکوئیس هیستینگ » گرفت تقدیم کرد . لرد مویرا ، از فراماسونهای

نبردست بود که در هندوستان ایرانیان سرشناس را مرتباً به باشگاه فراماسونری دعوت مینمود و بر ماسنهای انگلیسی که از هند بایران مأموریت میافتند بسمت سروری و اسنادی داشت. لرد مورای میرزا ابوالحسن شیرازی را عضویت اثر فراماسونری معتبر ساخت و نسبت بکلیه فراماسن هائی که بایران میآمدند، «ایران مرحمت» مینمود.

ویلیام اوزلی پس از سه سال اقامت در ایران و مطالعه لازم و جمیع آوری ۷۶۹ جلد کتاب نفیس خطی فارسی و عربی بانگلستان بازگشت. او سه جلد کتاب درباره سفر خود بایران نوشت که آنها را در سالهای ۱۸۱۹م (۱۲۳۴ هـ) (۱۸۲۱ م) (۱۲۳۶ هـ) و (۱۸۲۳م) (۱۲۳۸ هـ) در لندن منتشر ساخت. و اوزلی شرق شناس لقب گرفت و با اتمکاء باین شهرت به نشر کتب درباره ادبیات و شعرای فارسی زبان و متون فارسی در انگلستان، مکتبند، هاند، آلمان و فرانسه پرداخت و تا پایان عمر در زمینه ادبیات ایران کار کرد. مآسفاً از کارهائی که او در ایران انجام داد سند و مدرکی در دست نیست و فقط در یادداشتهای مورخین ماسونی ذکر شده است که او نیز مثل برادر خود «سرگر» مأموریت داشت اثر ماسونی را در اصفهان تشکیل دهد.

بررسی اعمال این دو مأمور سیاسی و فراماسونری انگلیسی در **خاورشناسان انگلیسی ایران**، این نکته را روشن میکند که «سازمان فراماسونری» و یا «فراماسنهای انگلیسی» هواره بهترین وسیله پیشرفت مقاصد **انجمن آسیائی** سیاسی بریتانیا در ایران محسوب میشدند و یا لاف اول از عوامل مؤثر این پیشرفت بوده اند و هستند. همچنین بموجب این مدارك معلوم میشود که از سال ۱۸۱۰م (۱۲۲۴ هـ) به بعد ماسن ها باشکال و صور مختلف بایران آمده و بعنوان گوناگون فعالیت میکردند. بدیهی است ماسن هائی که بظاهر مأمور کلیها بودند و با مستشرقینی که دلشان برای «ادب»، «انسانیت»، «تاریخ» و سوابق درخشان فرهنگی و اجتماعی ملت ما کباب بود، در رأس طبقات فوق فرار داشتند. در سئنامه های «یونایتد گرافد لژ» اسامی اغلب مستشرقینی که بایران آمده اند و یا در ادبیات و تاریخ زبانهای فارسی، عربی، هندی، اردو، ترکی و سایر السنه شرقی کار

کرده‌اند بوضوح دیده می‌شود که همگی با استظهار به فعالیت‌های ماسونی، بکار خویش ادامه می‌دادند.

شرق شناسان برجسته‌ای که «فراماسن» بودند و در قرون نوزدهم و بیستم بیشتر فعالیت خود را صرف ایران و ایرانی کرده‌اند عبارتند از:

۱- سر جان ملکم Sir John Malcom (۱۷۶۹م - ۱۸۳۲ م)

۲- سر ویلیام جوتز Sir William Jones (۱۷۶۴ - ۱۸۹۴)

۳- ری نولداین نیکلسن Reynoldadlleyne Nicholson (متوفی سال ۱۸۶۸)

۴- هنری راولینسون Henry Rawlinson (۱۸۱۰ - ۱۸۹۵)

۵- ادوارد براون (۱۸۶۲ - ۱۹۲۶)

۶- تاماس واکر آرنلد Thomas Walker Arnold (۱۸۶۴ - ۱۹۳۰)

۷- سر ادوارد دنیس راس Dr. A. D. Ross (۱۸۷۱ - ۱۹۴۰)

اینها هفت خاورشناس بزرگ انگلیسی بودند که در قرن نوزدهم به موجب مندرجات

۱- رجوع شود به سالنامه ۱۸۵۳ و ۱۹۰۰ یونایتد گرانند لژ اف انگلند.

۲- علاوه بر هفت مستشرق فوق‌الذکر، اشخاص زیر نیز از مستشرقین انگلیسی هستند

و بعید نیست که در زیر ماسک «مشرق» اسراری نیز پنهان داشته باشند:

۱- لارنس همارث.

۲- ا. ه. وین فیلید.

۳- الیس ایچ منیز.

۴- ر. ل. ترنر.

۵- هارولد نیکسن.

۶- دکتر مارگرت سمیت.

۷- سن هیلسون.

۸- سر ویلیام فوستر.

۹- ا. امثوی.

۱۰- ا. ج. آدبری.

سازنامه‌های فراماسنی انگلستان بمقام «استادی» رسیدند و در ایران دوستان فراماسن و هواداران فراوانی داشتند.

ادوارد براون همان کسی است که «مشروطه خواهان ایران» ازاد در داخل کشور و همچنین در انگلستان و الهام می‌گرفتند و بتصدیق و تأیید مشروطه خواهانی که با انگلیسها مربوط بودند، وی همواره در جراید کشور و بوسیله دوستان خویش در پارلمان از آنها طرفداری میکرد و حتی میتوان گفت آنها را اداره می نمود.

فتح الله مجتبائی مترجم کتاب «تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سیدی» در مقدمه کتاب خود درباره کارهای سیاسی براون مینویسد^۱:

«ادوارد براون به امور سیاسی و اجتماعی ایران آن زمان نیز توجه خاص داشت. وی در دوران انقلاب مشروطیت (۱۹۰۵-۱۹۱۲) ایرانیانی را که از وطن متواری شده بودند گرد هم جمع کرد، انجمنی بنام انجمن ایران^۲ تشکیل داد، و به پشتیبانی مشروطه خواهان برخاست. و از سوی دیگر، در برابر تجاوزات کشورهای بیگانه، با سخنرانیها و مقالات مؤثر خود، مدافع استقلال و حامی حقوق ملت ایران شد.

«شرح مختصری از وقایع اخیر ایران^۳، انقلاب ایران^۴، بحران ایران^۵ در سامبر ۱۹۱۱، حکومت وحشت در تبریز^۶، مطبوعات و شعر جدید در ایران^۷، آثاری است که در این باب تألیف کرده است.»

شرق شناسان انگلیسی مرکزی بنام «انجمن آسیائی» دارند که آن را بنده (۱۷۸۴ م) ۱۱۹۸ هـ و سر ویلیام جونز، در بنگاله تشکیل داده است. این انجمن روز ۱۵ مارس (۱۸۲۳ م) ۱۲۳۸ هـ در لندن تشکیل یافت و هنری توماس کول -

۱- ص ۶۵.

۲- Persia Society

۳- A brief Narrative of recent Events in Persia. Luza c and co 1909

۴- The Persian Revolution of 1905-1909

۵- The Persian Crisis of Dec 1911

۶- The Reign of Terror At Tabriz, London, 1912

۷- The Press And Poetry of Modern Persia.

بروك» را برپاست خود انتخاب كرد. كول بروك هنگام افامت در هند كتب نفيس سانسكريت را جمع آوري كرد و به كتابخانه وزارت هند انتقال داد. رباست افتخاری اين انجمن را همیشه (مقام سلطنت انگلستان) دارد و از روز تأسيس تاکنون با همين نام و عنوان فعاليت ميکند.^۱ نخستين گزارش اين انجمن در ۱۸۲۷ م - ۱۲۴۲ هـ - انتشار يافت و هفت سال بعد «مجله انجمن سلطنتي آسياي» بعنوان ارگان انجمن منتشر گرديد. مجله روزگار نو مینویسد: «عده‌ای از علاقمندان انگلیسی از آفریقا تاکنون سرمایه مخصوصی برای طبع و نشر مجله و تحقیقات و اعزام متخصص بشرق میبردانده روزگار نو بدون اینکه نامی از محل ارسال و جواهرات و عایدی و بودجه انجمن ببرد، شرح مفصلي درباره انجمن آسیائی و مجله مذکور منتشر ساخته است»^۲.

بدین ترتیب بود که هجوم همه جانبه سیاست استعماری انگلستان بخاك میهن ما آغاز گردید. و تشکیلات فراماسواری بعنوان یکی از وسائل اصلی مجریان این سیاست بکار رفت.

زیانفائی که دیپلماتهای فراماسون انگلیسی به استقلال و تمامیت ارضی کشور ما وارد ساختند، بقدری سهمگین و وحشتناک بود که حتی خائن ترین فرد ایرانی نمیتوانست آنرا تحمل کند. باین جهت پس از تحمیل معاهدات تنگین ترکمانچای بوسیله سرگرازلی و آشکار شدن هدفهای اصلی او بتدریج، پایه های لژهای فراماسوئری در ایران سست شد، تاجائیکه یکصد سال پس از ورود «اوزلی» بایران انگلیسها فقط موفق شدند يك لژ رسمی ازین فرقه را بطور علنی در ایران تأسیس نمایند و بسیاری از مساعی ایشان در راه بدام کشیدن رجال ایرانی عقیم ماند.

یکی از علل عمده شکست لژهای ماسونی در ایران، اختلافات حل نشدنی رجال

۱- رواء انجمن آسیائی در قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم عبارت بوده‌اند از: چارلز واتکین - ویلیامز وین - سر جورج توماس تون - سن - سر چارلز جیمز لابل - هنری توماس وولزی - هیس تینگر - كول بروك - پرفسور سورونی ویلیامز - پرفسور هواس هی سن ویلسن - سر تیپ سر هنری رولن سن - لارنس هی ورت میلز.

۲- روزگار نو ص ۱۰ تا ۲۸ جلد ۴ شماره ۴.

کشورها با یکدیگر بود . رجال و درباریان قاجاریه بهیچوجه با یکدیگر سرسازش و اتحاد نداشتند و به همین لحاظ حضور آنها در يك لژ و اطاعت از دستورات و معمار اعظم انگلستان ، بطور دسته جمعی و اجراء نظریات دیکته شده ، غیر ممکن بود . اما در عین حال همین عده در خفا و پنهانی به لژهای فراماسونی انگلستان وارد شده و آنچه را که دیپلماتهای فراماسون عضو سفارت انگلستان در تهران بآنها دیکته میکردند اجرا مینمودند .

فصل دوم

پیدایش فراماسونری در جهان

قرن‌هاست که تشکیلات اسرارآمیزی بنام (بنایان آزاد) در بسیاری از کشورهای جهان در خفا و پنهانی فعالیت می‌کند. هنوز هم با همه آزادی و دموکراسی که در دنیا وجود دارد، صاحبان این تشکیلات همچنان در پس پرده ضخیمی از اسرار کارهای خود را انجام می‌دهند. آنها اغیار و افراد غیر ماسون را بدون لژهای خود نمی‌پذیرند و بکیکه (ماسون) نباشد «بیگانه» می‌گویند.

ماسن‌ها بیگفته‌ها، انتقادات و حتی ناسزاهای مخالفین و بیگانگان پاسخ نمی‌گویند و با سکوت مطلق نیات و هدف‌های خویش را پیش می‌برند. نویسندگان و گویندگان مخالف را با عواملی که دارند میکشند یا از جامعه طرد می‌کنند و نمی‌گذارند صاحب شغل و مقام و عنوان شوند.

از یکصد و پنجاه سال قبل تا کنون بتدریج کلمات فراموشخانه و فراماسونری وارد کتب لغت، نوارخ، جراید و مجلات و کتب فارسی شده است. در این مدت طولانی هیچ کتابی در باره «سازمان فراماسونری ایران» بطور علنی نوشته و منتشر نشده و مردم ایران با از اسرار درون لژهای ماسونی ایران، مرام و نظام و هدف‌های این سازمان اسرارآمیز جهانی بی‌خبرند و با اگر برخی از آنها در این باره چیزی میدانند اطلاعات آنان اندک و مختصر و بی‌اهمیت است.

در باره وجه تسمیه «فراماسون» که ترجمه فارسی آن «بنای آزاد» میشود،

تفسیرها و توجیهات فراوان کرده اند که نمیتوان بقطعیّت، يك یا بعضی از آنها را پذیرفت. هرچه هست این کلمه بایستی اشتاق و مأخذی بسیار قدیمی داشته باشد که بواسطهٔ مرور زمان فراموش شده و شاید روزی در زوایای اوراق تاریخ گذشته پیدا شود و حقایق تازه ای را برای جهانیان بگشاید.

درالسّه مختلف، کلمه فراماسونری بانسکال و حروف گوناگونی نوشته و خوانده شده است که برخی از آنها در ذیل میآید :

۱- فارسی : فراموشخانه - فراماسون - فرای مایسان - فریمسان - فریمسن و بنایان آزاد.

۲- عربی : البنايه الحره - ماسونیه .

۳- فرانسه : FRANC MACONNERIE

۴- انگلیسی : FREEMASONRY - MASON

۵- سوئدی : FRIMURAR/MURARORDEN

۶- دانمارکی : FRIMURERI

۷- ترکی عثمانی :

FARMASONLUK

MASONLUK

FARMASONLAR

۸- چکاسلواکی :

SVOBODNI ZEDNARVI

ZEDNAR

۹- آلمانی :

FREIMAURER

FREIMAUREREI

FREIMAURIEH

۱۰- ایتالیائی : MASSONERIA

۱۱- رومانی : FRAEMASONERIE

ФРАК МАСОНЫ

۱۲- روسی

СВОБОДНО МАСОНСТВО

۱۳- بلغاری

フリー-メ-ソン

۱۴- ژاپنی

فری ماسون

۱۵- آندری

Ֆրի մասոն

۱۶- ارمنی

فری مین

۱۷- اردو

फ्री मेसन

۱۸- هندی

פרי מ'סון

۱۹- عبری

برای اطلاع از ریشه اصلی این کلمه بد نیست آنچه را که دائرةالمعارف بریتانیا در این باره نوشته و بنظر صحیح تر می آید نقل نمائیم . دائرةالمعارف بریتانیا مینویسد :

از قرن ۱۴ میلادی به بعد بعضی از نویسندگان این لغت را برای آنهایی که سنگ تراشی میکردند بکار میبردند .

ولی دلائل فراوانی وجود دارد که ثابت میکند معنی ومنظور لغت « بنای آزاد » و « سنگتراشی » که قبلاً بکار برده میشده ، بزودی معنای وسیعتری پیدا کرده است .
 چهارها در سال ۱۶۶۶ م (۱۰۷۶ هـ) کلمه « آزاد » را بدنبال شغل و حرفه خود بکار میبردند . همچنین خیاطان قرن پانزدهم این لغت را بخود نسبت داده بودند ، و بدینوسیله میخواستند بمردم بفهمانند که در دوختن لباس در نقاط مختلف و باشکال گوناگون ، آزاد ومختار هستند .

« گولد » نویسنده تاریخ فراماسونری مینویسد « آن گروه از مردم که از اصول فراماسونی پیروی میکردند ، همه از جمله کسانی بودند که در قرن هفدهم در محفل اکبر انگلستان گرد آمده بودند . در این محفل مردان آزاد ، بناها ، طلاکاران و کسانی که حرفهائی نظیر آنها داشتند جمع شده بودند » .

دکتر برنتانو DR. BRENTANO مینویسد : « هر جا که در تزیین ساختمانها از هنر طلاکاری قدر دانی میشد و در هر شهرستانی که حرفه وفروش مصنوعات طلاکاری پیشرفت میکرد (آزادی) برای هنرمندان بیشتر بود . بهمین جهت برتری شغل بنائی یکی اعطا میگردد ، که قبلاً از هر قید و بندی رها شده باشد ... ولی بتدریج این قانون از اهمیت افتاد و اشخاص غیر بنا نیز که باسنگ ، کبری نداشتند ، مورد اعتماد و همکاری بنایان آزاد قرار گرفتند » .

دو ترجمه از « OLD CHARGES » که در سال ۱۸۵۰ م (۱۲۶۶ هـ) برای مؤلف بریتانیا خریداری شده نشان میدهد که مؤلف آنها يك بنا بوده که با بسیاری از

رموز تعلیماتی ماسونی آشنایی کامل داشته است.

دکتر برتناو در کتابهایش مینویسد: اسرار و اطلاعات مربوط به علوم هفتگانه بوسیله یک نفر ناشناس در دو قطعه از سنگ نوشته شده و از زمان طوفان نوح برای آیندگان باقی مانده است.

در این لوحه‌ها مطالبی مربوط به سابقه تاریخی و قوانینی که بر اعضای «گروه بنائی حکومت» میکرده شرح داده شده است... کاملاً میتوان فهمید این نویسنده خواسته است به مردم بقبولاند که جمعیت «بنایان آزاد» و کلمه «بنای آزاد» از زمان نوح پیغمبر وجود داشته است تا اهمیت فرقه ماسونی را زیاده‌تر جلوه دهد. لیکن حقیقت غیر ازین است.

کلمه فراماسون در زبان فرانسه از دو کلمه بوجود آمده یکی «فرانك» بمعنای آزاد و دیگری «ماسون» بمعنای بنا، در زبان انگلیسی هم این دو کلمه با همین معانی نقل شده است. عنوان «فرانك» در قرون وسطی به بعضی از اصناف اطلاق میشد که برایگان کار نمیکردند و ییگاری نمیدادند و حجارها از این قبیل بودند. لیکن بناها میبایست ییگاری میدادند. ساختن کلیساهای بزرگ اروپا که امروز بعد از صد سال هنوز پابرجاست، سبب آزادی بناها شد. زیرا مسیحیان متعصب وقتی عمل بناها را دیدند همه بآزادی آنها رأی دادند و بدین ترتیب کلمات «فرانك ماسون» در زبان فرانسه و «فری مایسن» در زبان انگلیسی متداول و معمول گردید.

در زبان فارسی از روزیکه این کلمه شنیده شده^۱ (فراموشخانه) و پس از آن «فریمسن»^۲ و از سال ۱۹۰۶ م. که اثر (گراند اوربان) در ایران تشکیل گردید کلمات (ماسون) و (ماسونی) بوسیله وثوق الدوله، دبیر الملک، محمد علی فروغی و تقوی در نوشته‌های ماسونی و ترجمه کتاب قانون اساسی بکار رفت. درباره تاریخ تشکیل فراماسونری در جهان کتب و رسالات متعدد و هزاران مقاله نوشته شده ولی از همه جامع‌تر

۱- نوشته‌ها و رسالات میرزا ملکم خان.

۲- صفحه ۱۶۸ سفرنامه میرزا صالح شیرازی مجموعه کتب خطی موزه بریتانیا.

تألیفات معروف مخصوص فراماسونری است که در سال ۱۹۱۲م (۱۳۳۰ هـ) با انگلیسی^۱ منتشر یافته است .

در این فصل سعی شده است که مختصری از تاریخچه پیدایش فرقه « بنایان آزاد » سازمان بین المللی فراماسونری ، عصر حاضر از مجموعه کتب فرانسه و انگلیسی^۲ بجزه و مقالات و کتبی که بزبان فارسی ترجمه و یا نوشته شده نقل شود :

با وجودیکه تاکنون کتب مختلفی در باره تأسیس فرقه

بشراولیه فراماسون (بنایان آزاد) باسند مختلف وبوسیله نویسندگان

جهان نوشته شده ، با اینحال هیچیک از نویسندگان بقطعیت

تاریخچه اصلی ومبدأ پیدایش این فرقه وفلسفه وهدف وجودی آن اظهار نظر نکرده اند .

نویسندگانی که عضو سازمان فراماسونری انگلیس وفرانسه هستند معتقدند که

انسانها از روزی که بشردست بکار خشت وگل زده وآغاز ساختمان نموده وصنعت

بنایی بوجود آمده پیدا شده اند . بنابر این بعقیده همین دسته از نویسندگان « اولین

شخصیت ماسونها در عهد حضرت آدم تأسیس شده است »^۳ .

از این عقیده افراطی که بگذریم باید به بنایان وکارگران ساختمان اهرام مصر

رجوع کنیم . بطوریکه میدانیم ، ساختمان اهرام مصر متعلق بسه چهار هزار سال قبل از

عصر مسیح است .

در آن ایام که فراغده مصر بوسیله میلیونها تن از نفوس بشری دست بساختن

اهرام زدند ، بنایان ، معماران وصنعتگرانی که بالاجبار ویا از روی میل در کار ساختمان

اهرام دست داشتند ، باهم متفق ومتحد شدند تا در برابر زورگوئی واجحاف و تعدیات

مقامات دولتی بوجود آورند که شرایط زندگانی وکار را برخوش تسهیل نمایند .

۱- ENCYCLOPAEDIY OF FREEMASONARY AND ITS KINDRED SCIENCES

۲- مقاله اسرار تشکیلات فراماسون مجله اطلاعات هفتگی سال ۱۳۲۶ بقلم حمزه

سید نور طالب زاده .

برخی دیگر از ماسونها بخصوص با بنیان تشکیلات فراماسونری در روسیه معتقدند که سنگ اول بنای « فرقه ماسونی » در زمانی نهاده شد که سلیمان نبی به بنای معبد معروف خود موسوم به « هیکل سلیمان » اقدام نمود .

میکویند در ساختمان معبد هیکل سلیمان برای اولین دفعه در جهان ، یکصد و هشتاد و سه هزار و ششصد نفر از بهترین معماران و بنائیان و سنگتراشان زمان دورهم گرد آمدند که سی هزار تن از آنان از کنعانیان بودند . و تنها عده سنگتراشان و نجاران که در بنای معبد سلیمان کمر خدمت بسته بودند هشتاد هزار تن بالغ میشد و اعضاء همین جمعیت بزرگ بودند که اولین تشکیلات فراماسونری عالم را بوجود آوردند^۱ .

بعضی از علماء و دانشمندان سابقه این فرقه را به فیثاغورث نسبت میدهند . « زرتالیدر » که خود یکی از افراد برجسته این فرقه در قرن نوزدهم بوده معتقد است که بانی و مؤسس فراماسون حضرت موسی است .

از گفته‌ها و عقاید و نظریات غیر مستند که صرف نظر کنیم ، فرقه ایزیس مصر متوجه فرقه ایزیس در مصر قدیم میشوند . درباره این فرقه سری که در دوران عظمت و افتخار مصر بوجود آمده در دائرة المعارف فراماسونری پیش از همه بحث شده است . نویسندگان دائرة المعارف معتقدند که قرن‌ها پیش از میلاد مسیح در مصر فرقه‌ای وجود داشت که بنام خدای مصریان قدیم « ایزیس » معروف بود . گروه کثیری از دانشمندان و هنرمندان مصری و سایر ملل و اقوام در آن گرد آمده بودند و در کار ساختمانهای عظیمی که هم اکنون بقایای آن در « اسوان » مصر باقی است ، شرکت داشته و دارای شهرت و اهمیت فوق العاده بوده‌اند .

در آن روزگار هر کس که سودای تحصیل علم را در سر داشت و نج سفر را بهوای یافتن گنج بر خود هموار میکرد و بمصر می‌شتافت و تقاضای ورود بفرقه ایزیس میکرد

۱- درباره معبد سلیمان بموقع خود مفصلاً توضیحاتی داده خواهد شد .

ولی این خواهش باسانی مورد قبول واقع نمیشد ، زیرا داوطلب میبایست مورد آزمایش های دقیق قرار میگرفت تا مراتب سرنگهداری و ثبات و استقامت او معلوم شود . همچنین او میبایست نشان دهد که در موقع خطر از مهملکه نمیکریزد و از مصیبت ویلا تمی هراسد و در مقام حفظ حق و اعانت به مظلوم تهدید و شکنجه در اوی اثر است کشته شدن ، زنده زنده سوختن و دست و پا بریده و مثله شدن را بجان میخورد ولی اسرار را بر وزن میدهد .

شروع با امتحان از این قرار بود که رئیس فرقه که او را نماینده «ایزیس» میخواستند برگزینی می نشست و در یک دست تازیانه و در دست دیگر عصائی میگرفت و داوطلب در برابر او میایستاد و پرسش های او پاسخ میداد . او موظف بود هر عمل خوب و بدی را که طی مدت عمر چه در خفا و چه آشکار کرده است صریحاً اظهار بدارد اگر از این مرحله آزمایش خوب بیرون میآمد در رئیس او را می بستند و برایش یک کی از زعمای فرقه میسپرد تا مرحله دوم امتحان وی آغاز بشود .

در این مرحله امتحان کننده که برای امتحان دهنده ناشناس بود ، هاسکی بشکلی یکی از جانوران بصورت میزد و امتحان دهنده را بمکانی هولناک و تاریک میبرد که پس از پیمودن راه درازی بچشمه آبی میرسید و در آنجا متوقف میشد ، امتحان کننده جامی از آب برمیکرفت و به داوطلب میداد و میگفت :

«ای کسیکه میخواهی سالک مسلک ما باشی اینست آب فراموشی ، آنرا بنوش و در این مسلک آنچه بلا و عذاب بر تو وارد شود فراموش کن و از راه صواب و حقیقت دور مشو .»

و آنگاه که داوطلب آبرای مینوشید بمکانهای خوفناکتر و تاریکتری برده میشد ، همینکه روشنائی نمودار میگردد و نسیمی که بیوی خوش آمیخته شده بود باو میوزید ، و نعمات جان پروری می شنید ، غلاط پیروزی و قبول شدن او در امتحان بود . از این پس اهمیت آموختن علوم و معارف و صناعت فرقه را پیدا میکرد و عضو جمعیت محسوب میشد . آندسته از نویسندگانی که چنین روایاتی را ذکر میکنند معتقدند که بدین

ترتیب اولین دسته (بنّایان و ماسونهای) جهان را ایزیسهای مصری تشکیل دادند .
 پانصد سال قبل از میلاد مسیح که علم و معرفت و هنر
 و صنعت در دسترس همه نبود ، هر کس هنری داشت که از آن
 در ساختمان قصر و قلاع و ساختمان یا تزیین ابنیه عالی مورد
 استفاده قرار میگرفت مورد توجه صاحبان قدرت و تسلط که
 اکثر از رؤسای ممالک و اقوام و طوایف بودند قرار میگرفت .

مثلاً کسی که از بنّائی و سنگتراشی اطلاع داشت برای ساختمان برج و بارو
 قلعه و پل ، خندق و بسیاری از امور لشکر کشی مورد احتیاج پادشاهان و سرداران
 بود ، و صنعتگرانی که قادر بساختن تزیینات معابد و مجسمه ها بودند مطلوب رؤسای
 روحانی و پیشوایان فکری و مذهبی اقوام قرار میگرفتند .

صاحبان علم و صنعت نیز چون میدانشند ، مورد احتیاج هستند اسرار و رموز علم و صنعت
 خود را از مردم دیگر مستور نگامیداشتند و طبقات غیر از خود بر وزن میدادند تا همیشه مورد
 احتیاج ارباب قدرت و سطوت باشند و در پناه آنها بسر برند و اگر ظلمی بآنها شود داد خود
 را بوسیله کسانی که از علم و هنر آنها استفاده مینمایند بگیرند و در همین دوران صنعتگران
 و هنرمندان برای آنکه بتوانند در موقع ضرورت و احتیاج از حق یکدیگر دفاع نمایند
 تشکیل فرقه های سری میدادند و اگر کسی هایل بود با رموز کار آنها آشنا شود میبایست
 ابتدا عضویت فرقه سری را قبول نماید سپس امتحانات عیددای را که بمنظور حفظ
 اسرار در رموز کار بعمل میآید ، بگذراند ، مراحل آزمایشی نیز بقدری مشکل بود که
 اغلب شاگردان بعد از آنکه فرار میکردند و فقط کسانی که در کلیه مراحل امتحانی
 بیروزمیگشتند عضویت پذیرفته میشدند . بنوبه خود صلاحیت کسب علم و فن را تحصیل
 میکردند و تردید نیست که مهمترین شرط صلاحیتشان حفظ اسرار بود .

احراز این صلاحیت نیز بنوبه خود مراحل مختلفی داشت و فردی که پس از
 گذراندن امتحانات دشوار بدرجه شاگردی میرسید ، پس از طی سالها وقت و تحمل
 رنج و مشقت بسیار میتوانست از رتبه حاصل کند و بدرجه (رفاقت) و سرانجام

مقام استادی نائل آید .

اولین بار در روم قدیم ، پس از اینکه وضع کشور بعثت مردن « رومولوس » یائی شهر روم رو بخرابی میرفت ، شخصی زمام امور را در دست گرفت که به صنعتگران علاقه زیادی داشت . وی جماعت عظیمی از این افراد را دور خود جمع کرد و مقام مهمی برای آنان فائل شده و همگی را بدستجات و فرق مختلف تقسیم نمود . او برای هر دسته معبدی ساخت . از جمله این فرقه ها جماعت « بنّا ها بودند که هر وقت دولت محتاج بساختن عمارت و ابنیه ای پیدا میکرد بآنان رجوع مینمود .

باری در زمان جانشین رومولوس فرقه بنّاها بیش از سایر فرق صنعتگران مورد توجه بود ، بنّاها مانند شرکت های تجارنی اموال منقول و غیر منقول داشتند و مخارج عمومی آنان از صندوق فرقه پرداخت میشد و از جمله این مخارج ، هزینه جشن های بزرگی بود که در مواقع معین بر پا میکردید . بنّاها از دادن مالیات معاف بودند و ساختمان حصید و قلعه ها و سنگرها بعد از آنان گذارده میشد . این افراد دقائق صنعت خویش را کلاماً مکتوم نگاه میداشتند و برای آنکه یکدیگر را بشناسند علائم و اشاراتی وضع کرده بودند که در محاورات و تماس های عادی بکار میبردند .

هر وقت دولت روم بساختن برج و بارو و یا خراب کردن قللاع دشمن احتیاج پیدا میکرد به آنان رجوع مینمود و بنّاها جماعتی را که مناسب میدیدند مأمور اجرای فرمان دولت میکردند و منظور دولت را به نحو احسن انجام میدادند . و از جمله جالب ترین کارهایشان این بود که قبل از شروع ساختمان ابتدا يك سلسله منازل موقت برای خویش میساختند تا هنگام فراغت از کار ، در آن استراحت کنند و آنگاه به اصل ساختمان مورد سفارش خود میپرداختند ، و در تمام مدتی که کار ادامه داشت منازل بنایان و کارگران مرکز گفتگو و تبادل نظر بود ، و هر گروه درباره کار و فن خود صحبت میکردند و ترتیب کار فردای خود را میدادند و تمام تصمیمات با کثرت آراء گرفته میشد . این منازل را « لژ » میگفتند و همین اصطلاح است که امروز بمحل تجمع فراماسون ها اخلاق میشود .

جمعیّت بناهای روم سه طبقه داشتند :

شاگرد

رفیق

استاد

تمام افراد و طبقات این جماعت یکدیگر را برادر خطاب میکردند و در همه حال کوچکترها رعایت حال بزرگترها را مینمودند. شاگرد هنگامی بدرجۀ رفیق میرسید که بداند چگونه «شاقول» را بکاربرد. برای نائل شدن رفیق بدرجۀ استادی نیز امتحانات سختی از قبیل امتحانانی که در فرقۀ ایزیس معمول میشد بعمل میآمد. رئیس این گروه بموجب آراء عمومی برای مدت پنجسال انتخاب میشد و تا وقتی که دولت روم قدرت و شوکت داشت و بساختن معبد، کاخ، قلعه و برج و بارو و پیرواخت براهمیت و پیشرفت علمی و عملی افراد فرقۀ بنا افزوده میشد ولی همینکه هجوم ژرمنها بروم و سقوط آندولت آغاز شد ستارۀ اقبال فرقۀ بنایان نیز رو بافول نهاد تا جائیکه مضاعف و منقرض شدند.

پس از ظهور دین مسیح، بنایان مجدداً مقام سابق خود را بدست آوردند و مسیحیان یا اجتماعات «ماسونری» آمیخته گردیدند و در حقیقت از این تاریخ فرقۀ ماسونری، يك فرقۀ مسیحی شد و سرنوشت آن با سرنوشت مسیحیت توأم گردید. بدین معنی که، هر جا و هر وقت مسیحیان بر امور غلبه و سلطه داشتند ماسونری رونق و جلال مییافت و هر جا و هر زمان که مسیحیان شکست می خوردند، ماسونها نیز پژمرده می شدند و بحال تباهی و انحطاط می افتادند. لیکن درین گیرودار يك عامل اصلی وجود داشت که همواره ماسونری را از انحطاط نجات میداد، و آن ویران شدن شهرها و آبادیها بود؛ زیرا پس از آنکه جنون جنگ و انهدام و حریق فرو می نشست، سلاطین و سرداران بزرگ و پادشاهان، بمرمت ابنیه و تجدید ساختمان و آبادیها و احداث کلیساها احتیاج پیدامی کردند، متوجه فرقۀ بنایان می شدند و در این موقع بود که بناها بعلت احتیاجی که به آنان وجود داشت، مورد احترام واقع میگرددند و مجامعتان رونق

میکرفت. نمودار ممتاز این وضع، دوران تسلط سزار بر سرزمینی که امروز انگلستان،
 فرانسه و بلژیک خوانده می‌شود، بود. در این دوران خرابی و ویرانی و افروزی روی داد
 ولی چون بزودی مرمت آنها و برپا کردن قلاع و حصارها مورد توجه قرار گرفت،
 بنایان و کارگران ساختمانی مورد توجه سزار قرار گرفتند و فرق آنها نیز رونق یافت.
 محمد عبدالله عنان یکی از نویسندگان عرب وجود فرقه فراماسونری را بدین
 هیئت و سازمان زیر مرتبط دانسته و عقیده دارد که این دوازده شامل سبب پیدایش
 و توسعه فرقه بنایان و فراماسونری فعلی شده‌اند:

- ۱- فرقه بطریق‌ها (پاتریک‌ها)
 - ۲- اسرار بت پرستان و بتکده‌های آنان
 - ۳- ساختمان و بنائی معبد سلیمان
 - ۴- صلیبون
 - ۵- سواران معبد
 - ۶- جمعیت صنعتگران رومی
 - ۷- اجتماع و تشکیلات کارگران و بنّاها در فرون وسطی
 - ۸- اجتماع برادران صلیب گلگون
 - ۹- وجود اولیور کرمول و اقدامات او
 - ۱۰- اقدامات پرنس شارل استوارت
 - ۱۱- ساختمان کلیسای سنت پل بوسیله سرکرم‌توفرن
 - ۱۲- اقدامات دکتر دزاگولیه و دوستانش در سال ۱۷۱۷
- عنان می‌نویسد: معنای این امر آن نیست که اصل ایجاد فرق (بنایان آزاد)
 حتماً بوسیله یکی از عوامل دوازده گانه فوق بستگی دارد، زیرا وجود فلسفه بنای
 آزاد متکی بر یکی از دو اصل زیر است:
- ۱- صنعت خاص بنائی

۲- نظریه فلسفی دربارهٔ اسرار مرگ و زندگی

«البرت چیر شوارد» که خود بنای آزاد است در کتاب جدیدی که بعنوان «اشارات و رموز» نوشته است دربارهٔ بنایان آزاد مینویسد:

«تاکنون آراء و نظریات بسیار متناقض در باب اصل جمعیت برادران بنای آزاد و زمان ایجاد و مکان آن نشر گردیده است و دربارهٔ علتی که جمعیت مزبور بر اساس آن بوجود آمده و همچنین اقسام رسوم و تقسیمات مختلف آن تفسیرها نوشته‌اند. لیکن آنچه تاکنون در این باره نوشته شده نظریاتی بیش نیست و حقیقتی ندارد. «کنت دال ویلا» که از بنایان آزاد و معروف بوده است مینویسد: «فکر فلسفی بنای آزاد نتیجه اختلاط دسته‌ای از بنایان در قرون وسطی با یک فرقه سری از شاگردان فلسفه می‌باشد. در این اختلاط، بنایان شکل و صورت را بدسته دوم تقدیم نمودند و متفکرین فلسفی ذهن و فکر را بدسته اول ارزانی داشتند».

اتحادیه کارگران ساختمانی در آلمان

آنچه مسلم است و از لحاظ مدارك تاریخی میتوان آنرا مستند بر دلایل قطعی دانست، این است که اولین تشکیلات فراماسونری که می‌توان آنرا اولین اتحادیه «کارگران بناخانه» نامید از اواخر قرن ۱۲ و اوایل قرن ۱۳ میلادی در کشور آلمان بوجود آمده و پایه و اساس فراماسونی کنونی جهانی را تشکیل داد. در آن زمان مسیحیان آلمان که غرق تعصبات مذهبی بودند، دست بساختن کلیساهای بزرگی زدند که مستلزم مخارج بسیار و کارگر بیشمار بود. ده‌ها هزار بنا و شاگرد بنا و نقاش و سنگتراش و نجار و کارگران سایر صنوف مربوط بساختمان مجبور بودند که سالیان دراز در جوار محل کار و کنار هم بسر برند و در غم و شادی یکدیگر دمساز باشند تا بتوانند کلیسا یا بنای معظمی را تمام کنند. کارگران، استادکاران و معماران هر روز که دست از کار میکشیدند، اسباب و ابزار خود را در انبارهای مخصوصی که «لژ» میگفتند میگذاشتند و از انتظار مخفی میکردند. باقتضای حوائج و مصالح مشترکی که داشتند، جمعیه‌هایی برای حفظ منافع صنفی خود تشکیل دادند و برای همکاری و تعاون صنفی و رفع اختلافات بین

جمعیت فزاعدی تنظیم نمودند ، از جمله این قواعد آن بود که هیچکدام رموز
 و صحت خود را بروی کاغذ نیاورند و بهیچکس جز صندوقچه سینه خود اعتماد
 ندهند و هرگاه استادی شاگرد خود را لایق دید باید اسرار خود را شفاهاً بوی بگوید ،
 اینکه کسی استراق سمع نکند و این اسرار را از دهان این و آن نریاید آنان
 مجبور شدند اصطلاحات و اشارات و رموزی بکار برند تا دیگران چیزی از آنها
 نیاورند و چون در آن زمان کمتر کسی سواد خواندن و نوشتن داشت ، لذا این
 میانر پسندیده افتاد و کار بجائی رسید که اگر استادان شاگردی را لایق میدیدند
 خواستند او را بدرجه استادی مفتخر سازند ویرا دره لژ ، امتحان میکردند ، لژ علاوه
 بر آنکه انبار مخصوص بنائی بود ، محل آموزش و امتحان نیز بشمار میرفت و ابتدا
 « دعوتن » میگفتند . این لغت در زبان آلمانی بمعنای لژ است و در لژ هیچگاه
 از بحث راجع به مسائل فنی ، صحبت دیگری نمیشد . وسائل تعلیم و آزمایش
 بعد از آنکه از بیان شفاهی استاد با کمک خط کش ، گویا ، پرگار ، شافول و سایر
 ریاضی که در بنائی مورد استفاده قرار میگرفت ، شاگرد میبایست سوگند یاد کند که
 بنائی را بدیگران بروز ندهد و نوشتن از خود باقی نگذارد تا بعد از مرگش
 در بنائی بدست سایرین بیفتد و اگر ردزی مجبور گردید که یکی از اسرار را برای
 کسی که در شهر دیگری است بفرستد بوسیله رمز ارسال بدارد .

اسرار و رموز بنائی بشکل هر يك از آلات و ابزار سنگتراشی ، نجاری و
 کاری بود که شاگرد آنرا در مکتب استاد میآموخت . بنایان بشاگرد دیپلم کتبی
 میدادند بلکه همین اشارات و رموز را باو میآموختند و او نیز هنگام مرگ و پیری
 آنرا بهمین طریق بشاگرد خویش میآموخت .

اما آنچه استادان را وادار میکرد که رموز کار خود را بشاگردان بیاموزند
 مذهبیشان بود . زیرا در فزون وسطی هر شهری بوجود میآمد ابتدا در آن
 بنائی ساخته میشد و سپس وجود کلیسا سبب تجمع مردم در محل میگردد و آبادی
 شهر دایر میگشت .

هنوز هم که چند قرن از سازمان بنایان میگذرد با وجودیکه فن چاپ و علم

هندسه هر گونه رموز رازی را درین فن از بین برده است با اینحال فراماسونهای کنونی همچنان در افشاء اسرار خود کوشا هستند. گرچه در سازمانهای فعلی فراماسونری امروز سنگتراشی و بنا وجود ندارد، معیناً همان اصطلاحات بنائی و سنگتراشی و حتی لباس و لوازم مخصوص این صنعت مورد استفاده است و افراد فرقه بین خود برای هر لغتی معنای مخصوصی قائل هستند که پوشیده از دیگران است.

باری، بنایان و سنگتراشان آلمانی Gemenelzen بتدریج تشکیلات خود را با انگلستان، فرانسه، سوئیس، ایتالیا و اسپانیا انتقال دادند. آلمانیان پنج لژ دائمی برای تعلیم نوآموزان بنائی در شهرهای ذیل بوجود آورده بودند که آنها را «هاپت هوتن» یعنی لژهای بزرگ مینامیدند.

۱ - لژ شهر استراسبورگ

۲ - لژ کولونی

۳ - لژ وین

۴ - لژ زوریخ

۵ - لژ هاگد بورگ

این پنج لژ در توسعه فراماسونری در جهان و ایجاد لژهای مختلف در انگلستان و سپس فرانسه نقش مؤثری داشتند، عده‌ای از مورخان عقیده دارند که معماران و بنایان و سنگتراشان ایتالیائی تحت تأثیر لژهای بنائی آلمانی، شاهکارهایی از معماری جهان را بوجود آوردند. بنابراین میتوان گفت که سازمانهای ماسونی انگلستان که فراماسونری کنونی بر روی آن پایه گذاری شده، از لژهای پنجگانه «هاپت هوتن» سرچشمه گرفته است.

باند سیاسی هستند و در دنیا مشاغل بزرگ و محتوم مخصوص فراماسونها است و آنها نمی‌گذارند که هیچکس جز اعضای فرقه به مشاغل بزرگ برسد.

امروز هم این عقیده در آن قسمت از جهان که تحت نفوذ کمونیست‌ها نیست وجود دارد و هنوز برخی از مردم فراماسون‌ها را عامل اصلی تعیین مقدرات سیاسی دنیا میدانند و می‌گویند هر کس در هر کشور می‌خواهد به مقامات بزرگ برسد باید وارد لژ فراماسون شود. ولی کسی که عضو سازمان فراماسونری شد نباید امیدوار باشد که بزودی به مقامات بزرگ برسد.

زیرا همان‌طور که در ارتش سلسله مراتب هست و افسران کوچک باید مدتی خدمت کنند تا بتوانند بدرجات بالا برسند در سازمان فراماسونری هم سلسله مراتب وجود دارد و اعضای درون رتبه باید مراحل مختلف را بپیمایند تا بمراتب بالا برسند....

فصل سوم

فراماسونری در انگلستان



ANTHONY SAYER اولین گمراشته ماستر لژ انگلند در ۱۷۱۷



ژرژ ششم آخرین پادشاه انگلستان در لباس فراماسونری اسکاتلند در دوم
 دسامبر ۱۹۱۹ وارد لژ شماره ۴۶۱۳ ناویان بریتانیا شد . در دوم ژوئن
 ۱۹۳۶ در لژ شماره ۹۹ کلامیس وابسته به گراند لژ اسکاتلند و در سی ام
 نوامبر ۱۹۳۶ در تشریفات بزرگ فراماسونری، عالی ترین مقام ماسونی گرفت.



ویندزور پادشاه مخلوع انگلستان
در لباس ماسونی



ادوارد هفتم در لباس
فراماسونری

فراماسنی در انگلستان

سازمان فراماسونی در انگلستان ابتدا بوسیله مجامع بنایان و سنگتراشان بوجود آمد. در این کشور اولین «لژ» برای تعلیم دادن به بناهای تازه کار در نیمه اول قرن سیزدهم تأسیس گردید.

نیز به فعالیت سنگتراشان آلمانی اطلاعات مبسوطی در دست نیست، فقط نویسنده فیئدل^۱ در کتاب تاریخ فراماسونی^۲ که بزبان آلمانی نوشته با استناد به مدارکی می دهد ثابت میکند که تشکیلات فراماسونی انگلیس از سازمان سنگتراشان بوجود آمده. و بتدریج عده ای از اعضاء صنفی وارد لژهای آن شده اند. فیئدل : شراف انگلستان از روی تفتن میل کردند که در جلسات درس «لژ»های حاضر شوند و از تعلیم استادان بنا بهره مند گردند. اولین شرط ورود اشراف متعصب به لژهای «بنائی» این بود که نو آموز معتقد بخداوند و متدین بدیانت مسیح

Herr Fiédel -

Allgemeine Geschichte der freimaurerei 1882 -



Sir John Gorton
After 11 years in high office
he was to face a mixed
bag of jobs



Sir Alexander of Tunis
In 1955, he was
appointed to the
High Commission
in Egypt



Dr. W. H. James
Rector of the
University of
Cambridge
and high degree holder



Sir J. S. Phipps
Former head of the
University of
Cambridge
and high degree holder



Sir John Gorton
Former Secretary to
the Prime Minister
and high degree holder



Dr. W. H. James
Rector of the
University of
Cambridge
and high degree holder



Sir John Gorton
Former head of the
University of
Cambridge
and high degree holder



Sir John Gorton
Former head of the
University of
Cambridge
and high degree holder



Sir John Gorton
Former head of the
University of
Cambridge
and high degree holder



Sir John Gorton
Former head of the
University of
Cambridge
and high degree holder



Sir John Gorton
Former head of the
University of
Cambridge
and high degree holder



Sir John Gorton
Former head of the
University of
Cambridge
and high degree holder



Sir John Gorton
Former head of the
University of
Cambridge
and high degree holder



Sir John Gorton
Former head of the
University of
Cambridge
and high degree holder



Sir John Gorton
Former head of the
University of
Cambridge
and high degree holder



Sir John Gorton
Former head of the
University of
Cambridge
and high degree holder



Sir John Gorton
Former head of the
University of
Cambridge
and high degree holder



Sir John Gorton
Former head of the
University of
Cambridge
and high degree holder

باشد بدین طریق کفار و مشرکین بلزها راه نمی یافتند و بعلاوه تمام کسانی که در صنوف مختلف بنائی کار میکردند خود را خدام مسیح میدانستند.

در آثار سنگتراشان آلمانی و سنگبائی که برای کلیساهای خود می تراشیدند



Sir Allan Aitken
is known for his Queen's
Troop of the Guard
honors of the 19th century



Earl of Dufferin
Physical Grand Master
of the Order of the
St. Andrew's Society
is known for his 19th century



Sir Michael Bogan
is known for his Queen's
Troop of the Guard
honors of the 19th century



Sir John Boscawen
is known for his Queen's
Troop of the Guard
honors of the 19th century



Sir Michael Bogan
is known for his Queen's
Troop of the Guard
honors of the 19th century



Mr. William Boscawen
is known for his Queen's
Troop of the Guard
honors of the 19th century



Sir John Boscawen
is known for his Queen's
Troop of the Guard
honors of the 19th century



Sir Michael Bogan
is known for his Queen's
Troop of the Guard
honors of the 19th century



Lord (General) Boscawen
is known for his Queen's
Troop of the Guard
honors of the 19th century



Sir John Boscawen
is known for his Queen's
Troop of the Guard
honors of the 19th century



Sir Michael Bogan
is known for his Queen's
Troop of the Guard
honors of the 19th century



Duke of Wexford
is known for his Queen's
Troop of the Guard
honors of the 19th century



Sir John Boscawen
is known for his Queen's
Troop of the Guard
honors of the 19th century



Sir Michael Bogan
is known for his Queen's
Troop of the Guard
honors of the 19th century



Duke of Wexford
is known for his Queen's
Troop of the Guard
honors of the 19th century



Sir John Boscawen
is known for his Queen's
Troop of the Guard
honors of the 19th century



Sir Michael Bogan
is known for his Queen's
Troop of the Guard
honors of the 19th century

بقای کنونی فراماسونری انگلستان که بر ۳۵۰۰۰ ماسون
سروری و ریاست دارند.

این کلیات دیده میشود: «ما خدام حضرت مسیح بنام پدر و پسر و روح القدس و همچنین بنام حضرت مریم و چهار سنگتراش شهید گرد هم آمدیم: بتوانیم با حفظ مقررات صنفی بهتر عهددار خدمت بخداوند و حضرت مسیح گردیم» مقصود از چهار سنگتراش شهید چهار حجاری رومی بود که در دوره زمامداری «دیوکلین» برحسب دستور وی بقتل رسیدند و علت قتل آنها این بود که حاضر نشدند برای دیکتاتور روم از سنگ مرمر بتی بترانند.



رئیس فراماسونری هند و نایب
رئیس فراماسونری لندن

در سال ۱۶۶۶ میلادی (۱۰۴۵ هـ) حریق بزرگی در شهر لندن

حریق لندن رویداد که در آن ۴۰۰۰۰ خانه و ۸۶ کلیسا بکلی طعمه

حریق شد. شدت حریق باندازدای بود که تقریباً میتوان گفت

بیش از نصف شهر لندن سوخت. و پس از خاموش شدن آن برای تجدید بنای شهر

فعالیت شدیدی آغاز گردید. این فعالیتها مجالی برای خودنمایی و عملیات فرقه بنّاهان

و سنگتراشان و لژهای «ماسنی» انگلستان بوجود آورد زیرا هرچه بنا و عمله در

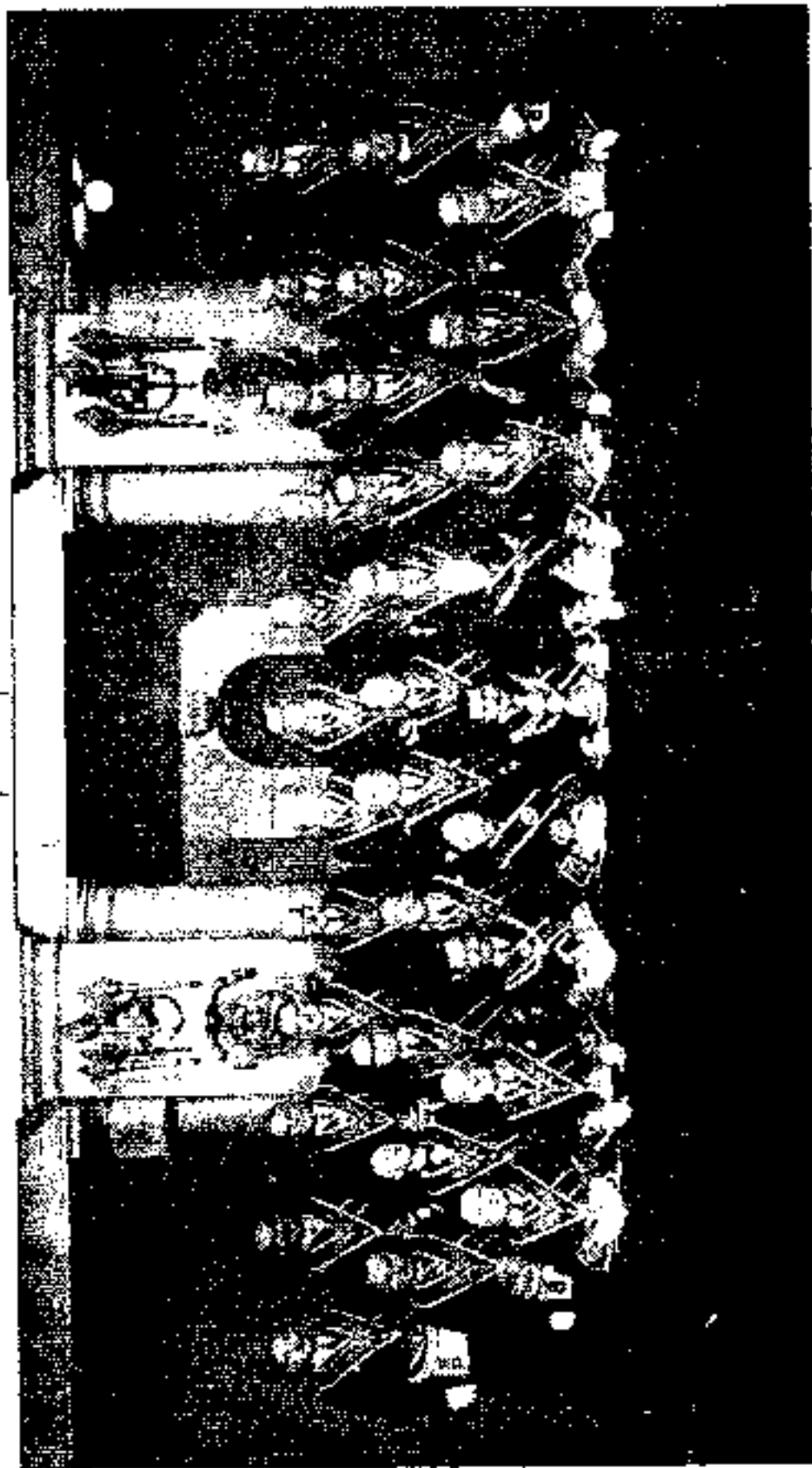
انگلستان بود بشهر لندن روی آورد. حتی اشرافی که با بی علافگی و از روی تفنّن

علم هندسه را فرا گرفته بودند بکمال بنّاهان شتافتند. دولت انگلیس حتی ناچار شد برای

تجدید بنای پایتخت کشور خود از سایر ممالک نیز عمله و بنا بخواهد. هجوم تعداد

زیادی از بنّایان آلمانی، ایتالیائی، فرانسوی بلندن سبب تجدید حیات و فعالیت فرقه

فراماسونری شد و کریستوفرن معمار معروف انگلیس ریاست فرقه ماسونری را در این



موقع عهدمدار گردید .

معماران و بنّایان انگلیسی و سایر ملل با تلاش فراوان و مساعدت کامل فرقه فراماسونری انگلیس دوباره شهر لندن را ساختند و لندن کنونی یادگار همان دوران تجدید ساختمان بعد از حریق است و از جمله بناهای معروفی که تحت نظارت مستقیم کریستوفرین معروف توسط فراماسونرها و بنّایان آن عهد ساخته شد، کلیسای مجلل «سنت پل» است که شهرت و ارزش جهانی دارد.

پس از آنکه شهر لندن ساخته شد و خرابیها از بین رفت ، چون احتیاج به ساختمان کم شد ، محافل و فرق ماسونری نیز رو به تحلیل رفت و فقط چهار محفل در لندن باقی ماند و فرمانی از محفل «سنت پول» صادر گردید ، مبنی بر اینکه امتیازات ماسونری منحصر بکسانی که کار آنها بنّائی و سنگتراشی است نباشد. هر کس بتواند وارد فرقه شود و عضویت آن پذیرفته گردد و در چنین صورتی عضو جدید از همان امتیازات فرقه که برای بنّایان و سنگتراشان در نظر گرفته شده است استفاده خواهد کرد . بر اثر صدور این فرمان افرادی غیر از بنا و سنگتراش از قبیل علماء و نقاشان و غیره وارد فرقه ماسونری گردیدند و امتیازات مساوی کسب کردند . قبلاً بعضی از سلاطین و رجال سیاسی وارد این جمعیت شده بودند ولی آنها بعنوان عضو افتخاری در آن پذیرفته میشدند لیکن پس از وضع مقررات جدید هر کس دارای شرائط معینی بود، چه بنا و چه غیر بنا میتواند عضویت فرقه فراماسون در آید. در سال ۱۷۱۷ م (۱۰۹۶ هـ) آتش انقلاب لندن را فرا گرفت^۱ و مردم خشمگین ، دیوانه وار در خیابانها برافراشته هر چه بدستشان میرسید میسوزاندند و خراب میکردند . دولت و مجلس و دربار بجان هم افتاده بودند و هر يك برای دیگری کارشکنی میکردند ، دزدان و جنایتکاران از بازار آشفته استفاده کرده و بجان مردم افتاده بودند و در نتیجه چنان آشوبی پیا شده بود که نظیر آنرا تاریخ انگلستان بیاد ندارد . شماره محکومین باعدام هر روز زیاده تر می گردید با این وصف مردم دست از انقلاب نمیکشیدند. رفته رفته اوضاع کشور بجائی

رسید که دیگر رشته کار از هم گسیخت و هیچکس را یارای مقاومت در مقابل انقلابیون باقی نماند. در چنین موقعیتی سازمان فراموشخانه در انگلستان مجدداً تضحی گرفت و علل این امر قابل بررسی است: از جمله این علل آن بود که طبقه‌ئی که بیش از همه از وقوع انقلابات ناراضی بود، طبقه «جنتلمن» ها و آقا زاده‌های انگلیسی بود. جنتلمن‌ها کسانی بودند که خانه و زندگی و درآمد مناسب و مرفهی داشتند و از هرج و مرج قربان میدیدند، ازین رو تصمیم گرفتند که با اتفاق گروه‌های مذهبی و کسانی که پای بند اصول دیانت و نظم و اخلاق بودند، جمعیتی تشکیل دهند و در اعاده آرامش بکوشند. رهبر این دو گروه به ترتیب «دزا گولیه» و «دکتر جیمز آندرسن» نام داشتند و آندرسن ریاست مختلط بانک شرکت انگلیسی و فرانسوی را عهده‌دار بود.

استاد محمد عبدالله عنان دربارهٔ این دو نفر چنین می‌نویسد:

«... و اما دربارهٔ تعلیمات و اسرار فلسفی که جمعیت بنای آزاد انکاء بدان دارد گفته میشود که رهبران آنان دو تن از مردان دین (روحانی) بنام دکتر «دزا گولیه» و دکتر (آندرسن) بوده‌اند که در سال ۱۷۱۷ مبادی و نظامات انگلستان را تأسیس نمودند و قبل از اقدام آنها از اسرار بنای آزاد چیزی شنیده نشده بود ولی بعضی از محققین شکر این امر هستند و بر بطلان آن چنین استدلال می‌کنند که نظام جدید ناگزیر باید مرهٔ جنبش بزرگی باشد که روزگاران درازی در حال تضحی و قوام بوده است.

هرگاه این دو دانشمند انگلیسی را در این امر فضل و برتری باشد همانا در فکر نظامات جمعیت نبوده بلکه در اصلاح و تهذیب آن بوده است...^۱ شناختن دو انگلیسی سیاستمدار و فیلسوف که اساس فراماسونری نوین را پی‌ریزی کردند،

«ژان توفیل دزا گولیه» که ماسونهای کنونی او را بانی فراماسونری جدید
تحت، پسر «ژان دزا گولیه»، کشیش «اتر»^۲ واقع در ولایت «شارانت»^۳

۱- تاریخ جنبشهای سری و جنبشهای تخریبی ص ۱۰۶

۲- Charente

۳- Aitre

فرانسه است .

او در روز ۱۳ مارس ۱۶۸۳ م (۱۰۹۴ هـ) در لاروشل بدنیا آمد . دوران اولیه زندگی او در خانه پدرش بسختی بسر آمد . در آن زمان پرستارها گرفتار نضیقان و فشار حکومت سلطنتی فرانسه بودند . لغو اعلامیه نانت در سال ۱۶۸۵ م (۱۰۹۶ هـ) موجب نگرانی خانواده دزاگولیه شد بطوریکه او و فرزندان سرانجام با نکلستان فرار کردند .

خانواده دزاگولیه ابتدا سعی کردند در « گرنزی » سکنی گزینند . لیکن بعد تصمیم گرفتند در لندن بمانند . درین شهر « ژان دزاگولیه » خادم کلبسای پرستان « سولواستریت » شد و شخصاً شروع بتعلیم فرزندش کرد . زبانهای کلاسیک و معلومات دیگری باو آموخت و پس از چند سال که کار تعلیم « توفیل » بابان یافت ، پدرش مدرسه‌ای در « ایلانگیتون » باز کرد و توفیل را برای کمک بخود بتدریس وادار ساخت . توفیل پس از مرگ پدرش ، تصمیم گرفت تحصیلات خود را در اکسفورد بیابان برساند و در آنجا ارزش و استعداد خود را نشان داد .

وی در سال ۱۷۱۰ م (۱۱۲۱ هـ) حکم نایب کشیشی و لیسانس خود را در علوم و صنایع گرفت و سپس عضو مدرسه « کریست چورچ » شد و بعلمت شهرتی که بدست آورده بود ازادیرای جانشینی دکتر « کیل » دعونی بعمل آمد ، دکتر کیل در اکسفورد شاغل کرسی علوم تجربی بود و دزاگولیه بواسطه مرسوم ساختن طریقه تجارب علمی و علمی ، در اروپا مشهور گردید . درس وی عبارت بود از مقداری تجربه اندوخته شده که در حضور دانش آموزان انجام میشد و منحصراً بوسیله توضیحات فلسفی و ریاضی بهم مربوط می گردید . این طریقه تعلیم اومورد قبول عامه واقع شد و چون وی در کار دستی و اجرای آزمایشها مهارت فراوان داشت بسرعت پیشرفت نمود بطوریکه در ۱۷۱۲ م (۱۱۲۳ هـ) پاداش زحمات

خود را گرفت و عنوان استادی علوم را یافت و در همان سال با دختر مرد مرشناسی
 توماس ویلیام بودسه ازدواج کرد و در سال ۱۷۱۸ م (۱۱۳۰ هـ) با دریافت عنوان «دکتر در
 فیزیک کشور» بدرجه کمال رسید . دزاگولیه در سال ۱۷۱۳ م (۱۱۲۴ هـ) در لندن
 و محله «چاتل رو» واقع در نزدیکی «وست مینستر» و ساحل تایمز مسکن گزید
 چون منزل جدیدش وسعت کافی داشت توانست در آن مجالس کنفرانس
 عمومی برای مردم شهر ترتیب دهد و شیوه کار او این بود که برای حضور در کنفرانس های
 بزرگ اشخاص نام نویسی می کرد و از هر کس ۶۳ شلینگ «سه گینی» بابت شرکت در
 آن می گرفت .

این اقدام نه تنها در لندن ، بلکه در نقاط دیگر عالم نیز ، جسورانه بود ولی
 استقبال عمومی مواجه شد . بطوریکه حتی افراد طبقات عالیه لندن هم بسوی خانه این
 دانشدان پرستان روی آوردند و روزانه تا ۴۰ نجیب زاده در سر کلاسهای درسش حاضر
 شدند .

در ژوئیه سال ۱۷۱۴ م (۱۱۲۵ هـ) که دزاگولیه بعنوان عضو پیوسته مجمع
 علمی علوم انتخاب شده و شغل نگاهداری مجموعه ها و اجرای تجربیات علمی را در این
 مجمع قبول کرده بود يك مقررى ۴۰ الی ۵۰ لیرهای برای او معین شد و دو ك
 چاندن» و برا بسمت کشیش مخصوص خود برگزید .

دزاگولیه در ابتدای قرن هیجدهم در انگلستان مقام و مرتبه ممتازی را دارا بود .
 اینکه علیه اوئی ۱۴ پادشاه فرانسه اقدام کند ، در هنگام محاصره دژهای فالاند
 و قشون متحدین (انگلیس و هلند) ، کتاب «اوزانان» را راجع به جنگ و محاصره
 تسهیل کار جنگجویان وطن خویش ترجمه کرد . و بتدریج چنان بین طبقات
 بزرگ و اعیان نفوذ نمود که شهرتش به اروپا نیز راه یافت . جرج دوم پادشاه انگلیس
 هم جلوس خود مقررى سالانه ای در (اسکس) بوی بخشید و در عین حال ویرا
 به کشیش مخصوص پرنس «دوگال» و لعمده خود منصوب نمود .

تثویفیل دزاگولیه در عمارس ۱۷۴۴ م (۱۱۵۶ هـ) در لندن در گذشت و در کلیسای سلطنتی (ساووا) بخاک سپرده شد .

مهمترین و اسرار آمیزترین اثری که در قرن ۱۸ ، بوسیله او بوجود آمد تجدید حیات فراماسونری انگلستان است که مورخین ماسونی آنرا «فراماسونری نظری» و مخالفین، آنرا «فراماسونری سیاسی» و دشمنان این فرقه آنرا «سازمان جاسوسی بین المللی» مینامند. تمام نویسندگان ماسونی عقیده دارند که دزاگولیه شخصی بوده که در ۱۷۱۹ م (۱۰۹۸ هـ) فراماسونری جدید الاحداث را از فتنای محض و فوری نجات داده است. اما در عین حال عدد زیادی از نویسندگان نسبت باین مسئله که او برای الحاق وانحاد چهار لژ قدیمی لندن فعالیت میکرد، دچار تردید هستند^۱.

اگر مشاغلی را که او در سال ۱۷۱۹ م (۱۱۳۱ هـ) در گرافند لژ انگلستان داشته مورد قبول قرار دهیم ، می توان از این تردید نجات پیدا کرد . زیرا او در این سال بمقام استاد اعظمی GRAND MAITRE برگزیده شد .

« فای » نویسنده فرانسوی می نویسد : ... دزاگولیه در سال ۱۷۱۹ بمقام استاد بزرگ انتخاب شد . این سمت برای وی افتخار بزرگی بشمار می رفت . مخصوصاً اهمیت آن بیشتر از این جهت بود که بقول بعضی هاوی در فراماسونی تازه دارد و بهتدی بود...^۲ قدر مسلم آنست که دوره استادی وی برای فراماسونری انگلستان دوره درخشانی بشمار می رفت . زیرا وی درین مدت اشخاص زیادی را که بسازمان فراماسنی بی اعتنا بودند، وارد لژ ساخت لیکن بطلای که هرگز ذکر نشده مدنی از استادی لژ کناره گیری کرد و در سالهای ۱۷۲۲ و ۱۷۲۵ م مجدداً بتقاضای استادان اعظم به لژ بازگشت و عنوان نماینده استاد بزرگ Depute Grand Maitre را که بزرگترین مناصب ماسونی است قبول کرد . در پست جدید او در اداره و توسعه فراماسونری انگلستان بسیار کوشید . نطقهای پس از غذا و مهمانیها رواج داد . همچنین رسم نوشیدن « بیاله فراماسونی » را که از بین رفته بود دوباره زنده کرد . بزرگترین و مهمترین

دزاگولیه، ملحق ساختن خانواده سلطنتی انگلستان به فراماسونی آن کشور بود.
 می بسیار شجاعانه بشمار می رفت و سبب شد که از آنروز تاکنون «سیاست»
 های فراماسونی انگلستان بشود و مقامات دولتی انگلیس در این سازمان رخنه کنند.
 سند کتاب فراماسوئری و انقلابهای قرن هجدهم می نویسد و ... دزاگولیه
 و ارتباط بین اعیان و نجباء دولت وقت و محافل حدیره فراموشخانه
 و ایترام خدمات مهمتری کرده است. وی در نتیجه صمیمیت و نزدیکی با خانواده



دزاگولیه بنیانگذار فراماسوئری در انگلستان

شاهی توانست جلب مساعدت ادارات و مقامات دولتی را بکند و در سال (۱۷۳۷م) افتخار یافت، هنگامی که ریاست يك جلسهٔ محفل بزرگ فراموشخانه را بهمه داشت دو مقام عالی فراموشخانه را به «فردريك پرنس دوگال» ولیعهد انگلستان تفویض نماید. فی الحقیقه در آن روزگار فراموشخانه با سلطنت کوس برابری میزد زیرا همانطوریکه ماسونها محتاج بودند با حکومت و قدرت وقت روابط حسنه داشته باشند، تخت و تاج انگلستان هم باتکاء و یابوری این اجتماع مقتدر احتیاج داشت زیرا «محفل ژاکوبین»ها از فعالیت خود در انگلستان دربار را سخت در هراس افکنده بود و این عمل باعث تسهیل کار دزاقولیه می شد و ویرا در رسیدن بمنظور کمک میکرد...^۱

از همین تاریخ بود که بقول مرحوم محمود محمود «... این دیگر آن فراماسون اولی نبود، اگر کسانی هم از بقایای آن در انگلستان باین اسم و رسم وجود داشتند، آنها هم باین محفل عالی داخل شدند و مرکزشان بنام لژ عالی «گراندر لژ» در لندن دایر گردید خدمتی که دزاقولیه بدین طریق بخاندان سلطنتی انگلستان کرد، آنقدر مهم بود که هنگامیکه کتاب «فلسفه تجریری» او تحت چاپ بود شاه و ملکه و پرنس دوگال ولیعهد انگلستان قبل از انتشار باو کمک نقدی کردند. بعلاوه باشارة دولتیها، شهردار لندن، و دوکهای مثل بکلای^۲، چاندوس^۳، کلیولاند^۴، مونتاگو^۵، نورفلک^۶، واران^۷ و کنتهای مانند برلینگتن^۸، بیوت^۹، کراوفورد^{۱۰}، هالیفاکس^{۱۱}، ماکلسفیلد^{۱۲}، پمبروک^{۱۳}، سوفولک^{۱۴}، سومکس^{۱۵}، تاحند^{۱۶}، تایرکنل^{۱۷} و کنتهای مانند هیلز بروک^{۱۸}، کایم^{۱۹}، لانگسدیل^{۲۰} و بیش از پنجاه نفر از نجبای

۱- ص ۹-۱۰

Cleavelandes - ۴	Chandos - ۳	Buccleugh - ۲
Wharton - ۷	Norfolk - ۶	Montague - ۵
Crawford - ۱۰	Buit - ۹	Burlington - ۸
Pembroke - ۱۳	Macclesfield - ۱۲	Halifax - ۱۱
Thomond - ۱۶	Sussex - ۱۵	Suffolk - ۱۴
Cobbam - ۱۹	Hilssborough - ۱۸	Tyrconnel - ۱۷
		Longsdale - ۲۰

طراز اول دیگر انگلستان در خرید و نشر این کتاب شرکت نمودند و آنرا جزو افتخارات خود به حساب آوردند. در حالیکه قبلاً طبقات اعیان و شاهزادگان، درباریان، پادشاهان و پادشاهان، اعتدائی بفرقه فراماسونی حرفه ای، نداشتند و حتی آنرا تمسخر می کردند. دزاکولیه برای اینکه خدمت خود را بدربار انگلستان کامل کند، پس از ابقاء مدت (استادی) خویش، موفق شد موافقت فراماسونها و چهار لژ موجود در لندن را برای تفویض مقام استادی اعظم گراند لژ انگلستان به «دوک دومونگیو» جلب نماید و او را جانشین خود سازد. احراز مقام استادی بوسیله یکی از افراد خاندان سلطنتی انگلستان، نفوذ دربارشاهی را در مجامع فراماسونی زیاد کرد. بطوریکه پس از این دوک انگلیسی «دوک دو نورفک» بمقام استادی رسید.

یکبار، هنگامیکه دزاکولیه برای مطالعه در امر نقشه ساختمان منبع و توزیع آب شهر «ادنبره» بدانشهر رفته بود. از محفل بزرگ اسکاتلند دیدن کرد و بعنوان شاگرد (Apprenti) وارد آن لژ شد. و پس از مدت کوتاهی موفق گردید بین محافل انگلستان و اسکاتلند تماس دائمی و همکاری صمیمانه برقرار کند. این همکاری و با اصطلاح فراماسونها «شناسائی» تا امروز هم بین دو محفل مزبور برقرار است و فقط «رقابت برادرانه» بین لژها وجود دارد.

دزاکولیه در سال ۱۷۳۱ م (۱۱۴۳ هـ) بعنوان سیاحت به هلند رفت و ریاست جلسه محفل آنجا را بعهده گرفت. او بلر دو «لورن فرانسوا دو هابسبورگ» که بعداً گراند دوک «توسکان» و امپراتور و امپراتوری «مقدس رومن و رومن» شد، اولین رتبه های ماسونی یعنی شاگرد و رفیق را اعطاء کرد و در سال ۱۷۳۵ م - (۱۱۴۷ هـ) بیاریس آمد و در جلسه مشهور «هتل دو بوسی»^۱ واقع در کوچه «بوسی» شرکت نمود و در این جلسه که با حضور دوک دو «ریچموند»^۲ و کنت دو «والدگریو»^۳ سفیر بریتانیا در فرانسه

۱- مترجم کتاب فراموشخانه و انقلابهای قرن هجدهم کلمه Apprenti را نوآموز ترجمه کرده است.

و بارون دو «منتسکیو»^۱ و لرد دو «رسله»^۲ و عده زیادی از ماسونهای دیگر تشکیل شده بود. محفل جدیدی افتتاح شد که برای اولین بار وزرای فرانسه در آن شرکت کردند و فی المجلس دوک دو «کینگستون» و لرد «چیون» و کنت دو «سن فلورانتن» وزیر پادشاه فرانسه و چند تن دیگر از شخصیت‌های معروف در لژ جدید پذیرفته شدند. دزاکولیه اندکی قبل از مرگش نیز در منطقه آبهای معدنی «بات» بعنوان استاد در جلسات محفل «پیراین» شرکت جست و بدینترتیب آخرین قدم را در راه احیای ماسونیسیم قبل از مرگش برداشت. همکار دیگر دزاکولیه که در سر نوشت فراماسونی جدید مؤثر بود، دکتر ژ. اندرسن نام دارد. وی نویسنده «قانون اساسی فراماسونی» است که هنوز هم پس از گذشت ۲۲۳ سال قانون موضوعه او بدون تغییر يك کلمه سرمشق محافل فراماسونی جهان است. دزاکولیه بر کتاب مزبور مقدمه‌ای نوشته است که هم اکنون نیز باقیست. اندرسن در این کتاب مقدمه‌ای در باره تاریخ ماسونی نوشته پس در باره تکالیف لژهای ماسون، قواعدی وضع و تنظیم کرده که تا امروز نیز چیزی بر آن اضافه یا کم از آنها نشده است.

اتحاد و الحاق چهار لژ بنائى حرفه‌ای

حال که از سر نوشت مؤسس «فراماسونی نوین» اطلاعاتی بدست آوردیم، لازم است که در باره فعالیت او و همکاری دکتر اندرسن در اتحاد و الحاق چهار لژ «ماسنی حرفه‌ای» که در کوی «گروت گاردن» لندن تشکیل میشد مطالبی بیان کنیم.

در سال ۱۷۱۷ م (۱۱۲۹ هـ) که دزاکولیه و اندرسن و سایر انگلیسهای مقیم لندن چهار لژ ماسنی حرفه‌ای را با یکدیگر متحد کرده و نام «گرانده لژ انگلستان» را بر آن گذاشتند، لندن در آتش نا امنی و هرج و مرج می‌سوخت و بنظر دزاکولیه و اندرسن و سایرین فقط سازمان ماسنی حرفه‌ای بود که میتواند عده‌ای را دور خود جمع کرده مبارزه دامنهداری را علیه یاغیان آغاز کند. این چهار لژ که تعداد کمی عضو داشتند، باقیمانده سازمان «کریستوفورن» معمار معروف انگلیسی در سال

۱ - Montesquieu ۲ - Reseleh ۳ استعمال کلمه «قانون اساسی»

بوسیله سازمان‌های فراماسونی جهانی رواج پیدا کرده است. داد مینویسد.

۱۶۲۶ م (۱۰۳۵ هـ) بودند که قبل از اینکه متحد شوند، بدکه‌های شرا بخواری و پرحرفی تبدیل شده بودند و احتمال میرفت بزودی متلاشی شوند. بناهایی که عضو این چهار لژ و یا سایر لژهای بنائی بودند، به علت رکود کارهای ساختمانی و ساختن کلیسا، اهمیت خود را از دست داده و صفوف خود را برای ورود اصناف دیگر، آزاد و مجاز ساخته بودند و حتی بیکاران را بداخل دکه‌های خود راه میدادند.

«فای» نویسنده کتاب فراموشخانه و انقلابهای قرن هیجدهم مینویسد: «این مجامع معمولاً مرکب از یکمده برگو و شرا بخوار بود. بهرین نهج چندسال بیش لازم نبود که این مجامع که سابقاً آنقدر ذی نفوذ و مورد تحسین و تمجید بود به پست ترین درجه انحطاط و فساد افتند ...»

چهار لژ مزبور قبل از اتحاد خود بیشتر در قهوه‌خانه‌ها تشکیل میشدند. یکی از آنها قهوه‌خانه «غاز کباب» دیگری قهوه‌خانه «تاج» سومی قهوه‌خانه «درخت سیب» و آخری میخانه دلیوان بزرگ و خوشه انگور را مرکز خود قرار داده بود و به علت آنکه ماسون‌های حرفه‌ای بودند، جلسات پی‌اثر خود ادامه میدادند تا یکروز اعضاء خود را برای تشکیل جلسه عمومی فوق‌العاده‌ای دعوت کردند.

این جلسه با شرکت کلیه اعضاء که سر و وضع مرتبی هم نداشتند در روز عید سن‌ژان ۲۴ ژوئن ۱۷۱۷ م - (۱۱۲۹ هـ) تشکیل گردید و محفل بزرگ انگلستان را که تا امروز هم باقیست و بنام لژ بزرگ انگلستان «Grandeloge D' Anglaterre» خوانده میشود بوجود آورد. در همین جلسه اعضاء لژها بتوان سیر^۱ را بعنوان سرور بزرگ و استاد اعظم «Grand Maître» خود برگزیدند و این روز تاریخی را بنام «Laisme» که بخارسی آنرا «جهاد بزرگ» و «دین رهائی»^۲ قرون معاصر ترجمه کرده‌اند، نامیدند. و با آنکه هیچیک از چهار محفل مزبور، اهمیت شایانی نداشتند، لیکن پس از اتحاد فعالیتی را آغاز کردند و از آنروز خود را بطور درست در اختیار «غیر ماسن‌ها»

۱ - ترجمه فارسی کتاب صفحه ۹۲ و ۹۵.

۲ - Antoine sayre

۳ - صفحه ۹۷ کتاب فراموشخانه و انقلابهای قرن هجدهم.

گذاشتند و بطیب خاطر ارتباط خود را با مجامع بنائی قدیمی و صنفی و حرفه‌ای قطع کرده و یکنوع فراماسونری سیاسی و فلسفی ترتیب دادند. فراماسونها در باره این الحاق و تغیر روش ماسنی مینویسند: «... از آنروز فراماسنی حرفه‌ای از بین رفت و فراماسنی نظریه‌ای جای آنرا گرفت که هسته مرکزی آن بجای کارگران متخصص میبایستی از سازمانهای فیلسوفان و روشنفکران [و یا عبارت ساده سیاستمداران انگلیسی از قرن ۱۹ به بعد] تشکیل شود...»

تا قبل از این اتحاد کلیه اتحادیه‌های صنفی بناها «Maçons»^۱ بنام «Maconnerie»^۲ نامیده میشد. در این اجتماعات فقط صحبت از حرفه بنائی و علم هندسه و عمل آن بود. وقتی اشخاص دیگری غیر از بناها عضو این اتحادیه شدند و الحاق و اتحاد چهار لژ صورت گرفت، بجای صحبت از بنائی و هندسه صحبت از فلسفه و سیاست پیش آمد. افراد جدید، اعضائی بودند که بهیچوجه فید «بنا» بودن نداشتند و خود را «بنائی آزاد» یا فرانک ماسون «Franc - maçon» مینامیدند. بتدریج فراماسونری «Franc Maçonnerie»^۳ موسوم شدند زیرا در حقیقت هیچیک از آنها بنا بمعنای خاص کلمه نبودند. بعدها که فراماسونی انگلیسی وارد آلمان شد و لژهایی در این کشور تشکیل گردید، چون محل انعقاد جلسات آنها سری و باصطلاح حزبی، زیر زمینی بود آنها را خانه‌های فراموشی «Fergissen Haus» نامیدند که لفظ فارسی «فراموشخانه» ترجمه‌ای از این کلمه آلمانی است و فقط بعلت شباهت اتفاقی حروف اول، با کلمه فرانس «فراماسونری» وجه مشابهتی دارد. نویسندگان و مترجمین ایرانی برای اینکه ترجمه کلمه «فراماسونری» را ساده کرده باشند حرف «ن» وسط این کلمه را حذف کرده و همه جا آنرا «فراماسون» و «فراماسونری» نوشتند. در نتیجه این وضع فراماسونری بعنوان یک مجمع فنی بناها و مفید به حرفه بنائی بودن اعضاء آن از سال (۱۷۱۷ م) ۱۱۲۹ هـ. از بین رفت و بجای بنایان حرفه‌ای

۱ - صفحه ۹۷ فراموشخانه و انقلابهای قرن ۱۸

۲ و ۳ - در زبان انگلیسی این دو کلمه را چنین مینویسند: Masonry - mason

۴ - و در زبان انگلیسی این کلمه را «Freemasonry» میگویند.

سابق، فراماسونری جدید و «بنایان آزاد» شده بوجود آمدند که اجتماعشان يك اجتماع فلسفی و سیاسی شد و جنبه فنی و لغوی آن تحت الشعاع قرار گرفت و بصورت تشریفاتی باقی ماند.

در نتیجه اقداماتی که سازمان جدید فراماسونری کرد، دولت انگلستان بآن آزادی داد و برخلاف سابق که سازمانهای ماسونری مجبور بودند در خفا و پنهانی فعالیت کنند، علناً لژهای خود را تشکیل داده و رجال و دانشمندان و صاحبان قدرت و نفوذ را رسماً بسوی خود خواندند و آنان نیز از آنها حمایت کردند. از همین تاریخ فراماسونها لباس مخصوص پوشیدند و در جشنها با لباس فراماسونی ظاهر گردیدند.

در باره تأسیس «گراوند لژ انگلستان» بعدها بین نویسندگان آزاد و نویسندگانی که عضو فراماسون بودند، گفتگوها و مشاجرات فلهی شدیدی در گرفت دستدئی تشکیل «گراوند لژ» را خلاف هدف اصلی و فلسفه ماسونری میدانستند و معتقد بودند که تشکیل دهندگان این لژ چون افراد صنفی و ماسون نبودند حق ائتلاف و ایجاد «گراوند لژ» را آتیم با افراد غیر صنفی نداشتند در حالیکه دسته دیگر مخالف این نظریه بودند و انحصار حرفه‌ای را از تشکیلات فراماسونری بر میداشتند.

آنتونی کوئن نویسنده فراماسن فرانسوی در این باره چنین مینویسد:

«... مسئله‌ای که حل آن برای ما اهمیت دارد این است که آیا اعضاء این چهار لژ فقط و فقط افراد صنفی بودند یا نه؟ بسیاری از مورخین برای سهولت کار خود و بمنظور تعیین تاریخ قطعی تبدیل فراماسونری عملی به علمی باین سؤال جواب مثبت میدهند. حال آنکه تعیین تاریخ قطعی این تبدیل بسیار دشوار بنظر میرسد. قاعدتاً بایستی این تبدیل بتدریج در تمام لژها انجام گرفته باشد، بعقیده ما تشکیل لژ بزرگ انگلیس، برای سر و سامان دادن بششکیلاتی بوده است که از خیلی قدیم وجود داشته است نتیجه تازه و مهمی که از تشکیل اتحادیه فوق بدست آمده استقرار يك قوه مرکزی بوده است که تمام حوزه‌های صنفی از دستورات آن پیروی میکردند.

باید دانست که این شورای مرکزی نه تنها مانند شورای «Loge Mère»

یا لژ بزرگ با اختلاف صنفی رسیدگی میکرد بلکه اداره تشکیلات تابعه خود نیز میپرداخت و تعلیمات خود را در باب انتخابان طریقه واحد زندگی و همچنین پیروی از قواعد و مقررات فرقه و بیان مطالب از طریق بکار بردن علائم و اشارات مخصوص، با آنها میآموخت^۱.

بموجب نوشته‌ها و اسنادی که فراماسونها منتشر کرده‌اند و دائرةالمعارف بریطانیا نیز آنرا تأیید میکند... بزرگترین و قدیمی‌ترین گرانند لژ دنیا همان «گرانند لژ انگلستان» است که مرکز آن «لندن لژ» میباشد. این گرانند لژ در روز یادبود «سنت جون بانیت» در سال ۱۷۱۷م (۱۱۲۹ هـ) در نتیجه ائتلاف چهار لژ در لندن تشکیل و گشایش یافت که سه لژ اولیه و قدیمی آن هنوز هم فعالیت دارند...^۲

بموجب نوشته دائرةالمعارف بریتانیا در همین اوقات لژهای دیگری نیز در لندن و سایر شهرهای «کشور انگلستان» وجود داشته‌اند که هنوز هم پس از گذشت ۲۴۳ سال روشن نشده که در موقع اتحاد، از این لژهای «صنفی» نیز دعوت بعمل آمده است یا خیر؟

احتمال میرود که از سایر لژها دعوتی برای ائتلاف در روز موعود بعمل نیامده باشد، زیرا در صورت مجلس‌های «مادر لژ» که در بایگانی «لندن لژ» است در این باره سکوت مخصوصی که معرف عدم دعوت از سایرین میباشد، دیده میشود.

در همین زمان نشانه‌های بسیاری از وجود لژهای حرفه‌ای در اسکاتلند و ایرلند دیده میشود. این لژها که بوسیله بناها بوجود آمده بود با وسعت کامل از طرف همین پرستان ایرلندی و اسکاتلندی حفظ و نگهداری میشد.

در اوائل فعالیت گرانند لژ انگلستان، جمعیت‌های حرفه‌ای مذکور در ایرلند سرعت از لژهای اسکاتلند و انگلستان جلو افتاد و با قبول قانون اساسی دکتر آندرسن و تعرفه قدیمی (Old charges or ms constitution) حتی دارای «گرانند لژ» نیز شدند. نویسندگان و محققین دائرةالمعارف بریطانیا معتقدند که «... از لحاظ قدمت

۱- صفحه ۱۱ فراموشخانه.

۲- جلد نهم دائرةالمعارف بریطانیا سال ۱۹۵۷ ص ۷۲۷.

گراوند لژ ایرلند از گراوند لژ انگلستان جلوتر است و تاریخ رسمی تأسیس آن سال (۱۷۲۵ م ۱۱۳۸ ق) میباشد ...»

در اسکاتلند لژهای فراماسنی تاریخی قدیمیتر از لژهای انگلستان و ایرلند دارند. فرستاده ۱ شهر ادنبورگ در سال ۱۵۹۹ م (۱۰۰۸ هـ) بوجود آمده است. و بسیاری لژهای ماسنی اسکاتلند که تعداد آنها از صد تجاوز میکرده است^۱، تا پایان قرن هجدهم از تشکیلات هسته مرکزی سازمان فراماسونری «لندن» مجزا بودند. حتی بعد زیادی از آنها تاروزیکه منحل شدند، وابستگی سازمان لندن را قبول نکردند. در سال ۱۷۱۷ م (۱۱۳۰ هـ) که سازمان مرکزی در لندن بوجود آمد، فقط ۳۳ لژ اسکاتلند به گراوند لژ انگلستان پیوستند و از این سال گراوند لژ انگلستان بوسیله دفتر ناشناس بین لژهای مؤتلفه (اسکاتلند - ایرلند - لندن) رابطه مستقیم برقرار کرد و آنها را شدیداً کنترل و تحت نفوذ خود درآورد. دایرةالمعارف بریتانیا میگوید: «... هنوز ثابت نشده است که چطور این دولز اخیر با تشکیلات فراماسونی جوان جمعیت سری آشنائی و ارتباط پیدا کردند؟ رابط اینها غالباً سه نفر ناشناس بودند که کسی آنها را نمیتوانست بشناسد^۲. برای اولین بار گراوند لژ انگلستان توانست سیستم کنترل بر سایر لژها را ابداع و بدیگران تحمیل نماید.

بنابراین سازمانهای ماسنی چه در نیم کره غربی و چه در نیم کره شرقی، راهی جز بگریز انگلستان و اطاعت از روش و دستورات گراوند لژ انگلستان نداشتند و نخواهند. و خواه ناخواه، نفوذهای سیاسی ناشی از فعالیتهای سیاستمداران فراماسون پس نیز در آنها مؤثر است.

محمود محمود مینویسد^۳: فراماسون یا فراموشخانه اصلی که ابتدا بکارگران

۱- صفحه ۷۳۳ دایرةالمعارف بریتانیا سال ۱۹۵۷

۲- تاریخ فراماسونری این سه ناشناس را معرفی نمیکند ولی نویسندگان هیتلری آنها را بندگان سازمانهای سیاسی دولت انگلستان یعنی وزارتخانه های (خارج و مستعمرات) تعینهای پلیسی و جاسوسی این کشور میدانند و کتاب آلمانی تاریخ فراماسونری جهان که ۱۹۴۲ در برلین چاپ شده است.

۳- صفحه ۱۸۱۳ جلد ۷ تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس.

و بنایان تعلق داشت ، چندین قرن در اروپا و بدون دخالت سیاسیون شاید و بدون شاخ و برگ علناً بکار خود مشغول بود . بعدها همینقدر که فتودالها رو بزوال میرفتند ، فراماسونها هم رو به ضعف رفتند ، ولی انگلیسهای مآل اندیش این وسیله را از دست آنها گرفتند و خود با این نام تشکیلات وسیعی پرداختند و در سال (۱۱۲۹ هـ) (۱۷۱۷ م) رسماً به تشکیل آن اقدام کردند .

این دیگر آن فراماسون اولی نبود ، اگر کسانی هم از بقایای آن در انگلستان باین اسم و رسم وجود داشتند ، آنها هم باین محفل عالی داخل شدند و مرکز شان بنام لژ عالی « گرانڈ لژ » در لندن دایر گردید .

عقاید و رسوم و تشریفات فراماسون جدید بکلی چیز دیگری شد که هیچ شباهت به فراماسون اول نداشت . در تحت سرپرستی و هدایت این محفل عالی تشکیلات فراماسون بسرعت در تمام انگلستان و در مستعمرات آن کشور توسعه یافت ...

پس از اتحاد چهار لژ «عاسنی حرفه ای» و ایجاد «فراماسنی

گرانڈ لژهای انگلیسی نظری « و اتخاذ روش سیاسی و فلسفی ، گرانڈ لژ انگلیسی دارای اهمیت فراوان شد .

در نتیجه ورود شاهزادگان ، نجبا ، اشراف و دوکها به لژ لندن ، در مدت پانزده سال محفل بزرگ لندن ، مرکز فراماسنی انگلیس گردید و ظرف مدت سی سال بصورت مرکز ماسنی جهان درآمد . علت هجوم مردم انگلیس بلژ « فراماسنی » ایجاد هسه مقاومت در مقابل کلیسا بود . از دو قرن قبل از « اتحاد لژها » ، مقتضیات برای تأسیس مرکز منحدی وجود داشت . در همه جا دانشمندان ، فضلا علیه نظم اجتماعی و فکری که کلیسا تحمیل کرده بود ، قیام کرده و در صدد ایجاد کانون مقاومتی برآمدند . مردم عاصی طبقات مختلف اغلب کانون هائی تشکیل میدادند ولی چون این کانونها دارای وحدت فکری نبودند و اقداماتشان اکثراً مبهم و درهم و برهم و بی نظم بود ، مجموعاً اعمال یکدیگر را خنثی میکردند و هیچگاه « اهمیت اجتماعی بزرگی » نداشتند و پیوسته در جستجوی نیروئی برای حفظ استقلال و موفقیت خود بودند .

اقداماتی که در آن ولانتین آندرس^۱، استاد شهر «توینگن» آلمان با اسم فرقه مذهبی رزکروا (Rose - Croix) کرد، مردم عاصی اروپا، بخصوص انگلستان را که از دست کششها و کلیسایجان آمده بودند، بیدار ساخت و آماده رهایی از قیود خلق الساعه کلیسا نمود. پس از او دژوئن تولاند، عالم ربانی انگلیسی که قوانین انجمن بقراطیون را تدوین کرد تا اندازه‌ای از عطش مردم عاصی و تشنه رهایی از قیود کلیست.

«تولاند» و همفکرانش میخواستند همه چیز را تابع عقل و استدلال کنند ولی موفقیتی نصیبشان نشد. در نتیجه همه چشمها متوجه تشکیلات سری ماسونهای حرفه‌ای گردید ولی چون آنها «غیر ماسن» را بدرون اثرهای خود راه نمی‌دادند، این در قیود صحرای افکار و عقلی و استدلالی، محدود ماند.

همینکه توفیل دزاگولیه و آندرسن و سایر همفکران آندرو فراماسنی عملی و فلسفی و سیاسی را به مردم عرضه کردند گروه‌های افراد ناراضی استقبال شایانی از آنان بعمل آوردند بطوریکه در مدت سی سال این فلسفه نوین که با سیاست جهانگردی انگلستان نیز همگام بود، نه تنها در سراسر انگلستان بلکه در اکثر کشورهای جهان رواج کرد.

در اسکاتلند نیز در قرن هفدهم دو نوع محفل ماسنی «حرفه‌ای» و «فلسفی و سیاسی» وجود داشت و چون صاحبان این دو فکر در این سرزمین فعالیت بودند سریعتر از محفل بزرگ لندن، توسعه یافت. گرچه محفل لندن موفق نشد در بین سالهای ۱۷۵۰-۱۷۱۷ م (۱۱۶۴-۱۱۴۰ هـ) در تمام سازمانهای فراماسنی انگلستان و اروپا تأثیر کند و آنها را تحت یک تشکیلات درآورد، لیکن همه مراکز ماسنی از آن روز تاکنون «گرانده لژ انگلستان» را بعنوان مرکز و کانون رهبری و فعالیت ماسونی شناخته‌اند و می‌شناسند.

مثلاً در کشور ما با وجودیکه فراماسونهای اولیه «عسکرخان - میرزا صالح - میرزا ابوالحسن خان» همه عضو گرانده لژ انگلستان بودند با این وصف هیچکدام آنها اجازه تاج لژ در ایران را بدست نیاوردند و با بعالت مشکل بودن شرایط نتوانستند لژی

تشکیل دهند. در خود انگلستان هم از سال ۱۷۲۹ م. (۱۱۴۱ هـ) به بعد که محفل بزرگ
ایرلند تشکیل گردید. هیچگاه سروری و وابستگی بمحفل لندن را تأیید نکرد.
با اینحال مجامع فراماسنی ایرلند قانون اساسی فراماسونی انگلستان را بعنوان
کتاب قانون خود قبول کرده و آنرا بکار بستند. باید دانست که فعالیت و ابتکار محفل
بزرگ لندن در ولایات دیگر انگلستان ایجاد رنجش و حسادت کرد و از آنجمله محفل
بزرگ یورک York که عنوان خود را «محفل بزرگ کل انگلستان» قرار داده بود،
رهبری محفل، لندن تر را قبول نکرد و اجرای قواعد و اصول قدیمی را برای حفظ
اولویت، خویش ادامه داد. لیکن با اینوصف اعضای آن، هیچگاه نتوانستند از
تأثیر جنبش «محفل بزرگ لندن» برکنار بمانند.

فراماسونهای انگلیسی رنگ آبی را برای نشانها و علائم خود انتخاب
کردند و بهمین جهت تشکیلات آنها به «فراماسونی آبی» نامیده میشود. فراماسونهای
آبی با جلب توافقی و همکاری عناصر حاکمه کشور، پیشرفت زیادی کردند بطوریکه
سرعت و وسعت این پیشرفت برای خودشان هم غیرمنتظره بود. سیاستمداران امپراطوری
نیز اصولاً و بقصد آن وارد فراماسونری میشدند تا شیوه سیاسی مستحکم و مداومی را
درمشی عمومی آن بگنجانند و حتی چند قرن بعد بتوانند در سراسر جهان محافل سیاسی
و فراماسونی خود را دایر کنند. دمنهای نامرئی سیاست بریتانیا که تا امروز هم شناخته
نشده اند، ابتدا تمام هم خود را مصرف تشکیلات و هسته مرکزی فراماسونری در لندن
ساخته بودند. و قصد داشتند با تمرکز کلید سازمانهای ماسنی حرفه ای در تشکیلات
جدید، ابتدا در انگلستان وحدت کامل ایجاد کنند.

چنانکه در تواریخ ماسونی و دائرة المعارف ماسونی آمده است در ماه ژوئن ۱۷۲۱ م.
(۱۱۳۳ هـ) ۱۲ محفل جدید در مجمع سه ماهه محفل بزرگ لندن شرکت کردند و در
ماه سپتامبر همان سال تعداد این محافل به ۱۶ و در ماه دسامبر به ۲۰ رسید. در آوریل
۱۷۲۳ م (۱۱۳۵ هـ) عدد محافل لندن به ۳۰ بالغ میشد و بالاخره در ۱۷۲۴ م (۱۱۳۶ هـ)

پس از يك دوره بحرانی شدید نه محفل ولایتی انگلستان نیز بمحفل بزرگ لندن پیوستند و آنگاه راه ترقی و توسعه کامل در برابر فراماسونری انگلستان باز شد و بکثرت حیثیت بین المللی برای آن بوجود آمد بطور طبیعی ، درین ماجرا مأمورین سیاسی دولت بریتانیا و حتی عمال خفیه آندولت نیز ، هوش و ابتکار زیادی بکار بردند بطوریکه یزودی آشکار شد که فعالیت های ماسونی از فعالیت های این مأمورین جدا نیست و عده ای از محققین اصولاً عقیده دارند که رمز نیمه پیشرفت ماسونی در ظرف مدت فلیل ۷ سال ، جز بکمک دولت و سازمان های وابسته بآن برای ماسونیسیم امکان پذیر نبوده است .

باید فراموش کرد که بورژواها و روشنفکران آن زمان نیز که
مظهر يك طبقه اجتماعی جدید بودند ، در پیشرفت سازمان
جدید فراماسونی سیاسی تأثیر کردند .

بورژوازی

و فراماسنی

در قرن هیجدهم بورژواهای اروپائی توانگر شده بودند و بورژوازی بصورت يك طبقه جدید و فعال توسعه می یافت . قضات ، اطباء ، بازرگانان و معماران ثروت کافی و جاه و جلال خیره کننده یافتند . بورژواهای قدیمی رشد کرده و بزندگی اشرافی بسیار نزدیک شدند بطوریکه بیشتر اوقات بین بورژوا و نجیبزاده ، تفاوتی نبود

مع الوصف بورژوازی بزرگ یا محافظه کار با وجود توانائی و رابطه نزدیکی که با حکومت های وقت داشت ، هرگز بتغییرات اساسی در جامعه رضا نمیداد و در نتیجه در زیر پای طبقه جدید ، طبقه دیگری بوجود آمد که بنام « طبقه نو » ، نویسنده فرانسوی « بورژوازی کوچک و ناز به دوران رسیده نام داشت » .

بورژوازی جدید چون فاقد سنن خانوادگی و وضع پایدار بورژوازی قبلی بود ، حرکت و فعالیت بیشتری در فعالیت های اجتماعی از خود نشان میداد . افراد این دسته بیشتر دهقانان و یا اشخاص کوچکی کاردان و لایق تشکیل میدادند .

از معروفترین رجال این نوع بورژوازی در امریکا و اروپا می توان « بنیامین

فرانکلین «کاشف»، «یومارشه»، «ساعت ساز»، «روسو»^۱ معلم موسیقی، «لاکورن»^۲ استاد رقص را نامبرد. - اینان از افراد این نوع بورژوازی بودند که از میان انبوه مردم خارج شده، وارد طبقات عالی میشدند. و جالب اینکه بورژواهای قبلی و سابقه دار بهیچوجه میل نداشتند آنرا در صفوف خود بحساب آورند و باوجود آنکه این جماعت گاهی بمراجع قدرت نیز نزدیک بودند، بورژواهای قدیمی با آنان عداوت خاصی داشتند و دوشادوش شاهزادگان، اشراف، درکها، بهیچوجه اجازه نمیدادند که دسته جدید الولاده وارد اجتماعات آنها شوند و باین جهت اغلب افراد این دسته از احترامات و طبقات ثابت، جامعه محروم بودند.

در چنین موقعیتی ناگهان محافل فراماسونی بصورت یگانه ملجاء و پناهگاه بورژوازی کوچک و تازه بدوران رسیده درآمد. فای مینوبس: «فقط فراموشخانه می توانست نامجوئی اجتماعی، تشویش فکری و اضطراب اخلاقی آنان را راضی کند و تسکین دهد و اینان بوسیله فراموشخانه با اشخاصیکه خریدار افکار و خصالشان بودند تماس میگرفتند و در عین حالی که با آنان رابطه برقرار میکردند، حالت آقائی و بزرگی منشانه آنان را در محافل ازین مینبردند.»^۳

جنبه اسرارآمیز محیط محفل فراموشخانه مانع ایجاد رنجش و نارضایتی آنها میشد، و بدین جهت فراموشخانه تنها جایی بود که عقول و افکار مخلف میتوانند در آنجا بیکدیگر ببینوند. فراموشخانه تمام این اشخاص را تحت تشریفات عجیبی مجتمع میساخت و آنها در محیط غیرعادی آن، می توانستند بدون احساس بدنامی و

۱- Beaumarchais نویسنده فرانسوی که نمایشنامه (دلال شهرسویل) و عروس فیگارو را نوشته است.

۲- J.J. Rousseaux نویسنده فرانسوی مولد ژنو، نویسنده رساله درباره عدم تساوت افراد بشر- قرارداد اجتماعی- هلوئیز جدید- امیل - اعترافات. این نویسنده که فراماسن بود در کاشتن تخم انقلاب در فرانسه مقام والائی دارد.

۳- Lacorne در زمان کنت دو کلرمون بمقام نماینده سروریزدگه رسید.

۴- ص ۱۳۲ فراموشخانه و انقلاب قرن هجدهم.

آلودگی یا یکدیگر همکاری کنند. این موضوع بزرگترین دلیل مزیت نشریات و مقررات فراموشخانه بشمار میرود. پیشگیرهای مخصوص [منظور بیش‌بند یا اپرون (حمایل) فراماسنی است] گونیاها، چکشها، پرگارها، هالدهای بنائی و تمام اشیاء و نثائس مختلف الشکل و مختلف اللون و طرز تکلم پیچیده و سنگین فراموشخانه که از تفسیرات اسرار انگیز انجیل و تورات، و فلسفه نئوپلاتونیسم غرب و مشرق زمینی یعنی چیزهائی مشکوک و نامفهوم و درهم سرچشمه میگرفت، با آنکه بنظر اهل باطن و فضیلت مشرق زمینی مطالب بی‌اصلی جلوه میکرد؛ ولی برای آنها که بجای ظرافت طبع فقط روحی کنجکاو و متجسس داشتند، و از مصاحبت با متفکرین و دانشمندان گوناگون لذت میبردند، بسیار جالب و خیره‌کننده بود.

بطور خلاصه برای حصول اتحاد ماسونی وجود همین مطالب نامفهوم واجب بنظر میرسید. تعقل و استدلال ممکن نبود بعنوان وسیله مجالست امراء و بزرگان با کعبه حاش پزوهان خرده یا بشمار رود، زیرا منطلق خشک و جامد ارسطویی آنرا جلب میکرد... محیط تازه‌ای لازم بود تا از قدرت تخیل و توهم افراد نیز استمداد شود. همین ترتیب بخوبی معلوم میگردد که چرا فراموشخانه انگلستان با وجود عقول اندیشمهای موزون و روحیه استدلالی مؤسسين خود، چندسال پس از تدوین قواعد سول عقاید خود بایجاد يك عنوان ثالث بنام «سرور» رضا داد. در حالیکه چنین وضعی در فراموشخانه حرفه‌ای سابق وجود نداشت. وظیفه «سرور» ابتدا اداره محافل بود و هر محفل يك «سرور» بیش نداشت ولی از سال ۱۷۲۳ تا ۱۷۳۸ م (۱۱۳۵-۱۱۳۶ هـ) تدریجاً این عنوان مبدل يك درجه شد که دو درجه «نواموز» و «همراه» نیز شد که می‌کشید ایجاد مرتبه «سرور» که فراماسنی انگلیس آنرا بجامعه فراماسنی تحمیل کرد، در عین حال که نمودار حفظ موقعیت اشراف و اشرافیت بود میتوانست اینک از تنفر بورژواها بکاهد، دستجات و طبقات مختلف داخل فراماسونری را دهد. (فراماسونری آبی) با این مقدمات دوران موفقیت خویش را آغاز کرد.

فراماسونری
خدمتگذار سلطنت
انگلستان

چنانکه قبلاً گفتیم ، دولت انگلستان و کلیه سازمانهای
سری و علنی آن درین مدت از « فراماسونری سیاسی » حمایت
میکردند . در انگلستان بهمان ترتیبی که نیروهای دریائی
و هوائی و زمینی و سایر تشکیلات دولتی بنام نیروی سلطنتی
خوانده میشود ، وابستگی نیروهای اجتماعی و حکومتی نیز بمقام سلطنت است .
و بدین جهت است که می بینیم ، سازمان فراماسونری آبی انگلیس و سازمانهای وابسته به
« لژ بزرگ جهان » همواره مانند یکی از دستگاههای سلطنتی انگلیس ، با ابراز
علاقه و وفاداری کامل بمقام سلطنت فعالیت میکنند ، و برای اعتلای قدرت و جلالت
امپراتوری بریتانیا میکوشند . و بارها اتفاق افتاده است که پادشاهان انگلیس در رأس
این سازمان قرار گرفته اند .

فای نویسنده فرانسوی مینویسد : « ... البته باید دانست که فراموشخانه
انگلستان در آغاز پیدایش چیزی جز يك هم پیمانی و اتحاد سیاسی بنفع پادشاهان
انگلستان نبود ... » اما قیام « کرومول » در آغاز قرن هفدهم میلادی در انگلستان
و برقراری رژیم جمهوریت در آن کشور از جمله حوادثی است که ماهیت اصلی فراماسونری
را در انگلستان آشکار کرد . « کرومول » پس از اینکه قیام کرد « چارلز » اول
پادشاه انگلستان را دستگیر و محاکمه نمود و بعد ویرا بزندان انداخت و سرانجام
اعدام کرد .

و آن موقع لژهای فراماسونری در انگلستان تحت نظر اشراف قرار گرفته بود
و فراماسونها از « شاه و مذهب مسیح » طرفداری میکردند . همینکه پادشاه دستگیر
و کشته شد ، فراماسونهای ادنبورگ بطرفداری از او تخت و تاج وی قیام کردند .
تا آن موقع سازمان فراماسونری گرچه دارای رنگ سیاسی بود ، ولی علناً در سیاست کشور
مداخله نمیکرد . اما پس از قتل پادشاه همه لژها شروع بتقویت مخالفین حکومت
جمهوری کردند و آنانرا بمبارزه با « کرومول » تشویق و تحریص نمودند و از جمع
فعالترین لژها که در این زمینه کار میکرد ، گراند لژ ادنبورگ بود که فرمان فی

مسلحانه داد ، این لژ که هم اکنون نیز در جهان صدها لژ فرعی دارد و (در ایران هم لژهای وابسته به آن فعالانه کار میکنند) ، با جمع آوری مقدار فراوانی اسلحه نیروئی گرد آورد و فرماندهی اعمال جنگی خود را به یکی از اعضای برجسته خود بنام ژنرال « مونک » سپرد و سایر لژها ، با فرستادن پول و سرباز بآن کمک کردند .

« مونک » باین ترتیب وبا ارتش نیرومندی که بسیج کرده بود توانست حکومت جمهوری انگلستان را سرنگون و « چهارز دوم » ، پسر « چارلز » متوفی را به تخت سلطنت بستاند . ولی روزیکه ژنرال مونک مسلحانه قیام کرد ، هیچکس نمیدانست که او پول و اسلحه را از کجا آورده است . زیرا وی از لحاظ شخصی افسری بی بضاعت بود و از افراد طبقه اشراف درجه اول انگلستان بشمار نمیرفت . ولی بعدها که اسناد فراماسنی منتشر گردید ، همه فهمیدند که او چگونه نقشه های لژ فراماسونری ادنבורگ را رهبری میکرد و در محو جمهوری میکوشیده است .

از آن زمان تا امروز فراماسونری انگلستان طبق شعار خود سلطنت طلب باقی مانده و هرگاه که خطری رژیم سلطنتی انگلستان را تهدید کند ، سازمان فراماسونری آن کشور به کمک دستگاه سلطنت می شتابد . علاوه بر این وابستگی و علاقه شدیدی بخضای برجسته خاندان سلطنتی انگلستان همواره عضو فراماسونری بوده و هستند . معمولاً ولیعهدها بعد از اینکه به سن ۲۱ سالگی میرسند عضو سازمان فراماسونری میشوند . جرج ششم پدر الیزابت دوم « ملکه کنونی انگلستان » با اینکه ولیعهد نبود هم ادش ادوارد سمت ولیعهدی داشت « عضو فراماسونری بشمار میرفت . پرنس ادوارد ولیعهد انگلستان و فرزند جرج پنجم که بعد بنام ادوارد هشتم پادشاه انگلستان گردید پسر ازدواج با خانم سیسئون از سلطنت کناره گرفت عضو فراماسون بود . در فهرستی که گراند لژ انگلستان منتشر کرده است اینعه از پادشاهان ، شاهزادگان و دوکهای انگلیسی را فراماسن ذکر میکند :

۱- فردریک لوئی - پرنس اف ولز قبول شده در لژ لندن ۱۷۳۷.

۲- ادوارد اکوست - دوک دیرک و آلپائی . وی در ۱۷۶۵ در لژ « آمیتیته » برلن

وارد فراماسنی شد؛ این لژ پس از عضویت ادوارد اگوست بنام لژ «روایال بروک دولا متیه» موسوم گردید.

۳- گیوم دوک دوکلوستر عضو لژ جدید انگلستان.

۴- هانری رولت دوچمبرلن که در ۱۷۶۷ وارد لژ انگلستان شد.

۵- جرج چهارم پادشاه انگلستان.

۶- فردریک دوک دیرک و آلبانی که در ۱۷۸۷ وارد لژ «بریتانیا» شد و بر اثر ورود او، این لژ بنام «پرنس اف ویلز» موسوم گردید.

۷- گیوم چهارم پادشاه انگلستان «پرنس جرج» در لژ پلیموت.

۸- ادوارد دوک دوکنت پندرملکه ویکتوریا در لژ «اتحاد بلتی» که یکی از شعبات لژ فرانسه بود و در ژنو تأسیس شده بود فعالیت میکرد.

۹- ارنست دوک دوچمبرلن پادشاه هانور که در لژ آلمانی داخل گردید.

۱۰- اگوست فردریک دوک سوسز که در لژ برلن داخل شد.

۱۱- گیوم فردریک دوک دوکلوستر در «بریتانیک لژ» فعالیت میکرد.

۱۲- ژرژ پنجم پادشاه هانور.

۱۳- ادوارد هفتم پادشاه انگلستان که در لژ استکهلم توسط پادشاه لوئی ۱۵ در لژ «پرنس ولز» وارد گردید.

۱۴- آرتور دوکونک در لژ پرنس اف ویلز عضویت داشت.

۱۵- لئوپلد دوک آلبانی عضو (اپولوونیورسیتی لژ) نمره ۳۵۷.

۱۶- آلبرت دوک دکلاراس عضو «روایال آلفا لژ» نمره ۱۶.

۱۷- آرتور دوکونک عضو لژ نمره ۱۶.

۱۸- ادوارد هشتم پادشاه انگلستان در لژ (هوزهولک بریکاد) شماره ۶۱۷.

۱۹- ژرژ ششم پادشاه انگلستان در لژ (نیروی دریائی) نمره ۲۶۱۲ - موقع

قبول شدن به عضویت لژ مزبور ریاست لژ با (مید لسیکس بود).

۲۰- پرنس فیلیپ همسر ملکه انگلستان که در سال ۱۹۶۲ بسمت استاد اعظم

هرنفورد شایر انگلستان برگزیده شد.

روزنامه کیهان در شماره ۵۷۶۶ مورخ ۸ مهر ۱۳۴۱ خود، خبری را از روزنامه نیکی دیلی اکسپرس در باره مقام پرنس «فیلیپ» شوهر ملکه کنونی انگلستان در فراماسنی (هرنفورد شایر) نقل کرده و چنین مینویسد:

«لندن - روزنامه دیلی اکسپرس در شماره اخیر خود اطلاع داد که از طرف ماسونری‌های ناحیه «هرنفورد شایر انگلستان» پرنس فیلیپ، همسر ملکه انگلیس که تیب دوک اف ادینبورو [دارد برای اشغال مقام «استاد اجل» در لژ فراماسونری منطقه نامزد شده است.

باید دانست که اشغال این پست از طرف «پرنس فیلیپ» مقدمه وصول او بمقام «استاد بزرگ» در لژ فراماسونری سراسر انگلستان است.

صاحب فعلی این عنوان «ارل اسکار پرو» ۶۷ ساله و در آستانه بازنشستگی است و بهمین جهت فراماسونها در جستجوی «استاد بزرگ» تازه‌ای هستند.

از هم اکنون احتمال اشغال مقام «استاد بزرگ» و صلاحیت پرنس فیلیپ، در سمت فراماسونری سراسر انگلیس مورد بحث قرار گرفته است.

باید خاطر نشان ساخت که سنن دیرین فراماسونری انگلیس همواره باخاندان تحت پیوند داشته است. چنانکه «ژرژ ششم»، «دوک او ویندسور» و «دوک اف گلاتستر» همگی مقام «استاد اجل» را در لژ فراماسونری احراز کرده بودند.

پرنس فیلیپ سال ۱۹۵۲ لژ فراماسونری نیروی دریایی انگلیس را اشغال کرد و عضویت پادشاه و شاهزادگان انگلستان در لژهای ماسونی جهان، اگرچه موجب نفوذ ماسونها و محافل فراماسونری جهانی میشود، اما عده‌ای که از سیاست انگلستان در دوران استعمار همیشه وحشت دارند، بستگی ماسنها را به مراجع قدرت انگلیس و محکمی بر فعالیت سیاسی فراماسونری انگلستان بنفع دولت و سیاست مستعمراتی کشور میدانند. در بین سالهای ۱۳۳۴ تا ۱۳۳۸ شمسی در سالهای اخیر که شعب ماسنی انگلستان در ایران در صدد جلب عضویت متنفذین ایران برآمدند،

مبلغین لژ « روشنائی در ایران » تصاویر متعددی از پادشاهان انگلیس را در لباس ماسنی بایرانیان نشان میدادند و بدینوسیله فراماسونری را طرفدار رژیم سلطنتی معرفی مینمودند. بطوریکه یکی از رؤساء فراماسونی ایران بنویسند گفت: از جمله اشخاصی که مورد توجه فعالین فراماسونری قرار گرفتند، اسداله علم بود، که در این ایام سمع آجودانی کشوری شاهنشاه آریامهر را داشت و بعدها بمقام نخست وزیری رسید فراماسونها برای اینکه او را وارد لژ فراماسونری وابسته به انگلستان کنند، عکس پادشاه در گذشته انگلستان و پرنس فیلیپ شوهر ملکه کنونی آنکشور را باو نشان دادند و او را بقبول عضویت در لژ فراماسونری ایران ترغیب نمودند. لیکن ایشان در جواب آنها باشجاعت اظهار داشت: « من وارد سازمانی که پادشاه انگلستان بقول شما رئیس کل آن است و برگه اول سالنامه فراماسونی اسکاتلند به تصویر او مزین شده نمیشود زیرا من آجودان و فدائی شاه ایرانم و افتخار دارم که خدمتگذار او باشم و هر روز دست شاه کشورم را بیوسم، نه دست پادشاه انگلیس و استاداعظم ماسونی انگلیس را. » در سال ۱۳۴۱ شمسی که او بمقام نخست وزیری رسید بار دیگر با پیشنهاد فراماسونها روبرو گردید، لیکن جواب علم همان بود که قبلاً داده بود.

ریاست دولتها
پادشاهان و شاهزادگان، مقام « مهین سرور بزرگ » را نیز بدو کهای انگلستان داده اند و میدهند.

سازمان ماسنی انگلستان بدینوسیله يك كادر اجتماعی قوی تشکیل داده که مرکز فعالیت آن در داخل طبقه اشراف و درباریان انگلیسی است. اینان بدینوسیله از اعتبار و شهرت اشراف در همه جا استفاده میکنند و در عین حال هدف اصلی خود را از نظر دور نمیدارند. فای فرانسوی مینویسد: « ... اگر ادعا کنیم که محافل ماسونی هرگز فعالیت سیاسی نداشته اند راه دروغ و تزویر پیموده ایم. در حقیقت علاوه بر نطق هائیکه بعضی از اعضاء میکردند و میکنند و در ضمن آن بهیچوجه از ورود در مباحث سیاسی احتراز نمی جستند کارهای مهم و برجسته ای نیز از آنان بروز کرده است

بر مکه آنها عملاً حاکم بودن را برای پیشرفت سیاست انگلستان لازم میدانند...
 آمار زیر نشان میدهد که محفل بزرگ انگلستان بین سالهای ۱۷۲۰ تا ۱۷۵۲ م
 ۱۱۶۵-۵-۱۱ ق چکونه در دست اجتماع عالی انگلیس و دوک ها بوده است :
 برمن اشراف انگلیسی این محفل عبارت بوده اند از :

- ۱- دوک دومونتاگ
- ۲- دوک دو وارتن
- ۳- کنت دودالگالیت
- ۴- دوک دوریچموند
- ۵- لرد پسی^۲
- ۶- کنت اینکیکن
- ۷- لرد کالین
- ۸- ویگنت دولینگتون
- ۹- حضرت اجل توماس دوک دو نور فولک
- ۱۰- کنت اراندل
- ۱۱- کنت شاری
- ۱۲- کنت نور فولک
- ۱۳- کنت ناربح
- ۱۴- بارون مووبری
- ۱۵- بارون هاوار
- ۱۶- بارون سگریویر یوزدوگرو
- ۱۷- بارون فیتز الان
- ۱۸- بارون دارن
- ۱۹- بارون کلان اسوالد ستر

۱- پسر نا مشروع شارل ۲

۲- بعداً کنت دایرکن شده

۲۰- بارون مائرا در

۲۱- بارون گریستک

۲۲- بارون فورپشوال

۲۳- بارون وردن لاوت

۲۴- بارون سترنك دوپلاکمر

۲۵- بارون هادار

۲۶- لرد نوذا

۲۷- ویکننت دومونتاگ

۲۸- کنت دوستراتمور

۲۹- ویکننت هویموت

۳۰- کنت دونودن

۳۱- کنت دارنلی

۳۲- مارکی دوکارناون

۳۳- کنت دومورتن

۳۴- لرد هادار

۳۵- لرد بایرون

قای مینویسند: در بین سالهای ۱۷۲۰ تا ۱۷۵۲ م - ۱۱۳۲ - ۱۱۶۵ هـ. ق
در میان «مهرین سروران» فراموشخانه اشراف، اشخاص و عناصر مختلفی دیده میشوند
بطوریکه هم افراد عادی و تاجیر، هم عناصر درستکار و منقی و هم اشخاص پست و هم هردو
جوانمرد و هم اشخاص زشتخو و بدبخت در میان آنان وجود دارند. در صورتیکه همه این
افراد بشو خاصی از اشراف محسوب میشدند و فراموشخانه کسی را جز آنها بریاست
خود نمی پذیرفت. فراموشخانه^۱ انگلستان ندریجاً یک بنگاه اعیانی شده بود، همین
قدر که «مهرین سرور» دارای نام بلند و حیثیت اجتماعی بود دیگر آزادی داشت که

۱. مترجم محترم همه جا کلمه فراموشخانه را (فراموشخانه) ترجمه کرده است.

هر قسم بخواهد آراء خود را بر دیگران تحمیل کند یا اصلاً اقدامی در هیچ مورد بعمل نیاورد^۱.

فراماسنها علاوه بر قبول عضویت شاهان، شاهزادگان،
مردان نامی و رؤساء جمهور، هر کجا دانشمند و مردم معروف و مشهور یا سردار
بزرگ و صاحبان حرف و صنایعی را مییافتند، آنان را جزو (فراماسنها) بشمار
می آوردند و نامشان را در لوحه افتخار محافل خویش ثبت میکردند. جرجی زیدان نویسنده
مشهور عرب که خود از فراماسونهای مصری است در کتاب (فراماسونی العام) اسامی
۹۰ نفر از مردان نامی جهان را نوشته و اضافه کرده است:

«فراماسونهای که بر اثر علم و فضل و یا از نظر سیاسی و ادبی از آغاز مسیحیت
تا این عصر نامشان در لوحه افتخار محافل فراماسونری ذکر شده است بدین شرح
می باشند:

- ۱- وتریویوس مهندس رومن (روم) مؤلف ۱۰ سال بعد از میلاد مسیح
- ۲- کایوس ومارکوس استالیوس مهندس رومانی ۵۰
- ۳- ایپالوس کشیش و مهندس ۲۹۲
- ۴- اوگاستین اسنت اوگستین و مفتش عام ماسنی ۶۱۰

انگلستان

- ۵- بنت رئیس کاهنان ویرال (بازرس کل) ۶۱۱
- ۶- الوا کشیش و مهندس ۶۶۰
- ۷- ویردل - کشیش لیوگد ۶۸۰
- ۸- دلمک کشیش رودس و مهندس ۶۹۰
- ۹- سوتین (مهندس انگلیسی) ۸۷۶
- ۱۰- آلفرد کبیر پادشاه انگلستان ۸۷۲
- ۱۱- انورد - پسر کینگ ادوارد ۹۰۰

۹۱۰ سال بعد از میلاد مسیح	۱۲- اتلوارد پسر کینگ ادوارد
۹۲۶	۱۳- انستون پادشاه انگلستان
۹۴۰	۱۴- ادون - پسر اتلستون
۹۵۹	۱۵- دونستان - کشیش کانتر بوری و استاد اعظم
۱۱۰۰	۱۶- ادوارد - پادشاه انگلستان
۱۱۰۰	۱۷- هنری اول
۱۱۳۵	۱۸- ادوارد اول
۱۱۵۰	۱۹- الکساندر سوم پادشاه اسکاتلند
۱۱۵۵	۲۰- هنری دوم پادشاه انگلستان
۱۱۶۰	۲۱- ریچارد شیردل (قلب الاسد) استاد اعظم
۱۳۱۴	۲۲- روبرت بروس پادشاه اسکاتلند
۱۳۲۷	۲۳- ادوارد سوم پادشاه انگلستان
۱۳۲۹	۲۴- دیوید دوم پادشاه اسکاتلند
۱۳۹۰	۲۵- روبرت سوم پادشاه اسکاتلند
۱۳۹۸	۲۶- هانری چهارم پادشاه انگلستان
۱۴۱۲	۲۷- هانری پنجم
۱۴۲۴	۲۸- ژاک اول اسکاتلند
۱۴۲۷	۲۹- ژاک دوم
۱۴۵۸	۳۰- ژاک سوم
۱۴۷۰	۳۱- ادوارد سوم انگلستان
۱۴۸۵	۳۲- هانری هفتم
۱۴۸۸	۳۳- ژاک چهارم اسکاتلند
۱۵۰۹	۳۴- کاردینال و ویسی استاد اعظم
۱۵۱۳	۳۵- ژاک پنجم پادشاه اسکاتلند

- ۳۶- رافائل ساتریو - نقاش معروف ۱۵۲۰ سال بعد از میلاد مسیح
- ۳۷- ژاک اول پادشاه انگلستان ۱۶۰۵
- ۳۸- بیکن - فیلسوف انگلیسی ۱۶۲۹
- ۳۹- شارل اول پادشاه اسکاتلند و انگلستان ۱۶۴۹
- ۴۰- الیاس اشمول دانشمند باستان شناس ۱۴۴۶
- ۴۱- شارل دوم پادشاه اسکاتلند و انگلستان ۱۶۶۰
- ۴۲- ژاک دوم پادشاه اسکاتلند و انگلستان ۱۶۸۵
- ۴۳- ژرژ اول ۱۷۱۴
- ۴۴- ساموئل کلارک فیلسوف انگلیسی ۱۷۲۹
- ۴۵- فرانسس اول - گراف دوک توسکانا ۱۷۳۱
- ۴۶- فردریک کبیر ۱۷۳۸
- ۴۷- لرد ریمون ۱۷۳۹
- ۴۸- بارون دورسی ۱۷۴۰
- ۴۹- لرد بایرون ۱۷۴۶
- ۵۰- چارلز ادوارد استوارت ۱۷۴۷
- ۵۱- جرج سوم پادشاه انگلستان ۱۷۶۶
- ۵۲- ولتر ۱۷۷۵
- ۵۳- هریکورت رئیس پارلمان فرانسه ۱۷۸۵
- ۵۴- یوسف بلسمو مؤسس طریقه معری ۱۷۹۱
- ۵۵- گوستاو سوم پادشاه اسوچ ۱۷۹۲
- ۵۶- گوستاو چهارم ۱۷۹۳
- ۵۷- فردریک ویلیام پادشاه پروس ۱۷۹۷
- ۵۸- جرج واشنگتن رئیس جمهوری آمریکا ۱۷۹۹
- ۵۹- الکساندر امپراتور روسیه ۱۸۰۳

- ۶۰- سان مارتین فیلسوف فرانسوی ۱۸۰۳ سال بعد از میلاد مسیح
 ۶۱- پرنس ژوزف بنایارت ۱۸۰۵
 ۶۲- میرزا عسکرخان عموی پادشاه ایران ۱۸۰۸
 ۶۳- چارلز پادشاه اسوج ۱۸۱۰
 ۶۴- هگل فیلسوف آلمانی ۱۸۳۱

۶۵- تولستوی نویسنده روسی

علاوه بر اینها در سالهای اخیر هم :

۱- انیشتن دانشمند بزرگ فیزیک

۲- تئودر روزولت رئیس جمهوری آمریکا

۳- هائری ترومن رئیس جمهوری آمریکا

اینهمه نامشان در لوحه زرین فراماسنهای جهان و در درون لژها ثبت شده است .

فراماسنها همیشه سعی دارند نواایع واشخاص برجسته جهان را جزو (برادران)

خود معرفی کنند ، ولی دلایلی در دست نیست که ادعای آنها صحیح باشد وحقاً این

اشخاص فراماسن باشند . در بین دانشمندان و نویسندگانی که موفق به دریافت جائزه

معروف « نوبل » شده‌اند شماره کسانیکه عضو فراماسنی هستند بقدری زیاد است که

این فکر بوجود آمده است که تا نویسند و دانشمندی عضو سازمان فراماسونری نباشد

موفق بدریافت جائزه « نوبل » نخواهد شد . عده‌ای از محققین عقیده دارند که تقسیم جوایز

نوبل زیر نظر گراند لژ سوئد انجام میشود . باید دانست فراماسونری در کشورهای

اسکاندیناوی و از جمله کشور سوئد نفوذ زیادی دارد و علاوه بر عده‌ای از اعضای

خانواده سلطنتی که عضو فراماسونری هستند ، یکدسته از دانشمندان سوئدی و اعضای

آکادمی آن کشور نیز عضو سازمان فراماسونری میباشند و چون اعطای پنج جائزه نوبل

در هر سال ، تحت نظر دانشمندان سوئد انجام میگردد ، مردم چنین می‌پندارند که

در واقع تا نویسند و دانشمندی عضو « فراماسونری » نباشد بدریافت یکی از جوایز

پنجگانه نوبل نایل نخواهد شد .

فراماسنها اصرار دارند که ژنرال دوگل رئیس جمهوری فرانسه را نیز فراماسنها معرفی کنند. آنها می گویند پس از آنکه دوگل بریاست جمهوری فرانسه رسید، مقررات مربوط بانحلال لژها را که هیتلر در فرانسه اجرا میکرد، لغو نمود و ماسنها را آزاد گذاشت که بار دیگر لژهای خویش را تأسیس کنند. ولی ژنرال دوگل این کار را در سال ۱۹۴۳ م (۱۳۶۲ هـ) هنگامیکه رئیس حکومت آزاد فرانسه در الجزایر بود بانجام رسانید. در آن موقع دوگل برای بیرون راندن آلمانیها از فرانسه احتیاج بتمام مردم کشور و کلیه احزاب و جمعیتها و فرق و بخصوص مخالفین نازیها داشت. به همین لحاظ فراماسنها را که دشمن سرسخت نازیها بودند در پنهان تقویت میکرد و آنها نیز در درون لژهای خود طرهای دوگل را اجرا مینمودند.

دوگلیستها میگویند آزاد کردن لژهای ماسنی و تقویت آنها در دوران اشغال عیناً عین همکاری حکومت فرانسه آزاد با کمونیستهای آنکشور است. همچنین آنکه بعدها دیگر با کمونیستها مخالفت کرد و با آنان مبارزه آشتی ناپذیری را آغاز نمود شاید هم تحریم آنها سر فاسازگاری دارد ولی بخاطر سکوت ماسنها خصوصیت خود را علنی نکرده است.

بعد از سفرای انگلیس در ممالك جهان و مأمورین دولتی
فلس لژهای آنکشور و عمال سری انگلیس، باید از دستجات ارتش انگلیس،
دولتی در جهان بازرگانان، کشیشان و سیاحان نام برد که اکثر از عوامل مهم
 و پیشقدمان تأسیس لژهای ماسونی در جهان بوده اند

در سال ۱۷۲۸ م (۱۱۴۰ هـ) «دوک دووالتن» در هادرید محفلی بنیان نهاد که
 محفل بزرگ لندن بود سال بعد افسران ارتش انگلیس در جبل المطارق و بنگاله
 محفلی جدیدی دائر کردند.

تشکیل این دو محفل بالاخص جنبه نظامی داشت. از يك طرف، نقشی که
 افسران عالیرتبه ارتش انگلیس در محفل بزرگ لندن داشتند، از طرف
 دیگر همه مهمی را که ارتش انگلستان در فراموشخانه حائز است ثابت میکند. نفوذ

افسران ارتش که بوجود آوردند گان مستعمرات برای امپراطوری انگلستان بودند، پایدتهای حکومت جهانی ماسنی را استوار کرد. ارتشها در داخل انگلستان نیز در محافل رسوخ کرده و در صف مهمترین استادان فراموشخانه درآمدند. گنت دودانکیت «سرور بزرگ» که در سال ۱۷۲۳ م - (۱۱۳۵ هـ) انتخاب شده بود دو نفر صاحبمنصب را تعیین کرد تا وی را نامزد مقام «سروری» کنند این دو نفر در محفل، مدافع عناوین او گردیدند.^۱ در ایران نیز نخستین لژ انگلیسی که باقاعده و نظم خاصی بوجود آمد، بوسیله فثون اس. بی. آر. تشکیل شد. این لژ که در شیراز تأسیس گردید بعدها پایه اولیه لژهای انگلیسی در ایران شد.^۲

فای مینوسد: «... در اطراف اروپا و اکناف عالم مسافریان انگلیسی اعم از سفیر و تاجر فماش، یا صاحبمنصب ارتش برای ایجاد محافل بربکدیگر سبقت می جستند. در نظر اول این محافل بطور غریبی پراکنده بود، ولی بادقت کمی واضح میشد که برنامه آنها از حیث منبع الهام، طرز فکر و عمل، انگلیس حکمفرماست. البته هر جا انگلیسیان بودند این محافل ایجاد میشد و پیشرفت شایان میکرد... هر جا که فراموشخانه تأسیس میشد محفل منظم آن تحت حمایت اشراف هانوری و پرستانهای آزادیخواه انگلستان قرار می گرفت. دور و بر این اشراف را افسران عالیرتبه احاطه کرده بودند و اینان در آن دوران نقش بزرگی را در اشاعه عقاید و افکار جدید بازی کردند زیرا صاحبمنصبان و بازرگانان انگلیسی، اشخاصی بودند که در تمدن اروپائی آن روزگار که هنوز بیشتر در حرکت و سفر بسر میبردند و طبعاً بیشتر نشنه تغییر تحول بودند»^۳ ...»

در باره تأسیس لژهای فراماسنی در جهان تاکنون بیش از پنجهزار کتاب نوشته شده و حتی در دائرةالمعارف فراماسنی و کتب تاریخی مطالب فراوانی نقل گردیده است ولی برای جلوگیری از اطاله کلام فقط بطور اختصار مطالبی در باره تشکیل لژهای فراماسنی در آمریکا و در فرانسه ذکر خواهد شد.

۱- ص ۱۲۱ فراموشخانه و انقلابهای قرن ۱۸.

۲- رجوع شود بفصل لژ لایت در همین کتاب.

۳- فراموشخانه و انقلابهای قرن هجدهم ص ۵۳.

علت انتخاب و ذکر تاریخچه تأسیس این دولتر آنست که لژ فراماسنی فرانسه در سال ۱۸۲۰ م و لژ آمریکا اخیراً در ایران شعباتی تشکیل داده‌اند و فعالیت میکنند. بنابر این بنظر میرسد که پس از اطلاع از سازمان فراماسونی نوین در جهان که فرانکستان سرچشمه گرفته اطلاع از چگونگی فعالیت لژهای، فرانسه و آمریکا نیز در ایران ضروری است اما درباره محافل در سایر نقاط جهان کافی است فقط بتاریخ تأسیس آنها توجه کنیم:

تاریخ پیدایش مجامع ولژهای فراماسونری در جهان تا سال ۱۸۸۹^۱

۱- انگلستان	۱۷۱۷ میلادی
۲- ایرلند	۱۷۲۰
۳- اسکاتلند	۱۷۲۱
۴- فرانسه	۱۷۲۱
۵- بلژیک	۱۷۲۱
۶- هلند	۱۷۲۵
۷- جبل الطارق	۱۷۲۶
۸- اسپانیا	۱۷۲۸
۹- هامبورگ	۱۷۳۰
۱۰- هایدلبرگ	۱۷۳۰
۱۱- ناپل	۱۷۳۱
۱۲- نوسکانا	۱۷۳۲
۱۳- روسیه	۱۷۳۲
۱۴- فلورانس	۱۷۳۳
۱۵- پرتغال	۱۷۳۳
۱۶- سویس	۱۷۳۶

۱- نقل از کتاب جرجی زیدان.

۱۷	- ساردینه	۱۷۳۷ میلادی
۱۸	- ساکسون	۱۷۳۸
۱۹	- باواریا	۱۷۳۸
۲۰	- پروس	۱۷۳۸
۲۱	- اتریش	۱۷۳۸
۲۲	- ترکیه	۱۷۳۸
۲۳	- لهستان	۱۷۳۹
۲۴	- مالت	۱۷۴۱
۲۵	- دانمارک	۱۷۴۲
۲۶	- رومیه	۱۷۴۲
۲۷	- بوهم	۱۷۴۴
۲۸	- مجارستان	۱۷۴۴
۲۹	- نروژ	۱۷۴۷
۳۰	- گورنس	۱۷۵۳
۳۱	- جرسی	۱۷۵۳
۳۲	- هانور	۱۷۵۴

آسیا

۳۳	- بنگال	۱۷۲۷
۳۴	- بمبئی	۱۷۲۸
۳۵	- ترکیه	۱۷۳۸
۳۶	- ملدرس	۱۷۵۲
۳۷	- سیلان	۱۷۷۱
۳۸	- سورات	۱۷۷۱
۳۹	- جزائر برنس دیگال	۱۷۸۰

- ۴۰ - غرناطه ۱۷۸۰ میلادی
 ۴۱ - ایران ۱۸۰۰
 ۴۲ - سوریه ۱۸۶۲

اقیانوسیه

- ۴۳ - یافا ۱۷۳۰
 ۴۴ - سوماترا ۱۷۷۲
 ۴۵ - نیوگال جنوبی ۱۸۲۸
 ۴۶ - زلاند جدید ۱۸۴۰

افریقا

- ۴۷ - دماغه امید ۱۷۳۳
 ۴۸ - کشور های اطراف
 ۴۹ - دماغه امید ۱۷۳۶
 ۴۹ - گامبیا ۱۷۳۶
 ۵۰ - جزیره بوروبون ۱۷۷۴
 ۵۱ - ماداگاسکار ۱۷۷۸
 ۵۲ - سنت هلن ۱۷۹۸
 ۵۳ - مصر ۱۷۹۸
 ۵۴ - سیرالئون ۱۸۱۹
 ۵۵ - سیکال ۱۸۲۲
 ۵۶ - جزایر قناری ۱۸۲۳
 ۵۷ - غرب ۱۸۳۰

امریکا

- ۵۸ - کانادا ۱۷۷۱

۵۹-	ماساچوست	۱۷۳۳	میلادی
۶۰-	جورجیا	۱۷۳۴	»
۶۱-	کارولین جنوبی	۱۷۳۶	»
۶۲-	نیویورک	۱۷۳۷	»
۶۳-	سان کریستوف	۱۷۳۸	»
۶۴-	مارتینیک	۱۷۳۸	»
۶۵-	اینتیگو	۱۷۴۲	»
۶۶-	جامائیکا	۱۷۴۳	»
۶۷-	جزائر ملوکیه	۱۷۴۵	»
۶۸-	سان وسان	۱۷۴۵	»
۶۹-	پرتریکو	۱۷۴۶	»
۷۰-	سان دومینگو	۱۷۴۶	»
۷۱-	پنسیلوانیا	۱۷۵۳	»
۷۲-	بارباد	۱۷۵۰	»
۷۳-	کاریلوب	۱۷۵۱	»
۷۴-	سان ادستاش	۱۷۵۳	»
۷۵-	ئالوث	۱۷۶۰	»
۷۶-	اسکاتلند جدید	۱۷۶۲	»
۷۷-	گرنازا	۱۷۶۴	»
۷۸-	ورجینا	۱۷۶۴	»
۷۹-	ارض جدید	۱۷۶۵	»
۸۰-	گویان هلند	۱۷۷۰	»
۸۱-	برمودا	۱۷۷۱	»
۸۲-	لوسیان	۱۷۸۰	»

۸۳- ماری لاند	۱۷۸۱ میلادی	
۸۴- کارولین شمالی	۱۷۷۸	»
۸۵- ورمونت	۱۷۸۰	»
۸۶- سنت نوفا	۱۸۱۵	»
۸۷- هندوراس	۱۸۱۹	»
۸۸- کوبا	۱۸۲۱	»
۸۹- دومینیک	۱۸۲۲	»
۹۰- برزیل	۱۸۲۲	»
۹۱- هائیتی	۱۸۲۳	»
۹۲- کلمبیا	۱۸۲۴	»
۹۳- مکزیک	۱۸۲۵	»
۹۴- گیانافرانسه	۱۸۲۷	»
۹۵- نیوگال جنوبی	۱۸۲۸	»
۹۶- نیوزیلاند	۱۸۴۰	»

فراماسونهای وابسته به لژ بزرگ انگلستان هموقت و همه جا
منکر دخالت سازمان خود در سیاست هستند، ولی با این وصف
از همان اوائل تشکیل لژهای فراماسنی در ایران این فکر در
بین طبقه مردم بوجود آمده بود که فراماسونری يك مؤسسه
است بدوات انگلستان است. مردم عادی فراماسونها را «خادم مطیع» و «خدمای بدبین»
برای جاسوس انگلستان میدانستند، دو صورتیکه چنین نبود و در بین تعداد معدودی از
چنان و جیره خواران انگلیس که در سازمان فراماسونری ایران بودند، مردمی نيك
و آزاده و باتقوی نیز در بین آنان بوده و هست.

فراماسونهای جهان برای اینکه خود را نبرئه کنند، ماده هفدهم موافقتنامه
امیر ۱۹۲۹ (۱۳۴۶ هـ) را عنوان میکنند. در این ماده (که درباره اصل موافقتنامه

بتفصیل یادخواهد شد) نوشته شده است که در لژها نباید بهیچوجه راجع به مسائل مذهبی و سیاسی صحبت شود، لیکن این نوصیه در عمل نتیجه‌ای ندارد و علت این امر آنست که مردم انگلستان سیاست را مجموعه مسائلی میدانند که خلاف رسوم و موازین اجتماع باشد و در نظر آنان، طرفداری از حزب و عقیده و یافداکاری در راه عظمت امپراطوری بریتانیا يك وظیفه اصلی است. باین جهت در تمام لژهای فراماسونری انگلستان راجع بمسائل سیاسی بعنوان موضوعات روز صحبت میشود و فراماسونها آنرا مغایر اصول موافقتنامه سال ۱۹۲۹ خود نمیدانند.

علاوه بر این در دوست سال اخیر همیشه فراماسونری و اعضاء آن در سیاست بریتانیا مؤثر بوده‌اند. و چون همواره پادشاهان و شاهزادگان ذکور انگلیسی درین تشکیلات عضویت داشته‌اند اگر به اسناد لژهای انگلیسی و صورت جلسات آنها دسترسی پیدا میشد ثابت میگردد که طی دو قرن اخیر انگلستان در شرق و افریقا چگونه بوسیله ماسنپ رژیم استعماری خود را تقویت و توسعه داده است.

کتاب‌های سال «اتحادیه گراند لژ انگلستان» مملو از اسامی شاهزادگان، اسقف‌های کلیسای «کاتر بوری» (که رؤسای روحانی انگلستان محسوب میشوند) نخست وزیران، وزرای کابینه بریتانیا (بخصوص وزرای خارجه) رؤساء و نمایندگان مجالس لرها و عوام است که همگی از «استادان» و «معماران بزرگ» لژهای فراماسنی بشمار میرفته‌اند و میروند. اگر بگوئیم که اینجند هنگام اجتماع در دوران لژهایی که در آن فقط بروی ماسنپا باز است تنها درباره «اخلاق» و «خیر و شر» صحبت میکنند، سخنی بیهوده گفته‌ایم. مردان سیاست انگلیس و گردانندگان چرخهای امپراطوری در درستی سال گذشته، اکثراً فراماسن بودند. و چون نمیتوان تردید کرد که فراماسونری انگلستان در سیاست آن کشور بلااثر باشد، لذا باید قبول کنیم، در دوره‌ای که بریتانیا يك امپراطور بزرگ داشت، فراماسونری در گسترش امپراطوری آن مؤثر واقع میشد و در عین حال نقش اساسی بر عهده داشت.

نکته دیگری که این حقیقت را تأیید میکند، وجود ماده پنجم در موافقتنامه سال ۱۹۲۹ است. درین ماده گفته میشود، «لژهای سه با اجازه لژ بزرگ تأسیس میشوند باید برتری و سیادت مطلق لژ بزرگ را بپذیرند.» کسانی که میگویند فراماسونری انگلستان در گذشته و حال بوسیله لژهای خود سیاست دنیا را در دست داشته است، بوجود این ماده در موافقتنامه تکیه میکنند و با اعتقاد آنان در کشورهاییکه لژ فراماسونری آنها مطیع و اتحادیه لژهای انگلستان است، لاجرم سیاست آنان نیز مطیع سیاست انگلستان بوده و هست. سابقه این امر نشان داده است که در کشورهاییکه لژهای فراماسونری انگلیسی تشکیل میشود، فراماسونها میگویند اعضای هیأت حاکمه و اعضای خانواده‌های قدیمی و برجسته با وارد لژهای خویش نمایند، یا کسانی را به لژها بکشانند که در آتیه دارای این چنین موفقیتی خواهند شد. بنابراین آن دسته از اعضای هیئت حاکمه این ممالک که فراماسون میشوند، بموجب ماده پنجم موافقتنامه فوق‌الذکر همواره مطیع و غلام حلقه بگوش و لژ بزرگ لندن میباشند و قبول برتری از هر زور و دستورات آن برایشان اجباریست. زیرا بطوریکه گفتیم رؤسای لژ بزرگ عموماً سیاستمداران و عمال دولتی و پادشاهی انگلستان هستند.

در کشور خودما ایران، سابقه نفوذ و رسوخ فراماسونری نشان میدهد که در ایران قاجار اعضاء خانواده ساطنتی، صدراعظم‌ها، نخست وزیران، وزراء و متنفذین اکثراً فراماسن بوده‌اند و تاکنون دیده و شنیده نشده است که «حاج حسن بقال» و یا «مشهدی جعفر علاف» یا سایر افراد طبقات بائین اجتماع در حلقه (برادران) ماسون در آمده باشند.

بنابراین این سؤال پیش می‌آید که وقتی اعضای يك هیئت حاکمه فراماسون در ایران یا سایر نقاط جهان دور هم جمع میشوند و بیش از چهار یا پنج ساعت را بگفتگو میگذرانند، درباره چه مسائلی صحبت میکنند؟ آیا قابل قبول هست اگر بگوئیم که این‌ها در اجتماعاتشان فقط درباره محبت، صحت عمل، وطنپرستی و تزکیه نفس صحبت مینمایند؟ وقتی اسناد و مشاهدات عینی گواهی میدهند که فراماسنهای وابسته بگرواند لژ

اسکاتلند روزهای سه شنبه هفته چهارم هر ماه مسیحی ساعت‌های متوالی در سالن کلیسای انجیلی واقع در خیابان قوام السلطنه اجتماع کرده و از ساعت ۶ الی ۱۰ بعد از ظهر در پشت درهای بسته به صحبت مشغول میشوند، آیا باید قبول کرد که اینها در این جلسات فقط درباره اخلاقیات بحث مینمایند؟

قدر مسلم اینست که در گذشته دولت انگلستان بوسیله فراماسونری سیاست کشور ما را بدست میگرفته و با «برادران ماسن» آنچه میخواسته است میکرد. ولی امروز که انگلستان در سیاست جهانی دارای رأی قطعی نیست و جای خود را با امریکا و روسیه داده، شاید وضع کلی تغییر یافته است. بخصوص که در سال ۱۹۵۲م (۱۳۳۱هـ) چرچیل و آیزنهاور در کنفرانس برمودا درباره ایران توافق‌هایی کردند. در این جلسه تاریخی که میتوان آنرا جلسه (آتش‌بس) موقتی تر استهای نفتی «انگلیس - امریکا» نامید، انگلیسها موافقت کردند که بطور کلی در سیاست ایران بهیچوجه دخالت ننمایند و در عوض بازار ایران و استفاده از (لیره - دلار) حاصله از درآمد نفت را در اختیار داشته باشند. با از دست رفتن قدرت انگلستان در ایران، تا اندازه‌ای از نفوذ فراماسونهای ایرانی که معتقد به «برتری و سیادت مطلق لژ بزرگ انگلستان» بودند، کاسته شد.

بعد از این واقعه در لژهای ماسونی ایران بجای کنسولها و مأمورین دیپلماتی، چند تن از تاجران انگلیسی قرار گرفتند. مدتها استاد اعظم لژ روشنائی در ایران «استراکر» مدیر شرکت لینیچ بود و هم اکنون جای او «کریستوفر فری» باز نشسته بیکار و تاجر باعقم «ناظر اعظم» لژهای فراماسونری ایران، مشغول خدمت به لژ بزرگ میباشند. از این پس اعضای ایرانی لژهای انگلیسی وابسته با اسکاتلند و «لژ مولوی» وابسته به «گرافنداسیون» در فرانس، که برتری و سیادت مطلق لژ لندن را قبول داشتند، بفکر حمایت و پشتیبانی از یکدیگر افتادند و در عین حال از اطاعت، دستورات و نظریات کلی لژهای بزرگ سرپیچی نمی‌نمایند.

بنابر این فکر اینست که امروز نیز سیاست کشور ما مثل سابق در درون لژهای ماسونی دیکته می‌شود، نه تنها فکر صحیحی نیست بلکه غیر ممکن میباشد. با اینحال نمیتوان

منکر نفوذ نامرئی و مخفیانه ماسنپاد در سازمانهای دولتی و بعضی زمینه‌های فعالیت عمومی کشور شد. زیرا فراماسنهائی که در لژهای کنونی ایران عضویت دارند اکثراً از افراد هیئت حاکمه و یا وابستگان و دست نشاندهان آنها هستند و بدین جهت قادرند، با استفاده از مقام و موقعیتی که دارند و بمیل خود و یا بدستورهای صادره از مراکز لژها آنچه را که لازم می‌بینند انجام دهند و بدین طریق، در حد خود سهمی از گردش عمومی فعالیت اجتماعی و سیاسی و اقتصادی را اداره نمایند. چندی بیش ذبیح‌الله منصوری مترجم زبردست و معروف در مقدمه ترجمه کتابی درباره فراماسونری نوشت «قبل از جنگ اخیر کسانی بودند که می‌گفتند سیاست جهان در دست فراماسون‌ها میباشد و بدون موافقت آنها هیچ واقعه سیاسی در جهان روی نمیدهد. جنگ دوم ضربتی بزرگ باین عقیده زد معیناً امروز هم کسانی هستند که عقیده دارند سیاست جهان در آن قسمت از دنیا که تحت نفوذ کمونیست‌ها نیست تحت سلطه فراماسون‌ها میباشد و هر چه آنها بخواهند همانطور میشود.

عقیده بعضی از اشخاص بقدرت و نفوذ فوق‌العاده فراماسون‌ها سبب گردیده که شایعات عجیب، حتی در این دوره، راجع باعمال آنها وجود داشته باشد. خاصه آنکه بعضی از لژها دارای رسوم هستند که کمک باین شایعات می‌نماید زیرا رسوم برخی از لژها بجادوگری شبیه است.

بهین جهت در قرن نوزدهم مردم عقیده داشتند که فراماسون‌ها از رازکیمیا اطلاع دارند و مس را تبدیل به طلا میکنند و می‌توانند با ادویه و معجون‌های مرموز بر طول عمر اعضای سازمان فراماسونری بیفزایند.

عقیده دیگر مردم این بود که فراماسون‌ها مانند رشته زنجیر بهم پیوسته هستند و اگر يك عضو سازمان فراماسونری در آمریکا یا ژاپن یا حبشه مورد ظلم قرار بگیرد تمام فراماسون‌های دنیا بكمك او برمی‌خیزند.

بر همین سیاق مردم معتقد بودند که تمام فراماسون‌ها در سراسر جهان عضو يك

فصل چهارم

فراماسونری در فرانسه

در اوایل قرن هجدهم که سازمان فراماسنی بدست سیاستمداران و مستعمره چیان
انگلی افتاد، مرام ماسنی بصورت «کالای صادراتی» درآمد و لژهای اسکاتلند، ایرلند
و انگلند به سرعت شروع به تشکیل شعبات و لژهای در جهان کردند. فرانسه بصورت
خمسین و بزرگترین هدف لژهای متحده انگلیسی درآمد و گراند لژ اسکاتلند نیز
تقریباً در شهر پاریس و سایر شهرهای آن کشور تشکیل داد که ناگهان انقلاب صنعتی
در همه جا را دگرگون کرد و خانواده ها و طبقات جدیدی که در پرتو این انقلاب
پیدا شدند، در صدد فرمانروائی و رقابت با طبقه حاکمه که اکثر از فئودالها
و برآمده و شروع بمبارزه با آنها نمودند. فئودالها که با پیدایش طبقات جدید
تجمع خود را در خطر میدیدند، با انواع وسائل متشبث شده و برای از بین بردن این «تازه
وران رسیده ها» تلاش میکردند.

در این مبارزه «فراماسون های انگلیسی» خود را بدسته تازه بدوران رسیده ها و
حیث صنایع فرانسه نزدیک کردند و با طرفداری از ترقیخواهان آنان بمخالفت با
تأله و طبقه حاکمه این کشور برخاستند. زیرا این جماعت کینه دبرینه ای با انگلستان
داشت و همیشه با آن کشور در حال جنگ وجدال بودند.

دامنه مبارزه «فئودال ها» و «طبقه نوزاد صنعتی» حتی بداخله انگلستان نیز
رسید و سرمایه داران تازه بدوران رسیده انگلیسی با همکاری با فرانسویان برای

تشکیلات سیاسی و اجتماعی خود «سازمان فراماسنی» را بهترین مأمن و ملجاء دانسته و در زیر نام و عنوان این سازمان شروع به فعالیت علیه مخالفین خود نمودند.

این مبارزه پنهانی که بتدریج علنی میشد، گروهی از ماسن‌های نوع پرور و بشر دوست را (که عده‌ای از آنها نیز وابسته بطبقه نوزاد بودند) بفکر انداخت که نگذارند از نام فراماسونری برای پیشرفت هدف‌های شخصی و سیاسی استفاده شود.

ولی اکثریت سرمایه‌داران نوزاد با کمک سیاستمداران انگلیسی و کارگردانان پشت پرده و گراندر لژ انگلند و لژهای متحده انگلستان، در مدت کوتاهی موفق شدند، تشکیلات ماسنی را در کشورهای فرانسه، آلمان، اطریش، اسپانیا، ایتالیا سوئد، هلند و روسیه رواج دهند و مقاصد سیاسی و اقتصادی خود را تأمین کنند.

فراماسونری نوظهور آن روزگار قوت و قدرتی نازه یافت و خط‌مشی جدیدی که کاملاً سری و پنهانی بود در پیش گرفت. در این دوره فراماسونهای انگلیسی موفق شدند گروهی از مردان نامی مانند ولتر، موزارت، فرانکلین، واشنگتن، گوته، نیچه، ویلاند، گاربالدی، تولستوی، مونتهسکیو را عضویت سازمان‌های خود در آورند.

بامطالعه زندگی این بزرگان بخوبی میتوان ریشه و اساس تشکیلات جدید فراماسونری را که هدف تازه‌ای برگزیده بود، دریافت. فراماسنهای نوظهور که شغل و پیشه هیچیک از آنان بنائی نبود، در پناه سنگر لژهای سری ماسنی، بنای مبارزه را بافتند و آنها و طبقه زوال‌یافته حاکمه کشورهای اروپائی گذاشتند.

در این مبارزه که موفقیت‌های زیادی نصیب «گراندر لژهای انگلستان» و سیاستمداران و مستعمره‌طلبان انگلیسی شده بود، لژ فراماسنی فرانسه که بعدها بنام «گرانداوریان دو فرانس» نامیده میشد، نقش مهمی داشت. بخصوص که این لژ در انقلاب کبیر فرانسه سمت رهبری حقیقی را دارا بود.

پس از انقلاب کبیر فرانسه، لژهای گرانداوریان فرانسه قدرت فوق‌العاده‌ای بدست آوردند. نفوذ بی‌حد فراماسن‌های انگلیسی که بقصد استفاده سیاسی و توسعه و تعمیم شعبات «گراندر لژ انگلند» در شرق دور، خاور میانه و آفریقا فعالیت میکردند، سبب شد تا در خط

و بطور غیر علنی در لژهای فراماسونری فرانسه نفوذ کرده و در موارد متعدد از اعضاء این لژ، هر فرانسه و سایر کشورهای جهان استفاده سیاسی نمایند و بدست آنها مقاصد خود را پیش ببرند. لژ گرابند اوریان که در ایران نیز فعالیت داشته است، در حوادث سیاسی از اواخر قرن نوزدهم تا آغاز جنگ بین المللی اول سهم مهمی دارد و غالب رجال سیاسی ایران عضویت لژ مزبور را داشتند. اعضاء این لژ در ایران بلا اراده و علناً در پیشرفت مقاصد سیاسی و پنهانی لژهای انگلیسی و حتی وزارت خارجه و مستعمرات آن کشور همکوشیدند. تا این اطلاع از چگونگی تشکیل لژهای فراماسونی در فرانسه ضروریست و جادارد که از آغاز فعالیت فراماسنی در فرانسه آگاه باشیم.

تشکیل و تأسیس اولین لژ فراماسنی در فرانسه توسط
اولین سازمان فراماسونری و فراماسونی شخصی صورت گرفت که نامش برای همیشه مخفی ماند و با اینکه در میان اعضاء فراماسنی دنیا هیچ مطلبی پوشیده نمی ماند،
فراماسن فرانسوی معذالک محفل لندن نام این یکی را فاش ساخته است.

این شخص که از لندن بفرانسه رفته بود، در موقعی دست بکار تأسیس سازمانی گردید که کشور فرانسه دچار بحران گشته بود و لوئی پانزدهم و معشوقه هایش بر کشور حکومت میکردند. «موتسکیو» نویسنده نامی فرانسه با سازمان فراماسنی لندن تماس یافت و عضو سازمان «گراوند لژ لندن» گردید. و در مراجعت بفرانسه، با عدهائی قرار داد که از لندن به پاریس بیایند و تشکیلات این سازمان را در پاریس بوجود آورند. با بظاهر هیچکدام یکدیگر را نمی شناختند و فقط بوسیله علائمی که بین شان مقرر بود با یکدیگر در پاریس ملاقات کردند.

شاید علت مخفی ماندن نام اولین ماسن فرانسوی نیز همین اختفاء کامل باشد. گروه نخستین عضو فراماسنی فرانسه بین نویسندگان فرانسوی نیز اختلاف است. عده ای از نویسندگان فرانسوی کورکورانه از عقیده لالاند^۱ ستاره شناس و نویسنده معروف سخن میگویند. او «چارلز»^۲ برادر «جیمس رات کلیف»^۳ را نخستین مؤسس لژ فراماسنی

میداند جیمس رات کلیف که در سال ۱۷۱۶ م. (۱۱۲۸ هـ) بعثت خیانت بفرانسه اعدام شده بود، لقب کنت «دروانت واتر»^۱ داشت. چارلز نیز که مثل برادرش تحت تعقیب پلیس بود بلندن فرار کرده و در آنجا با لقب برادرش وارد گرانده لژ لندن شد و بمقام (گراوند ماستر) رسید.

روبرت فریک گاولد انگلیسی مینویسد: «محققین انگلیسی مینویسند پس از دروافت واتر شخصی بنام «لردها نوستر»^۲ در سال ۱۷۳۶ - (۱۱۴۸ هـ) جانشین او شده و بمقام گراوند ماستری رسید.

با وجودیکه حقایق نویسهای انگلیسی جانشین «دروانت واتر» را شخصی بنام «لردها نوستر» نوشته اند، ولی با توجه بر شباهت اسمی و مشخصاتی که از اسم «دروانت واتر» در لیست گراوند ماسترهای انگلستان موجود است و با مشابهت اسمی «دروانت واتر» و «هاناوستر» میتوان هر دو آنها را یکی دانست^۳. با در نظر گرفتن اینکه در لیست لردهای انگلستان شخصی بنام «هاناوستر» وجود ندارد، باید قبول کنیم که «دروانت واتر» و «هاناوستر» هر دو نام یک نفر بوده است و این مرد بظن قوی همان شخصی است که نامش تاکنون مخفی مانده است. یک نویسنده ماسونی ضمن بحث درباره تشکیلات فراموشخانه فرانسه و مؤسس آن اشاره بنام شخص مذکور کرده مینویسد: «وی با اتفاق موئتسکیو تشکیلات فراموشخانه را در فرانسه بوجود آورد.^۴ بدین ترتیب فراماسونری بعد از اینکه در انگلستان مبدل به سازمان سیاسی شد بفرانسه سرایت کرد و چون انگلیس با بنادر فرانسه بیشتر مربوط بودند و مأمورین مخفی ماسنی با سم بازرگان و دریانورد بهتر و آسان تر میتوانند وارد این کشور شوند، نخستین لژ را در بنادر فرانسه تشکیل دادند.

سرژ هوتین^۵ مینویسد: «در سال ۱۷۲۱ م. (۱۱۳۳ هـ) عدهای از فرانسویهای،

1 - DEREWENTWATER - ۲ LORD HANOUESTER

۳ - م ۵۶۲ کتاب تاریخ فراماسنی گاولد.

۴ - مجله تهران مصور شماره ۶۰ SERGE HUTIN. ۵

سازگن بندر « دو فکرك » واقع در فرانسه ، با كسب اجازه از لژ بزرگ لندن در آن بندر لژی وجود آوردند . در ۱۷۲۵ (۱۱۳۷ هـ) باز با كسب اجازه از لژ لندن يك لژ دیگر در پاریس تشكيل شد و سپس دو لژ دیگر در بنادر « بر دو » و « لو هاور » تاسیس گردید . در ده سال اول تشكيل لژ پاریس و لژهای دیگر هیچگونه مخالفت و مبارزهای با ماسنها دیده نشد . در این مدت عدم زبادی از اشراف فرانسه و طبقات مختلف در لژها وجود شدند . بطور کلی علت توسعه سازمان فراماسونری در فرانسه ، سه چیز بود :

اول - تشریفات مرموز این سازمان مخفی که مردم را بسوی خود میکشید .

دوم - افراد روشنفکری که عضو سازمان فراماسونری میشدند این افراد در لژها سیاسی علیه دستگاه حاکمه ، فتوایها ، درباریان میگفتند که با توجه باوضاع و احوال امروز برای مردم جالب و اغوا کننده بود .

سوم - عضویت در دستگاه فراماسنی موجب امتیازات و پیشرفت های سیاسی قابل توجهی بود که خود عامل بزرگی برای جذب اشخاص بشمار میرفت .

دوره ده ساله ای را که فراماسونری در فرانسه توسعه یافت میتوان دوره تکوین انقلاب فرانسه نامید . فراماسنها که از طبقات خطباء ، نویسندگان ، شعراء ، اصیل باوگن ، اشراف و حتی دستگاه حاکمه بودند عقیده داشتند که باید حکومت فرانسه تغییر نماید . مرام ماسنی هم به توسعه نظریه های جدید فرانسویان کمک میکرد و به همین جهت عدم کثیری از فرانسویان به لژهای آن روی آوردند . فراماسنها بوسیله علائم مرموزی یکدیگر را میشناختند . آن علائم بنظر افراد عادی نمیرسید ولی اگر يك فراماسونر در يك مجلس بکنفر از هم مسلکان خود را میدید يك علامت مخصوص هم 'ورا میشناخت و هم خویشان را به برادر ماسن معرفی میکرد ، تا چنانچه احتیاجی حتی آید از وجود یکدیگر استفاده کنند .

يك عضو فراماسون بپیرجا که میرفت و هر کار داشت میتوانست امیدوار باشد که فراماسون های دیگری که آنجا هستند باو کمک نمایند و کارش را زودتر راه بیندازند .

و بدین لحاظ خواه ناخواه عنده کثیری از مردم بسوی آنان جلب میشدند .

اولین مبارزه‌ای که برضد ماسنها در فرانسه آغاز گردید ،

اولین ضربت در سال ۱۷۳۶ م (۱۱۶۲ هـ) بود . در این سال شوالیه رامسی^۱

فراماسونری فرانسه که از نجیب‌زادگان اسکاتلندی بود ، نطقی درباره فراماسونری ایراد کرد . این شوالیه که شرح حال او در کتاب

فراموشخانه و انقلاب‌های قرن هیجدهم بتفصیل ذکر شده^۲ در روز ۲۰ مارس ۱۷۳۷ (ذیحجه ۱۱۴۹) نامه‌ای بکاردینال فلوری ، نخست وزیر لوئی ۱۵ نوشت و در آن چنین اعلام داشت « من میل داشتم که تمام خطابهائی را که در محضر اشرافیت جوان فرانسه و حتی تمام ملل دیگر ایراد میکنم از افکار و نظریات شما مشحون باشد . خواهشمندم با تأییدات خود مجمع فراماسونها را در رسیدن بمقاصد خطیری که در پیش دارید تقویت و مقتضی فرمائید . » رامسی میخواست مثل انگلستان خاندان سلطنتی را وارد تشکیلات فراماسنی بکند . ولی نامه او و خطابه‌ای که در مجمع فراماسونری پاریس ایراد کرد سبب اعتراض و ایراد کلیسا شده و پاپ « بول »^۳ که به پاپ کلمنت ۱۲ معروف است نطقی علیه او ایراد کرد .

نطق پاپ و اعتراض دستگاه کلیسا و هیئت حاکمه فرانسه علیه فراماسونری موجب شد که سازمان فراماسنی فرانسه غیر قانونی اعلام شود . در روز ۴ سپتامبر ۱۷۳۶ (ربیع الثانی ۱۱۴۸ هـ) عمال شاهی باصدای شیپور در هر میدان و برزن پاریس اعلام و اخطار کردند که من بعد انعقاد محافل ماسنی ممنوع است .

هر دولت^۴ معاون پلیس پاریس در ماه بعد با یکدسته پلیس بکوچه « ژابه » و مهمانخانه « شاپلو » رفته و در آنجا يك محفل ماسونی را در حین اجلاس کشف کرد و در نتیجه « شاپلو » صاحب مهمانخانه را بتأدیه ده هزار لیور جریمه نقدی و تعطیل ششماهه مهمانخانه‌اش محکوم نمود .

در سال ۱۷۳۸ م - (۱۱۵۰ هـ) نیز چندتن فراماسون در فرانسه توقیف و بزرندان

فرستاده شدند. چند مرتبه که مأمورین پلیس وارد لژهای فراماسونری شد، چون اشراف را در آنجا دیدند بدون نتیجه بیرون رفتند. زیرا در آن دوره پلیس نمیتوانست شاهزادگان و اشراف را بدون امر شاه توقیف کند و شاه که تمیخواست شاهزادگان و اشراف را علیه خویش بشوRAND، بآنها اخطار کرد منصب «استاد اعظم» را که ماسونها به آنان پیشنهاد میکنند، نپذیرند.

روزی اسقف بزرگ پاریس، به لوئی پاتزدهم پیشنهاد کرد که برای مقابله با ماسنها عده‌ای هنرپیشه کلیه عملیات آنها را بصورت بالت ولی بطور مسخره به روی سن بیاورند.^۱ این فکر مورد پسند لوئی قرار گرفت و چند شب بعد ساکمین پاریس در آفرای بزرگ شهر، عده زیادی دختران برهنه را دیدند که باعلامات مختلف فراماسونری نقاط حساس بدن خود را پوشانده و بر روی قالی مخصوص میرقصیدند. این کارها چنان مسخره آمیز و رسواکننده بود که از آن پس کمتر کسی رغبت میکرد وارد سازمان فراماسونری بشود و باین ترتیب پیشرفت فراماسونها در فرانسه متوقف گردید.

ولی فراماستهای فرانسه برای جبران شکستی که خورده تجدید فعالیت بودند بار دیگر شروع بفعالیت نمودند. يك فستیوال بزرگ در ژوئن ۱۷۳۸ م (۱۱۴۹ هـ) از طرف آنها در شهر «لوئوبل»^۲ داده شد و پس از خاتمه آن لرد «دوهار و استرز» از مقام «گراوند ماستری» لژ مستعفی گردید، و بجای او «دولک راتین»^۳ انتخاب گشت این اشراف زاده فرانسوی در دوران ریاستش فعالیت فراوانی برای توسعه طریقه ماسونی اسکاتلندی Scots Degree در فرانسه بعمل آورد و در حالیکه توفیق نسبی در این راه بدست آورده بود در دسامبر ۱۷۴۳ - (ذیحجه ۱۱۵۶) فوت کرد و در ۱۱ دسامبر ۱۷۴۳ - (۸ ذیحجه ۱۱۵۶) شاهزاده «لوئیز دو بوربون»^۴ که بعداً لقب کنت «کلرمونت»^۵ را یافت جانشین وی شد. روزی که لوئیز بمقام گراوند ماستری رسید، قانون اساسی فراماسونری نیز برای اولین بار

۱- مجله تهران - مور ۶۰۷.

۲- LUNEVILLE - ۳- RANTIN - ۴- LOUIS BOURBON

۵- CLERMONT

بیزبان فرانسه پخش شد. و او با فاصله عنوان « گرانند لژ انگلیس و فرانسه »
 GRANDE LOGE ANGLAIS de FRANCE را برای مرکزیت و رهبری لژهای فرانسه
 انتخاب کرد. در دور ریاست او فعالیت فراها سونری در فرانسه افزایش یافت و یک سری مقررات
 و نشریات بوجود آمد که بنام : SO - CALLED HIGHER DEGREES نامیده
 شد.

در این زمان روشها و طریقت های زیر در تاریخ فراها سنی باین نامها ثبت شد

سال ۱۷۵۴ SCOTTISH MASTER CELERMONT CHAPTER

سال ۱۷۶۵ KNIGHTS OF THE EAST.

سال ۱۷۵۸ EMPERORS OF THE EAST AND WEST

اجراء دو طریقه شاهزاده و شاهزاده شرق و غرب موجب اختلافات تمام نشدنی در
 گرانند لژ انگلستان گردیده است. اختلافاتی که در انگلستان بروز کرد سبب شد که نام لژ
 فرانسوی بنام گرانند لژ فرانسه GRANDE LOGE de FRANCE تغییر یابد. ولی در بین
 سازمان دهندگان طریقه « شوالیه شرق » عده ای ماسن حرفه ای بودند که بپیچوجه
 حاضر بشرکت در گرانند لژ دو فرانس نشدند. اختلافات وجدائی آنها آنقدر ادامه یافت
 که سرانجام سازمانی بنام شورای سلطنتی SOVEREIGN COUNCIL بوجود آمد.
 پس از تشکیل این سازمان بفرمان استاد اعظم « گرانند لژ دو فرانس » فعالیت شوالیه های
 شرق موقوف شد و تا سال ۱۷۷۱ م (۱۱۷۴ هـ) که او فوت کرد، فعالیت این دسته و مخالفین
 همچنان متوقف بود. در این دوره فراها سونری فرانسه باوج ترقی خود رسید و تنها در
 پاریس ۸۰ لژ ماسنی وجود داشت.

مدت ده سال این مؤسسه بخوبی کار کرد و خدمات بسیاری به عالم ادبیات نمود
 و بر افتخارات بانی آن « کنت دو کلرمون » افزود. چنانکه ولتر ویرا مدح زیاد میکرد و
 عنوان « شاهزاده ای که گوش شنوای حرف حساب دارد » را برای وی مناسب میدانست
 و او را « شاهزاده ای که پول خرج کردن بلد است » میگفت.

ثروت و غنا و ادبیات و خدمت کلیسا با منظورهای وی متناسب نبود و حاجت

حتی او را تکافو نمیکرد. کنت، در ۱۷۳۳ م (۱۱۴۵ هـ) از پاپ کلسان دوازدهم
 بجزیه گرفت که بدون صرف نظر کردن از جنبه تقدس و منافع روحانیت، اسلحه بدست
 گرفته و ارتش شاهی را فرماندهی کند و از این رو در جنگ و دین گن، ابراز لیاقت
 نمود، «ایبر»، و «فورن» را محاصره و مفتوح ساخت. در جنگ «فونتنوا» و «روگو»
 و «جوه» ارزش خود را نشان داد و در «آنور و نامور» جنگید و شهر را از دست دشمن
 خارج ساخت ۱۷۴۳-۱۷۴۵ م - (۱۱۵۵-۱۱۵۷ هـ) همچنین وی فرمان جنگ آلمان
 بود در آن معرکه سال ۱۷۵۸ م (۱۱۷۱ هـ)، سرفرماندهی ارتش فرانسه را عهده دار
 بود و ارتش فرانسه را به عقب نشینی و مصیبت غریبی کشانید و بهیچوجه در دفاع از
 «رو» و «دیرنسویک» و «هانور» اقدامی نکرد و حتی کوشید موضع خود را در آن طرف «رن»
 مست کند و از فردینان دو برنسویک که از «رن» می گذشت جلوگیری نکرد. برای
 کین افتخارات نظامی خود وقتی سرفرماندهی ارتش فرانسه را در جنگ «کرفلد»
 ۱۷۵۹ م - (۱۱۷۱ هـ) عهده دار بود، جنگی را که نزدیک بود بدست صاحب منصبانش
 ختم شود، باخت و هشت هزار کشته در میدان گذاشته و فرار اختیار کرد. در شب آفرودر
 فرار از یکی از افسران بین راه پرسید که آیا تا آن ساعت فراریائی را دیده است
 «صاحب منصب جواب داد: «خیر عالیجناب، قبل از شما کسی را ندیده ام.» فردریک
 در آن گفته بود که اگر بجای پیشنهادی سن ژرمن دیره فرماندهی قشون فرانسه را بخلیفه
 فرعون میدادند بهتر بود. گفته میشد که کلرمون بالشکریان در میدان جنگ مانند یک
 حیث و در کلیسا همچون یک فرمانده نظامی رفتار میکنند. مردم فراموش نمیکردند
 هنگام هفته مقدس سال ۱۷۴۲ (۱۱۵۴ هـ) روزی که کنت دو کلرمون را جمع به
 «خیان و گناهان و کفر آنان و عظم میگرد، مادموازل لدوک محبوبه اش در یک کالسه
 پامیخپای نقره ای و دو اسب چاق و زمخت شبیه «سک بولداگ»، که حضرت والا
 هدیه کرده بود به دیر (لونشان) آمد و از این عمل، حتی دربار فرانسه که زیاد
 به هر بیعت پرستی نداشت وحشت کرد، در صورتیکه فراماسونها خم به ابرو نیاموردند.
 حتی سال بعد حضرت اقدس والا را بمقام مہین سروری برگزیدند... کنت دو کلرمون

پس از انتخاب بمقام مہین سروری فراموشخانہ بلافاصلہ تصمیم بعملی ساختن انتظارات
 ماسونہا گرفت و دست بکار شد. لیکن بواسطہ جنگہائی کہ پیش آمد و بخاطر مادموازل
 «لدوگ» و کارہای مخصوص او و فکر فرهنگستان و مشغله مربوط بآن از وظایف خطیر
 ماسونی خود بازماند زیرا لذائذ و تکالیفی کہ مادموازل لدوگ باعث آن بود ویرا سرگرم
 داشت چنانکہ کنت دو کلرمون زن نامبرده را بمقام مارکیزی رساند و دو تماشاخانہ
 مخصوص وی تأسیس کرد. یکی در محل خانہ شہری و دیگری در محل اقامت دیگرش
 یعنی صومعہ نشین «برنی» این دو تماشاخانہ دارای تمام ملحقات و لوازم و دستہای
 بازیگر و غیرہ بود، و اما فرهنگستان! کنت در سال ۱۷۵۴ م (۱۱۶۷ هـ) پس از اینکہ
 «گروو ووز» درگذشت میخواست بجای وی مسیو «دو بوگن ویل» را کہ مردی مقدس نہ
 بود مستظیر بمتدینین انتخاب کند، ولی چند دقیقہ قبل از اعلام رأی «میرابو» برخاستہ
 از حضرت اقدس والا شاہزادہ لوئی دو بورین دوکنہ، کنت دو کلرمون اظهار تشکر نمود
 و از اینکہ در این موقع کہ مسند خالی موجود است و فرهنگستان در فکر ایشان بودہ
 است و اعضاء فرهنگستان او را بقبول این مسند مفتخر ساخته اند، ابراز قدردانی کردہ
 غیر از یکمدہ بہ نفری از امراء و فلاسفہ عضو فرهنگستان کہ این شاہکار را برای شکستن
 صف کشیش ہانہیہ دیدہ بودند، ہمہ یکہ خوردند و بالاتفاق رأی خود را بکنت دو کلرمون
 دادند و از اینکہ شاہزادہ دو دومان سلطنت و مہین سرور فراموشخانہ چنین منتهی
 بر آنہا نہادہ خوشنود گردیدند، بدیختانہ شاہزادہ کہ لطف کردہ و خود را نامزد کرسی
 خالی کردہ بود لازم ندید مرحمت بیشتری فرمودہ و بمناسبت پذیرفتہ شدن خود بہ
 فرهنگستان بنا بر معمول نطقی کردہ و آفروز را طبق تشریفات در صف آخر نشیند. بلکہ
 ملحوظ داشتن چنین مقرانی را غیر لازم دانستہ، یک روز بدون هیچگونہ تظاہرانی آمد
 و داخل ہماران خود شد و آثار را خوشحال و خوشنود ساخت. لیکن این خوشنودی
 عمومیت نہداشت زیرا تودہ مردم از اینکار راضی نہ بود.

نویسنده کتاب انقلابهای فراموشخانہ در قرن ہیجدهم در فصل «قدرت فراموشخانہ

فرانسه، درباره شاهزاده (کلرمونت) چنین می‌نویسد: «... این شاهزاده خانواده نفیست (۱۷۰۹-۱۷۷۱) [۱۱۲۰-۱۱۸۴ هـ] همین سرور فراموشخانه از سال ۱۷۴۰ تا ۱۷۶۱ م [۱۱۵۲-۱۱۸۴] امیر بزرگی بود؛ لیکن با وجود آنکه اغلب فکر بلند و سخوت زیاد و همت و ذکاوت سرشار نشان میداد، مرد بزرگی بشمار نمی‌رفت. مال و جاه پیدا داشت و با همه اینها آن شخص که انتظار می‌رفت نبود. پسر خوانده لوئی ۱۴ بود و در هنگامی فرقی سرش را برسم کشتبان نرانشیده و صومعه‌هایی با اختیار او گذاشته شد که منافع آنرا آنها بچهارصد هزار لیور (فرانک ملای سابق) می‌رسید. اندکی بعد یکی از نوادگان محترمه او را از راه بندر برد و محبوبش «ماکارتی» بمرد و از منظور تسلی خود باین واقعده اسف‌آور برای عشرت خود حرم بزرگی ترفیع داده و مقبره‌ای عالی یادگار ماکارتی برپا کرد.

هنوز در آغاز افتخارات خویش بود که راجع بکارهایش بدگویی شروع شد. همین موقع مدام «دوش دویون و کامارگو» داده وی گردید و افتخارش از آن بخی گرفت. بواسطه فرهنگستان خاصی که بنیان نهاد^۲ و صله‌های هنگامی که زندگان میداد آراء آنها را بخود جلب کرد. فرهنگستان خود را «مجمع هنروران» بنامید و تشکیلات آنرا طوری قرارداد، که هنرمندان حرفه‌ای مزدور وی گردیده و توضیح اینکه یک کرسی فرهنگستان در عین حال یک مورخ و یک قلاب دوز سب بودند و کرسی دیگر متعلق بیک شاعر و یک رنگرز بود. سرانجام گروهی در آن جمع شدند که متجاسس نبودند و بخواندن تعانیف و اشعار موهنی نسبت بشاهزاده و تخریش آغاز نهادند و از آن جمله شاعر خبیثی موسوم به «روا» هجائییه زیر را تحت که بزودی سرزبانها افتاد:

می‌ونه بعلاوه صفر،

۱- عین ترجمه‌ای که مهندس شایور نموده است نقل گردید. اطلاع از شرح حال این قرائنوی بسیار جالب و شنیدنی است.

۲- بی‌جهت نیست که همیشه در رأس فرهنگستان ایران استادان عظیم ماسونی قرار

اگر اشتباه نکنم،

هیچوقت چهل نمیشود.

بس آقایان علماء! چنین نتیجه میشود

که اگر در عداد خود،

کلرمون، این هیکل سنگین را پذیرفته اند.

این پسر عم محترم لوئی را،

جای او هنوز خالی است.

فوکرهاى مسیو کنت دو کلرمون عدالت را مجرى ساخته و شاعر بخت برگشته

باندازمى کتک زدند تا از هوش رفت و مانند مرده نقش زمین شد. ولى باید گفت که

این تنبیه ادبى و فلسفى، کارها را اصلاح نکرد زیرا اگر دنده‌های شاعر را خرد کرد

ولى در مقابل، کنت دو کلرمون هم نتوانست دیگر کرسى خود را اشغال کند یا به

دیگر جرأت نمود، در مقابل آن جمع ظاهر شود.

پس از این قضیه کنت تمام نیروهای خود را صرف عقب نشینی از میدان کرد

زندگى کرد و سپس بکار مخالفت با شاه پرداخت. طرف پارلمان را گرفت و با

۱۵ مخالفت آغاز نمود و هنگام از کار افتادن (شوازل) و بستن مجلس و انتخاب (میشو)

شاهزادگان خانواده سلطنتى در اطراف پتر مرگ وی برای تدوین نامه اعتراض جمع

شدند. این آخرین لذت وی بود و باعث شد که چند هفته بعد شاه در مراسم تشییع

جنازه اش حاضر نشود.

چنین بوده است دوران خدمت مهین سرور فراموشخانه در او اسطوخودوس

هیچجده و چنانکه می بینیم زندگى او چند آنهم خالى از معنی نبوده و این

سردار دلیر در عین حال که کشیش و فرمانده و عضو فرهنگستان بود،

زبان باز و مشروب خوار و فیلسوف بزرگى بشمار میرفت. قضاوت این موضوع

که آیا او ماسون خوبى بوده است یا خیر؟ بفرما سوئها را گذارمى کنیم و همینقدر

میشویم که در فرانسه هم مثل انگلستان فراموشخانه حاضر بود توقعات خود را

کند برای اینکه قدرت اجتماعی بدست آورد و رجال طراز اول را در محافل خود نگاهدارد.

کنت دوکلمون در دوره بیست و هشت ساله سروری خود اداره فراموشخانه را به نمایندہ سرداران بزرگ وا گذاشته بود که یکی از آنان بانکداری بود موسوم به «یور» که از احوال او اطلاعی در دست نیست. جز اینکه مورخین انتخاب او را بدین مقام، بیجا میدانند. و دیگری «لاکورن» معلم رقص که راجع باو هم اطلاعی موجود نیست، جز اینکه تعداد زیادی از ماسونها او را دشمن می داشتند. مایولاکورن از مردم داری چیزی کسر نداشت ولی فاقد استعداد مقام نمایندگی سرور بزرگ بود. ماسونها از انتخاب او با قدامت غصه داشتند که چیزی نمانده بود فراموشخانه از هم بپاشد. در محفل فراموشخانه بر سر انتخاب او آش بپاشد و ماسونها بهم فحش و ناسزا گفتند و بر سر و صورت یکدیگر نواختند و آنقدر در آنجا غوغا و بی نظمی شد که دولت تشکیل جلسات محفل بزرگ را قلعن کرد.

فقط همین سرور بعنوان مظهر اتحاد، و کتاب اساسی دژا گولیه که ترجمه شده و از طرف مجمع عمومی فراماسونهای پاریس قبول شده بود بر جای ماند. با اینحال رفاقت و اتحاد ماسونی در گوشه و کنار فرانسه، در همه جا بکار خود ادامه داد و نجبا و بورژواها را مجتمع ساخت. تقاضای اخلاقی همین سرور و بی نظمی محفل بزرگ مانع اشاعه فراموشخانه نشد؛ بعکس ظاهراً هر قدر موقعیت فراموشخانه در پاریس بحرانی میگردد پیشرفت آن در ولایات بیشتر میشد. از جمله در دوره محفل اصلی موسوم به «محفل انگلیسی» از سال ۱۷۴۰ الی ۱۷۶۰ (۱۱۵۲-۱۱۷۳ هـ) در حدود ده محفل قریبی دیگر تشکیل داد که در همه آنها همان فعالیت و علاقه دیده میشد. شکی نیست که فراموشخانه فرانسه موفق نشد اثر اجتماعی و اهمیت سیاسی نظیر فراموشخانه انگلستان را تحصیل کند ولی کاری را که انجام داد نمی توان ناچیزتر و خردتر از کار فراموشخانه آبی دانست. فراموشخانه توانست آراء نویسندگان فیلسوف مطلق فرانسه را خریداری کند، و در تمام نقاط يك شبکه همدستی و اتحاد تشکیل دهد ولی این

اتحاد مورد استفاده ارواح جسور واقع شد. در مقابل کاتولیسیسم فرانسه که دچار نزاع درونی شده بود، فراموشخانه صفوف محکم آراست و توانست هر عنصری را که از کتب خارج میشود در درون خود جای دهد. اغلب با بی نظمی و همیشه در ظلمت کارگردانی پیوسته مؤثر و نافذ بود؛ افکار انگلیسی، روشهای انگلیسی و طرق بحث پارلمانی انگلستان را با محیط فرانسه وفق داد، همان طریقه مباحثه شورائی که محافظان آن تبعیت می کردند و مسیو پرزیدان دوهو تسکبو در کتاب روح القوانین خود بشیوه تغزل و آهنگین از آن سخن رانده است. فراموشخانه افکار و ارواح عرفانی را از اسرار و تعصبات کاتولیست منحرف ساختند و متوجه مقدسین خاص خود از قبیل هیرام، زور و بابل و قاییل و... و ماسونهای بزرگ باستانی نموده است.

خلاصه اینکه فراموشخانه يك منظور مضاعف را بدست آورده است. در مدت تمدن سلطنت طلب و کاتولیک قدیمی فرانسه کار يك «حلال» را کرده یعنی بنوعی خشونت و با مشی ظریف و روان و دائم، با آن مخالفت ورزیده و آنرا در خود حل و بی اثر کرده است. دیگر اینکه در مقابل تمدن عقلی و علمی و فضلی انگلستان آزمون عمل يك عامل سیار تبلیغاتی را انجام داده است.

خلاصه تر اینکه فراموشخانه بین بوسن و بلیه و لافایت، دژاگولیه را قرار داده است. و بدینترتیب دوره اول فراماسنی در فرانسه پایان میابد...^۱

دومین مرحله ترویج و توسعه و انحطاط فراماسونری فرانسه در دوره ریاست «دوک دوشارتر»^۲ و «دوک اورلئان»^۳ دره گرانج فراماسونری در فرانسه دو فرانس^۴ بود. دوره ریاست اورلئان مصادف بود با روز هفت منقلب و بحرانی فرانسه و در حالیکه دوران بحران ادامه داشت «دوک دولوکزامبورگ»^۵ بریاست گرانژ و سمت استاد اعظم انتخاب گردید. دوره

۱- نقل از کتاب «ممنوع شده» هینس شایور.

۲- Chartres

۳- Orleans

۴- Luxembourg

و کز امپورگ در دوران ریاستی سعی کرد تا اختلافات موجوده بین طرفداران Higher degrees) با گراند لژ را رفع کند.

او پس از مدتی تلاش در مارس ۱۷۷۳م (محرم ۱۱۸۷ هـ) موفق شد که موفقاً یک هیئت فراماسنهائی که طریقه‌های نوینی بوجود آورده بودند، اتحادی برقرار کند و موافقت همه دستجات، سازمان (گراند لژ ناسیونال دو فرانس)^۱ را تشکیل داد. پس از آنم این الحاق «دولت دوشارتره» که بدست «گراند ماستر» انتخاب گردیده بود با موافقت ۳۰ آغشاء روز ۳ دسامبر ۱۷۷۳ (شوال ۱۱۸۷ هـ) عنوان «گراند ناسیونال» را تغییر داد و نام جدید «لژ بزرگ شرق» Grand Orient de France را برای کلیه تشکیلات جدید انتخاب کرد.

در همین تاریخ گراند اوربان کمیسیونری را که موفق با انجام وظائفش نشده بود بر کرد تا درباره Higher degrees گزارش مبسوط و مستدلی تهیه کند ضمناً به لژها دستور داد تا با ۳۱ سمبول کار کنند.

اختلافات روز افزون بار دیگر بطرفداران Higher degrees فرصت داد تا طرح بتدیسعه و پرورش سازمان خود کنند. اینها فلسفه فراماسنی اسکانند را که مبتنی بر گوشه‌گیری و عزلت بود قبول کردند و درجات زیر را نیز به سازمان خود افزودند :

A School of Hermeticism-At Avignon

The Elus Coens

The Contrat social

The Academie des Vrais macons

The Philaethes And The Philadelphians

The Rose Croix Chapter, at Arras

گراند اوربان برای اینکه بار دیگر از تشتت و اختلافات جلوگیری کند در ۱۷۸۲م

۱۱۹۰ هـ) تصمیم گرفت که شورای درجات Finally Cagliostro's Rit gyptiex وجود آورد.

گردانندگان گراند اوربان بار دیگر گرفتار اختلاف در تعیین درجات و روش‌ها

شدند، اما سرانجام همگی موافقت کردند که درجات موجود به (نوآموز- شاگرد- رفیق- استاد) تثبیت و محدود شود. به علاوه گرانند اوریان بخود حق داد که در صورت لزوم، فلسفه و طریقت جدیدی بوجود آورد.

در حالیکه بدین طریق فراها سوئیا با یکدیگر مبارزه مینمودند و هر یک دسته‌های آن میخواستند بر دیگری برتری داشته باشند، دوشیاد فرانسوی در میان برآمدند، لژهایی تشکیل دهند. و یکی از آنان ژوزف بالسامو بود. ژوزف بالسامو یکی از معروفترین شیدانی است که مردم فرانسه را فریب میداد. او که قبلاً به (کاکلیوسترو) زندگی میکرد در ۱۷۸۱م (۱۱۹۵هـ) وارد فرانسه شد و یک لژ فلاپی (لژ بزرگ مصر) بوجود آورد. او خود را «قبطی بزرگ» لژ معرفی کرد. و چون «نیم» میدانست، بمردم میگفت که با عضویت در «لژ مصر» عمر جاودان خواهند یافت او که میدانست اسرار و رموز در تحریک حس کنجکاوی مردم مؤثر است، شرایطی را به (لژ) را بسیار دشوار و پیچیده کرد. مقررات شدید و سختگیرانه‌ای او باعث شد که مردم او را ساحری چیره دست بدانند. بطوریکه عده‌ای میگفتند او قادر است بمبدل بطلا کند و مرده را زنده نماید، و شخصاً نیز از آغاز جهان تا امروز زنده است. هرگز نخواهد مرد.

بالسامو در لژ مصر، معشوقه‌اش «لورائا» را بوسیله «نیم» خواب میگردانید و هر کس هر چه در ضمیر داشت، او از زبان زنی که خوابیده بود بر زبان می‌آورد. بود که برای اولین بار زنهارا بدرون لژها راه داد و «ماری آنتوانت» همسر لوئی شانزدهم را نیز عضو لژ ساخت و یکبار او را بمحفل برد.

در آنروز بالسامو «لورائا» را خواب کرد تا سرگذشت ماری آنتوانت را بگوید و لورائا ضمن گفتن سرگذشت و آینده ماری آنتوانت باو گفت: که در سیاست گمبوتین سرش از بدن جدا خواهد شد.

ژوزف بالسامو در ۱۷۹۵م (۱۲۰۹هـ) در رم دستگیر شد و در زندان درگذشت. یکی دیگر از شیدان که در پاریس لژ فلاپی تأسیس کرد، دکتر «مسمه» اطریشی بود.

سرلژی بنام «آرمونی» تشکیل داد و نحوه کارش این بود که بیماران را به نیروی
تسم و بوسیله مزینک و آرشه ویلن معالجه مینمود و در مدت هجده ماه معادل
بیون تومان از بیماران حق العلاج گرفت ولی در اثر فشار اطباء بدولت ، از پاریس
راج شد و فقط از فراماسونری او که بنام «آرمونی» خوانده میشد نامالهای بعد باقی ماند.
بطوریکه گذر شد، لژ فراماسونری فرانسه که در ۱۷۷۳ م (۱۱۸۶ هـ)

تگرا اند اوریان شروع به فعالیت کرده بود، سرانجام پس از چندین بار تغییر شکل
و تشریفات در سال ۱۷۵۸ م (۱۱۷۱ هـ) استقلال خود
پلام کرد و از «لژ بزرگ لندن» جدا شد. علت جدا شدن لژ فرانسه این بود که متوجه
شد «لژ بزرگ لندن» وارد دسته بندیهای سیاسی میشود و وظیفه نوعی پروری و خدمت
چهر را فراموش کرده است و شعار معروف «آزادی- برابری- برادری» را فقط وسیله ای
به پیشرفت های سیاسی خود قرار میدهد.

گرا اند اوریان در مقررات خود تجدید نظر کرد و آنچه را که زائد و بی فایده
حسب کتار نهاد و با مقررات تازه و ساده تری شروع بکار نمود. و همین تجدید نظر
شد که خیلی زودتر از لژ انگلستان توسعه یابد، زیرا مقررات جدید طوری بود
که طبقات میتوانند آزادانه ماسون شوند و بدین جهت بجای طبقات ممتاز سابق
ن ، درهای این لژ بر روی بازرگانان ، کسبه ، روشنفکران ، نویسندگان و حتی
مردان فرانسوی باز شد و زارعین هم متوجه گردیدند که هرگاه عضو فراماسونری
م نامور مالیه و ژاندارم نمیتواند برای آنها بابوشی بسازد و همین امر محرک و
ت آنان به عضویت در لژهای فرانسه شد و کم کم کار این سازمان چنان بالا گرفت که
ت انقلاب کبیر فرانسه اگر کسی عضو فراماسونری نبود، از مزایای اجتماعی بسیاری
محروم میشد.

در سال ۱۷۷۱ م (۱۱۸۴ هـ) لژ گرا اند اوریان، در پاریس ۴۱ لژ و ولایات
متر وابسته بخود داشت. بعلاوه ۱۱ لژ در مستعمرات فرانسه و ۵ لژ در کشورهای
که با آن ارتباط داشتند و در ارتش نیز برای افسران و درجه داران سی و یک لژ

مخصوص تأسیس و بوجود آمده بود. هفت سال بعد تعداد لژهای ماسونی به سرعت به قدر قابل توجهی رسید و چنانکه ۱۲۰ لژ آن در پارک و ۱۴۰ لژ دیگر در ولایات و مستعمرات کار میکرد و در نتیجه این فعالیت در سال ۸۷ م (۱۲۰۱ هـ) یعنی دو سال قبل از انقلاب کبیر فرانسه در این کشور هدف قرار گرفته و وجود داشت.

در دوره سلطنت لوئی شانزدهم و در دوره انقلاب فرانسه تا روی کار آمدن (ناپلئون بناپارت) بازرگانان فرانسوی که عضو سازمان فراماسونری بودند حقوق گمرکی نصیب برداشتند و کالای آنها بدون پرداخت عوارض گمرکی وارد فرانسه میشد.

در روزهایی که انقلاب آغاز گردید، همه جا اعضاء لژها در صفوف مقدم انقلاب قرار داشتند و حتی هسته مرکزی انقلاب را رهبری میکردند که تفصیل آن خواهد آمد. از بین رجال انقلابی فرانسه کمتر کسی را می توان یافت که عضو فراماسون نبوده باشد و کلیه نویسندگان برجسته آن عصر مثل وانتر، روسو، مونتسکیو و حتی انقلابیون بزرگی مثل میرابو، دانتون، کامیل و مولان همگی عضو جمعیت فراماسون بوده اند.

پس از استقرار آرامش در فرانسه، یکی از فراماسونها بنام (روت نیرس دومونش) از بقایای لژهای قدیمی لژی بوجود آورده که مجدداً بنام گرانند اوریان نامیده شد. او در ۱۷۹۵ م (۱۲۰۹ هـ) خود را گرانند و برابر Grand Venerable که مترادف است با استاد اعظم بود نامید. سازمان نوین فراماسونی در ۱۷۹۸ (۱۲۱۲ هـ) مورد تأیید پلیس قرار گرفت و اجازه فعالیت علنی بآن داده شد. در همین سال گرانند لژ فراماسون حرفه ای که قبل از سازمان فراماسونی سیاسی در فرانسه بوجود آمده بود، الحاق خود را باین سازمان جدید اعلام داشت و همگی تحت سرپرستی و گرانند لژ گرانند اوریان بفعالیت پرداختند.

فراماسنهای فرانسوی و انگلیسی در سال ۱۸۰۱ م (۱۲۱۵ هـ) ب فکر استفاده

۱- به فصل مشروطیت و فراماسنهای همین کتاب رجوع شود.

۲- و لتر در سن ۸۳ سالگی ب عضویت فراماسونری درآمد.

۳- L. Roettiers de Montaleau

عزاده بناپارت افتادند. بموجب نوشته فردریش گاولد^۱ در ۲۲ اکتبر ۱۸۰۱ (۱۲۱۵ هـ) گراند اسکاتیش لژ^۲ بوسیله شورای عالی فراماسنی فرانسوی که همه تابع مقررات درجه‌ای بودند، پرنس ژوزف لوئی بناپارت^۳ را بعنوان گرانده ماستر قبول کرد. این شاهزاده که بعداً بمقام پادشاهی نایل شد، بسمت گرانده ماستر گرانده اوریان نیز منصوب گردید. با این انتصاب سه قدرت فراماسونری فرانسه بموجب قراردادهائی که آنها منعقد شد، بیك قدرت واحد تبدیل شدند و شخص لوئی بناپارت در الحاق آنها بیکدیگر دل عمده‌ای داشت.

ولی باز دیگر در ۱۸۰۵ م (۱۲۱۹ هـ) سه تشکیلات ماسنی زیر:

۱- سازمان فراماسنی وابسته باسکاتلند،

۲- شورای طریقت فرانسه،

۳- گرانده لژ گرانده اوریان،

قراردادهای اتحاد خود را با یکدیگر مانعی کردند و جداگانه به کار پرداختند. این زمان که گراند اسکاتیش لژ، در فرانسه، در حال احتضار بود. در حالیکه دو تشکیلات گریه‌مهای «شورای طریقت» و «گرانده اوریان» فعالیت خود ادامه میدادند. احساسات انگلیسی مردم فرانسه بپیچوجہ مجانی برای توسعه لژ انگلیسی تمیذاد در حالیکه لژی فرانسوی الاصل و مستقل مرتباً بیشتر میشدند.

در همین سال بنا بر درخواست نابلیون امپراطور فرانسه که عضویت او هنوز مورد بحث و مناقشه بین محققین فرانسوی است^۴ پرنس کلمباس^۵ بسمت گرانده متر لژ گرانده اوریان منصوب شد.

سال بعد نیز او بسمت رئیس شورای عالی^۶ درجه‌ای Sovereign Grand Commander منصوب گردید. با این انتخابات کلیه اختلافات داخلی با وجود عدم اتحاد لژی فراماسونری از بین رفت و فراماسونری در فرانسه بسرعت دو بتوسعه و افزایش

۱- تاریخ مختصر فراماسونری ص ۱۹۲.

۲- Prince Louis Buonaparte

۳- Cambacérés

نهاد. بطوریکه تقویم سالانه ماسنی در سال ۱۸۱۴ م (۱۲۲۹ هـ) حاکیست «پرنس کامباسر» بزودی از هر دو سمنی که داشت مستعفی گردید. در حالیکه ۸۸۶ لژ و ۳۳۷۷ «شایتر» سر تاسر فرانسه و مستعمرات آن در حال فعالیت بودند.

پس از استعفای کامباسر مقام کرسی «استاد اعظم» او خالی ماند ولی در ۱۲۴۰ هـ (۱۸۲۵ م) مقام گراند متراد جوینت بیکی از اعضاء تفویض گردید.

از ۱۸۱۴ تا ۱۸۲۵ م (۱۲۲۹-۱۲۴۰ هـ) تغییرات محسوسی در گراند اوریان شورای طریقت بوجود آمد و چون انگلیسها در این دوسال زمان دخالت نداشتند، انگلیس و مکراتیك و اریستوکراسی در لژهای فرانسوی حکمفرما شد و در ۱۸۴۳ م (۱۲۵۸ هـ) يك معبد برای گراند اوریان احداث گردید. ولی وقایع سیاسی فرانسه در سال ۱۸۴۸ هـ (۱۲۶۴ هـ) منجر به حمایتی علیه فراماسونری شد. در این واقعه احزاب مختلف، فرقه مذهبی و کلیساها شرکت داشتند. مردم که تحت تأثیر تبلیغات قرار گرفته بودند بدعمیت ماسنها به سوء ظن و بدگمانی مینگر بستند و در نتیجه دولت هم فعالیت لژها را کمتر میکرد و با سوء ظن اعمال آنها را زیر نظر داشت.

گراند اوریان بتدریج برای رفع سوء ظن عمومی روز ۹ ژانویه ۱۸۵۳ م (ربیع الثانی ۱۲۶۹) شاهزاده «لوئیس مورائو» را که يك ماسن بسیار فعال بود، به سرگراند ماستر انتخاب کرد. انتخاب او تا اندازه ای از سوء ظن عمومی کاست. ولی در ۱۸۶۱ م (۱۲۷۷ هجری) استعفا کرده و پس از استعفای وی، «باردبگر بامرلوئی» «شایتر» امپراطور فرانسه، «مارشال» «ماگنان مان یون» که تا آنروز ماسن نبود بجانشینی مورائو بعنوان (استاد اعظم) انتخاب گردید. این افسر فرانسوی که در همان روز انتخاب شد عضویت فراماسونری در آمد، بدون اینکه بتواند کار مهمی انجام دهد در ۱۸۶۵ هـ (۱۲۴۰ هـ) فوت کرد و بلافاصله افسردیگری بنام «ژرژ آل مولین»^۴ بجای او بمقام

۱- ژان ژاک کامباسر (۱۸۲۴-۱۷۵۳) حقوقدان، مرد سیاسی، مدراعظم و نویسنده گان قانون مدنی فرانسه بود.

۲- Lucien murat

۳- Magnan

۴- Mollient

کمی فراماسون‌ها رسید. انتصاب چند شاهزاده و افسر عالیمقام بریاست گراندلژ
ماسونری فرانسه و شورای طریقت سبب شد که در سال ۱۸۷۱ م (۱۲۸۷ هـ) مقام
شده اعظم از آن بکلی حذف گردد و گراندلژ گراند اوربان از این تاریخ به بعد
است لژ را بنام President de L'ordre تغییر داد.

این تصمیم از آن جهت گرفته شد، که قبلا در «قانون اساسی فراماسونری
معمار پیش بینی مقام مزبور و همچنین نامگذاری تشکیلات ماسنی بنام «معمار اعظم
دن» Great architect of the universe شده بود.

برای تغییر نام و ایجاد سازمان «معمار اعظم» يك کمیته ۱۱ نفری که اردی‌بی‌
۱۳۰۳ فروردین گاولد^۱، نویسنده بزرگ فراماسون نیز در آن عضویت داشتند،
تکیل گردید و هسته اصلی سازمان مزبور را بوجود آورد. این کمیته دو ماه بعد
روشی تهیه نمود که گاولد بطور خلاصه درباره آن چنین مینویسد: «این کمیته پیشنهاد
لاحی داد، که بموجب آن کلیه سنتها، طرز تفکر و روش تمام طریقت‌های فراماسونری
جز اول تاکنون، که موجب ایجاد مخالفت‌ها در بین ماسونهای دنیا بود بر طرف
معد. بموجب موافقت نامه جدید کلیه کسانی که روش‌های فراماسونری را تعقیب
نمودند، ماسن شناخته می‌شدند. در این کمیته کارگردانان فراماسونری انگلستان
تجه موافقت کردند که فعالیت لژهای فرانسوی و لژهایی که بزبان انگلیسی اداره
شوند، مورد تأیید طرفین قرار گیرد و برسمیت شناخته شود.^۲ این توافق تا اندازه‌ای
اختلافات عمیق بین ماسنهای انگلیسی و فرانسوی کاست و مسئله برتری مطلق لژ
که لندن را نیز از بین برد.

در آنوقت در فرانسه ۴۶۲ لژ و ۷۷ شاخه و ۲۱ شورای طریقت بود که همه زیر
گراند اوربان قرار داشتند. از این‌عدد ۸۹ لژ در پاریس و حومه فعالیت میکرد که

۱ - Leigh

۲ - Robert Freidricksgould

۳ - فراماسون‌ها و تشکیلاتهای جهانی ص ۱۱۱

چهل هزار عضو داشت . در همین سال در تحت رهبری شورای عالی Grande Loge de France با سه طرح و طریقت بکار پرداخت ، در حالیکه شورای عالی دارای مقاماتی از ۴ تا ۳۳۳ درجه بود .

گراونداز فرانسه به تبعیت از افکار ماسنهای انگلستان سعی فراوان کرد تا بحث و مذاکرات سیاسی و مذهبی در داخله لژها جلوگیری کند ، ولی موفق نشد . روشی که فراماسونهای فرانسه را از سایر سازمانهای ماسنی دنیا متمایز میساخت ، همین مسئله بود . در بعضی از سازمانهای ماسنی حتی اندیشیدن درباره سیاست و مذهب ممنوع است ولی در گراونداوریان توجه به «مذهب و سیاست» برای ماسنها آزاد است و هر کس میتواند صاحب هر نوع تفکر سیاسی و مذهبی باشد . حتی در برخی از لژها گراونداوریان گاهی بر علیه مسیحیت و سایر ادیان صحبت میشد تا آنجا که محاکمه شهرت میدادند که هر کس میخواهد وارد محفل شود ، اول باید از روی مجسمه حضرت عیسی عبور کند . گرچه لژهای انگلیسی عملاً بمذهب علاقه‌ای نشان نمیدهند ، اما مسائل سیاسی بدون آنکه تردیدی شرکت میکنند . با اینحال خود را مخالف «شرق فرانسه» که پس از جدائی از «لژ بزرگ لندن» «لامذهب گردید» میدانند .

نتیجه اختلافات و کشمکش‌های فراوان این دو لژ آن شد که در روز ۴ شهریور ۱۹۲۹ (۱ ربیع الثانی ۱۳۴۸ هـ) بموجب فرمان معمار بزرگ مقرر گردید که در نتیجه نباید هیچ‌وجه راجع بمسائل مذهبی و سیاسی صحبت شود . ولی فراماسونری گراونداوریان این فرمان را نپذیرفت .

امروز فراماسونری انگلستان و امریکا ظاهراً بمذهب معتقد است ولی فراماسونری فرانسه ، ایتالیا ، اسپانیا ، پرتغال و سایر کشورهای لاتین نژاد لامذهب میباشد . معتقدان از «لامذهب» این است که در این کشورها فراماسونری مخالف با مذهب نیست ولی خود نیز دارای مذهب مخصوص نمیشد .

اکثر کسانی که در گذشته و امروز عضو لژهای فراماسونری در فرانسه ، ایتالیا ، اسپانیا و پرتغال شده‌اند ، معتقد بخدا و متدین بدانست مسیح میباشد ولی خود به مذهب

مخسوفی نظاهر بمذهب ندارد.

اما در امریکا و انگلستان سازمانهای فراماسونری از ترس افکار عمومی و یا
تیم سنتهای قدیمی شرط ورود و قبولی عضو خود را داشتن عقیده بخداوند قرار
میدادند.

لژهای انگلیسی و سیاستمداران آن کشور وقتی متوجه شدند که نمیتوانند
لژهای اوریان را تحت سلطه و اقتدار خود در آورند، بناچار آنها را کردند و در
نتیجه گرانند لژ دو فرانس را که بعد از جنگ بنام «گرانند فاسیونال دو فرانس» نامیده
شد تقویت نمودند. بطوریکه گاولد مینویسد: در ۱۹۱۴ یک گرانند لژ مستقل در فرانسه
ششصد نفر عضو داشت که ۱۲۸ لژ در پاریس و اطراف آن داشت و در این
لژ ۷۶۰۰ عضویت داشتند. انگلیسیها سعی کردند با استفاده از نفوذهای خود فعالیت
لژهای گرانند اوریان را تعطیل و در عوض اقدامات لژهای گرانند لژ دو فرانس و گرانند
فاسیونال دو فرانس را تقویت نمایند. ولیکن توفیق آنان در این امر نسبی است چنانکه
گمان کنم در تهران فقط لژ «مولوی» که تابع گرانند فاسیونال دو فرانس است فعالیت
کند. لژ گرانند اوریان بطوریکه بعداً خواهد آمد پس از سلطنت رسیدن اعلیحضرت
شاه کبیر تعطیل شد در حالیکه لژ روشنائی در ایران مرتباً در کلیسای انجیلی
خیابان قوام السلطنه در مدت ۱۶ سال سلطنت رضا شاه کبیر فعالیت داشت.

جنگ بین المللی اول شهبازده بسیاری از کشورهای را در هم ریخت.
در آلمان پس از یکدوره بحرانی رژیم نازی که متکی به
«ناسیونالیسم» و «مردم فدا ناپذیر آلمانی» بود بوجود آمد.
هیتلر و سربازان نازی همانطوریکه با یهودیان دشمنی
و کینه داشتند با هر گونه افکار «انترناسیونالیستی» اعم از

«فراماسونری» مخالف بودند. مخالفت نازیها با فراماسونها از این جهت
بود که این سازمان را آلت دست «یهودی»ها میدانستند. هیتلر با
سازمانهای فراماسونی را در آلمان در چندند و اعضا آنها را یا اعدام کردند و یا

بزدانهایی طویل‌المدت انداختند. در دوران جنگ دوم جهانی هر جا قشون هیتلری وارد آن میشد، محو‌ماستها را فراموش نمیکرد و محافل آنها را تعطیل مینمود. ونی بعد از شکست آلمان و پایان جنگ دوم جهانی فراماسنی فرانسه باردیگر زنده شد.

گراوند اوریان در فرانسه هم اکنون بصورت يك سازمان

مستقلی است که « برتری و سیادت مطلق لژلندن و فراماسونری

انگلستان» را قبول ندارد. درعین حال گراوند لژ « ناسیونالیسم

فرانس» که در ایران دارای لژ مادر بنام «مولوی» و سازمان جداگانه

است، همواره بستگی خود را با لژهای انگلستان حفظ میکند

به همین جهت بلژهای انگلیسی در جهان اجازه داده شده که

با ماسنهای فرانسوی عضو و وابسته به گراوند ناسیونال دو فرانس ارتباط پیدا کنند و آن‌ها

بلژهای خود دعوت نمایند. فراماسونری در کشور فرانسه نسبت به کشورهای دیگر از

حتی نسبت با انگلستان دارای اهمیت بیشتری است، زیرا پاره‌ای از کشورهای اروپا

فراماسونری را از فرانسه گرفتند. فراماسونری در نیمه اول قرن بیستم تا زمان شکست

فرانسه یعنی تا سال ۱۹۴۰ م (۱۳۵۹ هـ) درین کشور وسعت و نفوذ بسیاری داشت. ونی

شکست فرانسه و اشغال آن کشور از طرف نازیها لطمه‌ای بزرگ به آن زد. بعد از آنکه

دولت آلمان، شمال و مغرب فرانسه را اشغال کرد و در جنوب آن کشوریك منطقه اشغال

نشده حکومتی باسم حکومت ویشی بوجود آمد، از يك طرف آلمانها در منطقه اشغال

خود لژهای فراماسونری را از بین میبردند، و از طرف دیگر، مارشال پتن رئیس حکومت

ویشی با ماسونها مبارزه میکرد. دشمنی هیتلر و ارتش او با فراماسونها بعلمت خود

یهودیان بود و هیتلر می‌گفت فراماسونری یکی از مظاهر و معتقدات و آئین یهود است

ولی درباره دشمنی مارشال پتن با ماسونها چه باید گفت ؟

ذبیح‌الله منصوری در باره علت دشمنی مارشال پتن و حکومت ویشی با ماسونها

می‌نویسد: «حکومت ویشی از این جهت فراماسونری را از بین میبرد که فکر میکند

مقصودها مسئول شکست خوردن فرانسه در تابستان سال ۱۹۴۰ میلادی (۱۳۱۹ ش ۱۳۲۰ ق) هستند. زیرا سازمان فراماسوئری با توصیه بازی و تان رسانیدن بدوستان و دشمنان و دست انداختن روی تمام مذاهب در آمد مملکت و عقب زدن اشخاص بیست و بی طمع، طوری باعث توسعه فساد اخلاق شد که نه فقط سازمانهای کشوری بلکه سازمانهای نظامی مملکت را هم فلج کرد. لذا فرانسه که برای جنگ آماده شده بود، نتوانست در قبال آلمان مقاومت نماید و شکست خورد.^۱

بطوریکه پرفسور شروین باوند استاد دانشگاه که هنگام جنگ در آلمان اقامت داشت اظهار میدارد، قوای نظامی آلمان پس از اشغال پاریس کلیه اسناد لژهای فراماسوئری را بران آورد و در نمایشگاهی که در این شهر ترتیب داد، بمعرض تماشای عمومی گذاشت. در این نمایشگاه علاوه بر اسناد و مدارک، علائم و لوازم فراماسوئری و جلد کتاب نیز چاپ و بفروش میرسید که در آن اسامی کلیه ماسنهای عضو گرانده لژ پاریس و دیگرانند تا سیونال دو فرانس، منجمه فراماسنهای ایرانی نوشته شده بود. محل تشکیل این نمایشگاه در ماههای آخر جنگ دوم، هدف بمبهای آتشزای بمبهای متفقین قرار گرفت. حکومت نظامی آلمان نمایشگاه را تعطیل و امانت آنرا با واکن بخارج از برلین برد که بعدها بدست فرانسویها افتاد.

درباره تعداد فراماسنهای فرانسوی اختلافات فراوانی وجود دارد. روزنامه «لکوار» چاپ پاریس تعداد ماسنهای فرانسوی را قبل از جنگ یک و نیم میلیون نفر اعلام کرد. ولی آماری که فرماندهی قوای نازی پس از اشغال لژها تهیه کرده بود، تعداد واقعی آنها را بیشتر از ۲۵۰۰۰۰ نفر در منطقه اشغالی نشان میداد و اگر تعداد سبزی منطقه غیر اشغالی را هم ۵۰۰۰۰ نفر بدانیم معلوم می شود که جمعاً در کشور فرانسه سیصد هزار فرماسون وجود داشته است.

قبل از جنگ دوم جهانی فراماسنهای فرانسوی بزرگترین قدرت سیاسی و اقتصادی کشور خود را در دست داشتند ولی اکنون نفوذ آنها از بین رفته است. در حال حاضر لژهای ماسنی بیشتر به بنگاه های کارگشائی و مؤسسات تعاونی شباهت دارند.

کمونستهای فرانسه در آن کشور و در کشورهای که لژ فرانسوی فعالیت دارند بعضی از آنها درآمدند و چون نداشتن مذهب و داشتن عقیده سیاسی در اینگونه لژها بازمانده است ازینرو راه یافتن بسازمانی که قبلاً آنرا مظهر اشرافیت میدانستند برای اینست خیلی آسان و ساده میباشد .

در حال حاضر چون فرانسه دارای مقام اول در سیاست جهانی نیست ، فراماسونهای وابسته بگرایند لژ این کشور دارای اهمیت و نفوذ قابل ملاحظه‌ای نیستند چنانکه در ایران نیز افراد سرشناس کمتر به لژ مولوی روی می‌آورند . در عین حال باید گفت که سه تن از نخست وزیران و چندتن از وزیران اسبق که در فرانسه به سرعت کشورها عضویت لژ ماسونری را قبول کرده بودند ، در تهران به عضویت لژ ماسونری درآمدند و بر اهمیت این لژ افزودند .

فراماسونهای فرانسه میکوشند رجال برجسته کشور خود را فراماسون معرفی کنند . و این نکته را نیز نمی‌توان انکار کرد که در گذشته و حال عده زیادی از سیاستمداران و سرداران معروف فرانسوی فراماسون بوده‌اند . « سرژ هوتن »^۱ نویسنده کتاب « فراماسونی » می‌نویسد :

« در فرانسه شماره رجال سیاسی که عضو فراماسونری هستند خیلی زیاد است . در مجلس شورای ملی و شورای جمهوری فرانسه که قبل از ریاست جمهوری ژرژ کلمنسون دوگن وجود داشت (یعنی در دوره جمهوری چهارم) از هر دو نفر نیمی از مجلسین یکی فراماسون بود .

در میان سرداران نظامی فرانسه ژنرال « ژوفر » که در جنگ مارن در سال ۱۹۱۴ م - [۱۳۳۲ هـ] جلو قشون آلمان را گرفت و بفتح « مارن » معروف گردید عضو سازمان فراماسونری بود . عده‌ای از افسران ارشد فرانسه قبل از جنگ جهانی اخیر و بعد از آن عضو سازمان فراماسونری بودند و اکنون هم در ارتش فرانسه یکعده از افسران برجسته

عضو سازمان فراماسونری هستند .

در دوره جمهوری چهارم عده‌ای از نخست وزیران فرانسه مثل « مهندس فرانس » و « گیموله » عضو سازمان فراماسونری بودند . چون هم اکنون « لژ گرانند ناسیونال دو فرانس » در ایران شعبه‌ای بنام لژ « مولوی » دارد که خود آن نیز دارای لژهای فرعی دیگری است و همچنین هنوز باقیمانده اعضاء لژ « گرانداوریان » ارتباط خود را با فرانسه حفظ کرده‌اند . لذا بد نیست برای اطلاع از وضع کنونی لژهای ماسونی فرانسه توضیحات بیشتری داده شود .

فراماسونهای فرانسوی در باره دو لژ « گرانداوریان » و « گرانند ناسیونال » صدها جلد کتاب نوشته‌اند . مخالفین فراماسونها هم کتابهای فراوانی علیه آنها نوشته و منتشر کرده‌اند . حتی جمعیت های « ضد ماسنی » در فرانسه فعالیت فراوانی میکنند . در میان نوشته‌های اخیر ، رساله (حکومت فراماسونری) که بوسیله بنگاه « ژوزف ژیر » منتشر گردیده از همه جالبتر است ؛ به همین جهت خلاصه‌ای از آنرا ترجمه و در اینجا نقل میکنیم^۱ :

« اگر گفته شود که فراماسونری تهیه کننده مواد لازم برای بلشویکی میباشد خطا نیست . تاریخ وقایع چهل ساله اخیر بما نشان داده است که کمونیسم در مملکتی پا گرفته که لژ فراماسونی در آنجا ریشه دوانیده است . نه این است که در تحت رژیم حکومت ترارها که غولی با پاهای سفالین بودند ، لینن و تروتسکی توانستند موفق شوند ، بلکه آنها بطرز غیر قابل انکاری در تحت حکومت فراماسونی کرنسکی پیشرفت کردند .

۱ - JOSEPH GIBERT

۲ - این رساله که تحت عنوان حکومت فراماسونری است درباره ماسونها در پارلمان - مطبوعات - احزاب - اعضاء وزارت کشور ، نوشته شده است .

۳ - این رساله را دکتر غفوری غروی در اختیار نویسنده گذارد که با تشکر فراوان از ایشان ، مورد استفاده قرار گرفت

اگر بلاگون خونخوار توانست با ترور در مجارستان پیروز شود، از دولت سر حکومت ماسونی « کارولی » بود . انقلاب خونین اسپانیا مقدمه انقلاب متوسطه ماسونی بود . مائوسه تونگک بعد از آنکه چیانگ کای چیک فراماسون نتوانست کشور چین را از غارت فساد نجات دهد ، فاتح و پیروز شد .

در پراگ کمونیسم روی خرابه های رژیم « بنش »^۱ و « مازاریک »^۲ به جانش فراماسون « هوشا »^۳ مستقر شد . در یوگوسلاوی و صوفیه و بوداپست بعد از چنگل ناتوانی رژیم ، ماسونها دست بکار شدند و همه جا با انهدام قدرت و به هیچان کردن طمع و پامال کردن عادات گذشته بدون تمایل قطعی راه را برای کمونیسم صاف کردند . در داخل هر مملکت خرابکاری آنها وقتی به نتیجه میرسد که سلامتی دولت و ملت توسط انجمنهای سری مسموم کرده باشند .

مقصود ما (نویسنده کتاب) از نوشتن این سطور آنست که توجه فرانسویان را بر عملیات مملکت بر باد ده که فراماسونری در ظرف دو قرن اخیر بوجود آورده و کشور را آستانه سقوط و نابودی کشانده است ، معطوف داریم و منظور دیگر ما آنست که فضاوت صحیح ماسنها تصحیح شود و خود آنان نیز تغییر تفکر دهند . آنچه چیزی که ما آنرا ضد ماسونیه مینامیم ، کینه و دشمنی شخصی بر ضد ماسونها نیست (زیرا آنان نیز مثل ما فرانسوی هستند) بلکه بر ضد يك انجمن سری است که مقصد و مقصودش پنهان است و مادر تمام « اسرار ماسونی » ثابت کرده ایم که مقاصد پنهان آنان همواره علیه عیسویت و علیه فرانسه میباشد . ما میدانیم که در میان ماسونها ، برادران با جرئت نیز هستند بر ضد نفوذ دایم التزاید کمونیسم بمبارزه مشغولند ولی زحمتهایشان برای مدافعت در وقتیکه اصول مبارزه ، با توسعه درد مساعد است بی نتیجه خواهد بود . اقدام طبیبی که میخواهد مسلولی را نجات بخشد این است که بیمار را از مسلولین خارج سازد . فراماسنها مثل باقی فرانسویها احتیاج بهوای خالص و ع

Benech - ۱

Mazaryk - ۲

Hocha - ۳

دارند ، پس لازم است که درهای لژ را بازکنند .

متأسفانه تردیدی در این امر وجود ندارد که فراماسونهای مؤمن بتوانند زمانی لژهای خود را بسان ، شیشه‌ای بسازند که درون آن پیداست . آنجیزی که قدرت فراماسونری را تشکیل میدهد، اسراری است که آنرا احاطه کرده و اعضاء و فعالیشان را در پشت پرده‌های ضخیم اسرار نگاهداشته است و بدینجهت آنان لاینقطع قانون مملکت را زیر پا میگذارند . همه کس میداند که قانون مطبوعات، هر ناشر یا چاپخانه‌داری را مجبور کرده است که هر کتاب یا رساله یا روزنامه یا مجله یا حتی يك تراکت ساده را بآرشیو قانونی وزارت کشور و دادسرا و کتابخانه ملی و وزارت اطلاعات تحویل بدهد . این دستور العمل را بغیر از تشکیلات ماسونی همه محترم می‌شمارند . برای امتحان این موضوع ، از کتابخانه ملی که کلیه مطبوعات و کتابهای منتشره در فرانسه را ضبط میکند يك نسخه صورت مجلس عملیات « گرانداوریان » را بخواهید . یولین جمعیت‌های مذهبی ، مجله پروتستانها ، روزنامه یهودیها ، رساله دفاع حقوق بشر ، روزنامه‌های حزب کمونیست ، تراکت‌های سلطنت طلبان و هر چیز دیگری را که چاپ می‌شود ، در اختیار شما می‌گذارند ولی آنچه را که فراماسونها چاپ می‌کنند ندارند .

آیا فراماسونری بالاتر از قانون است که از يك تبعیض و امتیاز خاص استفاده میکند ؟

باید باین امر معتقد بود . زیرا « گرانداوریان » در ۱۹۴۵ م (۱۳۶۴ - ه) بخود می‌بالید که قراردادی با کتابخانه ملی بسته است که بعد از انحلال لژ توسط مارشال پتن - آرشیو فراماسونی بدون اجازه استاد اعظم بکسی نشان داده نشود .

در صورت جلسات سالیانه (صومعه) سال ۱۹۴۵ صفحه ۵۷ نوشته شده است که شرایط ورود کتابخانه ملی اینست که برای مطالعه اسناد باید اجازه مخصوص داشت . « معذرت‌نامه‌ای که بین گرانداوریان و کتابخانه ملی بسته شده مخصوصاً ذکر گردیده است که ماسونهایی که میخواهند آرشیو ما را مطالعه کنند ، باید از گرانداوریان

اجازه داشته باشند و بدین ترتیب آرشیو جمعیت با اختیار برادران ماسون گذارده می شود و از این مضائقه که برای دیگران منظور شده از آن نظر که بعضی از مورخین موروث تأیید نیستند ملاحظه اسناد ماسنی غیر ممکن شده است. بر واضح است که این تضییع مربوط است به اسنادی که در کتابخانه ملی در سال ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۴ (۱۳۱۹-۱۳۲۳) موجود است.^۱

واقعاً برای نشریه های بعدی کتابداران رسمی زحمتی متحمل نمی شوند. زیر قانون مطبوعات در باره «صومعه» فراماسونری مجری نمی شود و آنها نوشته های خودشان را برخلاف قانون به بایگانی کتابخانه ملی می دهند.

اینهم ناگفته نماند که مدیر مجله «ما» چندی قبل از طرف دادگستری «اورت» مجرم اینک یک شماره روزنامه را برای بایگانی مزبور نفرستاده بود، مجرم به فراماسونری محکوم شد. در صورتیکه شماره مزبور حاوی مقالدهای سری نبود و هر کس حتی قوی انتظامی می توانست با سانی آفراب دست بیاورد.

هرگز شنیده نشده است که گراندد اوریان برای عدم اطاعت از قانون مطبوعات جریمه ای پرداخته باشد. همچنین هیچگاه در روزنامه رسمی خوانده نشده که یکی از وکلای پارلمانی راجع باین عمل خلاف، علناً چیزی گفته باشد. متأسفانه زیر ماسونری مستقل ترین وکلای را هم گرفته است.

قدرت لژها در پارلمان مشکوک نیست. قبل از جنگ یک گروه وکلای شبیه مثل Xavier - Valat و René Dammange philipehenriot موفق شده بودند که باجمعی از همکاران خود برای انحلال فراماسونری رأی بدهند.^۲ امروز شاید

۱- برناردنی اسناد لژ دو فرانس مدیر کل کتابخانه ملی از طرف مارشال پتن دریافت شد که کلیه آرشیو فراماسونری را جمع و مرتب نموده و منتشر سازد. نتیجه عمل پرسش این شد که بعد از رفتن مارشال پتن در ۱۹۴۶ دادگستری ناحیه سن او را بجرم «تضییع اموال شایع محکوم کرد».

۲- در دسامبر ۱۹۳۵ عده ای از وکلای مجلس تصمیم بانحلال دستگاه فراماسونری گرفتند ولی طرح آنها از طرف ۴۰۰ نفر از وکلای مخالف رد شد.

ماسونها در پارلمان کمتر از آن روز است ولی پارلمان قادر نیست علیه او امر صادره از کوچه کاده Cadet^۱ و کوچه puteaux^۲ کلمه‌ای ادا کند.

بدون شك تقصیر از وکلا و سناتورها نیست. زیرا اگر آنها بكمك هوکلین و دوستانشان امیدوار باشند، شاید فدری بجنبند ولی بعد از بلای جنگ هیچکس در این مملکت نه رؤسای مذهبی و نه ملیون میل ندارند و جسارت نمیکنند که دشمنی لژها را برای خود بخرند. هم در شهرها و هم در دهات مردم ترجیح میدهند که علیه اشخاصی که آلت دست ماسونها هستند، بطور انفرادی ستیزه کنند. اینها عوض آنکه مغر دشمن را بکوبند و ریشه را از بیخ وین بکنند بشاخهای وی می‌پردازند.

حقیقت امر این است که مبارزه با فراماسونها آسان نیست. زیرا مبارزه با اشخاصی که در بنیان مشغول عملیاتند و خود را پنهان میکنند کار آسانی نیست. فراماسونها در سایه لژها به عملیات می‌پردازند و اسامی اعضایشان را هم پنهان میکنند. در زمان جمهوری سوم گاهی خود نمائی میکردند ولی اکنون از اینکار پرهیز دارند و بدستور و قواعد و آئین خود باید خویش را پنهان سازند.

در سال ۱۹۳۳ م (۱۳۵۱ ه) دیرکل «صومعه فراماسونی» مینویسد: «شاید لازم باشد به برادران خود یادآوری کنیم که ماسونری يك انجمن سری است و قوه و اهمیتش در همین است. برادران ماسون و همچنین لژها گاهی مرتکب خود نمائی می‌شوند و این کار خطائی است که نتیجه‌اش جز تضعیف لژ حاصلی ندارد. اسرار را همانطور که سوگند خورده‌ایم باید حفظ کنیم.»

یکی از اعضای متنفذ صومعه اظهار داشت که «مخالفین ما بیشتر از این می‌ترسند که حملات ما در برده است. اسرار ماسونی که سبب قدرت آن است بد همین اندازه سبب ضعف ماست. ما که ماسون نیستیم نمیتوانیم امیدوار باشیم که با اسلحه‌سای با آن مبارزه کنیم. زیرا مبارزه با ماسونیسیم مثل مبارزه کوراست با چشم دار. و از نشر این مطالب فقط

۱ - مرکز لژ گرانداوربان در این کوچه است.

۲ - مرکز لژ گراندا ناسیونال

امیدواریم که چشم هموطنان خود را باز کنیم. نه تنها برای اینکار بزرگواران و محترمین که دارای علائق ملی و مذهبی شایان بوده‌اند ما را تشویق کرده‌اند؛ بلکه بعضی از ماسون‌ها نیز که طرف استفاده قرار گرفته‌اند نیز با کمک می‌کنند تا این اسرار ناچیز را فاش کنیم و دولت سر آن‌هاست که ما اسناد ماسونی را بدست آورده‌ایم. این افراد فهمیده‌اند که عمیقاً رؤسای آنان برخلاف صلاح مملکت است.

بهر حال این صفحات از روی کمال صمیمیت نوشته شده. زیرا ما هرگز علیه اشخاص فعالیت نمی‌کنیم بلکه علیه تشکیلات و عملیات ماسونی اقدام می‌نمائیم. ما بر ضد انجمن و اسراری هستیم که برای مقاصد و سیاست خصوصی عمل می‌کنند و آنچه می‌نویسند برای ضایع کردن آنها نیست بلکه برای این است که اسرار لژ و «مادر بیوه» را فاش کنیم. قدرت فراماسون‌ها در این است که مردم آنها را نمی‌شناسند. وظیفه ملی شما فرانسویان نیز این است که آنها را به مردم بشناسانید و ماسک را از صورتشان بردارید. به بینندگان.

آیا وکیل پارلمان که ماسون است فرد آزادی است؟

دستور گرانده اوریان در ۱۹۵۰ (۱۳۶۴ ق) چنین است «هر يك از ماسون‌ها وارد سیاست‌اند یا در امور مملکت دخالت دارند باید دائماً با لژ در تماس بوده و عملیات نشان را گزارش دهند» می‌توان گفت در فرانسه مردی هست که از تمام سلاطین دنیا مقدرتر است. او «مسیودوپن»^۲ می‌باشد که در صورت ظاهر آزاد است، ولی هیچ‌کس در فرانسه نمی‌گذرد از اوست. مالیه ملت را اداره می‌کند. حق و عدالت را مجری می‌دارد. عروسی‌ها را ثبت می‌کند. تولد نوزادان و متوفیات دست اوست. ترتیب تشریفات ارث بدست اوست. سرپرستی اطفال و تربیتشان بدست اوست. تقسیم مالیات عین و غیره بدست اوست. قیمت نان و سایر کارها، نفتیش صادرات و واردات بدست اوست. با همه این مشاغل اختیار روابط خارجی فرانسه هم بدست اوست. سفرای فرانسه را او انتخاب می‌کند. سفرای خارجه او پذیرش می‌دهد. مقابله نامه‌ها و معاهدات را او امضاء می‌کند.

۱ - نویسنده گان فرانسوی فراماسون‌ها را بمسخره «مادر بیوه» می‌خوانند.

خلاصه برای جنگ و صلح نظر او شرط است و بالاخره مسیودوپن است که وکیل تراش پارلمان و در حقیقت فرمانفرمای کل است.

این مرد رشید طبیعتاً نه لیاقت دارد و نه حوصله لذا برای هر يك از این مشاغل نماینده‌ای بجهت انجام امور فرمانفرمائی معین می نماید. مسیودوپن هر پنج سال يك مرتبه برای ادامه سلطنتش یا دداشتی حاوی اسامی و کالائی که باید برای پارلمان انتخاب شوند، بمقامات لازم تسلیم می نماید و هر نه سال يك مرتبه با دستوری که بطرفدارانش صادر میکند، اعضای سنا را تعیین می نماید. وکلای پارلمان و سنا همه شان مثل او مردمان رشیدی هستند که بعضی هاشان از دخالت در سیاست احتراز میکنند چون باشکال زیاد موفق بجلب طرفدار می شوند. اغلبشان خیال میکنند که ایده‌های شخصی دارند و مایلند اقلاً در اول وکالت پارلمان دنیا را اصلاح کنند و به بهبودی طالع مسیودوپن کمک نمایند ولی همانطوریکه مسیودوپن برای عملیاتی که انجام می دهد فاقد علم و اطلاع است، آنها هم بطریق اولی همینطورند. از حرفهائی که می زنند بی اعتنائی کامل بمنافع عمومی مشهود است به همین جهت وقتی که در پارلمان بر سر يك موضوع جدی بحث می شود، فرار میکنند. اگر اتفاقاً يك نفر در میان شان پیدا شود که توجه مختصری بمنافع عموم داشته باشد، مسیودوپن بیپایانه اینکه به توصیه‌های او جواب فوری نداده، ناطق جدیدی را بجای او می گمارد و او را بسراغ کارهای شخصی اش میفرستد. مسیودوپن سلطان بی عرضه‌ای است که خیال میکند با این رفتار می تواند سلطنتش را ادامه بدهد.

در حقیقت همان وقتی که او از دولت سر جمهوری بسلطنت فراماسوئری رسید جمهوری را سرمایه داران و فراماسوئها تمخیر کرده بودند و با انجمن‌های سری اتحاد و اتفاق داشتند. مسیودوپن کستون^۱ در کتابهایش نوشته است که بطور وکلای پارلمان از هر طبقه و حزب دست راستی و دست چپی دلال معاملات با آنها شده اند. او نوشته است که فراماسوئهایی که صاحب تراست‌ها، بانکها و صنایع اند، بسازمانهای هاسنی کمک میکنند و در عوض دسته دیگری از اعضاء مجبورند از منافع ایشان در پارلمان دفاع

کنند. منظور ما هم این است که نشان بدهیم چگونه فراماسونری بین المللی موفق شده است که جمع‌بندی فرانسه را بدست بیاورد. انجمن سری آلت فرما تروائی خود فرانس دعد و هر کس را دلش بخواهد بر سر کارهای عمده دولت و سیاست و جمعیت‌های روزگار نگاری در پاریس و در ولایات بیاورد.

غالب مردم بسبب سادگی کلام و عدم دقت، معنی حقیقی ینک و مأمور ماسونی را فراموش میکنند. این شخصی لازم نیست که از برادران پیش بندها باشد. ممکن است یکی از دوستان برادران ماسونی باشد که دانسته یا ندانسته بنفع گراند اورینان با گراند اورینان حرف بزند، رأی بدهد و دیگران را برآی دادن وادارد.

چندین نفر از سیاستمداران فرانسه اینطورند. اغلبشان بهیچوجه تردید ندارند که در هیما نیها و تشریفات ماسونی خود را ماسون قلمداد کنند. از آن جمله «ادوارد بری» وکیل منطقه «رون»^۱، لیدر حزب رادیکال سوسیالیست و همچنین «لئون بلوم»^۲ و «آنتوان لوتروک»^۳ و «ادوارد دالادیه»^۴ و «ژرژ آل کوخ»^۵ و غیره و غیره که از دولت سرانجام برادران بدون پیش‌بند که تحت نفوذ ماسون‌ها قرار داشتند در ازها بدون اینکه عیب باشند با آنها اجازه صحبت داده می‌شد. ینک اتحاد دائمی میان ماسون‌ها و ایشان برقرار گردید بطوریکه بنا بصلاح دید «ژن بیوه» آنها در گروه‌های سیاسی و مراجعی که پس از «ژن بیوه» دست نداشتند مشغول خدمت بودند.

بستگی ماسونی این سیاستمداران غیر ماسونی، عموماً قبل از انتخابات پاریس در جریان بود زیرا مبارزه انتخاباتی هم احتیاج به خرج دارد و هم احتیاج به تبلیغ است. شهرداریها و ادارات آژانسهای تبلیغاتی لازم است. پولهای لازم را غالباً صندوق تشکیلات سیاسی و سرمایه‌داری می‌پردازد. کمیته آهن، بیمه اجتماعی یا سینی بازرگانی یا اعضای متمول حزب دفتی که همه این وسائل برای انتخاب شدن پاریس کفایت نکند آنوقت است که از طرف کلیسا یا لژ دستور صادر می‌شود.

کاندیدای اعتدالی بمساعدت کلیا متوسل می‌شود. کاندیدای کهنه کار سعی میکند

۱ - Edouard Herriot - ۲ - Rhone - ۳ - Leon Blum

۴ - Andre Le Troquer - ۵ - Edouard Daladier - ۶ - Koch

که هم کلیسا و هم لژها با و کمک کنند. دست چپی‌ها با استثنای که و نیست‌ها منحصرأ متوسل بلژ می‌شوند و فراماسون‌ها جداً يك كاندیدا كماك مينمايند و كاندیدا با آنها تعهد می‌دهد. و کبلی که بواسطه تعهد به لژ انتخاب شده اگر بخواهد دو باره وکیل شود، باید هر چه فراماسون‌ها دستور می‌دهند بدون چون و چرا اجرا کند. اما بعضی از سیاستمداران همینکه بتوسط گرانده اوربان وارد پارلمان شدند و حرف گوش نکردند، و یا برخلاف میل رفتار نمودند، از طرف فراماسونری رها می‌شوند و اگر اتفاقاً با فراماسونری مخالفت کرده باشند مثل برف در آفتاب ذوب می‌گردند و سر نوشت Gambetta و millerand ازین حیث عبرت‌انگیز است. در نتیجه و کالائی که وابسته به لژ هستند در تمام مدت پارلمان مورد مراقبت شدید لژ هستند. در بخشنامه سری لژها نوشته شده است که از اشخاص انتخاب شده تعهد گرفته شود و اسامی کسانی که نسبت به فراماسونری صمیمی هستند در اختیار این افراد قرار گیرد، تا چنانچه فراماسون بایشیند باشند یا فراماسون نباشند. در خارج و داخل از دوستان ماسونیکم بشمار روند. در ۱۹۵۱ م (۱۳۷۰ هـ) دیده شد که انتخاب کنندگان کانولیک یا ملیون وکیل فراماسون را انتخاب کرده بودند.

فراماسون‌ها شعور این را دارند که خودشان وارد مبارزه نشوند. لذا جمعیت‌هایی را که طرف اعتمادشان هستند مثل جمعیت حقوق بشر، جمعیت تعلیمات عمومی و او نیون راسیونالیست (Union Rationaliste) را بکار میگیرند. این و کالای فرمایشی پارلمان یا وجود اینکه کاملاً در تحت نظر فراماسونری می‌باشد در جریان عملیات و مذاکرات فراماسونری واقع نمی‌شوند. در واقع این اشخاص نمی‌فهمند چگونه تحت تأثیر همقطاران فراماسون خود واقع گردیده‌اند.

وکیل پارلمان یا سنا تور ماسون که عضو لژ یا وابسته لژ است نمیتواند باسانی لژ را ترك کند. همچنین يك روز نامه نویس، يك نویسنده، يك سیاستمدار و يك عضو اداره نمیتواند از لژ دست بکشد مگر آنکه آینده سیاسی و اجتماعی خود را خراب کند.

يك و كیل ماسون خواه ناخواه نمی تواند منافع انتخاب کنندگان خود را در بر گیر
 جمعیت سرّی بین المللی که در همه جا شعبه دارد ملحوظ ندارد. وقتی که يك شخص نسبت
 تقاضای عضویت لژ را میکند و در اصل لژ و وظایف جدی لژ را با و چنین تکلیف می نمایند
 « آقایین ماسونی که شما تقاضای قبول آنرا می نمائید شاید روزی از شما تقاضا
 کند که آخرین قطره خون خود را برای فتح و فیروزی اصول آئین و دفاع از برادران
 فدا کنید اگر شما در خود نان چسارت این فداکاری را می بینید باید بما بغیر از تعهد
 شفاهی اطمینان کامل بدهید. من باستحضار شما میرسانم که يك لحظه بعد از شما
 تکلیفی برای اطمینان در سر نگهداری خواسته خواهد شد. و يك تعهد نامه رسمی
 که نوشته ام شما باید امضاء کنید بعد از قبول عضویت رئیس لژ اضافه میکند « ماسون
 شما را می پذیریم و در موقع مقتضی تقاضای اجرای آنرا می نمائیم. »
 سپس شخص را و طالب تعهد نامه ذیل را امضاء می نماید :

« تعهد میکنم و سوگند می خورم به شمشیر، بشرافت و بکتاب قانون که ک
 اسراری را که توسط این لژ محترم بمن داده می شود، همچنین آنچه را که می بینم
 می شنوم بدون کم و زیاد حفظ کنم و بدون اجازه قطعی هرگز چیزی ننویسم و تع
 میکنم که برادرانم را دوست بدارم و هر چه از دستم بر آید بآنها کمک کنم. بعلاوه
 میکنم از تشکیلات و آئین نامه عمومی این لژ محترم اطاعت کنم و اگر مرتد ش
 مجازاتی که قوانین ماسونی معین کرده برسم و نام زشت مرا کلیه ماسونها بزبان بی
 در هر يك از مراتبی که ماسونها بالاتر می روند، تعهد سخت تر می شود. و
 پارلمان وابسته به لژ باید بعضی تکالیف مخصوص قبول کند. از ۱۹۲۴ م (۲-۲-۲۰)
 که بلوک چپ ماسونی بر بلوک ملی پیروز شد، لژ، تکالیف و کلاء پارلمان را قب
 انتخابات صریحاً و بدین ترتیب معین کرد :

« و کلاء پارلمان که در حقیقت نماینده لژ هستند باید در مدت وکالت در
 باقی بمانند و لازم است که رفتار خود را مطابق عملیات شورای ماسونی قرار دهند
 هر شرایطی زندگانی سیاسی خود را مطابق اصول ماسونی تنظیم نمایند و آن
 پارلمان تشکیل يك بلوک ماسونی بدهند که بتواند منافع جمعیت را بهتر حفظ کند

دستور ذیل در مواقع انتخابات صادر شده است :

« هنگامیکه یکی از فراماسنها انتخاب می شود قبل از همه چیز باید بخاطر بیاورد که ماسون است و همیشه مثل يك فراماسون عمل کند اما چون از بعضی، عملیات خلاف وظیفه مشاهده شده است، کمیسیون تقاضا دارد از هر يك از کاندیداهای ماسون که داوطلب انتخابات پارلمان و شهرداری و سایر جمعیت ها است تقاضای سوگند و تعهد نماید که از خدمت برادرانه جمعیت غفلت نخواهد کرد. « این رسم و قاعده از طرف گرانند اوریان معمول بود تا آنکه در ۱۹۴۹ (۱۳۶۸ ق) رسماً و علناً به ماسونتهائی که از راه ماسونی انحراف جسته بودند مراتب ذیل یادآوری گردید :

« لازم است به وکلاء ماسون که در پارلمان هستند یادآوری شود که قبل از اینکه وکیل مجلس باشند ماسون هستند. « وقتیکه یکی از برادران بر خلاف اصول ماسونی رفتار میکنند شما باید باو بفهمانید که ممکن است هیئت منصفه تصمیمی درباره او بگیرد پس لازم است که دیسپلین را کاملاً رعایت کنند. «

گرانند لژ دو فرانس هم نسبت باعضایش همین معامله را میکند. روزی یکی از اعضاء محترم لژ میگفت « آیا می توان وکیل مجلس یا وزیر شد بدون آنکه اصول ماسونی را فراموش کرد ؟ « روز بعد از انتخابات پارلمان، در سال ۱۹۵۱ م (۱۳۷۱ ق) حومه شورای آئین دعوت کرد که به ماسونتهائی که انتخاب شده اند اصول دیسپلین ماسونی یادآوری شود. بدین ترتیب شورای لژ و هیئت پارلمانی و جمعیت محلی مواظب رفتار و کردار ماسونها و دوستان لژ می باشند و بدین ترتیب مشاهده می شود که هیچیک از آنها که نمایند ملت اند با وجود آنکه بعضی از آنان درستکار و شرافتمند می باشند آزادی وجدان واقعی ندارند. آیا ما می توانیم رأی خودمان را با آنها بدهیم. همکاری « لژ و کمیته « را عبارت ساده « فراماسن و کمونیزم » نیز یکی دیگر از مشکلات گیج کننده ملتهاست که بایستی در آن دقت فراوانی شود.

سنت و قراردادسیون یکی از مهمترین عوامل دوام و بقا
فراماسونتهای جوامع ملی است. سنتهای اصیل همیشه بطور طبیعی در طی
کمونیست اعصار و قرون متمادی بوجود میآیند و با حیات افراد ملت بستگی
دارند.

اما فرق و سازمانهایی که بر اساس «انترناسیونالیسم» استوارند، چون هدفشان
تضعیف مبانی حیات ملی و ملیت است قبل از هر کار بدشمنی با سنتهای ملی می پردازند
و گاه برای اینکار جهت خود سنن و سوابقی جعل میکنند.

مهمترین سازمانهای بین المللی عصر حاضر فرقه سری فراماسونری و سازمان
کمونیسم بین المللی و سازمانهای انترناسیونال سوسیالیستی می باشند که هر سه دارای
منشاء فکری مشترکند. هدف هر سه فرقه ایجاد رابطه ایست بین افراد بشر بدون
توجه به خصوصیات ملی و نژادی آنها و بدون رعایت منافع مسلم و حیاتی واحدهای ملی
موجود، نابدینوسیله بهره کشی و سوء استفاده از افراد بشر بمنفعه مراکز هدایت کننده
بین المللی معینی میسر باشد.

هر سه فرقه «انترناسیونال» برای مقابله با سنتهای ملی و عبارت ساده برای
مبارزه با ناسیونالیستها، بجعل سوابق تاریخی و قراردیسونهائی بمنفعه خود دست زده اند.
مثلا کمونیستها و انترناسیونال سوسیالیست ها باعلاقه وافر خود را بگروه غلامان
و بردگان روم قدیم می چسباندند و میکوشیدند عصبان این غلامان را سرمشق افرادانی
قرار دهند. فراماسونتها هم سوابق خود را بآدم ابوالبشر، سلیمان نبی و کلیه صنوف بنیادین
جهان در اعصار مختلف میسر سازند.

سازمانهای انترناسیونالیست، با وجودیکه هر يك سیاست معین و مشخصی
در یکی از کشورهای جهان بستگی دارند، معذلك بارها دیده شده است که در مناسبات
«ناسیونالیستها» صفوف مشترکی داشته اند. عقاید انترناسیونالیستی که معنی صریح آن
ترجیح جامعه بین المللی است، در بسیاری از کشورهای ما هم متحدتف هتفق هستند و بر تدا
بر انداختن ناسیونالیستها از هیچ اقدامی کوتاهی ندارند. برای روشن شدن موضوع کشور

خودمان ایران و بعد فرانسه را در نظر گرفته و به بررسی کوتاهی از بندهست ها و همکاری های این دستجات در این دو کشور عبیر دازیم. در ایران از آغاز جنگ بین الملل دوم بندها دیده شده که فراماسونها و کمونیستها در یک صف قرار گرفته اند. در مجبوحه مبارزه مفت و دولت ایران با شرکت غاصب نفت انگلیس این صف فشرده تر شد. جهانگیر تفضلی هنگام بحث درباره همکاری ها و سرخها، چنین مینویسد: «... اصلاح حرف من بر سر همین موضوع است که نه تنها آقایان فراماسونها با کمونیسم مبارزه نمیکنند و نمیتوانند کرد بلکه روش عالیشانانه فراماسونها که گاهی رنگی لیر الیسم هم بخود میگیرد تنها وسیله یا لا اقل بهترین وسیله ی پیشرفت کمونیسم و بل پیروزی بلشویکها در کشورهای هم مرز شوروی میباشد.

— مگر حکومت های ملی ایران را در گذشته نزدیک، فراماسونها و تودنیها درهم شکستند؟

— اولاً این کار در اوائل نهضت ابداً مربوط به حزب توده نبود ثانیاً من قبول دارم که فراماسونها بقدری که با ناسیونالیستها دشمنی داشتند و دارند هرگز با کمونیستها مخالف نبوده اند...»^۱

در ایران همکاری علنی و آشکار بین، کمونیستها و فراماسونها، کمتر دیده شده، ولی شاید کسی نباشد که از مصمیمیت و نزدیکی ابراهیم حکیمی (حکیم الملک) و دکتر محمد یزدی، عضو کمیته مرکزی حزب منحل شده بی اطلاع باشد.

ارادت دکتر یزدی به مرحوم حکیمی با اندازه ای بود که بعد از حادثه ۱۵ بهمن ۱۳۳۲ در اکثر جراید پیاپی سخت درباره تلاش، حکیمی برای آزادی «یزدی» مطالب فراوانی نوشته شد؛ و بالاخره در نتیجه وساطت آن مرحوم، دکتر یزدی که در دادرسی ارتش محکوم باعدام شده بود، با یکدرجه تخفیف محکوم بحبس ابد گردید، سپس بعنوان سب زندان در بهداری زندان قصر بکار پرداخت و دوران زندانش را تا آبان ۱۳۴۱ قمرانید. در بعضی از کشورها همکاری و ادغام، کمونیسم — فراماسن، کاملاً علنی شده است. ائتلاف و همکاری کمونیستها و فراماسنها در فرانسه رسوائی بزرگی برای این

دوسازمان «انترناسیونال» بوجود آورد.

از سال ۱۹۲۰ (۱۳۳۸ هـ) در حزب کمونیست فرانسه عده زیادی از فراماسون‌ها فعالیت میکنند. از روزیکه ماسن‌ها کمونیست شدند، پدارگاههای بالای حزب کمونیست فرانسه نیز رام یافتند. نخستین فراماسونی که موفق شد در اداره حزب کمونیست فرانسه شرکت کند «لودویس امکار فرو سارد»^۱ است که مدت زیادی دبیر کل حزب بود. حوادث سال ۱۹۲۳ م (۱۳۴۲ هـ) که در ۱۹۳۵ (۱۳۵۴ هـ) نیز بصورت دیگری تکرار شد، بدست کمونیستهایی که عضو لژهای فراماسنی فرانسه بودند^۲ صورت وقوع یافت.

این حادثه رابطه «کمونیستها و فراماسونها» را مسلم کرد. فراماسونهایی که به تئو گرانند اوریان وفادار ماندند همان اعضاء برجسته حزب کمونیست بودند.

حادثه (۱۹۲۳-۱۹۳۵) سبب شد تا عده‌ای از اعضاء متمایل به حزب کمونیست کمونیستهای دو آنشه به عضویت لژ گرانند اوریان در آیند. ولی این‌ها نتوانستند مثل همکاران فراماسن خود که بدستور لژ داخل حزب کمونیست شده بودند مقام و موقعیتی بدست آورند.

سه کمونیست معروف فرانسه کاجین^۳، مارتی^۴ و زونیو^۵ که به عضویت لژها در آمدند، نتوانستند موقعیت خود را در حزب و لژ مستحکم کنند و بهمین جهت خیلی زود از صحنه فعالیت خارج و یا «اخراج» شدند.

فراماسونها در سازمان «جبهه مردم»^۶ فرانسه نیز رخنه کردند. این سازمان یکی از ائتلافی از کمونیست‌ها، سوسیالیست‌ها و رادیکال‌ها بود بوسیله ماسن‌ها ایجاد شد.

۱- Ludovic-oscar Frossard

۲- ص ۳۵ نشریه کتابخانه ژوزف ژیرت سال ۱۹۶۱

۳- Cachin

۴- Marty

۵- Zunino

۶- Front populaire

فراماسونهای فرانسه همچنان اتحادیه «حفظ حقوق بشر» را نیز که سازمان بسیار نزدیک و متمایل به حزب کمونیست فرانسه بود، بوجود آوردند.

در انتخابات سال ۱۹۳۶ (۱۳۵۵ هـ) عدم‌زیادی از کاندیداهای انتخاباتی فراماسن بودند که از طرف حزب کمونیست تقویت میشدند و برائت‌انلاف با آنها موفقیت بدست آوردند. این کاندیدها بتدریج از کمونیستها جلوتر افتاده و موفق شدند آراء زیاده‌تری بدست آورند.

در نوامبر سال ۱۹۳۶ (۱۳۵۵ هـ) «موریس تورز»^۱ رهبر حزب کمونیست فرانسه موافقت خود را با شرکت در مذاکرات «پشت پرده سفید»^۲ فراماسونها اعلام کرد. او در اولین جلسه مذاکرات هم حاضر شد ولی ناگهان تغییر فکر داده و از جلسه دوم به بعد معاون خود «فلوریموند بن»^۳ را بجای خود فرستاد. «بونت» در تمام جلسات بنام «تورز» صحبت کرد و علائق و هم‌بستگی کمونیزم-فراماسن را اعلام نمود. بعد از حوادث ۱۹۳۹ (۱۳۵۸ هـ) و امضاء قرارداد «آلمان-شوروی» همکاری و همبستگی «نیروی مقاومت» بیشتر شد و «لژها» و «سلولها» به هم نزدیکتر شدند.

لژگراند اوریان در يك صورت جلسه رسمی اعلام کرد که بموجب تصمیم کمیته مرکزی حزب کمونیست فرانسه هرگونه ممنوعیتی که قبلاً علیه فراماسونها بوجود آمده بود از این پس از میان میرود. این اعلامیه بدان جهت صادر شد که قبلاً حزب کمونیست فرانسه بکلیه کمونیستها اطلاع داده بود که حق ملاقات و گفتگو با فراماسنهای فرانسه و جهان را ندارند.^۴

بعد از خاتمه جنگ دوم جهانی و اشغال کامل کشورهای رومانی، بلغارستان، مجارستان، لهستان و چک اسلواکی بوسیله نیروی شوروی-چون دولت شوروی کلیه محافل ماسنی را تعطیل کرد، روابط دبلشویکها-ماسنها، هم به سردی گراشتند درحالیکه

۱- Maurice Thorez

۲- Tenue a l'annee fermée

۳- Florimond Bont

۴- صفحه ۱۸ صورت جلسات گرانداوربان ژانویه ۱۹۵۵ (جمادی الاول ۱۳۷۲)

عده زیادی از ماسن‌ها کاملاً در روس مابء شده بودند .

فراماسونهای بلشویک همچنان بفعالت خود در هر دو سازمان اتر فاسیونال
میدادند ، و بهیچوجه توجیهی به تصمیم دولت شوروی و گراقد اوریان نداشتند .
همین مناسبت سازمان‌های مختلف Crypto comunistes برای رهبری اتر فاسی
فراماسون‌های واقعی را انتخاب کردند^۱ .

این انتخاب سبب شد که بار دیگر این دو سازمان اتر فاسیونال در کنار یکدیگر
بفعالت خود ادامه دهند چنانکه این همبستگی و همکاری را هنوز هم دارند .

فصل پنجم

فراماسونری در آمریکا

فراماسونری در آمریکا بیش از یکصد و نود و سه سال قدمت ندارد. با وجودیکه فراماسونری آمریکا بوسیله ماسونهای انگلیسی در این سرزمین رواج یافت، مع الوصف نخستین ضربه‌ای که بانگستان وارد شد، بوسیله ماسونهای امریکائی و لز فراماسونری شهر بستن بود. در قرن هجدهم شهر بستن آمریکا مهمترین نقطه‌ای بود، که در آنجا اختلافات سیاسی و اجتماعی به حد اعلی رسیده بود. روشنفکران، فرهنگیان، تجار و همه طبقات مردم شهر از احقاق و تعدی مأمورین انگلیسی بشو آمده بودند.

بازرگانان امریکائی برای رهایی از چنگال گمراهی‌های انگلیسی و روحانیون برای جلوگیری از سلطه کلیسای (انگلیکان) و نوده مردم و ساکنان بندر برای بیرون راندن سر بازاران (قرمز پوش) و تحصیلداران و ملاحان متفرعن انگلیسی همه آماده و یکدل بودند.

کانون جنبش و انقلاب ضد انگلیسی، اعضاء لز فراماسونری «سنت آندره» بودند. در سال ۱۷۶۹ (۱۱۸۲ هـ) لز مزبور از طرف گراندد لژ ادمبورگ به عنوان «محقق بزرگ ولایتی» شناخته شد و امید مستعمره چیان انگلیسی واقع گردید. رئیس لژ جراح معروف امریکائی «ژوزف اوارن» دوست صمیمی فرانکلین بود.

جلسات لژ در کافه «لژهای سبز» تشکیل میشد. در این محل اعضاء لژ، اهالی بندر و همه مردم بانگلیس‌ها لعنت میفرستادند و آنها را نفرین میکردند. وانگلیس‌های طماع بر روی واردات چای از هندوستان عوارض سنگینی وضع کرده بودند.

رؤساء جمهور قراماسون امريکا



اندروچا کسون هست
رئيس جمهور امريکا که
۱۷۶۷ متولد و در سال
فوت کرده وی سومين
جمهوری قراماسون
بوده است. او در بين
۱۸۲۹ - ۱۸۳۷ متولد
رياست جمهوري ز
گرايد ماستر لژ
شماره ۱۸۲۲ مي



جيمز مونرو پنجمين
رئيس جمهور قراماسون
امريکا مي باشد. او در سال
۱۷۵۸ متولد و در سال
۱۸۳۱ فوت کرده است. او در بين
سالهاي ۱۸۱۷ تا ۱۸۲۵
رئيس جمهور بوده و در
لژ ماسوني Williamsburg
نمره ۶ ايالت امريکا
عضويت داشته است.



نخستين رئيس جمهور
گراماسون امريکا، ژرژ
واشنگتن مي باشد که در
سال ۱۷۳۲ متولد و در
۱۷۹۹ فوت کرده. او از
سال ۱۷۸۹ تا ۱۷۹۷
رئيس جمهور امريکا بود و
نخستين گرايد ماستر
امريکائي نيز مي باشد. او در
لژ قراماسون والکساندريا
که بعد هاجام والکساندريا
واشنگتن، نمره ۲۲ نخبين
نام داده، فعاليت مي کرده
و عضو بوده است.

رؤساء جمهور قراماسون امریکا



هفدهمین رئیس جمهور
امریکا (اندرو جانسون)
۱۸۵۷ - ۱۸۰۸ عضو
No. 119 فراماسونری
Greenville Lodge
این لژ در حال حاضر لژ
شماره ۳ تنسی است .



جیمز بوخاناتان پانزدهمین
رئیس جمهور امریکا
۱۸۶۸ - ۱۷۹۱ عضو لژ
Master, Lodge No 3
Penna

WWW.BOOKBAZ.IR



جیمز کنوکس بولک
دومین رئیس جمهور
۱۸۶۹ - ۱۷۹۵
لژ فراماسونری ،
Columbia Lodge
که مقام Werden
Jm عضویت داشت .

رؤساء جمهور فراماسون امریکا



تئودور روزولت ۱۹۱۹-
۱۸۵۸ بیست و ششمین
رئیس جمهور امریکا و نهمین
رئیس جمهور فراماسون شد.
Canton Lodge No. 60.
ارهایو میباشد .

ویلیام مک کینلی ۱۹۰۱-
۱۸۴۳ بیست و پنجمین
رئیس جمهور فراماسون
امریکا بود. اودر لژ
Canton Lodge No. 60.
ارهایو عضویت داشته .

جیمز - ابرام گارفیلد
هفتمین رئیس جمهور
فراماسون امریکا است که
در بیستمین دورمانتخابات
ریاست جمهوری انتخاب
شد. اودر لژ
Columbus Lodge No. 30
ارهایو عضو بوده است .

پنج رئیس جمهور فراماسون آمریکا



وارن گامالی هاردینگ
۱۹۲۳-۱۸۶۵ بیست و
نهمین رئیس جمهور آمریکا
ویازدهمین رئیس جمهوری
که در لژ Marion Lodge
No. 70 اوهایو فراماسون
شد.



ویلیام هاروارد تافت
۱۹۳۰-۱۸۵۷ بیست و
هفتمین رئیس جمهور آمریکا
و دهمین رئیس جمهور
فراماسون لژ اوهایو است



فرانکلین د. روزولت
سی و هشتمین رئیس جمهوری
فراماسون آمریکا لندن
جانسون است که در لژ
Initiated Johnson city
Lodge No. 581, Texas
عضویت دارد.



جانی ف. کندی
سی و نهمین رئیس جمهور
آمریکا گراند ماستر لژ
هیسپوری



دوایت د. ایسنهاور
سی و دومین رئیس جمهوری
آمریکا فرانکلین روزولت
عضو شد ۱۸۸۲ - وفات
۱۹۶۹ عضو لژ New
Holland No. 4, York

وضع عوارض مزبور همه مردم را علیه آنها برانگیخت و متحد کرد. نتیجه این اتحاد روز پنجشنبه ۱۶ دسامبر ۱۷۷۳ در لژ فراماسونری «سنت اندره» که در کافه «ازده» سبز» تشکیل شده بود، ظاهر گردید.

آنروز در حالیکه اعضاء محفل ماسنی با یکدیگر بحث و گفتگو میکردند یکمده هندی سرخ پوست و مسلح، با جنجال و هیاهو از کافه خارج شده خود را بر عرشه سه کشتی تجارتی انگلیس حامل صندوقهای چای رسانیدند. و در ظرف چند دقیقه ۳۴۲ صندوق چای را بدربار ریختند.^۱ حمله برق آسای سرخ پوستان، پلیس انگلیس بستان را غافلگیر کرد و دولت انگلستان بتلافی عمل مهاجمین دست بمکش العمل شلیک زد. ولی این واقعه که بعدها «روز چای» نامیده شد، مقدمه انقلاب در سرتاسر امریکا گردید. فراماسونهای که آتش به باروت افکنده بودند، در همه جا انقلاب ضد انگلیس را دامن میزدند. نویسندگان «فراموشخانه و انقلابهای قرن هجدهم» میگویند: «روز چای از اولین روزهای بزرگ انقلاب امریکا است و يك روز ماسونی بشمار میرود زیرا فراموشخانه امریکا نمیتواند خود را از این افتخار بزرگوار بداند که آتش بسوزانده نهاد...»^۲ روز چای در امریکا در تاریخ این سرزمین مقام بزرگی دارد. یادآوری این جای در جریان مبارزات ملت ایران برای احقاق حق خود از صنعت نفت بطرز عجیبی در نزد نویسندگان ظاهر شد. در روز ۲۵ خرداد ۱۳۳۰ هنگامیکه مردم تهران تابلو «اداره اطلاعات و انتشارات شرکت نفت ایران و انگلیس» را از بالای عمارتی در خیابان قادری پائین میآوردند من با «ادگار کلارک» عضو هیئت تحریریه خبرگزاری یونایتد پرس مشغول تماشا بودم و باو گفتم آیا تاریخ «روز چای» و کافه «ازدهای سبز» را خوانده ای؟ او در حالیکه چشمانش را بصورت خم خیره کرده بود گفت: «آری، تاریخ آنروز را چند بار خوانده ام و باو گفتم آیا امروز برای ایرانیها «روز نفت» نیست؟! او بی اختیار دست مرا کشید بدرون تاکسی کرایهای که در اختیارمان بود، برد و یکسره بتلگرافخانه رفتم. و تاکسی باو گفتم امروز برای ما مثل «روز چای» امریکا اهمیت دارد، منتهی در این

۱- ص ۲۲۸ انقلابهای فراماسونری در قرن هجدهم.

۲- ص ۲۲۸ همین کتاب.

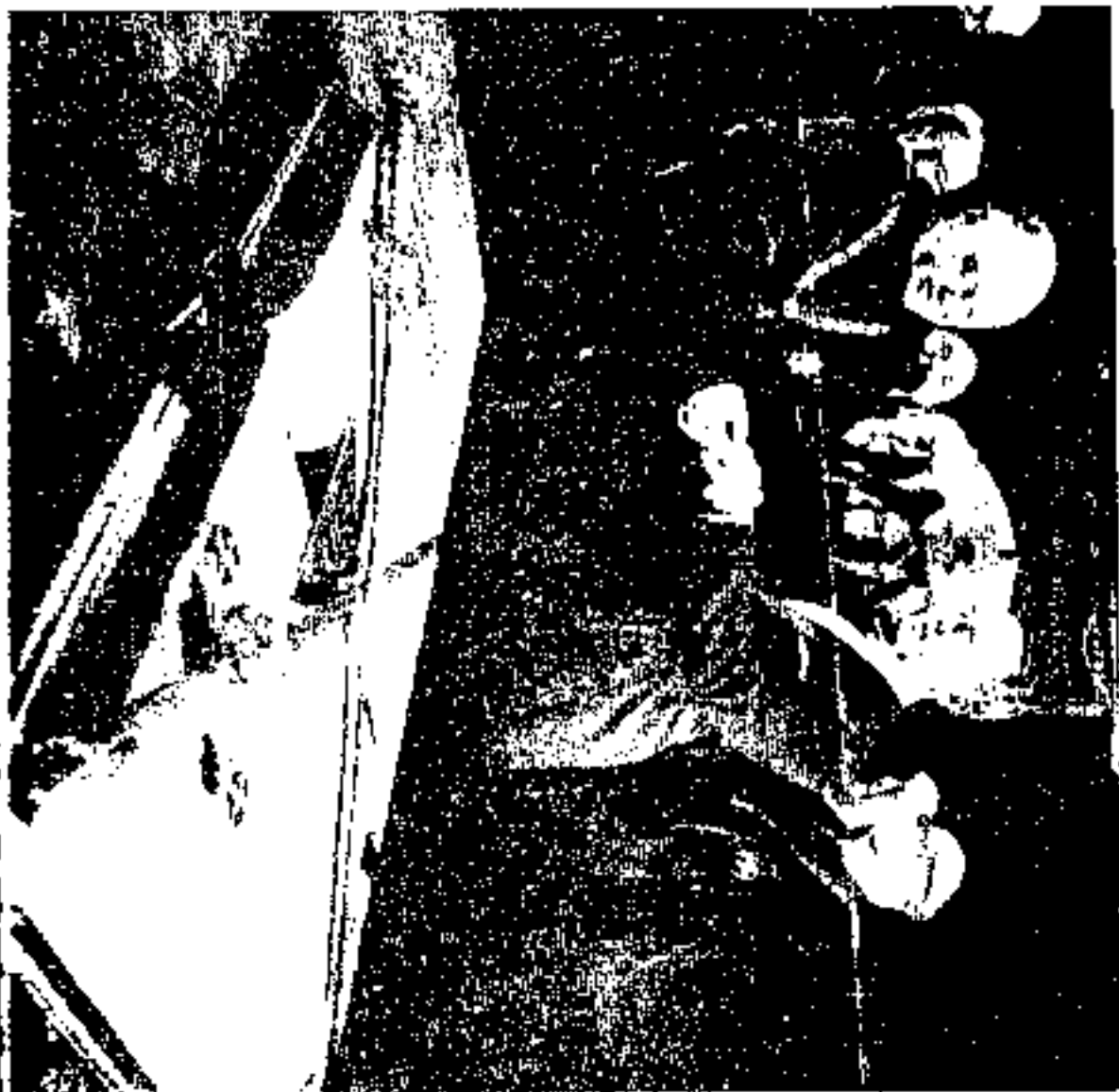
می فراماسونری ایران و از «روشنائی ایران» در تهران و لژهای «پشاهنگ»
 «سجد سلیمان» در خوزستان عزادار هستند. زیرا آنها نمیخواهند «روزفت» بیروز
 «امادر امریکای شما در «روزچای» یکی از فراماسونهای عضو لژ «سنت اندره»
 می «یراد کرد و گفت: «ما برده نیستیم که نا آخر عمر طوقد قیت انگلستان را بر گردن
 میباشیم ما آزادی میخواهیم و میل داریم که سرزمین خود را مستقل به بینیم.» در کشور
 می از اینکه جنگ بین انگلستان و امریکا آغاز شد، فراماسونهای بوستن با تمام
 لژهای امریکا تماس گرفته آنها را علیه مستعمره چیان به جنگ واداشتند.

مرکز فراماسونری امریکا با فراماسونهای فرانسه، ایتالیا و حتی فراماسنی
 لندن تماس گرفت و از آنها کمک خواست. از فرانسه و ایتالیا عده زیادی از
 لژها داوطلب شدند که با امریکا بروند و در آنجا با قوای انگلستان به جنگند.
 بعضی که از فرانسه برای کمک به استقلال طلبان امریکا رفتند، امروز نامشان در
 «کتابخانه» امریکا ضبط است. ژنرال لافایت، ژنرال گراس و نوآی که هر سه از
 لژهای معروف فرانسه بودند، از آن جمله هستند.

در خود امریکا تمام رجال سیاسی معروف و همه ژنرالهای برجسته ارتش استقلال
 امریکا فراماسن بودند. تاریخ امریکا رژه فراماسونهارادر روز ۲۷ دسامبر ۱۷۷۸
 (مهر ۱۱۹۲ هجری) فراموش نمی نماید. در این روز گروهی انبوه از فراماسون
 امریکا در حالیکه «جورج واشینگتن» مرد سیاسی معروف امریکا با پیش بند چرمی
 «مورنی» دایرون، پیشاپیش آنها حرکت میکرد رژه رفتند. این رژه بمناسبت استقلال
 «لادلفی» بود. بعضی از جملات اعلامیه استقلال امریکا از اسامنامه فراماسونری
 گرفته شده و اکثر آنها نیز که آنرا تدوین و امضاء کردند فراماسن بودند.
 بنیامین فرانکلین که او نیز مثل «واشینگتن» نامش با استقلال

بین فرانکلین امریکا همراه است از فراماسنهای این کشور بود.

داستان عضویت فرانکلین در محفل فراماسونری امریکا





ژرژ واشنگتن در لباس
فراماسونی



بنیامین فرانکلین اولین
گرواند ماستر پنسیلوانیا



بین روزولت در لباس ماسونی

هم‌جالب و شنیدنی است :

هنگامیکه بنیامین هفده ساله بود ، برادرش « ژاک فرانکلین » را بجرم انتحار مقالات ضد کلیسا توقیف و زندانی کردند . ژاک در ژانویه ۱۷۲۳ م (ربیع الثانی ۱۱۳۵ هـ) بمناسبت مقالاتی که در روزنامه اش بنام « جریانات انگلستان نو » مینوشت ، زندانی و پس از مدتی آزاد شد . بنیامین بلافاصله عقاید برادرش را دنبال کرد ولی چون با مقید مخالفین مواجه شد از « پستن » بشهر « فیلادلفی » رفت و از آنجا برای فراگرفتن چاپ با انگلستان رهسپار گردید . هنگامیکه در مطبعه کار میکرد بمطالعه کتب فلسفی پرداخت و چندی بعد نخستین اثر خویش را بنام « آزمایش راجع باختیار و اجتناب لذت ورنج » منتشر کرد ، مدتی بعد بنیامین با کمک یکی از تجار آمریکائی از انگلستان به فیلادلفی برگشت و چاپخانه ای دایر نمود . در آن زمان در فیلادلفی یک فراماسونری دایر بود . فرانکلین هر چه سعی کرد وارد این لژ شود ، فراماسون قبولش نکردند . و آنگاه او برای آنکه انتقامی از ماسونها گرفته باشد در روز « گازت اف پنسیلوانیا » شروع بنوشتن مقالات ضد آنها کرد و اولین مقاله او در ۸ دسامبر ۱۷۳۰ (جمادی الثانی ۱۱۴۳ هـ) منتشر گردید . انتشار مقالات او ، تحریک افکار عمومی مردم را علیه ماسونها برانگیخت . همه شماره های روزنامه « گازت اف پنسیلوانیا » که در آنها مقالات ضد ماسنی نوشته میشد بقیمت زر بفروش میرفت و سرانجام وقتی محفل فراماسونی متوجه تأثیر مقالات او شد ، ویرا باسلام و مقامات وارد لژ نمود . فرانکلین در ۱۷۳۰ (۱۱۴۲ هـ) رتبه « کارآموزی » فراماسنی گرفت و در ژوئن ۱۷۳۲ (۱۱۴۴ هـ) ناظم بزرگ و در ۱۷۳۴ (۱۱۴۶ هـ) سرور بزرگ لژ پنسیلوانیا گردید . از ۱۷۳۵ تا ۱۷۳۸ (۱۱۴۷ تا ۱۱۵۰ هـ) دبیر محفل بود . پس از آن در داخل ردیف فراماسونهای ساده شد . ولی همواره در جلسات لازم حضور داشت . در ۱۱۶۲ هـ) بسمت سرور بزرگ ولایتی منصوب گردید و در ۱۷۵۰ (۱۱۶۳ هـ) بنده سرور بزرگ انتخاب گشت و در ۱۷۶۰ (۱۱۷۳ هـ) مجدداً به همین سمت انتخاب شد . فرانکلین در لژهای انگلیسی و لژ « نه خواهران » فرانسه مقامات عالیه داشت و ریاست افتخاری لژهای « حکام معبد کارکاسون » و « سن ژان » بیت المقدس و محفل رفتاری

را نیز يدك ميكشيد . وی در ۱۷۳۴ م (۱۱۴۶ هـ) در آمريکا کتاب قانون اساسی فراماسونری را منتشر کرد و در ۱۷۵۲ (۱۱۶۶ هـ) ساختمان معبد فراماسونری فيلادلفی را آغاز نمود .

تشکیل لژهای فراماسونری در آمريکا مثل انگلستان قبل از سال ۱۷۱۷ (۱۱۲۹ هـ) دانست دائرة المعارف آمريکا تأسيس نخستين لژ ماسونری آمريکا را در ۱۷۳۰ (۱۱۴۲ هـ) ضبط کرده است^۱ . در حالیکه نویسنده فرانسوی کتاب «فراموشخانه ها و انقلابات قرن هجدهم» تاریخ تأسيس لژهای ماسونی «بنائی» آمريکا را قبل از ۱۷۱۷ میداند^۲ دائرة المعارف ماسونی مینویسد «قدیمیترین گزارشی که از سابقه تشکیل لژهای ماسونری موجود است ، در کتابخانه یکی از لژهای فيلادلفیاست ، این گزارش در ضمن وقایع سال ۱۷۳۰ [۱۱۴۲ هـ] ضبط است . و میتوان تصور کرد که لژی در زمان بسیار بعيد (Time immemorial) بوسیله عده ای از ماسونها ، بدون داشتن اجازه و یا باصلاح فراماسنها غیر قانونی در آمريکا وجود داشته است.»

نخستین لژی که تصور میشود طبق مقررات فراماسونی و با اجازه مقامات بالای این جماعت تشکیل شده ، محفلی است که با اجازه لژ ما در (گرانده لژ انگلستان) در سال ۱۷۳۳ (۱۱۴۵ هـ) تشکیل گردیده و بوسیله «هانری پریس»^۳ رسمیت یافته است . اولین گرانده ماستر این لژ شخصی بنام «ویس کونت مونتاکو»^۴ بوده که بسمت استاداعظم ایالتی «انگلستان جدید» New England و مستملکات و اراضی تحت تصرف انگلیسها انتخاب گردیده است . در دورانی که انگلستان بر قسمتی از ایالات آمريکا حکومت میکرد ، بسیاری از لژهای فراماسونری آمريکا تحت تشکیلات فراماسونری انگلستان بودند و بعضی از ایالات بتدریج لژهایی تشکیل شد که با گرانده لژ اسکاتلند و ایرلند

۱ - م ۷۹ جلد نهم چاپ ۱۹۵۷ .

۲ - م ۲۲۲ .

۳ - Henry price

۴ - Viscount montag

ارتباط داشت. این لژها تماماً گراند لژهای ایالتی بودند و ریاست غالبه آنها را استادان اعظمی که از طرف انگلستان معین میشدند، به عهده داشتند. دولت از این لژها از سال ۱۷۵۱- (۱۱۶۴ هـ) که دوران «کولونی» هاست فعالیت میکردند.

بموجب نوشته «فای» نویسنده فرانسوی بدینترتیب لژهای فراماسونری در آمریکا توسعه یافت: ... در فیلادلفی و بستن قبل از ۱۷۱۷ لژهای ماسنی وجود داشت. در ۱۷۳۱ [۱۱۴۳ هـ] محفل فیلادلفی با محفل بزرگ لندن ارتباط یافت و «دوک دو نورفلک» و «دانیل کوکس» را بعنوان مہین سرور معالک مرکزی آمریکا تعیین کرد. در سال ۱۷۳۳ [۱۱۴۵ هـ] اولین محفل مطیع و منظم فراماسونی در بستن تشکیل یافت و هائری پرایس استاد بزرگ آن شد. از آن پس محافل فراماسونری در «جنورجیا» سال ۱۷۳۴ [۱۱۴۶ هـ] در نیو یورک سال ۱۷۴۳ [۱۱۵۵ هـ] در ویرجینی، سال ۱۷۴۹ [۱۱۶۲ هـ] در رود آیالند، سال ۱۷۵۰ [۱۱۶۳ هـ] در ماریلند و کنتیکت، سال ۱۷۵۳ [۱۱۶۶ هـ] و در کارولاین شمالی تشکیل گردید. در ۱۷۳۴ [۱۱۴۶ هـ] یکی از محافل بستن، که بی شک از روحیه آزادی و کم ابتکار فراموشخانه انگلستان خسته و ناراضی شده بود، از محفل بزرگ اسکاتلند تقاضای قانون مخصوص کرد و در سال ۱۷۵۹ [۱۱۷۲ هـ] آنرا دریافت داشت و در همین اوقات محافل «قدیمی‌ها» تشکیل گردید و بزودی در تمام مستعمرات پیشرفت نمودند. در آنجا هم مثل انگلستان عناصر جوان و جسور بمحافل «قدیمی» روی نمودند. بدین ترتیب در سال ۱۷۶۰ [۱۱۷۳ هـ] گوشه‌ای از آمریکا نبود که در آن، فراموشخانه رسوخ نکرده باشد...^۱

پس از خاتمه جنگهای استقلال طلبانه آمریکا، محافل فراماسونی استقلال فراماسونری نیز بلافاصله ادعای استقلال کرده سیادت گراند لژ انگلستان آمریکا را از مقررات خود حذف کردند.

این محافل پس از چند سال همگی در سازمانی به نام «محفل اعظم ایالتی» جمع شدند و استقلال خود را اعلام نمودند. پس از اتحاد و استقلال

هر کدام از این لژها فعالیت خود را محدود به قلمروی میکرد که با وضع سیاسی آن لژ تطابق مییافت. بنابراین اگر عاداتی از طرف کلیه گران لژها تکرار میشد معرف پذیرفته شدن آن در تمام کشور امریکا بود.

ابنک در سر تا سر امریکا ۴۹ گران لژ و ۱۶۴۱۵ محفل فراماسونری فعالیت میکنند. بموجب آخرین آماري که منتشر شده از این عده ۲۹۸۸۱۳۴ نفر استادعاسنی میباشند و بقیه درجات مختلف دارند. تعداد ماسونها در این کشور ۳۹۲۷۲۱۶ نفر است. عده ای از لژهای فراماسنی امریکا تابع گران لژ اسکاتلند و عده ای تابع لژ «یورک» میباشند، معینا میتوان آنها را «لژ امریکائی» نامید.

عده زیادی از رهبران حزب دموکرات امریکا در لژ اسکاتلند عضویت دارند و دیگران که در حزب جمهوریخواه هستند، بیشتر در لژهای مستقل امریکائی فعالیت میکنند.

فراماسونری امریکا نیز، مانند سازمان های ماسونی انگلستان
۱۴ رئیس جمهور سعی دارد، رواء مملکت را داخل سازمان های خود بنماید.
امریکا همانطوریکه در انگلستان پادشاهان این کشور وارد سازمان

ماسونی شده اند، در امریکا نیز از ۳۶ رئیس جمهور امریکا ۱۴ نفر آنها از سال ۱۷۹۹ تا ۱۹۶۶ عضو لژهای ماسونی این کشور بوده اند. از این عده چهار نفرشان عضو لژ «اوهایو» سه نفر عضو لژ تنسی، دو رئیس جمهور عضو لژ نیویورک و بقیه از لژهای واشنگتن، پاناما، میسوری، تکزاس و ویرجینیا بوده اند.

در سالنامه سال ۱۹۶۵-۱۹۶۴ ماسونی «مرکز برادران ماسونیک» اسامی چهارده رئیس جمهوری که عضو لژهای ماسونی بوده اند بترتیب ذیل نوشته شده است!

جرج واشنگتن - جیمز منرئو - اندرو جاکسن - جیمز کنوکس بلوک - جیمز مونکانان - اندریو جانسون - جیمز ابراهام گارفیلد - ویلیام مک کینلی - تئودر روزولت - ویلیام هاوارد تافت - وارنر گامالیل هاردینگ - فرانکلین روزولت - هاری ترومن - لیندن جانسون.

درباره سازمان فراماسونری آمریکا در ایالات متحده و جهان،
 فراماسن امریکائی يك سوال پیش میآید که پاسخ به آن قدری دشوار است. همه
 و روش فراماسونری میپرسند آیا فراماسونری آمریکا هم مثل فراماسونری انگلیس
 در آمریکا «بنگاه کارگشائی» و یا «مرکز میامی» است یا نه؟ امریکائیان
 بارها اعلام کرده‌اند که فراماسونری در آن کشور يك مؤسسه
 تعاونی و برادریست و درهای ییغارستانها، آسایشگاهها، کتابخانه‌ها، پرورشگاه‌ها و
 مؤسسات فرهنگی آن بروی همه مردم جهان باز است.

«مونرو»، مبتکر سیاست معروف «اتزوا» و «عدم مداخله» آمریکا در امور دیگران،
 خود از فراماسونهای امریکائی بود. او میگفت اروپای کهنه را باید بحال خود گذاشت
 که هر طور میتواند زندگی کند. لژهای فراماسونری آمریکا از این اصل پیروی مینمودند
 و فقط در خارج از آن کشور بالژ بزرگ انگلستان تماس داشتند.

تماس دائمی و مؤثر فراماسونری انگلستان و آمریکا در جنگ دوم جهانی بطور
 جالبی بنفع انگلستان تمام شد. حتی کمکهای مؤثر دوره بعد از جنگ دولت امریکا نسبت
 به انگلستان و بجات دادن بریتانیا از ورشکستگی اقتصادی با دستیاری برادران فراماسن
 امریکائی بوده است.

لژهای فراماسونری بعضی از کشورهای اروپائی و آفریقائی و آسیائی بطوریکه
 گفتیم، در گذشته از لژ بزرگ انگلستان اطاعت میکردند. ولی امروز در جهان هیچ لژ
 فراماسونری را نمیتوان یافت که از لژهای امریکا اطاعت کند و فقط لژهایی که در این
 اواخر سیاه پوستان در آفریقا تأسیس کرده‌اند بالژهای فراماسونری سیاه پوستان امریکا
 با اسم «پرنس هال» همکاری می نمایند.

انگلستان بوسیله سازمان فراماسونری خود توانست در قرن هجدهم و نوزدهم و
 قسمتی از قرن بیستم در کشورهای دیگر دارای قدرت سیاسی گردد ولی آمریکا در قرن
 تسخیر فضا میتواند در اروپا و آفریقا و آسیا از نفوذ فراماسونری خود بهره برداری نماید.
 در قرن هجدهم و نوزدهم و قسمتی از قرن بیستم، فراماسونری انگلستان راه را برای
 نفوذ و قدرت سیاسی دولت انگلستان باز کرد و اینك قدرت و نفوذ سیاسی آمریکا باید در

هرای نفوذ فراماسونری امریکا باز کند. ولی با در نظر گرفتن وضع کنونی جهان اگر
 ایسکا لژهایی در جهان بوجود آورد، این لژها بزودی مانند محافل و لژهای انگلیسی،
 بهت باشگاه‌های سیاسی و کارچاق‌کنی درخواهند آمد.

چون اوضاع دنیا طوری شده است که دیگر مردم برای برخورداری از اسرار
 و عضویت جدید لژهای جدید فراماسونری را نمی‌پذیرند، لذا نمی‌توان تصور کرد
 بر آینده لژهای فراماسونری امریکا مثل لژ بزرگ لندن، یا مانند «گرانداوریان»
 و «لژ بزرگ شرق» مقبولیت جهانی بدست آورد.

ولی با توجه به پیشرفت روز افزون امریکا در صحنه سیاسی جهان
 استفاده سیاسی بعید نیست که فراماسونری این کشور با استفاده از نفوذ عوامل
 دولتی خود و مأمورین مخفی و علنی سفارتخانه‌ها و دلار، در صدد
 توسعه فعالیت خود بر آید. اگر دولت امریکا به چنین کاری دست زند در بسیاری
 از جهان‌های جهان بخصوص ممالک توسعه نیافته موفقیتی بدست خواهد آورد. زیرا
 یهودین، جاه طلبان و سودجویان سیاسی و اقتصادی ممالک توسعه نیافته که بخاطر
 خسی خود از هر فرصتی استفاده مینمایند عضویت در لژهای ماسنی امریکا را بدون
 اعتقاد یا آداب و رسوم و عقاید آنها داشته باشند خواهند پذیرفت. نویسنده تاریخ
 می‌نویسد: «... بعضی بر آنند که امروز، فراماسونری آمریکا در سیاست جهانی جای
 نفوذی انگلستان را گرفته است ولی این نظریه واقعیت ندارد. شاید اگر وضع
 دنیا همین‌طور باشد و دولت آمریکا در قسمتی از جهان، یک دولت با نفوذ باقی
 فراماسونری آمریکا بتواند فراماسونری کشورهای دیگر را تحت نفوذ

ولی امروز، چنین نیست و فراماسونری امریکا دارای سوابق فراماسونری
 قوی‌تری باشد، که بتواند وسیله‌ای برای تأمین منافع سیاسی امریکا در جهان
 و لژهای فراماسونری اروپا و آفریقا و آسیا غیر از لژهای انگلیسی، تا قبل از
 جهانی دوم، با لژهای فراماسونری امریکا تماس نداشته‌اند فراماسونری امریکا
 به‌طور فراماسونری اروپا و آفریقا و آسیا، غیر از لژهای انگلیسی علاقه نشان

نمیداد ... فراماسونری آمریکا چون تازه وارد عرصه بین‌المللی شده ، هنوز نتوانسته است نفوذ زیادی پیدا کند خاصه آنکه وضع امروز دنیا ، غیر از آغاز این قرن است ولی با مرور زمان فراماسونری آمریکا در آن قسمت از دنیا که تحت تسلط کمونیست ها نمی باشد ، ممکن است دارای نفوذ بسیار شود ...^۱

با وجودیکه لژهای فراماسونری آمریکاعلناً اظهار میکنند طرق مختلف نفوذ که در سیاست دخالت ندارند ، معذالک آثار و شواهد متعددی گواهی می‌دهد که لژهای آمریکائی مستقیماً و بیه طریقه زیر لژهای آمریکائی در سیاست بین‌المللی دخالت میکنند :

۱ - بعثت از بین رفتن نفوذ بین‌المللی فراماسونری انگلیس و فرانسه ، پس از جنگ دوم تا اندازه‌ای لژهای آمریکائی بجای آنها را گرفته‌اند .

۲ - سیاستمداران آمریکائی که از راه مذهب و اعزام مسیونرها و تأسیس سنگ های خیریه و فرستادن مأمورین نظامی و غنی و اقتصادی برای کمک به کشورهای توسعه نیافته در جهان رخنه میکنند ، در سالهای اخیر مستقیماً بوسیله اعمال نفوذ در لژهای فراماسنی ممالک دیگر نیز اقدام می‌نمایند .

در آمریکا سازمان فراماسونری مانند دوره قبل از جنگ دوم در فرانسه و انگلستان دارای نفوذ سیاسی و اقتصادی است . بعضی‌ها عقیده دارند که در آمریکا تا شخصی عضو سازمان فراماسونری نباشد در دستگاه دولت نمی‌تواند بطرز برجسته‌ای ترقی کند و پست‌ها و مشاغل برجسته دولتی در آمریکا مختص اعضای فراماسونری است .

۳ - در کشورهاییکه لژهای فراماسونری آمریکا تشکیل نشده سازمانهای اخلاقی تعاونی و شبه ماسنی تشکیل گردیده‌است که می‌توان آنها را شعب فراماسونری آمریکائی

۱ - خواندنیه‌ها سال ۱۳۴۴ شماره ۳۱ .

۲ - اندرو تالی نویسنده آمریکائی کتاب وسیاه که خود سالها عضو سازمان اطلاعات و جاسوسی آمریکا بود درباره نقش مسیونرهای مذهبی و مؤسسات خبریه آمریکا در کتب اطلاع و جاسوسی دد سخن داده . رجوع شود به کتاب :

نست از اینگونه سازمانها می توان :

۱- روتاری کلوب

۲- لاینز

۳- جمعیت تسلیح اخلاقی

۴- جمعیت برادران جهانی

را نام برد .

آمریکائیان بوسیله این سازمانها که بظاهر جنبه اخلاقی ، تعاونی و کمک به تنوع دارد ، به نيات و هدفهای ماستی تحقق می دهند . در کشور ما چهار سازمان بگوشه فعالیت فعالانه ای برای جلب ایرانیان می نمایند^۱ .

۱ - مطالعه و دقت در تشکيل سازمانهای چهارگانه فوق الذکر برای کسانیکه علاقه

بحق بیشتر در این باره دارند ضروری است و در قسمتهای بعدی در این باره بتفصیل گفتگو

فصل ششم

تشریفات داخلی معابد و لژها - قبول عضو جدید - شرایط ورود

«مصلحت نیست که از پرده بیرون افتد راز»

ورنه در محفل رندان، خبری نیست که نیست!

از بند ایجاد فراماسونری در جهان تا کنون
اسرار و آئین
سری محافل

مقالات، رساله‌ها و کتب مختلفی درباره تشکیلات رموز

و مخفی، و اصول و آداب پنهانی آن انتشار یافته است. اما

نشریات لژهای فراماسونری جهان هیچگاه درباره اسرار و رموز و آئین داخلی محافل خود کلمه‌ای برای «غیرماسن» ها و «بیگانگان» نقل نمی نمایند. فراماسنها رمز اصلی کار و موفقیت خود را مرهون این می دانند که اسرار خویش را محفوظ و مکنوم نگاه دارند و اجازه ندهند جز اعضاء جمعیت، کسی بر اسرارشان وقوف یابد. باوجود این تاکنون چند نویسنده «بیگانه» و مخالفین فراماسونری، کتب و اطلاعات جالبی درباره آنچه که در درون لژها می گذرد، منتشر نموده اند.

در زبان فارسی تاکنون نوشته‌ای دقیق و صحیح درین باره بوجود نیامده است.

به همین جهت سعی شده، در این مختصر تا آنجا که مقدور بوده آئین و اسرار و رموز و تشریفات آنها بیان شود!

۱ - در نقل این اطلاعات از اظهارات کسانی که سابقاً در لژ بیداری ایران، بوده اند

استفاده شده است.

قبل از اینکه به بحث درباره آئین و تشریفات و رسوم
شرایط عضویت فراماسونها بپردازیم، لازم است شرط ورود به يك لژ فراماسونری
لژها را شرح دهیم. محافل فراماسونری برای قبول عضو جدید
 شرایط و تشریفات بسیار سختی دارند.

آنها برای اینکه از عضو جدید اطمینان کامل داشته باشند، سعی میکنند
 زندان فراماسونها را با عضویت لژها درآورند.

فراماسونها فرزندان ذکور خود را «گرگ زاده» و «گرگ بچه» می خوانند.
 دسته از فرزندان فراماسونها که سر نگهدار و خویشتن دار باشند از هجده سالگی
 با عضویت در لژها می شوند. اینگونه فرزندان چون زیر دست پدر (ماسن) تربیت
 می شوند، میتوانند در هجده سالگی بوظائف يك فراماسون مبتدی پی ببرند و اسرار را
 بیازمایند. فراماسونها از عضویت فرزندان خود دو نظر دارند:

۱- کسی را با عضویت لژ می پذیرند که از هر حیث مورد اعتماد و اطمینان است.
 ۲- با عضویت «گرگ زاده» ها در لژهای فراماسونی تسلسل خانواده ها در این
 سخن ادامه می یابد.

۳- پیوندگرگ زاده ها با دستگاه حاکمه هر کشور با عضویت بچه های فراماسونری
 در محاکم می شود و بدین ترتیب همیشه کارهای مهم مملکتی در دست «خودی»
 است. شرط ورود شخص عادی به لژ، در درجه اول داشتن ۲۱ سال است.

دو مطلب باید مردی «آزاد» باشد. در فراماسونری حرفه ای منظور از آزاد
 «تبودن است. بنایان فزون وسطی کسی را که «برده» و «رعیت» بود با عضویت
 خود نسیب پذیرفتند. امروز که ارباب و رعیتی و بردگی از بین رفته، فراماسونها
 ورود دو مطلب را «نداشتن عقاید سیاسی مخصوص» میدانند. دو مطلب ورود به
 «آزادی فکری هم داشته باشد تا بتواند نظریه های عقلانی و منطقی را ولو
 لاف عقاید خود بپذیرد.

دو مطلب باید ناقص الاعضاء نباشد و نسبت بوطن و زاد و بوم خویشتن نیز تعصب
 نداشته باشد. وقتی کسی دو مطلب ورود به لژ می شود، سازمان اطلاعات لژ مأمور

تحقیق درباره او می‌گردد و پس از تحقیقات لازم سه نفر فراماسون عضو لژ و رقه عضویت وی را امضاء میکنند . در بعضی از لژها سه معرف مأمور تحقیق درباره خصوصیات اخلاقی ، سیاسی و اجتماعی او می‌شوند . نفر اول مأمور می‌شود که در خصوص عازقه داوطلب به خانواده و میهنش تحقیق کند .

نفر دوم مأمور می‌شود که اطلاعات و عقاید فلسفی عضو جدید را درك کند . سومین نفر می‌بایستی درباره عقاید سیاسی و مسلك و مشرب اجتماعی وی تحقیق نماید کلیه اطلاعات مکتسبه در پرونده‌ای جمع‌آوری می‌شود و برای تصویب شورایعالی یا هر مرجعی که تعیین شده است ارسال می‌گردد .

شورایعالی پرونده را در حضور اعضای مجمع مطرح مینماید و رأی می‌گیرد که آیا داوطلب را به عضویت بپذیرند یا نه ؟

آن قسمت از اعضای مجمع که موافق با عضویت آن شخص هستند رأی موافق یا مهره سفید و مخالفین با مهره کیود رأی میدهند .

پس از آنکه داوطلب آراء موافق کافی بدست آورد ، جلسه مقدماتی برای آشنائی با او تشکیل می‌شود .

طبق اساسنامه‌ای که در اکثر لژها هست وقتی هفت عضو مجاز فراماسونری در نقطه‌ای باشند میتوانند برای تربیت يك عضو جدید و آشنا کردن وی بر موز فراماسونری يك لژ موقتی تشکیل بدهند . ولی ادامه کار لژ مزبور بسته به کسب اجازه از لژ اصلی است و مثلاً در انگلستان باید از « لژ بزرگ وابسته » کسب اجازه کرد .

پس از اینکه عضویت داوطلب تصویب شد ، معرفین او را
اولین جلسه در روز مقرر وارد لژ میکنند . وقتی داوطلب وارد جلسه می‌شود هیچ کسی را نمی‌شناسد ، برای اینکه اعضای لژ « فراماسونری » نقاب بر صورت دارند . شخص تازه وارد را ابتدا با طاق « تفکر » راهنمایی میکنند . در اطاق تفکر يك اسكلت (یا عکس اسكلت) و چند جمجمه استخوانی با داس مرگ بطور وحشت‌آوری قرار دارد و دو شعار بدین شرح بدیوار نصب شده است :

۱- اگر برای تحصیل مال و جاه و مقام باینجا آمده‌ای خارج شو زیرا اینجا بتو بدل و مقام نمیدهند .

۲- اگر آمده‌ای بدانی چه خبر است و تماشا کنی ، بدان که هیچ چیزی که بیل تماشا باشد در اینجا وجود ندارد .

در این اطاق فقط يك ميز و صندلی است که روی ميز قلم و کاغذ قرار دارد کاغذها بهتون چاپی و صبتنامه ، قسم نامه و اعترافات است . وقتی داوطلب آنچه را که باو دیکته میکنند نوشت ، ناظم لژ که نقاب بصورت دارد او را باطاقی که اعضاء مجمع عمومی ویرجسته تشنه اند میبرد و پس از تصویب آنچه که داوطلب نوشته ناظم او را برای رفتن به محل آماده میکند . و نقاب سیاه بصورت او میزند و يك طناب بگردش میاندازد ، پس يك دست و يك پای او را از آستین و باجه شلوارش بیرون میآورد و در حالیکه نقاب او را میکشد کایه لوازم فزاری اش ، شمشیر ، هفت تیر و غیره از او گرفته شده و بجلسه رسمی میبرد . در اطاق آزمایش ناظم بلافاصله از وی کناره گیری میکند ! عضو جدید وسط اطاق قرار میگیرد . در اینموقع رئیس لژ با قائم مقام او ، خطاب به او وجودید میگوید : چشمهای خود را باز کن . عضو جدید بعد از دریافت اجازه دستمال از روی چشم بر میدارد و چشم او بعد از آن از اشخاصی میافتد که مثل موقعی که وارد لژ روینده است نقاب بر صورت دارند ولی سرشان پوشیده نیست و سرپوش «طیلسان» را سر دور کرده اند .

مردی که رئیس لژ یا قائم مقام او میباشد خطاب به عضو تازه وارد میگوید آیا بای آزمایش حاضر هستی ؟ و عضو تازه وارد جواب میدهد بلی ای معمار بزرگه ، بلی آقا . رئیس لژ از او میپرسد آیا میدانی که آزمایشی که بعمل میآید چیست ؟ عضو جدید اظهار بی اطلاعی میکند و میگوید خیر چگونگی آنرا بمن نگفته اند .

رئیس لژ میگوید آزمایشی که از شما می شود برای سنجیدن میزان فرمانبرداری

۱- آئین و تشریفات سری لژهای انگلیسی در کتابی که به قیمت گزاف خریداری شده

تجدید نگارنده موجود است .

شماست . کسی که وارد محفل مامی شود باید بداند که اولین شرط شرکت در این محفل اطاعت محض می باشد و شما برای اینکه به عضویت محفل پذیرفته شوید باید سه امتحان بدهید و یکی از آن سه امتحان هوا می باشد و دیگری آتش و سومی آب، عضو تازه وارد اگر ساده باشد میبرد امتحان هوا چیست ؟

رئیس میگوید امتحان هوا این است که هوا بسینه شما نفوذ کند رسید یعنی شمارا حلق آویز خواهند کرد، آیا در خود آنقدر توان می بینید که حلق آویز شوید؟ عضو جدید - المورود می گوید بلی . رئیس لژ اظهار می کند تصور ننمائید که موضوع حلق آویز شدن شما شوخی است و ماقط می خواهیم شمارا برسانیم بلکه برآستی حلق آویز خواهید شد و در این موقع ناظم لژ، طنابی را که آماده دارد بایک چهارپایه می آویزد و بالای چهارپایه می رود و یک سر طناب را بشکل حلقه در می آورد و سر دیگر را از حلقه ای که برستف نصب گردیده است می گذراند و فرود می آید.

رئیس لژ بعضو جدید می گوید بالای آن چهارپایه بروید و طناب را بادست خود حلقه کردن کنید و بدانید که دو نفر از اعضای این محفل سر طناب را خواهند گرفت و ناظم لژ، چهارپایه را از زیر پای شما خواهد کشید.

عضو جدید اگر بیم بخود راه ندهد بطرف چهارپایه می رود و بر آن صعود می نماید و حلقه طناب را اطراف گردن می اندازد. موقعی که او سر را از حلقه طناب عبور میدهد دو نفر از اعضای «لژ» سر طناب را بدست میگیرند تا بظاهر ویرا بالا بکشند و ناظم لژ، یک مرتبه چهارپایه را از زیر پای وی می کشد ولی عضو جدید بجای اینکه آویزان گردد بر زمین می افتد. زیرا طنابی که از حلقه سقف عبور داده شده در واقع از یک حلقه بی استقامت عبور کرده است ولی عضو جدید که به مناسبت تاریکی نمیتواند سقف را ببیند تصور می نماید که طناب را از یک حلقه آهنین عبور داده اند. اگر طناب مزبور از یک حلقه آهنین عبور میکرد بعد از این که یک مرتبه چهارپایه را از زیر پای آن مرد دور کردند، ستون فقرات آن شخص در موضع گردن می شکست و او زندگی را بدرود می گفت ولی چون طناب از یک حلقه بی استقامت در سقف گذشته است وقتی چهارپایه را از زیر پای وی دور می کنند، بر زمین می افتد بدون اینکه آسیب ببیند اما مثل یک محکوم

همی که میخواهند او را بدار بیاورند قلبش فرو میریزد.

عضو جدید تا یکی دو دقیقه بعد از اینکه بر زمین میافتد از هراس آن واقعه در پیرخاستن نیست و ناظم لژ بازوی او را میگیرد و بلند می کند و رئیس لژ قدری اطرافیان خود مشورت مینماید و میگوید آزمایش اول شما رضایتبخش بود ولی این کمی نیست و شما آزمایش آتش را هم باید بدهید. عضو جدید می پرسد که امتحان آتش چیست؟ رئیس لژ میگوید که امتحان آتش این است که ما باید بدانیم شما حاضر هستید بر حسب امر «لژ» بزرگ خطر مرگ از آتش را استقبال کنید یا نه؟ آنگاه بر حسب دستور رئیس «لژ»، یک جلسه يك سینی در مقابل رئیس می گذارد. در این سینی يك طپانچه قدیمی، يك تفه باروت و يك گلوله و قدری کهنه و يك جاشنی و يك سنبه کوچک وجود دارد، معمار بگوید عضو جدید می گوید نزدیک شو و امر می کند که عضو جدید طپانچه را در مقابل نماید.

اگر وی رسم پر کردن يك طپانچه قدیمی را نداند معمار آنرا باو می آموزد و گوید اول باروت را در طپانچه بریزد و آنگاه روی آن قدری کهنه بگذارد و بعد آنرا وارد لوله کند و با سنبه بزند که پائین برود و آنگاه جاشنی را بر جای آن بگذارد. عضو جدید، طبق دستور معمار بزرگ (که صورتش را نمی بیند) طپانچه را بکشد و آنوقت رئیس لژ امر می نماید که سه قدم عقب برود و سپس می گوید لوله را روی شقیقه خود بگذارید. عضو جدید این دستور را هم انجام میدهد و بزرگ دستور شلیک میدهد.

اگر عضو جدید دچار تردید شود و از شلیک خودداری نماید او را از «لژ» خارج کنند و بصورت نمی پذیرند ولی هیچوقت چنین کاری نمیشود زیرا هر کسی که بخواهد شود قبلاً از این تشریفات کهنه و غیر حقیقی با اطلاع است. معمولاً داوطلب اگر جاشنه باشد و روی ماشه طپانچه فشار بیاورد، باروت آتش خواهد گرفت و گاز و دود را تنهای قبضه طپانچه خارج خواهد شد. زیرا طپانچه مزبور شبیه طپانچه یقزان است و وقتی باروت در لوله آن ریخته شد، به قبضه طپانچه منتقل میشود و بکلی از باروت مجزی میگردد و بعد از اینکه جاشنی آتش گرفت، باروت

طبایچه در قبضه آن مشتعل میگردد نه در اوله، غرض این است که هرگاه عضو جدید از امر معمار بزرگ اطاعت نماید و روی ماشه شلیک کند هیچ خطری متوجه عضو جدید نیست و این کارهای تکراری فقط برای آزمایش درجه اطاعت عضو جدید است.

پس از اینکه فسر شناخته شد، لژ فراماسونری «اسکاتلند» در فرانسه در صدد برآمد بجای طبایچه برای (آزمایش آتش) از فسر استفاده کند در آنجا عضو جدید را مقابل یک اجاق که دارای قطعات بزرگ و کوچک آتش است قرار میدهند و رئیس لژ امر می نماید که اخگرهای مزبور را بادست از اجاق ها بردارد و روی سینه بگذارد. عضو جدید اگر اطاعت نماید و آتش های مزبور را از اجاق بردارد احساس سوزش نخواهد کرد و اگر قدری اطلاع داشتند باشد درمی یابد آنچه تصور می کرد آتش است در حقیقت قطعاتی از چوب یا ذغال است که به فوسفور آلوده شده است. امتحان آتش برای کسانی که نمیدانند چوبهای آتشین به فسر آغشته شده ظاهراً وحشت آوراست ولی همانطوریکه گذشت این تشریفات قدیمی و کهنه که به مسخره بیشتر شبیه است از قدیم باقیمانده است و معمولاً داوطلب از آنها بیروز بیرون می آید.

آزمایش دیگری که از عضو جدید به عمل می آید موسوم به آزمایش «آب» است. در بعضی از لژها این آزمایش را مبدل به آزمایش خون کرده اند. اعضاء لژ بعدا و طلب می گویند که باشمشیر به شیئی که از کاغذ ساخته اند حمله کند و شمشیر بر قلب او فرو کند. همینکه نوک شمشیر بکاغذ فرو رفت مثل یک بر از خون پشت آن شکافته میشود و خون جاری میگردد. در فراموشخانه ملکم و لژ بیداری ایران نیز همین ترتیب عمل میشد و در زیر زمین باغ شعاع السلطنه که باشعله قرمز و بارچه دبیت سپاه آرایش شده بود، این آزمایش صورت میگرفت.

اگر عضو جدید از هر سه آزمایش بیروز بیرون آمد و امتحانات اورضایت بخش بود، رؤسای لژ فراماسونری از اطاق آزمایش خارج میشوند و فقط کسانی باقی می ماند که عضو جدید باید آنها را بشناسد و آنها نقاب از چهره بر میدارند و ورود عضو جدید را بلژ فراماسونری تبریک میگویند. در همان جلسه اشارات و علائم و اسراری که در درجه اول لازم است باو آموخته میشود و بدین ترتیب اولین جلسه آزمایش و قبولی عضو

تشکیلات و سازمانهای داخلی لژهای جهان اکثراً شبیه
آئین و تشریفات یکدیگرند. به همین جهت فقط بشرح سیستم قبول عضو جدید
محفل بزرگ مصر و آئین داخلی لژهای مصر و روسیه قدیم که دو نمونه جالب است
 اکتفا میکنیم:

آئین و تشریفات که در لژ روسیه جاری بوده از آن
 است قابل توجه است که يك نویسنده بزرگ روسی آنرا با جزئیاتش ذکر میکند. اما
 فراماسونری مصر بدین سبب انتخاب شده که همواره پیشرو و پیشقدم تأسیس لژهای
 حتی در آفریقا و خاور میانه و آسیا بوده و هست. در ایران نیز تاکنون محفل بزرگ مصر
 بدین لژ تشکیل داده که اطلاع بر موز و اسرار آن مورد توجه ایرانیان خواهد بود.^۱
 پناهگاه سری فراماسونری مصر در عمارت بزرگی در میدان اوپرای قاهره واقع
 است. در طبقه دوم این عمارت عنوان «بزرگترین محفل ملی مصر» جلب توجه
 میکند. هنگام ورود به پناهگاه فراماسونها، با نالار بزرگی روبرو میشویم. در این
 چند قدم که پیش برویم، ناگهان مردی جلو ما را میگیرد. در وسط کمر بندی که
 تمام این مرد بسته شده، قطعه پارچه سفیدی که از پوست گوسفند و مزین به نقشهای
 مختلف است آویخته شده است. این مرد شمیر برهنه‌ای در دست دارد و برق
 آهن خود را که از برق تیغه شمیرش خیره کننده‌تر است بتازه وارد میدوزد و از او
 به علت ورود به محفل سؤال میکند.

اگر تازه وارد، از اعضاء لژ باشد، با اشاره مخصوص واداء کلمه رمز وارد تالار
 دولتی اگر برای اولین بار بخواهد به محفل فراماسونها راه یابد، دربان و حاجب
 که بطرز خاصی بر در سالن دق الباب میکنند.

۱- محفل فراماسونری مصر در سال ۱۹۵۶ رسماً از طرف دولت جمهوری مصر منحل
 گشت و ولی چون سرهنگ عبدالناصر متوجه شد که سازمان ماسنی وسیله خوبی برای
 وقت مقاصدش میباشد لذا مجدداً اجازه فعالیت بدان داد.

۲- ذبیح الله منصورى این قسمت از آئین و تشریفات را از کتاب فرانسوی فراماسونری
 گرفته است.

پس از کوبیده شدن در ، روزنه‌ای مثلث شکل که در وسط درکار گذاشته شده ، باز میشود و دو چشم از پشت آن نمایان میگردد . برادر دربان و حاجب با او بطرز مبهم چند کلمه‌ئی میگویند و بلافاصله روزنه مثلث شکل بسته میشود و پس از چند دقیقه راهنما و کسیکه تازه وارد را معرفی کرده به پشت در می‌آید و مستقیماً ویرا باطابق انتظار و تفکر میبرد.

طالار بزرگ لژ فراماسونها را در مصر «هیکل» نام گذاشته‌اند و در سایر همالک هر یک نام مخصوصی دارد. هیکل محلیست که در آن جلسات محفل منعقد میشود و در صدر آن تخت بلند و مجللی دیده میشود که بدان «عرش سلیمان» میگویند.

عرش سلیمان به تخت پادشاهان انگلیس در قرون وسطی شباهت دارد . بر بالای این تخت مردی که از همه مسن‌تر است و مقام سی‌وسه دارد نشسته ، گردن بند بزرگی از طلا و نشانهای متعددی به سینه دارد ، و در دست او چکش و در برابرش زاویه و برگاره ، بچشم میخورد.

در طرفین تالار ، اعضاء لژ قاهره که اکثراً نشانهای نظیر نشان رئیس منتهی بدون زنجیر طلا دارند ، در روی صندلی و جایگاههای مخصوص خود نشسته‌اند . در پیرامون «عرش سلیمان» ، مردانی حامل شمشیر و چیزی شبیه بنیزه ایستاده‌اند و رئیس را حراست میکنند. در کنار آنها ، ستونهای ضخیمی بنظر میرسند ، که روی آنها با اشکال ازدها و مار و عقاب نقش شده است .

در وسط تالار حرف (G) لاتین آویخته شده و در پشت سر «تخت سلیمان» چشم بزرگی است که بعقیده فراماسونها چشم خداست که در همه حال بر اعمال و اقوال ایشان نظارت مینماید .

در سمت راست تخت ، قرص «ماه» که مظهر و نماینده شب است و در سمت چپ قرص خورشید که مظهر و نشانه روز است مشاهده میشود . هنگامیکه رئیس لژ بر تخت سلیمان جلوس نموده آغاز سخن میکند و میگوید :

— برادران ، برای افتتاح جلسه مرا کمات کنید.

و سپس با چکشی که بدست دارد ، بروی میز کوچکی که مقابلش گذارده شده

میکوبد، شخصی که برصندلی بلند سمت چپ او نشسته، جواب چکش رئیس را میدهد، و جواب هر دو را، شخص دیگری که در روبرو و در انتهای تالار جلوس کرده میدهد. این دو نفر مخبرین اول و دوم جلسه هستند، در این هنگام تمام حاضرین در جلسه بدون هیچگونه صحبت و اشاره‌ای از جای خود برمیخیزند و سپس رئیس مخبر دوم را مخاطب قرار داده و میگوید:

— ای برادر نخستین وظیفه هر بنای آزاد چیست؟

مخبر دوم — نخستین وظیفه وی اینست که محفل را محلی در بسته و محفوظ ببیند رئیس — این امر را تحقیق کنید.

مخبر دوم (به نگهبان داخلی) برادر تحقیق کنید که محفل در بسته و محفوظ است یا نه؟ نگهبان داخلی (بدون آنکه هیچ بگوید و یا اشاره‌ای کند ضربتی بدر میگوید) نگهبان خارج با کوبیدن در بدون اینکه صحبتی کند جواب او را میدهد. در اینوقت نگهبان داخلی جلو می‌آید و میگوید:

برادر — مخبر دوم، در بسته، و کس را بدون این محفل راه نیست.

مخبر دوم (خطاب بر رئیس): — رئیس محترم در محفل بسته و کاملاً محفوظ است. رئیس — برادر، مخبر اول، وظیفه دوم چیست؟

مخبر اول — تحقیق در اینکه تمام حضار بنایان آزاد و از احرار هستند.

رئیس — برادران، نظام بنایان آزاد در درجه اول قرار دارد.

در این هنگام برادران رو بهم قدمی برداشته و با دست اشارات مختلف و عجیب و غریبی بیکدیگر میکنند.

رئیس — برادر — مخبر دوم ما، عده کارمندان اصلی در محفل چقدر است؟

مخبر دوم — عده آنها سه نفر است رئیس محترم محفل و مخبر اول و مخبر دوم.

رئیس — برادر مخبر اول، عده کارمندان غیر اصلی که بعنوان مساعدت و کمک

انجام وظیفه مینمایند در محفل چقدر است؟

مخبر اول — بجز دربان سه نفر هستند، دو تن مرشد و یک نفر نگهبان داخلی.

رئیس — برادر مخبر دوم محل دربان کجاست؟

مخبر دوم- بیرون در محفل .

رئیس- وظیفه او چیست ؟

مخبر دوم- شمشیری برهنه بدست دارد که مانع از ورود دشمنان ، جاسوسان و یگانگان گردد و اجازه ندهد که بدین ترتیب دیگران از کارهای ما مطلع شوند .

رئیس- برادر ، مخبر اول، محل نگهبان داخلی کجاست ؟

مخبر اول- در داخل محفل و در کنار در .

رئیس- وظیفه اش چیست ؟

مخبر اول- در بروی هر بنای آزاد ، پس از اطمینان از شخصیت او بگشاید ، و داوطلبان را طبق رسوم لازم بپذیرد مشارالیه او امر مخبر دوم را اطاعت نماید .

رئیس- برادر ، مخبر دوم ، مقام مرشد ثانی کجاست ؟

مخبر دوم: آنچه را که مخبر اول از او امر رئیس محترم باو میدهد باید به مخبر

دوم نقل کند، تا به وقت اجراء شود.

بنام مهندس اعظم جهان

رئیس- برادر مخبر اول، محل مرشد اول کجاست ؟

مخبر اول سمت راست رئیس محترم و یا نزدیک باو .

رئیس- وظیفه او چیست ؟

مخبر اول - او امر رئیس محترم را به مخبر اول نقل نماید .

رئیس- برادر ، مخبر ثانی محل شما در محفل کجاست ؟

مخبر دوم- سمت جنوب .

رئیس - برای چه در سمت جنوب محل شما تعیین شده ؟

مخبر دوم برای اینکه مراقب زوال خورشید باشم و برادران را از کار یا استراحت و از استراحت بکار دعوت نمایم تا اینکه نفع و خرسندی عایدشان گردد.

رئیس برادر ، مخبر اول ، محل شما در محفل کجاست ؟

مخبر اول- سمت مغرب .

رئیس- برای چه سمت مغرب محل شما تعیین شده ؟

مخبر اول- برای اینکه مراقب غروب آفتاب و پایان روز باشم و پس از آن که مشاهده نمودم هر يك از برادران آنچه را که استحقاق دارد بدست آورده بامر رئیس محترم در محفل را قفل کنم.

رئیس- برادر رئیس محترم سابق محل رئیس محترم کجاست؟

رئیس محترم سابق- سمت مشرق.

رئیس- برای چه سمت مشرق محل او تعیین شده است؟

رئیس سابق- چون آفتاب از سمت مشرق برای روشنائی و خشنودی طلوع میکند، از اینجهت ضرورت داشت که رئیس در سمت مشرق جلوس نماید و جلسه را افتتاح کند، و برادران را طریقه بنایان آزاد تعلیم دهد.

رئیس- برادران اینك که معلوم شد جلسه ما طبق مقررات تشکیل گردید :

پس بیائید همه با هم قبل از اعلام افتتاح محفل بدرگاه آفریدگار اعظم جهان تضرع و استدعا کنیم که کارهای ما را مشمول برکات و عنایات خود گرداند تا اینکه اعمالمان مقرون بصلح و سلامت باشد و همانطور که با نظم آغاز گردید با نظم و توافق کامل پایان پذیرد.

رئیس سابق- آمین...

رئیس- برادران ... بنام مهندس اعظم جهان و تحت رعایت محفل ملی بزرگ عصر افتتاح این محفل را از طرف عالیترین مقام اعلام مینمایم.

رئیس با چکش چند بار بر میز میگوید، مخبر اول پاسخ او را میدهد و او چوبدست خود را که شبیه گرز است بلند میکند و سپس مخبر دوم پاسخ میگوید و او هم چوبدست خویش را آماده نگه میدارد. سپس بترتیب نگهبانان همین تشریفات را انجام میدهند. در اینوقت رئیس محفل سابق پیش میآید و کتاب را گشوده و زاویه و پرگار را در جای خود میگذارد و مرشد دوم لوحه درجه اولی را میکشاید و بجای خود می نشیند پس از آن همه برادران می نشینند.

طرز ورود بمحل فراماسونری روسیه تزاری

لونیسکالا پویچ تولستوی نویسنده معروف روسی در قسمت دوم کتاب جنگ و صلح، درباره ورود یکنفر روسی بمحل فراماسونری پطرز بورگ در سال ۱۸۷۶ دامتن مفصلی مینویسد که خلاصه آن چنین است:

گنت پی بر پس از ورود پطرز بورگ با گنت ویلارسکی جوان لهستانی در اجتماعات پطرز بورگ آشنا میشود. يك روز گنت ویلارسکی، بدیدن پی بر میآید و پس از اینکه مطمئن میشود که هیچکس در اطاق نیست باز میگوید: گنت! من با یفهم و پیشنهادی نزد شما آمده‌ام، شخصی که در انجمن اخوت ما مقام و مرتبه بسیار ارجمندی دارد، توصیه کرده است که شما را زودتر از موعد مقرر در انجمن بپذیرند و بمن پیشنهاد کرده است که ضمانت شما را بعهده بگیرم. من اجرای امر این رجل عالمقام را قطعاً مقدس خود میشمارم. آیا شما میل دارید که بضمانت من با انجمن اخوت فراماسونها وارد شوید؟

آری، من میل دارم.

ویلارسکی سر را خم کرد و گفت:

گنت سؤال دیگری از شما دارم ولی خواهش میکنم که جواب آنرا نه بعنوان یکنفر از اعضای فراماسون آئیده بلکه بعنوان مرد شرافتمند و راستگو بمن بگوئید. آیا شما از تمام معتقدات سابق خود دست برداشته‌اید، آیا بخداوند ایمان دارید؟ پی بر لختی اندیشیده گفت:

آری... آری، بخداوند ایمان دارم.

پی بر و ویلارسکی با کالسکه‌ئی بطرف عمارت بزرگی که لژ فراماسونها بود، رفتند، آنها از پله‌های تاریکی گذشته باطاق انتظار کوچک روشنی رسیدند و در آنجا بدون کمک خدمتکار پالتوی خود را از تن بیرون کردند.

پس از اطاق انتظار، باطاق دیگری وارد شدند که مردی بالباس عجیب در آنجا

آن ظاهر شد. ویلا رسکی باستقبال آورفته بزبان فرانسه آهسته سخنی گفت و سپس بجانب گنجی کوچکی رفت و در آن راگشود.

پی بر لباسهای جدیدی را که تا آنموقع نظیر آنرا ندیده بود در آنجا مشاهده کرد. ویلا رسکی دستمالی را از آن گنجی بیرون آورد و چشم پی بر را با آن بست. ویلا رسکی او را بسوی خود کشید و بوسید و دستش را گرفت و همچنان چشم بسته بمحلی برد.

ویلا رسکی پس از آنکه در حدود ده قدم او را رهبری کرد، توقف نموده گفت: - اگر عزم دارید که بانجمن اخوت ما وارد شوید، باید هریش آمدی را مردانه و شجاعانه تحمل کنید... وقتی صدای درزدن را شنیدید، چشم خود را باز کنید، من شجاعت و هوفتیت شما را آرزو مندم، پس دست پی بر را فشرده خارج شد. متعاقب آن ضربات محکمی بدر کوفته شد.

پی بر دستمال را از پیش چشم برداشت و بگرد خویش نگریست.

اطاق تاریک و تیره بود تنها در يك گوشه آن چراغ کوچکی در برابر شیشی سفیدی میسوخت، پی بر نزدیکتر رفت و مشاهده کرد که چراغ روی میز سیاهی گذاشته شده و کتابی گشوده در کنار آن است. این کتاب انجیل بود و آن شیشی سفید که در مقابلش چراغ میسوخت، جمجمه انسانی بود که حفره های چشم و دندانهایش بخوبی دیده میشد.

پی بر نخستین کلمات انجیل یعنی در آغاز کلمه بود و کلمه نزد خدا بود، را قرائت کرد، از کنار میز گذشت و در کنار میز صندوق گشوده بزرگی را که از چیزی پر بود مشاهده نمود. این صندوق پر از استخوان بود. پی بر از آنچند دید بهیچوجه متعجب نشد... در آنجا جمجمه و تابوت و انجیل مشاهده میشد... در این میان در باز شد و یک نفر باطاق آمد.

در نور ضعیفی که پی بر در آن ناحدی بدتشخیص اشیاء موفق شده بود، مرد کوناہ آتنامی وارد شد. ظاهراً این مرد چون از روشنائی تاریکی آمده بود، توقف کرد، سپس

با قدمهای محتاط بجانب میز رفت و دستهای کوچک خود را که در دستکشهای چرمی مستور بود روی آن گذاشت.

این مرد کوتاه قامت پیش بند چرمی سفیدی بسته بود که سینه او و قسمتی از پاهایش را میپوشانید. بگردنش چیزی شبیه گردن بند آویخته، از زیر گردن بند نیز زابوی پنبی بیرون آمده بود، این طوق نوری صورت کشیده‌اش را که از پائین روشن میشد احاطه میکرد.

تازه دارد به پی‌یر گفت: «شما برای چه باینجا آمده‌اید؟ شما که بحقیقت روشنائی ایمانی ندارید و روشنائی را ندیده‌اید، برای چه باینجا آمده‌اید؟ شما از ما چه میخواهید، خرد، برهیز گاری یا تنویر فکر؟

پی‌یر چون پیش‌رفت آموزگار را که نامش اسمیولیا اینوف بود شناخت.
در اصطلاح فراماسونها مردی که داوطلب ورود بجمعیت را آماده میسازد آموزگار نامیده میشود. آموزگار مجدداً سؤال خود را تکرار کرد و پی‌یر در جواب گفت:
آری، من... من... طالب تجدید زندگی باطنی هستم.
آموزگار گفت:

— بسیار خوب.

و بیدرنگ بکار ادامه داده آرام و سریع گفت:

— آ یا شما آگاه هستید که جمعیت مقدس ما برای وصول شما به دقتان بچندوسی متشیت میشود درباره فراماسون چه عقیده دارید؟

پی‌یر: معتقدم که آئین فراماسون برادری و برابری در میان مردمی است که بیست خیر خواهانه دارند. آموزگار سینه‌اش را صاف کرد و دستهایش را بادستکشهای چرمی: سینه گذاشت و شروع بسخن کرده گفت:

— اینك من باید هدف اصلی جمعیت خودمان را برای شما آشکار سازم و چندین این هدف باهدف شما مطابقت داشته باشد، در اینصورت از ورود بجمعیت اخوت من تشریح مطلوب را خواهید گرفت.

اولین و اصیلترین هدفی که جمعیت ما بر آن استوار است و پایه اتحاد این جمعیت محسوب میشود و هیچ نیروی انسانی نمیتواند آنرا واژگون سازد عبارتست از نگهداری يك راز مهم و انتقال آن بنسلهای آینده .

این راز با سائرین عهدود ، حتی از بشر اولیه بما رسیده است و شاید سر نوشت نوع بشر وابسته بآن باشد ... ماضن تصفیه و اصلاح اعضای خود در راه اصلاح تمام ابناء بشر مجاهدت مینمائیم و اعضای خود را بعنوان نمونه و سرمشق پرهیزگاری و نیکوکاری بمردمان ارائه میدهیم و بدینوسیله میکوشیم تا سرحد امکان خویش باشر و پلیدی که در جهان حکمفرماست مبارزه کنیم .

آموزگار نیجساعت پی بر را تنها گذاشت ، و پس از مراجعت برای عضو تازه وارد هفت فضیلتی که با هفت پله معبد سلیمان مطابقت دارد و هر ماسون باید آنها را پیشه خود سازد، نیز بر شمرد. این فضائل عبارت بود از :

۱- فروتنی و نگهداری اسرار جمعیت ،

۲- اطاعت از اعضای عالیمقام جمعیت ،

۳- رفتار يك ،

۴- عشق بنوع بشر ،

۵- مردانگی ،

۶- آزادگی و بلند نظری ،

۷- عشق بمرگ .

آموزگار پس از ادای این جملات از جایگاهی که پی بر در آنجا بود بیرون رفت و یزدیکر زودتر مراجعت کرده و از پی بر پرسید که آیا هنوز در عزم خود استوار است و صمیمیت دارد که آنچه بوی میکوبند انجام دهد .

- من برای همه چیز آمادام .

آموزگار گفت :

بعلاوه باید بشما اطلاع دهم که جمعیت ما تنها بوسیله کلمات تعلیمات خود را

نمی آموزد بلکه برای این منظور از وسایل دیگر که شاید بر جویندگان فضیلت و خرد
 بیش از توضیحات لفظی موثر واقع شود، استفاده مینماید ... انجمن ، از جمعیت پی
 باستانی که تعالیم خود را بوسیله هیرو کلیف فاش میساختند ، تقلید میکند .

هیرو کلیف تمامگذاری اشیائست که با حواس قابل درک نیستند و دارای
 چگونگیهای شبیه بتصاریر نسخه آنها میباشد .

آموزگار گفت اگر شما مصمم هستید، پس باید شمارا برای ورود بانجمن آماده
 سازم . خواهش میکنم برای اثبات بلند نظری خویش تمام اشیاء گرانبهای خود را به
 تسلیم کنید . . . هر چه با خود دارید؛ ساعت ، پول ، انگشتر . پی بر کلیه اشیاء خود را
 تسلیم کرد .

- نشانی قبول اطاعت خواهش میکنم لباس خود را در آورید . پی بر بدست
 آموزگار فراگ و جلیقه و کفش پای چپش را بیرون آورد . ماسون یقه چپ پیراهن خود
 کشود ، پاچه چپ شلوارش را تازانو بالا زد .

آموزگار گفت : شهوت اصلی شما چیست ؟ پی بر گفت شرابخواری ، شکمخوارگی
 تند خوئی ، غضب ، زنان .

ماسون پس از شنیدن این سخنان مدتی خاموش و بیحرکت ایستاد ، پس دوباره
 بسوی پی بر رفت ، دستمال را از روی میز برداشت و باز چشم او را بست .

اندکی پس از آن بجای آموزگار ، ویلارسکی ضامن پی بر آمده از او پرسید
 هنوز در تصمیم راسخ خود باقی هستید ؟

پی بر جواب داد آری ، آری

در حالیکه ضامن او شمشیری را بروی سینه برهنه او نگه داشته بود ، باو دست
 حرکت داد سپس او را از آن اطاق بدلیلز هائی که بجلو و عقب می پیچید هدایت کرد
 و سرانجام بدر عمارت بردند . ویلارسکی سرفه کرد ، ضربات خشکی بشیوه ماسون
 جوابش را داد . آهنگ بمی از او پرسید که کیست ؟ کجا و چه وقت بدنیا آمده است ؟
 از ادای جوابها بدون اینکه چشمش را باز کنند ، بمکان دیگری هدایتش کردند .

راه راجع بدشواربها و مشقات راهی که برای وصول بکمال درپیش داشت و راجع بدوستی مقدس و راجع بابدیت خالق عالم و در باره جرأت و شجاعتی که باید در تحمل زحمات و خطرات ابراز نماید باره و کنایه باوی سخن میگفتند. درحالیکه با او حرف میزدند صداهای مختلفی که بوسیله ضربات شمشیر و چکش بوجود میآمد شنیده میشد.

هنگامیکه او را بسوی شیشی هدایت میکردند متوجه میشد که میان راهنمایان او فردید و پیرشانی بوجود آمده است. صدای نجوای اطرافیان خود را می شنید که آهسته بایکدیگر بحث میکردند و یکی از ایشان اصرار میورزید که او را روی فرش معینی عبور دهند. پس دست راستی را گرفتند و روی چیزی فرار دادند و بوی امر کردند که یادست چپ پرکاری را روی سینه چپ نگه دارد و او را مجبور کردند تا با تکرار کلماتی که یکنفر اداء میکرد بقوانین انجمن سوگند وفاداری یاد کند. آنگاه شمعه خاموش گردید و چراغهای الکلی روشن شد... پی بر در نور ضعیف شعله الکلی چند نفر را دید که با پیش بندهائی شبیه پیش بند آموزگار روبروی او ایستاده و شمشیرها را مقابل سینه او نگه داشته اند در میان ایشان مردی با بیراهن سفید خون آلود ایستاده بود، پی بر بعضی مشاهده این منظره بقصد آنکه شمشیرها در سینه اش فرو رود سینه را پیش داد. اما شمشیرها عقب کشیده شد و دوباره چشمش را بستند.

صدایی باو گفت:

« حال نور و شنائی ضعیف را دیدی .

پس دوباره شمعه را روشن کردند و گفتند که باید روشنائی کامل را مشاهده کنی و باز چشمش را باز کردند و بیش از ده صدا یکباره گفت : Sic Transit Gloriamundi یعنی «افتخار و شکوه جهانی چنین میگذرد» پی بر سپس باطفاقی که در آن میز نورانی که با پارچه سیاهی پوشیده شده بود و دوازده نفر با لباسهای مخصوص فراسو لها و آن میز نشسته بودند رفت .

رئیس جمعیت که صلیب عجیبی بگردن و چکش کوچکی در دست داشت در

صدر هیئت ۱۲ نفری قرار گرفته بود ، در دیوار ستاره فروزانی کنده شده بود ، در پشت
طرف میز قالی کوچکی با نقش و نگار و تصاویر مختلف گسترده و در طرف دیگر آن مکتبی
شبه به محراب بود که انجیل و جمجمه ای در آن قرار داشت . اطراف میز هفت شمعند
شبه به شمعدانهای کلیسا گذاشته بودند ، دو نفر از برادران پییر را سوی محراب بردند
و پاهای او را بوضع زاویه قائمه قرار دادند و بوی امر کردند بخاک بیفتد و در آستانه مسجد
مسجده کند . پس از انجام سجده ، پیش بندی نظیر بیش بند دیگران بوی بستند و پیش بند
و سه جفت دستکش بدستش دادند و آن گاه استاد بزرگ او را مخاطب ساخته گفت که :
بکوش تا این پیش بند سفید را که مظهر قدرت و پاکدامنی است لکه دار نسازد . در هر
بیل گفت باید مجاهدت نماید تا با آن دل خود را از مفاسد پاک و مفرح سازد و با صبر و
شکیبائی و تمکین و مدارا را خویش را بدل تردیگان و ممنوعان خود بگشاید .

در باره يك جفت از دستکشهای مردانه گفت که اینك اهمیت آنرا نمیتوان
بداند اما باید آنرا محفوظ نگهدارد ، در باره دستکش دیگر گفت که در بعضی
موقع تشکیل جلسات انجمن پیوسته و راجع بدستکش زنانه سوم گفت :

— برادر مهربان ! این دستکش زنانه را نیز برای شما در نظر گرفته ایم . آنرا
بآن زن بدهید که بیش از همه مورد احترام شما خواهد بود . این هدیه گرزگان است
پاکی دل شما برای آن زیست که او را بعنوان همکار خود در انجمن ماسونها انتخاب
میکنید .

اما برادر عزیز ! مراقب باش که این دستکشها زینت بخش دستهای نابالغ نشود
آفت علائم همجمع فراماسونها را باو نشان دادند ، کلمه عبور را بوی آموختند و بالاخر
بوی اجازه نشستن دادند . استاد بزرگ بخواندن مرامنامه پرداخت ، مرامنامه بیست و
مفصل بود و استاد بزرگ چنین میخواند :

« ما در معابد خود هیچ اختلاف درجه نداریم ، تنها اختلافی که هست میان
تقوی و گناه است باید از ایجاد هر اختلافی که سبب تقصیر برای میگردد اجتناب کرد
آری ! بكمك برادر خود هر کس میخواهد باشد ، بشتاب ، گمراهان را نصیحت کن

دست افتادگان را بگیر ! هرگز برادر خود کینه و خصومت نوز ! مهربان و مؤدب باش ! اخگر برهیزگاری را در دل همه کس شعله‌ور ساز ! هموعان و نزدیکان خود را در سعادت خویش شریک کن و بدان که هرگز غبار حسادت باکی این لذت را تیره و مکدر نخواهد ساخت . دشمن خود را عفو کن ! از او انتقام نکش ، بوی نیکی کن ! اگر عالیترین قانون را بدین طریق اجراء کنی آثار آن عظمت باستانی را که از دست داده‌ای باز خواهی یافت . »

استاد بزرگ یسخان خود پایان داد و برخاسته پی‌یر را در آغوش کشید و بوسید . همه با و تبریک گفتند . استاد بزرگ چکش را روی میز کوفت ، همه بجای خود نشستند ، یکنفر بخواندن خطابه‌ای درباره لزوم حلم و بردباری پرداخت .

استاد بزرگ پیشنهاد کرد که آخرین وظیفه را انجام دهند و شخصی و الزام‌مقام که پی‌یر او را میشناخت و وظیفه‌اش جمع‌آوری صدقه بود برخاست و دور زد . پی‌یر مبلغی که دیگران میدادند او نیز پرداخت . و بدین ترتیب یکنفر وارد فرقه فراماسوئری شد .

گرچه اسرار و سکوت سرتاسر لژهای فراماسوئری را گرفته ،
مخارج لژها معذلک اکثر لژهای فراماسنی آمریکا و حتی گراند لژ انگلستان همه ساله بودجه سالانه خود را در کتاب‌های سال منتشر میکنند .

اکنون که مشغول نوشتن هشتم ارقام چند سال لژهای انگلستان و آمریکا جلاو جثمانم قرار گرفته‌ام . ولی هر قدر در آمد و هزینه گراند لژهای « اصلی » و « شورایی » ماسنی آمریکا و انگلستان علنی است ، به همان نسبت در آمد و مخارج و بودجه لژهای ماسنی شرق و آفریقا در پشت پرده اسرار قرار دارد .

چنانچه تاکنون حتی یکبار هم دیده و شنیده نشده که لژهای ماسنی ایران ارقام بودجه خود را منتشر نمایند . و همین اقدام سبب شده است تا مردم بکارهای آنان در کشور خود با سوء ظن نگاه کنند .

سازمانهای اصلی و فرعی فراماسوئری ایران با در آمد اعضاء آن اداره میشود . همچنانکه در اروپا و آمریکا هزینه لژهای فراماسوئری را اعضای آن تأمین میکنند

و هر عضو میباید در هر ماه مبلغی بابت حق عضویت به لژ بپردازد .

در انگلستان ، اعضاء لژهای فراماسونری حق عضویت را هر سه ماه يك بار و پیش (پیش) میپردازند . لژهای فراماسونری در انگلستان ، امریکا ، فرانسه و ایتالیا به مخارج زیادی دارند . و این مخارج در درجه اول عبارتست از کتابها و رساله‌هایی که در طرف لژ چاپ میشود و بین اعضاء توزیع میگردد و در درجه دوم هزینه تعمیر محل لژ (اگر اختصاصی باشد) یا کرایه آن اگر ثابت است بخاری باشد . در ایران لژ و مدرسه فراماسونری (اسکاتلند) از سال ۱۹۲۱ در محل کلیسای انجیلی واقع در خیابان قوام السلطنه همسایه مبلغی بابت (کرایه محل) بد کلیسا میپردازد . در این محل که فراماسونهای ایران بدان نام « کاش بنیان آزاد » داده‌اند لژ و روشنائی در ایران تشکیل میشود .

علاوه بر مخارج فوق‌الذکر حقوقی هم از آن دفتری ، مستخدمین جزء و مخارج دیگر لژهای فراماسونری از محل حق عضویت اعضاء برداشت میشود . در فرانسه ، ایتالیا ، اعضاء لژها غیر از حق عضویت چیزی بد لژ نمی‌دارند ولی در کشور امریکا بعضی از اعضاء فراماسونری که لژ و تمدن جدید در حال حیات با طبق وصیتنامه بعد از مرگ ، هدایای قابل توجهی بد لژها میدهند . با همین هدایاست که مریدخانه و مدارس و پرورشگاه‌های فراماسونری بوجود میآید .

در لژهای فراماسونری هیچ عضو حقیر پرداخته نمیشود و حتی رئیس لژ که آن اداره میکند و زحمتش بیش از دیگران است حقوق دریافت نمیکند . هر کاری که طرف و معمار بزرگ با اعضاء انجام میدهد باید بدون انتظار پاداش با انجام برسد هر کسی که عنوان لژ فراماسونری است ، به حرفه‌ای داشته باشد که بتواند بدان وسیله امر را مدعاش کند . فقط با اعضاء دفتری از که نه وقت آنها در دفاتر و شعبات مختلف میگذرد مستخدمین جزء حقوق داده میشود .

در ایران فراماسونهای فرخ انگلیسی مؤسسه‌ای بنام « انجمن معاملات خارجی » دارند . این محل که به اسم اشخاص بدست رسیده ولی در حقیقت مرکز و دفتر کل فراماسونهاست و البته معاملات تجارتی هم در آن صورت میگیرد .

معلوم نیست درآمد این شرکت به چه مصارفی میرسد؟ زیرا این مؤسسه نیز در عدم واسطه مسکوت فرو رفته است، ولی بهر حال عده‌ای از آن منتفع میشوند.

از زمانیکه فراماسونری، نظریهٔ وجود آمد، تا روزیکه قانون

اساسی دکتر اندرسن به موجب مجامع ماسنهای انگلیس رسید.

مسئله مذهب در بین سازمان مسکوت بود، ولی چون در قانون

همین مذهب «آزاده» اعلام گردید، به همین جهت صاحبان همه ادیان حق ورود

را پیدا کردند، به موجب قوانین دکتر اندرسن هوقه‌ایکه پیروان مذاهب مختلفه اعلا

بعد کنند، میبایستی کتاب آسمانی خودشان را به محفل بیاورند و با حضور همه اعضا

تأیید انجام گردد.

پسین لژی که «مذهب» و اعتقاد به خداوند را انکار کرد، گراندر فرانس

(گرانداوریان) بود. بطوریکه گذشت لژی فراماسونری فرانسه، پس از مدتی

مستقل شد و از انگلستان جدا گردید این گراندر مسئله قبول مذهب و اعتقاد به خدا

چون اساسی مسکوت گذاشت و آفراندریده گرفت. فراماسونهای انگلیسی که منتظر

پرتی مبارزه با ماسنهای فرانسه بودند، گرانداوریان فرانسه را «لامذهب»

بوده و به همه ماسنهای عضو اعلام کردند که رابطه خود را با آن لژی و اعتنا

نند.

مبارزه بین ماسنهای انگلیسی و فرانسه درباره مذهب ادامه پیدا کرد تا

پرتی سپتامبر ۱۹۲۹ (۷ ربیع الاول ۱۳۴۶ هـ) اثر بزرگ لندن که مرکز سازمان

پرتی انگلستان است دریان فرمان که با ماضی معمار بزرگ پرتی لژی و اعطاء

اثر رسیده بود، تصریح کرد که از آن تاریخ بعد فراماسونری انگلستان هر گونه

رابطه با لژیهای فراماسونری دیگر که هست اصل ذیل را رعایت نمایند، قطع

نمود.

پس - هر لژی فراماسونری باید با اجازه لژی بزرگ لندن، تأسیس شود و سه لژی از

لژی بزرگ لندن بآنها اجازه تشکیل لژیهای مختلف را داده است آنرا

تأسیس نمایند.

دوم - هر عضو فراماسون مي بايد به معمار بزرگ جهان [استاد اعظم لژ انگلستان] عقیده داشته باشد و هر کس این عقیده را ندارد نباید راه به لژ فراماسونری پیدا کند.

سوم - هر کس که وارد لژ «فراماسونری» میشود، باید بکتاب آسمانی عقیده داشته باشد و بداند که اراده معمار بزرگ جهان بوسیله کتاب مزبور ابراز شده است.

چهارم - در لژهای فراماسونری جز مردها نباید کسی عضویت داشته باشد.

پنجم - لژهایی که با اجازه «لژ بزرگ» تأسیس میشوند باید بر تری و سیادت مطلق لژ بزرگ را بپذیرند.

ششم - هنگامیکه اعضای لژ بزرگ با لژهای دیگر مشغول کار هستند می باید سلمنوع روشنائی فراماسونری یعنی کتاب مقدس و گونیا و پرگار را مقابل خود داشته باشند.

هفتم - در لژها نباید هیچوجه راجع به مسائل مذهبی صحبت شود.

هشتم - شعائر و رسوم فراماسونری در لژها باید بدقت رعایت شود.

فراماسونری امریکا و انگلستان که معتقد بمذهب و خداوند هستند، در لژهای خود عکس «چشم» بزرگی را که در حرف (G) نقش شده آویزان میکنند. این لژها معتقدند که در هر حال باید «چشم خدا» آنها را زیر نظر داشته باشد آنها هرگز به خدا را فراموش نکنند.

در نقطه مقابل این لژها، فراماسونهای فرانسه، ایتالیا، اسپانیا و سایر کشورهای لاتین لامذهب اند و معتقد بخداوند نیستند و در بدر ورود اعضاء جدید از آنها نمیرست که آیا به «خدا» معتقد هستند یا نه؛ البته اکثر کسانی که در گذشته و امروز عضو لژهای «لامذهب» بوده و هستند، معتقد بخداوند و متدین بادیان مختلف جهان بخصوص مسیحیت، میباشند ولی در لژهای آنها اعتقاد به «خداوند» و «معمار بزرگ جهان»

۱ - منظور قبول عبودیت و اجرای دستورات صادره مراکز لژهای فراماسونری انگلستان است.

وجود ندارد .

درگراند لژ فراماسونری فرانسه و چند لژ آمریکائی که بنامهای :

- ۱- شریفر ها Shrine
- ۲- دختران نیل Daughters of the Nile
- ۳- دختران قوس و قزح Rainbow girls
- ۴- دختران جوب Job's daughters
- ۵- ستارگان غرب Order of the Eastern star

ناهیده می شوند و همچنین عدمی از لژهای ایتالیائی و اسپانیائی و آلمانی زنان را عضویت قبول می کنند . اما لژهای انگلیسی و لژهای تابعه آنها در جهان همچنان از قبول زنان خودداری می نمایند . و بانوان را فقط در میهمانیهای سفید راه میدهند . درگراند اوریان فرانسه مسئله سیاست و داشتن عقاید سیاسی نیز آنچنانکه لژهای انگلیسی عمل میکنند ، مورد توجه نیست . هم اکنون عده زیادی سلطنت طلب ، کمونیست ، سوسیالیست و لیبرال در کنار یکدیگر در وگراند اوریان قرار گرفته اند و فعالیت می کنند .

اولین وظیفه هر فراماسون در هر لژ این است که لب فرو ببندد و آئین و اسرار اسرار فراماسونری و آئین آنرا بروز ندهد و اگر از او پرسند که آیا راجع به فراماسونری اطلاعاتی داری یا نه ؟ جواب منفی بدهد و در صورت لزوم سوگند یاد نماید که او در سازمان فراماسونری عضو نیست و نمیداند که فراماسونری چیست . افشاء اسرار فراماسونری و خود را معرفی کردن و گفتن اینکه من عضو فراماسونری هستم در نظر فراماسونها بزرگترین خیانت است .

يك عضو فراماسونری بمحض اینکه خود را در خارج از لژ بمردم معرفی کرد از عضویت معزول میشود و ممکن است که بموجب دستور " معمار بزرگ " مورد تنبیه هم قرار گیرد .

تنبیه او علاوه بر طرد از لژ فراماسونری اینست که اعضای لژ که مافوق او هستند

و او را می‌شناسند (ولی وی آنها را نمی‌شناسد) برایش مشکلات متعدد بوجود می‌آورد و بعضی از مزاح‌های غرض‌خطی و مطرود طوری در فشار قرار می‌گیرد که مجبور است جزای وطن کند و بجای برود که اعضای برجسته لژ فراماسونری در آنجا نباشند.

سرژ هوتین نویسنده فرانسوی در کتاب خود شرح مفصلی درباره «رگن» انگلیسی که فرانسویها او را «راگون» می‌نامند ذکر کرده است.^۱ رگن که سالها در گرافیک انگلستان بود، پس از اخراج بهاریس رفت و وارد لژ «گرافیک اوربان» شد و شرح وقایع سازمانهای فراماسونری فرانسه و انگلیس را تا سال ۱۸۹۵ م (۱۳۱۳ هـ) منتشر ساخت. رگن می‌نویسد: آنچه که من طی سالها در لژهای فراماسنی انگلیس و فرانسه شاهد آن بودم، نه تنها جزو اسرار و رموز نیست بلکه هر شاگرد ابتدایی و متوسطه آن با خبر است. ما طی چند جلد متوالی در داخل درهای بسته لژ انگلستان یکی از بزرگترین اسرار ماسنی را یاد گرفتیم. ماسونها بها می‌گفتند که هرگاه جرین بر یک لیتر آب متصل کنیم، و آنرا تبخیر نمائیم دو هزار لیتر بخار بها متصاعد خواهد گردید و بعد از اینکه آب مزبور به شکل هوا متصاعد گردید، اگر پنک جرقه قوی را در وسط آن مشتعل نمائیم دو هزار لیتر بخار مجدداً بدل بآب میشود و فرو میریزد. یک روز از طرف لژ بزرگ لندن از اعضاء دعوت شد تا در «لژ مغرب» با بحث حاضر شویم. همه تصور میکردیم که مسئله مهمی سبب احضار ما شده ولی پس از چندی مطلع شدیم که میخواهند همه را از خبر اختراع دستگاه «طبیف شامی» مطلع کنند. وقتی توضیحات معمار بزرگ و متخصصین ماسنی تمام شدند من غرق حیرت شدم. زیرا دو ماه قبل از آن تاریخ در یکی از مجلات انگلیسی خوانده بودم که دستگاهی اختراع شده که از روی نور، تغییرات سطح ستاره‌ها را نشان میدهد. سایر ماسنها که از جزئیات این اختراع قبلاً توسط مجلات انگلیسی مطلع شده بودند وظیفه داشتیم که این اسرار را حفظ کنیم و به کسی برز ندیم در صورتیکه این امر فاش شده بود و همه از آن اطلاع داشتند. من هرگز دازی را که قابل افتخار است.

لژهای انگلیسی ندیدم ، حتی شعبده بازی هم ندیدم ولی در عوض هرچه موهومات و خرافات بفکر بشر رسیده بشکل شاعرانه و رسوم در لژها وجود داشت . فراماسنهای حرفه‌ای چون در بدو تشکیلات خود امور سیاسی ، معماری ، هندسی و اجتماعی را با اعضا خود می‌آموختند ، همیشه لژهای آنها مرکز « اسرار » بود . درحالی‌که در قرن کنونی علوم وسیع بشری هیچ رازی را باقی نگذاشته‌اند تا فراماسنها آنها را عرضه کنند . بنابراین هرچه در لژها می‌گذرد جز خرافات و موهومات چیز دیگری نیست .

آئین هاسنی
آلبر لا توان در کتاب اسرار فراموشخانه‌ها درباره آئین و اسرار فراماسونها چنین مینویسد :

فراماسون انجمنی است که حتی وقتی هم مردم متوسط الحال و تقریباً سرمایه - داری را به عضویت خود در می‌آورد ، بایه و اساس آن اشرافی است .

مساوات جز در میان اعضای آن ، مغفومی ندارد ، احترام سلسله مراتب اجتماعی نیز تنها در درون معابد آن ملحوظ و محفوظ است . برای اثبات این مدعا کافی است که در کتاب چودی^۱ لحن بخصوص را که « برادر سختران » در سخنرانی خود راجع به خوش آمد گوئی به یک نفر « جنتمن » یا یک « شخص عادی » بکار میبرد یادآور شویم .

ورود شخص اول یعنی نجیب زاده بانجمن ، برای اعضاء انجمن افتخاری بشمار میرفته در صورتیکه ورود شخص معمولی بآن ، افتخاری بوده که اعضای انجمن به وی میداده‌اند . به عبارت ساده تر ، آقای جنتمن یا ورود خود جلسه را مزین میکرد در حالیکه شخص عادی افتخار ورود به جلسات آنها را کسب مینمود ، زیرا کارگران و مستخدمین نمیتوانستند وارد این جلسات شوند ، از طرفی قبول این اشخاص به عضویت انجمن يك امر عجیب و بی سابقه بشمار میرفت . بدلیل اینکه این طبقات از لحاظ اجتماعی اصلاً بحسابی منظور نمیشدند . فراماسونها نمیتوانستند علیه پاک‌هانت روحی ،

۱ - صفحه ۹ تا ۱۴ ترجمه کتاب اسرار فراموشخانه‌ها .

که امروزه صورت فرض و قیاس را دارد، و در آن زمان ارزش حقیقی را داشت. نباید فراموش کرد که فراماسونری، تنها از اعضائی که کارشان تفکر و تفحص است تشکیل یافته و بیرون این مرام صرفاً از روشنفکران نبوده‌اند. بعلاوه ممکن است فلسفی آنها نیز آزادی فردی را دنبال نکرده و اگر کسی معتقد باشد که آنان جبهه فلسفه‌ای را ترویج میکنند، درست مانند آن است که الفاء بردگی را به آئین مسیحیت نسبت دهد. درست است که مسیح به پیروان خود دستور میدهد که با بردگان و غنیمت‌ها و گنیزان خوشرفتاری کنند، لیکن این امر دلیلی بر لغو بردگی از طرف مسیحیت نیست و انگیزی این قبیل کلمات ترحم آمیز و عادلانه را ما در قرن هجدهم در خلال تبلیغات فراماسونری نیز می‌بینیم. آنها بدین وسیله می‌خواهند قوانین هزارساله زندگی را تغییر دهند. در کتاب خود نوشته‌ام که فراماسونها به ارزش و اهمیت بزرگان فکر نمی‌کنند و غرض آنها فقط تحقیر عناصر زیر دست است. پستی و نادانی نیز مانند بردگی و پادشاهی دوام معینی دارد. بمقیده آل‌المبر^۲، آزادی نعمتی است که برای توده مردم مناسب نیست زیرا مردم عادی و عامی مانند کودک خطرناکی هستند که اگر وی را بحال خود بگذارند می‌افند و بایش می‌شکنند و از جای بر نمی‌خیزد، مگر به این خیال که پادایه خود به دستش برسد. این تصویر منقدین و ارباب قلم نیست که فراماسونها را طرفدار برتری عبقری و شرافیت و تمکن معرفی میکنند، و در ظاهر اعلام می‌نمایند که آنان محرك توده‌های مردم و انقلاب کبیر فرانسه را تحریک و تشریق کرده‌اند! مخالفین می‌گویند که سه طریقت فراماسونری نه تنها پیشرو طبقات افراطی شورشیان، بلکه محرك ستم‌های بولوزیک و تصورات ذهنی نیز بوده‌اند. و آنچه در این بحث برای ما شا بان می‌باشد، همین مورد است. اکنون باید دید که آیا حق داریم آن دسته از ارباب قلم که درباره فراماسونها عقاید مخالف و زننده‌ای ابراز داشته‌اند و در مورد آنها زیاده‌

حدکنجکاوی کرده‌اند متهم سازیم؟ البته گروهی از این نویسندگان افراطی بوده و در قضاوت اندکی زیاده روی کرده‌اند ولی برخی قربانی دیگران شده‌اند و ما آنها را بی‌دگمان بودن نام می‌بریم. تمام انجمنهای بشری در زمانهای جدید کم و بیش مورد حمله افراد قرار گرفته‌اند.

در عهد بسیار قدیم یهودیان و بعد از آنها مسیحیان در اثر عملیات گوناگونی که در خفا انجام میدادند مورد بدگمانی و انزجار قرار گرفتند. و اینک در زمان جدید نیز فراماسونها بخاطر اعمال بی‌رویه و خلاف خود متهم به اخلال وقت و فساد و کشتار در برخی از ممالک شده‌اند. در حالیکه محرك آنها نامعلوم بود. همیشه کفاره انجمنهای سری چنین بوده است. باز هم تکرار میکنیم که چون منظور این افراد پنهان بوده مردم حق داشتند بدان بدگمان بشوند و تصور کنند که گردانندگان این انجمنها مردمی بد جنس و هرج و مرج طلب و نابکار و انقلابی میباشند.

«... باید قانون مشهور مصوب ۱۴ ژوئن ۱۷۹۱ را بخاطر بیاد داریم. این قانون وسیله «شاپلیه» بمجلس آورده شد و بموجب آن اجتماعات و انجمنها «باضافه انجمنهای صنایع و مشاغل» و حتی آکادمی فرانسه عموماً منحل شد. فراماسونری نیز که روحانی بزرگ «باروئل» آنرا يك دخمه اجرای دسیسه و توطئه نامیده است، هائند تمام انجمنهای دیگر از میان رفت و برادران فراماسون جرأت نداشتند دور هم جمع شوند. زیرا مواد قانونی نه تنها آنها را از اجتماع منع میکرد بلکه هر کجا نشانی از آنها مییافت، بدون تأمل همه آنها را دستگیر و زندانی میساخت...»^۱ نویسنده در جای دیگر در کتاب «یادبودهای کمیته‌های انقلابی» مینویسد: «کلمات، اشارات و علائم و نماسهای گوناگون و سمائی بودند که فراماسونها علیه جمهوریت آنها را بکار میبردند، و بتوطئه علیه آن میپرداختند. فراماسونها خود را برادر مینامند، زیرا يك هسلک گرویده‌اند هائند «برادران سفید» و «برادران ماهیگیر» و «برادران رحمت و مهربانی» و دیگر «برادران» که در میان آنها، برادران کاهن را که در قرون وسطی بافداکاری زیاد در

احداثت پلها و جاده‌ها اقدام میکردند. ماسونها «بناها» لغت «برادری» را هانند و تری بکار میردند. او در نوشته‌های خود کسانی را که دارای اتحاد نظر در موضوع و تری هستند «برادر» مینامد. و همین کلمه برادری است که کاهن بزرگ «پاروئل» بر روی اثبات پیوند مؤلفین دائرة المعارف فرانسه با فراماسونها بدان استناد میکنند.

انجمنی که پذیرش و عضویت در آن مستلزم رعایت کامل مقررات باشد و کسی که وارد آن جرگه می‌شوند، مجبور به پیروی از انضباط اخلاقی و فکری انجمن باشد همان حکایت «مالک و مملوک» و «آقا و نوکر» را بیاد می‌آورد.

فراماسونها رؤساء و حتی اکثر اعضاء خود را از تخبه مردم برمی‌گزینند و خدایه مسلك آنها مشرب و مسلك اشرافی تمام معنی است. آنچه که این نویسندگان بعنوان آئین و رسوم ماسنی و عادات و رسوم و تفکرات اجتماعی فراماسونها ذکر میکنند شاید در سرزمین آمریکا و انگلستان و کشورهای مرقی اروپا صحیح باشد، ولی جایی که فراماسونری سیاسی در شرق و خاور میانه و افریقا بشکل و صورت دیگر درآمده نمیتوان همه نظرات او را صحیح دانست. در کشورهای هیچگاه دیده و شنیده نشده که فراماسونها بِنفع مردم و توده محروم و رنج دیده، قدمی بردارند و برای درمانگاه، مدرسه، آسایشگاه و پرورشگاه بسازند. به همین جهت میتوان گفت افکار نوع پرورانه و دیرادرا نه مورد ادعای فراماسونها از محالک اروپائی و آمریکا تجاوز نکرده و منحصر و مخصوص کشورهای این دو قاره است.

در کلیه لژهای فراماسونری جهان قانون اساسی دگر درجه، مقام، منصب سرمشق و مورد قبول عموم است. معذلك در بعضی از لژها القاب و عناوین مثل لژ اسکانند اعضاء محکف بوده و هستند که او امر رئیس فراماسونری بدون چون و چرا بموقع اجرا بگذارند. این دستور در حال ممکن است بتصویب مجلس قانون گذاری برسد و بر

فراماسونها برای تغییر و تفسیر مواد قانون اساسی و یا آنچه که «معدن

آنها می‌خواهد مجبورند اوامر صادره را اجراء کنند. در لژ اسکاٹلند و لندن اجرای اوامر «معمار بزرگ» یکی از اصول قانون اساسی فراماسونری است و اگر کسی حاضر با اجرای اوامر «معمار بزرگ» نباشد وی را عضویت نمی‌پذیرند. این رسم در تمام لژهایی که مطیع لژ بزرگ لندن هستند جاریست و در همه جا رئیس لژ، نسبت باعضاء يك ريكتاتور است و آنها مكلف هستند كه اوامر وی را بپذیرند و اجراء کنند. اجبار در اجرای اوامر معمار بزرگ یعنی «خادم مطیع» و مجری دستورات صحیح یا غلط بودن پنا بر این کسانیکه میگویند فراماسونها بایند هیچ اصول و قیودی نیستند و هر چه که مرکز آنها بگویند اجرا می‌کنند زیاده‌م بی‌پایه نمی‌گویند، در هر لژ فراماسونری سه مرتبه مقدماتی وجود دارد و شخصی که وارد لژ می‌شود باید این سه رتبه را طی کند تا به مراحل بالا برسد.

رتبه‌های مقدماتی عبارت است از:

۱- مبتدی - این شخص پس از آزمائشهای لازم و تحقیقاتی که درباره او شده و انجام تشریفات وارد جمعیت ماسونها می‌شود. زمانیکه صنف ماسنی جنبه سیاسی نداشت، يك کارگر تازه کار و مبتدی دارای مقام اول در بنائی بود.

۲- کارگر - فراماسنی که دوره ابتدائی را طی کرد، بمقام کارگری میرسد. در قدیم باین گونه کارگران عمله بنائی می‌گفتند.

۳- بنا - این مرحله در فراماسنی حرفه‌ای مقدمه ورود بدرجات دیگر است. بنایان قدیم بکارگران متخصص در هر رشته «بناء کامل» می‌گفتند.

وقتی يك عضو لژ فراماسون این سه رتبه را طی کرد، بمقامی میرسد که لیاقت آنها دارد. در بعضی از لژها مراتب عالیّه بقدری زیاد است که نشان میدهد در بعضی از لژها طولانی کردن سلسله مراتب را بدرجه وسواس رسانیده‌اند و يك عضو دون پایه باید سی و سه رتبه را بپیماید تا بمقام معمار بزرگ برسد فراماسونها این سلسله مراتب را برای رسیدن به مقام بزرگ لازم می‌دانند و میگویند تا يك مرد، در طول زمان و بر اثر کار کردن و تجربه آموختن، بخته نشود نمی‌باید بمقام «معمار بزرگ» برسد.

مناصب و درجات فراماسونری مثل سایر آداب و رسوم «صنف پناه» تغییر شکل داده و باسامی مختلفی درآمده است .

در هر لژ فراماسونری مثل لژهای لندن و فرانسه ده صاحب منصب مسئول وجود دارد .

صاحبمنصبان در داخل معبد هر يك دارای وظائف و مقرراتی هستند . دائرة المعارف فراماسونری همچنین تاریخ شش جلدی گاولد انگلیسی مراسم ده گام باین ترتیب شرح داده شده است :

صاحبمنصب اول - یا معمار بزرگ که در لژهای فراماسونری علاوه بر این که رئیس بشمار میرود ، يك نوع مرشد عرفانی و عملی است . در هر لژی سعی میشود مقام «معمار بزرگ» به برجسته ترین شخصیتها داده شود .

صاحبمنصب دوم - این شخص را در لژها رئیس کارگاه می نامند . او تقریباً دستیار و معاون و پیشکار معمار بزرگ است و در هر موقع میتواند بر تمام کارهای مربوطه نظارت کند و لژ را نیز اداره نماید .

صاحبمنصب سوم - ناظم لژ است . این شخص دو وظیفه دارد که یکی تسهیل دادن باعضای جدید است و دیگری حفظ انتظامات لژ .

صاحبمنصب چهارم - خطیب یا ناطق لژ است . او حتماً باید قوانین و قواعد فراماسونری را در جهان خوب بداند تا در تمام امور مورد مشاورت قرار گیرد . ضمناً کارهای مربوطه به خطابه ها بعهده اوست .

صاحبمنصب پنجم - منشی و دبیر لژ است . او کارهای منشیگری و دبیرگری و نوشته ها را عهده دار است و کلیه صورت جلسات لژ را مینویسد .

صاحبمنصب ششم - کارشناس است . او در واقع رئیس اداره اطلاعات و جمع آوری سوابق فراماسونها و تنظیم پرونده ها بشمار میرود . سوابق ننگین و گذشته فاسد اعضا را بطرق مختلف جمع میکند تا در موقع لزوم از آن بنفع لژ استفاده کند . همچنین تحقیق درباره اعضاء جدید و داوطلبان با اوست .

صاحب‌منصب هفتم - مأمور تشریفات داخلی لژ است . این شخص کلیه امور
تشریفات داخلی لژ را عهده‌دار است ، وارد کردن مهمانان و اعضاء جدید
لژ است .

صاحب‌منصب هشتم - خزاندهار لژ و مأمور جمع آوری وجوہات از اعضاء
لجاری حساب درآمد و مخارج است .
صاحب‌منصب نهم - میهماندار لژ .

صاحب‌منصب دهم - نگهبان یا مستحفظ لژ است . او با شمشیر برهنه‌ای در داخل
لژ در ورودی میایستد تا از ورود خارجیان و بیگانگان جلوگیری بنماید .
نصب و مقامات داخلی لژ را فراماسونری ایران با ترجمه صحیح آن هنوز منتشر
نمی‌گردد . فقط در سال ۱۳۳۷ ش - (۱۹۵۶ م) « لژ تهران » هنگام انتخاب اعضاء مدیره
اصطلاح « کارخانه لژ » مقامهای زیر را برای صاحب‌منصبان و اداره کنندگان لژها
تعیین و اعلام کرد :

- | | |
|-------------------|---|
| R . W . Master | ۱ - حضرت استاد ارجمند |
| Past Master | ۲ - رئیس محترم قبلی (یا حضرت استاد پیشین) |
| Depute Master | ۳ - قائم مقام استاد |
| Substitute Master | ۴ - معاون استاد |
| Senior Warden | ۵ - سرپرست ارجمند اول |
| Junior Warden | ۶ - سرپرست ارجمند دوم |
| Secretary | ۷ - دبیر |
| Treasurer | ۸ - خزاندهار |
| | ۹ - کمک خزاندهار |
| Almoner | ۱۰ - امین خیریه |
| Chaplain | ۱۱ - خطیب |
| Senior Deacon | ۱۲ - راهنمای اول |

Junior Deacon	۱۳ - راهنمای دوم
Director of Ceremonies	۱۴ - مدیر تشریفات
	۱۵ - زیوردار
Bible Bearer	۱۶ - کتاب‌بر
Inner Guard	۱۷ - نگهبان داخلی
Tyler	۱۸ - نگهبان خارجی
	۱۹ - بازرسان بزرگ

در لژهای بزرگ فراماسونری انگلستان و فرائسه صاحبان مناصب و مقام‌های ده‌گانه هر يك دارای علائم و نشانه‌های زیر هستند :

۱ - معمار بزرگ سه علامت گویا - شاقول - طراز بنائی و يك ستاره درخشان که در حال تشعشع باشد .

۲ - رئیس کارگاه - گویا - شاقول - طراز و يك ستاره کوچکتر از ستاره معمار بزرگ .

۳ - ناظم لژ - گویا - شاقول و طراز .

۴ - ناطق - يك کتاب گشاده که کلمه قانون روی آن حك شده است . این علامت روی اشارپ او نصب می‌باشد .

۵ - منشی - دو قلم متقاطع روی اشارپ .

۶ - کارشناس - يك شمشیر و يك خط‌کش متقاطع و يك چشم « روی اشارپ » چهار صاحب منصب دیگر فقط یکی از علامات سه‌گانه را بخود آویزان میکنند . درجات فراماسونری در لژهای کشورها مختلف است . در لژهای « یورک » که رایت بلژهای آمریکائی است فراماسنها پس از طی مقامهای « مبتدی » « شاگرد در فیک » « مقامی » زیر ارتقاء می‌یابند :

1 - Mark Master

2 - Past Master (virtual)

3 - Most Exeellent Master

4 - Royal Arch Mason

5 - Royal master - Select Master - Super Excellent Master

6 - Order of the Red cross

7 - Order of Knights of Malta

در طریقه ماسنی یورک York و همچنین اسکاتلند مقام افتخاری Order of knights templar وجود دارد که باشخاص برجسته جهان امثال شاهان ، مخترعین و مکتشفین و نوابغ داده میشود . اینعده بدون اینکه مقامات مختلف فراماسنی را طی کنند بمقام مزبور میرسند .

در لژ فراماسونری سوئد موسوم به لژ «سویدن بورک» شماره رتبه ها و درجات به هفت میرسد . سه رتبه آن مقدماتی است بنام مبتدی - کارگر - استاد . بعد از اینکه عضو فراماسون این سه رتبه را طی کرد به رتبه چهارم میرسد ولی رتبه چهارم مثل درجه ژنرالی ارتش در بعضی از کشورها چهار رتبه است .

میتوان گفت که در لژ فراماسونری سوئد شخصی که سه رتبه مقدماتی را طی کرد و به رتبه چهارم رسیده مانند کسی است که تحصیلات ابتدائی و متوسطه را تمام نموده و قدم بدانشگاه گذاشته است . عضو فراماسونری سوئد بعد از اینکه وارد مرحله چهارم شد سه رتبه فرعی آن را هم طی مینماید ولی نمیتواند بر رتبه چهارم برسد برای اینکه رتبه چهارم مخصوص پادشاه سوئد است و پادشاه سوئد در هر عصر معمار بزرگ لژ «سویدن بورک» محسوب میشود .

در آمریکا ، در لژهای اسکاتلند درجات و مقام هائی سه رتبه میباشد که بدین ترتیب تقسیم شده است :

اول - کارگران مقدماتی که شامل چهار کارگاه میباشد . از کارگاه اول تا کارگاه چهارم و در اصطلاح از آمریکائی کارگاه یعنی رتبه یا کلاس و کسیکه عضو فراماسونری میشود باید آن چهار کارگاه را به بیند .

دوم - دوره نهمیلی است که از کارگاه یا کلاس پنجم شروع و به کارگاه یا کلاس چهاردهم ختم میشود . در این دوره داوطلب ورود به لژ فراماسونری تعلیمات تازه ای

میگیرد و کلاس به کلاس بالامیرود تا بنور سوم میرسد .

سوم - دوره سوم را بنام کارگاههای سرخ میخوانند و آن متشکل از چهار کارگاه یا چهار کلاس است و عضو سپس وارد دوره چهارم میشود .

چهارم - دوره چهارم با اسم کارگاههای سیاه از کلاس نوزدهم شروع و به کلاس سی^۱ ختم میگردد .

وقتی عضو فراماسون این سی کلاس را تمام کرد، باید وارد دوره پنجم شود در این دوره کلاسی بنام «دیوان عالی» وجود دارد . فراماسن آمریکائی وقتی این دوره را تمام کرد در حقیقت، دوره های سی دوم و سی سوم را تمام کرده است و صاحب مقام «شورای عالی» نیز فراماسنی آمریکا میشود .

کسیکه موفق به عضویت شورای عالی فراماسنی آمریکا شود بر دو میلیون عضو لژ هاسنی آمریکا حکومت میکند . در این مقام که یکنوع «فرمانروائی» است عضو شورای عالی بر کسائی ریاست دارد که همه در زندگی اقتصادی، صنعتی و سیاسی آمریکا دارای نفوذ زیادی میباشند .

همانطوریکه قبلا گذشت فراماسونهای ایران تا کنون هیچیک از درجات و مناصب فراماسنی را بفارسی ترجمه نکرده اند . تنها ۱۶ مقام داخلی لژ را بفارسی ترجمه نموده اند که در اولین رساله سال ۱۳۳۷ لژ تهران درج شده است . لیکن بجهت تکمیل اطلاع خوانندگان ، ترجمه درجات سی و سه گانه فراماسنی را با کمک دکتر رضا امینی^۱ در این جا نقل میکنیم و طبیعی است که برای ترجمه فارسی آنها از لحاظ سلیقه فراماسونهای ایرانی هیچگونه تضمینی وجود ندارد . باید دانست که سی و سه درجه ای که نقل میشود ، برای اولین بار در مجله معروف لایف و با یک تابلو بسیار نفیس منتشر گردید که مورد اعتراض و ایراد سازمان های فراماسونی انگلستان قرار گرفت . اینست درجات سی و سه گانه :

۱ - ترجمه مذکور قبل از ورود ایشان به لژ فراماسونری تهران وابسته به لژ اسکاتلند انجام شده است .

- 1- Entered Appretice شاگرد مبتدی - نوآموز
- 2- Fellowcraft برزده حرفه - عضو بنا - همکار
- 3- Master mason استاد بنا
- 4- Secret master استاد رازدار - استاد مخفی
- 5- Perfect master استاد کامل - سر استاد
- 6- Intimate secretory معین نغمه - کاتب محرم
- 7- provost and judge سردمدار و قاضی
- 8- Intendant of the building خطیب درگاه - مباشر محفل
- 9- Master elect of nine
Elu of the nine استاد برگزیده نه تن
- 10- Elect of fifteen
Elu of fifteen استاد برگزیده ۱۵ تن
- 11- Sublime master elected
Elu of the twelve استاد برگزیده عالی
و هیوا عظم قیادل دوازده گانه
- 12- Grand master architect
Master architect معمار بزرگ - استاد اعظم
- 13- Master of the ninth arch
Royal arch of Solomon (of Enoch) استاد بارگاه نهم
(برونقی بارگاه سلیمان)
- 14- Grand elect mason
perfect elu معمار بزرگ برگزیده -
معمار بزرگ بنای برگزیده
- Scotch arch of perfection



Knights of Malta



Order of the Red Cross



York Rite



Knights of the Temple



Knights of the Temple



Knights of the Temple



Knights of the Temple



Knights of the Temple



SCOTTISH RITE



۱۹- استغفار اعظم

۲۰- توبه جلیلی روح

۲۱- توبه شریف و عظیم

۲۲- توبه یارین و عظیم

۲۳- توبه شریف و عظیم

۲۴- معمار بزرگ

۲۵- استاد بزرگ

۲۶- معمار بزرگ

۲۷- استاد بزرگ

۲۸- استاد بزرگ

۲۹- استاد بزرگ

۳۰- استاد بزرگ

۳۱- استاد بزرگ

۳۲- استاد بزرگ

۳۳- استاد بزرگ

۳۴- استاد بزرگ

۳۵- استاد بزرگ

۳۶- استاد بزرگ

۱۵- شوالیه شمشیر شرق - شوالیه خاور زمین

15- Knight of the east or sword
Knight of the east

16- Princ of Jerusalem

۱۶- شهریار بیت المقدس - امیر اورشلیم

17- Knight of the east and west

۱۷- شوالیه شرق و غرب

18- Knight of the
rose croix of H. R. D.M.

۱۸- شوالیه چلیپای سرخ

19- Grand pontiff

۱۹- اسقف اعظم

20- Master A.D vitam

۲۰- قائم مقام استاد اعظم لژ

Master of the symbolic lodge
(venerable grand master)

21- Patriarch noachite

۲۱- استاد اعظم کلیددار شوالیه پروس

Noachite of prussian knight

22- Prince of libanus

۲۲- شهریار لبنان - شوالیه تبرشاهی

Knight of the royal axe

23- Chief of the Tabernacle

۲۳- سرور معبد

۲۴- شهریار معبد - (شوالیه اعظم شاهین سیاه و سفید)

24- Prince of the Tabernacle

۲۵- قائد راز سلطنتی - شوالیه راز سلطنتی

25- Knight of the Brazen serpent

26- Prince of mercy

۲۶- شهریار (امیر) رحمت

27- Comander of the temple

۲۷- فرمانفرمای معبد - شوالیه معبد

knight commander of the temple

28. Knight of The sun

Knight of the sun or prince adept

29. knight of st. Andrew

Scottish knight of st. Andrew

30. Grand elect knight K.H.

knight of the black and white eagle

31. Grand inspector inquisito rcommander

32. Sublime prince of the royal secret

master of the royal secret

33. Sovereign grand inspector general

بنایان از قدیم الایام برای شناسائی یکدیگر علائم و اشارات

مخصوصی داشتند و در هر کشوری علائم و اشارات مخصوصی را
 بکار میبردند.

فراماسنی جدید نیز چون از روز تأسیس تا کنون همچنان مخفی است ، برای
 همی افراد و اعضاء خود علائم و اشاراتی دارد که با دست ها ، انگشتان ، حرکات سر
 و غیره میباشد این علائم نسبت بدرجات و مقام های فراماسن ها فرق میکند .
 این های مبتدی رتازه دارد ، فقط از علائم و رموز اولیه با اطلاعند و هر قدر که پیشرفت
 در علائمی نیز که بین درجات بالاتر رواج دارد اطلاع پیدا مینمایند .

يك عضو دون پایه فراماسونری فقط میتواند بوسیله علائم و اشارات کسانی که

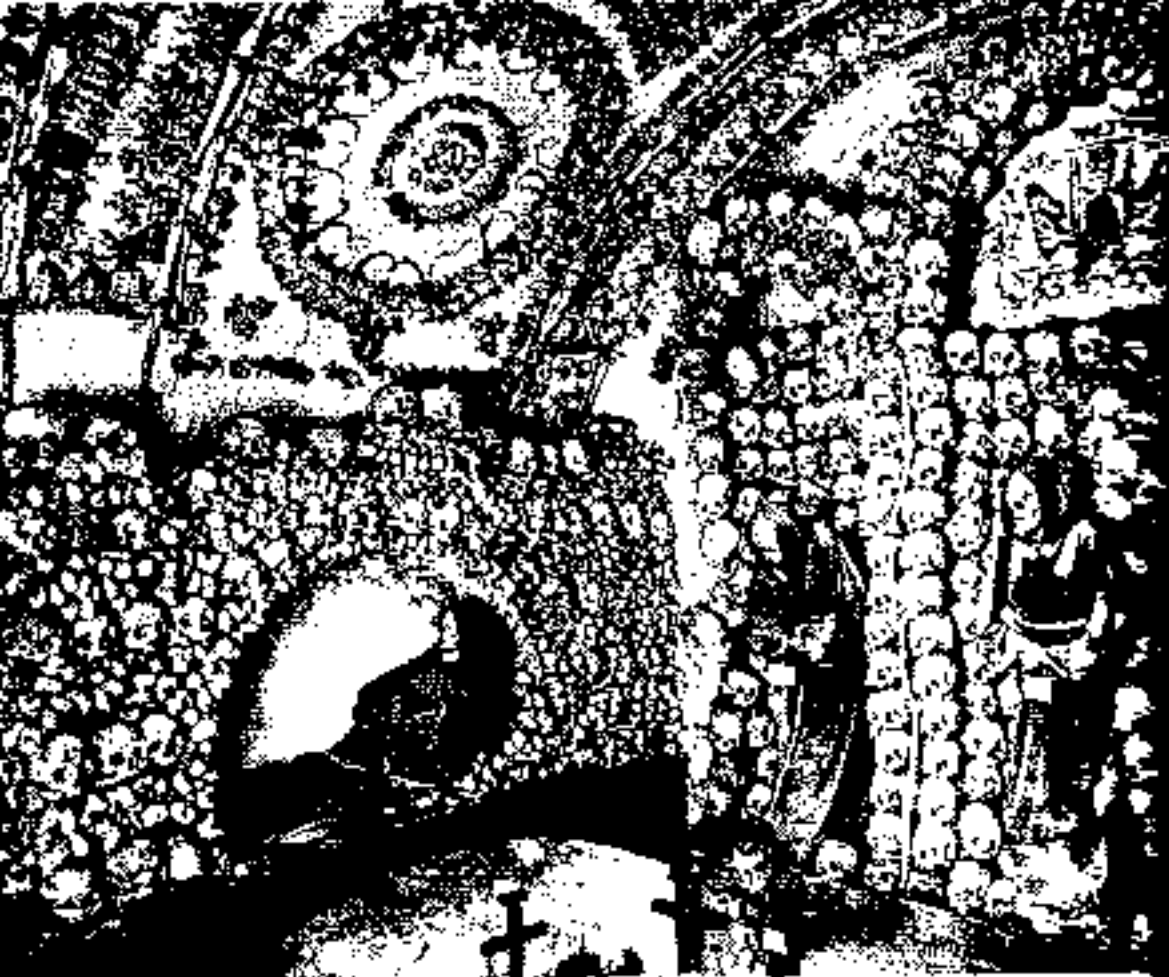
هم‌پایه اوهستند آنها را بشناسد و از شناختن رتبه‌های مافوق عاجز است، زیرا تعین -
علائم مخصوص آنها را بکار نبرد.

بنابر این هرگاه يك عضو دون‌پایه فراماسونری وارد يك مجلس شود، کسی‌که -
حیث رتبه مافوق اوهستند او را می‌شناسند ولی وی قادر به شناسائی آنها نیست. زیرا
کسانی‌که مافوق اوهستند روزی خواهند او بودند و علائم و اشکالات مخصوص رتبه نو -
میدانند ولی اوزار علائم و اشارات اعضای برجسته بی‌فایده است.

هر يك از اعتناء فراماسونری هنگام ارتقاء بدرجه بالاتر سوگند می‌خورند، که
اسرار درجات قبلی و بعدی را بروز ندهند. این عضو پس از انجام کلیه تشریفات لزوم
و اشارات آن مقام متلع می‌گردد.

در داخل لژها نیز هنگام بحث و مذاکرات مهم کسانی‌که درجات پایینتر دارند -
لژ خارج میشوند و گاهی اوقات فقط سه یا چهار نفری که با مرکز لژ ارتباط دارند
مذاکرات خصوصی شرکت می‌جویند.

يك عضو فراماسونری بوسیله حرکات دست‌های تواند خیالی از چیزها را به فراماسون
دیگر بگوید. مثلاً اگر دو دست را روی سینه متقاطع کند، مشروط بر اینکه کف دست
روی سینه قرار بگیرد علامت این می‌باشد که حال خوب است و احتیاج به سلامتی
دوستان ندارم. اگر دو دست را بالای سر طوری بهم جفت نماید که کف دستها بطرف
آسمان باشد یعنی نوك انگشت‌ها بهم برسد معنایش این است که من احتیاج بکم
فوری در قبال دشمنانی که مرا تهدید می‌نمایند دارم. اگر دست چپ را بکمر نزاند
دست راستش آویخته ولی کف دست بطرف خارج باشد دلیل بر این است که میخواهد
بگوید که من احتیاج مادی دارم و احتیاجم بوسیله پول باید رفع شود. در حال
هر گزاند لژ علائمی دارد که بتفصیل در جلد چهارم شرح داده خواهد شد.



دو اطاق وحشت و آزمایشی در لژ فراماسونی

THE LEBANESE GRAND LOGE
FOR THE ARAB COUNTRIES

A. L. G. D. G. A. D. L. U.

Family No. 28 Or. Beirut
Name of Brother L. Ghisletta

Surname GHISLETTA

Name and Surname of Father ATTILIO

Date of birth JUNE 15, 1929

Address BEIRUT, LEBANON

Profession JOURNALIST

Married or Single

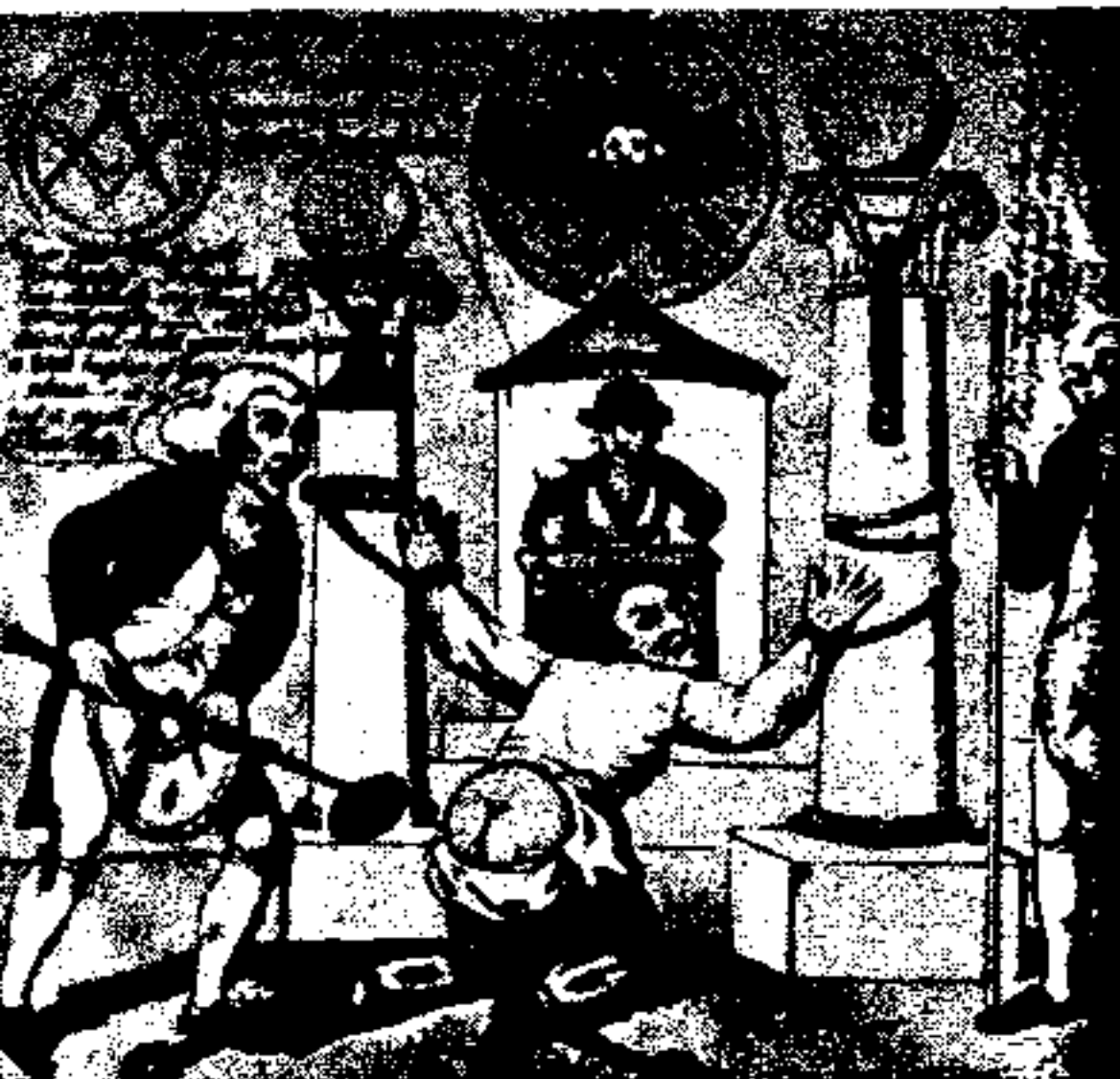
Children



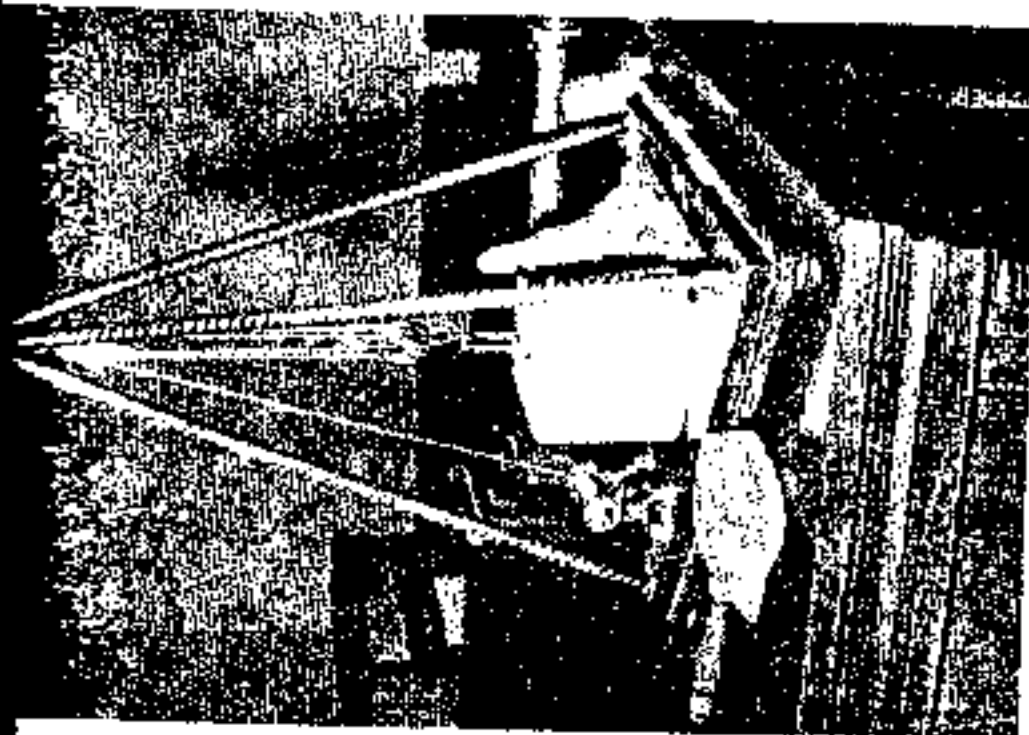
تمذنامه فراماسوئری صادره از لبنان برای روزنامه نگاری سه بایران آمده بود



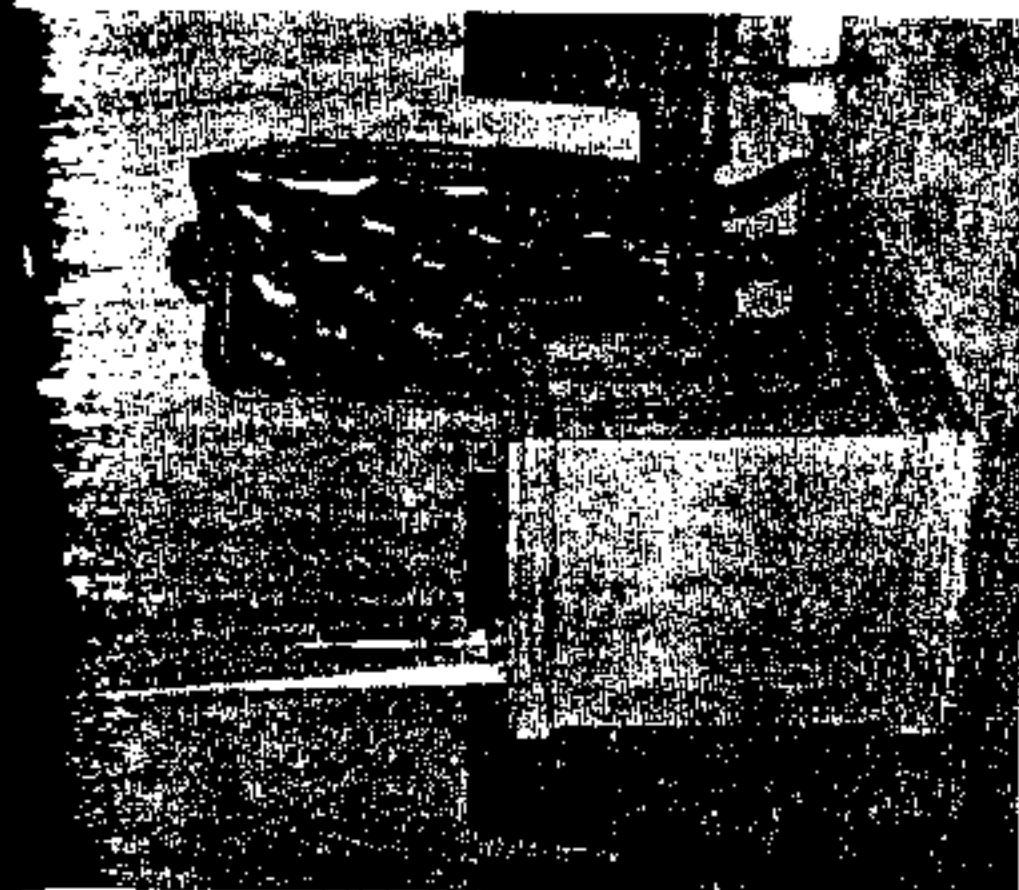
دو پیش‌بند و حمایل مخصوص فراماسونها با کله مرده، عدال و علائم ماسونی



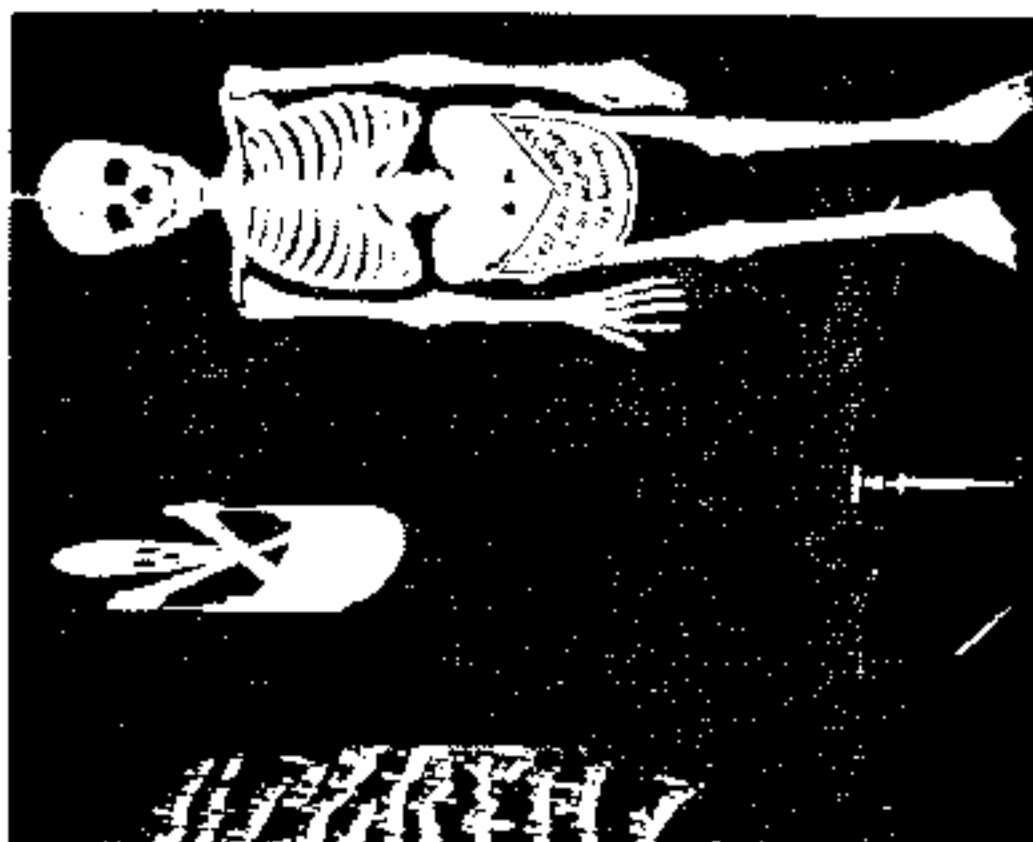
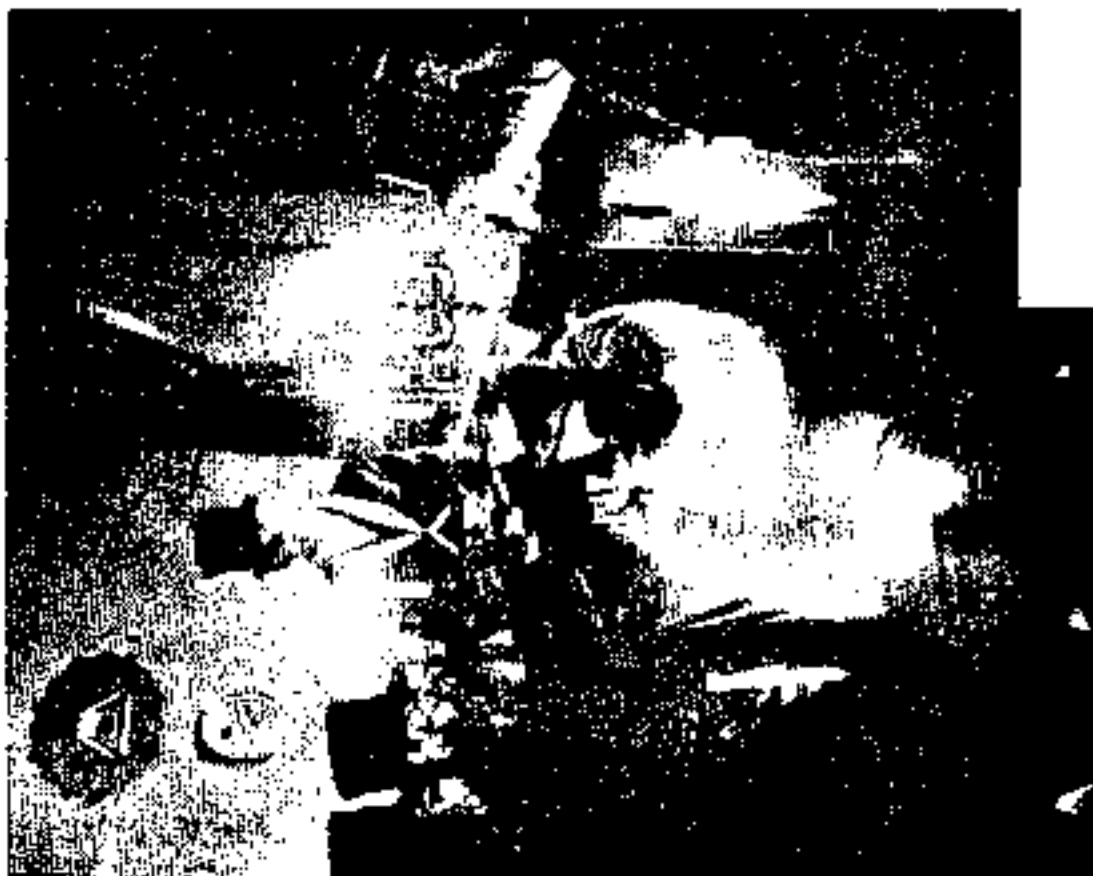
تشریفات قبول يك عضو در سالهای اولیه
 به عقیده مخالفان ماسونها شرایط قبول عضویت در سیاهچال‌های
 آنها، متضمن تحمل مشقات و گذراندن امتحانات عذیبه بوده است.



در معبد های لر فراماسون آلات و ادوات
معماری نمودار سنن باستانی بناهاست



جایگاه مخصوص استادها در معبد فراماسونیه بالایی
صندلی استاد چشم خدا مثلث و ستاره در خندان دیده میشود



فصل هفتم

معبد سلیمان و معابد فراماسو نری

نویسندگان فراماسون در نوشته‌های خود سعی دارند، پیدایش فرقه خود را به دوران سلطنت سلیمان و ساختمان معبد سلیمان و افسانه «حیرام» نسبت دهند. فراماسو نری کنونی افسانه‌های سلیمانی را مبداء پیدایش فرقه بنّایان دانسته و با افتخار از آن یاد میکند.

افسانه‌های قدیمی میگوید: هنگامیکه سلیمان نبی معبد خود را بنا میکرد حیرام شهریار «تیر» صنعتگر مس کار و بنّای برجسته‌ای بنام «حیرام» را به بیت المقدس فرستاد. حیرام فرزند زن بیوه‌ای از قبیله «نتالی» بود که سرور بنّایان آن زمان بود. بنام «حیرام ایف» شهرت داشت. حیرام بنّایان را که در ساختمان معبد کار میکردند به گروه تقسیم کرد.

۱- تمرین کنندگان و یا عملجات ساختمان

۲- بنّایان ساختمانی

۳- استادان بنّائی

دسته دوم بر اثر دانستن رموز و اسرار بنّائی از دسته اول جدا میشد و اجرت زیادی می‌گرفت. در دسته سوم فقط سه استاد بنّائی بودند که همه رموز و اسرار ساختمان معبد

ناتند. این سه استاد و یا باصطلاح ماسون‌ها «بنایان دانا» عبارت بودند از :
 یغز نبی- حیرام شهریار «نیر» که بافرستادن چوب، سنگهای قیمتی و عملیات ساختمانی
 معبد به سلیمان کمک میکرد و «حیرام اییغ» که سازنده اصلی معبد بود.

همین داستان قدیمی میگوید : قبل از اینکه بنای معبد تمام شود ، پانزده تن
 معتران و استادان با هم متحد شده علیه «حیرام» توطئه کردند و میخواستند اسرار
 معبد و سلیمان را با شکنجه دادن «حیرام» از او بدست آورند و خود جانشین
 شوند . این ۱۵ نفر که با یکدیگر هم قسم شده بودند قبل از انجام توطئه و ربودن
 حیرام با یکدیگر اختلاف پیدا کردند و ۱۲ نفر از آنها حاضر نشدند در قتل حیرام
 شرکت کنند لیکن سه معمار دیگر با اجرای نقشه تنظیمی «حیرام» را بدام انداختند و او
 خود بخارج شهر بردند ولی با همه تلاش و کوششی که کردند نتوانستند «اسرار معکو»
 حیرام بیرون بکشند و از نقشه‌های معبد مطلع شوند . بناچار او را با سه ضربه
 «وهریک» یک ضربت برفرق اوردند و سپس نعش او را بخارج از بیت المقدس بردند
 «مرباح» دفن کردند . همینکه سلیمان از فقدان و غیبت طولانی «حیرام» مطلع
 شد پانزده تن از معماران و بنایان معبد را مأمور جستجوی وی در اطراف بیت المقدس
 بکنج نفر از آنها بکوه «مرباح» رفتند و محلی را که بنظر میرسید خاک آن زیر و رو شد
 حقت کردند و با کندن زمین نعش «حیرام» را پیدا نمودند نهالی در آن نشانده ،
 و گشتند و داستان را بسلیمان گزارش دادند . سلیمان بآنها دستور داد بار دیگر
 «مرباح» بروند و نعش را دفن کنند و بشهر بازگردند^۱ .

ساختمان معبد سلیمان که فراها سونهای آنرا مبنای پیدایش فرقه
 بنایان آزاد میداند ، پس از ازدواج سلیمان نبی با دختر فرعون
 پادشاه مصر آغاز شد . در کتاب مقدس^۲ شرح مفصل و مبسوطی
 درباره ساختن «خانه خدا» و «خانه سلیمان» ذکر شده . ساختمان
 سلیمان که هفت سال طول کشید ، در سال ۴۸۰ از خروج بنی اسرائیل از سرزمین

^۱ کتاب اول پادشاهان ، باب اول تا هشتم ترجمه کتاب مقدس به فارسی .

^۲ معبد سلیمان (هیکل سلیمان نیز میگویند) .

مصر در ماه دزیوه که ماه دوم از سال چهارم سلطنت سلیمان بر قوم بنی اسرائیل بود آغاز شد. معبدی که سلیمان آنرا ساخت ارتفاعش سی ذراع، عرضش بیست و طولش شصت ذراع بود. هنگامیکه معبد سلیمان ساخته میشد در ساختمان آن چکش، تبر و هیچ آلت آهنی بکار نرفت. برای خانه پنجره‌های مشبك ساخته شد، بر دیوار خانه بهر طرفش طبقه بنا گردید، یعنی بهر طرف دیوارهای خانه هم بر هیکل و هم بر محراب و بهر طرفش ساخت. طبقه تحتانی عرضش پنج ذراع و طبقه وسطی عرضش شش ذراع و طبقه سومی عرضش هفت ذراع بود زیرا که بهر طرف خانه از خارج پشته‌ها گذاشت تا تیرها در دیوار خانه متمکن نشود و چون خانه بنا میشد از سنگپائیکه در معدن مهیا شده بود بند شد و مدخل غرفه‌های وسطی در جانب راست خانه بود و طبقه وسطی باز میشد و واردین طبقه وسطی تا طبقه سوم از پله‌های پیچ‌پیچ بالا میرفتند؛... و از خانه را بنا کرده آنرا با تمام رسانید و خانه را با تیرها و تخته‌های چوب سرو آزاد پوشانید و بر تمامی حدها طبقه‌ها را بنا نمود که بلندی هر يك از آنها پنج ذراع بود.

ساختمان داخلی و تزئیناتی که در داخل معبد سلیمان بکار رفت تا صدها سال بعد جالب و حیرت‌آور بود هم‌اکنون فراموشیها بعضی از قسمتهای داخلی معابد خود را بر روی تزیینات و اشکال معبد سلیمان می‌سازند. در کتاب مقدس درباره ساختمان داخلی تزییناتی که در معبد شد چنین نوشته شده است :

... پس سلیمان خانه‌ها را بنا نمود و آنرا با تمام رسانید و اندرون دیوارهای خانه را بتخته‌های سرو آزاد بنا کرد یعنی از زمین خانه تا دیوار متصل به سقف را از اندرون به چوب پوشانید و زمین خانه را بتخته‌های صنوبر فرش کرد. و از پشت خانه بیست ذراع تخته‌های سرو آزاد از زمین تا سردیوارها بنا کرد و آنها را در اندرون بجهت محراب یعنی بجهت قدس الاقداس بنا نمود و خانه یعنی هیکل بیش‌روی محراب چهل ذراع عرض و در اندرون خانه چوب سرو آزاد مثبت بشکل گدوها و بسته‌های گل بود چنانکه معمور سرو آزاد بود و هیچ سنگ پیدا نشد و در اندرون خانه محراب را ساخت تا نابوت خداوند در آن بگذارد. و اما داخل محراب طولش بیست ذراع و عرضش بیست ذراع

پیش بست ذراع بود و آنرا بزر خالص پوشانید و مذبح را با چوب سرو آزاد

پس سلیمان داخل خانه را بزر خالص پوشانید و پیش روی محراب زنجیرهای طلا
و آنرا بطلا پوشانید و تمامی خانه را بطلا پوشانید تا همگی خانه تمام شد و تمامی
پیش روی محراب بود بطلا پوشانید و در محراب دو کروی از چوب
ساخت که قد هر يك از آنها ده ذراع بود . و کروی دوم ده ذراع بود که هر دو
را يك اندازه و يك شكل بود بلندی کروی اول ده ذراع بود و همچنین کروی
دو کروی را در اندرون خانه گذاشت و بالهای کروبیان پهن شد بطوریکه بال يك
دیوار میرسد و بال کروی دیگر دیوار دیگر میرسد و در میان خانه بالهای آنها
یکدیگر بر می خورد و کروی را بطلا پوشانید و بر تمامی دیوارهای خانه بهر طرف نقشهای
شد کروبیان و درختان خرما و بسته های گل در اندرون و بیرون کند و زمین خانه
بیرون و بیرون بطلا پوشانید و بجهت در محراب دولنگه از چوب زیتون و آستانه
کروی آن را با اندازه پنج يك دیوار ساخت . پس آن دولنگه از چوب زیتون بود و
نقشهای کروبیان و درختان خرما و بسته های گل کند و بطلا پوشانید و کروبیان و
خرما را از طلا پوشانید و همچنین بجهت در هیکل یا هوهای چوب زیتون با اندازه
دیوار ساخت و دولنگه این در از چوب صنوبر بود و دو تخته لنگه اول تا میشد
لنگه دوم تا میشد و بر آنها کروبیان و درختان خرما و بسته های گل کند و آنها را
که موافق نقشها ساخته بود پوشانید و صحن اندرون را از صف سنگهای تراشیده
تیرهای سرو آزاد بنا نمود و بنیاد خانه خداوند در ماه (زیو) از سال چهارم
در سال یازدهم در ماه بول که ماه هشتم باشد خانه با تمامی متعلقانش بر وفق
تغنیایش تمام شد پس آنرا در هفت سال بنا نمود...

قرآنسونها در هر کتاب ، رساله و گفتاری سعی دارد افسانه «معبد سلیمان» را
پیش خود و پیدایش فراماسونری را وابسته بدان بداند .

گرچه افکار فراماسونری نوین بر پایه و اساس «اثر ناسیونالیسم» بنا نهاده شده ،

واثر ناسیونالیسم دشمن «ناسیونالیسم» و سنت و ترادیسون است. با این حال ماسنها چون از ارزش ترادیسون و سنتها در جامعه بخوبی اطلاع دارند، لذا ساختن معبد سلیمت و افسانه‌های یهودی و کلیمی را پایه و اساس تئوری و اندیشه‌های مسلک خود قرار داده‌اند. بطوریکه بعداً گفته خواهد شد لژهای عادی

داخل معابد ماسنی فراماسونری کنونی از روی معابد مهری (هانوی) ساخته شده است. بعضی از معابد ماسونها يك تالار بزرگ مربع متصوفاست که دیوارهایش را با پارچه قرمز پوشانیده‌اند در چهار سمت آن اسامی جهات اربعه نوشته شده و در ورودی تالار در سمت مغرب عمارت است که رو بمشرق باز میشود.

قسمت مشرق معبد را بشکل نیم دایره بنا می‌کنند که از این حیث هم شبیه کیه و هم شبیه معابد مهریست. از این جهت مدخل «لژ» را در امتداد مغرب بوجود می‌آورند و مسند «معمار بزرگ» را در مشرق قرار میدهند. فراماسونها می‌گویند طالبین حقیقت و ماسنها از مغرب وارد میشوند و بسوی مشرق یعنی منبع نور میروند و بدین ترتیب غایت حقیقت با آن میتابند. چون مدخل لژ بسوی مغرب است و مسند «معمار بزرگ» در مشرق ناگزیر ضلع راست عمارت بطرف جنوب قرار میگیرد و ضلع چپ آن بسوی شمال.

در دو طرف در ورودی، دو ستون برتر مجوف گذارده شده که روی ستون راست حرف اول نام خداوند بزبان لاتین (G) و روی ستون چپ حرف (B) نوشته شده است. روی هر يك از سرستونها سه عدد اناز نیم باز برجسته ساخته شده که جلو ستون راست قرار گرفته، پشت پلشمیز مثلث جایگاه مبصر اول است و در جلو ستون سمت چپ مثلث دیگری است که مبصر دوم آنجا می‌نشیند.

فراماسونها هیچگاه طول و عرض معابد و لژهای خود را نمی‌گویند؛ این می‌گویند طول معابد ما از مغرب تا مشرق و عرض آن از جنوب تا شمال است.^۱

۱- «مصریها اهرام مصر را منظره‌ای از تمام جهان میدانستند. مصریهای باستانی تصور می‌نمودند، هرچه در جهان است در اهرام جاداده‌اند. فراماسونها هم برای اینکه اعضا خود را سرگرم کنند لژهای خود را منظر جهان بی‌پایان میدانند و برای آن قائل به غایت و عرض محدود نیستند؛ و می‌گویند که معبد ما نامحدود است.»

سقف لژ فراماسونری آسمان را نشان میدهد . در این آسمان مصنوعی موضع
 یکنواختی و اشکال آنها را روی سقف تعیین و ترسیم شده و در مشرق لژ و مسند معمار
 یک چند ستاره بشکل مثلث و مثل یک کفه ترازو یاد و بازوی ترازو وجود دارد .
 همه تمام ستارگانی که در سقف لژها ترسیم گردیده اند علائم فراماسونها را در
 آن تشکیل میدهد . در دیماه هر سال هر شب این ستارگان در مشرق طلوع میکنند
 و اینکه تمام آسمان را پیمودند ، هنگام بامداد در مغرب بر اثر دیدن روز
 دیگر کردند در وسط لژ فراماسونری یک تابلو ترسیم شده که در آن منظره تعلیم
 لژ بنائی را از طرف معماران ترسیم کرده اند .

در تابلو مزبور که بنام « پرده لژ » معروف است ، محل جلوس رئیس که آنرا
 « ویرابل » می نامند در طرفین دو ستون معروف (B و G) رسم شده . در بالای دو ستون
 یک کعبه کشیده شده است که دو شاخه آن رویه بالاست و روی آنها یک گویای معلق
 دارد در سمت چپ ستون (B) یک تخته سنگ تراشیده است و در سمت راست
 (G) یک مکعب که بر روی آن یک ستون تراشیده نصب گردیده است . بالای
 (G) یک طراز بنائی و بالای سر ستون (B) یک شاقول دیده میشود . زیر
 سنگ تراشیده یک قلم سنگ تراشی بایک چکش و بالای مکعب یک پنجره مشبك
 میشود ، در وسط قسمت بالای این پرده یک خورشید تمام کشیده شده که در
 خورشید صورت یک آدم و در سمت چپ آن در میان ابرها یک هلال ماه و چند
 نماد بالای تخته سنگ تراشیده یک صفحه سفید و بالای مکعب یک پنجره
 تمام اینها را یک طناب احاطه کرده که هفت مرتبه و در هر مرتبه ای دو گره
 زده شده است ، اضافاتی که بعد از چهارده گره از طناب باقی میماند بصورت زقار
 است .

این نشانه ها و علامات حاکی از درجات کار لژ است . پرده رنگین مزبور نزد
 آنها بسیار مقدس میباشد و آنها احتیاط زیادی میکنند تا پای کسی روی آن
 نیفتد .

در قدیم که هزینه زندگی مثل امروز گران نبود، تابلوی مزبور بدست نداشت. بزرگ در وسط معبد «لژ» ترسیم می‌شد و چون از روی آن عبور می‌کردند و تابلو می‌گردید، هر چند ماه یک مرتبه، آنرا تجدید می‌نمودند.

ولی امروز، هزینه ترسیم تابلوی مزبور زیاد است و بهمین جهت تابلو را روی شمع ترسیم می‌کنند و فقط موقعی که جلسه فراماسونری دائر است، آن تابلو را وسط معبد می‌گسترانند و بعد از خاتمه جلسه شمع را لوله می‌کنند و یا بار می‌برند که دیرتر ازین برود. اطراف تابلو که در وسط معبد گسترده می‌شود، موزائیک‌های سفید و سیاه وجود دارد و کف معبد را شبیه یک صفحه شطرنج بزرگ می‌کنند.

در ایران فقط دو معبد فراماسونری با کلیه تشریفات فوق‌الذکر وجود دارد.

اولین معبد را لژ مولوی شماره ۴۹ وابسته به گرانند فاماسونال دوفرانس - ساخته است. ساختمان این لژ که در خیابان بوعلی سینا کاشی شماره ۴۱۰ چند متر بالاتر از سطح زاله جای دارد در سال ۱۳۳۳ شمسی آغاز و پس از یکسال خاتمه یافته است.

ساختمان دومین معبد و معبد فراماسونری در سال ۱۳۳۹ ش (۱۹۶۰ م) خاتمه یافت و متعلق به لژ تهران شماره ۱۵۴۱ وابسته به گرانند لژ اسکاتلند است^۱. بطوریکه میشال وانسن^۲ در کتاب سال ۱۹۵۹ گرانند لژ اسکاتلند مینویسد لژ مزبور در خانه شخصی یکی از فراماسونها ساخته شده است.

لژ روشنائی ایران وابسته به گرانند لژ اسکاتلند شماره ۱۱۹۱ که در ۱۹۱۹ در ایران تشکیل شده، چون در تمام مدت گذشته در داخل کلیسای انجیلی تهران و در خیابان قوام السلطنه کار می‌کرده برده‌ها و نقوش و درجه‌های آن فقط در موقع تشکیل و یا بقول ماسنها «عمل»^۳ آویزان و نصب و پس از آن برداشته می‌شود.

مأمور این کار در سالهای اخیر دورا بچی و کریسته ورفری بوده‌اند که بعداً نصیب

۱- تفصیل لژ تهران که در محلی بنام یا شگاه دازی است بعداً خواهد آمد.

۲- D, Macneil watson

۳- فراماسونها به همه کارهای لژ چه در جلسات رسمی و چه در موقع جشن‌ها و اعتدال

و آنها صحبت خواهد شد .

این دو نفر در روز سه شنبه آخر ماه های مسیحی که لژ روشنائی ایران کار میکند تشکیل جلسات ، الواح ، پرده مخصوص و در بجه ها را از یکی از اطاق های کلیسا می آورند و در داخل کلیسا نصب میکنند و بعد از تعطیل لژ آنها را بر میدارند . بعد معروف مزبور که در داخل لژ اهمیت فراوان دارد ، طنابی که دور تادور تالار داخل است واجد اهمیت زیادی است .

در داخل معبد دور تادور تالاریك طناب طولانی گره دار کشیده اند ، طناب مزبور باین است که اعضای فراماسونری (که گره ها نشانه آنها) هستند بوسیله يك طناب ، یعنی (طناب محکم) بهم پیوسته میشوند .

مثال در ورودی در انتهای تالاریك سكوی سنگی ساخته اند که سه پله می خورد و دور آن تریه کشیده اند . اسم این محل « شرق » و مخصوص نشستن رئیس لژ است . روی سكوی يك سكوی دیگر از چوب ساخته اند که چهار پله دارد و جای « و نرابل » ، سكوی چوبی (محراب) میگویند و صندلی استاد اعظم « و نرابل » بالای تخت قرار دارد و يك چتر ابریشمی قرمز ، روی آن نصب شده که چند ستاره نقره در آن می خورد و دور برده ، ریشه های طلائی دارد ، در بالای چتر ، « مثلث مقدس » نقش گرفته است بوسیله برق روشن میشود و در وسط آن چند حرف عبری و یهودی نوشته است . در سمت چپ چتر ابریشمی قرمز آفتاب نمودار است و در سمت راست آن هلال دیده میشود در پشت هر يك از این لوازم يك چراغ نصب شده که روشنائی مخصوص چتر را تشکیل میدهد ، مجموع این روشنائی ها را فتح و فیروزی مینامند .

محل جلوس و نرابل از محل قرمز با ریشه های طلائی است که روی آن يك گویا با نقش يك برگار و يك کنار آهنی که بشکل مارپیچ است قرار دارد . به علاوه اسفامه هم در همین محل گذارده میشود .

محل افراشتن پرچم لژ در سمت راست مستند است و در روی سكوی راست ، یک « و نرابل » ، میز خطیب و در سمت چپ میز منشی قرار دارد . باین تر از آن باز هم

روی سکوی سنگی بك ميز كوچك مثلث گذارده شده ، كه موسوم به «سوگندگاه» است .
وزیر دست خطیب ، خزانه دار لژ وزیر دست منشی ، مهماندار قرار میگیرند .

سه مشعل بزرگ در تالار روشن است ، دو مشعل در کنار دو نفر استاد ارجمند که
سابق بفارسی «مبصر» ترجمه شده بود و مشعل سوم روی سکوی مجاور خطیب است .
فراماسونها این مشعل ها را ستارگان لژ مینامند . و طبیعی است که چون این سه مشعل
روشنائی تالار بزرگ را تأمین نمیکند ، در دیوارها نیز چراغهای دیگری میوزد .
در فاصله مابین سقف و سرستون برنز ، طنابیی را دوازده بار گره زده اند . ستون
تالار گنبد بشکل آسمان پرستاره تزئین شده که از بالای چتر استاد سه شقه آن ، چند نیک
گوئی طلوع آفتاب بیرون میزند دیده میشود . در دو طرف تالار رسته های نیمکت صندلی
شرقی و غربی گذارده شده است . فراماسونها بر دیف راست در ورودی «رسته جنوبی»
میگویند و بر دیف مقابل «رسته شمالی» نام گذارده اند .

ماسونهای درجه یلثرا شاگرد مینامند و ماسون های درجه دورا رفیق . این درجه
طبقه باید در رسته شمالی بنشینند . رسته جنوبی جای استادان و ماسون های درجه
است . در مشرق تالار و دو طرف سکوی استاد ، نیمکت هایی بشکل نیم دایره وجود دارد
که محل درجه داران بزرگ یا نمایندگان و دوستانی است که از لژ های دیگر بدین
حاضرین می آیند . جای برادر «وحشتناک» که مأمور و مدیر امتحانات است جلوی مهد
و جای رئیس تشریفات در جلو خزانه دار است .

دو نفر از متحنین دیگر در سمت مغرب تالار پهلوی استادها می نشینند و آخر
کار هندلژ در داخل در ورودی نشسته و همیشه در دست بك آلتی دارد ، در سر سرا روی
میز دفتری گذارده شده و بك برادر (خدمتگذار) آنجا قدم میزند . همه ماسونها قبل
ورود به تالار باید اسم خود را در آن دفتر بنویسند . اعضای لژ در صفحه چپ و برادر
که برای ملاقات می آیند ، در سمت راست اسم لوئسی میکنند . اینك شرح جزئیات
معبد ماسونی و نقشه آن که عیناً گراور شده :

۱- تخت معمار بزرگ (ونرا بل)

۲- مقام مبصر اول

۳- مقام مبصر دوم

۴- مقام خطیب

۵- مقام منشی و دفتر دار

۶- مقام خزانه دار

۷- مقام مهماندار

۸- مقام رئیس تشریفات

۹- مقام برادر و حشمتک یا ممتحن بزرگ

۱۰- مقام ممتحنین

۱۱- مقام برادرستار یا حافظ معبد

۱۲- محل نشستن اعضای که رتبه امتادی دارند موسوم بدستون جنوبی

۱۳- محل نشستن شاگردان و رفقا موسوم بدستون شمالی

۱۴- محل نشستن برادرانی که رتبه های عالی دارند و یا از لژهای دیگر

شده اند.

محل سایر اشیاء و آلات درون لژ

A- چتر بالای تخت مقدس معمار بزرگ

B- چراغ مثلث

C- چراغ بشکل ماه

D- چراغ بشکل خورشید

E- تخت رئیس (ونرا بل)

F- جای سوگند

G- میز دفتر دار

H- جای خطیب

I - محل مهماندار

J - مقام خزانه‌دار

K - محل پرده رنگین

L - مقام مبصر اول

M - مقام مبصر دوم

N - دفتر اسامی واردین

O - میزی که داوطلب ورود در لژ قبل از قبول شدن و نجات امتحان قرار گرفته
وصیت‌نامه خود را در آن مینویسد .

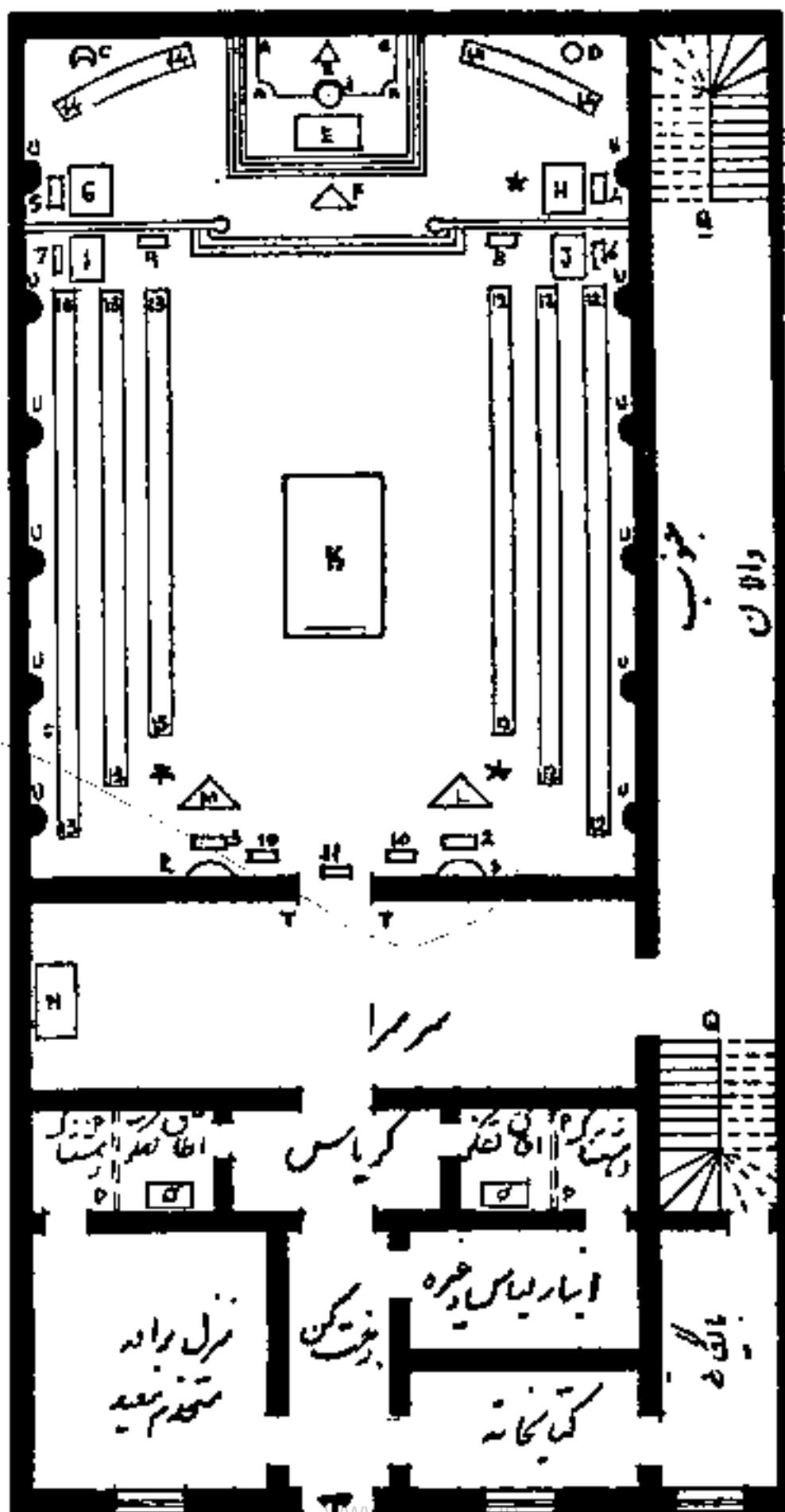
P - حائل متحرک که در موقع نمایش پرده وحشتناک جایجا میشود

Q - راه پله

R - تئون درخشان

S - در ورودی

T - ستونهای شادی



فصل هشتم

مجامع سری در ایران و تقلید فراها سونری از آنها

تأسیس جمعیت‌های سری ، بمنظور تعلیم و بسط علوم و فنون و فلسفه یا حفظ استقلال ملل و پیش بردن افکار انقلابی و آماده کردن زمینه جهت تحولات اجتماعی از زوایای کهن در میان ملل مختلف معمول بوده است .

دانیان و افراد تیزبین و خردمند از همان زمانها که آدمیان بیابانگردی و غارنشینی را رها کرده و وارد زندگی شهری شده‌اند ، با اهمیت این وسیله بسیار مؤثر در انجام مقاصد بزرگ خویش پی برده‌اند .

مؤسسين اينگونه جمعيتها با اينكه هميشه سعی بسیار در نهان داشتن هدف و رموز کارهای خود نشان میدادند ؛ مع الوصف اشارات و تصریحات بسیاری از آب و زوایای تاریخ باقی مانده است که بعضی از آنها اکنون در کتابخانه‌های جهان نگهداری میشود . صاحبان جمعیت‌های سری که نوشته‌هایشان کمتر در دسترس عامه قرار میگرفت پیروان خود را وادار میکردند که آنچه را میشنودند بخاطر بسپارند و جوابگو شغاهی باشند .

در اینجا سخن از جمعیت‌های سری ایران از بندر پیدایش تمدن در این کشور نیست بلکه بذکر اعمال و افکار آلودسته از جمعیت‌هایی که افکارشان از قرن هفدهم به بعد میسر تقلید فراها سونها واقع شده است میپردازیم ؛

مطالعه کتب خطی نفیسی که از ایران باستان باقی مانده نشان میدهد که تشکیل جمعیت‌ها

مهرایران برای پیش بردن مفاصل علمی، اجتماعی، فلسفی و دینی و حتی حفظ استقلال و محور آثار و اعمال هجوم بیگانگان از زمانهای بسیار قدیم در ایران رایج بوده است. تاریخ نویسان یونان که در عصر هخامنشیان بایران مسافرت کرده اند، در کتب خود نوشته اند که «مغان» یا در حقیقت طبقه دانشمندان عصر معلومات خود را از دیگران نگه میداشتند و جز طبقه خود یاد نمیدادند. مطالعه در احوال مغان که بعد از سخن عالترین مقامات را داشته اند، این نکته را ثابت میکند که آنها در حقیقت جمعیت سری بوده اند. مغان اغراض و اسرار و معلومات خود را از دیگران حتی پنهان میکردند و جز بکسانی که مورد عنایت و اطمینان شان بودند بدیگران چیزی ندادند و اسرار خود نمی آموختند.

این روش در جهان آنروز منحصر بمغان نبود، بلکه کاهنان کلد و آشور و پیشوایان هندوستان نیز بر همین منوال رفتار میکردند. متأسفانه درباره وجود جمعیتهای سری از ورود اقوام آریائی بفلات ایران هیچگونه مطالعه عمیقی نشده و به همین جهت جمعیتهای سری آن زمان در ایران اطلاعی در دست نیست. اما در همین زمان هم خیلی پیش از آن، جمعیتهای سری «اوزیس» و «ازیریس» که قبلاً از آنها یاد شد، در سرزمین مصر کار میکردند. این جمعیت در پیشرفت تمدن مصر نقش مؤثری داشته است. در تاریخها ذکر شده یونانیان قسمتی از مدنیت قدیم خود را از آنان و از فرق پنهانی مصر اقتباس کرده اند. مورخین تصریح کرده اند که فیثاغورس نیز یونانی جمعیت سری خود را بر طبق روش و نظامات فرق اوزیس و ازیریس تأسیس است. فیثاغورس که خود سالها در مصر بوده و از زمره افراد این جمعیتها بشمار میآمده پس از آنرا سینه بسینه یاد گرفته و از آن استفاده نموده است.

با اینکه از عصر اشکانی و ساسانی کتب و رسائل زیادی باقی نمانده تا از روی آنها هرچگونگی جمعیتهای سری آنروز در ایران اطلاعی بدست آورد، باز بجز آن نکات که در ایران آن عصر، بویژه در زمان فرمانروایی ساسانیان جمعیتهای سری

قرائنی که میتوانند این ادعا را به ثبوت برساند بشرح زیر است :

۱- سازمان مغان و اولیاء دیانت زردشت بر همان نهج پیش از حمله اسکندر مقدونی تأسیس و تقویت شده بود و این طبقه قهراً پسیره گذشته جلسات سری داشته و لااقل علوم و معارف خود را مانند گذشته بطریق خاصی از سایر طبقات مکتوم میداشتند.

۲- ظهور و پیشرفت مذهب پرستی در ایران که قهراً مستلزم وجود جمعیتهای سری بجهت پیشرفت دادن باین کیش بوده است .

۳- ظهور زمانی و مزدك كه در حقیقت هر دو بر ضد وضع و عقاید زمان قیام گری بودند ، یقیناً پیشرفت آنها با استفاده از تجربیات سازمانهای سری قبلی بوده است . اگر پیدایش عقاید اجتماعی جدید را در مقابل اجحاف و تعصب مغان در دین مزدك قبول کنیم ، يك نكته را نمیتوان انكار كرد و آن وجود اجتماعات سری قبل پیدایش این دو کیش بوده است .

زیرا در آن زمان هیچکس جرأت ابراز عقیده و حتی گفتگو در باره معتقدات خاص بخصوص دین زرتشت را نداشت . بنابراین نمیتوان قبول کرد که این دو آئین بدون معتقدات و بستگی بجمعیتهای سری قبلی و بطور ناگهانی ظهور کرده باشند .

۴- ظهور مسیح و پیشرفت دین او تا حدود ایالات غربی ایران مصادف بزمان انجام گرفت . و چنانکه همه میدانند ، دین مسیح اصولاً از راه تشکیل جمعیتهای سری توسعه یافت . رسوخ این دیانت در ایالات غربی ایران مخصوصاً ارمنستان در زمان فعلی گرچه با معتقدات ایرانیان آن زمان در باره آزادی عقاید توأم بود لیکن وجود سازمان سری که موجبات توسعه آنرا فراهم کرد قابل انکار نیست .

۵ - مهاجرت و پناهنده شدن فلاسفه و دانشمندان مقیم اسکندریه بایران که عصر خسرو انوشیروان صورت گرفت نیز در بسط جمعیتهای سری مؤثر بوده است . مزبور نظامات تأسیس جمعیتهای سری یونان و مصر را همراه خود بایران آوردند و بر آنجا بعدها از بعضی از روشهای سری آنان تقلید کردند .

۶- مهمتر از همه اینها ایجاد روابط گوناگون و تماس دائم و حتی جنگهای

که بین ایران و روم واقع گردیده است. رسوخ افکار سیاسی و سری ایران روم و یا بالعکس که با اسارت و یا مهاجرت بنایان رومی همراه بوده بدون شك در تشکیل مجامع مخفی مؤثر واقع گشته است. انجمنهای سری که در این دوران در ایران بوجود آمده، بیشتر بوسیله صاحبان علوم و فنون بود که بنوبه خود از طبقات ممتاز بشمار میرفتند، در روم قدیم جمعیت بنایان رومی که معابد با شکوه آن سرزمین، یادگار فعالیت و هنر آنان است، مجامع سری مفصلی داشتند و سازمانهای «عاسنی» یا «بنائی حرفه‌ای» اروپا بعداً از آنها تقلید کردند.

لشکریان رومی بهر کجا که میرفتند، گروهی از جماعت بنایان را به همراه میبردند. اینجده که در حقیقت کاررسته مهندسی را در ارتش‌های امروزی انجام میدادند، در جریان جنگهای روم و ایران که چند صد سال طول کشید بایران آمدند و بسیاری از آنان که جزو اسرای ارتشی بودند، اسرار و رموز سازمانهای خود را پرخشی از ایرانیان یاد دادند. آثاری که از این دوران باقی مانده و بیشتر این فرض را تأیید میکند، قرآینی است که در ساختمان‌های ساسانی دیده میشود. ساختمانهای خوزستان، ایالات غربی و بخصوص پل دزفول که در دوران با عظمت ساسانیان ساخته شده مؤید نفوذ معماری رومی در ایران است. به علاوه مورخین رومی و یونانی تصریح کرده‌اند که پل «شادروان» واقع در شوش را که در زمان شاهپور اول ساخته شده، بنایان رومی بعنوان غرامت جنگی تجدید بنا نمودند.

بنایان رومی در آترهان دسته متشکل و متحدی بشمار میرفتند که اسرار و رموز خود را حفظ میکردند و اغلب آنان مانند سایر هموطنان خود معتقد بوجود چند نوع خدا نبودند. آنها خدای یگانه را پرستش میکردند و از او بنام «مهندس بزرگ جهان» یاد میکردند و با او نماز میکردند.

هنگام پیدایش دین مسیح، بنایان رومی یش از دیگران باین دین گرویدند. همچنین جهت مورد سختگیری و فشار امپراطوران قرار گرفته و مجبور بمهاجرت بشمال

و مغرب شدند و عده‌ای از آنها نیز بمشرق زمین روی آوردند . شاید یکی از علل تغییر مسیحیت در ایالات غربی ایران و ظهور سازمانهای «مسانی» در این نقاط وجود همجوشی مهاجران بنائی رومی باشد .

با این قرائن و امارات فراوان ، جای تردید نمیماند که در ایران از دوران ساسانی جمعیت‌های سری گوناگون وجود داشته است . بنظر محققین جمعیت‌های سری که بعد از اسلام در ایران تشکیل شده بر اساس تشکیلاتی جمعیت‌های سری قبل از اسلام بوده است . بر آنست که رنگ عقاید قبل از اسلام در آراء و عقاید جمعیت‌های سری پس از اسلام از قبیل شیعیان و اسماعیلیه و خرم دینان در نهایت وضوح دیده میشود .

تشکیل جمعیت‌های سری در ایران و کشورهای باستانی مصر و روم ، هند ، چین و یونان ، همه جا مقدمه تحولات عظیم فلسفی و اجتماعی و سیاسی در زندگی مردم این کشورها بوده است . این امر آنقدر مسلم است که میتوان گفت کمتر تحول بزرگی در صحنه‌های تاریخ رخ داده که مقدمات آن از مدت‌ها پیش بوسیله جماعات سری فراهم پی‌ریزی نشده باشد .

بهترین مثال از تاریخ قدیم برای اثبات این سخن ، یکی پیشرفت مسیحیت در جهان است ، دیگری آزاد شدن ایران از زیر سلطه خلفای عرب که زمینه تحول بزرگ نخستین را انجمن‌های سری مسیحیان آماده کردند و دومی را جمعیت‌های سری شیعیان . امثال آن فراهم ساختند .

مؤسسين جمعیت‌های سری بمنظور تحقق هدفها و مقاصد خود ، یاران و خویش را بدقت انتخاب مینمودند . مخاطرات فراوانی که در راه جمعیت‌های سری وجود داشت سبب میشد که آزمایشهای سختی ، توأم با کیفیات غیرعادی از خواستاران و پیروان به جمعیتها بعمل آورند .

فدائیان و یاران جمعیت‌های سری حتماً از میان مردمی انتخاب میشدند که شهادت نبوده و ترسو آفریده نشده باشند . راه‌هایی که بشر بیابانگرد برای گریختن

افت احتمالی میتوانست ابتکار کند متناسب کوتاهی فکر او محدود بود. او خطرات
عزلی و آئینده معینی را نمیتوانست پیش بینی و حساب کند، تا برای فرار از آنها
هیچونی پیردازد. از این رومظاهر ترس در بشر وحشی کم بود و ضمناً شجاعت و بی باکی
وحش وجود داشت. شهوات و امیال بشر وحشی نیز متنوع و جورا جور نبود و از دایره
دو غریزه آدمی نهاده شده تجاوز نمیکرد.

اما در مردم شهری و متمدن، مظاهر ترس خیلی بیشتر از مردم بیابانی است، و
که شهریان بویژه درس خوانها برای رهائی از ترس ابتکار میکنند، آنقدر فراوان
نمیست که هیچ قابل قیاس با ابتکارات مردم بیابانی نیست.

تزویر، رباکاری، نملق، چاپلوسی، تلون، دروغ، و فتنه انگیزی همگی
از ترس و در واقع راههای فراری است که بشر متمدن برای رهائی از ترس و خطر
میبرد. در بسیاری از مواقع این راهها علاوه بر اینکه جلو خطر را نمیگیرد، خود
بیش آمدن خطرات جدیدی برای افراد، میشود.

جمعیتهای سری که بعضی از آنها حقاً خواسته اند بنائی نو بر ویرانه های کهن برپا
کنند، باین نکات توجه دقیق داشته اند. بیشتر این جمعیتها درهمه طول تاریخ در
تجرب و برگزیدن اعضاء دقت فراوان بکار میبرده اند تا برای مقصود بزرگ
منافع خوب و محکم آماده سازند. از اینرو در هنگام برگزیدن افراد آزمایشهای
بسیار بکار می بستند. درهمه جمعیتهای سری ایرانیان، و اردین میبایستی دارای
شجاعت، رازداری، خویشتن داری و جلوگیری از شهوات نفسانی بوده باشند.
این جمعیتها برای اطمینان از وجود این صفات در داوطلب، او را بوسائل و طرق
متعین آزمودند و هر يك از آنان راههای متفاوتی برای اثبات صفتی خاص در
کف داشتند.

حتوی که پس از آزمایش و تحقیق پذیرفته میشد، بهیچوجه او را فراهموش
نکردند و بحال خود رهایش نمیساختند، بلکه صفات مطلوب را در او با ریاضتهای
کون پرورش میدادند و متناسب رشدی که آن صفات در نهاد وی میکرد و آگاهیهائی

که بتدریج فرامیگرفت او را بدرجات بالاتر ترقی میدادند و ویرا از رموز و اسرار بیشتری واقف میساختند .

کسانیکه با تاریخ اسلام آشنائی دارند ، نیک میدانند که پس از جمعیت‌های سری بعد سبزی شدن دوره خلفاء راشدین و استقرار حکومت در خاندان از اسلام در ایران اموی ، علاقه برادری و مساوات که در پرتو تعالیم عالیه پیغمبر بزرگ اسلام محمد بن عبدالله (ص) رایج و استوار شده بود ، از هم گسست و جای خود را به خودخواهی و خودپسندی و تعصب نژادی اعراب داد . در عصر اسلام تنها پایه فضیلت آدمی پرهیزکاری و نیکوکاری و نفرت از استمگرگی و بدکاری بود . اما در دوران امویه زورگویی و استمکاری و مال مردم ربودن مایه بزرگی شناخته شده و نردبان ترقی در هیئت حاکمه قرار گرفت . این تغییر روش سبب شد که مردان خردمند روشن بین به جنبش درآیند و با اینگونه تباهیها و دستکامی که بدیها از آن ناشی میشد بمبارزه برخیزند . در کشورهای غیر عرب و تحت اشغال قوای اسلام که مردم آنها دانش و فرهنگ و تمدن بر اشغالگران برتری داشتند فکر مبارزه زودتر نفیج گرفت . اینگونه نغمه‌ها در ایران که وارث مدنیت درخشان عصر ساسانی بود زودتر از جاهای دیگر آغاز شد و جمعیت‌های سری بمنظور مبارزه با حکومت عرب و بیدار ساختن روح استقلال طلبی در مردم در برابر خودخواهیها و تعصباتی که میراث دوره جاهلیت و تعدیل جنبه‌های خشك و خشن آن دسته از عقاید متداوله که منشائی جز تعصبات خشن نداشت بوجود آمد . این جماعات نخست از راه نشر عقاید فلسفی و علمی آغاز بکار کردند و برخی از این جمعیت‌های سری مانند اخوان الصفا و شعوبیه فقط به تبلیغ آراء و عقاید اجتماعی و اخلاقی مشغول شدند و در سوخ و در افکار را مفیدتر از جنبش‌های مسلحانه تشجیع دادند و برخی دیگر راه جنگ و ستیز در پیش گرفتند . گروه اول شعر میسرودند ، خطبه میخواندند ، سخنرانی و وعظ میکردند و در خلال آنها با استفاده از آیات قرآن کیبیه احادیث نبوی ، بر ضد روش دستگاه حکومت اموی بخصوص تعصب نژادی آن که رنگ جاهلیت داشت سخن میگفتند و تبلیغ میکردند .

قصاید «بشاربرد لخارستانی» معاصر عبدالملک مروان که در کتابها باقی مانده از نمونه‌های برجسته اینگونه تبلیغات است.

استاد بزرگوار فردوسی طوسی نیز تحت تأثیر عقاید و افکار شعوبی و دارای مکتب فلسفی معتدله بود و کار او در تنظیم شاهنامه از کارهای بزرگی است که جهت پیشرفت مسلك خود انجام داده است. برخی از جمعیت‌های سری ایران در دوران اسلامی پس از پیشرفت در کار، بقیام مسلحانه دست زدند مانند جمعیت «واوندیه» ، پیروان ابو مسلم خراسانی که موفق شدند «مروان» آخرین خلیفه اموی را مغلوب سازند و خلافت را از خاندان اموی منتزع کنند. لیکن با انتقال خلافت از امویان به عباسیان ، فعالیت جمعیت‌های سری خاموش نشد. هر چند در زمان حکومت این خاندان جامعه از جهت پذیرفتن عقاید فلسفی و علمی بسیار ملایم‌تر از پیش شده بود؛ زیرا هدف جمعیت‌های سری در واقع برانداختن سلطه عرب از دوش مردم دیگر بود و این هدف با انتقال خلافت از خاندانی بخاندان دیگر تأمین نمیشد، لذا جمعیت‌های سری باز دیگر از آمادگی زمینه سیاسی و اجتماعی و افکار استقلال طلبانه ایرانیان سودجسته و دنباله کار خود را گرفتند و دسته‌های جدیدی بنام‌های گوناگون بر ضد خلفای بغداد تحریرات و تبلیغ میکردند.

قیام خرم دینان و تخریب و دسته‌های هفتاد آنان که کارهاشان در تاریخ اسلام ذکر شده هر کدام شعله‌ای از اقدامات اینگونه جمعیت‌هاست. قیامها و طغیانهای برخی از سلاطین محلی در برابر اوامر دربار بغداد، در اثر تشویق و تبلیغ و حمایتی بود که این جمعیتها از آنان مینمودند و زمینه کار را در افکار عامه آماده میساختند.

در میان جمعیت‌های سری پس از اسلام بزرگترین و حتی مغرورترین آنها جمعیت سری باطنیان است که بنام‌های قرامطه ، اسماعیلیه ، دیسانیه و ملاحده مشهور میباشند. نام باطنیه بر همه آنان اطلاق میشود و در حقیقت نام عمومی آنهاست.

مؤسس این جمعیت شگفت‌انگیز و کسی که با هوش سرشار و فوق‌العاده خود هدف جمعیت را مشخص و نقشه دقیق پیشرفت آنرا بطرز نابغه‌آسایی ترسیم کرد ، شخصی بنام عبدالله ابن میمون ، مشهور به «قداح» بوده. این مرد با هوش بسرفقیهی بنام «میمون»

فرزند «ریضان» از مردم گناوه بوده است.

نویسنده کتاب «اقتضایات ماسنی» می‌نویسد «عبدالله قداح اراجانی از شیخ گناوه^۱ [که عربها بدان گناوه می‌گفتند] براه افتاده و به بهبهان رفت^۲».

ارکان اساسی نقشه‌ای که ابن میمون برای پیشرفت افکارش کشیده بود این بود که ناآنجاکه میسر است غرض حقیقی جمعیت مکتوم بماند و جز یکسانی که فاضل بدرجته عالی جمعیت شده و با آزمایشهای طولانی خلوص خود را بشود رسانیدن بازگفته نشود.

ابن میمون ابتدا مردمی را که دارای افکار و امیال گوناگون و ملیتهای مختلف بودند در یکجا جمع کرد و برای پیشرفت مقصودش تجهیز نمود. در نقشه ابن میمون نکته‌ای که مهم است وصول به هدف میباشد نه وسائل بآن. از اینرو میتوان گفت که نظریات «ماکیاول» که در قرون اخیر مورد توجه سیاستمداران جهان واقع شده مأخوذ از نقشه و روش ابن میمون است و این شیوه، بوسیله جمعیت‌های سری از مشرق زمین با اروپا منتقل گردیده است.

ابن میمون پس از طرح نقشه شروع به تبلیغ بنام محمد مکتوم فرزند اسماعیل فرزند امام جعفر صادق (ع) کرد و با این کار خود توانست بیشتر شیعیان و هواخواهان عسکری را که از اولاد عباس دلخوش نبودند گرد خویش جمع کند.

ابن میمون که از گناوه به بهبهان رفته بود، از آنجا با عده‌ای از طرفداران خویش به بحرین رفت و در آنجا با «بهرام گناوه‌ای» فرقه باطنیه را تشکیل داد. صاحبان این افکار که ظاهراً مخالف دین اسلام نبودند، از بحرین بشام و سپس تونس رفتند و یکی رهبران آنان بنام عبدالله ارجانی این کشور را مرکز عملیات خود قرارداد.

۱- گناوه بندریست در کناره خلیج فارس که در آنجا تمدن کهنی وجود داشته است.

۲- ص ۷۸۰

۳- ماکیاول نویسنده و مورخ متولد ۱۴۶۹ و فوت ۱۵۲۷ سبستم او عاری از شیوه و مبانی اخلاقی بود و هر گونه کاری را برای پیش بردن هدف مجاز میدانست.

هنوز سال ۲۶۰ هجری (۸۷۳ م) بسر نرسیده بود که گروه بسیار انبوهی در پیرامون عبدالله جمع شده و برای اجرای مقاصدش آماده شدند.

بیروان ابن میمون هنگام استدلال از قرآن کریم می‌گفتند هر آیه از قرآن غیر معنای ظاهری که هر عربی میتواند آنرا بفهمد، دارای معانی باطنی است که فقط دانشمندان استوار عالم را سخون فی العلم، قدرت درک آنرا دارند و دیگران از فهم آن عاجزند و از اینجا بود که بیروان ادب باطنیه معروف گردیده‌اند.

نقشه و هدف این جمعیت بسیار دقیق و زیرکانه تنظیم شده بود. با کمی دقت در هدفها و اغراض فلسفی و سیاسی و روش کار آنان، مراسم و آئین‌هایی که در پذیرفتن شاگرد و پیمودن درجات مرعی میداشتند آشکارا فهمیده میشود که مواد اساسی برنامه این افراد از جمعیت‌های سری قبل از اسلام اخذ شده است. در افکار و عقاید باطنیه افکار مانویه، ثنویه و مزدکیه بخوبی نمایان میباشد و حتی چنانکه نوشته‌اند یکی از اجداد عبدالله ابن میمون از موبدان زردشتی^۱ بوده که سپس مسلمان شده و در جرگه فقها درآمده است. در جمعیت‌های سری ابن میمون هشت درجه وجود داشته که شاگرد بفرایند استعداد خود متدرجاً بطنی آنها موفق میشده و هر شاگرد می‌بایست پس از آزمایشهای متعدد درجه يك وارد شود و سپس بر حسب شایستگی و خلوص نیت بدرجات بالاتر نائل آید و در هر درجه بر موز و اسرار تازه‌ای آگاه شود. عالترین مرتبه بنام شیخ الجبل (پیر کوه یا کپهد) نامیده میشد. شیخ الجبل را تنها دارندگان درجات عالییه میتوانستند زیارت کنند.

جایگاه اجتماعات دارندگان درجات عالی که در حقیقت گردانندگان چرخ جمعیت بودند در یکی از غارهای میان کوهستان بود که آنرا بشکل مثلث در کوه کنده بودند. اجتماع آنها همیشه در شبها فراهم میشد و هنگام اجتماع و آغاز شدن گفتگو

۱. دکتر ذبیح‌الله صفا در مجله دانشکده ادبیات مینویسد: ... در مصر خانواده فاطمیه را تشکیل داده و ادعا کردند که از اولاد فاطمه هستند ولی خلفای عباسی از نقیب‌الاشراف بغداد درباره عبدالله و بهرام گناه‌های پریش کردند، نقیب‌الاشراف در جواب آنها نوشت اینها فاطمی نیستند، بلکه زردشتی و ایرانی هستند ...

سه شمع روشن میشد و نگهبانانی در غار کشیک میدادند تا مبادا بیگانه‌ای بناگاه با نجس در آید.

عبدالمین میمون با اجرای طرح خود توانست حزمی بسیار نیرومند از صاحبان عقاید گوناگون که در میانشان از شیعه بسیار مؤمن و پرهیزکار تا هواخواه افکار زندقه فلسفی وجود داشت، تشکیل دهد. افراد این جمعیت در درجات هشتگانه قرار داشتند خود او بیشتر به شیخ الجبل‌ها اعتماد میکرد و معتقد بود که در اجتماعات بشری تنها دانشمندان و روشن‌بینانند که چرخ اجتماع را باید بگردانند و این گروه باید علم را بسوی مقصودی که مصلحت است هدایت کنند.

این میمون مبلغینی که (دعاة) نامیده میشدند از بین بهترین و ورزیده‌ترین شاگردان خود باطراف و اکناف میفرستاد و بسیاری از این مبلغین که بر موز کار آشنا بودند موفق شدند پس از تشکیل شعبه جمعیت به تجهیز افراد بپردازند و حوادث بزرگی در جهان پدید آورند.

یکی از این مبلغین مرد زرنگ و کاردانی بود بنام «فرج‌ابن عثمان» معروف به «ذکر وید» که در عراق و سوریه و جزیره العرب بیشترت بسیار کرد و بارها با امراء و حکماء بغداد بچنگ و ستیزه برخاست، لیکن نتوانست بر بغداد تسلط یابد و خلافت آل عباس را براندازد. این مرد همان کسی است که بعدها به قرمط (نام نوعی ازماهی) معروف شد و پیروان او قرامطه خوانده میشوند.

نکته‌ای که در اینجا شایسته تذکر میباشد اینست که در برنامه این میمون نشسته بر این پایه استوار بود که همیشه باید با استقامت به پیش رفت و بموفقیت‌های معنوی و مادی از ظاهری ارزش داد. او پیشرفتهای ظاهری را اگر چه بسیار بزرگ نماید، دولت مستعبد را مینامید و کسانی را که فریب حوادث ظاهری را میخورند و زود رشته خویشنداری را دست میدهند کم‌خرد و کوتاه‌بین میشمرد.

دسته باطنیان شرقی «قرامطه» با همه آنکه بیش از یک قرن در عراق و جزیره عرب و شام حوادث بزرگی برپا کردند و بر بسیاری از نواحی استیلا یافتند، چون در واقع

استاد را بکار بسته بودند توفیق در اتمام مقصود نیافتند و دستگاه خلافت زود متوجه خطر آنان شد و با تمام نیروهای خود در برانداختنشان کوشید . اما در همان زمان باز استاد جمعیت سری را با دقت به پیش میراند و دعای زیرکی به اطراف و اکناف میفرستاد ولیکن پیش از آنکه میوه این کوشش‌ها را بردارد درگذشت .

پس از مرگ ابن میمون پسرانش دنبال کار پدر را گرفته و مبلغینی به یمن و شمال آفریقا و میان قبایل بر بر فرستادند . در یمن مرد کاردانی بنام «ابو عبدالله شیعی» بجمعیت سری پیوست و چون از اخبار پیشرفت جمعیت در شمال آفریقا آگاه شد با نجات یافت و پس از چندی نوانست از قبایل بر بر لشکری فراهم سازد و بر «اغالبه» (بنی اغلب حاکم شمال آفریقا) بتازد و آنها را معزول سازد .

با آغاز طغیان در شمال آفریقا طبق روشی که داشتند پیش می‌رفتند و بنام عبیدالله ابن الحسن که از اولاد امام سوم حسین ابن علی علیه السلام بود تبلیغ می‌کردند .

ابو محمد عبیدالله پس از آنکه بکوشش ابو عبدالله شیعی از زندان آزاد گردید در سال ۲۹۷هـ (۹۰۹ م) بر مسند حکومت نشست و به «المهدی» ملقب شد .

سرانجام دولت فاطمی که خود را منسوب بفاطمه زهرا سلام الله علیها شاعران دارالحکمه میدانست ، یکی از سرداران خود را بنام «جوهر صقلی» بمصر **یادانشگاه الازهر** فرستاد تا آن کشور را تسخیر کند .

جوهر صقلی پس از تسخیر مصر ، شهر قاهره را بنیاد گذاشت و مرکز خلافت فاطمی از قیروان (تونس) بقاهره منتقل شد .

برخی از مورخین عبیدالله بن الحسن فاطمی را نوه ابن میمون از زن یهودی او میدانند . خلفای فاطمی پس از فراغت از فتوحات و فرونشاندن سرکشها ، بتحکیم مبانی جمعیت سری و نشر دانش و فرهنگ پرداختند و الحاکم باعز الله دانشگاه معروف به (دارالحکمه) را برای این منظور تأسیس کرد که در آن مبلغینی دانا و زبان‌آور تربیت میشدند و کار شاگردان بر همان اصولی مبتنی بود که ابن میمون بنا نهاده بود .

خواستاران ورود بدارالحکمه پس از آنکه آزمایشهای مخصوص را میگذرانند

بدرجه شاگردی پذیرفته میشدند و برحسب شایستگی بتدریج تا درجه ۹ بالا میرفتند . دارالحکمه که درحقیقت يك آکادمی فلسفی و دینی بود ، یزودی درجهان اسلام شهرت یافت و صیت معارف آن با کثافت پراکنده گردید .

اعضاء دارالحکمه و باطنیان در محلی که اجتماع میکردند آنرا « میدان علی » مینامیدند و همانطوریکه رسم امروز فراماسنیاست ، هنگام حضور در «میدان علی» بجای «پرونده» که هم اکنون ماسنها بجلو لباس خود آویزان میکنند ، آنها تکه جرم سفیدی که «سراویل» نام داشت بجلو لباس خود می بستند . هم اکنون نیز ماسنها پرونده خود را بتقلید از باطنیان از جرم سفید و با علائم مخصوص بکار میبرند و در هنگام حضور در لژ بخود آویزان میکنند .

تشکیل دولت فاطمیان در مصر ، مقارن انقراض دولت عباسی بود .
حسن صباح در همان حال که خلفای فاطمی از راه تسخیر نواحی جدید بشرق و ممالک اسلامی نزدیک میشدند ؛ عده ای از ایرانیان بمصر رفتند و جزو فرقه باطنیه شدند .

در بین ایرانیانیکه بمصر رفته بودند و پس از مدتی با سمت «داعی» بکشور همدان و خاور میانه و ایران سفر کرده بودند ؛ ابو معین ناصر بن خسرو قبادیانی بلخی ، احمد بن عبدالحق عطار و حسن بن الصباح وجود دارند ، ایشان که بایستی از آنها بنام پیشقدمان فرقه اسماعیلیه نام برد خیلی بیشتر از سایر دستجات باطنیه افکار «ابن میمون» را در ایران و همدان دادند . ناصر خسرو که کتاب زاد المسافرین او عصاره افکار فلسفی دارالحکمه است ، ترویج افکار باطنیه کوشش بسیار کرد . او صاحب کتاب دیگری بنام «وجه الدین» و دیوان اشعار معروفی است .

تبلیغات ناصر خسرو در مازندران و خراسان باعث شد که فرقه خاصی از اسماعیلیه بنام «ناصریه» در حدود سال ۴۸۰ هـ . (۱۰۸۷ م) بوجود آید . نویسند «تبصرة تعلیل» درباره او مینویسد «ناصریه ... رئیس ایشان ناصر خسرو بود و این ملعون شاعر و ...



تابلو نقاشی حسن صباح

در ناحیه عراق احمد بن عبد الملك عطاش
نخراصفهان گریخته و بهی رفته بود سرگرم نشر
معت باطنی شد. عبد الملك پسری داشت احمد
که گریاس فروشی میکرد و پنهانی سرگرم نشر
معت اسمعیلی بود. هنگامیکه بین سلطان برکیارق
مغزن محمد فرزندان ملکشاه در اصفهان
تلاف رویداد احمد عطاش قلعه (شاه در) و کلیه
حمیری موجود در آن را بتصرف در آورد و سی
نخرا را بدور خود جمع کرد ولی سرانجام
گیر و گشته شد.

حسن بن الصباح حمیری یکی از داعیان بزرگ فرقه اسمعیلیه است که جمعیت
خود را طبق روش و برنامه ابن میمون بنیاده است. سازمانی که حسن مخفیانه
جاء آورد، از مصر تا خراسان توسعه و قدرت و نفوذ داشت.

حسن صباح که مؤسس فرقه (صباحیه) در ایران است و نسبت او را بقبیله حمیر
میتواند، از شخصیتهای مرموز و بیرومند تاریخ ایران است. وی دارای شجره‌ای
تخرج بوده: حسن بن علی بن محمد بن جعفر بن الحسین بن محمد الصباح الحمیری که
نخست دارای مذهب اثنی عشری بود لیکن بنا بادعای صاحب کتاب النقص^۲
بجزاده و از همکاران تاج الملك مستوفی بشمار میرفت. بهر حال حسن بدعوت
مخبر و خنیاں ری علی الخصوص یکی از آنان مشهور به «مؤمن» که از جانب عبد الملك
مورد دعوت بود قبول مذهب اسمعیلی کرد. در سال ۴۶۴ هـ (۱۰۷۱ م) که
ش عطاش بری رفته بود حسن را آزمون و پسندید و نیابت دعوت بوی داد و امر

کرد که بمصر برود .

حسن در سال ۴۶۹ هـ (۱۰۷۶ م) در زمان خلافت المستنصر فاطمی باصفهان و آنجا باذربایجان و از راه شام بمصر رفت و در سال ۴۷۱ هـ (۱۰۷۸ م) بمصر رسید و قریب یکسال و نیم در آنجا ماند. در آن هنگام میان پیروان دو پسر مستنصر یعنی (نزار) و (مستغنی) اختلافی پدید آمد و دو فرقه «نزاریان» و «مستعلیان» بوجود آمدند. حسن طرفدار امامت «نزار» بود که بنص اول میبایست جانشین پدر باشد^۱. حسن از طرف المصطفی الشیخ مشهور به نزار مأموریت پیدا کرد که بایران بیاید ولی نویسنده کتاب «اقتضاحات ماسنی» مینویسد: «حسن مأمور توسعه اسمعیلیه از سوریه تاخراسان شد».

حسن در سال ۴۷۳ هـ (۱۰۸۰ م) بایران رسید و چندی در خوزستان، اصفهان، بزد، کرمان، دامغان و دیگر نواحی ایران سرگرم دعوت بود و در همان حال داعیانی بدین نواحی و بعضی از نواحی کوهستانی طبرستان و الموت فرستاد و بسیاری از مردم آنجا را بمنهاد خود درآورد .

فعالیت شدید حسن باعث شد که نظام الملک بدستگیری او همت گمارد . حسن در این مأمور این کار بود و به همین جهت حسن از نزدیک شدن بآن شهر با داشتن و جوی داعیان او در اطراف قزوین و در کوههای دیلمان سرگرم تبلیغ بودند بآن نواحی نهاد و بسیاری از مردم بسبب زهد او بوی گرویدند و او بحیله «علوی مهدی» گمشت ملکشاه را در قلعه الموت بیرون کرد و به حاکم گردکوه و دامغان «رئیس مظفر مستوفی» دعوت حسن را پذیرفته بود نوشت که سه هزار دینار بهای آن قلعه را بپردازد. تاریخ حسن بر قلعه الموت را ششم رجب سال ۴۸۳ (دسامبر ۱۰۹۰ م) نوشته اند، از این خبر حسن دایره دعوت خود را توسعه داد و اگرچه تا آن تاریخ بسیاری از مردمان در آن نواحی مختلف بمذهب خویش در آورده بود، لیکن اهمیت واقعی کار او در حقیقت از قلعه آغاز شد. و او نه تنها در استحکام این قلعه کوشید بلکه نقاط متعدد اطراف آنرا نیز مستحکم کرد و در بسیاری از نواحی کوهستانی دیلمان و طبرستان قلاعی بنانهاد و یکی از داعیان خود

حسین قائینی بقیستان فرستاد و او در آنجا نیز مانند حسن باستخلاص بعضی از نواحی
بوت کرد و قلاعی در آن حدود بدست آورد.

با آنکه دولت سلجوقی از آغاز کار متوجه خطر این دعوت شده و سردارانی برای
مخارتن اسمعیلیه به الموت و قهستان فرستاده بود، لیکن کاری از پیش نبرد و مرگ
شهر در ۴۸۵ هـ (۱۰۹۲ م) خود فرصتی برای صباحیان گشت و چون اندکی پیش از آن
گشت که دشمن بزرگ صباحیان بود، در صحنه نزدیک نهاوند بضررب کرد یکی از
سپهسالاران از پای درآمده بود، شهرت آنان عالمگیر گشت، بعد از نظام الملک هم در پسر
حسن در بغداد و فخر الملک در نیشابور بضررب کرد فدائیان حسن از پای در آمدند و
بقیه دیگر از رجال که در دشمنی با اسمعیلیه تعصب میورزیدند بکارد آنان کشته شدند
و عظیم از آنان در دل مخالفان افتاد.

بطوریکه نویسنده کتاب «افتخاحات فراماسنی» مینویسد یکی از علل تسامح
شاه در فتح قلعه الموت مشاهدات مأمور اعزامی وی بقلعه بود. او مینویسد ملکشاه
محققان خود را نزد حسن فرستاد و حسن این فرستاده را با احترام تمام پذیرفت
و حسن صحبت بدون اینکه او را از نقشه اش آگاه کند و بر او بد بلندترین نقطه برج
یکی از فدائیان را طالبیده باو دستور داد خنجر خود را در قلب خویش فرو کند.
حرف حسن تمام نشده بود که جنازه فدائی مغلول در زیر پای نماینده سلطان

نماینده سلطان که از این عمل وحشت کرده بود، هنوز در حالت بهت و حیرت
حسن بفدائی دیگری دستور داد خودش را از بالای برج بیابین یرتاب نماید.
تجربه بعد جسد پاره پاره شده فدائی دوم در خندق غلطید و سپس حسن دست فرستاده
را گرفته باطاق محقر خود برد و گفت: «این جواب پیامی بود که برایم آوردید.
می بینید برای او حکایت کنید و بگوئید من هفتاد هزار فدائی از این نوع در



تصویری از حسن صباح و یکی از فدائیان او بر بالای قلعه الموت
نقل از کتاب «افتضاحات ماسونی»

اختیار دارم.^۱

بعد از مرگ ملک‌شاه و کشته شدن نظام‌الملک و دو فرزندش، بین دیگر فرزندان شاه اختلافاتی روی‌داد. حسن و صباحیان از این اختلافات استفاده کرده، قلاع گریه کوه را در دامغان بهمدستی «رئیس مظفر» از عمال دولت سلجوقی که قبول دعوت فاطمی کرده بود، و قلعه «لم‌سره» یا «لم‌سر» در رودبار الموت را بهمدستی «کیا میر» اعیان تسخیر کردند.

با این مقدمات در مدت کوتاهی حسن قدرت زیادی کسب کرد، و سلطان محمد هم که بعد از قلع اسمعیلیه اصفهان و قتل احمد بن عبدالملک عطاش «اتابک نیشابور»

شیرگیر، را در سال ۵۱۱ هـ (۱۱۱۷ م) برای فتح قلاع الموت و لمبسر فرستاده بود کاری از پیش نبرد و با مرگ او کار مبارزه با صباحیان ناتمام ماند.

پس از اینکه سلطان سنجر زمام امور را بدست گرفت در صدد برآمد کار حسن را یکسره کند ولی بر اثر تهدیدی که از جانب حسن شده بود از تعقیب کار او باز ایستاد.

مسیو دو هامبرفرانسوی که در تاریخ اسمعیلیه تحقیق فراوان کرده، مینویسد: استاد اعظم (Grand master) حسن همیشه میخواست دشمنانش را با تهدید و تخویف از میدان بدر ببرد. او وقتی از تهدید نتیجه نمی گرفت بتروار و قتل که اساساً برخلاف تعالایش بود دست میزد.

حسن یکی از غلامان سلطان سنجر را مطیع اوامر خویش کرد. تا وقتی که سلطان خوابیده بود، غلام خنجری پهلوی بالش سلطان بزمین فرو کند.

همینکه سلطان بیدار شد و خنجر را دید بوحشت افتاد. اما «پیر کوهستان» کتغذی-باو نوشت که خیلی کوناه بود و مضمونش این بود که «اگر سلطان احترام نمی گذاشتم خنجری که بزمین فرو رفته بود بقلبش فرو میرفت» دکتر ذبیح الله صفا دانشمند و محقق ایرانی می نویسد «... حسن آنگاه بدو پیغام داد: آنکس که کارد بزمین درشت فرو میکند، بر سینه نرم سلطان هم تواند نشاند!...»

سلطان سنجر از این عمل حسن ترسید و بصلح با صباحیان راضی شد و در روزگار او کار صباحیان بالا گرفت چنانکه حتی در پای قلعه گردکوه از گذرندگان باج می گرفتند و در سایر نواحی که تسلط با ایشان بود عوارضی از مردم تحصیل می کردند.

حسن صباح بعد از این کامیابی در شب چهارشنبه ۲۶ ربیع الاخر سال ۵۱۸ هجری (آوریل ۱۱۲۴ میلادی) درگذشت.

معروف است، حسن صباح که اروپائیان یاران او را «اساسن» یعنی (آدمکشها)

لقب داده‌اند، با استعمال حشیش فداثیانش، آنها را وارد بهشت موعود میکرد. همین جهت در ایران و ممالک اسلامی او و پیروانش را «حشاشین» گفته‌اند. نویسندگان اروپائی این کلمه را «اساسین» دانسته و بمعنی آدمکشها استعمال کردند.

بموجب آثار و علائم و اسنادی که در دست است نشان میدهد که سازمان بنایان حریجه در اروپا در بین سالهای ۱۰۰۰ تا ۱۳۰۰ میلادی (۳۹۱-۷۰۰ هـ) اقتباس از تشکیلات سازمان‌های باطنیان، صباحیان و اسماعیلیان بوده است. درباره سازمان سری حسن و اختلافات و روایات ضد و نقیض فراوانی دیده میشود. نویسنده کتاب «اقتضاحات فراموشی» می‌نویسد: «میستمی که حسن برای تشکیلات خود انتخاب کرده بود دارای دو کلاس بود کلاس اول به ۹ درجه تقسیم می‌شد که فدائی پس از گذراندن آنها بنده می‌رسید.

در این ۹ درجه «رفیق»، «داعی»، «مقام عالی» داشتند، ولی کلاس دوم که سازمان حسن مقام و درجه‌ای نداشت افراد آن بنام «فدائی» بودند و ارجحی نداشتند برای فداثیان اسرار و سیستم تشکیلات صباحیان مجهول بود اینها فقط مطیع و فرمانبردار رئیس و مافوق خود بودند...»^۱

سلسله مراتب بین اسماعیلیان الموت ابتدا مشتمل بر هفت رتبه بود و بعداً رتبه شد. در دوران سلطه حسن صباح بر الموت هفت رتبه باطنی‌ها عبارت بود از:

۱- مستجیب

۲- مآذون

۳- داعی

۴- داعی بزرگ یا حجت

۵- امام

۶- اساس

۷- ناطق

قبل از اینکه حسن صباح زندگی را بدرود بگوید مرتبه «امام» و «اساس» و «ناطق» یکی شد و باطنیان حسن صباح را ناطق میخواندند.
فدائیان اسماعیلی که جان خود را بپایان رساندند همه از طبقه «مأذون» بودند.

محتاج توضیح نیست که اسماعیلیان، در هر مرتبه مدتی تحت تعلیم و تربیت قرار میگرفتند تا لایق ارتقاء شوند و مرتبه‌ای بالاتر بدست بیاورند.

درباره نه درجه‌ای که در سازمان حسن صباح بوده دو روایت مختلف در دست است که سه نویسنده ایرانی با استفاده از مآخذ خارجی آنرا بدین ترتیب ذکر میکنند:
بموجب نوشته راوندی^۱ در تشکیلات صباحیان قرار بر این بود که شخص تازه وارد خود را کاملاً در اختیار سران جنبش بگذارد و قسم یاد کند که هیچیک از اطلاعات خود را با احدی نگوید و اصول راز داری [همان اصلی که در سرلوحه مرام هاسنی است] را رعایت کند. هر حرفی که از بالا یا می‌گویند با احدی در میان نگذارد و هرگز بمافوق خود دروغ نگوید و بدشمنان فرقه اسمعیلیه کمک نکرده و با آنها عهد و پیمانی نبندد. پس از آنکه در مرحله اول لیاقت شخص بشبوت میرسد، آنوقت بمراحل دیگر ارتقاء مییافت و بتدریج با اساس مذهبی و فلسفی اسمعیلیه آشنا می‌شد. در مرحله هشتم از او می‌خواستند که دین قبلی خود را ترك گوید و در مرحله نهم کاملاً از اداء فرائض مذهبی معاف می‌شد و در زمره سران بهشت قرار میگرفت. رسیدن بدرجات کمال کار بسیار مشکلی بود و اغلب در درجه سوم اسمعیلیان متوقف می‌شدند و فقط بصورت سلاهی در دست سران باقی می‌ماندند.

استاد فراماسنی محمد عبدالله عثمان ۹ درجه صباحیان را بدین ترتیب شرح داده می‌نویسد^۲:

۱- مرتبه اول شامل کلاس تعلیمات بود.

۱- ص ۲۴۵ و ۲۴۶ تاریخ تحولات اجتماعی

۲- تاریخ جمعینهای سری

- ۲- در مرتبه دوم بدانشجو می‌آموختند که تمام تفسیرها و احکامی را که مجتهد سابق گفته‌اند، اشتباه و باطل بدانند و احکام صحیح را فقط روایات و اقوال ائمه بشمارند.
- ۳- در مرتبه سوم بدانشجو گفته میشد که ائمه اصلی ائمه اسماعیلیه می‌باشند که عبارت از هفت تن هستند و آخرین آنها محمد بن اسماعیل می‌باشد.
- ۴- در مرتبه چهارم می‌گفتند انبیائی که پیش از خاندان نبوت بودند، هفت تن بودند که عبارتند از آدم، ابراهیم، اسمعیل، موسی، مسیح، محمد پیغمبر (عربی) و محمد بن اسماعیل.
- ۵- در مرتبه پنجم دعاة استادان با اجرای وظیفه مهم خود که عبارت از تفسیر عقیده دینی و دانشجویان بود می‌پرداختند و بآنان می‌آموختند که بسنن دینی معتقد و معتقد نباشند و تعلیمات محمد (ص) پیغمبر اسلام را بدور افکنند.
- ۶- در مرحله ششم می‌گفتند که تمام ادیان و احکام مفروضه آنها از قبیله غم و روزه و غیره کاذب و ترهاتی است که برای پیوغ کشیدن اجتماعات بشری ابتکار است و تمام شرایع خواه ناخواه باید بنده عقل و دانش باشد و برگفته‌های خود را از اقوال ارسطو و افلاطون و فیثاغورس و امثالهم مینمودند.
- ۷- در مرتبه هفتم فکرت حقیقی و جوهری اسلام را که عبارت از توحید و یکبودن خداست با تعلیمات دوگانگی منهدم مینمودند.
- ۸- در مرحله هشتم تمام صفات الوهیت و نبوت را نقض مینمودند و بدانشجو می‌آموختند که رسولان حقیقی رسولان عمل هستند که شئون دینی و دنیوی را به نفع و توجه قرار میدهند مانند نظامات سیاسی و ایجاد حکومت (ایده‌آلی).
- ۹- در مرتبه نهم و کلاس آخر دانشجو وارد «گلستان اسرار» می‌شد و می‌آموخت که تمام تعلیمات دینی اوهام محض است و نیایستی پیروی از آن تعلیمات کرد و آنقدر آرمنداری که برای حفظ نظام بین ساده لوحان و عامه ناس لازم است. و بر مرد (روشنفکر) است که تمام آن تعلیمات را بدور افکند. در این مرحله بفرید اسمعیلی می‌گفتند ابراهیم و موسی و مسیح و دیگر انبیاء فقط مردانی روشن فکر بودند که در مسائل فقه

و اجتماعی اجتهاد پیدا کردند .

فرااماسنهای اولیه و فرااماسنهای فرانسوی گرانداوریان تا امروز نه درجه صباحیان را در داخل سازمانهای خود حفظ کرده‌اند و همچنین که کمونیستها دین و مذهب را نفی کردند و مانند مزدکیان موضوع زن و مرد را امر حل شده‌ای دانستند آنها نیز اصول صباحیان را بپذیرفتند . درباره دین و امور جنسی می‌گویند تفاوت‌های جنسی و مراتب بین مردم، محو شود، تفاوت‌های مذهبی و آراء و وطن محو گردد، تعصب از بین برود، و پای جنگ از میان برداشته شود و بالعکس از جنس بشری خانواده واحدی درست شود که عامل وحدت بین آنها، مهر و اخلاص و کار و دانش باشد، اینست آن عمل عظیمی که بنای آزاد برگردن گرفته است^۱ .

در اثر پیروی از افکار صباحیان بوسیله بنایان آزاد ، در فرانسه جنبشی در بین سالهای ۱۷۳۰ تا ۱۷۴۰ م ۱۱۴۳-۱۱۵۳ هـ بوجود آمد که منجر به صدور فرمان سلطنتی مبنی بر انحلال جمعیت بنایان آزاد شد . همچنین در سال ۱۷۳۸ م (۱۱۵۱ هـ) پاپ کلماس دوازدهم قراری بر ارتداد (بنایان آزاد) و ارتداد هر کاتولیک که ملحق بفرااماسنی گردد، صادر کرد^۲ . درباره مقامات داخلی سازمان سری صباحیان نیز اختلاف نظر و گفتنی‌های متضادی وجود دارد .

مارکوپولو در سفرنامه خویش مینویسد : «حشاشین بهفت شاخه و شش دسته منقسم بودند .

امام عصر اسمعیلیان در رأس کلیه دسته‌ها و طبقات حشاشین قرار داشت . بعد از امام عصر ، نواب وی (حجت‌های عظمی و مبلغین کبری) قرار داشتند و در قلاع و استحکامات قایم متابع امام بودند و بشیوه وی لباس سفید بر تن میکردند . در درجه سوم مبلغین و مأمورین ساده و عادی بودند و در طبقه چهارم «رفقا» قرار داشتند ولی این طبقات آشنا و مطلع بر موز اسمعیلیان و اسرار و آئین آنها نبودند سرسپردگان یا فدائیان در

۱- جمعیت‌های سری س ۱۲۱

۲- ایضا س ۱۱۵

درجه پنجم بودند که اوامر و دستورات امام عصر را بموقع اجرا می‌گذاشتند.

اینان سید جامه بودند ولی کلاه و کمر و حکمه‌شان سرخ بود^۱، مبتدیان و ترقی‌کاران در طبقه ششم طبقه‌بندی شده بودند.

نویسنده دیگر ایرانی که طبقات مختلف اسمعیلیان را بررسی کرده می‌نویسد:

۱- امام عصر - که هرگز دیده نمی‌شود و نامرئی است و مبعوث خداوند است.

۲- تالی امام عصر مقلب به (برهان و آیت عدل الهی).

۳- جانشین زعیم کل و پیشوای عام.

۴- دعوات و مبلغین.

۵- افراد عادی که پس از سوگند و سپردن پیمان آشنا به روز و مطلع از امر

می‌گشتند.

۶- سگان اینان کسانی بودند که مثل طعمه و منتظر فرصت و نامزد غنیمت

بودند.

۷- مؤمنین یعنی قاطبه توده مردم که بیروآئین باطنیه بودند^۲.

حسن صباح برای سازمان سری خود طبقات مختلف را با این شرح تقسیم کرده است:

«مرتبه اول، رئیس یا آقا یا شیخ جیل است که رئیس اعلای طایفه و فرقد محسوب

میشود. در مرتبه دوم بزرگان دعا و مبلغین با پیشقدمان (پیشازان) قرار دارند.

در سه قطعه که دارای ضمیمه‌ترین دزهای فرقه است جای می‌گیرند.

پس از اینها مبلغان و رسولان دینی و نمایندگان سیاسی واقعند و سپس دانشمندان

در مراتب و تعلیمات سربلند درجاً ترقی می‌کنند و بعد از آن «فدائیان هستند که می‌توانند

۱- کلافل مورخ اروپائی در شرح حال ولتر (که فراماسنها مدعی عضویت او است)

فراماسنی فرانسه هستند) در کتاب (جشنهای زیرزمینی و پنهانی) می‌نویسد: «... سواران

با اسماعیلیه دارای علائق و روابط محکمی بودند و تشابه و همانندی زیادی بین آنها موجود

بود. چنانکه هر دو فرقه رنگهای سفید و سرخ را شعار خود قرار داده و از نظامات و

یکسانی پیروی میکردند و هدف آنها نیز یکی بود...»

۲- جمعیت‌های سری ص ۵۷

و عهده دار تروره فردی میباشند و در عقبه این دسته نگهبانان طرق و شوارع و جنگجویان و آدمکشان قرار گرفته اند و سپس مبتدیان یا ملحق شدگان که برای سر بازی در فرقه متشکل شده و مبادی فرقه را می آموزند و آخرین این مراتب عامه هستند که چیزی از تعلیمات نمی آموزند و آلت کور و کوری در دست صاحبان خود میباشند ...^۱

« فن هامر »^۲ نویسنده کتاب « تاریخ اسمعیلیه »^۳ مینویسد « مراتب دعاة ، رفقا و فدائیان در جمعیت اسمعیلیه عیناً مانند مراتب سه گانه در سازمان بنایان آزاد و مشتمل است بر : بنایان و شاگردان این حرفه و جوانان مبتدی ، فن هامر آلمانی رعب و وحشتی را که فرقه صباحیان و اسمعیلیه در مدت يك قرن و نیم در سراسر ایران ، عراق و شام بوجود آورده بودند تشبیه بعملیات فراماسونها در دوران انقلاب کبیر فرانسه نموده و معتقد است که ارباب و تروری که در انقلاب کبیر فرانسه بوجود آمد و رهبران فراماسنی آنرا اداره میکردند عیناً شبیه سازمان حسن صباح و اسمعیلیان بود . همه جمعیت های سری در انقلاب کبیر فرانسه در دست فراماسنها بوده و سر کرده هر دسته لافل يك هاسن بود و بقیه آلت فعل و تسلیم بلا اراده وی بودند .

در سازمان فراماسنی انگلستان و آمریکا و فرانسه (با کمی تفاوت) مسئولین امور لژها مثل درجات مختلف صباحیان دارای اهمیت هستند . از اسرار و گفتگوهای داخل لژها فقط طبقات مخصوصی میتوانند استحضار حاصل کنند آنهم مشروط بر اینکه درجات فراماسونی با نشانها و علائم لازم را کسب کرده باشند .

حضور طبقات و صاحبان مناصب و درجات مختلف در اجتماعات ماسنی امروز لازم است زیرا اطلاع آنها از مقصد و هدف اصلی و دستوراتی که از مراکز (شوراهای طریقت) دیا گرانند لژها میرسد ضروری میباشد . این گرانند لژها عبارتند از گرانند لژ ایرلند ، اسکاتلند ، انگلند ، یورک ، آمریکا و گرانند لژهای ناسیونال دو فرانس و گرانند اوریان و آنکبی میزان اطلاع و شرکت آنها در این اجتماعات فرق میکند . برای نمونه میتوان

۱- جمعیت های سری ص ۵۸

۲- Von - Hammer

۳- Geschichte der assassien

طرز حضور افراد ماسنی را در يك لئعادى تهران مثال آورد .

در لئ هنگاميكه شخص تازه واردى بخواهد ماسن بشود همه اعضاء حق حق و رأى دارند . هنگامى كه لئ بخواهد شخصى را وارد كند و بدرجه شاگردى بپذيرد ترجمه فارسى لئ تهران (كارآموزى) انتخاب نمايد ، يئ كارگاه درجه يك تشكيل

درباره اسمبليه علاوه بر كتبى كه شرح آنها مفصلاً در آخر كتاب ذكر شده از كتب زير نيز استفاده گرديده است :

۱- جامع التواريخ قسمت اسماعيليان و فاطميان و تزاريان و داعيان و رافضيان : ترجمه خواجه رشيدالدين فضل الله همدانى با اهتمام محمد تقى دانش پژوه و محمد مدرسى زنجانى ۲۴۰ صفحه از انتشارات نگاه ترجمه و نشر كتاب .

۲- جهانگردى مادكوپولو - ترجمه و نگارش : م محمد لوى عباسى ۳۰۷ صفحه

۳- مجله دانشكده ادبيات شماره ۲ سال چهارم تهران ديماه ۱۳۳۵ مقاله آقاى محمد زبيح الله صفا .

۴- حسن صباح بقلم : جلال نعمت الهى ۱۲۹ صفحه

۵- سه يار دبستانى نگارش هالدمن ماگنال ترجمه عبدالله وزبرى - اسدالله طهرى چاپ دوم كتابفروشى فروغى ۱۳۳۸ شمسى

۶- كتاب الموت و المير ، نوشته ايوانف .

۷- مقدمه ديوان ناصر خسرو بقلم تقى زاده .

قسمت : « تبديد از وطن و آوارگى » ، « كعب » ، قسمت عقايد و اخلاق ناصر ، « لظ » و « م » و « م » و « مو » ، عنايد ناصر خسرو .

۸- مجموعه رسائل و اشعار اهل حق :

با اهتمام ايوانف از انتشارات انجمن اسماعيلى تهران ۱۳۳۸ .

۹- زادالمسافرين - ناصر خسرو چاپ كاوه برلين .

۱۰- يادداشتهائى حسن صباح :

دفتر هفتم (ادب V) حسن صباح .

دفتر هشتم (ادب W) حسن صباح .

دفتر نهم (ادب X) حسن صباح .

اين يادداشتهاى قزوينى هنوز منتشر نشده اما در كتابخانه دانشكده ادبيات تير محفوظ است .

شود که عبارت از محفلی است که کارآموز را می پذیرد .

در این کارگاه همه افراد از هر طبقه و منصبی حق حضور و رأی دارند . هنگامی محفل می خواهد درجه « رفیق » و یا « کارباد » را به ماسونی که مدارج « کارآموزی » تکمیل کرده بدهد ، کارگاه در درجه دوم کار میکند و کلیه کسانی که در مقام و درجه یعنی (کارآموزی) هستند از داخل جلسه اخراج می شوند . در اینوقت یکسی می خواهد (کارباد) بشود ، رموز و علائم و دستورانی که مخصوص این طبقه است بختم می شود .

روزی که لژ بخواهد (کارگاه درجه سوم) تشکیل بدهد و ماسنی را که درجه اولی دارد بمقام (استاد)ی برساند ، کلیه اعضائی که مقام و درجات کارآموزی زیادی دارند از لژ خارج می شوند و آنگاه به کسی که بخواهد مقام استادی کسب و رموز و اشارات و دستورات مخصوص آموخته می شود .

در همین نوع لژها که در اصطلاح ماسونها (آبی) BLUE نام دارد وقتی آنها به یکی از استادان را روی کرسی استادی « تنصیب » کنند ، کلیه کسانی که بکارآموز ، کارباد و استاد دارند از لژ خارج می شوند و فقط استادانی که یکبار به تنصیب و با اصطلاح « استاد تنصیب شده روی کرسی » هستند حق حضور دارند . این مقام است که فراماسن از رموز لژهای عادی نه « گراند لژ » آگاه می شود و « استاد ازل گفت بگو » را اطاعت میکند و بکار می بندد . در لژهای شاپتر ۳ درجه دارند ، تشریفات نظیر فوق و در گراند لژها که ۳۳ درجه دارند تشریفات بجا می آید .

همانطور که در سازمان سری حسن صباح هر يك از اعضاء قاضیان معینی است . احترام و از رموز اطلاع داشتند در سازمان فعلی فراماسنی جبرانی نیز درجات وجود دارد که فقط عده معینی از افراد حق اطلاع از رموز مربوطه را دارند . فراماسنی که نماینده استاد اعظم شد میداند که برای او مسئله وطن ، مرزومیت ندارد و بایستی تابع مرکز (گراند لژ) و دستورات صادره باشد . و یا استاد و استاد

اعظم فراهم آسني ميداند که مذهب را بايستی فراهموش کند و قانون اساسی مامنی را کذب مقدس بداند .

در قرون وسطی در ایران گروهی بوجود آمدند که دست
سازمان سری «فتوت» نامیده می شدند . کلمه فتوت لغتی عربی است ، بمعنی
فتیان و عیاران «جوانی و جوانمردی» و نیز بمعنی «هنگام شباب» و سبکسری
جوانان و کاری که مناسب اعمال جوانی باشد .

گاهی هم این لغت بمعنی «خدمتکار و برده» را میداده است . لغت فتوت چندین
معنی دیگر پیدا کرده : گاه بمعنی حسن اخلاق آمده و شامل فضایلی مانند «بزرگواری»
«علو طبع» - سخاوت - رشادت» بوده است که انتظار آنرا از یک فتی (جوانمرد) حقیقی
داشته اند ؛ گاهی نیز بمعنی اجتماعی از جوانان هم عقیده و هم فکر و دارای فضیله
خصایص مشترک و در واقع بمعنی اتحادیه این نوع جوانان استعمال شده است . بنوعی
که در فسور فرانس نیشتر استاد رشته تاریخ اسلام در دانشگاه مونستر آلمان منعقد
است : « با توجه بند بمعنی کلمه فتوت (جمعی از فضایل و خصایص ، و دسته ای که
فضایل را رواج میدادند) باید اول دورشته از تکامل را پیروی کند که البته در یکدیگر
نفوذ و تأثیر میکرده اند ، این رشته ها همیشه از یکدیگر جدا بوده اند ، یعنی
تکامل فکری و یک تکامل اجتماعی ، تا بالاخره در دوره خلیفه عباسی الناصر الدین
۵۷۵ - ۶۲۱ (۱۱۸۰-۱۲۳۵ م -) بهم مربوط شده و دیگر جدا نشده اند ... »

پس از استیلای عرب بر ایران ، و تغییر دین عمومی مردم ایران از زرتشتی
اسلام که متعاقب یک اشغال نظامی و چندین جنگ شدید صورت گرفت ، ایران
همواره سعی میکردند که با ایجاد دستجات سری و زیرزمینی و ارتکاب قتل و زنج
بر اشغالگران عرب پیروز شوند و آنانرا از سرزمین چندین هزار ساله خود برانند
و استقلال خود را بازیابند .

۱ - استخراج از متن سخنرانی دکتر تبشیر که در اول دیماه ۱۳۳۵ در تالار دانشکده
ادبیات ایراد کرده است .

جنبش «فتیان» که در زمان تسلط عرب و در سرزمین اسلامی از لحاظ فکری قوت گرفت، در ایران از لحاظ تکامل اجتماعی رونق بیشتری پیدا کرد. فتیان ایرانی سعی داشتند که عقاید و افکار يك فتنی حقیقی را بخود بگیرند و تا آنجا که بتوانند آنرا بصورت حقیقت دریاورند. اما این تصمیم بیشتر اوقات عملی نشد، و رابطهای آن با هموعالی از بین رفت.

دراکثر دسته فتیان مهمان نوازی و بزرگواری حقیقی جای خود را بخوشگذرانی میداد، و کمک به دیگران هم هیچوقت از سرحد خود یعنی همان دسته معین تجاوز نمیکرد. جنگجویی در این دسته فقط برای اسم و شهرت و افتخار بود، و جنگ در راه دیگران اصلاً مفهومی نداشت.

پهلوانان و زورمندان که شعارشان فدا کردن جان خود برای دوستانشان بود تفسیر کردند و کنگ کاری و نزاع را پیشه خود قرار دادند. حتی مدتی هم تحت عنوان جنگجویی، راهزنی پیشه کردند. شخص فتنی بتدریج به ارباب خوشگذرانی مبدل شد و بجای جنگ ورزش را پیشه خود قرار میدادند. در بین فتیان اکثر افکار «عاقوبی» و «مزدکی» پیدا میشد و همین امر باعث انحراف عقیده و فکر و مسلک آنان میگردد تا بدانجا که بر فسور تیشند و باره آنان مینویسد: «... منظور فتیان از این اتحادیه ها آن بود که فقط بطرز معینی زندگی کنند. اما بیشتر اوقات يك زندگی غیر اخلاقی بی پایه و سستی بوجود میآمد. یعنی خوب خوردن و آشامیدن و رقص و بازی و از همه مهمتر روابط بی بند و بار جنسی که با آزادی زیادی انجام می شد، اصول زندگی شان را تشکیل میداد. البته این طرز زندگی فقط از لحاظ ظاهر به قوت شبا هت داشت و ابداً جنبه های عارفانه در آن ملحوظ نبود...»^۱ این نحوه فکر و عمل و زندگی اجتماعی فتیان مسبب شد تا علماء مذهبی از در مخالفت با آنان در آیند و آنها را مورد ملامت و سرزنش قرار دهند.

ملایان باین دسته که بتدریج رنگ ضد مذهبی بخود میگرفتند لقب «عیارون» که بفارسی «عیاران» تلفظ میشد، دادند و این کلمه بتدریج مرادف یافتیان شد. لیکن همه عیاران و دستجات متعددی از فتیان بدین صورت نبودند و نمونه،

برجسته آنان استقلال طلبان ایرانی بودند که در برابر اقتدار خلفای عباسی قیام کردند. هنگامیکه در بغداد حکومت خلفای عباسی باوج قدرت رسید، عده‌ای از ایرانیان مدت نه سال (۵۲۹-۵۳۸ هـ) ۱۱۳۵-۱۱۴۴ م حکومت تروریستی تشکیل دادند و دست خود را (عیاران) گذاشتند و تشکیلاتی متحد و متفق بوجود آوردند که بعدها سر مشق احزاب و جمعیت‌های سری اروپائی شد.

تشکیلاتی که عیاران ایرانی در برابر، دربار خلفای عباسی و سایر بلاد ایران بوجود آوردند، بعدها از طرف (ماسونهای حرفه‌ای) و سپس (فرااماسنی فلسفی و سیاسی) مورد تقلید قرار گرفت. و حتی بجرأت و صراحت میتوان گفت که «اپرونی» که هم‌اکنون فرااماسنها بکار میبرند و همچنین لباس و آئین ورود و سایر الیسه تشریفاتی ماسنی غیرت الیسه عیاران ایرانی بوده. این‌الایر و سایر نویسندگان عرب و ایرانی جزئیات کارخانه تشکیلات سری عیاران را ضبط کرده‌اند که بد نیست از قسمتی از آنها اطلاع حاصل کنیم. اولاً- آئین مخصوص ورود باین دسته‌ها عبارت بود از بستن يك پيش بند (خو یا محزم) بکمردا و طلب و دادن لباس مخصوص بنام «لباس الفتوة» که قسمت عمده‌اش يك دسر اويل، یعنی شلوار تشکیل میشد.

پوشیدن شلوار، میرساند که پایه و منشاء فتيان «اجتماعی» از ایرانیان بوده است زیرا که شلوار مختص آن دسته از اقوام آسیائی است که سوار کاری از آداب و سنن آنان بشمار میرفته است؛ و شلوار در ایران اقلاً از زمان آغاز فرمانروائی هخامنشیان متداول بود. در صورتیکه اعراب بآن احتیاجی نداشتند و تا امروز هم اغلب اعراب پادیه نشین و حتی شهرهای آنان شلوار نمیپوشند.

ثانیاً- فتيان در جلسات عمومی خود از جام قنوت موسوم به «كاس الفتوة» آبی رنگ دارای نمك بود می نوشیدند و این رسم اهمیت بسیار داشته است.

ثالثاً- با وجود خشونت‌های فتيان داشتند، دارای حسن اخلاق زیاد و شرافتمند و ناموس پرستی بسیار بودند که از همه بیشتر شامل راستگوئی و احترام از زنان و لواط و...

بِقوی در محیط خانوادگی میشد .

اگر در باره زنی از بستگان فتنی بدگفته میشد همسر زن بدون اینکه موضوع را تحقیق کند زن خود را میکشت .

رابعاً - در مورد طرد کسانی که دستورات صادره را اجراء نمیکردند ، فقیان مقررات سختی داشتند . اگر عملی ازین فتنی خواسته میشد و او آنرا انجام نمیداد ، خطایی از طرف اعضاء تحریم میشد . هیچکس حتی با وی آب نمیکشید و او از نظر فقیان از دست رفته شمرده میشد .^۱

خامساً - سوگندی که فتنی بدفتوت یاد میکرد ، با تمام قوی از طرف وی رعایت میشد و برای همه معتبر بود .

سادساً - فقیان از مخالفین سرسخت حکومتهای استبدادی بودند - آنها مثل فراماسونهای این عصر از آزادی - برابری و طرفداری میکردند و میکوشیدند که اعمال عمال حکومت «اعوان» را که بعقیده آنها ظلم و بی عدالتی بود ، خنثی کنند و حتی آنها را بقتل میرسانیدند .

فتیان خودشان هم دارای همان تشکیلات یعنی عمال (عوانیه) بودند که بوسیله آنها هم بین خود و هم بین مردم نظم و ترتیب ایجاد میکردند .

سابعاً - همانطوریکه در فصول قبل ذکر شد فراماسونهای کنونی دارای محاکم مخصوص میباشد که در حقیقت تقلیدی از کار فقیان است .

فتیان دارای محاکم مخصوصی بودند که حتی در مواقع نزاع و مشاجره حکم محکمه‌های مملکتی را که از طرف علماء تایید میشد برسمیت نمیشناختند ، بلکه به تشکیلات عدلیه خود رجوع میکردند و این تشکیلات «معالجه» نامیده میشد .

۱- ابوالفرج عبدالرحمن بن الجوزی، متوفی ۵۹۷ در کتاب (نقدالعلم والعملاء) بالحن تحقیر - آمیزی در باره «تحریم» از طرف فقیان بحث کرده مینویسد : «وقتی در باره زن فقیان بدگویی میشد ، فتنی بدون تحقیق همسرش را میکشت - اگر فتنی قتل میکرد او را مجبور میکردند و بزور از او میخواستند که زنش را بکشد ، هر کس این کار را انجام نمیداد ، از نظر اعضاء تحریم میشد . این است فتوت در نظر آنها ...»

ثامناً - فتیان را سرزنش می‌کردند که آنها در اعمالشان یکدیگر را یاری می‌کنند.
 من باب مثال می‌توان غارت اغنیاء را ذکر کرد. البته باید گفت که آنان و جوهری را که
 این راه تحصیل می‌کردند بین فقرا تقسیم می‌نمودند. اگرما این عمل یعنی کمک بیکدیگر
 را تعمیم بدهیم، باید این نکته را یادآور شد که همه گروه‌های سری دارای چنین خصی
 بوده‌اند. تاریخ همه کشورها نشان می‌دهد که چنین دسته‌هایی در ادوار مختلف تاریخ
 آمده و بوسیله همین خصلت (یعنی نفیسم ثروت و کمک بفقرا و بینوایان) کار و هدف
 را پیش برده‌اند و با بدست آوردن محبوبیت در بین توده مردم موفق شده‌اند بر ضد حاکم
 وقت بنبرد بپردازند.

بعضی از مورخین و محققین «غارت اغنیاء» و «تقسیم اموال مسروقه» بین فقر
 بوسیله فتیان با تردید تلقی کرده و این اقدام را نیهت ناروائی از طرف مغرض
 مخالفین دانسته‌اند.

دکتر تیشتر می‌نویسد: «... این مطلب که تا چه اندازه گزارشهای مورخین
 باره شورش عیاران صحت دارد، و همچنین تا چه اندازه فضاویکدا آنها درباره شورش
 میکنند با نظر شخصی توأم و یا بیطرفانه می‌باشد، فعلاً با آثار موجود نمی‌توان
 دریافت...»^۱

بهر حال با مرور زمان، اخوت مذهبی یعنی آئین درویشی در قوت نفوذ
 تشکیلات آنانرا به سازمانهای گوناگون تقسیم نمود. همچنین اقطاب و شی
 درویش نیز عضویت انجمنها و مجامع قنوت را پذیرفتند و علی‌الظاهر گاه پیش
 را هم به پنده می‌گرفتند.

درباره تشکیلات داخلی و طرز پذیرفتن اغناء

تشکیلات فتیان رسوم فتیان روایات فراوانی وجود دارد.
 و عیاران ابن العمار در کتاب «قانون» جزئیات تشکیلات اتخاذ

بدین ترتیب شرح می‌دهد:

اعضاء این دسته‌ها به نسبت سن یعنی پیر و کبیر، و جوان و صغیر، و یا به عبارت دیگر پدر را «اب» و پسر را «ابن» می‌نامیدند و همه در «رفیق» یکدیگر محسوب می‌شدند، البته پیر پیر «جد» نامیده می‌شد.

خاندهائی که در آن «فتیان» اجتماع می‌کردند «بیت» و در جمع «بیوت» نام داشت. چندین «بیت» را يك «حزب» می‌نامیدند و هر يك از این احزاب رهبری داشتند که به «زعیم القوم» موسوم بود.

بدین ترتیب می‌بینیم که فراماسنها کلمه «برادر» را از «رفیق» که «فتیان» آنرا بکار می‌بردند گرفته‌اند. محل اجتماع آنها را «بیت» می‌گفتند که فراماسنها «لژ» می‌گویند. و «استاد اعظم» فراماسوئری هم بجای «زعیم القوم» فتیان بکار برده می‌شود. اگر فتیان يك شهر یا يك مملکت تحت نظر خلیفه بودند، خلیفه برای رسیدگی بامور آنان معاونی انتخاب می‌کرد که او را «نقیب» می‌نامیدند. وظیفه «نقیب» در تشکیلات «فتیان» اداره کردن امور اتحاد و اجرای اوامر خلیفه بود و امروز هم فراماسنها بدین شخص «نماینده استاد بزرگ» می‌گویند.

طرز ورود اعضاء جدید و پذیرفتن متقاضی در نزد فتیان نیز شبیه مراسم و تشریفاتى است که امروزه از طرف فراماسونها اعمال میشود.

در دسته‌های «فتوت» نیز مانند سایر انجمنها و مجامع مردان ارزش زیادی برای مراسم و تشریفات پذیرفتن اعضاء جدید قائل شده‌اند، و ورود باین دسته‌ها در دو مرحله انجام می‌شد: هرگاه مرد جوانی می‌خواست وارد دسته فتوت شود می‌بایست اول تقاضائی بیکى از اعضاء سابقه دار بدهد.

این شخص مدتی تازه وارد را بعنوان «آزمایش» می‌پذیرفت: عضو سابقه‌دار را «مطلوب» و عضو آزمایشی را «طالب» می‌نامیدند. طالب پس از گذراندن مدت آزمایشی وارد اتحاد فتوت می‌شد و طی مراسم مخصوصی پیش‌بند (شده - قوطه - حزام) می‌بست، وى در این مرحله يك عضو «کمر بسته» یا «مشدود» بود که «مرید» نیز نامیده می‌شد.

پس از مدتی که از عضویت او میگذشت، نوبت پوشیدن لباس قنوت میرسید. در این مراسم «لباس الفتوة» را بتن او میکردند و از قدح مخصوص «بیت» شربت «کنز الفتوة» باو مینوشاندند.

پس از انجام این تشریفات، مرید يك عضو كامل و یا بعبارت دیگر «رفیق» محسوب می شد. تشریفات مزبور را ابن العمار «تکمیل» و الخزرجی «تکفیه» می نامید. خطا نخواهد بود اگر ما بدقیال مبداء قنوت بتحقیق در باره انجمنها و اتحادیهها در اواخر عهد عتیق بپردازیم و بخصوص شهرهای روم شرقی و دوران فرمانروائی ساسانی را مورد مطالعه قرار دهیم.

بروفسور لوئی هاسینیون^۱ بحق حدس میزند که این موضوع از تشکیلات متعلق به شهر مدائن^۲ پایتخت ساسانیان آغاز شده است.

در این مورد هاسینیون ضمن سایر نکات باین مطلب اشاره می کند که پس از علی ابن ابی طالب (ع)؛ یکی از فدائیان حضرت رسول موسوم به «مسلمان فارسی» که در ایران متولد شده بود و از اصحاب نزدیک پیامبر اسلام بشمار میرفت، مهمترین شخصیت مورد علاقه فتیان بود، و تمام سلسله رواة باو ختم می شود. این شخص رابطه خاصی با مداین داشت. در همان جا هم مدفون شد و مدفن او که به «مسلمان پاک» مشهور است، هنوز هم یکی زیارتگاه های مورد توجه شیعیان است.

همچنین برای بعضی از عادات و رسوم دسته های قنوت می توان نظایری در قبل یادآور شد، مثلاً شلوار فتیان که قسمت عمده وجه متمایز آنهاست و بناء علی الفتوة نامیده می شد از ایران است و باز هم می توان شواهدی بیان داشت...

برای نخستین بار فتیان در زمان خلافت الناصر التیموری

فتیان در دربار ۵۷۵ - ۶۲۱ هـ (۱۱۸۰ - ۱۲۲۵ م) ، بدربار راه پیدا کردند

سلاطین خلیفه ناصر برای پیش بردن مقاصد سیاسی خود و همچنین

مربوط به قنوت از مساعدتهای حکیم دربار خود شیخ شهاب

۱ - Louis massignon

۲ - مداین با تیسفون را آملانها Ktesiphon می نویسند.

ابوحنیفه عمر بن محمد السهروردی ۳۹۵-۶۳۲ هـ - بر خوردار بوده است .

مورخین معتقدند که فتوت در دوره او يك نوع اتحاد یا فرقه‌ای بود که سرنامر ممالك اسلامی را دربر گرفته بود و اشخاص متفرق با عقاید گوناگون مانند ولگردان ماجراجویان ، سلاطین مغرور ، متصوفین و مؤمنین گوشه‌گیر و نوع پرست و جوانان سبکسر عضو آن بودند و در رأس همه خلیفه قرار داشت که رهبر بزرگ همه شمرده می‌شد .

پرفسور تیشنر در مقابل این جمع اضداد چند سؤال درباره تسلط خلیفه ناصر بر قتیان می‌کند که همه با جواب می‌ماند . او می‌پرسد : « . . . دخالت خلیفه را در تشکیلات فتوت چگونه می‌توان توجیه کرد ؟ آیا تمام اینها بخاطر هوی و هوس بوده یا اینکه سیاست روز در این کار سهمی داشته است ؟ در این باره متأسفانه نه تاریخ‌نویسان چیزی نوشته‌اند و نه ادبیات مخصوص فتوت چیزی دارد . و ما مجبوریم به حدس و گمان اکتفا کنیم .

بعقیده من از آنجا که فتوت باشخص خلیفه بعنوان يك رهبر بزرگ بستگی داشت در حکم آلت و وسیله‌ای در دست او بود تا در تمام ممالك اسلامی قدرت و نفوذ خود را تحکیم کند . بطوریکه ما می‌دانیم هدف و سیاست خلیفه ناصر این بود که بغداد و عراق را بمشابه يك حکومت مذهبی از جنگ مقامانی که متجاوز از دوست سال بر آن ساهان فرمانروائی می‌کردند بیرون بکشد و در این امر هم موفق حاصل کرد ، شاید به همین دلیل سیاسی ، خلیفه در کار فتوت دخالت کرده است . . . »^۱

پس از حمله مغول نهال سرسبز فتوت در ایران نیز لنگه‌کوب شد ولی بار دیگر قوتیان از مصر و سایر ممالك خاور میانه سر بلند کردند و برای احیاء ایران و بهارزه طایفه نفوذ عرب فعالیت خود را تجدید نمودند .

گرچه مغولان دشمن سرسخت قتیان بودند ، معذالك فتوت در ایران و سایر خطای که سابقه داشت از بین رفت ولی تغییر شکل داد و رنگ دیگری بخود گرفت .

در ایران و ترکیه و عراق اصول فتوت وارد مشاغل صاحبان حرف و پیشه‌وران شد و یکی از اصول صنفی آنان تبدیل گردید .

سازمان و تشکیلات فتوت که بزبان ترکی و آذری « اخیت » نامیده شد از ابرام به آنا تولی رفت و حتی اولیاء دینی ایران هم وارد تشکیلات فتیان شدند که از جمع آنها اخی فرج زنجائی را که در سال ۴۵۷ هجری (۱۰۸۲ م) وفات یافت ، می‌خوانند نام برد . وی از رؤسای این فرقه شد و « اخی » (برادر) مطلق لقب گرفت .

در قرون وسطی تا قرن چهاردهم « فتوت » وابستد به طبقه عادی و عوام الناس و حتی پیسوادان بود و همین نقص سبب شد که از فعالیت‌های آن کمتر اثر مستقلی برجستد بماند . ولی در بین سالهای ۴۳۰-۴۵۰ ، ۱۰۳۹-۱۰۵۹ م شاعر بزرگ ایران نظم و نثر و وارد این تشکیلات شد و از مریدان « اخی فرج زنجائی » گردید . نظامی دربارهٔ این گروه آناری باقی گذاشته که تا اندازه‌ای گذشته آنها را روشن می‌کند .

همین « فتوت نامه سلطانی » که اثر حسین واعظ کاشفی برادر زاده جامی شاعر مشهور است دلیل و سند معتبری است بر آنکه بتدریج سازمان فتوت وارد ارکان علم و طبقات روشنفکر و دانایان شده است ، « مندرجات » فتوت نامه « می‌رساند که در ایران در قرون ۱۴ تا ۱۶ میلادی فتوت جنبه تشکیلات صنفی داشته است .

شاه اسمعیل صفوی بانی حکومت صفویه که دیوانی باتخاص « خطائی » برپا داشت و آذری دارد ، در بعضی اشعارش « اخیان » و « فتیان » را در ردیف غازیان و ابدالان و طرفداران حکومت خود شمرده است .

فتوت که دیگر جنبه صنفی یافته بود ، برای اولین بار از طرف حکومت پیروز ایران و بععل سیاسی مورد تأیید و پشتیبانی قرار گرفت . علت توجه دولت‌ها به فتوت و اخیان از آن جهت بود که سلاطین وقت برای تأمین تجهیزات سپاه خود در جنگ‌های قریب شانزدهم و هفدهم بمساعدت و همکاری اصناف احتیاج داشتند و از طرف دیگر طرفداران از این تشکیلات تنها وسیله ارتباط باطبقات متوسط شهری بود و این امر از نظر سرباز برای دولت کمال اهمیت را داشت .

بنظر می‌رسد در همین دوره که فتوت وارد صفوف اصناف و پیشه‌وران شده ، بتدریج در سازمانهای صنفی اروپائی و بخصوص در انزوفوع جنگهای صلیبی و باسارت رفتن عده‌ای از فنیان رخنه پیدا کرده و صنف « بنا و معمار » اروپائی که ماسنهای حرفه‌ای بودند ، تشکیلات داخلی و سازمانهای سری « فنیان » را وارد تشکیلات خود نموده‌اند .

اسناد معتبری که در پاریس در کتابخانه پرفسور مظاهری دیده‌ام حاکیست که جمعی از شیعیان و « فنیان و عیاران » در مالک خاور میانه زبان لاتینی یاد می‌گرفتند . اینها اغلب موفق می‌شدند خود را وارد کلیساها کنند و نامقام « کشیش » ارتقاء یابند ، در اسناد و یادداشت‌های پرفسور مظاهری که یکی از مفاخر ایران در فرانسه است شرح مبسوطی درباره این اقدام « فنیان » ذکر و علت قبول دین عیسوی از طرف آنها فاش شده است « ظاهراً این علت برای جلوگیری از اعمال سلاجقه در ایران بوده است » این یادداشتها حاکیست که در جنگهای صلیبی ، عیسویان از تشکیلات فتوتیان اطلاع پیدا کردند و بتدریج سازمانهای مثل فنیان بوجود آوردند . همچنانکه دسته‌های « جمعیت پاسداران معبد » از اصول باطنیه ، اسماعیلیه و صباحیه تقلید کردند . دسته‌های دیگری نیز از جمعیت‌های سری و علنی اروپائیان منجمله فراماسنها از تشکیلات سری رفیقان و فنیان و عیاران تقلید نمودند و سازمانهای خود را بر روی اصول و عقاید آنان مستحکم ساختند .

در ایران موقعی که برای نخستین بار (قانون اساسی فراماسنی) فرانسه ، بفرمان لژ بیداری ایران ترجمه شد ، مترجمینی مانند (فروغی - نقوی - بدر) عین کلمات فارسی جمعیت رفیقان و فنیان را در ترجمه‌های خود برای افاده معانی فراماسونی بکار بردند .

مثلاً کلمه « خانقاه » که فنیان آنرا برای محل تمرکز و اجتماع خود بکار می‌بردند ، بجای کلمه « لژ » واقع شد . در ملاقاتی که با مرحوم سید محمد صادق طباطبائی در حضور فرهادپور مدیر روزنامه دموکرات دست داد ، بمن گفت : « در لژ (خانقاه)

هر فراهاصنی که از شهرستانها میآمد از او مجالاً پذیرائی می‌شد و کلیه تشریفات که این بطوطه در سفرنامه خود ذکر کرده، از يك ماسن ابرامی بعمل می‌آمد.

این بطوطه درباره پذیرائی فتیان می‌نویسد: «... اخیه (برادران من) در غریب نوازی و اطعام کردن و بر آوردن حوائج مردم و دستگیری از مظلومان و کشتن شرخه و سایر اهل شهر در تمام دنیا پی‌نظیراند. اخی در اصطلاح نواحی کسی را گویند که از طرف همکاران خود و سایر جوانان متجدد بعنوان رئیس و پیش‌کسوت انتخاب می‌شود. این طریقه را «فتوت» نیز می‌نامند. پیش‌کسوت هریک از گروه‌ها خانقاهی دارد مجبور به فروش و چراغ و سایر لوازم. اعضای وابسته بهر کدام از گروه‌ها آنچه را از کسب و کاسبی خود بدست می‌آورند هنگام عصر تحویل پیش‌کسوت خود می‌دهند و این وجه صرف خرید میوه و خوراک می‌شود که در خانقاه به مصرف می‌رسد.

این جماعت مسافرینی را که وارد شهر می‌شوند در خانقاه خود منزل میدهند و مسافران نا هنگامی که بخواهد آن شهر را ترك کند مهمان آنان تلقی می‌شود. اگر شبی مسافر نرسید غذائی را که تهیه می‌شود خودشان می‌خورند و سپس به رقص و آواز می‌پردازند تا فردا دوباره بر سر کسب و کار خود بروند و باز آنچه را که بدست می‌آورند وقف خانقاه سازند. این گروه را «فتیان» می‌نامند و پیش‌کسوت شان بطوریکه گفتیم «اخی» نامیده می‌شود. من در تمام دنیا مردمی نیکوکارتر از آنان ندیده‌ام. اگرچه اهالی شهر شیراز و اصفهان هم بروش جوانمردان تشبه می‌جویند. اینان در غریب نوازی و مهربانی بیشتر و بیشتراند...» این بطوطه پس از شرح دعوتی که اخیان از او نموده بودند درباره خانقاه آنها می‌نویسد: «... در این مجلس جمعی از جوانان رده برکشیده بودند، هریک از آنان قبائی برتن و موزهای برپای داشتند. خنجری باندازه دو ذراع بکمر بسته بودند و کلاه پشمی سپیدی بر سر داشتند که نوک آن منگوله‌ای باندازه يك ذراع و عرض دو انگشت آویزان بود. این گروه چون در مجلس می‌نشینند کلاه از سر برمی‌گیرند و آنرا در پیش خود می‌گذارند و از زیر

و حرفچین زیبایی از زردخانی یا پارچه دیگر بر سردارند . در میان مجلس یکجای گو مانند هست که مخصوص واردین می باشد ، آن شب غذای زیاد بامیوه و حلواپیش و بعد و پس از صرف غذا برقص و آواز برخاستند و رفتار آنان بما بغایت خوش افتاد و کرم و بزرگواری شان در شکفت شدیم . اواخر شب مراجعت کردیم و آنان در خانقاه رفتند ... در اینجا به بحث فتیان خاتمه می دهیم و درباره یکی دیگر از فرق مذهبی ایرانیان که فراماسونها از آنها تقلید کرده اند می پردازیم :

بکناشیه فراماسونری کنونی جهان از بسیاری از جهات با جمعیت بکناشی شباهت دارد و گوئی فراماسونها از عقاید و آداب بکناشیه ، متأثر اند . شباهت این دو سازمان را در موارد ، زیر کاملاً می توان تشخیص داد :

۱- هر دو جمعیت سری هستند و برای پذیرش اعضاء جدید مقررات سخت و قدیمی دارند .

۲- هر دو طریقت مخالفین ، حتی دشمنانی چون اهل تسنن و کاتولیکها دارند .

۳- اگر از جنبه های افسانه ای ماسونیزم بگذریم ، پیدایش هر دو طریقت از حدود هفتصد سال قبل بوده است .

۴- بکناشی ها بیکدیگر « اخی » می گویند و ماسن ها یکدیگر را برادر خطاب میدهند .

۵- ماسنها به بزرگان خود امیر اعظم ، استاد اعظم می گویند ، بکناشی ها هم آنها را « کاکر » یعنی « بابا » خطاب میکنند .

۶- ماسنها بطریقت خود نسبت سلطنت مانند Conseil souverains Arc B میدهند و بکناشی ها نیز بطریقت خود سلطنت بکناشی می گویند .

۷- ماسون ها بغیر از عایدات و وجوه وصولی از اعضاء و پیروان خویش ، در موقع عطائه جمع آوری میکنند ، بکناش ها نیز بفراخور حال خود پولی بتشکیلات میدهند که آنرا « سرازه » می گویند .

۸- ماسون ها به محصلین و مروجین ماسونیزم کمک میکنند ، و در کلیه صومعه

بکناشیان نیز خانه‌ای وجود دارد بنام «خانه مہمان» که هر تازہ واردی اعم از بکناشی و غیره در آنجا منزل می‌کند و از او پذیرائی بعمل می‌آید.

۹- در ماسونیزم محل آئین مخفی است. بکناشی‌ها هم مخفیانه آئین خود را برگزار می‌کنند و هیچ خارجی را بدرون محافل خود راه نمی‌دهند.

۱۰- ماسون‌ها هر تازہ وارد را کارآموز، مبتدی، شاگرد می‌نامند، بکناشی هم تازہ واردین را مرید می‌گویند.

۱۱- در محافل ماسونی خانم‌ها پذیرفته نمی‌شوند و (محافل‌ها مخصوص مردان است) در سالن آئین‌گذاری بکناشی‌ها هم بانوان به محلی موسوم به «خانه زنان» می‌روند و در سالن نمی‌مانند.

۱۲- محافل ماسون برای برادران خود هنگام سفر بکشورهای خارجی پاسپورت مخصوص^۱ و توصیه نامه صادر می‌نمایند که علاوه بر رمز و اشارات، از اسناد عتیق استفاده کنند و از برادران خود کمک بگیرند. بکناشی‌ها هم در موقع سفر بمسافروچیان می‌دهند و او را به «خیان دیگر» معرفی میکنند و بکمک نقدی (حق آلا) نام می‌گذارند.

۱۳- الحاق به ماسونیزم را «وقوف به راز» نامیده‌اند. الحاق بکناشیزم را «اخذ نصیب» مینامند.

۱۴- در ماسونیزم عناوین زیر استعمال میشود:

بیگانه - تازہ وارد - مبتدی - نوآموز - شاگرد - استاد - استاد اعظم - بزرگ و سلطان کل.

در بکناشیزم نیز القاب و عناوین:

عاشق - طالب - محب - درویش - بابا - خلیفه - دده بابا - مرید - مرشد - وجود دارد.

۱۵- در ماسونیزم درجات ۳۲ و ۹۹ گانه است و در بکناشیزم درجات باطنی می‌دهند.

۱۶- ارتقاء درجه ماسونیزم با قاعده و اصول و مقررات معینی است، در بکناشیزم هیچوقت دیده نشده که بکنفر بدون طی درجات «مرشد» بشود و با بمرتبه «مرشد» برسد.

۱- رجوع شود به صفحه ۲۰۲ همین کتاب.

به پایه درویشی و بابائی ارتقاء یابد.

۱۷- ماسونها از رژیمهای مختلف و بویژه ژرژیتها خدمات فراوان دیده‌اند؛ بکناشی‌ها نیز قربانی و کشته زیاد داده‌اند.

۱۸- در ماسونیزم درجات يك و دو و سه را يك مجلس عالی برپاست استاد اعظم تصویب می‌نماید، در بکناشیزم نیز خلیفه در مجلس باباها برپاست دده بابا انتخاب می‌گردد.

۱۹- خدمت و لیاقت شرط احراز مقام و رتبه در هر دو طریقت است.

۲۰- در ماسونیزم عناوین شاگرد، نوآموز، استاد بمعنای سنگتراش و دیوار ساز می‌باشد. در بکناشیزم عناوین عاشق، طالب و محب عبارت از واژه‌هایی است که به‌اعیر المؤمنین علی‌بن ابی طالب (ع) و اولادش و فاجعه دلسوز کربلا داده می‌شود.

۲۱- ماسون‌ها پیش بندهای پوستی، گونیا، پرگار - البسدر ترئینی - نشان - چکش - هاله و شمشیر دارند و بکناشی‌ها تاج - عبا - کمر بند - کلرد - کیف چرمی که از گردن آویزان می‌شود و بعلاوه سنگ دوازده دندانه دارند.

۲۲- در سراسر عالم ماسون‌ها با علائم و اسرار مخصوص بخود بکدیگر را می‌شناسند، بکناشی‌ها هم از همین طریق برادران خود را در هر نقطه عالم تشخیص می‌دهند.

۲۳- در ماسونیزم هر داوطلب و هر مراجعده کننده نمی‌تواند ماسون شود و در بکناشیزم مقررات سخت برای داوطلبین وجود دارد، در هر دو طریقت کسانی که پدر یا جدشان ماسون و یا بکناشی بوده از این تشریفات، مستثنی هستند.

۲۴- در ماسونیزم وسیله یکی از استادان میتوان به ماسونیزم ملحق شد. در بکناشیزم هم فقط صاحب‌ها حق معرفی عضو دارند.

۲۵- در ماسونیزم استادها و در بکناشیزم باباها که شخصیت‌های ممتازی می‌باشند، سعی می‌کنند عده‌ای را بسوی خود جلب نمایند. وقتی چنین عضوی انتخاب شد در باره سوابق زندگی، وضع فامیلی، موقعیت اجتماعی و تمایلات او تحقیق میکنند. این دوره تحقیقات و آزمایش گاهی سالها طول میکشد.

۲۶- در ماسونیزم (رازداری) شرط اولیه است. در بکناشیه علاوه بر رازداری

داشتن اوصاف: صداقت - امانت - احترام به نواامیس و عفت - راستگوئی - پرهیزگاری
نیز حتمی است .

۲۷- تشریفات قبول و پذیرفته شدن عضویت در دو طریقت یکسان است . کسیکه
بخواهد بطریقت بکناشی بپیوندد غروب آفتاب باتفاق «صاحب» وارد تکیه می شود و
موقع رسیدن ساعت معین در یکی از حجره های خانه میدان می نشیند . بعد از یک
هوا تاریک شد ، صاحب «عاشق» را بحمام می برد ، عاشق جامه پاک می پوشد ، بعد از
تکیه می شود و در تاریکی محض باو کفن می پوشانند و او را در تابوت می خوابانند
تابوت را می بندند ، سپس بهوی تلقین می کنند . اگر قدرت تحمل تلقین داشت و سکنه نکرد
پس از مدتی صاحب در تابوت را باز می کند و عاشق را وادار می نماید که نماز
بخواند و بعد باو می گوید : ای جان ، نومردی و چند لحظه بعد وارد حیات جنبه
خواهی شد . سپس باتفاق بمیدان جوانمردان می روند ، کفن از تن عاشق خارج می کنند
و لباسهای او را بتنش می کنند . از گردنش بندی می گذرانند . این بند از موی گوسفند
است که عاشق صبح آنروز به تکیه فرستاده بود و از طرف بانوان بکناشی در همانروز
و درست شده است . وقتی صاحب این بند را بگردن عاشق انداخت ، آنرا می کشد
عاشق بوسط میدان می رسد در میدان یاسان قندیل می سوزد . این قندیل عبارتست
یک فتیله داخل روغن زیتون . بغیر از این نور روشنائی دیگری در سالن نیست و متوجه
مخوفی دارد . بابا در مقام خود باوقار نشسته ، لباس تمیز پوشیده و دوازده نفر در پشت
بر روی یک پوست اطراف بابا نشسته اند و روشنائی کم قندیل و تاریکی اطاق ابهت مخصوص
بجاسه می دهد . صاحب از جلو و عاشق از عقب در وسط می ایستند و بخور می دهند .
بخور عاشق را که با آن انس ندارد ، گنج می کند . در این موقع صاحب با صدائی شریک
چنین می گوید :

چشمم معطوف عرصه حق و دار ارادت است . رویم در سجده وصلت خاک در گنج
می شود . لطف و اجازه ترا انتظار دارم . بابا به سخن می آید و می گوید دروغ
وام مخور- از فحشا پرهیز - زبانت را نگهدار . بعد از این تشریفات مراسم غروب

و مناجات آغاز و بالاخره مقررات و در عضو جدید خاتمه می یابد. در ماسو نیز هم بطوریکه در جای خود گفته شد، همین تشریفات با مختصر تغییری وجود دارد.

اکنون بد نیست فرقه بکناشیه را بهتر بشناسیم و از کم و طریقت بکناشیه کیف آن اطلاع حاصل کنیم. نخستین باری که این طریقت در خاورمیانه بفعالیت پرداخت در شهر نیشابور بود. حاجی بکناش ولی که در این شهر متولد شده و در مشهد بمقام عالی دینی رسیده بود، از خراسان به آسیای صغیر رفت. در آن زمان در مغرب آناتولی جنبش های مذهبی چندی از باقی ماندگان «مهری» ها، فتوتی ها و علی اللهی ها وجود داشت. حاجی بکناش ولی پس از ورود به آناتولی عدم ای از پیروان فرق سه گانه فوق را بدور خود جمع کرد و ایجاد طریقت بکناشیه را عنوان نمود.

تواریخ عثمانی می نویسند «در زمان «اورخان» دومین سلطان آل عثمان افراد قشون «ینگی چریک» بوسیله حاجی بکناش مسلمان شدند. گسترش آئین و طریقت بکناشیه در این قشون بدانجا رسید که برای اولین بار شغل «قاضی» و «سکر» ینگی چریک ها به مجتهدین و «بابا» های بکناشیه واگذار گردید.

مقارن ظهور شاه اسمعیل صفوی یکی از پیران بکناشی موسوم به «بالین بابا» دسته هایی از علی اللهی های آناتولی و کردستان و همچنین قزلباشهای ولایات درسم، تکیه، آبدین و تخته چی را بدور خود جمع کرده و تشکیلات صحیحی با انضباط بسیار شدید و فوی برای آنان بوجود آورد.

«بالین بابا» که در سال ۹۹۲ هـ (۱۵۸۳ - م) فوت کرده نخستین «پیر» بکناشیه است که مورخین عثمانی و سایر ممالک خاورمیانه از او یاد کرده اند. بکناشی ها اگرچه ظاهراً خود را در ممالک عثمانی سنی می نامند ولی از «غلات شیعه» محسوب می شوند. آنان از خلفای سه گانه بزرگوار یاد می کنند و به دوازده امام مخصوصاً حضرت امام جعفر صادق (ع) عقیده و اخلاص فراوان دارند و بچهارده معصوم احترام کافی می گذارند. بنظر آنها زیارت قبور ائمه اطهار بجای عبادت لازم و ضروریست. آنچه از آئین

مسیحائی با مهری در این طریقت باقی مانده قبول تثلیث است که در آن علی (ع) جای مسیح را گرفته است ، سایر نشریقات داخلی معابد بکتاشیه که بیشتر از آیین مهری گرفته شده عبارتست از :

اول - هنگام اجتماع در تکیه ها نان و شراب و پنیر نیاز می شود و مثل مهری همه با هم آنرا می خورند و شادی میکنند .
دوم - برای زنان حجاب ممنوع است .

سوم - در میان این طریقت (رهبانیت) معمول است وعده ای از آنان که ازدواج نمیکند با آویزان کردن حلقه ای در گوش ، خود را بدیگران می شناسانند . رئیس و مرشد مخصوصی دارند که « مجرد بابا » نامیده می شوند . بیشتر این افراد در شهر « اسکمیش » عثمانی زندگی میکنند و تکیه « عثمانچیک » مرکز فعالیت آنهاست .
چهارم - در ابتدای پیدایش بکتاشیه ، تعیین « پیر طریقت » در میان آنها مرسوم مهری ها انتخابی بوده و از قرن سیزدهم موروثی شده است .

پنجم - گناهان را « بابا » اعتراف میکند و پیر طریقت می بخشد .

ششم - به تنازع قائلند .

هفتم - بکتاشی ها محل اجتماع را « تکیه » می نامند و رئیس تکیه را « بابا » می گویند .
اعضاء تکیه را « مرید » و علاقمندان به آئین بکتاشی را « متبع » می گویند .

هشتم - به راز اعداد معتقدند . در نزد ایشان عدد چهار اهمیت فراوانی دارد .
جاویدان نامه فضل حروفی را بفارسی و « عاشق نامه » فرشته اوغلو را به ترکی منحرف می کنند .

لباس بکتاشی ها عبارتست از : يك جبه سفید که آنرا سکه می نامند . کلام دور ترک که هر ترک آن باسم یکی از دوازده امام است و مخصوص « بابا » ها می باشد .
آنها دور این کلاه را شال سبز می پیچند و سنگی به گردنشان آویزان می کنند که به « سنگ تسلیم » می گویند ، بیشتر باباها در حال حرکت بایك تبرزین دوزم و یک

می بلند دیده می شوند .

باباهای بکناشی بسبب بستگی زیاد و هم کیشی که با « ینگه چریك » ها داشتند در چندین قرن در ممالك عثمانی اهمیت سیاسی فراوانی کسب نمودند . آنها در اغلب شهبانی که علیه سلطان و دولت عثمانی بوقوع می پیوست شرکت می جستند . در ۱۲۴۲ هـ (۱۸۵۷ م) که سلطان محمود خان دوم ینگه چریك ها را قتل عام و روساء آنها را تبعید کرد به بتدریج از مقام اجتماعی و سیاسی بکناشیه کاسته شد .

در ایالت ارضی روم و در ناحیه حاجی بکناش ، تا به امروز نیز در اویش این طریقت وقت دارند . تکیه حاجی بکناش در میان باغ بزرگی واقعست و در اویش آن در کشت گل و تربیت گل و سبزه مهارت دارند و تکایای آنها همیشه سبز و خرم است . درون تکیه ، دو مسجد ، یکی برای عبادت و دیگری متصل به مزار حاجی بکناش است ، در ورودی این محل از لقره است ، و دور حیاط آن ششصد اطاق برای سکونت ملایان وجود دارد . هنگامیکه مسلمانان بزیارت قبر حاجی بکناش میروند ، برای تحنمی خوانند و عیسویان بسینه شان صلیب نقش می کنند و بهمه زائرین آش و پلو داده و پذیرائی کامل بعمل می آید . تکیه مذکور آشپزخانه عظیمی دارد که تنها یکی از دیگ های آن يك متری نیم و عمقش يك متری بیست و پنج سانتیمتر است . حکومت عثمانی برای مخارج تکیه ، مالیات چهل و دو قریه را وقف کرد که آن را بصورت عایدی نذورات و جلبی افندی ، رئیس تکیه میگیرد . راجع به وقف جلبی افندی حکایتهای مرموز نقل میکنند از جمله می گویند زنی عقیم استکان از خونی را که از رگ حاجی بکناش می آمده ، نوشید ، و بعد ماجد اعلای افندی ، از آن زن بدنیا آمده است .

در کشور آلبانی تعداد زیادی بکناشی زندگی میکنند و از جمله شش دهم سکنه « نارتارستان » درین کشور صاحب این طریقتند . هرگز طریقت در آنچه حصار نزدیک « ... » میباشد و مشهور است که یکی از كوچك ابدال های حاجی بکناش ولی ،

از دهائی راکه در آن حوالی بمزارع دهقانان حمله میبرده، کشته است و باین جهت سکونت این ناحیه سالی یکبار برای زیارت قبر وی به غاری که مشرف به «آقچه حصار» است میروند. یکی از زیارتگاه های این فرقه در آلبانی مقبره «بابا حاجت» است. باید دانست در این کشور قبیله بزرگی بنام «مردها» وجود دارد که اصل آنها از «قبائل مرد» مازنی است. و قرنهای قبل این جماعت از بحر خزر به خاور میانه و اروپا کوچ کرده اند و در کوه لبنان و مغرب آناطولی ساکنند. قبیله مردهای آلبانی، پنج شعبه دارد که در حدود پست پنج هزار جمعیت آنست و آنها رئیس خود را «شاهزاده» خطاب میکنند زبان مردم آنجا اصولاً شباهت بسیاری بزبان فارسی دارد و خود مردم این کشور میگویند که از ایران به آن مملکت رفته اند و يك ناحیه در شمال شرقی آلبانی وجود دارد که بدان «ایرانی» میگویند. و پایتختشان تیرانا نیز، بنا بگفته بعضی از لغت شناسان، صورت دیگری لفظ تهران است.

بگناشی های آلبانی در ماه رمضان فقط سه روز روزه میگیرند و بعلاوه از روزی محرم تا روز عاشورا همگی روزه دارند. هرگز بقرآن مجید قسم نمیخورند، در جشن حماسه سرائی میکنند و در آخر جشن سرود ملی راکه يك سرود حماسی و جنگ آلود است میخوانند. تا قبل از تغییر رژیم لباسشان قبای کوتاه پرچین نازان بود که بقه آن طرف باز میشد. و این لباس شباهت زیادی بلبسه مردم سیستان دارد. کلاهشان به کلاه گور افغان که نوکش بطرف جلو خم شده شبیه است و باسم دوازده امام، دوازده تریه و بالاخره شلوار هایشان بیشتر شبیه شلوار های ماسانی است که کردها و سیستانی می پوشند.

جمعیت های سری دیگر

اکنون که اندکی از مجامع سری شرق و تقلید فراموش از تشریفات و اعمال و رسوم آنها آگاهی یافتیم، بحثی که به بحث درباره سایر جمعیتها که هر يك به تنهایی با ماسونها ارتباط داشته و آنها نیز، اعمال و افعال و رموز خود را با انجمنها و مجامع شرقی تطبیق داده اند، اطلاع پیدا کنیم، چنانکه میدانیم، تمدن بشری از مشرق رودخانه های کانر، سند، دجله، فرات و کرون برخاسته و سپس یونان و روم منتقل شد.

بدون تردید تشکیل جمعیت‌های سری نیز که وجود آنها با پیشرفت تمدن همگام بوده، نخست در شرق آغاز شده و از چین، هند، ایران، کلمه و مصر به یونان و روم و سپس سایر کشورهای اروپائی رفته است.

مهاجرت علم و دانش به همراه جمعیت‌های سری از مشرق به غرب از دوران بیداری اروپا و خروج اروپائیان از دوران زندگی ابتدائی و آشنائی بتمدن شرق آغاز شده و بویژه پس از اسلام، تقلید اروپائیان از جمعیت‌های اخوان الصفا، اسماعیلیه، شعوبیه، صباحیه، قتیان و بسکتاشیه پس از تماس اروپائیان با شرقیان و بخصوص جنگ‌های صلیبی بطرز وسیعی آغاز گردید. اروپائیان پس ازوقوف از نقشه کار جمعیت‌های مخفی شرق، جمعیت‌های سری زیادی تشکیل دادند که هر يك از آنها سهم خود در تحولات فکری و اجتماعی آن قاره موثر واقع شدند. بطوریکه در اروپا بتقلید شرق دانشگاه‌های متعددی تأسیس شد و ریاضیات خیام و طب ابن سینا و فلسفه ابن رشد، روشنی بخش مجامع فرهنگی گشت.

در آن زمان اروپا در جنگال تعصبات پاپها و کاردینالها چنان گرفتار بود که احدی بدون رضایت آنان نمیتوانست کوچکترین جنبش فکری نشان دهد. و کار تعصبات بدانجا رسید که حاصل اعمال فرهنگی یک هزار ساله قاره اروپا از حدود قیل و قال مدرسه بالاتر نرفت و بهمان بایگامی که در عصر کهن یونان و روم قرار داشت باقی ماند.

بهر حال آگاهی اروپائیان با تمدن شرقی، الزاماً اطلاع ایشانرا از فعالیت‌های سری و جمعیت‌های مخفی این سرزمین نیز به همراه داشت و کسب بر این آگاهی‌ها، موجب شد تا آنان نیز جمعیت‌هایی طبق اسلوب شرقیان بنانهند. و البته غرض اصلی اروپائیان از بن تقلید آن بود که با تعصبات جاهلانه و قید و بند هائی که ارباب مقتدر کلیسا بردست و پای مردم زده بودند، بیجهاد برخیزند، فروغ علم و دانش که در قرون جدید در اروپا درخشیدن گرفته و نابس آن اکنون سراسر جهان را فرا گرفته است، حاصل مجاهداتی است که این جمعیت‌های سری در مدت چندین قرن بکار بردند و زمینه پیشرفت را آماده ساختند. جمعیت‌هایی که اینک از آنها ذکر میشود، در اروپا، بیشتر بر پایه نظامات و

تشکیلات شرقیان و بخصوص جمعیت‌های ایرانی نظیر «مانویان - مزدکیان - اسماعیلیان - صباحیان - خرم دینان» بوجود آمده است. گرچه آثار بایه‌گذاران این جمعیت‌ها اکنون وجود ندارد تا بتوان آنها را با جمعیت‌های شرقی تطبیق کرد ولی بطوریکه خواهیم دید، عدای از نویسندگان و مورخین و حتی مؤسسين جمعیت‌های مزبور با تصریح اعلام داشته‌اند و از افکار شرقیان الهام گرفته‌که از تشکیلات آنان تقلید کرده‌اند. از این لحاظ بطور اختصار ناچاریم در اینجا فقط از جمعیت‌هایی که افکار آنها در تشکیل فراماسونری جدید مؤثر بوده و مورخین ماسنی آنها را از جمعیت‌های اولیه فراماسنی خوانده‌اند، ذکر می‌آوریم.

شهر اورشلیم (بیت المقدس) بعزت وجود معبد سلیمان
جمعیت پاسداران (مسجد الاقصی) شهری است که مورد احترام مسلمانان
معبد یهودیان و مسیحیان میباشد. وقتی فلسطین بدست مسلمانان گشت
شد، اورشلیم نیز طبعاً با همه اهاکن مقدسه خود بتصرف نیروهای
اسلامی درآمد و قرن‌ها در سیطره مسلمانان باقی ماند.

پس از انحلال امپراطوری روم غربی و نابود شدن قبایل وحشی ژرمن، بتدریج
دین مسیحیت در اروپا رواج یافت و مسیحیان برای اشاعه دین خود شروع به تبلیغ و ترویج
آن در جهان کردند و طبعاً بیت المقدس مورد توجه شدید آنان قرار گرفت. کشیش
متعصب کاتولیک و پروتستان که بتدریج خود را از سلاطین و حکام بالانرا قرار دادند
زمره نجات و تصرف بیت المقدس را عنوان کردند. دولت‌ها و کلیساها عقیده داشتند
که زادگاه مسیح باید جزء متصرفات مسیحیان باشد و زائرین بیت‌الحم و زیارت
زادگاه، قتلگاه و مدفن حضرت عیسی (ع) از آزادی کامل برخوردار گردند.
این عقیده که کشیشان خود پرست و جاه طلب آنرا دامن می‌زدند، موجب
بیکرشته جنگ‌های خونین مذهبی میان مسلمانان و مسیحیان اروپا شد که در تاریخ
«جنگ‌های صلیبی» معروف است.

پس از نخستین جنگ صلیبی که منتهی به غلبه مسیحیان بر مسلمین شد و

های اورشلیم و انطاکیه بدست مسیحیان افتاد جمعیت مخفی پاسداران معبد نامپلرها « Templars » در سال ۱۱۱۸ م. (۵۱۱ هـ) تشکیل گردید. این جمعیت را برخی از فراسویان از جمله « زیربربرگ » - هوك دبایان - ژرژ فردا و سانتومار « بنیاد نهادند و غرض از تأسیس آن حفظ زوار مسیحی هنگام زیارت اماکن مقدسه و حفظ راههای رفت و آمد آنها بود.

نخستین پادشاه مسیحی بیت المقدس « بالدوین دوم » نام داشت که محلی را در نزدیکی اورشلیم در اختیار جمعیت پاسداران معبد گذارد. در سال ۱۱۲۸ م (۵۲۱ هـ) مجلس مشاوری مقدس این جمعیت را برسمیت شناخت و پاپ اعظم فرمانی بنام آن صادر کرد. در این فرمان پاپ اعضاء جمعیت را بتحمل فقر و رعایت جانب پرهیزکاری و اطاعت از دستور کلیسا ملزم ساخت.

پاسداران معبد از آن پس با لباسهایی که مزین بصلیب و زینت مخصوص بود، در جنگها شرکت می کردند و شجاعت زیادی از خود نشان می دادند و چون طبق فرمان پاپ ملزم بودند جز از راه نذرو تبرعات مذهبی ارتزاق نکنند، نتیجه این شد که سیل اموال، نقدینه و حتی جواهرات از اکناف اروپا بعنوان تبرع و تقرب بمسیح، بسویشان روان گردد.

دیری نپایید که رؤسای جمعیت صاحب جاه و جلال و ثروتی شدند که با ثروت و مقام و شکوه پادشاهان برابری می کرد. و سران جمعیت که ابتدا هدفشان حفاظت اورشلیم و زوار دین مسیح بود در بسیاری از شهرهای اروپا دارای نفوذ بسیار شدند و شعبی دایر کردند. این افراد بر اثر اقامت در فلسطین و سوریه اجباراً با برخی از مبلغین فاطمیه، باطنیه و صباخیه رابطه پیدا کردند و از تعالیم سری آنان آگاه شدند. حتی بعضی از آنها از افکارمانی و مزدك بوسیله ایرانیان اطلاع یافتند و بقرار نوشته مورخین بعضی از آنان رسماً به عضویت جمعیت های مزبور درآمدند. و تعالیم فلسفی شرق بخصوص افکار باطنیان که آزاد اندیشی را در برداشت در برابر تعصبات و عقاید خشك اصحاب کلیسا و وابستگان آنها، بزودی نظرشان را جلب کرد. در نتیجه رسوخ این افکار بین

رؤساء جمعیت پاسداران معبد و باراهنمائی یکی از «شیخ‌الجبلی‌های»^۱ باطنی، جمعیت که نخست يك واحد مذهبی بود، بصورت يك جمعیت سری مطابق باروش جمعیت‌های سری مشرق زمین در آمدند.

این تحول متدرجاً موجب شد که پاسداران معبد در بسیاری از مواقع باطناً و حتی گاهی آشکارا با مسلمانان همکاری می‌کردند و حتی بزبان مسیحیان اقدام می‌نمودند و گاه باعث زحمت آنان می‌شدند. بطوریکه مورخین نوشته‌اند: ناکامی امپراتور «کوتواد سوم» در محاصره دمشق ۵۴۳ هـ - (۱۱۴۹ م) نتیجه سازش پاسداران معبد و پادگان مسلمان شهر بوده است.^۲ تاریخ نویسان تأیید کرده‌اند، که در جنگ‌های صلیبی چندین شهر مسلمانان بین جمعیت پاسداران معبد و باطنیان و اسماعیلیه مبادله شده است. علاوه بر این شیوه کار اسماعیلیه چنان در کار آنها مؤثر افتاد که حتی بزرگواران اروپا که با جمعیت پاسداران معبد مخالف بودند، طبق روش اسماعیلیه و بدست فدائیان این فرقه کشته شدند.

پذیرفتن تعالیم اسماعیلیه و مبارزه «پاسداران» با نفوذ اهل کلیسا سبب شعله‌ور شدن سبیل تهمت و افترا در مجامع و دربارهای اروپا علیه آنان روان گردد.

سرانجام پاپ «کلمانس» پنجم در سال ۱۳۰۵ م (۷۰۴ هـ) دستور توقیف وضع اموال «ژاک دمولای» استاد اعظم جمعیت و شصت تن از همکاران و پرا بداد. در نتیجه این وضع «ژاک» و رؤساء جمعیت از قبرس و فلسطین و سایر نقاط اروپا بفرانسه رفتند و در محاکمه‌ای که در سال ۱۳۰۷ م (۷۰۶ هـ) تشکیل شده بود، حضور یافتند و باتهمین کشیشان در باره خود گوش دادند. مقامات کلیسا آنانرا بارتکاب جرائم زیر متهم نمودند:

- ۱- اجرای مراسم کفرآمیز، هنگام قبول اعضای جدید و برگزاری نشر

از قبیل: اهانت به صلیب و انکار الوهیت مسیح و بیایش بنام کسیکه ویرا

۱ - ص ۳۴ جمعیت‌های سری از عهد قدیم تا جدید.

۲ - ص ۳۴ همین کتاب.



کاتولیکها معتقدند : قرآماسونها از روی مجسمه
صلیب کشیده عسیح عبور میکنند .

« می نامیدند . در حال حاضر فراماسونهای عضو گراوند اوریان ، هنگام ورود
خود اگر مسیحی باشند باید از روی مجسمه حضرت عیسی که بر روی صلیب نصب
گفته افتاده است بگذرند » .

۳- ادای الفاظ و عبادات مخصوص و نادریست هنگام اجرای مراسم تقدیس .
۴- پخشیدن گناهان از طرف رؤساء جمعیت و بدین ترتیب دخالت در کار کلیسا .
۵- افتاء شهوات از طریق غیر طبیعی .

خبرمان این محکمه که تا سال ۱۳۰۹ م (۷۰۸ هـ) طول کشید در تواریخ نوشته

۶- رجوع شود به کتاب «افتضاحات فراماسونری» ص ۱۹۸ .

شده است. در آن سال سرانجام پاپ کلمنس پنجم فرمان تکفیر رؤساء جمعیت را کرده و آنانرا مهدورالدم شمرد و بر اثر این فرمان پادشاهان، حکام و کشیشان که اعضاء جمعیت دل خوشی نداشتند، آنچه توانستند در حق آنها انجام دادند. در سال ۱۳۱۰م (۷۰۹ هـ) پنجاه نفر از رؤساء جمعیت پاسداران رازنده زنده سوزیدند و در ماه مارس ۱۳۱۴م (ذیقعده ۷۱۳ هـ) «ژاک دمولای» استاد اعظم جمعیت بطرز فجیحی کشتند.

جمعیت پاسداران معبد که پادشگاه سلطنتی و کشیشان متعصب و کلیسا میخواستند چون به توحید اسلامی و اصول جمعیت های سری ایرانیان پی برده بود، اعتقاد و با الوهیت مسیح نداشت. همین گناه تابخشودنی آنان که با افکار مانویان و مریض آمیخته شده بود و در مورد غریزه جنسی وزن نیز اعضاء جمعیت تحت تأثیر این قرار داشتند، سبب خشم کشیشان گردید و چون آنان بعزت طرفداری از دین نمی توانستند فکر «توحید» اسلامی و تأثیرات مانویان را قبول کنند ظرف مدت کمی جمعیت را نابود کردند.

سختگیریها و قتل عامهای بیرحمانه اولیاء کیم
 جمعیت ضلیب
 توانست افکار تازه را از بین ببرد. بخصوص که از ویل
 گل سرخی
 دوازدهم میلادی مسافرت اروپائیان بمشرق زمین و حتی
 دور ادامه داشت و تعداد زیادی جهانگرد، بازرگان و
 از اروپا بمشرق زمین حرکت کردند و در نتیجه تعداد زیادی تندرو و سرکش
 اروپا بوجود آمد.

این دستجات در زیر نام های سحر و جادو، ساختن داروهای زهر آگین و کیم
 در قلب جنگلها، میان غارها و حتی در پناه برخی «شوالیدها» و «پهلوانان» پنهان
 مشغول شدند. قیام آنها در حقیقت علیه تمام معتقدات دینی و مدنی موجود
 خودشان بود و حتی بتقلید معکوس از مراسم کشیشان رسوم بنام «نقرب» هر
 ایجاد کردند که خوف و هراسی در دلها افکند و بطور خلاصه طی دوسه قرن جنگ

مر تکیب شدند که روی گشیشان متعصب و جامد را سفید کردند .

در این هنگام در آلمان يك جمعیت سری بنام جمعیت صلیب گل سرخی بوجود آمد . این جمعیت بر اساس اعمال سری جمعیت پاسداران و بتقلید از مهر پرستان و سایر دستجات سری ایرانی و شرقی تشکیلات خود را بنیان نهاد .
«میرابو» خطیب معروف فرانسوی که از فراماسونهای بنام فرانسویست و عضو جمعیت سری «شعله بادیر» بود و در تاریخ جمعیت های سری مطالعاتی کرده است صراحتاً مینویسد:
جمعیت صلیب گل سرخی «Die Rosekreuzer» از بقایای جمعیت پاسداران معبد است که مدتها در اختفا و استتار کامل فعالیت میکرد و بعد از سالها در زیر عنوان جدید شروع بکار نمود .

«کانتلو» در تاریخ جمعیت های سری مینویسد: «شوالیه هایی که جمعیت سری پاسداران معبد را پس از انحلال و پراکندگی رها کردند و مدتها نهانی میزیستند، سرانجام در «بوهم» سیلزی» جمعیت هایی بنام «کوکب درخشان» و «صلیب گل سرخی» تشکیل دادند و دوباره بکار پرداختند . بنابراین جمعیت جدید گل سرخی را میتوان دنباله جمعیت پاسداران معبد دانست. جمعیت جدید که به سحر و جادو و اعمال شیطانی و مخالفت با دین مسیح کاری نداشت. بالعکس با توجه به حرفه بنائی، به بسط علوم، بخصوص پزشکی، فیزیک و شیمی و زهد و تقوی اهمیت فراوان میداد ...»

در خصوص مبداء افکار این جمعیت سندی در دست است که اکثر مورخین بدان استناد میکنند. این سند نشان میدهد که افکار و روش جمعیت از مشرق زمین اقتباس شده و اصل آن چنین است :

«... پدر ما بسیار خوشنام و هوشمند بود. برادر ما ک.ر. آگریستیان، روزنگر و یکس آلمانی استاد اعظم و مؤسس جمعیت در سال ۱۳۷۸ میلادی [۱۷۷۹هـ] با بهره حیات نهاده است. این برادر در شانزده سالگی به همراهی برادر ب.ا.ل بهزم زیارت اماکن متبرکه بمشرق زمین سفر کرد اما برادر ب.ا.ل در قبرس درگذشت و بمشرق نرسید

برادر دیگر که بلندی پایه دانش حکمای شرق و ژرف بینی آنان را شنیده بود به خدمت رفت و در آنجا از سوی حکمای شرق تجلیل شد و مدت‌ها بفر گرفتن و تتبع علوم ضمیمه ریاضیات اشتغال ورزید و با برخی از جمعیت‌های سری آمیزش کرد و از اسرار و رموز آن فایده‌ها برگرفت. برادر ك. ر. آ. پس از دو سال اقامت در شرق از راه دریای اسپانی راهی شد و با دانشمندان و فلاسفه گفتگوها کرد و ثابت نمود که ممکن است در اروپا جمعیت‌های علمی تأسیس کرده که بتوانند فلزات کم بهار با فلزات گرانبها و سنگهای پربه‌تجربگی کنند و پادشاهان را از گرفتن مالیات بی‌نیاز نمایند...

مؤسسه جمعیت‌های سری همیشه برای پرده پوشی مقاصد حقیقی خود به قیود شرایط زمان و مکان و اغلب بظاهر سازهایی دست می‌زدند که از جمله مهمترین آن‌ها کوشش در راه تبدیل فلزات عادی به فلزات گرانبها بوده است و مؤسسه جمعیت مذکور گل سرخی نیز همینکار را کردند و مؤسس جمعیت مزبور پس از پنجسال مطالعه آلمان با شش تن دیگر سازمان خود را در خانه‌ای که بنام «روح القدس» نامیده می‌شد بر اساس تعهدات زیر بنیاد نهاد :

- ۱- هر يك از مؤسسه‌ین جز در راه درمان مجانی بیماران نباید کار کنند.
- ۲- هیچيك از افراد نباید بپوشیدن لباس مخصوص مجبور باشند و هر كس است که لباس معمول در شهر خود را بپوشد.
- ۳- همه اعضاء باید در هر سال در روز (س) در خانه روح القدس جمع شوند غائبین باید قبلاً علت غیبت خود را ذکر کنند.
- ۴- هر برادر باید پیش از مردن درد دانشمندی را که شایسته جانشینی او باشد به مجمع معرفی کند.
- ۵- كلمه ك. ر. شعار و نقش مهر جمعیت باشد.
- ۶- جمعیت باید تا صد سال در حال استقرار بماند و آشكارا فعالیت نکنند و بدین ترتیب این جمعیت دنباله کار جمعیت باسداران معبد را گرفت و برای رهبری تعصبات خشك و ترویج افکار آزاد به خواهانه و بسط علوم همچنان به فعالیت سری خود پرداخت.

روش باطنیان و مزدکیان ادامه داد.

جمعیت سری دیگری که مستقیماً از شرق الهام گرفت و سالها در اروپا فعالیت میکرد «جمعیت سری فروغ باویر» نامیده **فروغ باویر** میشد و اساس کار آن بر تعلیمات «عبدالله بن میمون» قرار داشت که قبلاً درباره آن توضیحات کافی داده شده است.

مؤسس این جمعیت «ادم ویسهاویت» از اهالی باویر آلمان است که جمعیت سری «Der Illuminatenorden» را ایجاد کرد و در حقیقت بزرگترین سازمان سری قرون اخیر اروپا را بوجود آورد. این جمعیت با وقوع انقلابات نقشی بسیار مؤثر ایفا کرد و مسلماً تحت تأثیر تعلیمات ابن میمون قرار داشت.

درباره اینکه دانشمند «باویری» افکار و عقایدی را که در جمعیت خود استوار کرد بچه وسیله و از چه راهی بدست آورده، میان تاریخ نویسان اختلافات بسیاری وجود دارد. برخی از مورخین از جمله «میرابو» در یادداشتهای خود راجع به تاریخ پروس چنین مینویسد: «ویسهاویت آئین های «یسوعی» را که جماعات بسیاری از مردم در سراسر جهان از آن پیروی میکردند، می پسندید. اعطاء این جمعیت تحت ریاست شخص واحدی برای پیشرفت يك مقصود متحداً میکوشیدند. مورخ دیگری مینویسد: «نظامات جمعیت فروغ باویر از آئین های جماعت یسوعی اقتباس کرده، نهایت آنکه این نظامات در راهی بکار برده شده است که با هدف جماعت یسوعی اختلافات بسیار دارد»^۱ برخی دیگر میگویند: ویسهاویت با بازرگانی با اسم «کید» آشنا و دوست شده بود. «کید» سالها در مصر، شام و ایران بود و از کلیه رسوم و آئینهای جمعیت سری شرق و بخصوص اقدامات باطنیان آگاهی کامل داشت و آنچه از اسرار و رموز این جمعیتها میدانست برفیق خود آموخت و آنگاه اسناد باویری بفکر تأسیس جمعیت خود بروش جمعیتهای سری مشرق زمین افتاد.

میرابو بطور وضوح پس از ستایش جمعیت فروغ باویر مینویسد «این جمعیت

درمهد جمعیت بنایان آزاد (فراماسونها) پدید آمده است.^۱ میرابو در ضمن شرح وقایع سال ۱۷۷۶م (۱۱۸۹هـ) که جمعیت فروغ باویر تشکیل شده بود مینویسد: «... لژ باویر در مونیخ بواسطه آنکه وعده‌های خود را جامه عمل نبوشانید، در اثر مناقشات فراوان گرانید و از این رو پیشروان لژ بر آن شدند جمعیت دیگری بر پایه آن ایجاد کنند». جمعیت جدید بنا بر ادعای نویسنده «تاریخچه مختصر جمعیت‌های سری» همین جمعیت فروغ باویر است که فراماسونها آنرا بنا نهادند. اسنادی که در دست است، نشان میدهد که آدم و سپهر در یکسال بعد رسماً وارد جمعیت بنایان آزاد شد و با احتمال قوی جمعیت شعبه با اشاره و کمک جمعیت فراماسون بنیاد گرفت و فراماسونها طبق روش خاص خود نیز پرده آنرا رهبری کردند.

نکته دیگری که سخن میرابو را کاملاً تأیید میکند اینست که: جمعیت فروغ باویر در سال ۱۷۸۷ [۱۲۰۱هـ] بفرمان امیر باویر منحل و غیر فعال اعلام شد. هنوز چند ماهی ازین ماجرا نگذشته بود که دوتن از اعضاء آن به بایرن و در آنجا بنام جمعیت خود با انجمن سری برادران همدستان قرار داد اتحادی کردند. بموجب اسناد رسمی فراماسونها «میرابو» و «تالیران» که هر دو از بنیان‌گذاران و منتسب به لژ «شرق اعظم» فرانسه بودند، واسطه این ائتلاف شدند. نتیجتاً میشود که این جمعیت با اشاره و توجه سازمان محلی بنایان آزاد بوجود آمده است. خواه روش کار خود را از تعالیم باطنیان توسط «گید» که «احتمالاً یکی از همین زیر دست باطنی بود» اخذ کرده و خواه از راههای دیگری، از آن استفاده کرده. بهر حال شکی نیست که جمعیت مزبور نیز بمنظور فعالیت علیه حکومت استبدادی و گرایش در راه استقرار آزادی بوجود آمده است.^۲

د بارتو، در کتابی که راجع به کارهای «میرابو» نوشته هدف جمعیت مذکور را تشریح کرده و مینویسد: «الغاء بندگی کشاورزان، الغاء تمام عادات و امتیازات»

۱- جمعیت‌های سری و جنبشهای تخریبی ص ۱۵۱

۲- ایضاً ص ۴۱

۳- ایضاً ص ۴۱ و ۴۲

مخانی، ترویج تسامح دینی، پیشرفت انواع آزادی از هدفهای این مطلق انقلابی بود. هدفهای جمعیت طوری بود که هیچیک از اشراف و اعیان حق شرکت در آن را نداشتند. پس از انحلال جمعیت مذکور، فراماسونها در اروپا جای آنها را گرفتند و با استفاده از روشهای پنهانی باطنی‌ها و جمعیت فروغ باویر، کارهای خود را دنبال کردند. و بزودی فراماسونری در سراسر اروپا توسعه یافت و کلیه جمعیت‌های سری تحت الشعاع آنها قرار گرفتند.

فصل نهم

قدیمی‌ترین نوشته‌هایی که بزبان فارسی در باره فراماسونری

نوشته شده است

از زمانی که سازمانهای فراماسونری انگلیسی و فرانسوی در شرق و ایران تشکیل گردید، ایرانیان همواره سعی داشتند که از درون سیاه چال‌ها و از پشت پرده‌ها سیاه و دره‌های بسته این محافل، از اسرار آنها مطلع گردند. آنها که از سالها قبل سازمانهای مخفی آشنا شده بودند، بیش از همه می‌کوشیدند ازین اسرار اطلاع حاصل کنند ولی چون هرچه بیشتر تلاش کردند، کمتر نتیجه گرفتند، ناچار در نوشته‌های خود اصطلاحاتی نظیر «جادوگرخانه»^۱، «شیطان‌خانه»^۲، «خانه فراموشان»^۳ و به‌لااخر نام قدیمی فراموشخانه را در باره محفل و محل اجتماع آنان بکار بردند و خود فراماسونری نیز ازین عنوان استفاده نمودند. در حالیکه لفظ فراموشخانه از دوران اشکانیان مخوفترین زندانها اطلاق می‌شد و هیچ ارتباطی با فراماسونری نداشت.

-
- ۱- نویسنده کتاب «اسرار فریشتن» کلمه «جادوگرخانه» را از قول شجاع‌الدوله در کابل راجع به فراماسونری این شهر بکار برده است. ص ۳۳ اسرار فریشتن.
 - ۲- در سالهای بعد از جنگ جهانی اول که شیعیان از فراماسونری اسکانند در آبادان تشکیل شد، مردم خوزستان مراکز فراماسونری این استان را بنام «شیطان‌خانه» می‌نامیدند.

۳- سفرنامه مهندس میرزا صالح شبرازی. صفحات ۱۶۸-۱۶۹.

چنان‌که در تواریخ نوشته شده، یکی از پادشاهان اشکانی، زندانی در خوزستان داشت که بنام «فراموشخانه» و «قلعه فراموشی» نامیده می‌شد. درباره این زندان نوشته شده: «مجرمین سیاسی و افرادی از طبقه ممتاز که مرتکب جرمی می‌شدند، معمولاً بقلعه مستحکمی در خوزستان بنام «فراموشخانه» گسیل می‌شدند و کسی حق نداشت حتی نام این زندانی و محل او را بزبان راند...»^۱

پرفسور ارتور کریستن سن^۲ دانمارکی زندان مزبور را زندان «گیلگرد» و یا «اندمیشن»^۳ نام گذاشته است.^۴ پس از دوران اشکانی بتدریج نام «فراموشخانه» به محل هائی اطلاق می‌شد که وضعی نظیر فراموشخانه خوزستان داشته است. در کتب لغت فارسی نیز «فراموشخانه» را بجای نام «فراماسوئری» بکار برده‌اند، و برای اولین بار کتاب لغت انگلیسی به فارسی «ولاستون»^۵ که در سال ۱۸۸۲ م (۱۲۹۹ هـ) چاپ شده کلمه فراموشخانه را برای معنی کردن کلمه Freemasonry hall بکار برده است.^۶ میرزا ملکم‌خان و پدرش نیز نام سازمان فراماسوئری خود را فراموشخانه

۱- جلد اول تاریخ اجتماعی ایران - مرتضی راوندی - ص ۵۷۰

۲- ایران در زمان ساسانیان - ص ۲۹۴.

۳- Andmishin.

۴- در کتاب صوف ونحو ارمینی صفحه ن - ط درباره نام اندمیشن و انوشیرد و تطبیق آن با شهر گنونی اندمشک و دذقول بکلمه فراموشخانه که نام زندان این منطقه بوده اشاره شده است، در این زندان چندین نفر از اعضاء خانواده سلطنتی منجمله (ارشاک سوم) یا (ارشاک سوم) پادشاه ارمنستان که با کارد خود کشی کرد، زندانی بوده‌اند.

۵- N. Wollaston

۶- این کتاب لغت بوسیله Glen Hill و walmer چاپ شده، رجوع شود به صفحه ۱۲۳- همچنین دیکسیونر انگلیسی بفارسی - مین زاهدی که در سال ۱۹۲۸ چاپ شده است در این کتاب لغت، کلمه انگلیسی Freemason به فراموشان ترجمه گردیده. در اولین چاپ فرهنگ حیم که در سال ۱۹۳۱ چاپ شده نیز کلمه فراموشخانه وجود دارد.

گذارده^۵. و شاید آنان این نام را از کتاب مذکور گرفته‌اند.

با وجودیکه در ادوار مختلف و در همه تشکیلات فراماسونهای ایرانی جنبه کهن سری و مخفی رعایت شده و فراماسونهای ایرانی همیشه لب بسته و خاموش بوده و «فراموشی» پیشه ساخته‌اند، با اینحال کم و بیش مطالبی در کتب چاپی درباره فراماسونری عنوان شده است که برخی از آنها بویژه در کتب و اسنادی که از دو قرن پیش باقی مانده بقدر جالب و شیرین است که نقل آنها لازم بنظر می‌رسد. این نوشته‌ها نموداری از «فک حیرت‌آور نویسندگان فارسی زبان درباره فراماسونری است و خود نمونه‌ای از این نظرات مردم دو قرن قبل تاکنون در باره این گروه مرور مخفی است.

نخستین نوشته فارسی در باره فراماسونری

نخستین ایرانی که درباره «فراماسونری» مطالعه و تحقیق کرده عبداللطیف ابیطالب موسوی شوشتری جزایری، یکی از افراد خانواده مرعشی است. وی پس از مسافرتی که به کرمانشاهان، عراق عرب و بقاع متبرکه نمود، به شوشتر بازگشت و قصد داشت که از راه بصره به هندوستان برود ولی بیماری برادرش مانع مسافرت نشد پس از بهبود حال برادر، بار دیگر هوای مسافرت به هندوستان پسرش زد و سرانجام روز ۱۴ شوال ۱۲۰۲ هجری (۲۹ ژوئیه ۱۷۸۸ میلادی) از بصره بطرف بنکاله حرکت کرد. شوشتری جزایری می‌نویسد: «... بنحوی که گذشت هوای هندوستان بر سر هندوستان ممانعت می‌نمودند و من همچنان بر اصرار بودم برادرم نیز بر ضاجوئی می‌داد و روز چهاردهم شوال ۱۲۰۲ [۲۹ ژوئیه ۱۷۸۸ م -] بر یکی از جهازات انگلیسی

-
- ۵- در کتب لغات زیر، کلمه فراموشخانه بجای فراماسونری بکار رفته است:
 - ۱- فرهنگ نظام جلد چهارم - سید محمدعلی داعی الاسلام سال ۱۹۳۸.
 - ۲- فرهنگ عمید یک جلدی در توصیف کلمه فراموشخانه می‌نویسد: «... نامی فارسی بفراماسونری اطلاق شده و نیز کنایه از زندانهای مخوف دوره استبداد است که زندانیان تا پایان عمر در آنجا بسر می‌بردند صفحه ۷۵۸.
 - ۳- فرهنگ آموزگار جلد ۱۳۳۲ چنین می‌نویسد: «فراماسون مردم فراموش مسلک مرموز و پنهانی (فراموشیان). فراموشخانه - آنجا که طایفه مخصوص از امور و طریقت و سیاست گردهم آیند و بکلی مرموز و پنهانی کار کنند و شعبه آنان همه‌جا پراکنده است. صفحه ۵۱۷.

من و اخوی شیخ محمد علی بن شیخ محمد در آمدیم... عصری بود که ناخدا لشکر کشیده بادبانه‌ها بیاراست... روز سوم به بندر ابوشهر لشکر شد سه چهار روز در آنجا اقامت رفت اصد قارا و دایع نموده روانه شدیم هوای دریا و اوضاع کشتی مزاج را برهم زده در گوشه افتاده بودم بعد از چند روز بمسکت که بمسقط معروفست رسیدیم... وی ضمن شرح آنچه که در این سفر دیده در چاپ دوم کتاب خود راجع به فراماسوئری می‌نویسد:

«دیگر از جمله قوانین مشهوره فرق فرنگمنان خاصه فرانسویان فرامیسن است و فریمیسین نیز گویند آن در لغت بمعنی بتا و معمار است چه واضع این قانون شخصی بتا بوده است و در اصطلاح جماعتی را گویند که متصف بصفات باشند که ذکرشان خواهد آمد هندیان و فارسی زبانان هند آن جماعت را فراموشی گویند و این هم خالی از مناسبتی نیست چه هر چه از آنها بیرونی در جواب گویند بیاد نیست منافاتی با هیچ مذهبی ندارد و هر کس بپر مذهبی که باشد و بخواهد داخل در این فرقه گردد باکی ندارد سینه است به اوضاع نیکوچریان روم و عادات مردم اوجاقی آن مرز بوم یا رومیان کرده ایشان را برداشته‌اند یا ایشان تبع رومیان کرده‌اند و آن اینست که در هر جا که خواهند اعم از شهر و قری خانه عالی که در آن حجره بسیار وسیعی باشد بسازند و به بیت الحکمه موسوم گردانند و هفته یک روز معین دارند کسی که بخواهد داخل در این فرقه شود در آن خانه در آید و یکشب تا سحر در آن حجره بماند فردا بزرگان آن فرقه طعامی بزنند و همه آن جماعت حاضر شوند بعد از برداشتن سفره هر یک از حضار آن شخص تازه را نوازش و مهر بانی و کلمات حکمت ناقلین کنند و باد مبارکباد گویند اما در آن شب چه می‌گذرد احدی نمی‌داند اعظم هندوستان در استکشاف این امر سعی ها کردند و به مردم او باش مبالغی نقد بقدر پنجاه هزار روپیه وعده کردند و آن مردم در آن خانه در آمده بعد از برآمدن اینقدر گفتند که افعال شنیده که مردم را گمانست مطلق نیست باقی را هر که بخواهد خود رفته ببینند با اینکه به نان شب محتاج بودند از آن مبلغ خطیر

گذشتند و نگفتند و فایده این کار این است که درشادید یار و یاور یکدیگر باشند یکی را از روزگار صدمه رسد و بی چیز گردد برادران هر يك از خالصه خود به ارجحیت دهند تا صاحب سرمایه خطیر گردد و در قضا و دعا و بهره قدرت داشته باشند و یکدیگر نمایند و غریبتر اینکه هر گاه دو کس ازین فرقه که یکی از مغرب و دیگری مشرق باشد بهم برخوردند بدون آمیزش و اختلاط هم را شناسند بسیاری از مسلمانان «کلکته داخل درین زمره اند»^۱

بطوریکه قبلاً گفته شد، فراموشخانه و فراماسوئری درین پیشوای شیخیه و از بدو تأسیس بیشتر جنبه افسانه‌ای و اجرای عملیات سحر و جادو داشته. تخیلات طبقات مختلف مردم در قرون هجدهم و نوزدهم درباره «فراموشخانه» و «فراماسوئری» تقریباً یکسان بوده است.

سؤال وجوابی که ذیلاً نقل میشود، نمونه‌ای از طرز تفکر و اندیشه مردمی است که نام «فراموشخانه» را شنیده و از این سازمان مخفی چند کلمه‌ای میدانستند. بی‌شک از فراموشخانه و صورتی که درباره آن میشد، حتی پیشوای شیخیه را که خود صاحب نظر و اهل علم و اطلاع بشمار میرفت، گمراه کرده بود. حاج سید کاظم رشتی^۲ فرقه شیخیه که یکصد و پنجاه جلد کتاب و رساله نوشته، در یکی از رسالاتش^۳ فراموشخانه کرده و در پاسخی که به یکی از مریدانش درباره این سازمان عجیب و غریب میدهد، مطالب جالبی را درباره اشتغال فراموشان به سحر و جادو عنوان میکند. ماجرا بدین قرار است که روز ۲۲ ربیع الاول ۱۲۴۹ (۲۰ اوت ۱۸۳۳) آقا میرزا ابراهیم تبریزی هفت سؤال زیر را کتباً از مرحوم رشتی مینماید:^۴

۱- رؤیت امام «ع» در غیبت ممکن است یا نه.

۱- تحفة العالم ص ۱۸۳.

۲- فهرست کتب شیخ احمد احسائی و سایر مشایخ جلد اول ص ۱۴۹.

۳- جلد دوم فهرست کتب شیخ احمد احسائی و سایر مشایخ ص ۱۵۳.



سید کاظم رشتی نخستین روحانی ایران که درباره
فراوشخانه اظهار نظر کرده

۳- امام عصر عجل الله فرجه مثل سایر مردم میخورد، میپوشد و در این عرصه دنیا است
دیگر.

۴- مراد «ابدال» و «اوتاد» و «نقیب» و «رجال الغیب» و «اقطاب» چیست و عددشان
است و فایده وجودشان چیست.

۵- طی الارض و طی الزمان چگونه است و مخصوص با نبیاء است یا برای دیگران
مکن است.

۶- فراوشخانه که میگویند در بلاد افرنج است چیست.

۷- حقیقت شیطان کلی و جزئی را بیان فرمائید.

۸- خرمای فارس بعد از جوشاندن حکم مویز را دارد یا نه.

جوابی که مرحوم رشتی درباره فراموشخانه میدهد بدین شرح است:

... اینگونه خانه‌ها شهرت بسزائی دارند و آنچه را که من میدانم درباره عیال است که در آن خانه‌ها میباشد. چه بسیار چیزهایی که در این خانه‌ها موجود نیست آنها را بطریق مخصوص «حاضر» می‌نمایند و همچنین طریقه مختلف معالجه و احکام سحر و جادو از آنچه که مربوط میشود به «علم سیمیا» در تسخیر ملائکه سحر و شمعون و زیتون و سیمون و یاران آنها در آشکار ساختن مشکلات و خیالاتی که از آن دوم نازل شده و آنچه که قرارداد شده در مسیر ستاره «عطارد» از فوای فکری و آنچه که مربوط است به «علم سیمیا» از عجایبی که در خواص اشیاء هست از رفع و وضع در دفع و جذب و دفع و شکل‌ها و خیالاتی درباره بارهای از معجزات مثل داخل شدن آتش بدون آنکه تأثیری بخشد و سوختگی ایجاد نماید و آنچه که مربوط است به «علم سیمیا» از عجائب معجزات و سرعت حرکات و آشکار کردن بعضی از چیزها که معجزه است و آنچه که در قدرت و حیطه انسان گذارده شده از امکانات و مقنن و آنچه که مربوط است به «علم سیمیا» از اسرار «حروف» درباره حقایق فکری و بازگشت و صفات لفظی و اشکال گوناگون رقمی آن و بدون شك تأثیرات عجیبی دیده میشود که از این «علوم» متفرع میشود.

انواع «تسخیر» و «احضار» چنانکه «بیعال بن حود» در شهری که آنرا ...
 به مرحله عمل در آورد بطریقی که آفتاب و هوا در آن وارد می‌شد و آب به آن ...
 نمی‌گردید چنانکه اهالی آن شهر از غرق شدن در طوفان و امثال آن نجات یافتند
 همانطور است وضع آن خانه که هر کس داخل آن می‌شود نمی‌تواند از جگونگی و
 خود اطلاع حاصل کند بهیچ نحوی از انحاء و بهمین دلیل است که مردم برای دفع
 اشتیاق نشان می‌دهند و همچنین در یکی از شهرهای مبارکه در خواب شنیده و
 این مطالب را که کسیکه داخل این خانه می‌شود می‌بیند که یکدیگر را با علائم و
 می‌شناسند و همچنین برای علامات مراتبی هست در شدت و ضعف و بلندی و پستی هر
 بر حسب رتبه و مقام او و شناخته نمی‌شود آن علامات و نشانه‌ها مگر با مقابله و

افرادی که حامل آن علائم و نشانه‌ها هستند و چنین است شرح اوضاع آن فراموشخانه‌ها و خداگواه است بر این احوال ...^۱

میرزا حسین‌خان نظام الدوله آجودانباشی محمد شاه گزارش آجودانباشی قاجار نیز گزارشی درباره فراماسونری و فراموشخانه دارد که به محمدشاه بسیار جالب است. وی که بمناسبت اختلاف ایران و انگلیس بر سر مسئله هرات و گلایه از مظالم مأمورین آن دولت به اروپا اعزام شده بود و بدون موفقیت بازگشت، در مراجعت گزارش جامعی برای محمد شاه نوشت که نسخه‌ای از آن در کتابخانه دانشمند محترم سلطانعلی سلطانی که فرزندشان عضو لژ تهران وابسته به اسکاتلند می‌باشد، موجود است. در این گزارش آجودانباشی درباره فراماسونری در انگلستان چنین می‌نویسد:

... حکایت دیگر در حلق و بلاغت آنها ایشکه باز شخصی از اهل فرانسه رفته در انگلند خانه و عمارات عالی بنا می‌کند و بعد از آن در کاغذهای اخبار ثبت و اظهار می‌نماید که من سعیهای دافیه و اهتمامات کافیه بعمل آورده چیزی بسیار عجیب و غریب تحصیل و تربیت نمودم که تا این زمان در کل ممالک فرنگستان چنین چیز غریب دیده نشده است هر کسی که بخواهد همان چیز را ملاحظه نماید در فلان خانه ممکن است. این مراتب شهرت تمام بهم رسانیده اهل ولایت عموماً با رغبت بی‌نهایت مایل شده هر روز دسته دسته رفته و هر وقت خواسته‌اند که داخل شوند، نفری یک بشیلین باز یافت و رخصت دخول می‌دهند تا ایشکه با ندرون رفته می‌بینند که هیچ چیز در بساط نیست از صاحب همان خانه می‌پرسند که کو آن چیز که نادره زمان است [؟] بیا تماشا کنیم جواب می‌گوید که من مدت‌ها عمر عزیز را بتحصیل و تربیت آن صرف کردم که بلکه بواسطه و دست‌آور از اندام معاش درستی حاصل کنم حالاً می‌نرم که بشما نشان دهم و شما رفته یاد گیرید و آنوقت هنر و صنعت من از عظم افتاده دیگر کسی اعتنا نکند پس در

۱- سؤال و جوابهایی که چاپ شده از کتب خطی کتابخانه حاج عبدالرضا خان آقا زاده



میرزا حسینخان آجودانباشی

اینصورت بهتر این است که شما قسم بذات پاک خدا و روح مطهر حضرت عیسی علیه السلام تا من اطمینان حاصل کرده شما را از این سرمکوم آگاهی دهم. آنها نیز بیرحم در شریعت خود معمول و اهم و الزم بوده است همان الفاظ را سوگند و یمن می‌کنند که هر چه ما در اینجا ببینیم و آنچه از زبان تو بشنویم هرگز بروز نمی‌دهیم همیشه شخص اطمینان کلی بهم رسانیده با کمال بی‌ساختگی و صداقت مذکور ساخت که این است که در ساطع من هیچ چیز نیست و از این تمهید بغیر از اخذ درم و دین

دیگری ندارم - الحاصل همان دست‌پنون اینکده چیز غریب ملاحظه نمایند مایوس گشته از خانه بیرون می‌روند و در خارج هر کس از آنها تحقیق ماجرایی می‌نماید اضطراب جواب گویند که اوضاع آنجا گفتنی نیست و ناشما خود به رأی العین مشاهده نکنید از گفتن ما چیزی دستگیر شما نخواهد شد به همین علت اهل آن ولایت بغایت مایل شده همه رغبت کامل به هم می‌رسانند که آنجا را تماشا نمایند تا اینکده به‌مرور مساوی سه‌کرور نسل [۱۵۰۰۰۰۰ نفر] و ذی حیاتی که در اندن بوده عموماً به آنجا رفته هر یک، یک شیلین [شیلینگ] داده و مثل دسته اول هیچ چیز ندیده مراجعت می‌نمایند.

انگلستان هم با آن همه شهرت در کل عالم به اعتقاد بنده درگاه مانند حکایت دوم است^۱ که محض برای جلب نفع دنیوی و اخذ پول می‌باشد و اگرچه تا این زمان از اشخاصی که به آنجا رفته و اوضاع آنرا به‌تمامها دیده و تماشا کرده‌اند هر چه استفسار و استعلام شده است از تصدیق و تکذیب بکلمه متکلم نشده می‌گویند که اوضاع آنجا گفتنی نیست پس در اینخصوص هر چه گفته و نوشته شود خرق اجتماع و خلاف جمهور خواهد شد و تأمل یا رافق بالضروره مورد بحث و ایراد مردم شده مصدق نخواهد بود لیکن چون بنده درگاه از بعضی اهل هندوستان که متوقف لندن دارم صادق‌القول و بیغرض بودند و مدت‌ها در آنجا بسر برده در باب امور جزئی و کلیه اعیان نظر نمود مکرر استفسار و حقیقت امر را فهمیده بودند تحقیق نمود بخصوصه جواب اقبال الدوله^۲ که آدم صادق و فی‌الواقع اهل هندوستان ...^۳ است تفصیلی از این اوضاع ذکر نمود.

خلاصه و اجمال آن اینست که اساس بزرگی بجهت جلب نفع دنیوی چیده، عمده و خدام عدیده و رؤسای عمده در آنجا گماشته‌اند و در نظرها چنین جلوه داده‌اند که هر کس یکبار داخل آن قطار شود در دنیا و آخرت موفق و مستکار خواهد شد. و ظاهراً

۱- میرزا حسین‌خان آجودان‌باشی قبلاً شرح مفصلی درباره فاحشه خانه‌های لندن و فواحش آنها به‌تفصیل در (حکایت دوم) نقل کرده بود.

۲- اقبال الدوله پسر شمس الدوله سلطان حکومت (اود) هندوستان بوده که بعدها دولت انگلستان خاندان آنها را محدود و منزول کرد.

۳- سه کلمه بادست پاک شده که خواننده نشود.

يك نوع عظمی هم قرار داده اند كه احدى خود سر نمی تواند به آنجا داخل شود بالجمله مقرر داشته اند كه هر كه خواسته باشد به آنجا برود باید اول پیش آدم بسیار محترمی كه در خارج گماشته اند رفته با كمال خفص جناح عجز و الحاح كرده استدعا نماید و بعد از حصول رخصت همان ساعت مبلغ بیست و پنج پونت [پاوند] كه از پنجاه تومان عبارت باشد نقد بدهد و داخل شود و اگر يك پونت كمتر باشد هر گز ریاست مقبول نشده مطلب طالب به حصول نخواهد رسید .

الفرض همینكه بیچاره بدبخت با فلاكتی كه به هزاران رحمت و مشقت وجوه معینه را تحصیل و نتیجه این زیارت را باغواهی خیالات فاسده مایه سعادت دیا و آخرت دانسته داخل دایره شد می بیند كه اساس و اسباب و اوضاع آنجا بحدی است كه خارج از اندازه تحریر و كتاب و افزون از حوصله سؤال و خطاب می باشد و بعضی اشتباهی بی عقل و كمال با بال و كوپال تمام در سر میز و كرسی مملو از كار و چنگال نشسته روی كرسی ، و ظروف آن از انواع مأكولات و مشروبات مالا مال است و آنآفاقاً آنها در كنار و شرب اعمال و غفلت نورزند گاهی سرخوش می شوند و زمانی بهوش آیند و به اشتغال خودشان در عالم بیهوشی و هستی اسرار غیبی می شنوند و چون بهوش آیند دم از عرق زده كلمات و غط و نصیحت گویند و مریدان را بشارت سعادت می دهند و ادعای حقانیت می کنند وارد و مورد [در اصل مردود بوده] اگر چه اول و هله و حصول مقصود خطای جمع و خشنود شده زمانی می نشینند لکن بالاخره همان اشخاص سراپا نفاق به انبیا طرب طمطراق [ظاهراً بایستی طمطراق باشند نه طمطراق] به او گویند كه همیشه با حق و وفاق سلوك و رفتار كرده طریق حسن اخلاق سلوك بدار تا شهره آفاق شده بین امت و الاقران طاق باشی معلوم است كه آنوقت همه بمصاحبت تو مشتاق می شوند و محبت آداب تو دیباچه اوراق آید و عالمی بر ثبات عقل و میثاق تو عاشق شوند ، و همچنین خیرات و مبرات دائماً اهتمامات كامله بعمل آورده هرگز غفلت مصاحبت مكن و در دنیا دین و ملت و قواعد آیین شریعت خود با خلوص نیت باش ، و در تبعیت شریعت مرتضی بی نهایت بكن . خلاصه از این مقوله كلمات كه همیشه در مدت عمر خود مكرر تکرار

شنیده بود می‌شود بعد از این همه نصیحت که عفاً به همه جهت متضمن آدمی است با کمال ملاحظت و مهربانی می‌گویند که اگر احوال و اوضاع اینجا را در دنیا و آخرت بتو می‌رسد و موجب هلاکت تو می‌شود در این بین چهار صد و پنجاه ناپرده که در هر يك صورت آدمی کشیده اند نشان می‌دهند اینها صورت اشخاصی است که در فلان عهد و تاریخ به اینجا آمده و این نصایح و مواعظ را شنیده بعد از بیرون رفتن از راه بوالهوسی و هوای نفس مصمم شده بودند که شمه‌ای از اوضاع اینجا را بگیرند هنوز حرف از دهان ایشان بیرون نیامده مرده بودند و صورت آنها را عبرة الناظرین نگاهداشته ایم. این نصیحت و تهدید را با نهایت رأفت و مهربانی و دلسوزی می‌گویند لابد در دل مؤثر شده اعتقاد به صدق آن به هم می‌رسد و اگر کسی بالفرض در خصوص این نصایح در مقام شبهه هم باشد عقل حکم می‌کند که نقل نمودن این کیفیت و افشاء این خبر در هیچ حال مشرئمر نخواهد بود و راه احتمال هم مسدود نمی‌باشد، گاه هست آنچه را می‌گویند محض از راه نیک‌خواهی است چه لزومی دارد حرفی که در آن توهم خسارت می‌رود بزند پس بحکم عقل از ایراد این راز احتراز خواهد کرد.

بعضی حرکات مخصوصه از قبیل گذاشتن دست و انگشت بروی لب و بینی بطرز خاص یاد می‌دهند که در خارج از ادای این حرکات هم دیگر را می‌شناسند. و مأخذ مقدمه مشهوره که اهل فراموشخانه می‌شناسند همین است. رخصت خروج داده به او می‌گویند که هرگاه همت گماشته سایر اوقات هم بکرات به اینجا بیائی رفته رفته بر مراتب توافر و ده بعد کمال خواهی رسید حالا آن بیچاره بدبخت در این صورت که تنخواه [پول] مفت از دست رفته بهره و منفعتی ندیده و تهدید بسیاری شنیده در خارج پیش مردم چه می‌تواند بگوید. اگر اظهار نماید که در میان جمعیت بغیر از مکر و حیلت چیز دیگر نیست اولاً می‌ترسد که از تهدیدات مسطوره خسارتی ببیند و ثانیاً [در میان] مردم بلا شبهه مورد بحث شده مردم خواهند گفت که پس از این قرار نو دیوانه محض بوده‌ای که بی بحقیقت مطلب نبرده و مخ مسئله نفهمیده اینقدر مایه گذاشتی، لابد است که از راه اضطراب اظهار نماید که هر چه در آنجا دیده شده نمی‌شود و نمی‌توان بیان و

آشکار کرد چنانکه تا امروز هر کس به آنجا رفته است تقریرش باین سیاق است .

این تفصیل دلالت می کند که بساط آنجا خالی از ثقل و زویر نیست هر سر معجزه خطیری از منافع آنجا عاید دولت می شود . آنچه بنده درگاه تحقیق کرده و نوشته اینست و اگر از اهل فراموشخانه که به آنجا رفته اند چیزی سوای این فقرات بخیر دیگر کنند که نزدیک بمقل باشد بر رأس این صفحات و نوشتن این تقریرات چند اشکالی ندارد و اهل فراموش خانه که در خارج هم دیگر را می بینند و می شنوند معاونت و دستگیری یکدیگر مطلقاً مضایقه نمی کنند . فرنگستان اگر چه ظاهر آنرا بزرگی در آنجا چیده اسباب و آلات کشنده فراهم آورده اند و در اول وحله هر کس معجزه نماید چنین خیال خواهد کرد که البته این اساس برای امور عمده و مهم معظمه نیست منافع کلیه در آن خواهد بود اما همین که بر حقیقت اوضاع آنجا رفت معلوم می شود این بساط محض برای جمع کردن پول بوده جمیع اساس و اوضاع آن منباب حقیقی چشم بندی می باشد چنانکه بنده درگاه تفصیل آنرا در کتاب روزنامه ثبت نموده ام اگر بنظر تحقیق ملاحظه نمایند با نهایت سهولت واضح خواهد شد که هر چه در آن هست هیچ و پوچ است^۱ .

سفرنامه دیگری بنام میرزا حسینخان آجودانباشی باقیه

نوشته ای دیگر

از گرمرویی

عبدالفتاح گرمرویی در چهار فصل نوشته است و به همین

بنام و سفرنامه چهار فصل معروف است . عبدالفتاح یک

منشیان عهد فتحعلیشاه و بعداً منشی مخصوص میرزا حسینخان آجودانباشی بوده

۱- در کتابخانه مجلس شورای ملی یک کتاب خطی بنام «سفرنامه» شماره ۱۳۰۴

است که محمد حسین رئیس الکتاب با خط نسخ زیبا آنرا نوشته است . درین کتاب قسمتی از گزارش آجودانباشی به محمد شاه نقل شده که منجمه آنچه که ما درباره فراموشخانه مجموعه نویس دانشمند محترم سلطانعلی سلطانی نقل نمودیم ، در این مجموعه آمده است

از به کشورهای اروپائی سفر کرده است. عبدالفتاح در سفرنامه‌اش در باره فراماسونری می‌نویسد:

اما فراموشخانه فرنگستان که باصطلاح آنها مجمع مذهب فارمسون است اگر چه تا این زمان از کسانی که به آنجا رفته و اوضاع آنرا پتنامه دیده و نماشا کرده‌اند هر چه استفسار و تحقیق شده است از تکذیب و تصدیق بکلمه نشده آنقدر می‌گویند که اوضاع آنجا گفتنی نیست، پس در این خصوص هر چه گفته یا نوشته شود خرق اجتماع و خلاف جمهور خواهد شد و قائل یار اقم بالضروره مورد بحث و ایراد مردم مصدق شده نخواهد بود.

لکن چون بنده درگاه از اهل هندوستان که متوقف لندن و آدم صادق‌القول و بی غرض بودند و مدت‌ها در آنجا بسر برده در امور کلید و جزئیات اعیان نظر نموده مکرر استفسار و تحقیق کرده حقیقه امر را فهمیده بودند تحقیق نموده بحضور نواب اقبال‌الدوله که عموم اهل هندوستان بصدق قول و حسن فهم او اعتقاد دارند و در حقیقت هم اهل دین و طالب یقین است و از حرف خلاف و باشبهه احتراز دارد تفصیلی در این خصوص ذکر کرده که خلاصه و اجمال آن این است که اساس بزرگی برای جلب نفع دنیوی چیده و خدام و عمله متعدده و رؤسای معتبره در نظرها جلوه داده‌اند که هر کس یکبار داخل آن قطار شود در دنیا و آخرت رستگار خواهد شد.

و ظاهر آنکه عزم و اعتبار فرار داده‌اند که احدی خود سرانه نمی‌تواند به آنجا داخل شود یا الجملة مقرر داشته‌اند هر که خواسته باشد به آنجا برود باید اول بیش آدم محترمی که در خارج گماشته‌اند رفته با کمال خفای جراح عجز و الحال کرده اذن دخول استدعا نماید و بعد از حصول رخصت همان ساعت مبلغ بیست و پنج پونته که عبارت از پنجاه تومان باشد بدون امان و مهلت بدهد و اگر يك پونته کمتر باشد هرگز

۱- میرزا عبدالفتاح که مرودی تا حدود سال ۱۲۶۴ (۱۸۴۷) در حیات بوده و بعد از

این تاریخ از احوال او اطلاعی در دست نیست.

مقصود و مقبول و معطل ب حصول نخواهد رسید همینکه بیچاره با هزاران زحمت و مشقت و جبهه قراردادی را تحصیل کرده می بیند که اساس و اوضاع آنجا بحدی است که تحریر و تقریر از عهده آن نوان آمد و بعض اشخاص با کمال مناعت و وفار در سر میز دیگری مملو از کارد و چنگال نشسته روی آن از انواع ماکولات و مشروبات مالا مال است غسیه اوقات از اکل و شرب غفلت ندارند زمانی سرخوش می شوند و آنی بهوش می آیند درده و عرفان زده کلمات و عظم و نصیحت گویند و مریدان را بشارت سعادت می دهند بیچاره کسی چه اول حصول مقصود خاطر جمع و خوشنود شده زمانی می نشینند لکن بعد از نتایج هر چه نگاه می کنند چیزی که غرابت داشته موجب تحیر باشد نمی بینند و آن اشخاص از راه نصیحت می گویند که همه اوقات شیوه حسن سلوک با مردم و صدق و صفا و وفای و قافرا مراعات بکن و طرز مواسات و انصاف را ملاحظه نما و طریقه حسن اخلاق را پیشه گیر تا شهره آفاق شده بین الاماثل و الاقران طاق باشی تا عموم خلق بر نصیحت مشتاق شوند و محسنات آداب تو دیباچه اوراق آید و همچنین در خیرات و عبرت و اهتمامات کاملی بعمل آورده غفلت و مساهلت جایز مدار و در شرایط دین و مذهب و قیود آئین و شریعت خود با خلوص نیت باش ، خلاصه از اینگونه مواعظ که همیشه از مرید شنیده بود میشنود و می گویند اگر همت کرده بار دیگر بیائی بکمال خواهی رسید .

بعد از اینهمه نصیحت که عقلا به همت جهت متضمن مصلحت آدمی است باز که ملاطفت و مهربانی می گویند که اگر از احوال و اوضاع اینجا در خارج نقل بکن بلا شبهه خسارت کلی در دنیا و آخرت بتو می رسد و موجب هلاک تو می شود و در این بین چهار صد پانصد پرده که در هر يك صورت آدمی کشیده اند نشان می دهند و می گویند این صورت اشخاصی است که در فلان تاریخ به اینجا آمده و این نصایح و مواعظ را شنیده بعد از بیرون رفتن از راه بسوالهوسی و هوای نفس مصمم شده بود که اوضاع اینجا را بگوید و هنوز حرف از زبانش بیرون نیامده مرده بود و صورت آنهارا عبرة للنظرین نگاشته ایم چون این نصیحت و تمهید را با نهایت رتوفت و مهربانی و دلسوزی می گویند که در دل متأثر شده اعتقاد بصدق آن بهم می رسد و اگر بالفرض در خصوص این نصایح که

تأشبه باشد و یقین نکند که بعد از نقل کردن ضرر و خسارتی به او خواهد رسید عقل حکم کند که نقل کردن این کیفیت و افشای این خبر در هیچ حال منمرسری نخواهد بود احتمال هم مسدود نمی باشد گاه است آنچه می گویند محض نیکخواهی و مهربانی افشای این اوضاع موجب خسارت خواهد شد بنابراین او هم از ایراز آن احتراز نکرد و باره حرکات مخصوصه از قبیل گذاشتن دست و انگشت بر دولاب و بینی بطرز یاد می دهند که در خارج از ادای آن حرکات همدیگر را می شناسند و مأخذ معروفه که اهل فراموشخانه در خارج در دستگیری و معاونت همدیگر مضایقه و هر سال مبالغ خطیره از ترتیب این اساس عاید دولت میشود آنچه بنده در گاه بی کرده شنیده ام این است و اگر کسی از اهل فراموشخانه چیزی بگوید که خلاف عقیده عقل باشد شاید درست باشد و از این قبیل چیزها در آنجا بسیار است . مثلاً يك دفعه در كل كاغذهای اخبار^۱ نوشته و اظهار می دارند که در فلانجا و مكانی چنین و چنان است هر کس که شوق داشته باشد مثلاً ساعت سه در آنجا حاضر وقت بسیار حاصل نماید - خلاصه آنقدر شرح و بسط می دهند که همه شیخ و شاب برای آن موج سراب بیتاب شده با ابهت شتاب و اضطراب می روند همینکه هنگام میشود در بان بی ایمان امان نداده مبتلای می گیرد و داخل خانه بی سرو سامان شده و بخیزان بهر طرف نگران میشود می بیند که در دیوار خانه گاوی کشیده اند که سه طرد مثلاً و بانی همان اساس در زمان باروی خندان پیش آید، تعریف کنان اصل و کتور را بیان ساخته بر ادله و برهان عیان می کند و می گوید که این گاو نجابت ارکان را مسکنند جلالت بنیان یا نوشیروان عدالت توانان بعرصه جهان آمده و در تاریخ بیالم جاودان شتافته و خرامان شده است در این صورت آن بخت برگشته مفت از دست رفته و خسته و مغبون شده که بیرون از آن خانه نمی آید و بیان اظهار و بیان کند که چنین و چنان شد . و همچنین بعضی اوقات از کسان

۱- در آن زمان میرزا صالح شیرازی روزنامه را (کاغذ اخبار) می گفتند و بنظر

این کلمه ترجمه تحت اللفظی News paper انگلیسی باشد .

زرننگ و پرکار در یکی از شهرهای فرنگستان عمارات عالیه اجاره می
 و بعد از آن در کاغذهای اخبار ثبت و اظهار می نمایند که من سعی های وافیه و
 کافیه بعمل آورده چیزی بسیار عجیب و غریب تحصیل کرده که تا این زمان در کس
 فرنگستان چنین خبر غریب دیده نشده نه هر کس که بخواهد همان چیز را
 نماید در فلاوقت و خانه و عمارت ممکن و میسر است خلاصه این مراتب فوراً
 تمام بهمرسانیده اهل ولایت عموماً رغبت بی نهایت مایل شده هر روز و هر ساعت
 زن دسته دسته و فوج فوج رفته هر وقت خواسته اند که داخل خانه شوند دربان گفته
 که باید سی چهل نفر یکدسته شده بروند و بعد از تماشا که بیرون می آیند آنوقت
 دیگر بترتیب بروند و بیایند خلاصه بهمان قرار دسته اول يك شلین^۱ و دو شلین
 قرار داد کرده اند داده داخل می شوند و می بینند که هیچ چیز در آنجا نیست از صاحب
 می پرسند که کو آن چیز که نادر روزگار است بیار تماشا کنیم جواب میگوید که من مفتوح
 عزیز را به تحصیل و تربیت آن چیز صرف کرده ام که بلکه با تو اسطه و دست
 معاش درستی بجهت خود حاصل کنم حالا میفرسم که بشما نشان بدهم و شما رفته
 گیرید و آنوقت هنر و صنعت من از عظم افتاده دیگر کس اعتنا نکند پس در این
 بهتر این است که شما قسم بذات پاك خدا و روح مطهر حضرت عیسی یاد کنید
 اطمینان حاصل کرده شما را از حقیقت این سرمکتوم و آگاهی دهم.

الغرض آنها بهر وضعی که در شریعت خود مقرر شده است همان کلمات را
 یاد میکنند که ما هر چه در اینجا به بینیم و هر چه از زبان تو بشنویم هرگز در خارج
 نخواهیم داد همینکه آن شخص اطمینان کامل بهمرسانیده و بالمره خاطر جمع
 با کمال بی باختگی و صداقت مذکور مینماید و میگوید راستی این است که
 من هیچ چیز نیست و از این تمهید بغیر از اخذ درم و دینار منظور دیگری ندارم
 مرا ببخشید.

الحاصل همان دسته بدون اینکه چیزی غریب ملاحظه نمایند مایوس می

۱- مقصود شلینك واحد پول انگلیس است.

خانه بیرون می‌آیند و در خارج هر کس از آنها تحقیق مآجرا عینماید اضطراباً جواب می‌گویند که اوضاع آنجا گفتمنی نیست و تا شما خود برای العین مشاهده نکنید از گفتن ما هیچ چیز برای شما دستگیر نخواهد شد و بهمین علت مردم بغایت مایل شده اغلب کلی بهم میرسانند که آنجا را به بینند و تماشا نمایند تا اینکه بمرو زمان همان شخص مبالغ کلی از این ممر مداخل می‌کند و هیچکس نمیتواند مطلب را بروز بدهد.

اگر آدم عاقل از این اوضاع تصور نموده مظنه قوی حاصل بکند که اوضاع فراموشخانه هم از این جمله چیزها میباشد چنین میدانم که آدم منصف هرگز بآن شخص بحث نکند چرا که در عالم حرف بی مایه از این بالاتر نمیشود که اوضاع فراموشخانه را نمیتوان گفت یعنی چه فی الحقیقه همین يك كلمه دلالت میکند که در آنجا چیزی که بدین دولت آدم منفعت داشته باشد نیست.^۱

نخستین کتابی که بزبان فارسی درباره فراماسوئری منتشر شده
نخستین کتاب است «افشای اسرار فریمشن» نام دارد، که در سال ۱۲۹۰ هـ
فارسی (۱۸۷۴ م) در چاپخانه «منشی نول کشور» شهر لکنهپور هندوستان
 بچاپ رسیده است. این کتاب درچهل صفحه بقطع وزیری است

که شش صفحه اول و چهار صفحه آخرش بزبان اردو و بقیه بفارسی مخلوط عبری و انشاء
 مخصوص نوشته شده و قسمتی از آنرا دبیر الانشاء منشی محمد ظهیرالدین خان بهادر
 بلگرامی نگاشته است. ناشر بنام میان داودخان «منشی حاجی میر غلام بهادر
 سودت» در مقدمه رساله شرح میدهد که در شهر لکنهپور هند با «منشی نول کشور»
 آشنا شده و درخانه او با عده‌ای از رجال و بزرگان و معارف شهر ملاقات کرده است که
 از جمله آنها «دبیر الانشاء» بوده و این شخص دو رساله چاپ نشده داشته که بترتیب «اسرار
 محبت» و «اسرار فریمشن» نامیده میشده‌اند.

آنگاه او که از مدت‌ها قبل درباره فراماسوئری مطالعه می‌کرده، پس از خواندن
 رساله «اسرار فریمشن» تصمیم می‌گیرد اطلاعاتی را که خودش درباره آن دارد با آنچه

که دبیرالانشاء نوشته باضماع چند مقاله‌ای که بزبانهای اردو و فارسی در هندوستان درین باره منتشر شده بصورت کتابی دریاورد. باری، میان داودخان برای چاپ این کتاب از «غلام باباخان بهادر سودت» استمداد میکند و پس از تأمین مخارج چاپ آن در چاپخانه داوده اخبار، که متعلق به «منشی نول کشور» بوده بچاپ میرساند و شخص بنام «جوادعلی» نیز کار کتابت کتاب را بعهده میگیرد. بنظر میرسد که این اولین کتاب فارسی است که در ایران و هندوستان درباره فراماسونری چاپ و منتشر گردیده است.

ناشر مذکور از صفحه ۲۸ به بعد این رساله قسمتی از مقاله‌ای را که در مجله «اخبار» شماره ۱۶ جلد سوم صفحه دوم مورخ ۱۶ اپریل ۱۸۶۲ م (۱۲۸۲ هـ) بزبان فارسی منتشر شده و «بیان ماهیت و تحقیق حال فریمشن» نام دارد نقل میکند و تاریخ این سترگه را از سال ۱۲۰۰ به بعد ذکر مینماید.

نقل قسمتهائی از این رساله بخوبی نمونه افکار و عقاید فارسی زبانان هندوستان را درباره سازمان جهانی فراماسونری نشان میدهد. نویسنده «اسرار فریمشن» آنچه را که درباره مذهب و خدایرستی دودرون لژها شنیده عیناً نقل میکند و بنظر میرسد که تحت تأثیر افکاری که مردم آن زمان درباره کفر و زندقه والحاد و مبارزه و مخالفت فراماسونها با دین داشته‌اند قرار گرفته است. بد نیست باتفاق قسمتی از آن را بخوانیم:

تاریخچه ایجاد فراماسونری بزمانهای خیلی قدیم و بحدود
ماهیت و حقیقت سلطنت سلیمان نبی میرسد. طبق روایات قرآن، دیوی آنکه
فریمشن سلیمان را دزدید و بصورت او درآمد. دیو با اسم سلیمان
 گمراه کننده‌ای بمردم داد. آنگاه که فتنه دیو آشکار شده
 فهمیدند که دیو سلیمان نما، شیطانی است که خلق را گمراه میکند. تعالیمی که
 سلیمان نما بمردم میداد امروز بنام فریمشن ظهور کرده و سبب ضلالت و گمراهی
 جهانیان شده است. مفهوم آیات قرآن کریم اینست که مسلمانان بتعالیم فراماسون
 که دیو سلیمان نما بمردم داده بشت پا بزنند و قریب گفته‌های دیوان نخورند. هر

سُبْحَانَكَ لَا إِلَهَ إِلَّا مَا عَلَّمْنَا أَنَا وَكَفَيْتُ الْحِكْمَةَ

[illegible]

الْمَنَامُ

[illegible]

مطبع فخری نوں کشور تمام لکھنؤ میں چھاپا گیا

تعالیم دیو سلیمان نما یا فراماسوئری امروز را بپذیرد بلافاصله ایمانش را از دست می‌دهد چنانکه در تفسیر فتح‌الغریز آمده است که زلی بر سر چاه بابل رفت و با اصرار زنی در «هاروت و ماروت» اسرار دیو سلیمان نما را خواست. وقتی زن اصرار دیو سلیمان نما را دانست، ایمانش را از دست داده و آن زن هم بصورت سوار مسلحی در آمده با آسمان رفت به همین دلیل است که در میان زنان ساحره‌ها و جادوگران بیش از مردانند.

نظیر این داستان را در باره مردی نیز نقل می‌کنند. مردی موصوف بر سر چاه یا بزرگداشت اسرار را فرا گیرد. باو گفتند بشرطی اسرار دیو سلیمان نما را بتو یاد می‌دهیم که هرگز نه خودت بر زبان نیاوری. آن مرد ابتدا پذیرفت. ولی پس از چندی بی‌اختیار نام خدا را بر زبان آورد و ایمان از دست رفته‌اش با همین يك کلمه بجای بازگشت ولی اسرازی که آموخته بود فراموش کرد و سحرها باطل شد. پس از این قضیه فریشتن هما برای اینکه کس اسرارشان را فاش نکند، باو دیوی می‌گمارند و او را تهدید می‌کنند تا خدا را فاش نکند. آنها فاش نشود. من خود مرد وارسته و بسیار دیندار و مؤمنی را می‌شناسم که بخت بدی در اسرار فراماسونی رفت و فراماسون شد. پس از آنکه تمام ایمانش را زایل کردند. او را باو آموختند و او را تا درجه دوم رسانیدند. ناگهان عشیت الهی بسراغش آمد و کلمه را بر زبان آورد. همان دم همه تعالیم فراماسونی را بدور ریخت و تلاش استاد برانی را شاگرد بحال سابق بی‌نرم‌ماند. تا جائیکه شبی از محفل گریخت. در مجلسی که منم بودم می‌گفت:

اول - اینکه تا از آنجا بیرون آمدم هر چه می‌دانستم فراموش کردم.

دوم - اینکه در آنجا عجائبی دیدم که نظائر آن در میان مردم دیده نمی‌شود.

دیرالانشاء برای اینکه اطلاعات بیشتری از فراماسوئری بدست آورد. در ۱۲۶۹ هـ (۱۸۵۳ م) به کلکته سفر می‌کند و در آنجا با امین مدرسه شرکت هند تماس می‌گیرد و او را آماده برای دادن اطلاعات می‌بیند. امین مدرسه از او می‌خواهد با استاد اعظم لژ کلکته ملاقات کرده و در باره فراماسوئری اطلاعات صحیح‌تری بدست

ولی نویسنده رساله حاضر باین ملاقات نمیشود تا اینکه امین مدرسه در روز ۷ ذی‌قعدة ۱۲۶۹ هـ (۳ اوت ۱۸۵۳) این اطلاعات را باو میدهد. امین مدرسه به نویسنده رساله میگوید: «در فراماسونری چند درجه دارند که هر درجه‌ای به سه درجه دیگر تقسیم میشود. در درجه اول هنگام پذیرفتن شاگرد در محل لژ مقداری کفش کهنه و پوشیده و کثیف جایجاو پراکنده دیده میشود. در این محل نرسناك همینکه کسی پا بدانجا بگذارد باو میگویند از بردن نام خدا و عقیده خداپرستی و هرگونه تصور درباره خدای نادیده که عقیده حماقت پیرهیزد. صرف نظر از تاکیدی که استادان لژ میکنند، آنان به بعضی اینکه بچنین مکانی پا میگذارند، خود بخود خدا را فراموش می‌کنند و بعید نیست که این حالت در اثر همان سحر و جادو باشد و به همین دلیل نام این مکان را «جادوگر خانه» گذاشته‌اند.

در درجه دوم - استخوان‌های پوشیده مردگان را در اطافی پراکنده می‌کنند که وحشتناکتر از درجه اول است و هر چه عقیده نسبت بخدا و ایمانی از درجه اول باقیمانده باشد در این درجه زائل میشود و طبیعت عاقل و جدید بیشتر بگمراهی متمایل میگردد و کسیکه معتقد به خدا و خدا پرستی باشد احمقتر می‌نامند.

درجه سوم - در این درجه کثافات، ویرانگی و آوازه‌های مهیب بیشتر است. در وسط محل تشکیل اعطاء درجه استادی و چوکی^۱، کثیف نشسته است. به تازه وارد میگویند اگر بروی آن پای گذاری فراماسون می‌شوی و به همه اسرار واقف میشوی.

نویسنده از امین مدرسه میپرسد: فراماسونها چگونه هم‌دیگر را می‌شناسند، او جواب میدهد، این کار ناشی از کیفیت ماوراء الطبیعه است بنام «اشراق» که صوفیان آنرا «کشف» یا «مکاشفه» نامند.^۲

۱- چوکه پرندماست شبیه چند که خود را از درخت آویزان میکنند و پی در پی فریاد میکشد و آوازه مرغ شب آویز و مرغ حق هم میگویند. ص ۳۸۸ فرهنگ عمید.

۲- اشراق بگماید فلسفی است که افلاطون آنرا آورده و عقیده او اینست که ماوراء عالم حادی بلك عالم واقعی هست که اصل تمام موجودات در آن عالم قرار دارد و کسی میتواند عالم واقعی را درك کند که به مرحله کمال عقلی برسد و این مرحله را اشراق میگویند یعنی پرتو افکنی بر عالم دیگر.

در این رساله، چند صفحه‌ای نیز به تقریظ جواد علی مدبر مدرسه
تقریظ جواد علی شرکت هند شرقی و کاتب آن اختصاص دارد. جواد علی که منبت
 هجده سال به محفل ماسون‌ها می‌رفته و با آنها محشور بوده و
 از اسرار درون لژها مطلع میشده است می‌نویسد :

در اولین روزی که به لژ رفتم، تمام آداب و تشریفات لازم که برای حضور در
 محفل لازم بود بجا آوردم. مکان وحشت انگیزی بود که هر آدم با جرأنی را به ترس
 و وحشت می‌انداخت. قرآنی دیدم که روی میز بود. پرسیدم این قرآن چیست؟ گفتند،
 برای قسم دادن مسلمانان است. در درجه دوم فراماسون‌ها را به انجیل قسم میدهند و
 در درجه سوم بمقررات و قانون اساسی فراماسونری و از او آنچه لازم دارند بپیمان و
 تعهد میگیرند.

مبادی ماسونی سه چیز است :

۱- سحر و طلسمات که محسوس نیست و ترتیب جزو تشریفات شده است.

۲- امور ماوراء الطبیعه و شرکت در این موارد عملیاتی شبیه کارهای اجنه می‌شود.

۳- احضار ارواح بکمک اجنه و شیطین صورت میگیرد. یکی از رؤسای

فراماسون‌ها در لژ بمن گفت، در اینجا میتوانیم ارواح پیامبران از جمله داود، سلیمان
 و موسی را احضار کنیم و آنها مکلف بقبول دعوت ما هستند. پرسیدم به چه زبانی صحبت
 می‌کنید گفت به همه السنه دنیا ولی چون همه اعضاء انگلیسی میدانند، ولذا تشریفات
 همه با انگلیسی انجام میشود. تمام سخنانی که آنها گفتند نشان‌دهنده کفر، الحاد و زندقه
 مطلق بود. در مورد عبادت خداوند، فراماسون‌ها عقیده دارند که ما چون ملقب به «عبد»
 «آزاد» هستیم دیگر از قید عبادت هم آزادیم و به همین دلیل خدا هم به عبادت ما احتیاج
 ندارد. چون خداوند از عبادت ما بی‌نیاز است ما هم از قید تکلیف عبادت آزادیم.
 پرسیدم چرا حضرت «عیسی» را احضار نمی‌کنند؟ جواب دادند: چون در این
 کسی آن اندازه کفایت و لیاقت ندارد که حضور عیسی را درک کند، از این لحاظ احضار
 او صورت نمی‌گیرد ولی این امر غیر ممکن نیست چنانکه در لژ ژرمنی که افراد کمالات
 بیشتری دارند، عیسی هم حاضر میشود. در لژ مقدار زیادی صندوق شک

عظیم پرسیدم اینها برای چیست ؟ گفتند از کثرت آمد و رفت مهمانان خورد شده. من تعجب کرده پیش خود گفتم چه مهمانان محترم و پاکیزه‌ای با اینجایند که نمرآمدنشان شکستن صندلیها و نشیمنگاههاست.

در این فرقه زنان و هندو را نمیپذیرند زیرا اینها بدنبال دین دارهائی میکردند که شکارهای فربه‌تری باشند، تا با از بین بردن مبنائی اعتقاد و ایمانشان بتوانند عقیده خود را بهتر و محکمتر در دل تازه واردین فراماسون رسوخ دهند ولی هندو که خود خود مبنائی دینی ندارند عقاید ماسونی را هم به سستی میپذیرند. دلیل اختفاء اسرارشان نیست که اگر مردم به عقاید آنان آگاه شوند خواهی نخواهی به پوچی و بی مایگی آن عقاید پی برده و در صدد مسخره کردن و آبروریزی آنان بر میآیند و اینجاست که علاوه بر اینکه پیش خدا آبروئی ندارند در پیش خلق هم بی آبرو خواهند بود و به همین دلیل است که اسرارشان را مخفی میدارند.

اما خود دبیر انشاء در فصل بخصوصی درباره جادوگر خانه کابل **جادوگر خانه کابل** که محفل فراماسونها بوده داستانی را شرح میدهد که بسیار جالب است. او مینویسد: هنگامیکه قوای انگلیس در شهر مستقر شد، در آنجا يك محفل فراماسونی بوسیله افسران و سربازان فراماسون تشکیل گردید. شجاع الملك فرماندار کابل بامید دریافتن اسرار فراماسونی به انگلیس اجازه میدهد که بنائی برای محفل ماسونی بسازند و نام آنجا را **جادوگر خانه** گذارند. شجاع الملك یکی از اطرافیان مورد اعتماد خود را بداخل ایلات فراماسونی کابل کرد تا پس از اطلاع از همه اسرار او را در جریان بگذارد. بعد که مأمور شجاع الملك از همه اسرار مطلع گردید، شجاع الملك با همه دانستنیها را بنویسد ولی او حاضر نشد دستورات فرماندار را انجام دهد. زهدتی چند نفر دیگر حاضر شدند داخل در محفل ماسونهای کابل شده تا اسرار او فاش کنند. ولی داوطلبان بعدی نیز پس از اینکه ماسون شدند همه لب بستند و فاش نکردند. پس از سه سال که فرمانده انگلیسی و سربازان و افسران فراماسون

انگلیسی از کابل رفتند و «جادوگر خانه» تعطیل شد، ناگهان همه ماسونهای افغانی که شجاع‌الملک آنها را بداخل محفل فرستاده بود و تا آن زمان سکوت کرده بودند، شروع به گفتن اسرار کرده تاجائیکه اگر سرشان با شمشیر از نشان جدا میشد، چیزی از اسرار را مخفی نمیکردند. از جمله اولین مأموری که شجاع‌الملک بمحفل فراماسونها فرستاده بود، مشاهدات خود را بتفصیل بیان کرده و گفت: در فراماسونی هفت درجه است.

۱- درجه اول در میان آدمای که نه آنها را میشناختم و نه آنها با من صحبت میکردند با ناراحتی بسر می بردم.

۲- درجه دوم - از درجه اول مهیبت تر و کمیقت تر بود. در اینجا يك مرده همیشه و گریه منظر بزمین افتاده بود. کسی که همراه بود، دعائی بر آب خواند و بر روی مرتفع پاشید. مرده زنده شده از جای برخاست و با شمشیر برهنه با من پراهِ افتاد. هر چه می رفتم او از من جدا نمی شد. همیشه مرده همراه من بود.

۳- درجه سوم در این درجه قفلی بدها تم زدند که از آن پس نتوانستم حرفی بزنم. هر چه می رفتم و بهر حالی که بودم مرده شمشیر بدست همزاد و همراه بود. از ترس از جرئت افشای اسرار نداشتم. می ترسیدم حرفی بزنم و کشته شوم. اگر يك ماسون بین هزار نفر می دیدم، بر سر همه آنها مرده های شمشیر بدست می دیدم و از دور همه ماسونهای شناخته از روزی که ماسون شدم تمام عبادات شرعی را بازی می پنداشتم و فقط برای حفظ عبادت می کردم. از وقتی که جادوگر خانه کابل تعطیل شد و استاد فراماسونی از آنجا رفت ناگهان هیولای شمشیر بدست هم ناپدید شد. از آن به بعد حس کردم که از کسی نمی ترسم و قفل دهانم باز شده است.

دیرالانشاء پس از ذکر این مطالب می نویسد، تنها راه پی بردن با اسرار فراماسونی شکستن قفل هائی است که بدهان ماسونها می زنند. برای شکستن قفل ها و پی بردن با اسرار ماسونها تنها راه خراب کردن مراکز و محافل ماسونی است.

میان دادخان سیاح ناشر کتاب نیز چنان که ذکر شد، صفحاتی

نظریه میان داودخان درباره عقاید و اطلاعات خود را جمع به فراماسونری، در این کتاب

سیاح دارد. وی که در سال ۱۲۶۹ هـ (۱۸۵۲ م) با معلم فراماسون

مدرسه «سرکار کمپانی» اطلاعاتی را جمع به فراماسونها بدست

آورده است می نویسد: «اصول فراماسونری واجد تمام سجایای اخلاقی است مگر

«ایمان بنحدا» و این سجا یا رافقظ بخاطر حفظ ظاهر از خود بروز میدهند و بدان نظاهر

میکنند. کسیکه فراماسون میشود عقائد دینی اش را از دست میدهد و عقاید دینی از قبیل

«رستاخیز، بهشت، دوزخ، حساب و کتاب، کتب آسمانی، فرشتگان، پیامبران و گفتار

پیامبران» را بندهارهای احمقانه و سفیهانه و بیهوده و باطل میداند و میگویند که این

حرفها را برای نرسانیدن احمقها ساخته اند.

فراماسونها در درون لژهای خود درباره روز رستاخیز اینطور اظهار نظر میکنند که

آفریدگار جهانی از آغاز تا امروز بارها هزاران هزار مخلوقات را آفریده و ازین برده

و باز هم مخلوقات تازه ای می آفریند و ازین میبرد. برای خداوند چه ضرورتی هست که

در وقت معینی بنام پایان کار دنیا و روز رستاخیز تمام آفریده های گذشته را که خاک

شده و نابود گردیده اند از تو بگونه زمایسه زنده بوند و در دنیا میزیستند برانگیزاند،

و از آنها حساب بکشد؟ مگر خدا قادر نبود در زمانی که همین موجودات زنده بودند آنها

را بعذاب گرفتار کند؟ فراماسونها برای حفظ ظاهر و با داشتن عقاید ضد خدا و دین در

میان اهل هر آئین و مذهبی بلباس همانها در می آیند و عیناً عبارات و آداب آنها را حتی

بهتر از خودشان بکار می بندند.

آنها میگویند عبادات ما و صدقه دادن و روزه گرفتن و حج رفتن بچه کار خدا

میخورد. اواز همه اینها بی نیاز است بنابراین ما با انجام دادن کارهای مذکور خودمان

را گول میزیم و اگر ما بر سر آن باشیم که خدا را از خود خشنود سازیم بهترین راهش

اینست که با بندگان خدا نیکی و مهربانی کنیم و از دروغ و دغل و حقه بازی و خیانت و

خلف وعده پرهیزیم.

وقتی من این حقایق را دریافتم، بفکر افتادم تا از دانستیهای خود، دیگری را با خبر سازم تا آنها بخیال دست یافتن با سرار فراماسونی وارد این فرقه ضاله نشوند و بدام آنها نیفتند.

در این رساله نویسندگان مذکور درباره کلمه فراماسون کلمه فراماسون نیز نظرانی ایراز داشته اند. آنها مینویسند:

فری یزبان عبری «آزاد» و میشن به همان زبان بنامست که از کثرت استعمال یزبان عوام «فراماشت» جاریست. سلیمان نبی علیه السلام به معمارانی که در ساختن معبد بیت المقدس شرکت داشتند وعده میداد که در آن دنیا از عذاب اخروی آزاد هستید و به همین جهت بآنها «معماران آزاد» میگفت. شاید همین روایت سبب شده باشد که عده ای بخیال رهائی از عذاب دوزخ و آزادی اخروی باین گروه روی می آورند در قرآن کریم در قسمتی از یک آیه شریفه آمده است «والشیاطین کل بناء وغواص» و این آیه شریفه اشاره به همین بناهای آزاد ماسونی باشد. من ترجمه «فریشت» را کلمه «معمار آزاد» نوشته ام، در حالیکه صاحب کتاب دیگری که متخلص به رعنا ترجمه این کلمه را «نجار آزاد» نوشته است.

فصل دهم

پیشقدمان فرانسوئری در ایران

تاریخ رابطه سیاسی ایران و انگلیس از نیمه دوم قرن شانزدهم ایجاد رابطه سیاسی و آغاز میگردد. اولین فرستاده رسمی از طرف دولت انگلستان اقتصادی با انگلستان بایران شخصی بنام «آنتونی جنکینسن» بود که از راه روسیه بایران آمد.

او در سال ۱۵۶۲ م (۹۶۹ ه) نامه الیزابت ملکه انگلستان را در قزوین به شاه طهماسب تقدیم کرد و در بهار همان سال بدون نتیجه مراجعت نمود. بعد از او هیئتی بریاست «ارنورادزارد» با مقداری هدیه و بارجه انگلیسی بقزوین رفت و موفق شد فرمان معافیت گمرکی کالای «شرکت مسکو» انگلیس و ادرا سر اسرایران از شاه صفوی بگیرد. در سال ۱۵۹۹ م (۱۰۰۷ ه) سرآنتونی شرلی و ۲۵ نفر انگلیسی دیگر از جانب جیمز اول پادشاه انگلستان بایران آمدند و مقدمات ایجاد رابطه «شرکت هند شرقی» بایران را فراهم کردند.

در سال ۱۶۱۶ (۱۰۲۴ ه) «ادوار کونوک» انگلیسی بایک کشتی و نمایندگی از طرف شرکت هند شرقی بایران آمد که با جمعی از همراهانش در هرمز بدست پرنقالبها مسموم شد. پس از این حادثه شاه عباس کبیر «توماس بارکس» معاون هیئت را بریاست نمایندگی شرکت هند شرقی قبول کرد و قرارداد خرید ابریشم ایران را بادی اعضاء نمود. دوران سلطنت شاه عباس کبیر را می توان با گشایش در بچه نفوذ و رسوخ سیاسی

واقعه‌ای انگلیس در ایران تعبیر کرد. بعد از مرگ شاه عباس، انگلیسها رابطه خود را با ایران دایر کردند و با وجودی که قسمت مهمی از تجارت ایران در دست هلندیها بود، با اینحال آنها بتدریج موفق شدند هلندیها را بدنبال برتقالبها از ایران اخراج کنند. در دوران سلطنت کریمخان زند رابطه دو کشور توسعه یافت و جزئیات احداث کارخانه در بوشهر و بندر عباس به آنها واگذار گردید. در زمان جعفرخان زند انگلیسها آزادی خود را حفظ کردند و قسمتی از مرکز فعالیت خود را به بحرکمه جعفرخان بود منتقل نمودند.

در سال ۱۷۹۹ (۱۲۱۳ هـ) مهدیقلیخان ملقب به بهادر جنگ از جانب حکومت هند انگلیس با تحف و هدایای بسیاری به ایران آمد و سلطنت فتحعلیشاه را تبریک گفت و با خود یک اعتبارنامه رسمی نیز آورده بود، که چون کارهایش بخوبی پیشرفت میکرد از اعتبارنامه مالی خود استفاده نکرد.

در پائیز ۱۸۰۰ (۱۲۱۴ هـ) سرجان ملکم دهقان زاده فقیر اسکاتلندی که رجال معتبر دولت هند و انگلیس بود حسب الامر «مارکوس لرد ولسلی» فرماندار هندوستان بعنوان سفارت به ایران آمد و ضمن تقدیم تحف و هدایای فراوان به پادشاه انگلیس را تقدیم شاه ایران کرد.

سفارت مهدیقلیخان بهادر جنگ و سرجان ملکم بدون دلیل نبوده زیرا که اوضاع سیاسی آنروز اروپا و موقعیت مخصوص ایران، انگلیسها ناچار شدند تا سفیر را با عجله هر چه نامر به ایران بفرستند و هر دو نیز با موفقیت برگشتند. سرجان ملکم در تاریخ روابط سیاسی ایران یکی از برجسته‌ترین نقش‌ها را بازی کرد و تحت عهدنامه دفاعی و تعرضی را با ایران امضاء نموده است. فرانسویها در آن موقع که زیادی کردند تا شاه ایران را از اجراء مفاد عهدنامه باز دارند ولی موفق نشدند معینا به محض آنکه بین روسیه و ایران جنگی در گرفت و سلطان فاجار برای تحقیر عهدنامه سال ۱۸۰۱ م (۱۲۱۵ هـ) به انگلیسها متوسل شد و تقاضای کمک کرد. در جواب نامساعد آنها مواجه گردید. ملکم که معتقد بود ایرانیها «مردمی رشید

وقابل خریداری هستند، اساس سیاست و پیشرفت کارهای خود را برشوه دادن باطرافیان شاه و درباریان گذاشته بود، و با وجودی که در ماده اول قراردادی که بتوسط او به امضاء رسید، نوشته شده بود «تاخو رشید جهان افروز وزیر ممالک دولتمین معظمین برنوافکن است اتحاد و یگانگی بین دولتمین انگلیس و ایران در صفحه روزگار باقی خواهد ماند»، مع الوصف شاه ایران بسرعت دریافت که انگلیسها منافع خود را بر هر گونه اتحاد و قراردادی مقدم می دارند. ولی عجب که سیل رشوه، تحفه، هدیه و فساد دربار و جعلی شاه نمی گذاشت که ایران از آنچه که دارد و موقعیتی که نصیبش شده است استفاده کند. در همان زمان هیئت ژنرال گاردان فرانسوی از جانب ناپلئون به ایران آمده و موفقیت فراوانی بدست آورده بود. بطوریکه حتی شاه ایران بخاطر او اجازه ورود و شرفیابی مجدد ملوک را به ایران نداد. لیکن با اینوصف انگلستان که هنوز منافع خود و متصرفات پرارزش خویش را در هندوستان، در خطر می دید از تلاش مجددی برای اتحاد با ایران خودداری نکرد. و این بار سر هارد فورد جونز را باین منظور روانه کشورما ساخت. جونز در ۱۲ مارس ۱۸۰۹ (۳ رمضان ۱۲۲۳ هـ) قرارداد موفقیت آمیزی با ایران امضاء نمود، لیکن «لرد منتو» فرمانروای کل هند، حواله های پولی وی را انکول کرده و همین امر سبب کم شدن احترام و موقعیت جونز در دربار ایران گردید و ناچار او چیز موریه را به همراهی میرزا ابوالحسن خان ایلچی «که عنوان وزیر مختار و سفیر فوق العاده را داشت» به لندن فرستاد تا طرح جدیدی بر پایه صحیح و اساسی برای برقراری «رابطه سیاسی» با ایران تنظیم کند.

اعزام مأمورین
عاسونی به ایران

ورود موریه به انگلستان و گزارش هایی که او از اوضاع ایران و چهل و بی خبری عمومی و طمع و فساد در بار وقت ایران به وزارت خارجه و دولت انگلستان داد، سبب شد تا اولیاء این

۱- منابعی که برای نوشتن سطود فوق از آنها استفاده شده کتب: تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم نوشته محمود محمود- جلد دوم تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلستان از نجفقلی معری- تاریخ سیاسی و دیپلوماسی ایران تألیف دکتر بینا- تاریخ ایران نوشته جتوئال سرپرستی سایکس و مجله روز گارنو جلد ۴ شماره ۴ میباشد.

دولت طرح‌های اساسی برای استحکام موقعیت خود در ایران و حفظ مرزهای هندو-راه تضعیف و تجزیه کشورها می‌ریزند. برای اجرای این طرح‌ها سرگرازی بارتین و جوتز به سفارت انگلیس در ایران تعیین گردید. او که ابتدا به میعاداری میرزاانو خان فرستاده مخصوص شاه ایران تعیین شده بود، در مدت ۵ ماهی که «ایلچی» در لندن می‌برد، وی را آماده «عبودیت کامل» به آستان امپراطوری کرد و او را وارد ستون فراماسونری نمود و با ارتقاء دادن او به عالیترین مقام ماسونی «اطاعت کورکود» او امر استاد اعظم را به ایلچی مسلم ساخت، ایلچی در مراجعت به ایران مدت ۳ سال در پست وزارت خارجه بعنوان سفیر و سفارت فوق‌العاده، خدمات مهمی به امپراطور بریتانیا و حکومت هندوستان کرد. و فقط بعضی اوقات برای مصلحت روزگار و به آنکه مردم سبب خیانت بمملکت به او ندهند، با منافع انگلستان در ایران مختل می‌کرد. وقتی ایران تجزیه شد و قراردادهای ترکمانچای و گلستان با کمال یأس و ییکانه بایران تحمیل گردید، بتدریج احساس شد که «ایلچی کبیر» را باید کنار گذاشت زیرا در این مدت او هم شناخته شده و هم مورد نفرت و اذیت قرار گرفته بود. نیز مأمورین انگلیسی بلافاصله بسراغ مهره دیگری رفتند و این مهره شناخته شده صالح شیرازی محصل اعزامی ایران به انگلستان بود که در لندن بجرکه فراماسون درآمده و در مراجعت به حلقه برادران ایرانی خود پیوسته بود. در آن ایام سفیر انگلیس در تهران «سرهنری دیلوك» نام داشت و در مدت مأموریتش در ایران هر چه توانست به دربار و دولت ایران زورگویی کرد. چون در این اوقات انگلیس‌ها جز تحت تخویف نسبت به ایران نظری نداشتند، این شخص را قریب ده سال در ایران نگه داشتند تا دولت ایران با اعزام مهندس میرزا صالح رسماً از او شکایت کرد و آنگاه دولت قاجار و جان مکدونالد را بجای او تعیین نمود.

نتایج نکبت بار
اعمال ماسونها

کاری که فراماسونهای انگلیسی و ایرانی علیه مردم
بامیهن ما کردند. عواقب نکبت باری داشت که بدبختی
بعدها حتی دامنگیر خود انگلیسها نیز گردید. تجوز

به عثمانی و ایران علنی شد و باز دیگر مرزهای هندوستان بخطر افتاد و ناچار
 پادشاه نوشته « جان ویلیام کی » در کتاب « جنگهای افغانستان » اولیای دولت انگلستان
 پادشاه نوشته ها و عقاید دو راجل انگلیسی که به ایران فرستاده بودند ، افتاد . جان ویلیام کی
 می نویسد : « ... دولت انگلستان کشور ایران را دست و پا بسته تسلیم دولت روس نمود ،
 ولی سر جان ملکم شدیداً باینکار اعتراض داشت و می گفت : « ما نباید بگذاریم دولت
 روس ایران را ویران کند . ما با آن دولت معاهده داریم و هم عهد می باشیم و حق داریم
 که در این میان مصلح باشیم . » سر هارد فورد جونز نیز می گفت : « ... صلاح نیست دولت
 انگلیس ایران را دست بسته تسلیم دربارسن بطرز بودغ کند . » ولی اعمال کنیف « اوزلی-
 لیجی » در استاد فراماسونی و سایر برادران ماسون آنها که در شاه قاجار حلقه زده و بنا
 ادعای (یک افسر ایرانی مقیم برلن) تعدادشان هم خیلی زیاد بود سبب شد تا
 ایران برای همیشه از خیال تصرف افغانستان و کمک به آزادیخواهان هند دست بکشد.
 نفوذ و ناتوانی ایران و از دست رفتن هفتاد شهر قفقاز ، روسها را در آسیا صاحب قدرت
 چون سیاسی فوق العاده ای کرد . بطوری که آنها بعد از ایران خاک عثمانی را مورد
 حیم قرار دادند ، و قصد داشتند نابصره پیش بردند و طبعاً در صورتیکه موفق به پیشروی
 شدند و از راه عثمانی و تصرفات آن به خلیج فارس دست می یافتند ، فائحه هندوستان
 یافته میشد . انگلیسها وقتی این خطر را احساس کردند با کمک دول اروپائی معاهده
 لندن بین روس و عثمانی را در ۱۸۲۹ (۱۲۴۴ هـ) منعقد ساختند و از پیشروی آنها بسوی
 خلیج فارس و هند جلوگیری کردند و این اقدام آنها باعث جدائی روس و انگلیس گردید.
 این تاریخ به بعد هر یک از دولتمن سیاست مخصوص خود را در آسیا تعقیب نمودند .
 جمله روسها بمبارزه با دستجات فراماسونی و سایر اعمال مخفی و علنی حریف در ایران
 سختند و رقابت بین آنها و انگلیسها روز بروز شدیدتر شد . در نتیجه اشتباهات و
 تحت های علنی گروه ماسونی و آشکار شدن نقش سیاستمداران انگلیسی در ایران ،
 به مدت کوتاهی زمامداران فراماسون در ایران دیده نمیشدند ولی باز دیگر از سال
 به سلطنت ناصرالدین شاه که محافل ماسونی در ایران گشایش یافت و هجوم مجدد

ماسونها به دربار و دولت و سازمانهای دولتی آغاز گردید ، آنها بخود نمائی پرداختند .
شناختن پیشقدمان فراماسونری در ایران و بررسی اعمال و افعال آنها و خیانت و صدماتی که این گروه و بشردوست ۱ در تمام قرن نوزدهم به کشور ما وارد کردند در خود
یك تحقیق كامل و جامع است . و اکنون سعی میشود تا جائیکه مقدور باشد ماهیت چند تن
از پیشقدمان این جماعت در ایران آشکار گردد .

میرزا عسکرخان ارومی افشار سفیر فوق العاده ایران در

میرزا عسکر در	دربار ناپلئون ، نخستین ایرانی صاحب مقام و باشخصیتی است که
لژ فراماسونری	بعضویت فراماسونری وابسته به انگلستان در آمده است .
پاریس وابسته به	دائرة المعارف فراماسونری ، تاریخ مفصل فراماسونری
لژ اسکاتلند	«گولده و پنج تاریخ معتبر دیگر فراماسونری همه متفق اند بر آنست

که وی اولین ایرانی است که بعضویت فراماسونری جهت
در آمده است . قبل از او ایرانیانی که به هندوستان سفر کرده بودند ، عضو لژهای ماسونی
هند بوده اند ، ولی چون در سازمانهای دولتی و دربار ایران دارای مقام و منزلت نبودند
نام آنها در ردیف فراماسونهای اولیه و برجسته ایرانی ذکر نشده است .

عضویت میرزا عسکرخان در لژ ماسونی وابسته به انگلستان از آن جهت
قابل توجه است ، که وی هنگامی بعضویت فراماسونی در آمد که از طرف فتحعلی شاه
بزرگترین مأموریت سیاسی به او محول شده بود .

در این مأموریت خطیر او موظف بود ناپلئون و فرانسه را با ایران متحد
و جبهه ای علیه انگلیس و روس بوجود آورد . ولی سه ماه پس از ورود به پاریس گیر
لژ ماسونی شد و بجای فعالیت بنفع ایران ، حلقه عبودیت و فرمانبرداری اسناد اختتام
لژ اسکاتلند را بگردن نهاد . این واقعه در زمانی روی داد که فتحعلی شاه در اثر جنگ
چندین ساله با روسیه از پا در آمده و در صدد یافتن متحد خارجی برای مقابله با روس
مهاجم بود ، و ازینرو ابتدا دست بدامن انگلستان شد . گرچه انگلیس با توجه
موافق دادند ، ولی شرط اتحاد را واگذاری تمام بنادر دریای مازندران و سفیر

استحکامات در بوشهر و تصرف جزیره خارک دانستند. فتحعلیشاه که نمی توانست مظاهر بریتانیا را بر آورد ناچار از دوستی با آنها چشم پوشید و در صدد پیدا کردن دوست دیگری می آمد. در همین موقع ناپلئون برای رسیدن به دریای هند در حوزة مدیترانه و امپراطوری عثمانی نفوذ کرده و در صدد تهیه اطلاعاتی از کشور ایران بود. فتحعلیشاه که قبلاً از خلیفه گری ارامنه اوج کلیسا، اطلاعات زیادی درباره اروپا و ناپلئون بدست آورده بود، وی را بهترین متحد خود و کشور خویش تشخیص داده و بوسیله سفیر فرانسه در اسلامبول نامه ای برای ناپلئون فرستاد. قبل از آنکه نامه فتحعلیشاه به ناپلئون برسد، پادشاه فرانسه «ایده وزیر» مترجم و منشی دربار خود و بلافاصله پس از او «رومیو» آجودان مخصوص خودش را روانه ایران کرد.

فرستادگان ناپلئون بسرعت زمینه را برای اعزام يك هیئت نظامی بریاست خزان گاردان بایران فراهم کردند. دربار ایران این هیئت را با آغوش باز پذیرفت، و فاصله به معاهده «فن کن اشتاین» پیوست، سر تپ گاردان فرانسی بضمیمه گزارشی دربارۀ انعقاد قرارداد برای ناپلئون فرستاد، تأکید کرد که در ایران زمینه بسیار خوبی برای مبارزه قطعی علیه انگلیس و روس فراهم است. و ناپلئون پس از اطلاع این گزارش تغییر خویش دستور داد که هر عملی علیه انگلیس لازم بداند انجام بدهد. گاردان فاصله نامه ای به فتحعلیشاه نوشت و با و اعلام داشت که: «... امپراطوری فرانسه میخواهد، خروج تجار تری بین ایران و انگلیس منقطع گردد و تمام عمال و کارگزاران این مملکت از سطح بلاد و بنادر ایران طرد شوند و مراسلاتی که بین انگلستان و هندوستان از راه ایران می آید، توسط اولیای امور ایران ضبط و مفتوح بشود...»

فتحعلیشاه بدون درنگ شروع با اجرای مفاد قرارداد و اجرای خواسته های فرانسه و اتباع انگلیسی را از ایران اخراج و رابطه سیاسی خود را با انگلستان قطع کرد و ایران را نیز از بعضی فراخواند.

پس از این مقدمات، قراردادی بین دولین ایران و فرانسه منعقد گردید که از

طرف ایران صدراعظم و حاجی محمد حسینخان اصفهانی امینالدوله آن را امضاء کردند و فتحعلیشاه پس از امضای آن، برای ابلاغ مراتب علاقه خود به ناپلئون میرزا عسکرخان



میرزا عسکرخان ارومی افشار اولین فراماسون ایران

افشاررومی را به همراهی میرزا علی بیگ با يك نامه مودت آمیز روانه پاریس کرد.^۱ عسکرخان با کمال عزت و احترام بدربار امپراطور فرانسه پذیرفته شد و شاه عربیان سفرای ممالك خارجه او را در مقام اول قرارداد، و در مراسم گوناگون وی را محترم داشت و هر وقت امپراطور یا نخست وزیر و وزیر خارجه او را میدیدند تسکید می نمودند که «عنفرب امپراطور متوجه روسیه و مسائل مربوط بایران خواهد شد».

در چنین اوضاع و احوالی لژ فراماسونری انگلستان در فرانسه با عجله مقدمات عضویت میرزا عسکرخان را فراهم کرده و تشریفات ماسونی که میبایست در مدت ششماه انجام گردد در مدت بسیار کوتاهی پایان پذیرفت و عسکرخان در روز ۲۴ نوامبر ۱۸۰۸ در «Order of paris» که اولین لژ تأسیس شده بوسیله گراند لژ اسکاتلند در فرانسه بود، عضویت آن پذیرفته شد. این لژ که «مادر» همه لژهای اسکاتلند در کشور فرانسه بوده است در عرف فراماسونری «Philosophic Scottish rite» نامیده میشود.

در روز ۲۴ نوامبر میرزا عسکرخان که بعضویت لژ درآمد، کرسی لژ تحت نظر توری The رئیس لژ کار میکرد. وقتی همه تشریفات انجام گردید و عسکرخان بعضویت لژ انتخاب گشت شمشیر دمشقی را که در کمر داشت به لژ تقدیم نمود و بنا بنوشته مجله ماسونری «Acta Latomorum» که در پاریس بزبان فرانسه منتشر میشد، نطقی بآقایان من در نزد شما دوستی، وفاداری و احترام خود را نمید بکم. از قراری که شنیده ام و شك ندارم فراماسونها نیکو خصال و شفیق اند و به شاهان بی نهایت علاقمند میباشند خواهش دارم این هدیه را که شایسته يك فراماسونی یقی است از من قبول فرمائید این شمشیر را که در دست و هفت جنگ بکم داشته ام بآقایان تقدیم میکنم. و امیدوارم این مراسم تحلیف شما را به درجه صمیمیت من نسبت بین فراماسونی و خوشوقتی که از عضویت این آئین برابم حاصل شده است متقاعد کند...^۲ نویسنده دیگر فراماسونری در کتاب «فراماسونری در جهان» که دو صفحه ۷۶۷ و

۱- شماره ۴ مجله وزارت خارجه سال ۱۳۲۸

۲- سیاست ناپلئون در ایران.

۳- ص ۲۳۷ جلد اول

۱۲۶۸ آفرای شورای فراماسونری آمریکا عکسبرداری کرده و برای اینجانب فرستاده است. نطق عسکرخان را بطریق دیگری و با تغییرات آشکار منتشر ساخته است. علی‌شمیری نیز هنگام اقامت در لندن مقاله‌ای برای مجله خواندنیها تحت عنوان «اولین فراماسونری ایرانی در اوایل قرن نوزدهم» نوشته که در آن چنین مینویسد: «... در آن شب که مشارالیه بانور طریقت ماسونی منور گردید و از عالم تاریکی پا به روشنائی گذاشت فی‌الغور شمشیر جواهر نشان خود را که دارای تیغه‌ای از فولاد آبدار دمشقی بود از کمر درآورد و روی میز استاد لژ گذاشت و این بیانات را اظهار نمود: «برادران - سرورن - و باران - دوستی و رفاقت و وظیفه شناسی و امانت، فضایل اخلاقی و درایت، نوع پرستی و وفاداری بمقام سلطنت همه اینها وظائفی است که در من من جای گرفت و قسم یاد کردم ولی اجازه میخواهم شمشیری را که در بیست و هفت جنگ در راه وطن برای من خست نموده است برای گروگان تقدیم یاران و برادران بنمایم تا هرگاه روزی قرار باشد این راه مقدس مفتخر به انجام خدمتی گردم با همین شمشیر که برای خاطر وطن و استقلال و اعتبارم جنگ نموده‌ام آماده ستیز باشم.» شمشیری بدون اینکه مأخذ این فست مقاله خود را نقل نماید، آنرا دنبال میکند و احتمال میرود که چون بعضی اسناد ماسونیک دسترسی داشته که در آن تفصیل بیشتری در این باره داده شده به نقل از اسناد لژ کتفا کرده باشد. بهر حال نویسنده «اکتالانامورم» مینویسد: در آن روز «توری» رئیس لژ نسخه از کتاب قانون اساسی فراماسونری انگلستان را که در روی کاغذ اعلا چاپ شده بود و جلد چرمی قرمز بسیار زیبایی داشت با يك مدال تاریخی لژ مادر بسفیر که تقدیم نمود.^۱

در یادداشت‌های «اکتالانامورم» درباره تشریفات که روز ۸ دسامبر ۱۸۰۸ از طرف عسکرخان در سفارت ایران بعمل آمد، چنین نوشته شده است «سفیر کبیر ایران در آن

۱- شماره ۹۵ سال بیست و چهارم در ۱۳۴۳

۲- آنچه را که از «اکتالانامورم» اخذ شده مرهون هموطن گرامیم دکتر غفوری هستی که هنگام اقامت چند روزه‌ام در پاریس در پیدا کردن این قسمت از یادداشتها بمن کمک و مساعدت بسیار نمود.

روز کالسکه سفارت را توسط منشی و طبیبش بمرکز لژ فرستاد. بوسیله فرستاده مخصوص خود از رئیس لژ تقاضا کرد تا بمنزلشان برود و خود با تشریفات تمام از رئیس لژ پذیرائی نمود و در ضمن راجع بابینکه خیال دارد در نهران يك لژ دایر کند، مذاکره کرد. سپس با همان کالسکه سفارت رئیس لژ را با تفاق منشی و طبیب خود بمنزلش مراجعت داد... اگرچه در این جزوه که متکی با سند لژ مادر اسکاتلند در فرانسه و صورت جلسات آنست صحبت از تأسیس لژ در نهران بمیان آمده لیکن در چند کتاب معتبر فراماسونری صریحاً ذکر گردیده است که عسکرخان مأمور تشکیل لژ در «اصفهان» شده و روبرت فریک گاولد نویسنده معروف فراماسونری در تاریخ فراماسونری جهان مینویسد: «عسکرخان که در ۲۴ نوامبر ۱۸۰۸ عضویت فراماسونری در آمده با برادران فرانوی خود بمشورت پرداخت تا بتأسیس لژ در اصفهان مبادرت ورزد. ولی نمیتوان قبول کرد که چنین تصمیمی و نقشی عملی شده باشد...» نویسنده دیگر فراماسونری مینویسد «... توری» که ناقل این مطلب است توضیح نمیدهد که آیا بالاخره لژ تأسیس لژ در اصفهان بمرحله اجرا در آمد یا خیر؟ ولی بهر حال محتمل است که یکی سفیر در بازگشت بوطن بین دوستان مورد اطمینان خود اطلاعات چندی درباره رئیس لژ منتشر کرده و توجهشان را بدعقاید مساعد خود با آن جلب کرده باشد زیرا کلیه حوادث و اطلاعات بعدی چنین برمیآید که از آن تاریخ به بعد در ایران دیگر بم اطلاع و جبهل نسبت به لژ فراماسونری از بین رفته است.

علی مشیری در مقاله خود دنباله نطق عسکرخان در از مینویسد «این سفیر بمی اندازه تحت تأثیر این جمع واقع گردید در تمام مدت اقامت خود در فرانسه علاقه ای به فراماسونری نشان داد و پس از اینکه با اسنادان و بزرگان قوم مشورت نمود صدیر آمد که لژی در اصفهان تشکیل بدهد این اولین اثری است که درباره قبول آئین

فراماسونی بوسیله يك فرد برجسته ایرانی در تاریخ ثبت شده است...^۱

چنانکه قبلاً گفته شد سازمان فراماسونری انگلستان، بوسیله

رتبه استادی «لژ مادر اسکاتلند در پاریس» عسکرخان را با عجله و شتاب

و شریفات خاصی عضویت سازمان خود درآورد. شاید کارگردانی

لژ برای اینکه از وجود او و اطلاعات ذیقیمتی که داشت بنفع دولت بریتانیا استفاده کنند

در مدت کوتاهی که از بیست و يك روز نمیگذشت باو مقام ورتبه استادی دادند، و این هم

در سوابق لژهای فراماسونی با قاعده بی سابقه و کم نظیر است. بموجب قوانین و مقررات

و آداب و رسوم فراماسونری که ظاهراً «باید لا یتغیر» باشد، فراماسونها پس از سالها که

فعالیت در لژها و ملی همه درجات و اجراء کامل آداب و مقررات به مقام استادی میرسند و

لژ مادر اسکاتلند در پاریس در روز ۱۵ دسامبر ۱۸۰۸ یعنی درست پس از ۲۱ روز

بعسکرخان درجه استادی داد. در صفحه ۲۳۷ اکتالانامورم در این باره چنین نوشته شده است

و... ۱۵ دسامبر - عسکرخان برتبه استادی نائل آمد و آرشو عمومی آئین

اختیارش گذارده شد. مشارالیه با دقت و علاقه مخصوصی آنرا مطالعه کرده و يك قوطی مرصع

به جواهرات قیمتی نیز تقدیم لژ نمود...^۲ کارگردانان و اعضاء کرسی لژ فیلوزوفیک فرانسه

که موفق شده بودند این خدمت بزرگ را به استاد اعظم خود «در اسکاتلند انگلستان»

بنمایند به پاس خدماتی که «روبلو» عضو کرسی برای وارد کردن عسکرخان به لژ

بود در همان روز طی تشریفات خاصی باو يك نشان قیمتی دادند...^۳ اکتالانامورم مینویسد

... در همان روز [۸ سپتامبر] لژ مادر که میخواست نسبت به آقای روبلو خطیب بزرگ

آئین که در موقع پذیرش سفیر کبیر خطاب به بسیار خوبی تهیه کرده بود ابراز حق شناسی

نماید مدالی باو تقدیم نمود که يك طرف آن صورت استاد اعظم و طرف دیگرش خطیب

آقای «روبلو» بعنوان يك خطیب و نویسنده خادم لژ در سال ۱۸۰۸ [۱۲۲۳ هـ]

شده بود. بدین ترتیب آشکار میشود که ارزش عضویت عسکرخان در لژها و سونیاک انگلیس

۱- اکتالانامورم همه جا عسکرخان را (عسکری) مینویسد.

۲- ایضاً اکتالانامورم ص ۲۳۷.

۳- مجله خواندنیها شما ۹۵ سال ۲۴

ته تنها بقدری زیاد بود که بخود او در مدتی کوتاه مقام استادی داده اند، بلکه به «روبلو» یعنی کسیکه او را وارد لژ کرده و برای وی سخنرانی تهیه نموده نیز نشان «استاد اعظم» اعطاء نموده اند.

در آن روزگار انگلیس ها از ایران بکلی رانده شده بودند و همه اعمال دولتی و تجاری آنها بنا بخواهش ژنرال گاردان فرانسوی از این کشور اخراج گردیده بودند. بنا بر این تنها راهی که برای کسب اطلاع از چگونگی رابطه ایران و فرانسه و اتحادی که با کمک «ناپلئون» فتحعلیشاه در شرف تکوین بود وجود داشت، استفاده از میرزا عسکرخان سفیر فوق العاده ایران در دربار فرانسه بود که آنها با کمال راحتی و در کمترین مدت انجام گردید. از آن پس عسکرخان فرستاده شاه ایران که مبیایستی برای جلب هر دو کمک ناپلئون و دولت فرانسه بنفع مملکتش فعالیت کند، هیچگونه قدمی درین راه برنمیداشت و مدت دو سال بدون اخذ نتیجه در باریس بسر میبرد.^۱ حتی يك اقدام عقید و يك گزارش و نامه نیز در این مدت از او باقی نیست تا معلوم شود او در این سالها باریس چه میکرده، در حالیکه تمام نامه های ژنرال گاردان و مکاتبات وزارت خارجه فرانسه و ناپلئون، بشخص او یا فتحعلیشاه در بایگانی دولت فرانسه موجود است و قسمتی از آن بفارسی نیز ترجمه گردیده است^۲، اهمال و یا تعمد عسکرخان در بی خبر گذاشتن فتحعلیشاه از هدفهای ناپلئون و اقامت بیهوده دو ساله او در فرانسه سبب شده که روسیه بپاریس بعد از معاهده «تیلسیت» و بیچنگ آوردن کناره دریای سیاه و متلاشی کردن براهپوری عثمانی بطرف ایران سرازیر شود و خود را برای پیشروی بسوی هند آماده کند. ناپلئون که متوجه این حرکت روسیه و جلب توجه او به هند شده بود، برای نیل به دشمن حقیقی خود انگلستان، هجوم به روسیه را لازم دید زیرا فکر می کرد وقتی انگلیس در هند و آسیا سرگرم مبارزه با روسیه باشد بطور قطع در اروپا از رقابت

۱. اسناد وزارت خارجه ایران. مجله وزارت امور خارجه شماره ۴ سال

۱۳۲۰ شمسی

۲. در این باره رجوع شود به کتاب (سیاست ناپلئون در ایران) بقلم دکتر خان

لایانی.

با سیاست فرانسه دست خواهد کشید .

ولی انگلیسها که از نفشه های ناپلئون عمیقاً اطلاع داشتند از پیش آمده استفاده کردند و از اینکه سیاست روس سبب از بین رفتن قدرت و عظمت ایران و متلاشی شدن ارتش و تجزیه این کشور میشد خوشحال بودند . و در عین حال بوسیله عسکر خت کوشیدند تا تلاشی را که ناپلئون برای ایجاد صلح بین روسیه و ایران بعمل میآورد ، قطع کنند و آنچه در قوه داشته بکار برند تا از انعقاد قرارداد صلح جلوگیری نمایند . فشاری که روسیه بایران وارد میآورد و عهد شکنی وی اعتنائی ناپلئون که بعدها گناه آن بگردن ژنرال گاردان افتاد ، سبب شد تا فتحعلیشاه از فرانسه نیز چشم ببوشد و باردیگر بطرف انگلیس روی آورد . دکتر خان بابایی می نویسد : « از این زمان است که دولت ایران بکلی چشم از کمک و همراهی فرانسه می پوشد و در صدد بدافتن متحد دیگری برمی آید . انگلیسها که از دور ناظر تمام جریان امور سیاسی بودند این اندک و پیش آمدها را استقبال کرده فوراً در صدد جلب دربار ایران افتادند . سفیر آنها با هداایت فراوان و نیروی دریائی مکملی در کنار خلیج فارس لشکر انداخته و جبران ضررهای به پادشاه ایران پیشنهاد نمودند و در ضمن یادآوری کردند که قرارداد تیلیت استحکامی ندارد و متحد واقعی ایران دولت انگلیس است ^۱ . و این پیش آمدها همان خواسته قلی انگلستان و عمال طماع و رشوه خوار آن در ایران بود تا باردیگر نفوذ این دولت در کشوری که بدان لقب « دروازه هند » داده بودند ، گسترش یابد .

بقول نویسنده « سیاست ناپلئون در ایران » از این پس : ... کسانی که از سابق طریق و روش انگلیس بودند و جرأت خود نمائی نداشتند جانی گرفتند و بازار شهرتهای مهیب رواج

۱- نویسنده سیاست ناپلئون در ایران می نویسد و جای تعجب است با اینکه دولت فرانسه چه مستقیماً در پاریس بم توسط نماینده ایران « عسکر خان » و چه بطوسط مامور خود سر تپ گاردان در ایران در آشتی دادن و صلح میان دولین ایران و روسیه اقداماتی کرد به نتیجه نرسید ص ۶۹ »

۲- ص ۷۶ سیاست ناپلئون در ایران .

وقت، گاهی استتکاف فرانسه را از قبول پیشنهاد ایران باین منتسب میکردند که روسیه جهت حمله بایران معاهده سری بسته وبه همین علت سرائران را بوعده شیر خالده گاهی نیز میگفتند که این دولت در اسپانیا شکست خورده وانحاده عظیمی بخدا در اروپا در حال تشکیل است و چون در این ایام اخبار یاریس هم برخلاف معمول ترمیز و زکمر میزد رواج این شهرنما زیاد تر میگردد^۱...

از این به بعد عسکرخان کاری نداشت تا در فرانسه بماند و ازینرو به دربار ناپلئون اطلاع داد که آماده حرکت بطرف ایران است. و برادران فراماسون، عسکرخان و در دربار فرانسه بودند برای اینکه او را از غضب و مجازات شاه ایران نجات بدهند و تقی شدند، نامه ای از ناپلئون خطاب به فتحعلیشاه برای او بگیرند. در این نامه بطور فرانسه مینویسد:

«اعلیحضرتا، قدر قدرتا، چون مدت مأموریت موقتی سفیر فوق المعاده شماعسکرخان بخار در دربار ما بانجام رسیده است، بنا بر تصمیمات اخیر آن اعلیحضرت در باب استادگان، لازم بود که او را پیش از این در نزد خود نگاه نداریم. اگر چه عزیمت او بمانا گوار خواهد بود و رفتار او همیشه مورد ستایش ما بود. سفیر مزبور غالباً در مدت مودت خود مراتب لطف آن اعلیحضرت را گوشزد ما میکرده میل قلبی ما اینست که جناسات مودتی که همیشه بین الاثنین وجود داشته پیوسته برقرار بماند و آن اعلیحضرت در اختیار دوستی ما و دشمنان همیشه جانب ما را رعایت کنند و در این مشورت ما با کمال مفا بنابر اعتمادی که آن اعلیحضرت نسبت بمانا ابراز داشته اند مسئول ایشانرا اجابت خواهیم کرد. اعلیحضرتا، قدر قدرتا در خانمه از خدای متعال خواستاریم که روز بروز عظمت شما بیفزاید و ایام را با عظمت و عافیت بگذراند ۱۸۱۰ م^۲.

مهرامبراطور ناپلئون- وزیر دولت دوک دو باسافو- وزیر روابط خارجه دوک دو کادور

۱- ص ۷۸ سیاست ناپلئون در ایران.

۲- ص ۳۰ شماره ۴۵ مجله وزارت خارجه

پس از ورود عسکر خان به تهران، بعثت عدم موفقیت در مأموریت باریس کار حساسی بود و اگذار نشد. او حتی نتوانست لژ فراماسونری نیز در ایران تأسیس کند و در این باره نیز نقشه او با شکست رو به روشد. نویسنده تاریخ فراماسونری که مطالعاتش متکی با اسناد گرانقدر انگلند و اسکاتلند است نیز در تشکیل لژ بومیله عسکر خان تردید میکند. به همین سبب سازمان فراماسونری انگلیس مهره دیگری بجای او انتخاب و از این پس تأسی و پنجسال بعد از آن استفاده کرد. این مهره که چندین بار سفیر، مأمور مخصوص شاه و وزیر خارجه ایران گردید و با برادران فراماسونریش سیاست خارجی ایران را اداره میکرد. میرزا ابوالحسن خان شیرازی معروف به ایلچی نام داشت که بسیار بجاست از شرح حال او اطلاع حاصل کنیم.

میرزا ابوالحسن خان ایلچی که دومین فراماسون ایرانی و از	میرزا ابوالحسن خان
اتفاق دومین وزیر خارجه ایران نیز بشمار میرود، در بین	ایلچی دومین
سالهای ۱۲۳۹ تا ۱۲۵۰ و از ۱۲۵۴ تا ۱۲۶۲ قمری هجری	فراماسون ایرانی
مقام وزارت خارجه ایران را داشت.	

او که مدت سی و پنجسال مامور مکرر اردو پیه از دولت انگلیس و حکومت هندوستان رشوه و مقرری میگرفت در سال ۱۲۲۴ هـ (۱۸۱۰) یعنی در روزهاییکه عسکر خان مورد غضب و بی عنایتی فتحعلیشاه قرار گرفته بود و بایران احضار گردید. عضویت لژ فراماسونری انگلستان در آمد. کارهایی که این دومین فراماسون ایران در مدت ۳۵ سال انجام داد، هم بضرر ایران و بسود سیاست بریتانیا بود. اعمال دوران سیاه وزارت و سفارت او آنقدر ننگین و بیشمارانه است که جا دارد نام او را در ردیف خائنین درجه اول مملکت و مروجین فساد و رشوه خواری و جاسوسی بنفع اجانب ذکر کنیم.

میرزا ابوالحسن خان پسر دوم میرزا محمد علی یکی از منشیان حکومت نادرشاه بود. او در سال ۱۱۹۰ هـ (۱۷۷۶ م) در شیراز متولد شد و در دستگاه پدرش پرورش یافت. شبی که نادرشاه بقتل رسید، میرزا محمد علی در زندان بود و میبایستی روز بعد بجرم

خیانتی که به نادر کرده بود زنده زنده سوزانده شود. پس از آنکه نادر بقتل رسید میرزا محمد علی هم از سوختن رهائی یافت و در عهد کریمخان زند در خدمت او میزیست تا در اواخر سلطنت این پادشاه مرد.

همسر او، خواهر حاجی ابراهیم، کلاتر شیراز بود و میرزا ابوالحسن خان پسر همین زن است. بعدها حاجی ابراهیم دختر خود را هم بزوجیت خواهرزاده خیزش یعنی میرزا ابوالحسن خان آورد. زن حاجی ابراهیم دو خواهر داشت که یکی به عقد محمد قلی میرزا حسام السلطنه (۱۲۰۶-۱۲۶۵) پسر فتحعلیشاه درآمد و دیگری همسر حاجی محمد حسین خان امین الدوله صدر اصفهانی که در ۱۲۳۴ هـ (۱۸۱۸ م) بصدارت فتحعلیشاه رسید. وی تا سال ۱۲۳۹ هـ (۱۸۲۳) که سال فوت اوست در این مقام باقی بود.

در سال ۱۲۱۵ هـ (۱۸۰۰ م) که فتحعلیشاه، حاجی ابراهیم را از صدارت براندان ساخت و همه بستگان او یا اسیر و یا مقتول و کور و یا متواری شدند، میرزا ابوالحسن خان نیز که حاکم شوشتر بود با سیری بتهران آورده شد و شاه قصد کشتن او را کرد. ولی بعضی از باریان و مساطت کردند و او مجبور باقامت در شیراز شد. اما میرزا با کمک انگلیسها راه بصره به هند رفت و در پمبی اقامت کرد. در سال ۱۲۲۳ هـ (۱۸۰۸ م) صدر اصفهانی عزلت کرده و او را از بمبئی بتهران آورد و سال بعد بعنوان ایلچی مخصوص از تهران، حق جیمز موریه منشی سفارت انگلیس روانه لندن نمود. او از راه گرجستان، ارمنستان، گرجی و قسطنطنیه با کشتی مخصوص نیروی دریائی انگلستان بنام Frigate به جزیره آواز آنجا از راه تنگه جبل الطارق با انگلستان رفت.

مجله فراماسوئری ضمن چاپ عکس او شرح بسیار مفصّلی از رفتار و حرکات وی نوشته و توفیق «عالیجناب» داده است. این مجله می نویسد: «از وقتی که میرزا ابوالحسن خان انگلستان رسید نهایت کوشش از طرف وزیرای پادشاهی انگلستان بعمل آمد تا بدفع سند پادشاه برانسد نکند. دولت انگلیس سرگور او زلی را که از همان تاریخ بعنوان سفیر



میرزا ابوالحسن خان ایلچی ایران در انگلستان، دومین فراماسون ایران
و نخستین وزیر امور خارجه ایران بود که مدت سی و پنج سال از دولت
انگلیس مقرری می‌گرفت

پادشاهی انگلستان در تهران انتخاب کرده بود با تعلیمات لازمه بعنوان مهماندار^۱ تعیین کرد. میرزا بکرات از نوع پذیرائی و احتراماتی که برایش معمول داشته بودند قدردانی و اظهار رضایت نمود و از مهربانی مأموران پذیرایش برای عموم حکایتها کرده است. بدینجناب با وجودی که مسلمانان مکلف بود ولی هرگز از امتیاز مخصوص دین خود که استفاده از تعدد زوجات باشد بهره نگرفته و یک زن انتخاب کرده بود و از آن زن نیز تنها آنکه که ما می‌دانیم بیش از یک فرزند ندارد، چیزی که مایه اعجاب همه گردیده است آنکه نامبرده ظرف چند هفته و با بهتر یگوئیم یکی دوازده بروانی زبان انگلیسی را یاد گرفته و صحبت می‌سکرد و به زبانهای ترکی استانبولی و هندی نیز بخوبی تکلم می‌نمود. سفیر ایران قد بلند، هیكلی ننومشد و قهرمانانه داشته چشمپایش نافذ و گویا و دندانهایش سفید و زیبا بود و در صورتش ریش اندوه‌ساز رنگی مشاهده شده است...^۲ و ما مجله وزارت امور خارجه ایران بخلاف مجله ماسونیک میرزا را بعلمت حرکات عجیب و غریب سرزنش کرده و می‌نویسد: «از میرزا ابوالحسن خان در طی این مسافرت بعلمت نبودن به آداب فرنگی بعضی حرکات و اطواری که پیش فرنگیان متعجبك جلوه می‌کرد از وی ناشی شده است که در آن تاریخ جالب نظر بوده و جیمز موریه که غالب ایرانیان بعد از نسی و دست زبان او در عذاب بودند، این حرکات سفیر ایران را بنانه فرار داده و کتب مشهور خود یعنی «داستان حاجی بابا اصفهانی» و «حاجی بابا در لندن» را نوشته است این دو کتاب سراپا غرض آلود و برای ایرانیان موهن است.»^۳ میرزا در لندن عاشق جیمز لرد «کاستلروی» وزیر خارجه انگلیس شد و بنابر آنچه که در کتاب «حیرت‌نامه» به در کتابخانه وزارت خارجه ضبط است آمده از عشق این دوشیزه انگلیسی گریه

۱- مجله فراماسونری درباره کلمه مهماندار می‌نویسد: «... Mehmandar لقبی است

که از اردو گرفته شده و به کسی می‌گویند که افسری غالب‌ترتبه است و وظیفه‌اش پذیرائی و

مهمانداری شاعران و ادگان و زعمای مشخص کشورهای بیگانه می‌باشد...»

۲- The European magazine and London review جون ۱۸۱۱.

۳- ص ۳۰ شماره ۲ سال اول ۱۳۲۸.

می کرد و غزل حافظ می خوانده و ضمناً می خواسته است که معضلات سیاسی ایران را نیز حل کند !^۱

سرگور اوزلی بارت^۱ مهماندار میرزا ابوالحسن خان که
عضویت در لژ خود از رؤساء فراماسونری بود، خیلی زود « ایلچی کبیر ایران »
فراماسونری را شناخت و او را برای ورود به حلقه برادران فراماسون مناسب
و لازم دید.

زیرا ایلچی ایران هنگامی که در دامان مادرش طفل خردسالی بود، هم از خیانت
پدرش به نادرشاه مطلع شده و هم دقیق مرگ و سوزاندن او را با ناراحتی تحسین
کرده و کینه شاه ایران را بدل گرفته بود. و همچنین هنگامی که نخستین مقام دولتی را در
شوشتر بدست آورد، باردیگر عفریت مرگ را در بالای سر خود دید. این دو حادثه او را
آماده هرگونه خیانتی به ایران و شاه ایران کرد و بدامان « برادران فراماسون » و
« سازمان جاسوسی » انگلستان اداخت.

میرزا ابوالحسن خان مثل میرزا عسکرخان خیلی زود همه مراسم فراماسونری
را طنی کرده و در مدت بسیار کوتاهی بمقام Past Grand master رسید. نشریات
فراماسونری که همه جای احترام و ذکر لقب « عالیجناب » از او نام می برند در بر
عضویتش در لژ فراماسونری انگلند که بزرگترین لژ این کشور است چنین می نویسند:
بنابر روایت تاریخی فراماسونری روز ۱۵ ژوئن ۱۸۱۰^۲ عالیجناب میرزا ابوالحسن
خان بعضویت فراماسونری درآمد. روزی که او فراماسن شد ۳۵ نفر از اعضاء اصلی لژ
و ۵ مهمان عالیقدر از لژهای معروف انگلستان که « لرد مویرا »^۳ و « دوک سوسکس »^۴
نیز جزو آنها بودند باشکوه و جلال زیادی مراسم را انجام دادند.

۱- sir Gore ously Bart

۲- در همه تواریخ روز عضویت میرزا ۱۵ ژوئن نوشته شده ولی علی مشیری از لندن در
محل خواندنیها این روز را ۱۴ ژوئن ۱۸۱۰ نوشته است.

۳- Lord Moira (1754-1826), later Marquess of Hastings and viceroy
of India. provincial grand master 1790-1813

۴- The Duke of Sussex



تابلوی نقاشی میرزا ابوالحسن خان

دوك سوسكس يا لرد مورا
گراوندماستر فراماسونری كه میرزا
ابوالحسن را استاد فراماسون کرد

میرزا ابوالحسن خان در لژ فراماسونری انگلستان رتبه و مقام *past Grand Master* یعنیست آورد و از طرف گراوند لژ انگلند مأموریت یافت كه با كمك سرگور نیلی بارت كه بمقام ریاست فراماسونری منطقه ای (*provincial Grand Master*) این نائل شده بود، لژی در تهران تأسیس كند. ولی هیچيك از اسناد و كتب فراماسونری سپس لژ در تهران را تأیید نمی كنند و حتی با اصرار حه می نویسند «هیچگونه فرائضی نیست كه در هیچ زمانی وی موفق شده باشد لژ وابسته به گراوند ماستر انگلستان احداث ایران تأسیس كند».

اسناد فراماسونری می نویسند: میزان خدمات میرزا ابوالحسن خان به فراماسونری

را باید مکتوم داشت ولی ضمناً باید خاطرنشان کرد که بموجب مندرجات مجلات فراماسونری و بنا به اظهارات افسر نظامی که در برلین تحصیل می‌کرد در آن زمان تمامی اعضاء دربار سلطنتی ایران از برادران فراماسون تشکیل شده بودند^۱. گرچه این ادعای کتب و نشریات فراماسونری اغراق آمیز بنظر میرسد ولی نمی‌توان انکار کرده در دوران فعالیت ۳۵ ساله میرزا ابوالحسن خان در دربار قاجار عده زیادی از درباریان را غلامان حلقه بگوش انگلستان و لژ فراماسونری تشکیل می‌دادند که خود او در فراماسون کردن آنها تأثیر زیاد داشت.

همینکه میرزا ابوالحسن خان حلقه برادری ماسونیک و تقسیم هدایا - تحف بگردن نهاد و حاضر شد غلام مطیع انگلستان در ایران بشود رشوه بوسیله میرزا فراماسونها مقدمات سفر بر طعطر اوق و پرزرق و برق او را به ایران و اوزلی بین درباریان فراهم کردند.

دولت انگلیس برای اینکه از این «غلام مطیع» خود حد اکثر استفاده را بنماید، موافقت کرد که همراه میرزا ابوالحسن خان مقدار زیادی هدایا و تحف و پول نقد برای تقسیم بین درباریان ارسال شود. سرگور اوزلی درت با همکاری و همفکری میرزا امتیازات زیادی از دولت انگلستان گرفته و با هدایا و تحفه بسیار از انگلستان بطرف ایران حرکت کرد. یک قرن پس از این ماجرای ننگین ویلن شرق شناس انگلیسی^۲ از بین اسناد و اوراق لرد ملویل نامه‌های سرگور اوزلی را که حاکی از پرداخت رشوه، هدیه و تحفه به درباریان و مشخص میرزا ابوالحسن خان بود

۱ - نشریات فراماسونری که در آن جریان عضویت میرزا ابوالحسن خان منعکس شده باین شرح می‌باشد :

- 1 - Freemasons magazine and Masonic Mirror Jan 2, 1884
- 2 - The European Magazine, and London review June 1810
- 3 - The History of Freemasonry
- 4 - The concise history of Freemasonry

۲ - اسناد لرد ملویل در کتابی بنام «نامه‌های سیاسی سفیر بریتانیا در ایران» منتشر شده. این کتاب را دکتر احمد توکلی دیپلمات وزارت امور خارجه ترجمه و منتشر کرده است.

هیست آورد و بصورت کتابچه‌ای منتشر کرد .

این اسناد که بین اداره هند شرقی - وزارت خارجه انگلیس - نایب السلطنه و سرگور اوزلی رد و بدل شده نشان میدهد که انگلیسها با کمک میرزا ابوالحسن خان و بادادن رشوه و تحفه حتی به غلامان و نوکرهای درباری و شخص میرزا چگونه مقدمات نوکری درباریان فتحعلیشاه را آماده کردند . با نقل این اسناد شرم آور قسمت کوچکی از جنایات انگلیسها و اعمال آنها افشاء میشود و باشد که موجب عبرت سایر هموطنان ما گردد .

نمره ۶ اداره هند شرقی ۳۰ مه ۱۸۱۰

آقای محترم

مقتضی است که در نوشتن دو نامه خصوصی را که از طرف سرگور اوزلی بعنوان تصدی این اداره رسیده است برای اطلاع جنابعالی تقدیم داریم . یکی از نامه‌ها با ملاحظه دستور جنابعالی مبنی بر تصویب و پرداخت مخارج متفرقه که به عنوان انعام به نوکر - های میرزا و دیگر درباریان ابران داده میشد به ایشان نوشته شده و نامه دیگر بطوری که ملاحظه میشود نظر موافقت آمیز سرگور اوزلی است . با در نظر گرفتن وضع فعلی که در روز بهناوسن مختلف اشخاص محترمی به ایران اعزام میشوند و احتیاجات مالی برآورده می گردد ، وظیفه خود میدانیم که به اطلاع برسانیم برای اجرای دستورات با وضع شکلی مواجه شده ایم چه وجوه اختصاصی کمپانی هند شرقی فقط وقتی قابل پرداخت است که از طرف هیئت رئیسه امور هندوستان تصویب بشود زیرا این هیئت تنها مقام صلاحیتدار است که می تواند دستور مخارج سیاسی را صادر کند .

باید معلوم کرد که آیا لازم است در موارد هشابه هم موافقت هیئت مدیره را جلب خود یا خیر؟ عقیده شخصی اینجانبان این است که وقتی شخصی از طرف عالیحضرت بعنوان سفارت در دربار تهران تعیین می شود باید بهای پیش کشیهائی را که بمنظور معرفی خود بدربار ایران می برد از بودجه عمومی پرداخت نماید .

درباره نوکرهای میرزا نیز می‌توان همین رویه را اجراء نمود البته تصمیم باجرای این عقیده شخصی نداشته منتظر اعلام نظر از طرف جنابعالی هستیم .

ضمناً معلوم فرمائید آیا بهتر نیست که هزینه افسران و مأمورین مخصوص که در این کشور به ایران اعزام میشوند از بودجه عمومی پرداخت شود زیرا میزان غارتگری کمپانی هندوشرقی نیز پیمان نسبت و اندازه علائق و منافع عمومی است و واضح است که این مؤسسه هر قدر عضو اداری و مأمور مخصوص که از هندوستان برای خدمت ایران لازم باشد تقبل کند ، بهره بیشتری خواهد برد .^۱

هفتخبریم آقا ، که خدمتگذار صمیمی شما هستیم - ویلیام استیل - ژاکپ بونز - نکت بجانب جناب جنرال صاحب روبرت دنداس .

شماره ۷ - رو نوشت شماره ۱۵ کوچه پارک ۶۶ مه ۱۸۹۰

آقای محترم

دریافت نامه ملاطفت آمیز مورخه بیست و چهارم شما باعث مسرت گردید خوشوقت باطلاع جنابعالی برسانم میرزا و اینجانب بخوبی میدانیم که جلب توجه محبت آمیز جنابعالی متضمن تأخیر است ولی دلایل بسیار مهمی ما را وادار می‌کند که توجه مخصوص را در اینوقت استدعا نمائیم . کارهای مختصری هست که مرتب کردن آنها به تصور میکنم در یک هفته انجام شود (مانع حرکت فوری خواهد بود مگر اینکه بر وفق موافقت هیئت مدیره یا درخواستهای شاه ایران ناچار بتأخیر بیشتر باشیم ...) که احترام طی یادداشتی صورت اشیاء مورد احتیاج را که تهیه و خرید آنها تحت نظر میرزا انجام خواهد شد پیوست مینمایم که بعد از دریافت جواب موافقت آمیز ، فوری قضا بشود و همچنین صورتی از قائم نوکرهای ایرانی نیز که همگی در یک ردیف بوده و میسر مساوی دریافت میدارند تقدیم میدارد . اطمینان میدهم آقای محترم که در نهایت احترام صمیمانه در خدمت شما هستم ، سرگور او زلی به آقای ویلیام استیل .

۱ - سایر مطالب نامه مربوط بساختن سفارت انگلیس در تهران و قسطنطنیه است

۶۰ پوند	کارد و چنگال مبلغ تخمینی
۲۰۰	انواع کاغذ مداد و غیره
۱۰۰	جای لباس زنانه ، لوازم التحریر و میز کار
۱۵۰	مطبوعات ، کتابها و نقشه ها
	جعبه اسباب نقشه کشی و قوطی
۷۰ پوند	رنگ و قوطی عینک و غیره
<hr/>	
۵۸۰ پوند	در حدود

فوکرهای میرزا ابوالحسن

۵۰ پوند	کربلائی حسن
۵۰	محمد علی بیك
۵۰	عباس علی بیك
۵۰	غلامحسین
۵۰	هاشم
۵۰	محمد رحیم
۵۰	حسین
۵۰	حاجی عبدالله
۵۰	صادق

جمع ۴۵۰ پوند

نمره ۸ - شماره ۱۶ کوچه پارك

خصوصی دوشنبه ۲۸ مه ۱۸۱۰

آقای محترم

امیدوارم اقدامات و تذکراتی که گاهگاهی در نتیجه صحبت با میرزا پیشنهاد

میشود با حسن قبول تلفی خواهید فرمود. اطلاع حاصل کرده‌ام که شاه ایران آینده‌ی بزرگ را بسیار دوست دارد اکنون که سفیر او به کمپانی معرفی شده است بجا خواهد بود که دو زوج از بزرگترین آئیندهائی که تاکنون در شرق دیده شده برای او فرستاده شود.

پس از رسیدن آئینه‌ها به بوشهر، شاه برای آردن آنها دستور خواهد داد و این موضوع سبب صرفه جویی مبلغ زیادی از هزینه خواهد شد.

تصور میکنم دو وزیری که تنها مشاور شاه هستند و در صدد تهیه و ارسال نامه بعنوان آنها می‌باشید انتظار دارند نامه‌ها با تحف و هدایا همراه باشد، در خصوص جنس این هدایا صورتی تقدیم داشته‌ام برخی از اشیائی را که در صورت نامبرده ذکر شده از طریق خرید چند تکه زری و موسیلین و غیره که تهیه آن در بعضی به آسانی ممکن است امکان پذیر خواهد بود و ماهوت مخصوصاً رنگی شنگرفی، آبی، سبز پررنگ هدیه مناسبی است که مورد پسند خواهد بود.

ولی نمی‌توان از بارچه‌ها زیاد تقسیم کرد و پس از اینکه میرزا را با بارچه‌ها هدایت کردم معلوم شد بارچه‌های ماهوت درجه یک از همان قسم که ما می‌پوشیم بهتر است و شایسته‌ترین هدایا بوده و بهتر است که بجای یک تکه، بقواره‌های ۲۱ یاروی تقسیم شود اطمینان میدهم این مخارج که تحت نظر اینجانب میشود بهبود و بی نتیجه نخواهد بود.

قبلاً بارها به سلف شما و خود شما متذکر بوده‌ام که باید بمیرزا نیز مبلغی بهمان میزان که به محمد نبی خان و سایرین پرداخته میشده داده شود زیرا این شخص در اینجا برای نزدیک شدن بشخص اول خطرات زیاد و اقدامات مشکوک‌النهیجه‌ای را متحمل شده در حالیکه مأمورین قبل از او فقط مأموریتشان نزد مأمورین شما در هندوستان بود؛ از این جهت معتقدم مبلغ مشابهی (هزار روپیه در ماه) باید با او داده شود و این مبلغ کافی خواهد بود که او را برای همیشه علاقمند و وابسته بعلائق کمپانی محترم سازد و این وجه قلبیلی است که کاملاً بجا خرج شده است. در عین حال توصیه میکنم

که این وجه باید از طریق یقی داده شود که همواره در اختیار سفیر باشد تا هر وقت که رفتار میرزا مخالف انتظار بود و آنچنانکه شایسته است سودمند و کامل استفاده نیست مستمری قطع شود.

اطلاع دارم که کمپانی، پرداخت نظیر این مخارج را تصویب نمیکند ولی چنانچه معای فرماندار کل یا فرماندار بمبئی بنویسید جواب کافی و موافق دریافت خواهید نمود، چه آنان همواره دستور شما و معاون را با کمال افتخار اجابت مینمایند و این قدری برقرار خواهد گردید. میرزا انتظار دارد که این مقرری از روزی که تسوریت یافته و بالا اقل از روز ورود بانگلستان در وجه او پرداخت خواهد شد. از این مزاحمت خود معذرت میخواهم اما حفظ منافع کمپانی محترم هند شرقی را همیشه وظیفه خود میدانم.

امیدوارم که مرا از صمیمترین دوستان بشمارید

اوزلی

به آقای ویلیام استل

در این زمان طراحان سیاسی انگلیس برای پی دیزی کامل
آغاز فعالیت و استوار سیاست خود در ایران وجود سازمان فراماسونری
ماسونی در ایران و فراماسون شدن ایرانیها و اعزام فراماسونهای انگلیسی بایران
 را لازم میدانستند.

از این پس اغلب سفرای انگلیسی که بایران میآمدند حلقه برادری فراماسونری
 بگردن داشتند. آنها در ایران حلقه های برادری متعددی بگردن رجال و بزرگان
 بایران ایران می افکندند و آنان را بدنام محافل ماسونی میکشیدند.

در مدت نه ماهی که میرزا ابوالحسن خان ایلچی در لندن بود، سرگور اوزلی
 فراماسونری، مهمانداری او را عهده داشت و در همین ایام او بجای «سر هاردفورد جوتز»
 سفیر انگلیس در ایران تعیین گردید. در این نه ماه میرزا ابوالحسن خان عوض شده
 به او به حلقه برادران فراماسون درآمده و همراه يك استاد اعظم لژ تهران میآمد،
 در مارس ۱۸۱۱ (صفر ۱۲۲۶ هـ) از راه هند بایران آمد.

در دوران سفارت « جونز » در تهران قرار شده بود دولت انگلیس سالیانه یکصد و بیست هزار تومان برای کمک جنگی بایران « وام بلاعوض » بدهد ، تا این مبلغ در جنگ با روسیه مورد استفاده قرار گیرد . اما همراه « اوزلی - ایلچی » يك حواله سالی دو بیست هزار تومان نیز بوده که بموجب آن دولت انگلیس به فرمانفرمای هندوستان توصیه کرده بود تا از این پول برای خود ایلچی نیز مبلغی مقرری تعیین کنند.^۱ و بطوری که خواهد آمد این مقرری برای او تعیین گردید .

دولت انگلیس برای اینکه « ایلچی » را بشاه نزدیک کند و در رأس قدرت قرار دهد ، به سرگور اوزلی دستور داد از هیچگونه کمکی بمیرزا ابوالحسن خت خودداری ننماید . این دستور العمل سبب گردید که اوزلی هنگام شرفیابی آنقدر نزد برادر ماسوش ایلچی تعریف کند ، تا فتحعلیشاه در حضور او به ایلچی بگوید : « آفرین ، آفرین ابوالحسن ! تو روی مرا در مملکت بیگانه سفید کردی ، منبهم روی تو را سفید خواهم کرد . نوازنجیب ترین خانواده های مملکت من همنی بحول نجیب من تو را بمقامهای بلند اجداد تو خواهم رسانید ... »^۲ در این موقع ابوالحسن خت بخاك افتاد ، بطوریکه پشانی او به قالی کف اطاق رسید .

آمدن اوزلی بایران که فرمان تأسیس لژ ماسونیك نیز به همراه داشت ، موفقیت شایانی نصیب دولت انگلیس کرد تا جائیکه دو فراماسون گراندلژر انگلند اوزلی - ایلچی « عهدنامه ای در دوازده ماده با هم امضاء کردند که بموجب آن : « ایران متعهد شده بود علیه افغانه باغی که با قشون انگلیس بجداال پرداخته بودند وارد گورنای شود »

سرگور اوزلی پس از امضاء قرارداد مذکور ، چون یقین حاصل کرد که میرزا ابوالحسن خان در خدمت بانگلستان صادق و وفادار است برای اینکه او را همیشه اختیار دولت متبوع خود قرار دهد ، بار دیگر مسئله پرداخت مقرری ماهانه را

۱ - ناسخ التواریخ وقایع سال ۱۲۲۶ هجری .

۲ - ناسخ التواریخ وقایع سال ۱۲۲۶ هجری .

نیز او عنوان کرد و نامه‌هایی به وزارت هندوستان - وزارت خارجه انگلیس و کمینه محررانه امور سیاسی هند نوشت. این مکاتبات فی‌مابین وزارت خارجه انگلیس و وزارت هندوستان در لندن ضبط است و پس از گذشت ۵۰ سال در اختیار مراجعین گذاشته شده است.

مکاتبات مزبور بقدری گویاست که دادن هرگونه توضیحی در باره آنها زائد است. برای نمونه: کمینه محررانه اداره امور سیاسی حکومت بمبئی، روز هفتم ژوئیه ۱۸۶۷ شرح ذیل را در باره برقراری مقرری به میرزا ابوالحسن خان بفرمانفرمای هندوستان نوشته است:

« برقرار اطلاع حاصله محمد نبی خان سفير فوق‌العاده سابق ایران در کلمکتکه که طرف کمپانی هند شرقی بکپزار روپيه مقرري ميگرفت، حق نعمت را نشناخته و بخود را بنفع فرانسوی‌ها در ایران بکار انداخته است. اگر این مطلب حقیقتاً حجت داشته باشد البته مقرر خواهید نمود مقرری مزبور در حق وی قطع شود.

بر اثر خدمتی که از جناب میرزا ابوالحسن خان در خصوص توسعه اتحاد بین ایران و انگلیس، نسبت بکمپانی بظهور رسیده، به سرگور ادزایی اختیار داده شده و وجه مذکور را در حق وی مقرر داشته و این نظر ما را بمیرزا ابوالحسن خان ابلاغ شد. ضمناً این مطلب را باید بدانند بکپزار روپيه مقرری تا وقتی پرداخته میشود سفير انگلستان در تهران از رویه میرزا ابوالحسن خان رضایت داشته باشد... و اینکه مخارج میرزا ابوالحسن خان در مدت اقامتش در لندن از خزانه دولت بستان تأدیه شده و مدتی هم که در بمبئی بود کمپانی هند مخارج او را تقبل نموده و لازم میشود بکپزار روپيه مزبور از وقتی در حق او منظور گردد که بمبئی را ترک نماید.»^۲

پس از وصول این نامه به کمپانی هند شرقی، رئیس شرکت مذکور شرح ذیل

۱- بایگانی عمومی انگلستان ۱۸۶۰-۶۱ Indian office

۲- اسناد وزارت خارجه انگلیس ۱۸۶۰-۶۱ بایگانی عمومی.

را در همان تاریخ بخود میرزا ابوالحسن خان نوشته است :

« ما مراتب رضایت مندی خود را از روشی که آنجناب انعام نمودماید باستحضار فرمان فرمای کل هندوستان رسانیده از ایشان خواستیم بعنوان نشانه ای از علائق دوستی ما نسبت بجناب عالی، ماهیانه یک هزار روپیه در حق آنجناب منظور دارند و امیدواریم شاهنشاه و ولینعمت شما اجازه قبول این مقرری را تا وقتی که جناب عالی از کمک بسفیر انگلیس در تهران نسبت بحفظ روابط دوستانه ایران و انگلستان مضایقه نموده اید مرتباً پرداخت خواهد شد. »
 سطور این نامه بقدری گویا و روشن است که جاسوسی و خیانت میرزا ابوالحسن خان دومین فراماسون ایرانی را بکشور خود مدلل میسازد. نامه هائی که بعداً نقل خواهد شد، نشان میدهد که جناب ایاجی کبیر مدت ۳۵ سال « بسفیر انگلیس در تهران کمک و همراهی میکرده » و از او امر آنها سرپیچی نمی نموده است. سفیر بعدی هم مقرری او را قطع نکردند زیرا او غلام حلقه بگوش سفارت انگلیس در ایران بود. پرداخت این مقرری به میرزا ابوالحسن به سرگور او زلی فرصت داد تا هر اقدامی را که بتفع انگلستان صلاح میداند بوسیله وی انجام دهد. دو ماسون انگلیسی دایرانی بعداً بسبب انعقاد دو پیمان تنگین « ترکمانچای - گلستان » نیز شدند و بدین ترتیب روی همه برادران فراماسون خود را سفید کردند. او زلی با وارد کردن درباریان قاجار بحلقه فراماسونی تقریباً همه اطرافیان شاه ایران را ماسون کرد.^۱ این اقدامات آنقدر نفوذ او زلی را در دربار ایران افزایش داد تا جائیکه فتحعلیشاه آزادانه همه مسائل مورد نظر خود را با او در میان می گذاشت و صمیمیت فوق العاده ای بین او و پادشاه و درباریان پیدا شده بود.^۲ این استاد فراماسونی برای جدا کردن قفقاز از ایران و تضعیف و منالاشی کردن کشور و بخاطر اینکه ایران برای همیشه توانائی حمله به هند و کمک به آزادیخواهان شورشیان هندی را از دست بدهد، مساعی زیادی نشان داد و فتحعلیشاه و درباریان

۱- اسناد وزارت خارجه انگلیس ۱۶۸-۶۰

۲- ص ۳۳۸ تاریخ ۶ جلدی گاولد چاپ ۱۸۸۷ « دربار برادران ماسون خلیفه زیاد هستند. »

۳- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس جلد اول ص ۱۱۱ .

و اداری کرد تا با قبول قرارداد صلح با روسیه با نزاع هفده شهر قفقاز از ایران رضایت بدهند. این قرارداد را میرزا ابوالحسن خان فراماسون^۱ طبق دستور استادش اوزلی^۲، از طرف ایران امضاء کرد و بر اثر آن نه تنها روسیه از انگلستان راضی و خوشحال شد بلکه بزرگترین و آبادترین استانهای شمالی ایران نیز از این کشور جدا شد. در گیرودار این نیرنگ عجیب، فقط عباس میرزا نایب السلطنه مقاومت میکرد که کسی اعتنایی با فکر و عقاید او نمینمود.

در آخرین شب بخونی که قشون روس در روز ۳۱ اکتبر ۱۸۲۱ (۲۳ محرم ۱۲۳۷) به طایفه «اصلا ندوز» زد و نیروی عباس میرزا را عقب راند، اوزلی و ایلچی مستقیم شرکت داشتند. اعتماد السلطنه در ضمن وقایع سال ۱۲۳۷ مینویسد: «اوزلی به اتفاق ایلچی به تیریز رفت تا بعضی قرار و مدارها داده شود»^۱ لرد کرزن فراماسون معروف که با کمک فراماسونهای ایرانی و فرانسوی و انگلیسی، قسمتهائی از انقلاب مشروطیت ایران را در روزهای واپسین پیروزی هدایت میکرد، در باره حوادث این ایام مینویسد: «در آن روزگار سه تن از مأمورین سیاسی انگلیس در سیاست کشور خود نسبت بایران دخالت نامی داشتند که یکی از آنها سرگور اوزلی، دیگری جیمز موریر و سومی جیمز فریزر بودند»^۲ این اشخاص آنقدر بایران و ایرانی بدبین بودند و عناد و دشمنی داشتند که افکار عامه مردم کنی و نظر امنای آن دولت را نسبت بایران مشوب ساخته و آنها را وادار باتخاذ روش اعتنایی و کمک به ضعف و ناتوانی ایران نمودند و همین امر موجب شد تا بیروسیها آزادی و آزادی برای تجاوز بایران داده شود.

محمود محمود، ایران آن زمان را به مزرعه‌ای که ملخ بر آفتی بدان هجوم کرده و تفتیشیه کرده و مینویسد... گوئی ملخ بر آفتی در مزرعه هستی ایران تخم فتنه و فساد ریخته و هر آن در حال رشد و نمو بود و سرانجام آن نیز برای ایران بسیار وخیم و خطرناک گردید. چکه بعدها در ایران سرپرستان مطلق و جدی و دلسوز پیدا شدند ولی نه کوشش و

۱- منتظم ناصری

۲- ایران و مسئله ایران ص ۲۲۷

نه فداکاری آنها هیچیک در برافراختن ریشه این تخم فتنه و فساد موثر نگشت ... میرزا ابوالحسن پس از مراجعت بایران يك بار نیز در سال ۱۲۲۸ هـ (۱۸۱۳ م) بعنوان سفیر فوق العاده به بطربورگ رفت و نسخ عهدنامه گلستان را مبادله کرد . سال بعد برای دومین بار مأمور لندن شد و پس از سه سال در ۱۲۳۵ هـ (۱۸۱۹ م) بپهران مراجعت نمود .

در ۱۲۳۹ هـ (۱۸۲۳ م) فتحعلیشاه وی را به عنوان وزیر خارجه خویش انتخاب کرد و او تا سال ۱۲۵۰ هـ (۱۸۳۴ م) که فتحعلیشاه فوت شد در این سمت باقی بود . پس از فوت شاه چون او از علیشاه ظل السلطان برای رسیدن بمقام سلطنت طرفداری میکرد ، همینکه محمد شاه بتخت سلطنت نشست و میرزا ابوالقاسم قائم مقام بصدارت رسید ، میرزا در اثر وحشتی که از سدرا عظم داشت ، بحضرت عبدالعظیم بنهاد برد و تا قائم مقام زنده بود جرأت نکرد از دست بیرون آید . پس از قائم مقام ، حاجی میرزا آقاسی سدرا عظم شد و به میرزا نایب داد و او را (ایشك آقاسی باشی) خطاب کرد . در سال ۱۲۵۴ هـ (۱۸۳۸ م) حاجی میرزا ابوالحسن خان بار دیگر بوزارت امور خارجه برگزیده شد و تا ۱۲۶۲ هـ (۱۸۴۵) که وفات یافت در این سمت باقی بود . در مدت ۳۵ سالی که این شخص یکه تاز میدان سیاست و عامل اجرای نظریات انگلیس در ایران و حقوق بگیر آندولت بود ، بحر بکات همه جانبه انگلیسها ، غلبه ایران ادامه داشت . اکثر اغتشاشات و فتنه های مختلفی که بمردود در ایران علیه نفوذ و اقتدار مرکزیت کشور و بر ضد مذهب عمومی ایرانیان و بمنظور از بین بردن مرکز ثقل مملکت رخ داد ، بدست انگلیسها و اعمال مخفی آن کشور و برادران فراماسون و غلامان حلقه بگوش آنان بود . در فتنه اسماعیلیه یزد ، فتنه تراکمه ، فتنه امراء خراسان ، فتنه افغانستان ، فتنه ازبك ها و فتنه باب همه و همه انگلیسها دست داشتند . وقتی خطر ناپلئون بر طرف شد و ایران ضعیف گشت و سرحدات هندوستان از تجاوز محفوظ ماند ، بنا به پیشنهاد سرگور اوزلی قرار شد انگلیسها ، ایران و عمال جبره خوارشان را رها کنند و مردم را در حال عقب ماندگی باقی بگذارند . میرزا ابوالحسن خان که دو سال قبل از مرگش متوجه سیاست جدید انگلیس شده بود برای

اینکه مقرری ماهانه یکمزارروپیه اش که از سال ۱۸۱۰ برقرار شده بود قطع نگردد از اولیاء دولت انگلیس خواست تا آنرا پس از مرگش به پسرش بپردازند. ولی لرد پالمستون وزیر خارجه وقت انگلیس که دیگر بوجود او احتیاجی نداشت، لزومی برای قبول این تقاضا نمی دید. مکاتباتی که در این باره صورت گرفته بسیار جالب و خواندنی است، بدینست لافل در فقره از آنها را نقل کنیم:

اداره سیاسی حکومت بمبئی در تاریخ ۳۱ ژانویه ۱۸۴۶ نامه ذیل را به حیات مدیره کمپانی هند شرقی در لندن می نویسد:

«بدین وسیله باستحضار میرساند، میرزا ابوالحسن خان وزیر خارجه ایران که در ۴ اوت ۱۸۴۶ درگذشت، از سال ۱۸۱۰ بخاطر خدمات سیاسی اش، ماهی یکمزارروپیه از طرف کمپانی دریافت میداشت. وی در ۱۸۴۳ تقاضا کرد پس از مرگش نصف مقرری مزبور را همچنان به پسرش بپردازند و تقاضای وی برای مطالعه بیهیات مدیره کمپانی رجوع شد.

جوابی که بتاريخ ۱۳ مه رسیده حاکی از این است که موضوع تقاضای وزیر خارجه ایران در وزارت خارجه انگلستان، تحت مطالعه قرار گرفته است. نظر باینکه میرزا ابوالحسن خان در چهارم اوت فوت کرده و مقرری او تا آخر همان ماه پرداخت شده و از بقی هنوز تصمیم قطعی وزارت خارجه ابلاغ نگردیده است فعلاً دستور داده شد حقوقی بخواه بازماندگان متوفی پرداخت نشود».

این جواب در تاریخ ۲۷ مارس ۱۸۴۸ از وزارت خارجه انگلیس به وزارت پوهستان میرسد:

«نامه مورخه ۱۸ مارس بضمیمه نامه حکومت بمبئی در باب منظور داشتن نصف مقرری میرزا ابوالحسن خان درباره فرزندش باطلاع لرد پالمستون رسید. بدین وسیله استحضار وزیر هندوستان اشعار میشود که لرد معظم دلیلی نمی بیند که قسمتی از مقرری مزبور به پسر میرزا ابوالحسن خان پرداخت شود. بعلاوه لرد پالمستون تصور

مینماید اگر قرار شود این نوع مواجبه‌ها ارثی گردد مورد ایراد زیاد واقع خواهد شد...^۱
و بدین ترتیب عمریك غلام حلقه بگوش بهان رسید و پرونده او بسته شد و حقوق او نیز
قطع گردید.

سومین ایرانی که وارد سازمان فراماسونری جهانی شد ،
مهندس میرزا صالح مهندس میرزا صالح شیرازی نام داشت . تاکنون اکثر مورخین و
شیرازی‌سازرونی کسانی که خود را مطلع در امور ماسونی میدانستند ، میرزا
صالح را اولین ایرانی عضو سازمان ماسونی جهانی می‌پنداشتند .
ملك الشعراء بهار باستناد سفرنامه میرزا صالح که نسخه اصلی آنرا خود در
اختیار داشت ، معتقد بود که میرزا صالح اولین و قدیمیترین ایرانی است که وارد سازمان
ماسونی شده ، در حالیکه کتب و اسناد تاریخی فراماسونری خلاف این نظریه را
ثابت کرده و میرزا عسکرخان ارومی افشار را ، چنانکه شرح آن آمد ، نخستین ماسون
ایرانی وابسته انگلیسی میداند .

ملك الشعراء بهار درباره نظریه خود می‌نویسد : در شماره یازدهم آن مجله
شریف [یغما شماره ۱۱ سال دوم] در مقاله آقای عرفان خواندم که گویا قدیمیترین
ایرانی که داخل فراماسون شده است رضاقلی میرزا پسر حسینعلی میرزای فرمانفرما
بوده است . میرزا صالح شیرازی از جمله شش تن شاگردانی که با من نایب‌المنظمه
عباس میرزا بانگلستان رفته‌اند بخط خود سفرنامه‌ای نوشته است که از روز حرکت
کردن از تبریز به همراه کولونل خان « مبعرج داری » بسوی روسیه و از آنجا بانگلستان
تا روز ورود بآستنبول و بازگشت بایران را روز بروز یادداشت کرده میرزا صالح
مذکور در ضمن داستان خود بوسیله بعضی رجال خیراندیش وارد در انجمن فراماسون ها
میشود ، و خود در جای سفرنامه خود که بخط اوست باین موضوع تصریح کرده
و همچنین در باب‌شناسی خویش مینویسد : . . . شاید مختصر پیشرفتی که در مدت
توقف لندن با آنهمه مخالفتها برای ایشان رخ داده بمساعدت یاران ماسونی بوده است

و ظاهراً نخستین ایرانی که وارد فراماسون شده او بوده است.^۱

داستان تحصیل و عزیمت میرزا صالح و پنج شاگرد دیگری که بدستور عباس میرزا نایب السلطنه از ایران بانگلستان رفتند و اشکالات عجیب و غریبی که در راه پیشرفت تحصیلاتشان بوجود آمد، برآستی داستان غم افزائی است که تا کسی نتواند نمیتواند آنرا باور کند. بموجب گزارش سرهاردفورد جوئز به وزارت خارجه انگلیس^۲ موقعیکه فرار کاردان فرانسوی در ایران بود، بین دولت ایران و فرستاده ناپلئون قرارداد منعقد شد که بمنظور تحکیم بنیان دوستی و اتحاد ایران و فرانسه عده‌ای از محصلین ایرانی به درس اعزام و مشغول تحصیل شوند. همینکه انگلیسها از این فرار مطلع شدند، سینه سبیر خود اعلام داشتند که اگر دولت ایران بخواهد میتواند عده‌ای محصل بانگلستان بفرستد. بدین ترتیب در سال ۱۲۲۶ هـ (۱۸۱۱ م) دو نفر بانگلستان فرستاده شدند. عباس میرزا نایب السلطنه که یکی از چهره‌های درخشان خاندان قاجار بود و نفر از جوانان با استعداد کشور را به لندن فرستاد و در موقع اعزام آنها به سفیر انگلیس گفت «آنها را به تحصیلی بگمارید که برای من و خودشان و مملکتشان مفید باشند» یکی از این دو نفر کاظم پسر نقاشباشی شاهزاده عباس میرزا بود که برای تحصیل نقاشی بانگلستان رفته بود که پس از یکسال و نیم درگذشت و دیگری که میرزا حبی بابا بود به تحصیل طب پرداخت و پس از شش سال بایران بازگشت. بدنبال است این دو نفر بانگلستان در سال ۱۲۳۰ هـ (۱۸۱۵ م) هنگامیکه کلنل دارسی افسر و قشون عباس میرزا به انگلستان باز میگشت، عباس میرزا از او خواست تا پنج نفر دیگر را نیز برای تحصیل در رشته‌های مهندسی، طب، توپخانه، ریاضی، و حکمت طبیعی با خود به لندن ببرد و او مخارج راه و تحصیل یکساله ایشان را بعهده می‌برد و بر آورد کلنل دارسی تقبل خواهد کرد. عباس میرزا حتی مبلغ این مخارج را بعهده کلنل سپرد. محصلین ایرانی که بدین ترتیب بانگلستان رفتند عبارت بودند

۱ - ص ۳۴۲ جلد سوم

۲ - اسناد وزارت خارجه انگلیس - مجموعه ۵۰۰۶ نامه سرهارد فورد جوئز به (کوک)

از : میرزا صالح شیرازی - میرزا جعفر مهندس - میرزا جعفر طبیب - میرزا (مترجم) تاریخ ناپلئون (فارسی) - محمد علی شاگرد قورخانه که در جمادی الثانی ۱۲۳۰ هـ (۱۸۱۵ م) از راه روسیه عازم لندن گردیدند^۱ . و پس از سه سال و نه ماه اقامت در انگلستان در محرم ۱۲۳۵ (نوامبر ۱۸۱۹) به وطن خود مراجعت نمودند و هر یک به کاری در خور تحصیلات خویش گماشته شدند . در مدتی که اینعمده در انگلستان مشغول تحصیل بودند ، بعلمت طمع ورزی کلنل داری از بکطرف و تحریکات و بد نفسی و جیمز موریه ، از طرف دیگر گرفتار بدبختی و بلایای فراوانی شدند . داری میخواست هم از ایران و هم از انگلستان حقوق سرپرستی بگیرد و جیمز موریه هم که عداوت دشمنی و کینه خاصی با ایران و ایرانی داشت در تولید مزاحمت برای محصلین ایرانی از هیچ کوششی خودداری نمیکرد . بر اثر این دسایس پنج جوان محصل ایرانی حتی مورد سوء ظن اولیای دولت انگلیس نیز قرار گرفته و مدتها با لائیکلیف و بی خرجی مانده بودند . ولی چون عشق شدیدی بتحصیل داشتند با کمک حاجی بابا افشار که پنجسال قبل از آنها بانگلیس رفته بود و راهنماییها و مساعدت های سر جان ملکه و سرگور اوزلی و بعضی رجال دیگر انگلیسی بهر نحو بود ، راهی بمدارس و کارخانجات پیدا کردند و در تکمیل معلومات خویش و تحصیل کوشیدند .

در میان این پنج نفر ، دو نفرشان که در لندن فراماسون شدند ، بعدها بمقامت بلند دولتی رسیدند که یکی از آنها میرزا جعفر مهندس بود . وی به سفارت ایران عثمانی رفت و لقب مشیرالدوله گرفت و سپس رئیس «شورای دولت» گردید و دیگری میرزا محمد صالح شیرازی بود که اهل فضل و کمال بود و نیز بینی و نکته سنجی بسیار داشت . او در انگلستان زبان های انگلیسی و فرانسه ، لاتینی ، حکمت طبیعی ، تاریخ و فن چاپ را آموخت و در مراجعت با ایران نخستین روزنامه فارسی و چاپخانه را در تبریز کرد . نخستین شماره روزنامه او «طلیعه» یا باصطلاح امروز «فوق العاده» است که

۱ . برای اطلاع از تاریخچه اعزام محصل یا انگلستان رجوع شود به مجله یادگار شماره اول شماره ۲ و ۴ و همچنین مجله یقما سال ۶ شماره های ۵ تا ۹

آخر رمضان سال ۱۲۵۲ منتشر شده و سپس شماره اول روزنامه ماهانهای که عنوان « کاغذ اخبار » داشت ، در ۲۵ محرم ۱۲۵۳ هـ (۱۸۷۳ م) از طرف وی منتشر گردیده است .

میرزا صالح در لندن با راهنمایی سرگور اوزلی وارد سازمان فراماسوئی انگلستان شد . اوزلی با هر ایرانی تماس می گرفت برای آنکه از او استفاده سیاسی کند او را داخل گروه برادران و حلقه بنایان آزاد می نمود .

مهندس میرزا صالح شیرازی در سفر نامه ای که نوشته جریان ورود خود را به سازمان ماسونی انگلستان در روز بیستم رجب ۱۲۳۳ هـ (۱۸۱۷ م) چنین شرح داده :



مجسمه مهندس میرزا صالح شیرازی سومین فراماسون ایرانی

است... چون مدت‌ها بود که خواهش دخول مجمع فراموشان را داشته فرصتی دست
 نمیداد تا اینکه مستر پاریسی، استاد اول فراموشان را دیدم که داخل بمختل آنپ
 شده باشم و قرارداد روزی را نمودند که در آنجا روم در روز پنجشنبه بیستم رجب ۱۲۳۲
 مطابق ۱۴ ماه مای به‌مراه مستر پاریسی و کلنل داریسی داخل فراموشخانه گردیده شام
 خورده در ساعت یازده مراجعت کردم زیاده ازین درین باب نگارش آن جایز نیست...
 هم او باز در وقایع روز چهارشنبه محرم ۱۲۳۳ (۳ نوامبر ۱۸۱۸م) در جائیکه
 تفصیل دفن جنازه همسر پادشاه انگلیس را در کلیسای کاخ «ویندزر» شرح میدهند
 چنین می‌نویسد: «... در صحن کلیسا مستر هریس نامی را که بزرگ خانه فراموشان
 بود و بنده را بدو مرثیه از مراتب مزبوره رسانید؛ مرا دیده مذکور ساخت که یک‌پخته
 دیگر عازم به ایران هستید و فردا فراموشخانه باز است اگر فردا شب خود را به آنجا
 رسانیدی مرتبه استادی را بتو میدهم و اگر نه نافص به ایران می‌روی خواستم زیاده
 در خصوص رفتن صحبت کنم فرصت نشد...»^۴

میرزا صالح طبق دستور هریس استاد اعظم گراند لثرا انگلند روز بعد به لثری
 که قبلاً از آن دو درجه فراماسونری گرفته بود رفت و پس از آنکه چهار ساعت در لثری
 ماند و مراسم درجه یک و استادی را تمام کرد خارج شد، خود او در این باره چنین
 می‌نویسد: «... روز پنجشنبه ۴ نوامبر هنگام صبح از مهمانخانه مزبور [مهمانخانه شیراز
 ویندزر] سوار شده دو ساعت از ظهر گذشته وارد به لندن گردیدم و چون روزی بود که
 بنده بایست داخل فراموشخانه شود، یکساعت بعد از آنکه در سه ساعت از ظهر گذشته
 بعد از شام از فراموشخانه بیرون رفتم...»^۵

مهندس میرزا صالح شیرازی کازرونی پس از مراجعت به ایران با برادرزاده
 فراماسونش میرزا جعفر مهندس (مشیرالدوله) میرزا ابوالحسن خان ایلچی، سرگرم

۱- تنها نسخه باقیمانده طایفه کاغذ اخبار در تبریز در خانواده خنجوانی نگهداری
 می‌شود.

۲- ص ۱۵۸ سفرنامه میرزا صالح نسخه خطی موزه بریتانیا.

۳- ص ۱۶۸ سفرنامه میرزا صالح.

هولی و دیگر فراماسونهای ایرانی برای ترویج مسلک ماسونی و تشکیل لژ فراماسونری
 در ایران فعالیت میکرد ولی هیچ نشانه‌ای در دست نیست که آنها سازمان منظمی
 تشکیل داده باشند. تنها کار برجسته میرزا صالح انتشار روزنامه کاغذ اخبار و ترویج
 آن چاپ بود. زیرا در ششماهه آخر اقامتش در لندن در چاپخانه‌ای همه فنون چاپ و
 ساختن مرکب چاپ را یاد گرفته بود و در این باره می‌نویسد:

«... پس از استماع اینگونه سخنان از میرزا رضا و دکتر کرسی بنده را یقین
 شد که رفتن به ایران جرم است با خود اندیشه نمودم که بجز تحصیل اگر توانم چیزی
 تا نیولایت به ایران برم که بکار دولت علیه آید شاید خوب باشد و مدت‌ها بود که خیال
 این چاپ و صنعت با سسه در سر من افتاده بود چند روز بعد از آن به لندن رفته قول‌های
 آن را دیده کیفیت را به او حالی کردم اینمطلب را پسندیده و بعد از آن مستر دانس
 می‌که که استاد چاپ ساز است یعنی مختص بآنست که انگیل را در زبان فارسی و
 هندی و سریانی و عربی و سایر زبانهای غریبه چاپ میدهند که هر روزه دو ساعت
 در کارخانه او رفته من اولای آن آخر چاپ را آموزد و بعد از آن خانه در حوالی
 یقانه او دیده ...^۱ میرزا صالح سپس می‌نویسد «... همه روزه لباس انگریزی در
 ز کرده بمنزل استاد چاپ زن رفته الی چهار ساعت و نیم از ظهر گذشته در کارخانه
 چاپ سازی ماندم ...^۲»

با وجودیکه میرزا صالح فراماسونی بسیار با سواد و اهل علم و ادب و صاحب
 و آزادخواهی بود و در سلطور سفرنامه‌اش همیشه درباره حکومت پارلمانی انگلیس،
 حق و تأسیسات اجتماعی آن مملکت و «ولایت آزادی» داد سخن میداد و فن چاپ
 و نظامه نگاری نیز میدانست، مع الوصف معلوم نیست چرا مثل میرزا ابوالحسن و
 میرالدوله صاحب مقام‌های عالی نشده و در دستگاه دربار و سلطنت و دولت وارد
 نشده. تنها یکبار مأمور شد که بعنوان سفیر فوق‌العاده بدربار انگلستان برود و

۱ - ۱۶۹ سفرنامه خطی.

۲ - ص ۱۵۱ سفرنامه میرزا صالح.

یکبار نیز به‌مراه خسرو میرزا در سال ۱۲۴۵ هـ (۱۸۲۹) بدربار روسیه سفر کرد .
 از میرزا صالح علاوه بر يك شماره « طلیعه کاغذ اخبار » و يك نسخه از شماره
 اول « کاغذ اخبار » دو جلد سفرنامه خطی باقی‌مانده که یکی از آنها در اختیار موزه
 بریتانیا و دیگری در کتابخانه دانشمند فقید ملك الشعراء بهار نگهداری میشود . در
 مقدمه نسخه موزه بریتانیا که میرزا صالح آنرا به « جرج ولك » سفیر انگلیس داده
 چنین نوشته شده است : « مؤلف این صفحات را بخدمت صاحب مکرم عالیجاه بمعنی
 جایگاه ولك صاحب ایلچی دولت علیه انگلیس عرض میکند که اول روزی که این
 نسخه را بعالیشان اخوی ام میرزا اسمعیل داد که بجهت خود صحیح کند گفت : بعضی
 عبارات و جملهای بیمصرف آنرا بیرون کند و بعد از اینکه از سفر گیلان مراجعت نمود
 و نسخه مذکور را دید معلوم شد که بسیار از آنها را در نسخه خود بنده انداخته است
 و این نسخه را از روی آن نوشته‌اند که در معنی هم این نسخه و هم نسخه دیگری که
 بجهت بنده نوشته‌اند نه بطریقی که شایست و بایست است نوشته نقصیر هم بکسی لازم
 نمی‌آید بعلمت اینکه اول بایست نسخه اول را صحیح کرد و بعد از روی آن نسخه نوشت
 لذا در این اوقات درصدد تصحیح دیگر بود و این نسخه از دست افتاد و با تفصیل عالیجاه
 خارج ولك صاحب مطالبه نمودند که بجهت بمعزی الد همین نسخه را فرستاد انشاء
 اگر حیات باشد و نسخه بنده که بخط میرزا اسمعیل است صحیح شد این نسخه هم صحیح
 خواهد شد »^۱

مهندس میرزا صالح بعلمت داشتن رابطه با انگلیسها

ماموریت‌های دیگر مقیم تهران و همچنین عضویت در لژ فراماسونری و پیوندی که
 با ماسونهای انگلیسی داشت ، بالطبع در تهران نیز از « محبت
 های برادرانه » نسبت به آنها خودداری نمیکرد . اغلب اوقات واسطه گفتگوها و مذاکره
 با انگلیسها بود و پیامهای خانواده سلطنتی را به انگلیسها میرسانید و یا بالعکس .

در سال ۱۲۳۸ هـ ۱۸۲۲ م « هانری وېلك » نماینده انگلیس در تهران با عباس

میرزا نایب السلطنه بر سر عدم پرداخت حواله شاه اختلاف پیدا کرد . بموجب عهدنامه ایران و انگلیس ، فتحعلیشاه مبلغی برای تأمین مخارج قشون آذربایجان به عباس میرزا حواله کرد . سفیر انگلیس که از افکار و اعمال نایب السلطنه اطلاع داشت و میدانست که او در سر هوای پس گرفتن هرات و کابل می‌پروراند از پرداخت مبلغ حواله خودداری کرد . نایب السلطنه از دربار تهران خواست که از لندن احضار ویلک را بخواهد . بدستور شاه نامه‌ای درین باره بوزارت خارجه انگلیس نوشته شد ولی دولت انگلیس نه تنها ویلک را احضار نکرد بلکه او را تشویق نمود که همچنان در مقابل نایب السلطنه مقاومت کند . دربار ایران پس از مشورت زیاد تصمیم گرفت مهندس میرزا محمد صالح شیرازی را که اکثر اوقات واسطه گفتگو با انگلیسها بود و زبان انگلیسی هم خوب میدانست به لندن بفرستد .

میرزا صالح در محرم آن سال (سپتامبر ۱۸۶۲) به لندن رفت . عده‌ای از روحان معتقدند که او در این سفر شکست خورد ولی نشریه وزارت خارجه مینویسد دولت انگلیس بالاخره بقبول تقاضای دولت ایران تن درداد و هنری ویلک را از سمت ابتدگی دربار لندن در دربار تهران معزول نمود . جرج کاینسک وزیر خارجه انگلیس نامه‌ای همراه میرزا صالح شیرازی برای صدراعظم ایران فرستاد و ظاهراً از ایران تمناست کرد . « میرزا صالح در مراجعت بدربار ایران گزارش داد که چون انگلیسها بیان را حبس کرده‌اند دیگر آن دولت بدولت ایران احتیاجی ندارد و بدین ترتیب حقی سومین فراماسون ایران خاتمه میدهم .

یکی دیگر از نوشته‌های بسیار قدیمی که در باره فراماسونری شاهزاده ایرانی باقیمانده ، شرحی است که رضاقلی میرزا و نجفقلی میرزا پسران دولندن فراماسن حسنعلی میرزا فرمانفرمای فارس که یکی از پنجاه و شش فرزندان شدند فتحعلیشاه میباشد ، در سفر نامه‌های خود ذکر نموده‌اند . بطوری که تحقیق شده از سفر نامه‌های رضاقلی میرزا پنج نسخه در تهران

و يك نسخه در « اندیا افیس » دهلی موجود است . نسخه‌ای بشماره ۷۸۷ در کتابخانه مجلس شورای عالی^۱ ، دومین نسخه بشماره ۳۷۴۸ کتابخانه ملك ، سومین نسخه متعلق به دکتر حافظ فرمانفرمایان ، نسخه چهارم متعلق به دانشمند فقید سعید نفیسی است که ۵۰۱ صفحه دارد و در ۲۸ رجب ۱۳۱۱ از روی نسخه اصلی که بخط رضاقلی میرزا بوده ، نوشته شده است و پنجمین نسخه در خاندان علی اصغر فرمانفرمائی نوه رضاقلی میرزا نگهداری میشود . این پنج نسخه همه ناقص است و چهارنای آن خوش خط و قابل خواندن است و فقط نسخه علی اصغر فرمانفرمائی خط بدی دارد و دارای حاشیه است ، این سفرنامه ، نام ندارد ، و در مقدمه آن نوشته شده که غرض از نگارش آن « بیان وقایع بعد از فوت فتحعلیشاه » است . اما سفرنامه نجفقلی میرزا بنام رموز - السباحه خوانده میشود که دو نسخه از آن دیده شد : یکی در کتابخانه ملی تهران و دیگری در موزه بریتانیاست . این دو سفرنامه شرح فرار پسران فرمانفرما را از بوشهر بدست نداشتند و بطوریکه از متن آنها مستفاد میشود ، در سال ۱۲۵۰ هـ (۱۸۳۴) در اثر اختلافاتی که بین پنجاه و شش اولاد ذکور فتحعلیشاه روی داد ، محمد شاه دستگیر دستگیری همه مدعیان سلطنت و برادرانش از جمله حسنعلی میرزا را داد . پس از دستگیری وی ، سه نفر از فرزندان بنامهای رضاقلی میرزا « نایب‌الایاله » نجفقلی میرزا ، و تیمور میرزا به‌تحریرك مغیرانگلیس و عمال مخفی آن دولت در ایران و بنفشه از ایران گریخته و در سال ۱۲۵۱ هـ (۱۸۳۵ م) از راه بوشهر ، یسره ، بغداد ، دمشق و عازم قاهره شدند و از آنجا با کشتی به انگلستان عزیمت کردند . عمال انگلیسی همان وقت سه شاهزاده دیگر را نیز به بغداد بردند و آنها را برای تهدید علیه محمد شاه برنجیر کشیده بودند . اوژن فلاندن سیاح فرانسوی مینویسد : « ظل السلطنه (علیشاه پسر فتحعلیشاه و برادر اعیانی عباس میرزا نایب‌السلطنه) فعلاً در بغداد اقامت افکنده و تحت‌الحمايه دولت انگلیس است و بمكك این دولت در مواقع لزوم

۱ - خط محمود ابن علیتی شیرازی برای متهم دیوان .

۲ - خط مصطفی شیرازی ابن حاج میرزا محمد رضا حکیم الهی .

محمد شاه را مورد تهدید قرار میدهد و مدعی تاج و تخت ایران میشود.^۱ میتفورد انگلیسی که از عمال کشوری دولت انگلیس و مأمور ایجاد فتنه در ایران و افغانستان بود، مینویسد: «این سه نفر فرزندان فتحعلیشاه و عموهای شاهزادگان سابق الذکر میباشند، من و چند نفر دیگر از انگلیسهای مقیم بغداد به دیدن آنها رفتیم و شب را مهمان آنها بودیم. برادر بزرگتر امام وردی میرزا است که تقریباً چهل و پنجسال بر تهرانش میگذرد و برش انبوه و درازی دارد. برادر کوچکتر، سلیمان میرزا است که جوانی بلند بالا و خوش سیما میباشد. شاهزادگان نامبرده شب را با کمال احترام از ما پذیرائی نمودند و غذاهای خوبی تدارک دیدند و برخلاف سایر پیروان تشیع با ما در یک سفره غذا خوردند و نوشابههای الکلی هم بحد وفور بمصرف رسانیدند»^۲ سه پسر مستعلی میرزا فرمانفرما که با اصطلاح خودشان از «جور محمد شاه» بدولت انگلیس نامه برده بودند، پس از ورود به یکی از بنادر انگلستان نامه‌هایی به پادشاه انگلستان و دوالمسترئون نخست وزیر آن کشور نوشته تقاضای پناهندگی سیاسی نمودند. آنها این معام را بوسیله «خواجه اسعد باشی» مترجمی که انگلیسها همراهشان به انگلستان نامه کرده بودند به لندن فرستادند، و پس از وصول جواب و قبول پناهندگی به پایتخت آن کشور سفر نمودند. دولت انگلیس از شاهزادگان فراری تجلیل فراوانی کرد و چند نفر پس از ورود آنها به لندن از آنان پذیرائی گرمی بعمل آورد. درین پذیرائی دوالمسترئون نخست وزیر انگلستان و وزیر خارجه و سفرای سابق انگلیس در ایران همی از وزراء و شاهزادگان انگلیس بدیدن این شاهزادگان رفتند و با رضاقلی میرزا باقی و همچنین دفعات دیگر با حضور سایر برادران مذاکراتی کردند. و حتی درباره ششیت محمد شاه و ایجاد انقلاب در ایران صحبت نمودند و یکبار نیز سه شاهزاده جور ملکه انگلستان بار یافتند و یکاخ سلطنتی رفتند.

این شاهزادگان در لندن با لباسهای آن زمان در اغلب مجامع رسمی و دعوت‌های رسمی حضور مییافتند و بطوریکه رضاقلی میرزا مینویسد: از آنها پذیرائیهای شایان

۱. ص ۱۶۱ سفرنامه اوژن فلاندن ترجمه حسین نور صادقی.

۲. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس جلد دوم ص ۳۵۲ و ۳۵۳.

بعمل می آمد . و هم مانند آنان جیمز فریزر بود که سالها در ایران می زیست و زبان فارسی را خوب میدانست . فریزر آنها را بندربار ، پارلمان ، کارخانجات ، راه آهن ، باغ وحش ، کارخانه کشتی سازی ، بالماسکه ، بانک و بالاخره مجموع فراماسونری لندن برد . رضاقلی میرزا در این باره چنین می نویسد :

«... یوم پنجشنبه غره ربیع الثانی ۱۲۵۳ [۱۸۳۷] م اینجانب و اخوان و میرزا ابراهیم شیرازی و خواجه اسعد ترجمان سه ساعت بغروب مانده بمجمع فرامسیان در آمدیم تا چهار ساعت از شب گذشته در آن مجمع و محفل بوده از اسرار و علوم آن فن شریفه بایره گشته اگرچه قواعد و رسومات آن محفل عظیم را آدمی خود باید رفته باشد و دیده باشد ولیکن آنچه بر ما مشخص و معلوم شد چنانچه آدمی رعایت آن قواعد و رسومات را نماید منافع بسیار از دین و دنیا حاصل خواهد نمود و دو چیز لازمه فرامسین است یکی آنکه شخص باید لااقل بیست و دو سال باشد و دیگر آنکه بنده نباشد و آزاد باشد و بدوش نیز آزاد باشد و زن را در خانه فرامسیان نمی گذارند که داخل شود و چهار مرتبه از برای فرامسین مرتب و معین است مرتبه اول باید بادویم فاصله اش افلا یکماه باشد و همچنین دویم را باسیم نیز باید یکماه فاصله داشته باشد و از مرحله سیم الی چهارم باید یکسال و نیم صبر نمود و هر يك از مراحل که بجهت آدمی حاصل میشود نوشته و نشانی به او میدهند که فلانکس فلان مرتبه را دریافت نمود و رئیس آن طایفه که مرشد کامل باشد پای آن محضر را مهر نموده جمعی از بزرگان قوم آن نوشته را مهر مینمایند و در این اوان مرشد و رئیس طایفه دوکوف میسینگ برادر پادشاه است که عمر او به هشتاد سال رسیده و بزرگترین فرامسین عالم است و فرامسین بمعنی بانی امری است که آزاده باشد چه لفظ فر بمعنی آزاد و میسن بمعنی بنّا و بانی هر امری است و هر کس را که مرتبه از مراتب اربعه فریمسین حاصل شود آن کسی که مرتبه اش فوق مرتبه مخاطب باشد از مرتبه خود باو سخن نمی تواند گفت مگر اینکه از مرتبه مخاطب سخن گوید و آنچه مخاطب دیده است در همان مرتبه

۱ - نویسنده نام برادر پادشاه انگلیس را غلط نوشته است ، نام صحیح او Duke of Sussex می باشد .

گفتگو کند زیاده از آن نمی تواند سخن گفت. باری حمد خدا را که آنچه بایست از اسرار فرامیسن حالی گردید و این عقده که سالها بردل بود که آیا چه خبر وجه اثر در مجمع فرامیسان باشد از برکت منافع مسافرت اکنون گشاده گردید و بعد از آن مقدمات چهار ساعت از شب گذشته وارد منزل گردیدیم...^۱

رضاقلی میرزا در سفرنامه خویش بطور مبهم و مختصر شرح درود خود و برادرانش را به لژ فراماسونری نوشته و چنین وانمود کرده است که حسن کنجکاوی او و برادرش را به لژ کشانیده است. در حالیکه فریزر مهماندار آنها مینویسد که قبلاً میرزا ابراهیم شیرازی برای عضویت شاهزادگان اقدام کرده بود. لندن لژ که وابسته به گراند لژ انگلند بوده و هست، پس از رسیدگی به تقاضای عضویت شاهزادگان و با توجه به توصیه ای که عمال دولتی انگلیس برای شرکت آنها در لژ ماسونی کرده بودند، بطور خارج از نوبت و بدون گذشتن مدت یکماه فرصت و فقط با ضمانت فریزر و میرزا ابراهیم شیرازی، شاهزادگان را قبول کرد و آنها را در محفل خود پذیرفت. نجفقلی شیرازدرین باره مینویسد:

... تا یوم پنجشنبه بیستم ربیع الاول را (۱۲۵۱ ق) هر روز جمعی از ازمراء اعیان مملکت بخدمت شاهزاده مشرف گشته از هر قسم محبت و کمال آفت را بجای آوردند و هم در آنروز از مجمع فریمیسیان احضاریه رسید که در خانه فریمیسیان هم گذارم چون قبل از آنکه شاهزادگان وارد لندن شوند از خانه فریمیسیان اذن دخول خواسته بودم لهذا در آن روز برای اولین مرتبه رفتن بآنجا حاصل گشت و حق میرزا ابراهیم شیرازی داخل آن خانه شدم و آنمطلبی که سالهای سال عقده لال بر دل داشتیم منبسط گردید اگر چه هیچ جزئی از اجزاء مشاهدات و ملاقات خانه را گفتن و نوشتن محال است و باشارات و عقود و قرینه ممکن نیست که احدی بعد از من از رموز آنخانه را بیان نماید ولیکن طریقه و مرسومات قبل از دخول

بدان خانه را با قوانینی که خارج از آنجا رعایت میشود فی الجمله بجهت استحضار بعضی از دوستان در این اوراق ثبت میگردد چنان باشد که لفظ قری میسین لفظی است لائینی و قری بمعنی آزاد و آزاده باشد و میسین بناوبانی امر آمده است و مرکباً یعنی آزاده و آزاد بنائی این امر است. این امر خطیر در چهار هزار و دویست و بیست و سه سال قبل از این در اوان حضرت سلیمان ابن داود علیه السلام بوده است و از آن عهد تا بحال هر فرقه از فرق مختلفه عالم که بدانخانه رفته اند و خوارق عادات آنجا را امتحان نموده اند احدی از آحاد ناس رمزی از رموز مشاهدات و واردات آنجا را نگفته است و نایل بابر از آن مرحله نگشته و در قدرت نداشته است علی الحال فریمیسین مجمعی از خواص و فرقه خاص بوده باشند و ایشان را عمارتی بس عالی و قصوری رفیع البنیان بوده باشد که آن جماعت در هر ماه یکروز در آن عمارت مجتمع شوند و شرط آنست که آن روز پنجشنبه بوده باشد و هر گاه کسیکه بدان خانه در آن روز و آن مجمع را ملاحظه کند چهار شرط در دخول بدان خانه از جمله لوازم آنست که اگر یکی از شروط اربعه مفقود باشد او را داخل بدان خانه نمایند اول آنکه آدمی مرد باشد و زن نباشد و مختصر در حکم زن بوده باشد دوم آنکه مختصر باشد و اولاً بیست و دو سال رسیده باشد سیم آنکه مجنون و ضعیف العقل نباشد چهارم آنکه بنده نباشد و آزاد باشد بعد از آنکه شروط اربعه در انسان جمع باشد و بخواهد در آن خانه رود ابتدا مکتوبی به رئیس و پیشوای فریمیسین نویسد که مرا امانت است فیوضات خان فریمیسین است و شرایط لازم در من جمع باشد و در آن باب اذن خواهم بعد از وصول مکتوبش زیاده از یکماه طول نخواهد کشید که جواب نوشته وی خواهد رسید و او را احضار کنند و مقرر دارند که در چه ساعت بدرج خانه فریمیسین حاضر گردد و اگر موعد اجتماع ایشان در آن مجمع قریب باشد احتمال رود که زیاده از یکروز تعطیل نکنند و احضارش کنند چون در ساعت معینه بدر خانه فریمیسین حاضر شود پولی معین باید داده از در آن خانه داخل شود و اقل آن تنخواه بیست و پنج شوق باجقلی باشد اکابر و اعیان زیاده نیز دهند و چون درون رود حجاب و بکهایان

خانه شخص را در گوشه برده تجربه کنند و امتحان نمایند که مباردا از شرایط اربعه شرطی از او مفقود بوده باشد بعد از اینکه اطمینان بهمرسید او را به محلی که لازمست خواهند برد و به درجاتی که باید برسانند خواهند رسانید و فریمین را چهار درجه باشد درجه اول با دوم را یکماه فاصله لازمست بهمین قسم دوم را با سیم یکماه و لیکن سیم را به چهارم یکسال و نیم لازمست که مابینت بهمرساند و در هر مرحله که بداندخانه ورود علامت و نشانی تشخیص دهد و علامات درجات فوق هر يك اعلا تر از دیگری باشد چنانچه نشان مرحله چهارم را مرصع به جواهرات دهند و اهل فریمین بکدیگر را از دور و نزدیک تکلم تشخیص دهند و بشناسند اگر چه مسافت و مابینت در میان ایشان بوده باشد هر که را مرتبه و درجه فوق دیگری بوده باشد وی از مرحله خود نتواند سخنی گفت مگر از مرحله مخاطب که فازل تر از درجه وی بوده باشد و ایشان در درجات فریمینان با یکدیگر سخنها گویند و صحبتها دارند و عشرتها و اگر یکی از فرقه فریمینان را فاقه و نهی دستی دهد اغنیاء آن فرقه او را با خود شریک کنند و از اموال خود نصیب دهند و اگر در معارك و غزوات با یکدیگر تلافی کنند تیغ بر روی هم تکشند و بگذرند و مگر به چنگ دشمن افتد یکدیگر را بقدر مقدور مستخلص و در دفع آزار کوشند و دریافت مدارج مذکوره با هیچ ملت و مذهبی منافات ندارد بلکه باعث استقامت و استحکام هر مذهب و ملتی خواهد بود و چون اشخاص را به مجمع فریمینان در آورند اگر صد نفر بوده باشند تن به تن داخل شوند و دو نفر را در يك مرحله باتفاق بیاورند و پیشوایان آن مجمع اشخاصی باشند که بر ریاضت و مجاهده بدان هوجا رسیده است و قابل آن مرحله گشته اند و در آن اوان که شاهزادگان بدان خانه وقتند و مقتدای آن جماعت برادر پادشاه آن مملکت بود که عمرش به نود و پنج سالگی رسیده مرد کهن و جهان دیده بود و در بعضی از ممالك و سواد عظیم فرنگستان خانه فریمینان بر پای باشد و خصوصیت این معنی بسته بمكان و آن عمارت نیست بلکه بواسطه آن جماعت باشد که مجتمع در آن عمارت شوند و اسباب مهم را فراهم آورند ، و چنان

است که اگر هفت تن یا زیاده از اهالی فریمیسین که همگی درجه چهارم را ادراک نموده باشند و بخواهند که مبلغی خطیر خرج کرده عمارتی عظیم بسازند و اوضاع آن کار را برپای کنند توانند و شرط آن است که از مقتدا و پیشوای عصر ماذون باشند در سور مسطور بهر مکانی از امکنه و ممالک عالم که بخواهند بنیاد توانند نمود باری طرفه حالت و حکایت اینست که احدی از مخلوقات و موجودات که داخل در آن خانه شده اند و ایشان پر از فرق مختلفه و گروه متفاوته بوده اند هیچکس از کتاب به ابراز این راز ننموده و شمه از آن راز را لب نگشاده چنان گویند که قبل از اینکه در ممالک روم خانه فریمیسین بنیاد شود پادشاه را هوس ادراک مدارج و اسرار فریمیسین به سرافخانه اراده نمود که به بلاد فرانسه رود و از اسرار آگاه گردد و بعلة مشاغل سلطنت رفتن سلطان به نفسه متعذر می بود یکی از وزراء دولت که کمال مخالفت را بخدومت سلطان داشته معروض نمود که احتیاج به احتیاج حضرت سلطان فی نفسه در این باب نیست مرا مرخص فرموده که بدان بلاد رفته و بخانه فریمیسین در آیم و بر اسرار آن جماعت مطلع گردد و در مراجعت جمیع مشاهدات و مقدمات را بعرض سلطان رسانم سلطان روس در این باب محضری از وزیر گرفته او را مرخص نمود که به بلاد فرانسه رود وزیر بدان مملکت شتافته و بخانه فریمیسین رفته دیدنیها را دیده و شنیدنیها را شنیده مراجعت نمود چون سلطان از وی سؤال مقصود را نمود وزیر امتناع کرد سلطان بر حسب اقرار اول و انکار در آخر وزیر را بیست و کشتن تهدید فرمود وزیر چون دید که سؤال ابراز اسرار با مهالك بر فراز دار شقی در کار نیست تن بهلاك خویش در داده سلطان گفت که اندان در حیات خویش قدرت بیان این راز ندارد اکنون که رأی سلطان به انکشاف این راز مقرر گشته است عمده مطالب را در چیزی نویسم و در زیر زبان من بعد از قتل من بخواهند یافت .

سلطان بدین راز همدستان گشته وزیر چیزی در زیر زبان نهاد و فرموده سلطان سر وزیر را از بدن جدا ساخته و نوشته را از دهانش بر آوردند چنین ثبت نموده بود که هر که به خانه فریمیسین برود سر دهد ولی سر ندهد .



پسران فرمانفرما فراماسو نه‌ای اجیر شده

ز پرده پوشی رندان پاک طینت بود که ماند سر خرابات تا ابد مستور
 لپذا بادشاه روس از فعل خویش پشیمان گشته و خود بفرانسه شتافته و بعد از
 ادراک مدارج فریمیسین دریافت نمود که حق با وزیر مقتول بود ولیکن پس از فداست
 اندوه و ملال را چه سود خواهد بود .

چون بادشاه روس فوائد فریمیسین را دانسته مصارفی فزون از قیاس نمود در
 پایتخت خویش که آن معموره را پطرس برگ خوانند خانه فریمیسین بنا نهاده از آن
 روز تا حال رسم فریمیسین و عمارت ایشان در پطرس برگ برقرار باشد بالجمله از این
 قبیل حکایات بسیار وقوع یافته و در اغلب بلاد فرنگستان رسم فریمیسین شیوع دارد
 خانه فریمیسین در بلاد فرانسه انتشار و اشتهاش را زاید از سایر بلاد است ...^۱

بموجب قوانین فراماسونری انگلستان که از بدو تأسیس تا کنون تغییری نکرده
 کسانی که عضویت لژ فراماسونی قبول میشوند باید دو معرف داشته باشند. وزارت خارجه
 انگلستان میرزا ابراهیم شیرازی را که خود فراماسون بود و هنگام اقامت شاهزادگان
 در شیراز آنها را میشناخت و همچنین فریزر را که او نیز قبل از این مسافرت شاهزادگان
 را شناخته بود بعنوان معرف به «لندن لژ» معرفی کرد در نتیجه شاهزادگان روز ۱۴
 جولای ۱۸۳۴ (۲۰ ربیع الاول ۱۲۵۱) به «لندن لژ» رفتند و هر سه پس از انجام تشریفات
 فقط درجه اول را گرفتند^۲. چون منظور از بردن شاهزادگان به لژ فراماسونری فقط
 ارضای هوس آنها بوده لذا در مدتی که آنها در لندن میزیستند، شاهزادگان چندین
 دیگر نیز به لژ رفتند، و آماده شدند تا در مراجعت بایران هدفها و نیات استعماری
 انگلستان را اجرا کنند .

جیمز فریزر که در سالهای ۱۸۳۳ و ۱۸۳۴ در ایران میزیست
 فریزر فراماسون و پس از ورود به تبریز، ناگهان مفقودالامر شده بود، در سال
 ۱۲۵۱ (۱۸۴۵م) که شاهزادگان براهنمائی کنسولهای انگلیس
 بلندن رسیدند، ناگهان پیدا شد و بعنوان مترجم مثل سایه همه جا با آنها بود. فریزر که

(۱) از کتاب رموزالسیاحه کتابخانه ملی

۲ - شماره ۹۵ سال ۲۴ مجله خواندنیها

خود از استادان فراماسونری و از جمله طراحان سیاست خارجی وزارت خارجه انگلیس بود، در این سفر سه شاهزاده فراری را به لژ فراماسونری برد. او در سفر نامه‌اش می‌نویسد: «... روز بعد که چهاردهم جولای بود، کار مهمی باید انجام شود. گمان نمی‌کنم هیچکدام از تأسیسات و ابتاعات اروپائی به اندازه فراماسونری حس کنجکاوی شرقیها را تحریک کرده باشد. اسرار پنهانی این مؤسسه قوه تصور آنها را فوق‌العاده تحریک میکند، بخصوص ایرانیان که در مسائل روحی و مذهبی آزادانه‌تر و عاری از قیودات و تکلفات فکر میکنند».

داستان فراماسونریهای اروپا که بشکل اغراق‌آمیز و شاید غیر واقع و از منابع متعدد و مختلف به ایران رسیده چنان بزرگ و اغراض‌آمیز و احياناً صحیح می‌باشد که ایرانیان تصور میکنند عضویت فراماسونری نوأم با تحصیل اطلاعات ماوراء طبیعت و اسرار آمیزی است که داوطلب در آن دارای کرامات و قوای خارق طبیعت خواهد شد و دست‌انحساء فراماسونری بدان دست می‌یابند و دیگران از آن محرومند.

من هیچگاه بایک ایرانی برخورد نکردم که میل نداشته باشد عضویت فراماسونری را قبول نکند. شاهزادگان ما هم از همان سنخ بودند. دوست و هموطن آنها میرزا براهم که خودش نیز عضویت فراماسونری را داشت، بر حسب تقاضای شاهزادگان تقاضای امر را فراهم کرده بود و امروز روزی بود که باید مراسم پذیرفته شدن آنها انجام شود...»^۱

بطوریکه از یادداشت‌های جیمز فریزر استنباط می‌شود، در ایران شاهزادگان هم بودند که در لژهای فراماسونری به جوانان خوش آب و رنگی که تازه وارد فرقه می‌شوند دست درازی میکنند. به همین جهت وقتی شاهزادگان می‌خواستند از مافضای که در آن بودند بطرف محل لژ حرکت کنند، برادر بزرگتر فوق‌العاده محتاط بود. جیمز فریزر می‌نویسد شاهزادگان فوق‌العاده تحریک‌شده بودند. برادر بزرگتر شافلی میرزا [خیلی خجول بود و از هر گونه خصوصیت و رفاقتی که عاری از نشریات

معمول بود، احتراز می‌جست. بنظر می‌رسید که برای رفتن به لژ فراماسونری نگران و مردود و مشکوک است. تصور میکنم بطور شوخی باو گفته شده بود که نسبت بتازه‌دردین تجاوزات و اعمال ناشایستی اجرا خواهد شد. زیرا اظهار میداشت که در مقابل چنین تجاوزی مقاومت خواهد کرد. جیمز فریزر سپس جملات رضاقلی میرزا را در سفرنامه‌اش نقل کرده و مینویسد:

والله صاحب فریزر!!

اگر آنها سعی کنند که نسبت به من کار بی‌قاعده و یا بی‌ادبانه‌ای انجام دهند یا رفتاری که از آن سوءظن حاصل شده عنوان کنند، با مشت و خنجر من سروکار خواهند داشت. اما خوشبختانه عضویت شاهزادگان قاجار با نهایت سادگی و به نحو مطلوب و خوشی انجام گرفت، زیرا هر سه شاهزاده نیمه مست به منزل خود مراجعت کردند...^۱ جیمز فریزر در تمام مدتی که شاهزادگان فراری در پناه سیاست استعماری و تجاوزکارانه انگلستان در لندن بسر میبردند، همدم و مشیر و مشاور آنها بود و وقتی هم انگلیسها خواستند محمد شاه را جداً تهدید کنند، آنان را کشان کشان به اسلامبول و بغداد آورده و از آنجا تحریکات خود را علیه ایران آغاز نمودند.

در مدتی که جیمز فریزر بعنوان میاح در ایران بسر میبرد، دخالت فراوانی در سیاست انگلیس درین سرزمین داشت. او که در دوران سلطنت فتحعلیشاه بایران آمده بود، دو ماه در خراسان توقف نمود و از راه درجزر بمیان ایلات ترکمان رفت و از طریق استرآباد و چشمه علی و فیروزکوه بطهران رسید و از راه مازندران و گیلان به تبریز عزیمت کرد. فریزر در کتاب سفرنامه خود که از (استانبول به تهران) نام دارد، فقط شرح مسافرت تا تبریز را نوشته و پس از آن خط سیر مسافرت خود را تعیین نکرده و معلوم نیست بکجا رفته، تا اینکه ناگهان به لندن رسیده و به مهمانداری شاهزادگان

۱- نسخه انگلیسی این سفرنامه در کتابخانه معظنی قاجار و بنام:

ایرانی برگزیده شده است. آنچه مسلم است او در این سفر با سرگوراوزلی علیه شاه ایران فعالیت‌هایی کرد و در انتزاع قسمتهایی از ایران دست داشت. اشاره‌ای که در دائرةالمعارف فراماسوئری درباره لژ فراماسوئری در ایران در این موقع کرده، ناشی از فعالیت‌های این شخص نیز بوده است.^۱

هنگامیکه این فراماسون قدم به خراسان گذاشت تا طرح قطع راه‌های ارتباطی و نفوذی روسیه را در شرق ایران تنظیم کند^۲، شایع کرد که شاه شجاع (شجاع‌الملک) با کمک قشون انگلیس به افغانستان داخل شده و قندهار و نواحی اطراف آنرا تصرف کرده است. او می‌گوید: زمانی که من در خراسان سیاحت می‌کردم، محمد رضاخان وزیر آغا صاف و ساده بمن گفت که برای دیدن اوضاع خراسان و جاسوسی انگلیس‌ها باین نواحی آمده‌اید... من با یار محمدخان وزیر هرات که در این تاریخ در مشهد بوده مصاحبه طولانی کردم و این ملاقاتها خیلی مفید واقع شد...^۳

۱ - تاریخ فراماسوئری گاولد جلد ششم.

۲ - از استانبول تهران ص ۱۰۲.

۳ - علاوه بر جیمز فریزر فراماسون، سیاح و مهماندار شاهزادگان فراری که شرح احوال او نقل شد، سه فریزر دیگر نیز در ایران خودنمایی و مداخلات سیاسی کرده‌اند که تقریب عبارت بودند از:

۱ - جیمز فریزر مؤلف تاریخ نادرشاه که در ۱۷۱۳ در «سورت» متولد شده و در ۱۷۳۰-۱۷۴۰ با انگلستان برگشت و کتاب نادر را نوشت که (ناصرالملک) آنرا به فارسی ترجمه کرده است. او در ۱۷۴۰ به هند برگشته و عضو شورای شهر سورت شد و در ۱۷۵۴ برگشت.

۲ - فریزر دیگر در دوران انقلاب مشروطیت و هنگام عزل محمدعلیشاه به تهران آمد. تحت ظاهری او خبرنگاری روزنامه بود. ولی در حقیقت يك عامل مخفی دولتی انگلیس بشمار میرفت که کتابی بنام (ایران و عثمانی در حال انقلاب) دارد.

۳ - سومین فریزر، که شغل رسمی او ریاست سازمان انقلابیست سرورس در غرب ایران خصوصاً در ۱۹۴۰ همراه ارتش مهاجم انگلیس بایران آمد و درجه سرهنگی داشت. طایقات و فجایی که این (کانل فریزر) در صفحات غرب، علیه حاکمیت ایران کرد، هرت زیادی دارد. وی در سال ۱۳۲۵ شمسی بدستور قوام‌السلطنه نخست‌وزیر وقت از ایران اخراج شد.

در تاریخچه که شاهزادگان مدعی سلطنت ایران، در لندن سرگرم
مقرری سالیانه زد و بند سیاسی و انجام تشریفات و مدارج فراماسونی بودند،
دولت انگلیس برای رابطه ایران و انگلیس بر سر مسئله هرات تیر و قطع شد، و
شاهزادگان انگلیسها بکلی از ایران خارج گردیدند. دولت انگلستان
راهنمایی کنسولهای خود در بغداد، دمشق و اسلامبول دسته‌ای از
مدعیان سلطنت ایران را در بغداد و سه پسر شاهزاده حسنعلی میرزا را در لندن نگهداری
میکرد. تا رسیدن میرزا حسینخان آجودانباشی به لندن آنان را سرگرم تعاشای مناظر
مختلف از قبیل باغ وحش، موزه، لژ فراماسونری، اپرا و تئاتر نمود و پس از ورود
آجودانباشی، اگرچه از حقانیت ایران بر سر مسئله هرات واقف بود ولیکن با وجود
توضیحات وی درباره رفتار ناشایست و زشت سفرای خود تغییر سیاست نداده و همچنان
مدعیان سلطنت را تحریک میکرد.

روزی که آجودانباشی تصمیم خود را مبنی بر حرکت بایران اعلام کرد، دولت
انگلیس نیز شاهزادگان فراری را که با افتخار عضویت در لژ فراماسونری نائل گشته بودند،
همراه فریزر معروف باستانبول و از آنجا به بغداد فرستاد. دولت انگلیس برای هر یک
از این شاهزادگان فراماسون شده سالی دویست لیره مقرری تعیین کرده و آنها را در بغداد
زیر نظر کلنل نایلدور نماینده سیاسی خود قرار داده بود. علاوه بر این انگلیسها برای اینکه
در ایران شورش‌هایی علیه محمدشاه برپا کنند، فریزر استاد اعظم لژ فراماسونری
انگلستان و برادر فراماسونی شاهزادگان فراری را مأمور ایجاد شورش در غرب و خلیج فارس
نمودند. از طرف دیگر، انگلیسها یکی از عوامل خود را بنام «لایارد» بلباس بختی
روان اصفهان و قلات مرکزی ایران ساخته و «دادارد میتفورد» را نیز از راه کرمانشاه
به افغانستان فرستادند. «میتفورد» در بغداد بدیدن سه شاهزاده‌ای که از لندن بآن شهر
آمده بودند نایل آمد و با آنها مذاکره سیاسی کرد. وی مینویسد: «ما با شاهزادگان
ایرانی که اخیراً در انگلستان بودند یعنی تیمور میرزا، والی میرزا و رضاقلی میرزا
شدیم. اینها مدعیان سلطنت ایران میباشند و هر يك سالی دوهزار لیره از دولت انگلیس

مقرری می‌کنند^۱، دیپلمات‌های اعزامی انگلستان مأیوسیت دیگری نیز داشتند و آن اطلاع از مذاکرات میسیون اعزامی دولت فرانسه با ایران و برهم زدن اتحاد ایران و فرانسه بود. دولت فرانسه بنا به پیشنهاد میرزا حسین‌خان آجودان‌باشی سفیر فوق‌العاده ایران هیئتی بریاست دکت دوسرسی، را باصفهان فرستاد تا ضمن ایجاد رابطه سیاسی يك قرارداد بازرگانی نیز با کشورها منعقد کند. این هیئت در صفر ۱۲۵۶ هـ (۱۸۴۰ م) در اصفهان بحضور محمد شاه باریافت ولی تحریکات عمال مخفی انگلیس و فساد و تباهی و رشوه‌خواری درباریان مانع انعقاد قرارداد با او شد. بعلاوه محمد شاه و درباریان تصور می‌کردند که دولت فرانسه بخاطر ایران حاضر است رابطه خود را با انگلستان تیره کند ولی توضیحات هیئت اعزامی آنها را دلسرد کرد بطوریکه میسیون اعزامی نتیجه‌ای از مذاکرات خود نگرفت.

حسین سعادت نوری در شرح حال حاج میرزا آقاسی ضمن اشاره به تحریکات انگلیسها می‌نویسد: «سیاستمداران لندن کوشش می‌کردند که علاوه بر توسعه اغتشاشات داخلی از عقد پیمان دوستی ایران و فرانسه حمایت نمایند و در ضمن به تیرگی روابط ایران و عثمانی بيفزایند تا قیل محمدشاه یاد هندوستان نکنند و به فکر تجدید حاکمیت ایران بر هرات و قندهار نیفتند. بی‌جهت نبود که شهر بغداد در این تاریخ بصورت یکی از بزرگترین قتلوهای فساد و مرکز عملیات تحریک آمیز علیه ایران بشمار می‌آمد...»^۲ لایارد با هزار خون و حیل موفق شد از همدان خود را به «قلعه تل» برساند و با محمد تقی سرکرده یقه چهارلنگ بختیاری طرح دوستی بریزد. او قیام محمد تقی خان بختیاری را که در همین تاریخ آغاز شده بود رهبری می‌کرد.

اوزن فلانندن نقاش و سیاح فرانسوی که همراه يك معمار با هیئت اعزامی كنت - سرسی باصفهان رفته و سپس در تمام ایران سیر و سیاحت کرده بود در این باره چنین می‌نویسد: «در این اوقات مأیوسین بریتانیا بختیار بهارا به شورش برانگیخته و امیدوار

۱- سفرنامه میثقود جلد اول ص ۳۱۴ و ۳۱۵

۲- ص ۴۶۳ شماره ۱۹۸ مجله پنما

بودند که بزودی بختیارها از اطاعت محمدشاه سرپیچی نمایند و سرانجام در کلیه سواحل خلیج فارس نیز اغتشاشاتی برپا شود...^۱ محمدشاه برای پایان دادن به تحریکات انگلیسها و برگردانیدن شاهزادگان بایران چندین بار اطرافیان و اقوام خود را به بغداد فرستاده و از عموها و عموزادگانش خواست تا بایران مراجعت کنند و با تصرف همه املاک و دارائیشان مشغول زندگی شوند. ولی عمال انگلیسی فراریان را اغوا کرده مانع از مراجعت آنها بایران شدند. به همین مناسبت میتفورد برای آنها دلسوزی کرده و مینویسد: «اگر [آنها] بایران برگردند جانشان در خطر خواهد بود»^۲

فریزر برای اینکه بتواند اطلاعات کافی از وضع مشهد بدست آورد و نقاطی را که شاهراه آسیای میانه، تا هندوستان است بدقت بررسی کند، احتیاج به ملاقات با طبقات مختلف و حتی مسلمان شدن داشت. از بیرویک روز بدیدن میرزا عبدالجواد پسر میرزا مهدی مجتهد معروف آن زمان رفت و چنانکه خود گفته است، فرش اطاق میرزا عبدالجواد حصیر بود و جمعی در آنجا بودند و خیلی با او احترام میگذاشتند.

میرزا عبدالجواد از او سئوالات دینی نکرد اما از علوم نجوم، جغرافیا و تاریخ سئوالاتی نمود و بعد، بیازدید وی که اظهار علاقه به مسلمان شدن کرده بود، رفت و درین وقت فریزر در خانه میرزا موسی وزیر حسنعلی میرزا حاکم خراسان سکونت داشت. میرزا عبدالجواد بدیدن او رفت و ویرا بدین اسلام درآورد. اعتماد السلطنه به نقل از فریزر مینویسد: «یکروز میرزا عبدالجواد بمنزل من آمد و قدری خصوصیت ما زیاد شد بعدها شهادتین بمن آموخت و من آنرا بر زبان جاری کردم و معلومست که بعدها من مسلمان محسوب میشوم و گفتن شهادتین سبب شد که با میرزا جواد بار دیگر داخل صحن و حرم مطهر شدم و با سودگی این اماکن را دیدم»^۳ فریزر قبل از اینکه شهادتین بر زبان جاری کند نیز محرمانه و با کمک ایادی انگلیسها و عمال جاسوسی آنها بصحن مطهر

۱- من ۲۰۶ سفرنامه اوژن فلاندن بایران

۲- سفرنامه میتفورد من ۳۰۶

۳- من ۳۷ مطلع الشمسی

حضرت رضا (ع) رفته بود. راهنمای او میرزا یوسف نام داشت که سالها در هند در خدمت انگلیسها بود. میرزا یوسف فریزر را یکی از خدام حضرت بنام سید حسین معرفی کرد و او این خارجی را بحرم مطهر برد. اعتماد السلطنه به نقل از فریزر مینویسد: «میرزا یوسف گفت: حالا برای دیدن حرم حضرت بهترین وقت است زیرا که خلوت میباشد و خطری ندارد من فوراً بالا پوش خود را برداشته از عقب او روانه شدم و در زیر گنبد طلا داخل گردیدم و با طاق مرکزی رسیدم جایی باین فشنگی و عظمت کمتر دیده‌ام نمیدانم بزرگی و عظمت این بنا بیشتر اسباب تعجب است یا ثروت و مکتب گرانبهای تزیینات آن... بعد از تماشای این محل نزدیک شدیم بحرم مطهر در آستانه راهنمای من تعظیمی شبیه بمسجده نمود و اذن دخول مفصلی خواند و آنچه گفت و کرد منهم بتقلید او نمودم اگر چه يك كلمه از آنچه گفت نفهمیدم بعد داخل حرم شدیم و در هر چهار طرف مرقد مطهر قرارتها نمودم و با آن بکمرهنمای من گفته بود در این وقت خلوت است جمعیت زیادی در در و مرقد مطهر مشاهده کردم بسیاری هم در رواقها نشسته قرآن میخواندند جماعتی با لباسهای دراز و عمامه در این اطاقهای بزرگ آمد و شد داشتند مردم همه ساکت بودند و جز صدای ملایم زیارت و تلاوت قرآن چیزی شنیده نمیشد اما این صدا يك اثر خاصی داشت خیلی میل داشتم بیشتر بمانم اما واهمه اینكه عیسوی در این مكان نباید داخل شود و اگر بفهمند دچار خطر خواهد شد مرا بعجله میانداخت و خیال میکردم كه مردم من شك دارند كمی روشنائی برای مشور ماندن وضع حالت من نافع بود در وقت زیارت برای اعمال چون من خیلی نابلد بودم اگر کسی درست ملتفت من بود میفهمید كه من عثمان نیستم خادم راهنمای من نیز بهمین جهت عجله داشت كه زود از حرم مطهر و صحن خارج شوم.»

نا محمد شاه زنده بود، شاهزادگان فراری از انگلستان و عثمانی حقوق می گرفتند

و در سایه حمایت علنی دولت انگلیس و سازمانهای مختلف منجمله فراماسونری انگلند علیه ایران تحریک میکردند و حتی با ارسال پول و راهنمایی مأمورین مخفی و علنی در ایجاد بلوا و آشوب میکوشیدند .

میتفورد مأمور اعزامی انگلیسها مینویسد : « شخصی از اهل کابل که همراه ما از بغداد آمده بود پیش حاکم [کرمانشاه] رفته و از حال ما اطلاع داده و در ضمن گفته است ، این شخص نماینده سیاسی دولت انگلیس میباشد ، حال در ایران پول تقسبه میکند و از جانب شاهزادگان تبعید شده که در بغدادند در اینجاها مشغول دسیسه میباشد و اینک عازم شیراز است که وسائل آمدن قشون انگلیس را در جزیره خارک که از جزایر خلیج فارس است بداخله ایران فراهم آورد . »

محمد شاه در ۱۲۶۴ هـ (۱۸۴۸) وفات یافت . وی که در میان سلاطین قاجار بددستی معروف میباشد ، زیر نظر پدرش فتون نظامی را خوب فرا گرفته بود و سرین با شهامت و جسوری بود . سلطنت او با وضع بسیار خوبی آغاز شد و با حوادث ناگواری خاتمه یافت . دوران پادشاهی او با وزارت میرزا ابوالقاسم قائم مقام شروع میشود و عاقبت کار او با صدارت حاجی میرزا آغاسی که همه سازمانهای مملکتی را متلاشی کرد خانمه مییابد . با وجودیکه انگلیسپادشمن او بودند و همیشه از او شکایت داشتند باز نتوانستند منکر استعداد ذاتی او بشوند .

در اوایل سلطنت ناصرالدینشاه ابتدا تیمور میرزا پسر هلاکو میرزا فرزند شجاع السلطنه از بغداد بهران آمد و شکارچی باشی شاه شد . کتاب بازنامه را نوشت و همه املاک را متصرف شد و بعد دیگران آمدند و غائله سه شاهزاده قاجار خانم پذیرفت .



سید جمال الدین یا پیر یزد فراماسوئری و در لباس استاد

این تابلو برای اولین بار در تهران به نمایش گذاشته شد و سپس به لژ مولوی منتقل گردید.



سید جمال الدین در ادوار مختلف زندگی با لباسهای گوناگون.



توفیق پاشا استاد اعظم
فراماسونی مصر

سید جمال با کلاه فینه قرمز و کراوات
«هر لحظه بشکلی بت عیار در آید!»

۱- جمال ۷

۲- جمال الدین ۷ تا ۱۱

۳- جمال الدین الاستنبولی ۷

۴- جمال الدین اسدآبادی (اکثر جای کتاب)

۵- جمال الدین الحسینی ۵ تا ۲۰

۶- جمال الدین حسینی عبدالله بن عبدالله ۵

۷- جمال الدین الحسینی الاستنبولی (عبدالله) ۷ تا ۱۷

۸- جمال الدین الافغانی الکابلی ۱۳

۹- جمال الدین الحسینی الافغانی ۱۱ تا ۲۳

۱۰- جمال الدین الحسینی رومی ۱۲

۱۱- جمال الدین الحسینی طوسی ۱۹

۱۲- جمال الدین الحسینی الکابلی ۱۴ تا ۲۴

۱۳- جمال الدین السعدآبادی ۱۰۰

۱۴- رومی (تخلص) ۸۷

۱۵- شیخ افغان ۲۵

۱۶- جمال الدین افندی ۲۵

۱۷- الدین جمال - گزارش ۶ ژوئیه ۱۸۸۳ پلیس پاریس

۱۸- سید جمال افغانی - گزارش سفیر انگلیس در فرانسه ۱۹ ژوئن ۱۸۸۳

۱۹- شیخ جمال الدین - نامه امین السلطان به سفیر ایران در لندن

۲۰- شیخ جمال - نامی است که در روسیه داشت. به گزارش سفیر انگلیس در روسیه

تلف. مورخ ۲۷ اپریل ۱۸۹۲ مراجعه شود

۲۱- السید الحسینی - امضاء زیر مقالات عروقه الوثقی و ضیاء الخافقین

با توجه با سامی هفده گانه ای که سید جمال در نوشته هایش بکار برده است و با

مطالعه گزارش های سه سفیر انگلیس و پلیس فرانسه معلوم گردید که سید جمال در مدت

۱- از شماره يك ردیف اسم سید جمال تا ۱۶ از نشریه ۸۴۱ دانشگاه تهران نقل شده

۵۹ سال عمر خویش با بیست و یک نام زندگی کرده است. پرفسور گلدزیهر آلمانی در دایرةالمعارف اسلامی معتقد است که جعل عنوان و نام سید برای رهایی از فزورگوئی و استبداد دولت ایران بود. ولی کسانی که سید را خوب میشناخته اند، علت تغییر نام های فراوان سید جمال را «تلون مزاج شدید» و ایجاد آشوب، فتنه و فساد و آتش افروزیهای وی در دوران عرش دانستند. سید جمال برای رسیدن به مقام و شهرت حتی از نابودی يك شهر و تلف شدن هزاران نفوس مسلمان نیز امتناع و وحشت نداشت. چنانچه در شورش لشکری مصر که منجر به بمباران اسکندریه و قتل الکبر و اشغال انگلیسها شد، سید راساً مسئول و عامل شورش بود و عده ای عملیات او را بدستور انگلیسها و به نفع سیاست استعماری در مصر دانسته اند^۱.

سید جمال همانطوریکه اسم و هویت خود را مرتباً تغییر میداد و هر چند منت عضو یکی از لژهای ماسونیک میشد و یا با یکی از سیاستهای روز (انگلیس - فرانسه - روسیه - عثمانی - ایران) سازش میکرد، در تغییر ملیت نیز از چنین روشی پیروی می نمود. چنانچه بارها خود را ایرانی، افغانی، مصری، هندی و عرب معرفی کرده و بقول سفیر انگلیس در روسیه «... هم در کشورهای آسیا و هم در ممالک اروپا بچند - های مختلف از قبیل افغانی، مصری، ایرانی و عرب درآمد...»^۲

سید در تغییر مذهب نیز تلون مزاج داشت. گاهی خود را از خانواده شیعی ایرانی معرفی کرده و عنوان «سید» را به اول نام خویش اضافه می کرده و زمانی نیز خود را حنفی مذهب نشان میداده است. بطوریکه خواهد آمد، او حتی خود را پیرو انجمنهای مخفی مصر، مخالف خدا و درهند دشمن «طبیعیون و دهریون» معرفی می نمود. در ایران خود را متولد «اسدآباد همدان» در عثمانی اهل قریه «نرمذ»^۳ که جیحون و در مقدمه تنها کتابی که بفارسی نوشته است، اهل «اسعدآباد»^۴ واقع در

۱- س ۱۹۹ سیاستگران قاجار ص ۴۳ و مجله خواندنیها شماره ۸۷ سال ۲۴

۲- گزارش شماره ۴ محرمانه ۷ فوریه ۱۸۹۰ از دست از پترزبورگ بوزارت امور خارجه انگلستان.

۳- سیاستگران قاجار جلد اول ص ۱۹۶.

۴- به شیخ محمد عبده گفته است که در قریه اسعدآباد کابل متولد شده و اهل آنجا است (۱۹۶ سیاستگران قاجار)

بلوك كنار كابل معرفي نموده است^۱. در ايران وقتی از اومي پرسيدند چرا كلمه افغاني را بنام خود اضافه ميكني ميگفت «افغاني تخلص شعري من است»^۲.

مورخين و دوستان و اقوامش در باره نام پدرش نيز گرفتار نرديد و اشتباه شده‌اند. يكي او را فرزند سيد صفدر بن علي اسدآبادي^۳، ديگري «سيد صفر» و بالاخره جرجي زيبدان نام پدرش را «صفر» متولد ۱۲۵۴ هـ (۱۸۳۸ م) و متوفي ۵ شوال ۱۳۱۴ (۹ مه مارس ۱۸۹۷) ثبت کرده است.

سيديراي اعتمادالسلطنه نقل کرده است که در طفوليت علوم اسلامي را در قزوین قرا گرفته و سپس در تهران حکمت، رياضي و نجوم را تکميل نموده است. نويسنده کتاب مردان نامي شرق او را در سن دوازده سالگي جزء شاگردان مرحوم شيخ مرفضي انصاري و در ۱۹ سالگي داراي درجه اجتهاد ميداند ولي نه عکس اجتهاد نامه‌اش را نقل و چاپ ميکند و نه مدرکي در اين باره ارائه ميدهد^۴. سيد مدتي در هندوستان و افغانستان اقامت داشت و در ۱۲۸۵ هـ (۱۸۶۸ م) به اسلامبول رفت و با عالي پاشا ارتباط پيدا کرد. ولي بعلى بي‌اعتنايي که در يکي از مجالس به حسن فاهيمي شيخ الاسلام عثمانی نمود سين او و عالي پاشا کد ورنی پيدا شد. در ۱۲۷۷ هـ (۱۸۶۰ م) نجسين افندي مدير دارالفنون اسلامبول او را براي ابراد يك سلسله سخنراني جهت محصلين دعوت کرد. سيد در اولين سخنراني خودش مدعي شد که «خبر دادن از آينده يا غيب گوئي جزء تابع ملي است». شيخ الاسلام و متعصبين ديگر تکفيرش کردند و او ناچار بمصر رفت. حزين کشور با رياض پاشا آشنائي پيدا کرد و در جامع الازهر به تدريس پرداخت. من تدريس، فلسفه ابن سينا را نيز بشاگردان مي‌آموخت و همين امر سبب شد که علمای نقي با او به مخالفت پردازند. او در فتنه قشون مصري برضد اسمعيل پاشا خديو مصر پست داشت و بنا به ادعای نقي زاده «عرايي پاشا علمدار شورش مصر نيز تحت تأثير بود»^۵ پس از عزل اسمعيل پاشا و جلوس خديو پاشا بلافاصله حکم اخراج سيد از

۱- شيخ محمد عبده نيز در مقدمه عربي (الرّد على الدّهرين) محل اخير را نقل مي‌کند.

۲- نامه سيد عبدالسلطنه کبابي به مجله کاوه چاپ برلين.

۳- من ۱۸۷ سياستگران قاجار جلد اول.

۴- لااعلم الايب الامو. ۵- مردان خود ساخته من ۵۱.

مصر صادر گردید و او در ۱۲۹۶ هـ (۱۸۷۸) به هند رفت و از راجه حیدرآباد پول فراوانی گرفت و نخستین اثر خود را که رساله‌ای ب زبان فارسی و در رد طبیعیه و ناست نوشت. سید جمال‌الدین در نوشتن این رساله و در موقعیتی که آنرا منتشر حق ناشناسی و کرده، منتهای نا جوانمردی و حق ناشناسی را نشان داد. و هنگامی گرفتن حق و حساب رساله مذکور را ب چاپ رسانید که سه سال در هندوستان و در میان هندوها بسر برده و چندین هزار روپیه از آنها باج گرفته بود. او در اواخر سپتامبر ۱۸۷۹ (۱۲۹۶ هـ) یکسره با کشتی به جده رفت و مدتی در آنجا ماند و بعد به مکه عزیمت کرد و با شخصیت‌های مهم اسلامی تماس گرفت. و پس از دریافت چند فقره توصیه و معرفی نامه از آنان در اول سال ۱۸۸۰ (۱۲۹۷ هـ) رهسپار هندوستان شد و مدتی در بمبئی در منزل «علی روقای» که شخصیتی سرشناس بوده اقامت کرد و از آنجا به حیدرآباد رفت، در حیدرآباد او با «سلطان نواز جنگ» طرح دوستی و بیعت و پس از چندی بوسیله وی با سالار جنگ نخست وزیر نظام حیدرآباد ملاقات کرده و با او مفصلاً مصاحبه نمود. سید جمال مدت بیست ماه در حیدرآباد ماند و طی مدت اقامت خود با اشخاصی که افکار آزاد بخواهانه و مخالف انگلیسها داشتند و همگی از پیروان «سید احمد الیکاره» بودند، آمیزش کرد. مخالفین سید، نزدیکی او را با مخالفان انگلیسها نیز یکی دیگر از نیرنگها و سیاست نعل وارونه استعمار انگلیس در هند میدانند، و در این موقع بود که حد اعلائی نمک ناشناسی و مهمان نوازی را بجا آورده و برخلاف محبت‌ها و احتراماتی که هندوها و شخصیت‌های حیدرآباد با او نموده بودند رساله معروف خود را موسوم به «دهریه یا دهریه» درباره ابطال آئین دهریه در بیان مفاسد آنان و اثبات اینکه دین اساس هدنیست و کفر باعث فساد عمران است، انتشار داد. گرچه این رساله از نظر مسلمانان و دینداران و دفاع از دین و خدا پرستی از هر جهت قابل ستایش است، اما از اینکه بلافاصله بعد از آن همه پذیرائی و مهمان نوازی هندوها منتشر گردیده قابل تکیه و تکیه می‌باشد. بخصوص که خود او چند سال قبل به همین بی‌دینی و کفر از مجمع فراماسونهاى مصری اخراج شده بود. این بار با نوشتن رساله «دهریه» هندوها را آزار داده و رشیداً بآئین آنان تاخت. و بخاطر نوشتن این

رساله پنجهزار روپیه از سالار جنگ نخست وزیر نظام حیدرآباد دریافت کرد و با جمع کردن پولهای هنگفت دیگری^۱ که در مدت سه سال اقامتش در حیدرآباد از سایر راجه‌ها و ثروتمندان گرفته بود در اوایل سال ۱۸۸۲ م (۱۳۰۰ هـ) به کلکته رفت. در حدود پنجماء راجع به دین اسلام در مدارس دینی سخنرانی نمود و ازدولت تقاضای شغلی کرد. ولی هندوها که او را خوب شناخته بودند و میدانستند هدف سید جز «پول»، «مقام» و «شهرت» چیز دیگری نیست پس از تشکر از پیشنهاد او تقاضایش را رد کردند. سید ناچار به مدرس رفت و از آنجا در نوامبر ۱۸۸۲ م (۱۲۹۹ هـ) به وسیله کشتی به لندن بازگشت.

قبل از اینکه به بحث درباره سایر اعمال و افعال حیرت‌آور در لژهای سید جمال پردازیم، میبایستی عضویت او را در ۹ لژ ماسونیک فراماسونری کشور بررسی کنیم.

نخستین سندی که درباره عضویت فراماسونری سید جمال الدین در دست است، تقاضای ورود به محفل فراماسونری «لژ کوکب شرق» قاهره است. این لژ که یکی از محافل وابسته به گران لژ مصر میباشد و برخلاف آنچه که نویسندگان و مورخین نوشته‌اند به سازمان فراماسونری انگلستان بستگی دارد نه فرانسه. سید حسن تقی‌زاده که خود در ایران عضو لژ بیداری ایران وابسته به گران لژ ایران فرانسه شده، نخستین کسی است که در مجله کلاه درباره عضویت سید در لژ ماسونیک ذکر مختصری کرده است. وی چهل سال بعد نیز «در کتاب مردان خود ساخته»^۲ باره سید جمال الدین نوشته و بار دیگر عضویت سید جمال را در لژ مذکور وابسته به گران لژ ایران تصریح کرده. تقی‌زاده می‌نویسد: «... و نیز در مصر شنیده شد سید در آغاز در محفل فراماسونی داخل و در آنجا در موقعی برضد انگلیسها نطق کرده بود». سپس تقی‌زاده لژ مذکور را تشریح کرده و می‌نویسد «فراماسونی در مصر

۱- شماره ۸۳ سال ۲۴ خواندنیها به نقل از اسناد بایگانی عمومی انگلستان.

۲- ص ۴۹ مردان خود ساخته.

شعبه شرق اعظم فرانسه است یا چنین بوده است^۱ بنظر میرسد که تقی زاده لژی را که بعدها خود سید در قاهره تأسیس کرد و چیزی شبیه مرام و مسلک «گراوندوریان» بود با لژ کوکب شرق اشتباه کرده است. لژ کوکب شرق منتسب به منشور انگلند است و در سالنامه سال ۱۹۵۸ گرائند لژ انگلند در صفحه ۷۰ در ردیف ۱۳۵۵ نام آن Star of the East و محل تشکیل جلسات لژ مرکز فراماسونری و مهد قاهره ذکر شده است. این لژ تا سال ۱۹۵۸ دارای سازمان ماسونی دبسگری یعنی Royal Arch chapter نیز بوده است. بعضی از لژهای فراماسونری دارای چنین تشکیلاتی می باشند که از جمله می توان «شایتر مولوی» و «شایتر خیام» وابسته به گرائند ناسیونال دفرائس و گرائند لژ اسکانلند در ایران را، نامبرد. لژ کوکب شرق در سال ۱۸۷۰ (۱۲۸۷ هـ) و شش سال قبل از اینکه سید جمال تقاضای ورود به آنرا بنماید تأسیس گردیده بود. بنا بر این مسلم میشود که سید جمال «بانی و مؤسس محفل فراماسونری» مصر، چنانکه سید حسن تقی زاده و دیگر مریدان سید ادعا کرده اند^۲ نبوده و نیست و این عنوان هم یکی دیگر از عناوین ساختگی و جعلی است که او بخود داده است و یا حواریون و عشاق او جعل کرده اند. متأسفانه سایر مورخان ایرانی نیز که منبع تقی آنها اکثراً مجله کادو میباشد، اشتباه تقی زاده را که برای اولین بار عنوان کرده و تکرار نموده اند، سید جمال در محرم ۱۲۸۷ هـ (۱۸۷۰) وارد قاهره شد و سه سال بعد در ۲۲ ربیع الثانی ۱۲۹۲ هـ (۱۸۷۵) تقاضای ورود به لژ کوکب الشرق را باین شرح به مرکز لژ مذکور نوشت:

جمال الدین کابلی استاد علوم فلسفی در مصر محرومه که از سن وی سی و هفت سال گذشته است، از برادران صفاء «باك و بی آلاش» و دوستان وفادار یعنی بزرگوار مجمع مقدس فراماسون که از هر بدی و اشتباه منزّه و مصون می باشند تمنی دارد عنایت فرماید اینجانب را در آن گروه باك و در مسلک رهروان آن باشگاه پرافتخار بپذیرد بزرگی برای شصت و سه ۱۲۹۲ هجری ربیع الثانی روز پنجشنبه ۲۲ امضاء

۱- مردان خود ساخته ص ۴۹.

۲- تصویر ۴۰ کتاب اسناد منتشر نشده سید جمال، نشریه دانشگاه تهران.

سید جمال چهار سال مرتباً در این لژ فعالیت می‌کند و موفق میشود که یکی از عالیترین مقامهای فراماسونری یعنی ریاست لژ را بدست بیاورد. خوشبختانه سند ریاست لژ فراماسونری کوکب الشرق انگلیس پس از مرگ سید محفوظ مانده و هفتاد سال بعد قسمت انتشارات دانشگاه تهران آنرا منتشر کرده است. و حال آنکه هرگاه فراماسونی بمیرد، دبیر لژی که فراماسون «مرحوم» در آن فعالیت میکرد است یتخانه او میرود و بموجب وصیتنامه شخصی متوفی کلیه اسناد و مدارك، علائم و نشانها و همه آثار بخصوص کتب «خیلی محرمانه» فراماسونی را که منحصرأ به استادان اعظم و یا رؤساء لژها داده میشود، از وراثت او پس می‌گیرد و بمركز لژ میبرد^۱. ولی اسناد فراماسونری سید جمال که قبل از فوتش در خانه حاج امین‌الضرب باعانت گذارده شده بود همچنان باقیمانده که در سال ۱۳۴۲ شمسی با سایر اسناد مربوط به وی منتشر گردیده است. همین اسناد موجود نامه‌ای از «نفون مکروچ» وجود دارد که بنظر می‌رسد دبیر لژ کوکب شرق بوده و در روز ۷ ژوئن ۱۸۷۸ م (۱۲۹۶ هـ) خطاب به سید جمال‌الدین درباره ریاست کرسی لژ کوکب الشرق مینویسد:

لژ کوکب شرق نمره ۱۳۵۵.

قاهره - مصر - ۷ ژوئن ۱۸۷۸ (و سال یهودی ۵۸۷۸)

برادر محترم جمال‌الدین

باستحضار شما می‌رساند که در جلسه ۲۸ ماه گذشته، باکثرت آراء به ریاست این لژ برای سال جاری انتخاب شده‌اید، از اینرو این فیض عظیم را به جنابعالی و همچنین بخود تبریک گفته و بدستور ریاست محترم کنونی برادران را دعوت نمودم که روز جمعه ۱۱ ماه جاری ساعت ۲ شرقی بعد از غروب در محفل این لژ حضور یابند تا زمام لژ را به‌درازا انجام آئین انتصاب تحویل بگیرند.

۱- سید جمال‌الدین هیچگاه متأهل نشد ولی چند مدتی داشت که نامه‌ها و عکس‌های زن در بین اسنادش مانده است، بنابراین ورنه‌ای که بتواند اسناد ماسونیک او را به لژ برگرداند، نداشته است.

و چون روز پنجشنبه ۱۰ ماه جاری ساعت ۶ فرنگی [۱۸] مراسم انصباب رئیس محترم لژ کوفتگوردیه برگزار خواهد گردید ، لذا خواهشمند است در روز مذکور جهت انجام کارها درین مراسم شرکت فرمائید . بدیهی است در هر دو مراسم لباس رسمی تمام مشکی با پاپیون و دستکش سفید خواهد بود . درود برادرانه ما را بپذیرید .

کاتب سر نقون سکروج

در مراسم تفویض ریاست لژ به سید جمال الدین قاعدتاً می بایستی نطق هائی ایراد شده باشد ، که برای نویسنندگان غیر ماسون دسترسی بدانها از مشکلات است . تنها دو نطق که بعدها در نشریات عربی منتشر گردید و موجب عصبانیت و کله هاسونهای مصر از سید جمال الدین شد در دست است که مرتضی مدرس چهاردهمی آنرا بدون ذکر مأخذ در کتاب خود نقل نموده است^۱ این نطق ظاهراً باید نطق سید در مراسم ریاست او بوده باشد . بخصوص که در این مراسم اشاره ای نیز به چنین پیشنهادی شده است . سید جمال در این نطق چنین می گوید :

« نمی توانم تصور کنم که او هام در استوانهای انجمنهای فراماسون راه دارد چه هر تشکیلات آزادی از اوست و آلات و ادوات بنایان را در دست دارد تا برای نابودی اسس کهنه و بنیاد آزادی حقیقی ، برادری ، مساوات و از بین بردن ستمکاران و جور و ستم اقدام می کند . بمصادق کلوخ انداز را پاداش سنگ است هر گاه آزادیخواهان در راه آزادی کوتاهی روا دارند هرگز نمی توانند بنیاد زاویه قائمه را در جهان استوار سازند ، سید پس از اشاره اجمالی در پیرامون انجمنهای فراماسون اسکاتلندی گفت « پس از تعریف و وصف منطقی صورتی در ذهن آدمی جایگزین میشود . گفته اند انسان حیوان فاطق است و برای اینکه تعریف مطلوب بر انسان تطبیق کند که با بعضی از جانوران اشتباه نگردد او را صفات دیگری هم تعریف کرده و گفته اند ، انسان میمیرد و ذاتاً خندان است ، پس از تعریف صفات مزبور چهره مخصوصی از او در ذهن نقش بسته و شناخته میشود که آن انسان است با آنکه اکنون خود را فراماسون میدانم و جرگه بنایان آزاد ، تعریف

صلاتی ندارد که در ذهن آدمی نقش بندد و یا وضعی که تطبیق شود که آدمی بتواند در
فراموشخانه وارد شود بقول حافظ :

من بسر منزل عنفانه بخود بردم راه قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم
نخستین چیزی که مرا تشویق کرد تا در جرگه بنایان آزاد شرکت کنم همان عنوان
یوگه آزادی - مساوات - برادری است که هدفش بهره‌مند شدن جمعیت بشری و جهان
صیت است که در پشت سر آن برای نابود کردن ستمکاران کوشش مینمایند تا بنیاد
حالت حقیقی را استوار سازند با این وصف همت بکار و عزت نفس و اخلاق پاک و کوچک
کردن مرگ در برابر ستمکاران را فراماسون بمن نشان میدهد و این تعریف فراماسون
راضی ساخت که در جرگه بنایان آزاد وارد شوم .

ای برادران ، سید جمال الدین ریاست را برای خود متکبر است و هرگز ریاست
تواند . فراماسون شریفتر از آن است که ایجاد قدرت برای رئیس آن کند و یا اغراض
شخصی یا بهره‌های مادی و ادبی را بکار برد . مرا دعوت میکنید که فراماسون پاک و
لایمش از زشتی دور باشم ، باید با برو و شرف خود علاقمند باشم .

فراماسون هنگامی به برادر خود کمک میکند که علنی موجود باشد و یا یکی از
یادش نقصانی داشته باشد آنگاه او را بسایر برادران بنی نوع خود مقدم میدارد
که بی‌نوا وفات کند کودکان او را پرورش میدهد و در آموزش و پرورش آنان جدیت
بدن بدون جهت همراهی کردن در مشرب بنایان آزاد از گناهان بشمار میرود .
از سخنان سید جمال الدین در جرگه فراماسونری مصر ، همه در شگفت شدند
معای در انجمنها و احزاب و ادارات دولتی مصر افتاد . تا این خبر بگوش و توفیق
خدایو مصر رسید و او کارهای سید را کوچک شمرد و توجهی بفراماسون نداشت
چونکه برادران خواستند سید جمال الدین را بسمت (استاد اعظم) انتخاب

در آنروز سید از قبول این شغل خود داری کرده در ضمن خواست با (خدایو مصر)
کند ولی خدیو از پذیرفتن او خود داری کرده معذرا پس از مدتی چون دانست که

وی نامزد « استادی اعظم جرگه بنایان آزاد » است با کمال خوشروئی او را پذیرفت
 در این جلسه ملاقات بطور خلاصه مذاکرات میان آنها چنین صورت گرفت :
 خدیو گفت : تمام خوبیها را برای مصریان خواهانم و شادان میشوم که کشور خود
 را در بالاترین درجات و درستیکاری ببینم ، بد بخانه اکثریت ملت مصر تن پرور و نادان
 هستند و ظرفیت آنرا ندارند که درسها و سخنان هیجان انگیز بآنان تلقین شود چه
 ممکن است در اثر آنها ملت بهلاکت و نابودی افتد .

سید جمال الدین اظهار داشت : در پیشگاه امیر کشور با آزادی و صمیمیت سخن
 میگویم : ملت مصر مانند سایر ملتها خالی از تن پروری و نادانی نیست ولی خردمندی
 را هم دار است که به پیشگاه امیر توجه دارند هرگاه نصیحت مخاص را قبول نمائید و
 هر چه زودتر ملت را در احکام کشور شریک و همراه سازید و دستور دهید که انتخابت
 شروع شود تا نمایندگان ملت قوانین را بتصویب رسانند و این کار با اسم و اراده شما
 گردد و انجام آن سلطنت شما را استوارتر میسازد . . . « این بود شرحی که مدرسی
 چهاردهی در باره نطق سید نوشته است ولی بموجب ادعای همین نویسنده ، خدیو مصر
 حاضر نشد نصایح سید را بکار به بندد و تصویب قوانین را بحالت ملت مصر مضر دانست
 از این پس سید نطق هائی در محافل ماسونی علیه خدیو کرد و همین امر باعث ناراحتی
 دستگاه سلطنتی مصر شد . زیرا خود خدیو نیز در سازمان دیگر فراماسونری
 عضویت و ریاست داشت .

در تمام مدت چهار سال که سید جمال الدین در قاهره در لژ فراماسونری و با
 به انگلستان و منشور انگلند فعالیت میکرد ، در مجامع عمومی ، در جامع قتیق
 هنگام تدریس ، در قهوه خانه ها و در مقالاتی که مینوشت علیه انگلستان و سید
 استعماری آن کشور سخن میگفت . او شبها در محافل ماسونی از استاد اعظم لزو مر
 ماسونش که همه بموجب قوانین ماسونیک تعبداً میبایستی او امر صادره را اجرا

بسر میبرد و روزها بیاران و مریدانش درس آزادیخواهی و مبارزه با انگلیس را میداد. معلوم نیست اکنون پس از گذشت هفتاد سال باز هم کسی وجود دارد که فریب درسهای واکه سید بمردم از همه جا پی خیر مصر و سایر مردم مسلمان میداد بخورد و باز هم او را معلم آزادی و مخالف سیاست استعماری انگلستان بدانند یا نه؟

بنظر میرسد به جز برادران فراماسوتش، هیچکس حاضر نباشد که اینهمه نفوذ وی را قبول نماید. سید جمال که چهار سال حلقه عبودیت و اطاعت محض فراماسونری انگلستان را بگردن انداخته بود چطور میتواند علناً ویی پروا به جنگ انگلیس و استاد اعظم فراماسونی برود؟ مگر اینکه قبول کنیم که او مأموریت داشت که با تظاهر ضد انگلیسی بودن، آزادیخواهان مصر را دور خود جمع کند و افکار و مقاصد و عملیات آنها را بوسیله برادران فراماسوتش برای دولت انگلیس فاش سازد. بطوریکه خواهد آمد انگلستان از شهرت ضد انگلیسی، بودن سید استفاده فراوان برد و رژیم استعماری خود را در سرزمین مصر مستقر ساخت. نویسنده کتاب مردان نامی شرق میگوید: «... سید جمال الدین در موقع اقامت در مصر کاملاً از اوضاع مملکت مسبوق بیخبر بود و میدانست که تا چه اندازه نفوذ انگلیسها در مصر رو به تزايد میروند^۱، یقیناً سید بیش از هر کس دیگر از تزايد نفوذ بریتانیا در سرزمین نیل مطلع بود زیرا او مدت چهار سال در لژ فراماسونری وابسته بانگلستان که در آن صاحب منصبان انگلیسی و سیاستمداران جمع بودند فعالانه شرکت داشت و از همه اسرار محرمانه مطلع بود. بموجب نوشته غلامحسین تراقی^۲ و تقی زاده^۳، سید در مصر موفق شده بود محمد احمد هتمندی سودانی (۱۸۸۶-۱۸۴۸ م)، ادیب اسحق نویسنده مصری (۱۸۸۵-۱۸۵۶) محمد اعرابی پاشا انقلابی مصر که در ۱۸۸۲ بوسیله انگلیسها تبعید شد، سعد زغلول پاشا متفکر سیاسی مصر و مسبب انقلاب ۱۹۱۸ (۱۳۳۶ هـ) برای استقلال این کشور و از همه

۱- ص ۲۰۶

۲- ایضاً ص ۱۹۷

۳- مردان خود ساخته ص ۵۳

مهمتر شیخ محمد عبده مفتی مصر را که همه از انقلابیون این کشور بودند با خود همراه بسازد. اگر نگوئیم که سید آنها را با خود همراه کرده بود تا از هدفهایشان مطلع گردد و در موقع لزوم آنچه را که انگلیس میخواهد اجرا کند، باید اعتراف کنیم که این پنج مرد فامی مصر نیز با از کف سیاست استعماری انگلستان و بازیهای زیر پرده و تیرنگهای آن بکلی بی اطلاع بودند و یا خود آنها نیز گرفتاریهایی داشتند که مجبور به ایفاء نقش های تنظیمی بودند. بهر حال جز محمد احمد متمدنی سودانی که نویسندگان ایرانی هیچ سندی مبنی بر ارتباط سید با او ارائه نداده اند و تصور می رود تظاهر سید جمال به بستگی نو صحیح نباشد و سعد و زعلول، متفکر سیاسی مصر که خدمات گرانبهایی به خاطر استقلال مصر کرد، بقیه یا نقشی نظیر سید داشته اند و یا آلت فعل بوده اند.

سید جمال در مدت چهار سالی که در لژ «کوکب شرق» در لژهای مختلف فعالیت میکرد، با لژهای دیگر فراماسونری مصر نیز تماس گرفته و در جلسات آنها حاضر میشد. در اسنادی که از سید جمال در ایران باقی مانده و در کتابخانه مجلس شورای اسلامی ضبط است، سید در این مدت در محافل ماسونی زیر فعالیت میکرده و با عضو وابسته و با اصطلاح ماسونها «ویزیتور» بوده:

۱- گراند لژ محلی مصر Grand lodge of egypt

۲- لژ مازینی Mazzini که بزبان ایتالیائی کار میکرده

۳- لژ نیل Nile lodge

۴- لژیونائی قاهره که به زبانهای فرانسه و یونانی کار میکرده است.

از مجموع اسنادی که از فعالیت سید در چهار لژ فوق و لژ کوکب شرق باقی مانده آنچه که بنظر میرسد، مورد استفاده محققین قرار گیرد، عیناً ترجمه میشود:

۱- سایر اسناد قابل توجه، مجموعه اسناد مجلس شورای اسلامی که عضویت سید جمال را در لژهای فراماسونری ثابت میکند، بدین شرح است:

۱- دعوت نامه لژ کوکب شرق ۲۴ ژانویه ۱۸۷۷ سند شماره ۵۹ آرشیو کتابخانه مجلس شورای اسلامی

۲- دعوت نامه اول نوامبر ۱۸۷۷ لژ گراند اوربان قاهره سند شماره ۶۰

فراماسونری جهانی طایفه ایتالیائی

در بین اسناد و یادداشت‌های سید جمال الدین چهارسند و دعوت نامه خطی و چاپی بزبان ایتالیائی از لژ مازینی Mazzini نمره ۶۰ وجود دارد. این لژ که وابسته به سازمان «فراماسونری جهانی طایفه ایتالیائی» *Massoneria Universale Famiglia Italiana* می باشد، در کشور مصر و شهر قاهره فعالیت میکرده است. اسناد مذکور نشان میدهد که شیخ جمال در سال‌های ۱۸۷۸ تا ۱۸۷۹ م (۱۲۹۵ تا ۱۲۹۶ هـ) در این تشکیلات فعالیت می نمود.

در ذیل سند از چهار سند فوق‌الذکر، ترجمه مختصر متن ایتالیائی بزبان عربی وجود دارد و این ترجمه‌ها نشان میدهد که سید در لژ مذکور بزبان عربی یا فرانسه صحبت میکرده، درحالیکه خود لژ بزبان ایتالیائی کار میکرده.

نخستین سند درباره تشکیل مجلس تذکری بمناسبت درگذشت و تفرات فراماسونهای مازینی است که در آن دولژ «نیل و مازینی» مشترکاً از همه ماسونهای عضو سازمانهای خود دعوت کرده‌اند که در مراسم مذکور شرکت جویند. در دومین سند بزبان ایتالیائی *Venerabile* معمار اعظم و خطاب جمال الدین افندی «نامیده شده است. این دعوتنامه با افتخار فراماسونی بنام «اولیزی چیچلین» عضو فعال لژ فراماسونری ایتالیائی «کونسولرامیزوا» شماره ۱۰ در اسکندریه است که در روز ۱۲ اکتبر ۱۸۷۸ تشکیل میشد. متن این سند نشان میدهد که شیخ جمال که کلاه فینه پسر گذاشته

۳- مرگ یکی از رؤساء فراماسونری انگلیس سند شماره ۶۳

۴- دعوت نامه لژ نیل - سند شماره ۶۵

۵- دعوت نامه انتوان باکوم از لژ نیل سند شماره ۶۶

۶- دعوت نامه لژ کوکب شرق سند شماره ۶۷

۷- دعوت نامه لژ مازینی سند شماره ۶۸

۸- دعوت سالانه لژ کوکب شرق سند شماره ۶۹

۹- دعوتنامه از لژ انگلیسی در لندن سند شماره ۷۰

۱۰- دعوتنامه لژ فاتح لندن سند شماره ۷۲

۱۱- لایحه سوگواری در مرگ برادر فراماسون در هشت صفحه سند شماره ۷۳

و خود را « افندی جمال الدین » مینامیده است ، در فراماسونری مصر ، مقام بزرگی داشته ، بطوریکه حتی اگر در اسکندریه بیک فراماسون فعال مقام و پادرجه‌ای میدادند ، افندی جمال الدین را دعوت میکردند تا در مراسم مربوطه حضور یابد .

سند جالب دیگری که عضویت سید جمال را در لژ ایتالیائی قاهره ثابت میکند دعوت از او برای شرکت در جلسات سالانه و انتخابات کرسی لژ مازینی در سال ۱۸۷۹ (۱۲۹۶ هـ) است و با توجه بآنکه لژها مطابق نظامات فراماسونری در انتخابات سالانه خود ، که کفر به اخذ رأی و انتخاب صاحب منصبان میکشد ، هیچ عضو زائد و یا « مهمان » دعوت نمیکند ، اهمیت این دعوتنامه معلوم میشود . ترجمه دعوتنامه چنین است :

۵ فوریه ۱۸۷۹

برادر ال - ا - سی شیخ جمال الدین

آرزو مندیم که جمعه جاری ساعت هشت و نیم در اجلاسیه زعمای عالیقدر کرسی برای سال ۱۸۷۹ شرکت فرمائید . ما امیدواریم که در چنین موقعیتی A. L. قبول خواهید کرد که با شرکت ذیقیمت و حضور خودتان ما را سرافراز بفرمائید . احساسات برادرانه ما را قبول کنید .

بدستور برادر عالیجاه ...

چهارمین سند بیک دعوتنامه عادی از لژ فراماسونری (مازینی) است که بوسیله لژ کوکب الشرق برای سید جمال فرستاده شده است . در این دعوتنامه که بتاریخ ۹ فوریه ۱۸۷۹ میباشد ، چنین نوشته شده است :

« ... در جلسه سالانه که در شب دوشنبه ۹ نوامبر در دفتر مرکزی محترم فراماسونری در قاهره تشکیل میشود شرکت فرمائید . در این جلسه آقایان برونو باتاگیا Bruno Battaglia که دارای درجه سی و بکو Boecanati که درجه هیجده میباشد و جمع برادران فراماسونری ما شرکت میجویند و مراسم معرفی انجام میگردد و طی آن اینان نشانهای دریافت میدارند ... »

لژ ایتالیائی

وابسته به سازمان

جهانی طایفه ایتالیائی

سید جمال هنگام اقامت در قاهره به سازمان فراماسونری دیگری نیز که وابسته به ایتالیائیان بود آمد و شد میکرد. این سازمان که میبایستی از گروه «جهانی طایفه ایتالیائی» باشد بنام «لوچه جهانی طایفه ایتالیائی» دوریته نامیده میشد که در متن دعوتنامه اسم آن عیناً ذکر شده. Luce D'oriente. با ملاحظه دعوتنامه مذکور و تشریفات که

فراماسونها برای شرکت در مراسم فوت برادران خود برپا میکردند، تصور میرود که سازمان ماسونی مذکور بطور معمول از سید جمال الدین دعوت کرده است تا در آن حضور یابد. زیرا در دعوتنامه مذکور قید شده که روز ۲ فوریه ۱۸۷۷ مجلس تذکر برادر فراماسون روبرتو بریلی Roberto Brilli در محل لژ تشکیل میشود و برای تجلیل خاطره آن مرحوم تشریفات انجام میگردد، و خواهشمند است در این مراسم شرکت فرمایند.

لژ فراماسونری دیگری که سید جمال هنگام اقامت در قاهره

لژ نیل

در آن رفت و آمد میکرد، بنام لژ «نیل» خوانده میشد. این لژ

که یکی از سازمانهای وابسته به گراندر انگلند است در شهر

قاهره فعالیت داشت و زبان رسمی آن فرانسه بود. مناسقاته در کتاب سال یونایتد گراندر

انگلستان ویا لژهای اسکاتلند مشخصات این سازمان فراماسونری ثبت نشده است.^۱ در

این اسناد سید جمال در دعوتنامه از لژ نیل و یک دعوتنامه مشترك از لژهای «نیل و مازینی»

وجود دارد که از میان آنها سید در لژ مازینی خیلی فعالیت میکرد است. در دعوتنامه

۴ مه ۱۸۷۸، «هوگ لوزینا» اسناد اعظم لژ نیل از سید دعوت میکند که در ۸

اپریل در ساعت هشت و نیم بعد از ظهر در محل لژ که با علامت اختصاصی ماسونها تعیین

شده شرکت کند. در این مجلس ماسونی بدو فراماسون بنام های «ویلی جیلاردی» Viligiardi

وکیل دعاوی و «میکل بوژوکی» Michel Bojoechi که هر دو اقبالیچناب دارند مقام

۱ - احتمال دارد این لژ وابسته به سازمان فراماسونری ایتالیا وابسته به گراندر

باشد که در مصر فعالیت نمیکرده است.

فراماسونری داده میشود و اعضای لژ آنها را عضویت مخصوص خود قبول میکنند . دعوت لژ استاد اعظم لژ نیل از سید جمال برای قبول و تأیید ارتقاء دو نفر فوق الذکر ، نشانه مقام عالی سید در سازمان فراماسونری مصر و لژ نیل است . نامه دیگری از لژ نیس خطاب بسید جمال برای شرکت در جلسه تذکر دوتن دیگر از اعضاء وجود دارد که تاریخ آن روز سه شنبه ۲۱ اوت ۱۸۷۸ است .

تشکیلات ماسونی دیگری که سید جمال در آن عضویت داشت لژ یونانی قاهره . لژ یونانی قاهره بود . در کشور مصر عده زیادی یونانی از صد سال قبل زندگی میکردند و از دیر باز برای خود دارای اجتماعات مخصوص ، سازمانهای خیریه و تشکیلات فرهنگی هستند . در سازمان فراماسونری چپ نیز برای یونانیان مقیم قاهره لژ مخصوصی در نظر گرفته شده بود که همه اعمال و فعالیت آن بزبان یونانی انجام میگرفت . سید جمال بموجب اسناد باقیمانده از او ، در این لژ نیز فعالیت داشته ، چنانکه یونانیان از او برای شرکت در جلسه ۳ فوریه ۱۸۷۹ زعمای فراماسونری لژ دعوت نموده اند .

سید جمال الدین پس از چهار سال فعالیت در لژ ماسونی وابسته محفل وطنی مصر بانگلستان و رسیدن بمقام « استاد بزرگ » در سال ۱۸۷۹ (۱۲۹۷ هـ) از لژ انگلیسی کوکب الشرق اخراج شد . فرانک لاسل نماینده سیاسی و ژنرال کنسول انگلیس در مصر در گزارشی که در این باره بوزیر خارجه انگلیس فرستاده ، علت اخراج او را (انکار خدا) و تظاهر علنی در این باره دانسته است نویسنده ایرانی علی مشیری نیز بدون ذکر علت درین مورد مینویسد : « طولی نکشد [که] عذر او را از لژ خواستند »^۱ اما خود سید یادستیار او شیخ محمد عبده و با جرجی زریعتی که شرح حالی از وی نوشته اند هیچگونه توضیحی در باره اخراج او از این لژ نمیبخشند .

۱- گزارش شماره ۴۹۸ محرمانه سیاسی از قاهره . بد لندن مورخه ۳۰ اکتوبر ۱۸۷۹ و بایگانی عمومی انگلستان .

۲- ص ۱۷ شماره ۸۳ مجله خواندنیها سال ۱۳۲۴

اما درباره تأسیس لژ ماسونی « محفل وطنی » نویسندگان عرب و ایرانی و کسان دیگری که شرح حال سید جمال را نوشته‌اند اطلاعات مشابهی داده‌اند. نویسندگان ایرانی (مدرسی - تقی‌زاده - خان‌ملك - مشیری - صفائی) همه مدعی هستند که لژ (محفل وطنی) وابسته به « گرانداوریان دفرانس » بوده است. و حال آنکه بموجب تقاضا نامه‌ای که سید جمال به لژ گرانداوریان در پاریس نوشته او در سال ۱۸۸۳ (۱۳۰۱ هـ) تازه تقاضای عضویت در لژ مذکور کرده که سال بعد با جواب موافق داده‌اند.^۱

بنابر این نمیتوان لژ محفل وطنی سید را وابسته به دفرانسه دانست. سید از لژ انگلیسی وابسته به گرانداور مصر اخراج شده و دیگر نمیتوانست وارد لژ دیگری بشود، تا چه رسد باینکه بشخصه مأمور تأسیس لژ شده باشد.

ولذا با احتیاط میتوان گفت که او بدون کسب اجازه از مراکز ماسونیک جهان و تنها با نگاه اطلاعات کاملی که از همه آداب و رسوم ماسونیک داشته لژ بدون فاعده‌ای که در عرف ماسونها بدلژ وحشی یا Sauvages معروف است، تأسیس کرده است. و در غیر اینصورت شاید او توانسته است، از یکی از لژهای شناخته شده دیگر اجازه تأسیس بگیرد، ولی تاکنون چنین مرکزی در جهان معرفی نشده است.

سید جمال الدین پس از تشکیل لژ « محفل وطنی » خود را بدروغ اولین مؤسس و بانی لژ ماسونیک در مصر معرفی کرده و از میان نویسندگان مختلف تنها سید حسن تقی‌زاده است که این ادعای سید را با شك و تردید نافی میکند و مینویسد: « بعضی جراید عربی خود سید را بانی و مؤسس محفل فراماسونری مصری دانسته‌اند که سید عضو داشته است ولی این قول شایسته اعتماد بنظر نمیرسد »^۲

سید جمال الدین ادعا نمیکرده که منظورش از تشکیل لژ انجمن وطنی مصر:

۱- ایجاد اتحاد و روح صمیمیت ما بین ملل و قبایل اسلامی

۲- کم کردن نفوذ علماء سودجو که بواسطه اعمال امشروع خود اسباب ذلت

۱- تصویر ۴۲ و ۴۳ انتشارات دانشگاه تهران

۲- ص ۴۹ مردان خود ساخته

مسلمین را در دنیا فراهم کرده‌اند بوده است .

بنا بادعای نویسنده کتاب مردان نامی شرق و اعضاء آن مجلس هم قسم شدند که دامنه کار خود را بگیرند و به نتیجه قطعی که همانا عملی نمودن نقشه سید بود برسند تا شاید بدینوسیله سیاست دول اجنبی را در عصر زمین زده مسلمین شرق را از ذلت و خواری نجات بدهند .

سید جمال الدین پس از تأسیس « محفل وطنی » شبکه‌ای بنام « شعبه نظارت جهاد » تشکیل داد ، این شعبه سازمان‌هایی در داخل ارتش بوجود آورد و بظاهر خود را موظف به رسیدگی به وضع لشکریانی که در سودان خدمت میکردند نمود . چرا سید جمال (افغانی) یا (اسدآبادی) که از ایران به مصر رفته بود بفکر نجات افراد ارتش مصر افتاد و در باره « جهاد » و « نظارت » آن درین کشور تشکیلات مخفی داد ؟ این مسئله ایست که جا دارد مصریها در باره آن تحقیق و مطالعه کنند تا بدانند انگیزه سید در تشکیل این سازمان چه بوده ؟! مأموریت از جانب دشمنان مصر ؟ یا خدمت به مردم مصر ؟

در آن زمان بموجب قانونی که از طرف دولت مصر به تصویب رسیده بود ، مدت مأموریت نظامیانی که در سودان خدمت میکردند برای مصریها دو سال و سودانیها چهار سال تعیین گردیده بود ، ولی اولیاء ارتش توجیهی بمقررات مذکور نمیکردند و به همین جهت عدم رضایت شدیدی در ارتش حکمفرمائی میکرد . سید جمال الدین از این عدم رضایت استفاده کرده و با تشکیل « شعبه نظارت جهاد » میخواست نفوذی در ارتش بدست آورد .

او در مورد ادگستری ، دارائی و بهداشت نیز که شعبه « محفل وطنی » تشکیلاتی داد . مدرسی چهاردهی دامنه فعالیت فراماسونهای وابسته به سید را وسعت داده و چنین می نویسد : « هر شعبه با کمال دقت و درستی برای تأمین عدالت اجتماعی کارها را به بهترین وجهی انجام میداد و از طرف « محفل بنایان آزاد » با بیان و اسلوب خردمندانه‌ای از کارهای ناشایست هیئت حاکمه انتقاد میشد و همه مردم مصر از رفتار و کردار « برادران » در

شکفت شدند و از جرئت و شهامت و پاکدامنی و گذشت آنان که در زیر نظر سید جمال کار می کردند تقدیس می نمود،^۱ همین نویسنده معتقد است که مصریها تدوین قانون انتخابات مجلس شورایی مصر را نیز به سید پیشنهاد کردند ولی او در جواب آنها نطفی ایراد نموده چنین گفت: «ای برادران - مجلس شورایی قدرت حقیقی خود را هنگامی تحصیل می کند که از روح ملت تشکیل شده باشد و هر مجلس شورایی را که پاشا یا امیر یا قدرت بیگانه ای آنرا تشکیل دهد و بکار وادارد، بدانید که قدرت موهومی خواهد بود و تشکیل اینگونه مجلس ها با اراده آن کسی است که آنرا ایجاد ساخته است. سیر ملتها پر شوکت و قدرتی است که آنرا حرکت می دهد ولی به هدف نمی رساند خصوصاً هنگامی که با اراده گرداننده اش برخورد کند. تاریخ بهمانشان می دهد که هر شهریار و امیری که قدرت را در دست دارد هرگز راضی نخواهد شد که اسم بی مسمائی باشد تا ملتش قدرت را در دست گرفته و در تمام شئون کشور اداره کند و تمام امور در دست ملت قرار گیرد» و پس از آن سید جمال گفت: خواهید دید که مجلس شورایی مصر قریباً تشکیل خواهد شد و از حیث شکل و ظاهر شبیه بیکی از پارلمانهای اروپا خواهد بود و احزابی را دارا خواهد شد مانند حزب شمال و حزب دست راست و دست چپ و خواهید دید که حزب شمال اثری در مجلس نخواهد داشت و کوچکترین راهش معارضه با دولت خواهد بود و نمی تواند کوچکترین کاری را انجام دهد و حزب دست راست هم طرفدار او نخواهد بود و امروز از گفتار من تعجب میکنید چه در يك امر تصویری که هنوز وجود خارجی پیدا نکرده است صحبت میکنیم و خواهید دید که مجلس شورایی موهومی در مصر تشکیل میشود و هر يك از اعضای آن مانند آنکه از شیرینی ترسناك باشند از آن فرار می کنند و حزب شمال معارض دولت است و بطرف حزب دست راست و دوستدار دولت خواهند شتافت و آنکه می گوئید «سید جمال الدین راست می گفت» آری درست می گویم و این هم از فراست من نیست و بقول دانشمندان علم منطبق در تصور تصدیقی کوچکترین فضیلتی نخواهد بود و هرگاه درست دقیق شویم خواهیم دانست که مقدمات درست همان

نتیجه‌های درست را خواهد داد. مقدمات مجلس شورایی ملی با ایجادکننده آنست و از محیط ملت دور خواهد بود و آنکس که آنرا شناخته است قویاست که از قدرت ملت و مجلس بیرون است تا بتواند با او معارضه نماید در اینجا منافع متضاد میشود و دارای هدفهای مختلف هستند اینگونه مجلس‌ها ارزشی ندارد و بدیهی است دوام زیادی هم نخواهد داشت و ملت هم از آن بی‌نیاز نخواهد شد خواهید دید که نماینده ملت دردهای اجتماع را نخواهد گفت و از زشتیها و بدبختی سخنی در پارلمان نمی‌گویند و چونکه تمام آزادی را از او سلب می‌نمایند بلکه این مجلس آلت گنگ و خاموشی است که در دست همان قدرتی است که برای بدست آوردن کشور در دست دارد و هرگاه اندکی فکر کنید این حقایق را درک می‌نمائید و می‌خواهید برای شما اینگونه مجلس‌ها را تعریف نمایم تا بشناسید که نماینده شما در آینده مانند همان هیئت‌های مصری زمان امروز است و همان متولی با هر وسیله‌ای ممکن است تمام ثروت کشاورزان را تصاحب کند.

همان تنبلی و ترسی که حکام جور را از همت بلند سلب نمود و مردم نمی‌توانند با داشتن دلیل‌های روشن در برابر ستمکاران اقامه دعوی کنند و همان کیسکه در اراده و زور و قدرت همه را خوب و پسندیده و حکمت آمیزی پندارند و خواهند دید که برای دفاع از وطن و مناقشه‌هایی خیلی بی‌ادب و ترسو و بی‌تدبیر است و هوش و تدبیر و شجاعتی نخواهد داشت و تمام صفات پسندیده و نیکوئی که صلاحیت دارا بودن آنرا داشته باشد فاقد است.

هر کس بخواهد آزادی را از بین ببرد آنرا جزو فلسفه سیاست بشمار می‌آورد، با کمال تأسف خواهیم دید که مجلس شورایی موهومی شما در صورتیکه احلام درست باشد برخلاف قواعد فلسفی است آن وقت است که باید اعتراف کرد که عدمش به وجود آمده

نطق سید در محفل فراماسونری که خود آنرا تأسیس کرده
 اخراج از مصر بود، در قاهره منتشر شد. پس از چندی مقالاتی بقلم سید علیه
 سیاست انگلستان نیز پخش گردید، که در آن وی مردم را به
 شورش و عصیان علیه انگلستان و وهائی از قید استبداد دعوت کرده بود.^۱ هنگامی که
 عصیان سید علنی گردید، با طرفداران متمهدی سودانی که او نیز علیه انگلستان قیام نموده
 بود تماس گرفت^۲ و نامه‌ای نیز بخود متمهدی سودانی نوشت که بدست کنسول انگلیس مقیم
 مصر افتاد. این عملیات هنگامی که باوج خود رسید، با اعتصابی که علیه منافع انگلستان
 در قاهره رویداد بود تکمیل تشدید شد، وقتی خبر اعلام اعتصاب و سایر عملیات سید
 به لندن رسید، لرد گلاودستون^۳ که با وی نظر خوبی نداشت^۴ به سفیر انگلیس مقیم
 مصر اعتراض کرد تا از او بازخواست بنماید. لرد کرومر^۵ مستشار مالیه و مأمور سیاسی
 انگلستان در مصر که اعتصاب قاهره علیه او صورت گرفته بود در جواب نخست وزیر انگلستان
 چنین می نویسد: «در خصوص پیش آمدن این اوضاع ناگوار از طرف عمال دولت
 قوی شوکت بریتانیا بهیچوجه حرکتی خلاف سیاست و ضد منافع آند دولت بظهور نرسیده
 و در این قضیه احدی از مأمورین سیاسی را نمی توان مقصر دانست، چه که باعث و سبب
 اصلی دست از کار کشیدن هشتاد نفر از مأمورین جدی و زبردست مصری در ادارات دولتی
 و زمین زدن منافع اقتصادی حکومت انگلیس در این مملکت انعقاد انجمن حزب الوطنی
 بوده است و اگر یکسال دیگر مجمع فوق الذکر در قاهره برقرار بماند و مردم متنفذ تاریخی
 وفادار مسلمین آسیای غربی و مرکزی و آفریقای شمالی، درویش ایرانی سید جمال الدین
 اسدآبادی در این مملکت زیست کند، گذشته از اینکه تجاوز و سیاست بریطانیا در قاهره
 افریقا و سایر نقاط شرق بالمره معدوم می گردد بلکه ممکن است که سرتاسر اروپا از

۱- ص ۱۹۹ البنايته الحرة .

۲- نامه سید به بلنت به زبان فرانسه .

۳- ص ۱۹۹ البنايته الحرة .

۴- Lord Cromer .

عملیات و پیشرفت‌های غیرمنتظره این جمعیت بی نظیر بار تعاش آید.

با وصول این گزارش و سایر اقداماتی که سید پس از اخراج از لژ ماسونی «کوکب الشرق» انگلیسی کرد^۱ بتدریج وجودش در مصر مخالف منافع انگلستان تشخیص داده شد و انگلیسها در پی بهانه‌ای برای اخراج او از مصر برآمدند. اتفاقاً خود سید در اینوقت بطور غیر مستقیم به مأمورین سیاسی انگلستان کمک نمود و با بردن يك كره مقوائی بداخل جامع الازهر برای اثبات کرویّت زمین و تدریس و بحث درباره فلسفه ابن سینا غوغائی بوسیله علماء و مدرسین الازهر علیه خویش برپا کرد. و یونان^۲ نماینده سیاسی انگلیس از این غوغا استفاده نمود و بوسیله عمالی که داشت به «خدیو توفیق پاشا» که در همانوقت بجای «اسمعیل پاشا» انتخاب شده بود اطلاع داد که سید را از مصر اخراج کند. خدیو پاشا و سایر پاشاهای مصری و هیأت حاکمه وقت مصر که از نطق قبلی او درباره مجلس شورایی عصبانی بودند نیز اخراج سید را بدولت فشار آوردند و انحلال لژ و محفل وطنی^۳ و تعطیل جلسات مجرمانه آنرا تقاضا کردند^۴ و کار بالا گرفت.

سرفرانك لاسل نماینده سیاسی و ژنرال قنصل انگلیس در مصر در گزارش سیاسی و مجرمانه‌ای که برای «مارکیزاف سالیسبوری» وزیر خارجه وقت انگلیس نوشته است درباره سید مینویسد: «عالی جنابا بقراریکه خدیو توفیق پاشا بمن اطلاع داده از چندی به اینطرف فعالیتهای يك نفر افغانی بنام جمال الدین توجه او را جلب کرده است. مشارالیه مردم را به انقلاب و شورش تحریک و عقاید پوچی انتشار میدهد. از آنجائیکه علیرغم اخطارهای پی در پی اداره پلیس قاهره جمال الدین اصرار داشت

۱- ص ۲۰۲ و ۲۰۳ مردان نامی شرق.

۲- Vivian

۳- نویسنده کتاب مردان نامی شرق درباره اخراج سید مینویسد در همان ایام و یونان نماینده سیاسی انگلیس متیم قاهره شنید که در یکی از مجالس فراماسونهای مصر بر ضد مصالح دولت بریطانیا حرف زده، لذا بادولت مبعوض خود وارد مذاکره شده و عمال بریطانیا که از عملیات انقلابی او قبلاً مسبوق شده بودند بقایش را در مصر صلاح ندیدند... عاقبت خدیو را از نتیجه عملیات سید بترسانید و بکار او خاتمه داد (ص ۲۰۴ - ۲۰۵)

مخفیانه جلساتی را تشکیل دهد و در آنجا تعالیم مخرب و فعاله خود را ضمن وعظ و خطابه دنبال کند، لذا خدیو توفیق پاشا مجبور گردید با اخطار ۲۴ ساعته او را از مصر تبعید نماید. جمال الدین صاحب ذوق و قریحه سرشار و دارای قدرت عظیمی در نطق و بیان میباشد. بطوریکه در مدت کمی موفق گردید عده زیادی را تحت نفوذ و کلام خود قرار دهد و سال گذشته در برانگیختن احساسات مردم علیه اروپائیان مخصوصاً بیشتر بر ضد انگلیسها که نسبت به آنها کینه و نفرتی در دل احساس می کند فعالیتهای زیادی نمود...^۱ سید جمال الدین در لژ ماسونی که تشکیل داده بود عناصر فعال و آتشین و جوانان فاسیونالیست را بدور خود جمع کرده و تمام توجه او با محور سیاسی بود. در حالیکه بنا بر ادعای علی مشیری «در جلسات لژ اقدامات خلاف اساسنامه های فراماسونی» طرح سیاست های گوناگون^۲ ممنوع است. ابراهیم صفائی اظهار عقیده دیگری در باره اخراج سید از مصر کرده و معتقد است که «علاوه بر اقدام کنسول انگلیس برای اخراج او جمعی از مردم نیز به انجمن وی حمله برده لانه فراماسونی او را زیر و رو نموده و بلوایی در قاهره بر پا ساختند». باری، سید جمال الدین تاگزیر در حدود ماه شوال ۱۲۹۶ هـ (۱۸۷۸ م) با خادم ایرانی خود «ابوتراب» که از ایران همراهش رفته بود به هندرفت و با وجودیکه با تهم قیام علیه منافع انگلستان^۳ از مصر اخراج شده بود، اجازه یافت که به بزرگترین مستعمره آندولت یعنی هندوستان برود!! معلوم نیست دشمنی سید با انگلیسها در چه مقام بود که از یکطرف وی را از مستعمره جدید اخراج و از طرف دیگر به مستعمره بزرگتر و زرخیزتری، تبعید نمودند. و بدین ترتیب کسیکه بنا بر ادعای نویسندگان «البنایته الهیه» روح فراماسونری را در مدت اقامت در مصر در بین اعراب تقویت کرد و طبقه حاکمه این کشور را در حلقه برادران فراماسونی جهانی درآورد، از سرزمین افسانه ای مصر اخراج شد.

۱- گزارش ۴۹۸ - ۱۳۰ آگست ۱۸۷۹ با بگانی عمومی انگلستان.

۲- شماره ۸۳ مجله خواندنیها ۲۴

۳- گزارش ۴۹۸

از این پس ، هیچگونه سندی از فعالیت سید جمال‌الدین

در لژ گرانداوریان در لژهای ماسونی - درست نیست . تا اینکه در سال

۱۸۸۳ (۱۳۰۰ هـ) هنگامیکه او در پاریس اقامت داشت ، یکبار

دیگر با تقاضای عضویت او در لژ گرانداوریان موافقت شد . بطوریکه قبلاً گفته شد ، در

این لژ مسئله خدا و مذهب بکلی آزاد بوده و هست و هر کس هر مذهب و مسلک و عقیده‌ای

داشته باشد ، حتی اگر کمونیست و بت پرست باشد ، می‌تواند ، بعضویت آن درآید .

باری ، لژ گرانداوریان ، کمیسیونی برای رسیدگی بتقاضای او تشکیل داد ، ولی

اعضاء این کمیسیون ، بتقاضای او پاسخ مثبت ندادند و شاید هم با عضویتش مخالفت

کردند . اما سید خاموش نشد و بار دیگر در ماه مارس ۱۸۸۳ (۱۳۰۱ هـ) تقاضای عضویت

کرده و تقاضا نامه خود را با نام « شیخ افغان » به لژ فرستاد . اینبار لانگاسه^۱ استاد

اعظم لژ گرانداوریان ، شخصاً نامه‌ای به وی نوشته و از او برای شرکت و عضویت در لژ

دعوت نمود و خود نیز در کمیسیون دوم شرکت جست تا عضویت او را بمصوب برساند .

و روز ۲۷ مارس ۱۸۸۳ سرانجام نامه زیر از طرف « لانگاسه » برای شیخ افغان بآدرس

روز نامه « عروة الوثقی » فرستاده شد^۲ :

شما در این اواخر تقاضای عضویت درین لژ را کرده‌اید . لازم است تذکر داده

شود که سال گذشته کمیسیونی برای رسیدگی بتقاضای عضویت شما تشکیل شده بود .

چون اینک بر اثر تقاضای اخیر شما ناچار باید کمیسیون دیگری بمنظور رسیدگی باین

پیشنهاد تشکیل گردد که من خود نیز عضو آن خواهم بود ، لذا انتظار داریم که اگر همچنان

در تصمیم خود باقی هستید ، نامه‌ای بمن مرقوم دارید و در آن ساعتی را که میتوانیم

یکدیگر را ملاقات کنیم تعیین نمائید ، خواهشمند است آقای ا . . . س . . . اف . . . دروهای

ما را بپذیرید .^۳

ژ . . . لانگاسه

Langassez-1

۲- ترجمه از فرامرز برزگر .

۳- اسناد فراماسونری سید جمال در کتابخانه مجلس شورای ملی.

در تمام مدتی که سید جمال الدین در پاریس اقامت داشت ، در لژ گرانداوریان که پایند مذهب و خدا نبود فعالیت می نمود ، در لژ مستعمراتی همینکه « بلنت » شرق شناس انگلیسی به پاریس آمد و او را برای تکمیل نقشه های شیطانی خود به لندن برد ، سید لژ « آزاد » وی قید و شرط گرانداوریان را رها کرده و بار دیگر به لژهای انگلیسی روی آورد . بموجب اسنادی که در کتابخانه مجلس شورای ملی ضبط است ، سید در لندن در لژ Faith که یکصد و چهل و یکمین لژ انگلستان است و در سال ۱۷۶۵ م (۱۱۷۸ هـ) در لندن تشکیل شده ، شروع به فعالیت کرد . این لژ قدیمی که وابسته به روال ارج Royal Arch انگلستان و دارای منشور قدیمی Varrant میباشد ، از جمله لژهایی است که مأموران مستعمرات انگلیس را تربیت کرده و عضویت می پذیرفت . مقر این لژ در محله Sion college, Victoria embarkment لندن میباشد و روزهای تشکیل جلسات آن طی دو یست سال گذشته لای تغییر بوده و کماکان در روزهای :

۱- سومین پنجشنبه هر ماه صیبحی

۲- چهارمین سه شنبه هر ماه

۳- چهارمین چهارشنبه هر ماه

کار کرده و میکند .

لژ فانیخ تشکیلات فراماسونری انگلستان دارای ارزش و مقام فوق العاده ایست زیرا :

۱- دارای فرمان فعالیت صدساله « Centenary warrant » است . هر يك از لژهای انگلیسی که صدسال فعالیت مداوم داشته باشند ، فراماسونری انگلستان آنها را مفتخر به دریافت فرمان فوق میکند و عضویت و یا شرکت در جلسات آن ، برای يك ماسون افتخار بزرگی است .

۲- لژ فانیخ در ساختمان بنای فعلی ماسونهای انگلستان که پس از جنگ اول جهانی ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ ساخته شد ، شرکت داشت . در موقع ساختمان این بنا هر يك از

اعضاء لژهایی که بیش از شصت عضو داشتند، هر يك ده لیره پرداخت میکردند. لژی که این پول را جمع‌آوری میکرد مدال مخصوص را که بنام «Hall stone» معروف است می‌گرفت و اینهم یکی دیگر از افتخارات لژ مذکور بود.

۳- این لژ دارای سازمان دیگر ماسونی بنام «Chapter» است که در آن نیز عده‌ای ماسون عضویت دارند. با این ترتیب مقام و اهمیت کسی که در این لژ وارد بشود معلوم است.

سید جمال‌الدین نیز در تمام مدتی که در لندن بود در این لژ کار میکرد و پس از آنکه به عثمانی رفت در لژهای فرانسوی و انگلیسی دیگری وارد شد که در آنها نیز فعالیت مینمود.

درباره مسافرت‌های سید بایران و اینکه او ایرانی است در فراموشخانه ملکیم که (صفات‌الله اسدآبادی) همشیره زاده سید جمال‌الدین در مجله ارمنان نوشته از همه مدعیان که سعی در ایرانی بودن سید دارند بهتر و دقیق‌تر است. بنابراین تردید در اینکه سید ایرانی یا افغانی است مورد بحث نیست بخصوص که این نویسنده جزئیات زندگانی او را در ایران و در میان خانواده‌اش شرح میدهد.

صفات‌الله مینویسد: «سید در ۱۲۶۴ هـ (۱۸۴۷ م) با تفاق پدرش به قزوین رفت و دو سال در خدمت پدرش تحصیل میکرد. در اواخر ۱۲۶۶ هـ (۱۸۴۹ م) به تهران میرود و با مرحوم آقا سید صادق مجتهد آشنا میشود. و او بدست خود عمامه بسر سید میگذارد» اگر این ادعا صحیح باشد بایستی در «سید» بودن، جمال‌الدین هم شک کرد. زیرا در آن زمان نه تنها سادات، بلکه کسانی که بدروغ خود را سید معرفی میکردند، نیز از کودکی عمامه سیاه و سبز سر می‌گذاشتند. این تردید از آنجا بوجود می‌آید که در بسیاری نوشته‌ها سید جمال خود را «شیخ» معرفی می‌کند و این تغییر

نام‌ها ، خود دلیل دیگر از آثار تلون در سید است . نویسنده مدعی است که سید از راه بر و جرد به عتبات می‌رود و در خدمت شیخ مرتضی عالم و مجتهد آن شهر علوم « دینی و ادبی » و « معقول و منقول » می‌آموزد و هنوز به سن تکلیف نرسیده ، مجتهد می‌شود^۱ ! و آنگاه با اجازه شیخ مرتضی به هندوستان عزیمت می‌کند و سپس به مکه و عتبات می‌رود و از آنجا برای دیدار خویشان خود به اسدآباد عزیمت می‌نماید^۲ و سپس بمشهد می‌رود^۳ . بموجب همین نوشته او در سال ۱۲۷۹ هـ (۱۸۶۲ م) به افغانستان می‌رود و با امیر دوست محمد خان همدم و مصاحب می‌شود . در ۱۲۸۵ هـ (۱۸۶۸ م) از راه هند ، بقصد مکه با کشتی حرکت می‌کند و پس از چهل روز اقامت در مکه به استانبول می‌رود و در ۱۲۸۷ هـ (۱۸۷۵ م) به مصر بر می‌گردد .

در سال ۱۳۰۳ هـ (۱۸۸۲ م) اعتماد السلطنه او را بایران دعوت می‌کند و سید از راه بوشهر بتهران می‌آید و در خانه محمد حسن امین الضرب اقامت می‌نماید و با عواهل مختلف سیاسی و مذهبی تماس می‌گیرد . پس از چندی ناصرالدین‌شاه هزار تومان پول و یک حلقه انگشتری و یک قوطی انقیه دان الماس بوسیله میرزا علی اصغر خان صدر اعظم بطور هدیه و یادگار برای سید می‌فرستد و میرزا علی اصغر خان از طرف شاه باو ابلاغ می‌کند که فعلاً اقامت شما در تهران مقتضی نیست !

سید ناچار پرومیه می‌رود و بار دیگر در ۱۳۰۶ هـ (۱۸۸۸ م) هنگامیکه ناصرالدین‌شاه در وین بود ، از او دعوت می‌کند که بایران سفر کند و سید مجدداً در ۱- خان ملک ماسان می‌نویسد : « مشکل می‌توان قبول کرد که مرحوم شیخ الطایفه شیخ مرتضی انصاری یکس در سن ۱۹ سالگی اجازه اجتهاد بدهد و آنکه اگر سید جمال‌الدین چنین اجازه‌ای داشت ، سند باین مهمی را اقلاً چند جا عکس می‌انداختند و منتشر می‌کردند » (سیاستگران قاجار)

۲- مجله ارمنان سال ۱۲ ص ۵۹۰

۳- صفات الله اسدآبادی « می‌نویسد : « بدروبستگانش اصرار کردند که او در اسدآباد بماند ولی سید در جواب آنها گفت من مانده شاهبازی هستم که فضای عالم با این وسعت برای طیران او تنگ باشد و موجب دارم از شما که می‌خواهید مرا در این قفس تنگ و کوچک پای بند

کنید . »

۱۳۰۷ هـ (۱۸۸۹ م) بایران میآید و درخاند حاج محمد حسن امین‌الضرب و حضرت عبدالعظیم سکونت می‌نماید . ولی در شعبان ۱۳۰۸ هـ (۱۸۹۰ م) باخفت و خواری از کشور اخراج می‌گردد .

هدایت‌الله خان گیلانشاه که سی سال در دربار سلاطین قاجار مقامهای حساسی داشته در خاطرات دوران خدمتش که نسخه خطی آنرا در اختیار اینجانب قرار داده است درباره سید جمال چنین می‌نویسد :

« آقا سید جمال شخص معروفی بود . همه برای ملاقاتش می‌آمدند و او هم داد سخن می‌داد . از ترقیات اروپا و اختراعات محیر العقول و خرابی اوضاع ایران و زور گویبای دولت روس و انگلیس که ناشی از عدم لیاقت اولیای امور می‌خواند ، صحبت می‌داشت . بازار سخت‌گوئی آقا گرم شده بود و هر روز به ازدیاد اهالی در مجلس افزوده می‌شد و از گفته‌های آقا يك پیرایه‌هائی گفته می‌شد و نقل مجالس و محافل گشته بود^۱ ... در مجالس او علناً از شاه انتقاد نموده و می‌گفت : شاه صدراعظم را دوست دارد و ملت را فدای اغراض و خوشگذرانی خود نموده است . مملکت يك هریضخانه ندارد ، تنها دواخانه‌ئی که دارد شورین است که با فروش داروهای گران قیمت ، جیب ملت را خالی می‌کند در مملکت مدرسه نیست ، مردم نمی‌توانند تحصیلات عادی بکنند تا چه رسد به علوم متداوله اروپا . شاه خواست جلومجالس و آمد و شد های منزل او را بگیرد . رئیس نظمیة عدای را مأمور کرده بود که جلواقامتگاه او باشند و اسامی و اردین را یادداشت کرده تا بدینوسیله از ورود اشخاص به خانه سید جلوگیری شود ، ولی از اینکار هم نتیجه نگرفتند ... ناصرالدین شاه دستور دستگیری و تبعید سید را داد ولی يك هرگز پنهانی ماجرا را قبلاً به سید اطلاع داد و حاج امین‌الضرب هم خانه‌ئی برای او در نزدیکی صحن حضرت عبدالعظیم تهیه کرده و به پیرزای کرمانی گماشته سید دستور مراقبت از او را داد^۲ ... »

۱- هدایت‌الله گیلانشاه پدر سید هوائی گیلانشاه و سر توب منوچهر گیلانشاه است .

۲- ص ۸۹ کتاب خطی خاطرات گیلانشاه .

۳- ابضاً ص ۸۲ .

در مدتی که سید جمال در ایران بود، در سازمان فراموشخانه محارم سید جمال ملک فعالیت می‌کرد. سید جمال برای اینکه بر اسرار در ایران و فعالیت خود بکشد عنای از افراد مؤثر مملکت را جزء محارم خود قلمداد کرده و چند پادشاه و مستخدم سرپائی نیز که بول و تبلیغ در آن‌ها مؤثر بود، استخدام نمود که از جمله فدائیان او بودند: در بین این دو دسته محارم سید از همه نزدیکتر باو حاج امین‌الضرب از طبقه نجار و حاج شیخ هادی نجم‌آبادی از طبقه علماء بودند که هر دو نفر در کار سیاست وارد بودند و در فعالیت‌های سیاسی کشور تحت تأثیر تمدن خارجی و نفوذ انگلستان قرار داشتند. حتی در جریان قتل ناصرالدین‌شاه مرحوم حاج شیخ هادی نجم‌آبادی بی‌اطلاع از ماجرا نبود و چنانکه در همین کتاب خواهد آمد میرزا رضا کرمانی قبل از ترور شاه با نجم‌آبادی ملاقات کرده و او را در جریان مأموریتش گذاشته بود. علاوه بر این دو نفر فوق‌الذکر عناصر ذیل نیز از طبقات مختلف جزو محارم سید بودند:

از طبقه علماء - سید محمد طباطبائی - از طبقه رجال دولت امین‌الدوله و مشیر-الدوله - از اعیان آقا میرزا نصرالد خان و برادرش آقا میرزا فرج‌اله خان از شعراء و نویسندگان اعتماد السلطنه و ذکاء الملک. از اطباء دکتر مهدی‌خان - میرزا داود خان و میرزا عبدالله خراسانی - از بازرگانان و کسبه آقا میرزا علی اکبر ساعت ساز معروف به حکیم. از ملاکین حاج میرزا آقای ارباب، حاج میرزا حسینعلی پسر حاج عبدالعظیم هراتی - و حاجی سیاح نیز از فعالین خانه سید در مدت اقامت در تهران و هنگام سفر به روسیه بود.

۱ - اعتماد السلطنه که از هواخواهان سید جمال بوده و او را به تهران آورده در یادداشت‌های روزانه‌اش که قسمتی از آنها در نشریه ۸۴۶ دانشگاه چاپ شده است می‌نویسد: ... سید خیلی مرد با علم و معنوی است دوسه زبان می‌داند در نوشتن اول شخص است... (ص ۱۴۹) ... باشد تا وجود این شخص اسباب فتنه بزرگی در ایران بشود که هیچ فایده به حال دولت نداشته باشد (ص ۱۵۰) ... نمی‌دانم جمالی بود یا ملکی که بر هر دولتمت... (ص ۱۵۲)

سید جمال الدین در مدت اقامت در تهران با عده‌ای از اعضاء فراموشخانه ملکم که همه دارای علائم و رموز مخصوص بودند ملاقات می نمود و با آنها در خفا گفتگویی سیاسی می کرد ، میرزا محمد قمی رئیس جامع التقریب مذاهب اسلامی که سالها مقیم قاهره بود و جمعیت دارالتقریب مذاهب اسلامی ، را در آن شهر تشکیل داده و همان راه سید جمال الدین یعنی نزدیک کردن شیعه و سنی را تعقیب می کند چندین سال پیش در سفری که به قاهره کردم بمن گفت : در ملاقاتهایی که در سالهای ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۴ شمسی در شهر ری از شیخ صالح کاشی خادم حضرت عبدالعظیم کردم ، او درباره اقامت سید جمال در منزلش بمن گفت : بعضی اوقات از تهران اشخاص عادی که بهیچوجه با آنها سوء ظنی نمی رفت بدیدن آقا می آمدند ، آنها اکثراً دارای علائم و رموز مخصوص بودند و پس از گفتن کلمه رمز و نشان دادن علامت مخصوص با سید به خلوت می رفتند . بارها اتفاق افتاد که من در ضمن صحبتشان بداخل اطاق رفتم ولی ناگهان صحبت آنها قطع میشد . بعدها که احساس کردم در این گفتگوها حضور من زائد است ، با اشاره سید از اطاق خارج میشدم . يك روز سید بمن گفت اینها واسطه مرکز ملیون تهران و فراموشخانه هستند و برای اینکه اعضاء اصلی مرکز بود شناخته نشوند آنها را با علائم و رموزات مخصوص باینجا می فرستند .

سید جمال الدین پس از اینکه از ایران برای دومین بار اخراج گردید ، به لندن رفت و با ملکم خان و تشکیلات فراموشخانه همکاری کرده و در روزنامه قانون علیه شاه و دستگاه حاکمه ایران مقالاتی مینوشت^۱ .

تشکیلات سری دیگری که سید جمال الدین در مصر و جمعیت سری عروه نونس و شاید فرائسه بوجود آورد ، جمعیت « عروه » نام دارد که در اصل در حیدرآباد هند تشکیل شده بود . از مرام و نظام این جمعیت شبه فراماسونری که روزنامه «عروا الوتقی» درباریس ارگان آن بوده است ، هیچگونه اطلاعی در دست نیست تنها در بین اسناد سید جمال که در کتابخانه مجلس

شورای ملی نگینداری میشود نامه‌ای از شیخ محمد عبده از تونس به پاریس مورخ ۲۴
 دسامبر ۱۸۸۴ وجود دارد که در آن درباره این جمعیت سری مطالبی نوشته شده است .
 شیخ محمد عبده در این نامه می‌نویسد: «... من در اینجا به علماء و احرای تونس برخورد
 و آنها را شناختم و شما را بایشان شناساندم و گفتم عروء نام جریدهای نیست بلکه نام
 جمعیتی است که سید در حیدرآباد هند تأسیس کرد و شعبی در دیگر ممالک دارد . اما
 هیچ شعبه ، شعبه دیگر را نمیشناسد و فقط رئیس از آنها آگاه است . اینک ما میخواهیم
 يك شعبه در اینجا تأسیس کنیم . آنها پذیرفتند و من از امروز کوشش می‌کنم که این
 جمعیت را تشکیل دهم .

بیشتر اعضاء از دانشمندانند . یکی از آنها شیخ ورستانی است و یکی شیخ ابو حاجب .
 من بزودی نام هم قسمان را بشما اطلاع میدهم . دوست دارم که کسی از نام آنها مطلع
 نشود . با آنها گفتم که کسی از نام ایشان ، جز شما و من و خداوند مطلع نخواهد شد . از
 پول خبری نیست . هر دوی را زدم ثمری نداشت مگر اینکه زیاد تصریح کنم و من اینکار
 را دوست ندارم . دیروز فریب ده دانشمند که یکی از آنها شیخ سنوسی بود بخانه من
 آمدند . شیخ سنوسی را بخلاف آنچه که اول بمن گفته بودند دیدم . بزرگان علماء را
 برای شام بخاندهای خود خواندند ، همچنین سنوسی ، آنها با من خوش رفتاری کردند .
 من امیدوارم شما نامه‌ای بفرستید . اگر ما باید بعنوان «العربی بمیس» بنویسد که به من
 می‌رسد ، یا بهمان عنوانی که من خودم نامه فرستادم . جمعیت وقتی تشکیل شد و من
 بشما اطلاع دادم شما دیگر در فرستادن نامه تأخیر نکنید . چه جمعیت بنام شما تأسیس
 می‌شود . به گمان من پیشرفت می‌کنیم و نرسی در اینجا نیست . آنها غیرت دارند و دفاع
 میکنند و در نهان از جمعیت حمایت خواهند کرد . اگر بدانید که چقدر مردم به من اقبال
 کرده‌اند خوشحال می‌شوید . آنها معتقدند که خزانگی در دست ماست و از غیب بهار روزی
 می‌رسد . من از همین اعتقاد آنها بیشتر خوشحالم تا از خودمان . مبادا ترك نامه نگاری
 کنی و مقام مرا از ابراهیم بیگ پائین تر قرار دهی ... محمد»

تا اینجا آنچه مقدور بود از فعالیت‌های سید در لژهای ماسونری و تشکیلات شعبه ماسونی که او داده بود پرده برداشتیم اینک فعالیت‌های سیاسی سید را در دوران حیاتش تا آنجائیکه بکارهای ماسونی و عضویت او بستگی دارد نقل می‌کنیم :

از روزیکه سید جمال در عرصه سیاست خاورمیانه و بخصوص هند،
اتحاد اسلام ایران، عثمانی و مصر ظهور کرد بظاهر برای «امراتحاد اسلام»،
 و «پان اسلامیسم»، «خلافت مسلمین» و «انتخاب خلیفه» مسلمین
 با کمک انگلستان^۱ فعالیت می‌کرد. و هنوز هم پس از گذشت سالها،
 این امر از جمله افتخاراتی است که طرفدارانش برای او قائل

هستند. مرتضی مدرس چهاردهی می‌نویسد: «سید در تمام دوره زندگانی خود با اصول
 توحیه و حقایق اسلام معتقد بود و تنها خدای یگانه و تجدید عظمت اسلامی را در نظر
 می‌گرفت و از اختلاف و فرقه بازی گریزان بود و در تمام گفتار و کردار خود جز خدا و حقیقت
 اسلام چیز دیگری را در نظر نداشت ... هنگامی که سید نام خدا و اسلام را بر زبان
 جاری می‌ساخت کوئی نیروی کهریائی آن لرزه بر اندام شنوندگان می‌افکند^۲ ... هم او
 می‌نویسد: «از زمان تاریخ تألیف و انتشار رساله «نیچری» تاکنون شبها و لاحده
 بصورت‌های مختلفی جلوه گر شده و با اینوصف هنوز نوشته های سید در جهان اسلام
 تازگی دارد^۳ ... سید حسن تقی زاده که بوجود سید افتخار می‌کند می‌نویسد: «بزرگترین
 اعمال جمال الدین نهضت اسلامی و اتحاد اسلام در روی اساس ترقی و نجات از تسلط اروپا

۱. دانشمند محترم محمود محمود درباره مذاکرات سید جمال در لندن با اولیاء دولت
 انگلستان برای ایجاد اتحاد اسلام چنین می‌نویسد: «یکی از آن تفرقه‌های سیاسی غرب که
 اسباب خرابی ممالك اسلامی شد همین کلمه اتحاد اسلام بود که در هر يك از ممالك اسلامی
 تولید اختلاف نمود ظاهراً حرف بسیار فریبنده ایست آیا در انجام آنهم هیچ فکر شده بود و یا
 در نتیجه آن که مقصود عمده سیاستون لندن بود غور کرده بودند يك اتحاد اسلامی که خواهان
 آن دولت انگلیس باشد و شالوده آن در انگلستان ریخته شده باشد و فکر لر دساز بوری
 - چیل وولف باشد يك چنین اتحادی باید خیلی اتحاد مهم و جامع باشد»

۲. ص ۳۴ زندگی و فلسفه اجتماعی و سیاسی سید جمال الدین .

۳. ص ۳۷ همین کتاب .

بود ... و رفتن سید باستانبول بنا بدعوت سلطان عثمانی (اواخر سال ۱۳۰۹) یا اوایل سال ۱۳۱۰) و اقامت او با عزاز در آنجا نزدیک قصر سلطان با مقرری ماهانه ۷۵ لیره عثمانی ... برای خلافت سلطان عثمانی ...^۱ شاهد خوبی برای این قضیه است. نه تنها طرفداران سید در ایران ، تلاش او را برای « خلافت سلطان عثمانی » عنوان کرده و نام « اتحاد اسلام » بآن داده اند ، بلکه پرفسور گولدزیهر ، شرقشناس آلمانی نیز در « دائرة المعارف اسلامی تحت تأثیر طرفداران وی قرار گرفته و در این باره مینویسد : « فکر بان اسلامیک با اتحاد اسلام بزرگترین آمال و آرزوی او بود . »

علیرغم نظر بعضی از مورخان که او را خداپرست ، طرفدار اسلام و مسلمان متعصب و آرزومند سرفرازی مسلمین معرفی میکنند ، اکنون که اسناد وزارت خارجه انگلیس منتشر شده ، معلوم میگردد که سید جمال الدین نه تنها خداپرست نبوده ، بلکه مخالف خداپرستی و دینداری نیز بوده است تا جائیکه در لژ فراماسونری انگلستان علیه خدا پرستی سخنرانیهای ایراد نموده است . او با بان سید جمال الدین در نوشته های سیاسی و رسمی خود مدعی هستند که لژ فراماسونری معر او را بعلت انکار خدا از عضویت در لژ اخراج کرده اند . فرانک لاسیل نماینده سیاسی انگلستان در قاهره در گزارش سیاسی و محرمانه « خود که روزی ام اگست ۱۸۷۹ طی شماره ۴۹۸ به لندن فرستاده درباره اخراج سید مینویسد : « اخیراً از لژ فراماسونها که در آنجا عضو بوده بعلت اینکه علناً منکر خدا بوده اخراج گردیده است »^۲

علی مشیری که باستناد اسناد بایگانی عمومی انگلستان و کتب و مقالاتی که درباره سید در دسترس بوده است و همچنین احتمالاً بعلت عضویت در لژ ماسونری انگلستان ، با اسناد قاش نشده لژهای انگلیسی نیز دسترسی دارد ، در تحقیقات عمیقانه و عالمانه ای مینویسد :

« در سال ۱۸۷۸ جزو گروه ممتاز فراماسونهای منتسب بمشور اسکاتلند گردید ،

۱- مردان خود ساخته ص ۵۲

۲- اسناد بایگانی وزارت خارجه انگلیس گزارش ۴۹۸

گرچه طولی نکشید که عذر او را از لژ خواستند^۱، و چنانکه قبلاً گفته شد سید پس از اخراج از لژ اسکانند، وارد لژ گرانداوریان که اعتقاد به مذهب و خدا در آن اجباری نیست گردید^۲ و عقیده باطنی خود را درین لژ ظاهر کرد.

علاوه بر این اطلاعاتی در دست است که نشان میدهد او قبل از اینکه وارد لژ گرانداوریان بشود نیز بایه دینی محکمی نداشته و حتی نماز نمیخوانده است. سید حسن تقی زاده که از مدافعان ادست، در معرفی اش در مجله کلاه و کتاب مردان خود ساخته، در باره نماز نخواندن سید مینویسد:

«شخص دیگری باینجانب روایت کرد که وی با حاج امین المصرب از راه حاج طرخان بمسکور رفت و چون بمسکور رسید مشاهده شد که امین المصرب که خیلی مرید و شیفته وی بود نسبت باو کم اعتقاد شده، چه میگفت که در عرض راه دیده است که سید نماز نمیخواند^۳»

سید جمال نه تنها نماز نمی خوانده بلکه اساساً اعتقاد صحیحی هم به مبانی مذهبی نداشته و آنچه را که بزبان و قلم می آورده تظاهر بانحاد اسلام و عنوان کردن موضوع بقصد بهره برداریهای سیاسی خارجی بوده است. سلیم العنجدوری در قصیده «سحر هاروت» درباره دیانت سید می نویسد: «سید در علم الادیان تحقیق کرد و سرانجام ملحد شد و فانی بقدیم عالم گردید... و معتقد شد که اعتقاد بوجود محرك اول و حکیم موهوم است...»^۴ روزنامه اختر هنگام سفر سید جمال به لندن و همکاری او با ملکم مقاله ای تحت عنوان «شیطان در لباس انسان»، نوشته ضمن شرح و زندگی سید بتفصیل چنین می نویسد:

«این مرد با اینکه بیگانه از دین است و خود را برای پیشرفت پاره ای مقاصد نامشروع داخل مملکت علمای اعلام کرده است... در هنگام ورود آ نشهر مینو بهره

۱- مجله خواندنیها شماره ۸۳ سال ۱۳۴۴

۲- رجوع شود بشرح حال سید در همین فصل و همچنین مجموعه اسناد و مدارک چاپ شده سید جمال در کتابخانه مجلس شورای ملی.

۳- من ۵۲ مردان خود ساخته.

۴- زعماء الإصلاح فی العصر الحديث - چاپ مصر از احمد امین ص ۱۱۰.

بایتخت بزرگ اسلام است [اسلامبول] نام شیخ افغانی بر خود بست و در مطبعه تعلیم و تدریس نشست و در ظرف اندک مدتی بسیاری از طالبان علم در حلقه درسش جای گرفتند. چون بازار خود را گرم دید آنگاه خبث باطنش در هیجان آمد و علی رؤس الاشهاد اظهار زندگه و الحاد نموده حاشا و ثم حاشا نبوت را بعنوان صفت یاد نمود ولی حکومت سفید عثمانی از راه باریک بینی او را مجال نداد تا به اضلال مردم پردازد و او را نفی بلد کرد و از دار الخلافه بیرون نمود بطوریکه او از اسلامبول بجانب مصر رهسپار شد... آنجا هم قتل دهان برداشته در حق اهل شرع مقدس بنای بدذبانی را گذاشت چیزی نمانده بود که آن مرد پست فطرت آشوبی بلند کند حکومت مصر نیز نفی بلد و اخراجش کرد... هرگاه این شیخ گمراه نعوذ بالله داخل سلك علما و فضلاء اسلام بود هر آینه با ارامنه مفسد و ریائی همدست نمیشد...^۱ سید جمال که جمعی او را منادی اتحاد اسلام می خوانند، حتی توکر و مستخدم مسلمان هم نداشت و روزی که در اسلامبول مرد بنا بنوشته مرید باوفایش «در آغوش خادم باوفای مسیحی خود جان سپرد»^۲

برای سید جمال الدین، دین و ملیت و همه چیز دیگر همکاری بایهودیان بی معنی بود. او بهر جا که پول، توطئه و دیسه برای کسب مقام و شهرت وجود داشت، رامیافت و خود را در اختیار صاحبان زر و زور و فساد و تباهی می گذاشت. اونه تنها مخالف اسلام و خدا پرستی بود، بلکه در مدتی که در پاریس اقامت داشت ۱۸۸۳-۱۸۸۵ (۱۳۰۰-۱۳۰۲ هـ) خود را در اختیار سرمایه داران یهودی پاریس و قاهره گذارده و با کمک آنها روزنامه و نشریه منتشر می کرد و از این راه امرار معاش مینمود. در آن ایام یهودیان مصر و فرانسه با دادن پول نزول به فلاحتان فقیر مصر استفاده سرشاری می بردند، هنگامی که انگلیسها مصر را کاملاً اشغال و اقتصاد آن کشور را بدست گرفتند، دستجات نزول خوار مصری که اکثرأ کلیبی مصری یا فرانسوی بودند بفکر مبارزه با انگلیسها افتادند.

۱- مجموعه اسناد و مدارك چاپ شده سید جمال ص ۱۴۴.

۲- مردان نامی شرق - مقاله تنی زادم ص ۳۳۷.

در مصر آنروز صرافان کوچک پول را از سرمایه‌داران بزرگ با منافع کمتری قرض می‌کردند و به‌مناسبت فقیر وام می‌دادند. سرمایه‌داران قرض‌خوار طراز اول، بنوبه خود با بانکداران یهودی پاریس طرف معامله بودند و با آنان داد و ستد داشتند. این دو دسته کلی می‌چون منافع خود را با وضع مقررات جدید از طرف انگلیسها در خطر می‌دیدند، با کمک «جیمس سانوا» کلیمی که از نویسندگان معروف و باهوش بود، با سید جمال‌الدین تماس گرفتند و او را برای انتشار روزنامه‌ای بزبان عربی آماده کردند. چون برای سید جمال، یهودی و مسلمان، انگلیسی و فرانسوی، هیچکدام فرق نمی‌کرد و هر جا «پول» و «توطئه» بود، سید حاضر بکار میشد، ولذا با «جیمس سانوا» که در مصر بنام ابونظاره «یعنی پدر عینک‌ها» معروف بود، شروع با انتشار مجله‌ای بنام «ابونظاره» در پاریس کردند^۱. علی‌مشرقی می‌نویسد: «... سید جمال‌الدین با جیمس سانوا در تمام دوره اقامت خود در پاریس همکاری می‌کرد و مشترکاً مجله ابونظاره را انتشار می‌دادند. البته انتشار این مجله مستلزم مخارجی بود که با وضع اسفناک مالی آنان جور در نمی‌آمد و باید بدیجه اشخاصی و برای چه منظور از این دو نفر حمایت می‌کردند. تاکنون در نوشته‌ها و آثاری که بوسیله نویسندگان و بعضی از مؤلفین خارجی درباره سید جمال‌الدین نوشته شده است، این مطلب روشن نگردیده و کسی در این فکر نبوده که بفهمد بالاخره مخارج اقامت و زندگی روزانه سید جمال و هزینه مسافرت‌های او و نیز مخارج مجله [و سایر نشریات او در هند - ایران - انگلستان - مصر که علیه سلاطین و دولت‌ها و سیاستهای خارجی] انتشار می‌یافته از کجا تأمین میشد؟»^۲

سید جمال‌الدین روز ۱۷ فوریه ۱۸۸۳ (۱۳۰۱ هـ) از

کمک دولت فرانسه کلکته به پاریس میرود و در کوچه Sêize ۱۶ اقامت میکند و او به سید جمال در ماه ۵۰ فرانک کرایه می‌پردازد و در موقع ورود بدین خانه نام خود را «الدین جمال» ثبت مینماید. در آن هنگام رابطه

۱- گزارش ۲۰۱ مورخ ۱۱ سپتامبر ۱۸۸۳، بالاتیکت سنبر انگلیس در پاریس به گرانده نویل وزیر امور خارجه انگلستان.

۲- شماره ۸۷ سال ۲۴ مجله خواندنیها

سیاسی فرانسه و انگلستان تیره شده بود و طرفین علیه یکدیگر قیام می کردند و مسافرت سید جمال الدین در آن موقع بحرانی موجب تغییرات مختلف شده بود. عده ای عقیده داشتند که سازمان جاسوسی انگلستان او را به فرانسه فرستاده است تا بوسیله وی از فعالیت فرانسویها در مصر و هند آگاه شود. دسته دیگر معتقد بودند که خود سید پس از اطلاع از اختلافاتی که بین این دو کشور پیدا شده بود بفکر استفاده افتاد و خود را بدامان فرانسویها انداخته است. اداره سیاسی هندوستان در گزارشی که درین باره به وزارت خارجه انگلستان فرستاده اظهار عقیده کرده است که سید بوسیله دولت فرانسه تقویت میشود و پول نثریات و فعالیت های مضر علیه انگلیس را مقامات دولتی فرانسه از راه غیر مستقیم در اختیار وی می گذارند.^۱

رئیس پلیس فرانسه در گزارشی که روز ۶ ژوئیه ۱۸۸۳ برای مدیر کل اداره امور جنائی لندن درباره سید جمال تهیه کرده می نویسد: «مشارالیه ملاقات های زیادی با اشخاص دارد و وضع مالی او خوب است و رفتار و اخلاق او بهیچوجه ناپسند نیست» اقامت سه ساله سید جمال در پاریس و انتشار مجله ماهانه «ابو نظیره» و «عروة الوثقی»^۲، نشانه دیگری از سیاست «غیر روشن» سید جمال الدین بوده است. در آخر سال سوم اقامت او در پاریس، ویلفرد بلنت^۳ مستشرق معروف انگلیسی از لندن پاریس آمد و پس از چند جلسه مذاکره سید را با خود به انگلستان برد تا او را در عثمانی و ایران مورد استفاده دولت متبوعش قرار دهد. و بدین ترتیب دوره همکاری سید و فرانسویها تمام شد.^۴

۱- مجله خواندنیها شماره ۸۷ سال ۲۴

۲- Le Lien indissoluble می ۲۰۹ مردان نامی شرق.

۳- wilfred Blunt.

۴- سید حسن تقی زاده در این باره می نویسد: «در سنه ۱۳۰۲ بلنت سابق الذکر سید را بلندن دعوت کرد. سه ماه در خانه وی ماند و ترتیبی داده شد که سید جمال الدین با سردر و مولف که نماینده انگلیس در مصر شده بود و قبل از عزیمتش با نجا بقصد جلب دوستی عثمانی بدوستی و حتی اتحاد آن دولت و سایر دول اسلامی با انگلیس باستانبول سفری میکرد باستانبول برود. وجود سید را بعلت نفوذ وی در درباریان عثمانی و خود سلطان برای پیشرفت مقصود خود مفید می شمردند» (ص ۵۱ مردان خود ساخته)

سید جمال‌الدین در مدت شصت سال عمر خود چندین بار

سید و روسیه از روسیه طرفداری و در عین حال علیه آن دولت فعالیت کرده است. وی در سال ۱۸۸۵ (۱۳۰۳ هـ) که با اردو راندولف چرچیل^۱ (پدر سروبنستن چرچیل) وزیر امور هندوستان ملاقات کرد، دولت انگلیس را تشویق نمود که در برابر روسها مقاومت کند و آنها را وادار به عقب نشینی نماید. در مصاحبه‌ای که در روز ۲۲ جولای ۱۸۸۵ (۱۳۰۲ هـ) بین او و چرچیل در وزارت هندوستان با حضور ویلفرید بلنت انجام گرفت آن دو چنین گفتگو کردند:

چرچیل - آبا افغانها از ما بیش از روسها نفرت دارند ؟

جمال‌الدین - روسها به افغانه آزاری رسانیده‌اند .

چرچیل - آیا شما تصور نمیکنید که روسها بیش از انگلیسها با اسلام صدمه رسانیده‌اند ؟

جمال‌الدین - بله تصدیق میکنم، روسها بعضی از محالک کوچک را از قبیل کریمه چرکس و غیره که در میان آنها یکعده ترکمن زندگی میکنند تصرف کرده‌اند در صورتی که انگلیسها امپراتوری بزرگ دهلی را از بین برده و به مصر و سودان تجاوز نموده‌اند... سه دلیل بزرگ برای اینکه چرا مسلمانان هند از شما بیش از روسها نفرت دارند وجود دارد :

اولاً - برای اینکه شما امپراتوری دهلی را مضمحل کردید .

ثانیاً - شما مستمری و حقوق پیشوایان مذهبی مؤذنین و مستحفظین مساجد را قطع کردید در صورتیکه روسها باین موضوع خیلی توجه داشتند .

ثالثاً - شما در ارتش به مسلمانان درجه نمی‌دهید ولی روسها اینکار را همیشه رعایت کرده‌اند .

چرچیل - پس شما فکر میکنید انگلستان برای مسلمانان از روسیه خطرناکتر

می‌باشد ؟

جمال الدین - نظر من این نیست من از گذشته دارم صحبت میکنم گرچه در سابق انگلستان بیش از روسیه بماند و روسیه در حال حاضر روسیه خطرش بیشتر است، هرگاه روسها در شهر مرو بیش از پنجسال بمانند دیگر از افغانستان و ایران و آناطولی و هندوستان چیزی باقی نخواهد ماند تمام این کشورها را خواهند گرفت آنها ممکن است بعضی از شهرهای غیر مهم را ترك کنند ولی مرو را هرگز از دست نخواهند داد و در آنجا مستقر خواهند شد.^۱

باوجودیکه سید روسها را حامی مسلمانان، مؤذنین مساجد و تعمیرکننده مساجد می‌داند و اقرار می‌کند که روسها به افغانها صدمه نرسانیده‌اند و افسران را در ارتش خود راه می‌دهند، مع الوصف وزیر امور هندوستان و دولت انگلستان را تشویق مینماید که علیه روسها جبهه‌ای بوجود آورند و با آنها از در جنگ درآیند، سید جمال الدین در پایان مصاحبه خودش با «راندالف چرچیل» باز می‌گوید: «شما باید با مسلمانان متحد شوید و با کمک افغانه، ایرانیان، ترکها، مصریان و عربها، روسها را از مرو تا ساحل بحر خزر برانید.^۲ توصیه‌ای که سید در سال ۱۸۸۷ (۱۳۰۴ هـ) به وزیر امور هندوستان کرده بود، در واقع خط مشی سیاسی انگلیسها در قرن نوزدهم و بیستم شد و سید جمال الدین که در این ملاقات خود را دشمن روسیه و این کشور را دشمن استقلال ممالک اسلامی می‌دانست، ناگهان بفرستادن روسیه و جلب موافقت روسها برای جنگ با انگلیسها افتاد. گزارش سفیر انگلیس از سنت پترزبورگ به «مارکیزاف سالیسبوری»^۳ وزیر خارجه وقت انگلستان که در تاریخ ۲۷ آوریل ۱۸۹۲ م (۱۳۰۹ هـ) بلندن فرستاده شده حاکیست که مسافرت سید در آن سال ۱۸۸۵ م - (۱۳۰۲ هـ) باین منظور بوده است. سفیر انگلیس در این گزارش می‌نویسد: «... سپس بروسیه رفت و در آنجا خود را نماینده مسلمانان هندوستان قلمداد کرد و از دولت روسیه تقاضا نمود علیه انگلیسها با کمک

۱ - مجله خواندنیها شماره ۶۷ سال ۲۴

۲ - اسناد وزارت خارجه انگلیس

۳ - Lord Salisbury

نمایند^۱، خان ملك ساسانی به نقل از روزنامه قفقاز^۲ می نویسد: «سید بروسیه رفت که بتوسط کاتکوف روزنامه نویسنده مشهور مسکو با اولیای دولت روس تماس حاصل کند. یکی از مقاصد وی در مسافرت بروسیه این بود که نظر مخالف دولت روس را نسبت به ولیمهدی ظل السلطان تعدیل نماید و خاطر اولیای دولت روس را بوی متمایل گرداند و سعی کند که از دولت روس مأموریتی در آسیای وسطی برای تبلیغات اتحاد اسلام بدست بیاورد ولی موفق نشد. بالجمله سید جمال سه سال در پترزبورگ بماند ولی وی موفق بملاقات امپراتور روس و اجرای مقاصد خود نگردید و از روسیه با گذرنامه ایرانی که بیگلریگی روس در ۲۰ آوریل ۱۸۸۸ [ذیقعه ۱۲۲۲] تحت شماره ۱۰۸-۷۴۵-۷۴۵ آنرا ویزا کرده بود به آلمان مسافرت کرد.^۳»

در سال ۱۳۰۸ هـ (۱۸۹۱) که ناصرالدینشاه در مونیخ بسر می برد، امین السلطان صدر اعظم از شاه تقاضا کرد تا باو اجازه شرفیابی داده شود. در آن ایام روسها از امین السلطان بعزت امتیازاتی که بانگلیسها داده بود، سخت رنجیده بودند. اتابك روس مآب، که انگلوفیل شده بود، بخیال اینکه سید در میان درباریان روسیه نفوذی دارد به وی مبلغی پول داد و او را روانه آن کشور ساخت. سید به اتابك گفته بود که با «دوگروس» رئیس الوزرا و «زینوف» وزیر خارجه رابطه نزدیک دارد. و در مدت اقامتش در روسیه با «ایگنائیف» و «مادام» نویکوف و «ژرال ریختر» و ملکه روسیه ملاقاتهایی نموده^۴ و بعلاوه پادشاه روسیه از او جانبداری می کند.

اما این بستگی ها با آنچه را که ادعا می کرد صحیح نبود، زیرا سفیر انگلیس در گزارشی که از روسیه برای وزارت خارجه دولت متبوع خود فرستاده می نویسد: «موقمی که شیخ در روسیه بود با آقای زینویف چندین مرتبه تماس گرفته و روابطی با او برقرار نموده. مشارالیه حالا در تهران چنین وانمود کرده که تحت حمایت دولت

۱. اسناد بایگانی عمومی دولت انگلستان.

۲. شماره هفتم می ۱۸۹۵ مطابق ذیحجه ۱۳۱۳.

۳. سیاستگران قاجار جلد اول ص ۱۲۷.

۴. مردان نامی شرق ص ۲۴۴.

روسیه درآمده است و بدون شك در نظر دارد به نفع روسیه فعالیت‌های انجام دهد...^۱ سید بار دیگر به روسیه رفت و پس از اینکه چندین بار با صدر اعظم روس و مستشاران سیاسی و مشاورین روسها ملاقات و زد و بندهائی نمود^۲، پس از دو ماه اقامت در پایتخت این کشور و متقاعد کردن روسها در ۱۳۰۷ هـ (۱۸۹۰) پس از مراجعت ناصرالدین شاه بایران به تهران بازگشت و بار دیگر در منزل حاجی محمد حسن امین الضرب اقامت کرد. با وجودیکه بنا به ادعای سید حسن تقی‌زاده، امین الضرب در سفر قبل نسبت به سید بعثت «نماز نخواندن» کم اعتقاد شده بود، مع هذا بنا به اشاره‌ای که از مراکز مربوطه به او شده بود، سید را با جلال و شکوه پذیرفت و از او پذیرائی مجلل کرد.

سید در این سفر آنچه می‌توانست به شاه قاجارها نت می‌کرد و چندین نامه بی‌امضاء را تا زیر بالش وی رسانید. ناصرالدین‌شاه که او را محرک اصلی و نویسنده شبنامه‌ها می‌دانست سرانجام دستور اخراجش را صادر کرد. و غلامان و فراشان شاهی، وی را با وضع زنده‌ای از شهرری بیرون کشیده، تبعید کردند. ابراهیم صفائی مینویسد: «عجب اینجاست که با آنچه نفوذ کلام سید، کسی بداد او فرسید و بعثت مقاومت او را از ته بازار چه حضرت عبدالعظیم تاجلو بازار کشان کشان بردند و چون نزد مردم متهم بود که می‌دین است و سید نمی‌باشد در بازار شهرری بند شلوارش را پاره کردند که به بینند مختون هست یا نه؟ و او را مکشوف العوره سوار اسب کردند...»^۳

کندی وزیر مختار انگلیس در تهران در گزارش محرمانه شماره ۱۱ مورخه ۱۲ ژانویه ۱۸۹۱ این نامه را بوزیر خارجه انگلستان مینویسد: «بازگشت بنامه شماره ۳۴ محرمانه مورخ ۳ مارس ۱۸۹۰ جناب عالی بیرون نامه شماره ۱۴۶ مورخه ۲۴ آوریل ۱۸۹۰

۱- گزارش محرمانه شماره ۴ از سن پترزبورگ - ۷ خordیه ۱۸۹۰ ضبط در بایگانی عمومی انگلستان.

۲- مردان خود ساخته، ص ۵۲.

۳- رهبران مشروطه جلد اول، ص ۱۸.

جناب آقای دوروموند و ولف^۱ اینک احتراماً یادآور میشود که چند روز پیش شاه يك نامه سرگشاده و بدون امضاء دریافت داشت که در آن بطور شدید علیه حضرت را بواسطه سوء اداره ایران و مداخله انگلستان در امور داخلی ایران، مورد انتقاد قرار داده و شدیداً به ایشان اهانت کرده بودند .

چون برای اعلیحضرت مسلم شد که این نامه به تحریک جمال الدین معروف نوشته شده است لذا دستور داد مشارالیه را به فوریت از کشور اخراج نمایند و درین مورد به نصیحت و تذکر امین سلطان واقعی ننهادند نظر صدر اعظم این بود که اخراج و تبعید او باید خیلی به آرامی و بدون سروصدا انجام بگیرد والا دولت ممکن است مواجهه با در دسرهائی بشود علی الخصوص که سید در مقبره حضرت عبدالعظیم نزدیک تهران بست نشسته و به آنجا پناه آورده بود .

سید در باغی که متصل به حرم مطهر بود دستگیر شد . گرچه کمی از آن مکان مقدس دور بود ولی چون جزو ملک حرم بود محل بست هم محسوب میشد در موقع دستگیری مختصر مزاحمتی بتوسط سید ایجاد گردید و کسانی که از وی حمایت میکردند مقاومت کوتاهی نمودند ولی ظاهراً مأمورین پس از زد و خورد مختصری سید را سوار به اسب نمودند به همراهی سی نفر سوار به کرمانشاه بردند و از آنجا قراز است نامبرده را به سرحد ترکیه تبعید نمایند .

نزد سید نامه هائی بود که شرکت و همدستی عده ای از رجال بزرگ ایران را در توطئه علیه دولت ثابت نموده است . برجسته ترین آنها امین الدوله وزیر پست و رئیس دارالشورای سلطنتی است و او یکی از رقبای سرسخت امین السلطان میباشد در این نامه شاه ، امین السلطان و سایر وزراء مورد حمله و ریشخند قرار گرفته اند . با احترامات -
کندی .

در حاشیه این نامه بتاريخ ۱۵ آذرماه یعنی چهار روز پس از تهیه گزارش مطالب زیر اضافه شده است : « دیروز امین السلطان خبر داد که آقای گریگورودویچ مترجم

سفارت روس نزد او آمد و شکایت از این داشت که چرا سید را دستگیر و به سرحد تبعید کرده‌اند و این عمل دولت را نتیجه اصرار سفارت انگلیس میدانست این نظر که در محافل ایرانی نیز شروع پیدا کرده بوسیله امین الدوله به آقای «بونزوف» سفیر روسیه القاء شده است.

امین السلطان بصورت حق بجانب این اظهارات را بکلی انکار نمود و در ضمن اشاره کرد نه فقط بواسطه اینکه سید تبعه ایران بود شاه حق داشته است باکمال آزادی هر معامله‌ای را که سزای او بود، با وی بنماید بلکه در حقیقت دخالت سفارت روسیه و طرفداری آن از سید، این سفارت را اخلاقاً مسئول هر گونه پیش آمد سوئی خواهد نمود که از جمله ممکن است بر اثر توطئه‌های مخفیانه بدست همدستان خطرناک او برپا شود. امین السلطان به من اطلاع داد که آقای گریگورودیچ به محض شنیدن این حرفها موضوع حمایت سفیر روس را از سید بکلی حاشا نمود. امضاء کنیدی^۱

سید جمال پس از تبعید از ایران، مدتی در بصره و بغداد بسر برد و سپس مستقیماً با انگلستان رفت. او که يك عمر تظاهر به دشمنی و مبارزه علیه سیاست استعماری انگلستان در هند، مصر، ایران و سایر نواحی خاورمیانه و آسیا کرده بود، این بار خود را چنان بدامان انگلیسها انداخت که بطور علنی مورد حمایت آنان قرار گرفت. وی چون میدانست که برای همیشه از مراجعت بایران محروم شده و دیگر در این کشور نقشی نخواهد داشت به لندن رفت تا بوسیله دوستان انگلیسی خویش، امثال بلنت، چرچیل، وولف و براون نقشی را که آنان بعهده‌اش می‌گذاشتند ایفاء نماید. تا این تاریخ سید همه جا تظاهر بمخالفت با انگلستان و دشمنی با سیاست استعماری میکرد ولی درینوقت که اسناد دولتی انگلستان پس از گذشت هفتاد سال منتشر شده و در دسترس عموم قرار گرفته است معلوم گردیده که در گرماگرم مبارزه قلمی و علنی سید جمال در مصر و سودان و شمال آفریقا و انتشار بیانیه‌ها، شب نامه‌ها و مقالات علیه

سیاست استعماری بریتانیا این سیاست حداکثر استفاده را از او میکرده است

علی مشیری که اسناد دولتی انگلستان را در مدت دو قرن گذشته بدقت بررسی کرده درین باره پرده از اعمال سید برداشته و پس از ترجمه يك مقاله بسیار شدیدالحن سید بفارسی چنین اظهار نظر میکند : « . . . یکی از مقالات سید بطوری زننده بود که نخواستند همه آنرا ترجمه کنند و روح خوانندگان انگلیسی را معذب سازند . در این مقاله سید انگلیسها را از قول فیلسوف معروف خودشان داروین میمون خطاب نموده و با عناوینی به افراد انگلیسی توهین کرده است ضمناً مخفی نمائند انگلیسها برای بعضی از مقاصد سیاسی که در نظر داشته‌اند ، از این مقالات زننده سید جمال الدین نه تنها ناراضی نبودند بلکه قلباً نیز خوشحال و شادمان بودند . این مقالات زمینه را در مصر برای تسلط انگلیسها خیلی زودتر از انتظاری که داشتند آماده ساخت و تازه بطوریکه ملاحظه خواهید فرمود انگلیسها از شهرت ضد انگلیسی سید چه استفاده‌هایی بعداً برده‌اند . »^۱ بی‌جهت نیست که حتی نیم قرن بعد از مرگ سید جمال هنوز عده‌ای اصرار دارند که ویرا يك عنصر ضد استعمار انگلیس و مخالف سیاست آندولت قلمداد نمایند ، ولی اسناد سیاسی نقش حقیقی او را آشکار ساخته است .

سید حسن تقی‌زاده در باره ضد انگلیسی بودن سید مینویسد :
 « از همه ارباب سلطه جابر و جائز داخلی و خارجی وی تمام عمر را بیشتر با علی درجه و شدیدترین وجهی بر ضد انگلیس مجاهدت کرد و تعصبی فوق‌العاده در این باب داشت که گاهی حتی

آیا سید جمال
 عامل انگلیسها
 بوده ؟

آثار افراط هم شاید در آن غیرت و حمیت طبیعی و معقول دیده میشد . »

خود سید جمال الدین ، در بعضی از مقالاتش علیه انگلیس نظریاتی ابراز کرده و حتی در دیباچه کتاب عربی (تاریخ الافغان) انگلیسها را به کفتاری که با بلعیدن دوست میلیون مردم هند و آشامیدن آب رودخانه‌های سند و گنگ سیر نشده و برای

۱- مجله خواندنیها شماره ۸۹ سال ۲۴

۲- مردان خود ساخته ص ۵۲

بلع باقی دنیا دهن باز کرده است و میخواد آبهای نیل و جیحون را هم بیاشامد ، تشبیه کرده است .

معینا چنانکه قبلاً گفته شد ، مدارك موجود خلاف این نظر را نشان میدهد و یکی از گویاترین آنها ، اظهاراتی است که از طرف «ویلفرید بلنت» انگلیسی هنگام معرفی سید به «راندولف چرچیل» وزیر امور هندوستان بعمل آمده است . بلنت درین معرفی میگوید : «حرفه نام او در لیست سیاه است و همه او را دشمن سرسخت انگلیس میدانند ولی هرگاه او دارای چنین شهرت و سوابقی نبود چگونه می توانست برای ما فائده ای داشته باشد.»^۱ پس از این ملاقات چرچیل و بلنت که یکی در خدمت وزارت مستعمرات انگلستان و دیگری عضو سازمان جاسوسی اینتلجنس سرویس و بنام شرق شناس در آفریقا و خاورمیانه ، تحقیق علمی ، باستانشناسی و شرق شناسی میکرده است ، به «راندولف» مأمور فوق العاده انگلیس در اسلامبول توصیه میکنند که با سید کار کند و او را برای اجراء نظریات دولت انگلیس به عثمانی ببرد .

ویلفرد بلنت در یادداشت های روز ۶ اگست ۱۸۸۵ خود مینویسد : « بعد صحبت از این شد که اگر جمال الدین موقعی با اسلامبول برود که ولف هم آنجا باشد آیا سلطان عثمانی تفاهمی با وی خواهد داشت یا خیر ؟

جمال الدین گفت : « چون سلطان او را دشمن سیاست انگلیس میداند ، تصور خواهد نمود که رقتن وی به اسلامبول برای مخالفت با سیاست ولف است . مگر اینکه ولف جریان را به سلطان حالی کند»^۲ . در اثر اصرار «چرچیل و بلنت» ولف با رقتن سید به اسلامبول موافقت کرد و بلنت يك بلیط مسافرت و صد لیره طلا به سید داد . ولی وقتی ولف به اسلامبول رسید و از درجه نفرت و اترجار مردم عثمانی و مسلمانان از سید مطلع گردید تلگرافی به بلنت اطلاع داد که از حرکت وی تا آماده کردن زمینه مساعد جلوگیری کند .

انگلیسها وقتی می بینند که حرکت سید به عثمانی صلاح نیست ، تصمیم میگیرند

۱- یادداشت های بلنت - روز ۲۲ جولای ۱۸۸۵

۲- مجله خواندنیها شماره ۸۸ سال ۲۴ به نقل از کتاب بلنت .

از وجود سید در انگلستان علیه ناصرالدینشاه استفاده کنند .

سید جمال الدین هنگام اقامت خود در لندن با کمک و همراهی میرزا ملکم خان که بعزت گرفتن چهل هزار لیره رشوه از سفارت ایران در لندن معزول شده بود ، آنچه توانست در تخفیف مقام ناصرالدینشاه کرد و در ملاقاتهایی که با سیاستمداران ، سرمایه داران ، روزنامه نگاران و مستعمره چیان بعمل آورده ، درباره اوضاع خراب ایران و خلع ناصرالدینشاه تحریکاتی نمود . و با وسائلی که در ایران داشت اوراق و نوشته ها ، شب نامه ها و اعلامیه های سری و علنی را برای شاه قاجار فرستاد .

ناصرالدینشاه که پنجاه سال در ایران با قدرت تمام سلطنت کرده بود ، از دیدن این اعلامیه ها و نشریات موهن عصبانی گردید و بوسیله امین السلطان از دولت انگلیس خواست تا سید و ملکم را از انگلستان اخراج نماید و بمقامات رسمی ایران تحویل دهد . صدر اعظم سواد دستخط شاه را باضافه نامه ای بسفارت انگلیس ، در تهران تسلیم کرد . و سر لاسیل وزیر مختار وقت انگلیس در تهران که میدانست از این پس باید نسبت به اقدامات و مکاتبات پادشاه قاجار بی اعتنائی کند ، در ملاقاتی که با صدر اعظم نمود ، قوانین جاریه انگلستان را به رخ او کشید . وزیر مختار بعد از این باره به معارکیزاف سالیسبوری ، وزیر خارجه کشور خود چنین گزارش داد : « ... من به امین السلطان گفته ام که این نامه ها را برای ملاحظه جنابعالی تقدیم خواهم داشت ولی در عین حال به آن عالی جناب [امین السلطان] یادآوری کردم که برای دولت امپراطوری انگلستان غیر ممکن خواهد بود علیه شخصی که در لندن زندگی می کند قدمی بردارد مگر بموجب مقررات قانون ... » نامه های سفیر انگلیس و اعتراضات شاه و صدر اعظم بیهوده در تصمیمی که انگلیسها برای رفع خطر وجود ناصرالدینشاه و هتک احترام او اتخاذ کرده بودند مؤثر نیفتاد و آنها همچنان سید جمال را تشویق کردند که با روزنامه نگاران انگلیسی مصاحبه کند و مقالاتی برای آنها بنویسد . حتی کار به جایی رسید که کلوبهای مختلف انگلیسی از سید جمال الدین دعوت میکردند تا برای آنها سخنرانی نماید . و او نیز در کلیه مقالات و مصاحبه ها و سخنرانیهای خود يك كلمه علیه انگلستان و سیاست

استعماری آن دولت در آفریقا، خاورمیانه و آسیا بزبان نعیان آورد ولی مرتباً علیه اوضاع ایران داد سخن میداد.

علی مشیری مینویسد: «از مجموع مطالعاتیکه بعمل آمده است چنین معلوم میشود، پس از اینکه رجال انگلستان از نزدیک به روحیه و افکار مید جمال الدین آشنا می شوند نظرشان کاملاً نسبت به او عوض می شود و نیز در اثر روابط نزدیک میرزا ملکم خان با سیاستمداران انگلیس هرگونه سوء تفاهمی که در سابق بین او و بعضی از رجال انگلستان وجود داشته بکلی مرتفع میگردد»^۱.

بدین ترتیب، کاملاً معلوم میگردد که ملکم با گرفتن رشوه قرارداد تنباکورا بتهران خواب آلود تحمیل کرده و کار او بمحاکمه کشیده شده بود، ناگهان تبدیل به عنصری پاک و محبوب مجامع لندن شد و درهای همه مؤسسات دولتی و کلوپها و مجامع فراماسونری بروی او و برادر ماسون دیگرش (جمال الدین) مفتوح گردید و شرایط همکاری کامل بین او و سید برای پیش بردن مقاصد امپراطوری تأمین گشت.

ناصرالدینشاه که کم و بیش متوجه تحریکات انگلیسها و دشمن ظاهریشان «شیخ جمال» شده بود، در نامه متوالی به صدر اعظم خود نوشت و از او خواست تا سیاست انگلیس را برای او روشن کند. در نامه اول نوشت: «اگر انگلیسها سید را مجازات نکنند ما باید ازدوستی با آنها بکلی نومید شویم»^۲ در نامه بعدی اعلام داشت، در این تردیدی نیست که این شخص شرور و متقلب باید بموجب مقررات قانون تنبیه شود و معنی ندارد که او در لندن نشسته و این مزخرفات را علناً بر علیه ما و مقام سلطنت ما در همه جای دنیا انتشار دهد و نیز در مجله ای که برای ما انداخته است [ضیاء الخافقین] مردم را برای اختلال و شورش تحریک نماید ما هرگز نمیتوانیم این مطلب را قبول کنیم که دولت انگلستان دوست ما می باشد یا حامی مقام سلطنت ما است با اینکه هیچ کاری را نمیخواهند

۱- شماره ۶ مجله خواندنیا سال ۲۵

۲- ابراهیم صفائی مینویسد و ظاهراً قسمت انگلیسی این مجله را ملکم و براون تنظیم میکردند و دولت انگلیس را بخلع ناصرالدینشاه دعوت مینمودند، (ص ۲۰ رهبران مشروطه ایران)

صورت بدهند به این شخص اجازه میدهند این همه مزخرفات بنویسد باز هم ادعا میکنند انگلستان کشور آزادی است ...»

پس از اینکه نامه دوم تسلیم سفیر انگلیس شد، سر لاسل وزیر مختار آندولت در تهران به امین السلطان صدراعظم گفت:

«من باید یادآور شوم که دولت امپراطوری انگلستان راجع بحفظ و حراست اموال و تأسیسات کمپانی تنباکوجز با مراجعه بمقامات قضائی نباید راه دیگری را در نظر بگیرد، وزیر مختار انگلیس با عنوان کردن این موضوع، هدف نهائی دولت انگلیس را در مخالفت با ناصرالدینشاه آشکار کرد و مسلم ساخت که همه تحریرات دولت او، در اثر لغو قرارداد تنباکومست و سید پول پرست و جاه طلب نیز مثل همیشه آلت دست این دولت قرار گرفته و تطمیع شده است.»

مقارن همین ایام بار دیگر وزارت خارجه انگلستان تصمیم باعزام سید جمال به عثمانی گرفت، و او را روانه اسلامبول ساخت، ابراهیم صفائی مینویسد: «در همین اوقات بود که فکر قتل ناصرالدینشاه در لندن بین سید و براون خاورشناس معروف و مأمور مشکوک وزارت خارجه انگلیس و ملکم مطرح شد.» در نتیجه سید جمال با تجلیل و احترام فراوان به استانبول رفت و با آغوش باز مورد استقبال سلطان عبدالحمید، خلیفه ستمگر و ظالمی که وزرائی چون اسمعیل پاشا و عالی پاشا داشت قرار گرفت. با آغاز فعالیت سید در استانبول علیه شاه ایران، مرحله جدیدی از اختلافات شیعه و سنی و جنگ بین طرفداران مرحوم میرزای شیرازی و عمال حکومت عثمانی پیش آمد، که در این جنگ شیعیان فاتح شدند و مأموران دولت عثمانی را مقتول و مضروب نموده و از سامره بیرون راندند. این واقعه باعث ناراحتی شدید سلطان عبدالحمید شد و او که تصور کرده بود، ناصرالدینشاه خیال تصرف کربلا و نجف و بغداد را دارد، مضطربانه سید جمال را از لندن احضار نمود و با او بمشورت پرداخت و گفت: ناصرالدینشاه از سلطنت با دوام و قدرت و نفوذ خود حیثیتی بدست آورده که اگر پا بر جا بماند وضع مرزهای عثمانی در

خطر خواهد بود و روحانیون شیعه و مردم ایران بحمايت ما (برای تشکیل خلافت مسلمین) برنخواهند خاست. بنا براین باید زودتر نقشه خود را عملی کنیم^۱. و بسید گفت: شما هر کاری را که درباره او باید کرد اجراء نمائید و از هیچ چیز پروا نکنید^۲. بدین ترتیب نقشه قتل ناصرالدین شاه که قبلاً در لندن بین سید، براون، ملکم و بلنت از یک طرف و محفل فراماسوئری در وزارت خارجه و وزارت هندوستان از طرف دیگر مطرح شده بود، با زمینه مساعدی که سفیر انگلیس در دربار عثمانی بنفع سید فراهم کرد، و بعد از مذاکره سلطان عبدالحمید و سید قطعی شد^۳.

اولیای وزارت خارجه انگلیس از اینکه سلطان عبدالحمید و سید جمال مأمور قتل شاه شده اند راضی بودند، زیرا آنها میخواستند پس از مرگ شاه مقتدر ایران، نفوذ روسیه را بهتر تریی که ممکن باشد و برای همیشه از دربار ایران قطع کنند. اگر انگلیسها بوسیله عوامل خود در ایران «رأساً اقدام به قتل شاه میکردند»، بعدها نمیتوانستند از جانشین ضعیف النفس او استفاده سیاسی و اقتصادی ببرند. بنا براین بهترین راه انتخاب سید جمال الدین و پشتیبانی سلطان عبدالحمید از او بود که در این کار هم موفق شدند.

ابراهیم صفائی مینویسد: «به همین مناسبت مقدم سید را که مردی خطرناک و مخالف سرسخت پادشاه ایران بود و در لندن هم بدین نیت سوء تحریک شده و برای جلاء طلبی بهر کاری دست میزد گرامی داشته و بالاخره روزی او را بطور خصوصی در قصر ویلندز، بصرف نهار دعوت کرده پس از صرف نهار در کشتی بخار روی دریاچه قصر ویلندز بگردش

۱- سلطان عبدالحمید مقرری خوبی برای سید جمال تعیین کرده بود ابراهیم صفائی مینویسد:

«... سید ماهی دوست لیره با يك عمارت و اثاثیه و كالسكه سلطنتی با تمام مصارف در اختیار خود گرفت» (جلد اول رهبران مشروطه ص ۲۰ به نقل از انقلاب ایران براون ص ۴۵ و حیات سیاسی سید جمال الدین ص ۴۷) خان ملک ساسانی که سالها در عثمانی مأمور سفارت ایران بود، مقرری سید را ماهی سیصد لیره ترك میداند. جلد اول بازیگران قاجار

۲- انقلاب ایران ص ۷۶ و تاریخ پیمداری ایران ص ۸۹

۳- گزارش سفیر انگلیس در دربار عثمانی بوزارت خارجه انگلیس. اسناد بایگانی عمومی

پرداخته و در آنجا مکنونات قلبی خود را برای از میان برداشتن ناصرالدینشاه اظهار کرد، سیدکینه توز و جاه طلب و تحریک شده که در افغان و مصر و ایران بعلت شتابزدگی و بی پروائی و دورویی توانسته بود باوج قدرت و دوره حکومت برسد، سلطان عبدالحمید را با بیانات مؤثر و گیرای خود نرم کرده قول وقراری با هم گذاشتند که ناصرالدینشاه را از میان بردارند و سید با نفوذ خود تمام مصالح اسلامی را متحد کند و سلطان امیرالمؤمنین کل مسلمین بشود و ناچار سید هم پاشا با اعلم کل مصالح اسلامی می شد! ^۱ هنگامیکه همه مقدمات قتل ناصرالدینشاه فراهم شد، دو نفر از رؤساء فراماسونری ایران که یکی از آنها در لباس روحانیت بود، به اشاره لژ و استاد اعظم ملکمخان میرزا رضا کرمانی را که از فدائیان سید بود و از مظالم دولت مینالید به عثمانی حرکت داد. میرزا که قبلاً به تیمت قتل خواهر خود از کرمان فرار کرده بود و در تهران فعالیتهای سیاسی داشت و مدتی را در زندان بسر برده بود، وقتی با کمک خرج آقا شیخ هادی نجم آبادی به استانبول رسید و شرح بدبختیهای خود را به سید بازگفت، سید جمال باو جواب داد «تو غیرت نداری! ظالم را باید کشت» سپس او را به بیمارستان فرانسویان فرستاد و معالجه شود و پس از معالجه روزها او را در کالسکه خویش می نشاند و شهر را باو نشان میداد. سرانجام میرزا رضا با ایران آمد و روز هفدهم ذی قعدة ۱۳۱۳ (۱۸۹۶) ناصرالدینشاه را بضرب گلوله بقتل رسانید. ^۲ سلطان عبدالحمید وقتی خبر قتل ناصرالدینشاه را شنید بسیار خوشحال شد، و چنان ذوق و شادی او را فرا گرفت که خود را بر تخت طلایی «خلیفه مسلمین» میدید ولی غافل از آنکه با انجام نقشه قتل ناصرالدینشاه، ناگهان و تواتماً فریاد مشروطیت و آزادیخواهی در ایران و عثمانی بلند شد، تا با استفاده از موج عدالتخواهی مردم، مجریان سیاستهای استعماری که در لباس سیاستمدار روحانی و بازرگان فعالیت میکردند به نوائی برسند. ^۳

۱- رهبران مشروطه جلد اول ص ۳۰

۲- ناظم الاسلام کرمانی مینویسد «ناصرالدینشاه در ۱۳۱۳ بفتوای فیاض اعظم سید جمال الدین بدست میرزا رضا کرمانی که ازستعیدگان بود از پای درآمد»

۳- خان ملک ساسانی مینویسد «سیاستمداران انگلیسی ووزارتخارجه آنکشور در ایران و عثمانی با دست فراماسونها، جاسوسها وعمال شناخته شده خود دو نوبت متشابه و یکنواخت دایر کردند»

شاید سید جمال، سلطان عبدالحمید را مطمئن کرده بود که با قتل ناصرالدینشاه علماء و مردم ایران بنفع عثمانی و ایجاد خلافت اسلامی قیام خواهند کرد و اتحاد دو کشور عملی خواهد شد. در صورتیکه این قتل چنان مردم و جامعه روحانیت شیعه ایران و اعتبار مقدس را متاثر کرد که نامه‌های زیادی حاوی نفرت و انزجار به سید جمال و دربار عثمانی رسید. زیرا مردم این دو نفر (سلطان - سید جمال) را که هر دو سنی می‌شناختند، باعث بروز این واقعه فجیع میدانستند. حتی علمای نجف و کربلا در نشان دادن انزجار خود کونا‌هی نکردند. و سلطان عبدالحمید وقتی متوجه شد که تمام وعده‌های سید پوچ و بی‌اساس درآمده است و هیچکس در ایران با او اعتنائی نمی‌کند و حتی علمای شیعه از او تنفر بیشتری پیدا کرده‌اند، او را فراموش کرده و از قصری که در اختیارش گذاشته بودند، اخراج نمود. بعد از اخراج او از قصر سلطان، سید همهجا به سلطان عبدالحمید نسبت (مالیخولیا) میداد. مأموران دربار عثمانی که گزارش گفته‌های او را بشاء دادند، سلطان ویرا تحت نظر قرارداد و ارتباط او را با مردم قطع کرد.

در این هنگام دولت ایران برای استرداد سید فشارهایی بسدولت عثمانی وارد آورد. ولی سلطان عبدالحمید که می‌ترسید با تحویل سید جمال الدین حقیقت قتل ناصرالدینشاه برملا شود، دستور قتل او را صادر نمود^۱. سرانجام مرگ او در رجب ۱۳۱۴ (اکتبر ۱۸۹۶) اعلام شد و بظاهر علت درگذشت او سرطان فک اسفل و گلو قید گردید و تشییع جنازه رسمی از وی بعمل آمد. نویسنده کتاب مردان نامی شرق که خود را از مریدان سید جمال می‌داند و او را بعنوان مراد خویش و پیغمبر آزادی و حریت شرق می‌شمارد اظهار عقیده کرده است که «کارکنان سفارت ایران با شخصی که مخصوصاً برای قتل او از ایران باسلامبول رفته بود هم‌دست شدند و بکمک ابوالهدی دشمن دیرینه سید، بوسیله خلال دندان‌هایی که آلوده به میکروب سرطان بود، او را مسموم نمودند. در هر حال راجع به کسالت او و مبتلا شدنش بمرض سرطان جای تردید نیست...»^۲ و حال

۱- هفت بهشت و مقدمه دیوان فرست‌الدوله شیرازی.

۲- مردان نامی شرق ص ۳۳۷.

آنکه اکنون که هفتاد سال از مرگ سید می گذرد ، هنوز دانشمندان جهان نتوانسته اند امراض سرطان را کشف کنند تا چه رسد به اینکه بتوان بوسیله خلال دندان آلوده به میکرب ، کسی را کشت . و اینهم یکی دیگر از مهمات حواریون و معتقدین (شیخ جمال) می باشد .

خان ملك ساسانی که چندین سال در اسلامبول وزیر مختار و سفیر ایران بود و چهل سال برای نوشتن کتاب تاریخ روابط ایران و عثمانی مطالعه کرده با استفاده از آرشیو سفارت ایران در اسلامبول ، کتابخانه و اسناد دولت و دستگاه سلطنت عثمانی درباره زندگی سیاسی و مرگ سید جمال الدین چنین نوشته است :

«... یکی از مریدان وفادار سید موسوم به عبدالحسین همدانی که از ایران همراه سید به استانبول رفته بود و تا روز آخر با او بود و در هنگام توقف من در اسلامبول دلالی قالی می کرد ، گفت که سید جمال الدین تا روز آخر صحیح و سلامت بود و شب آخر عمرش درد دندان گرفت و صبح بمن گفت که يك طبیب دندان برایش بیاورم یکی از نوکرها که از طرف سرای سلطان مأمور خدمتش بود دوید و رفت و جمیل پاشا طبیب مخصوص سلطان را خبر کرد . جمیل پاشا که وارد شد سید همان طرف دندانش را که درد میکرد بدمت گرفته در اطاق راه میرفت . جمیل پاشا نشست و سید از درد دندان شکایت کرد . جمیل پاشا از نوکر خویش کیف دوا خواست و او هم بلافاصله آنرا آورد آنوقت دوائی درآورد به دندان سید زد هنوز جمیل پاشا از درخانه بیرون نرفته بود که فریاد سید بلند شد و لختی نگذشت که دهان و حلق سید بقدری ورم کرد که خفه شد و باوجود آنکه پیش از ظهر وفات کرد جنازش را شب شستند و دو نفر لالای سیاه از سرای آمدند و تابوتش را برداشته در مزار تربت بحبی افندی که وصل بباغ ییلدیز است بخاک سپردند .

اینجانب ، نگارنده پس از تنقیح مراسلات رسمی دولتی و نوشتجات دیگران و مرور به یادداشت هایی که از تحقیقات خصوصی در اسلامبول گرد آورده ام از آنچه گذشت اینطور نتیجه می گیرم که پس از اصرار فوق العاده سفیر ایران برای دستگیری و تبعید

سید جمال‌الدین سلطان دستور داده‌است که، سید از خانه بیرون نیاید و در همان وقت شهرت داد که مبتلا بمرض سرطان شده دندانها و چانه‌اش را بریده‌اند و بزودی خواهد مرد. این شهرت برای آن بود که از تعقیب سفارت ایران خلاص شود از قضا همین تأثیر را هم در خارج کرد و نامه یازدهم^۱ ضمناً بسبب وحشت خصوصی که داشته منتظر وقت بود که سید را مسموم کند شاید آوازه حمایت دولت انگلیس از سید جمال‌الدین هم بیشتر سبب اضطراب سلطان شده باشد بهر حال برای اجرای این نقشه سه ماه موقع مساعد نشده و تاریخ نامه یازدهم علاءالملک^{۲۵} و فوت سید پنجم شوال است و همینکه فرصت بدست سلطان عبدالحمید مدعی خلافت مسلمین افتاد، توسط طبیب مخصوص خود سید را مسموم کرده و چون جلوگیری از افشاء مسئله ممکن نبود، همانوقت بازم از طرف سرای سلطان شهرت داده شد که شاید ابوالهدی سید را مسموم کرده باشد و نویسندگان اروپائی نیز این شهرت را ذکر کرده‌اند. اما با تشکیلات جاسوسی سرای و با قدرت بی‌نهایت سلطان آيا هرگز ابوالهدی جرأت این را داشته که در پشت دیوار ییلدیز کسی را مسموم کند یا چنین تهمتی را بدون دلخواه خداوند خانه بگردن بگیرد ...^۳

این بود سرانجام زندگی یکی از استادان لژهای فراماسونری پنج کشور که بظاهر داعیه‌ای جز مسلمانی، اتحاد اسلام، خلافت مسلمین و سابقول ادوارد برادن فراماسون انگلیسی و طراح وزارت خارجه بریتانیا در ایران جز نظری عمیق و شور و انجذابی غریب نسبت به عالم اسلام چیز دیگری نداشت.^۴

۱- در نامه یازدهم آرشیو اسلامبول چنین گزارش شده: «جمال بطور خیلی بدی که میتوان قطع امید از او کرد گرفتار ناخوشی سرطان شده جراح و اطباء یکطرف چانه او را با دندانهایش بریده و همین روزها خواهد مرد باطن شاهنشاه شهید اناراله برهانه او را گرفت و مزای عمل خود را دید باوجود این حالت دیگر اقدامات مجدانه در تسلیم اولایم ندید مردن او باین وضع بعد از آن مقدمه خیلی اهمیت پیدا خواهد کرد ۲۵ رجب ۱۳۱۴ ۷۸ - ۷۸»

۲- ۲۲۲ تا ۲۲۴ سیاستگران دوره قاجار.

۳- ۳۴۸ مردان نامی شرق.

ولی همین مدعی مسلمانی نماز نمی خواند^۱، منکر خدا بود^۲ و در معالک مسلمان
سودان، مصر، ایران، عثمانی، افغانستان هر جا فرصتی بدست می آورد، او برای رسیدن
بمقام حتی از وقایعی که به کشتار مسلمانان ختم میشد، باکی نداشت و آنها را فدای اغراض و
شهوات و امیال خود میساخت. سید جمال دطن نداشت و خود را پای بند قوانین و مقررات و
قیود هیچ مملکت و ملتی نمیدید. در هر کشوری نامی برای خویش انتخاب میکرد و
از سازش با هر سیاست و سیاستمداری روگردان نبود. بظاهر دشمن سر سخت انگلستان
بود ولی هر وقت فرصتی بدست می آورد با انگلستان و سیاست استعماری آن خدمت میکرد
و خود را بدایمان سیاستمداران انگلیسی می انداخت^۳. روسها هیچگاه فریب او را نخوردند
و مسلمانان روسیه را آلت اجرای مقاصد و مطامع او نساختند. بارها سعی کرد با پادشاه
روسیه ملاقات کند ولی موفق نشد و فقط یکبار ملکه روسیه^۴ را دید اما با چند نفر از
رجال روسی ملاقات و گفتگو کرد. یکبار فرانسویها او را آلت دست خود کردند و
سلطان عبدالحمید نیز دوبار فریب گفته ها و وعده و وعید او را خورد ولی خیلی دیر
به اشتباه خود پی برد.

در باره سید جمال الدین رسالات و کتب و فصول مختلفی در کتابها و بالمسئله مختلف
نوشته شده است، که تعدادی از آنها ذیلاً نقل میشود:

- ۱- اسناد وزارت خارجه انگلیس در آرشیو بایگانی عمومی انگلستان.
- ۲- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس جلد ۵ و ۶ محمود محمود.
- ۳- سیاستگران دوره قاجاریه تألیف خان ملک ساسانی جلد اول.
- ۴- مردان خود ساخته چاپ تهران مقاله سید حسن تقی زاده درباره جمال الدین.
- ۵- مردان نامی شرق - غلامحسین فراقی فرخزاد چاپ بیروت.

۱- ص ۵۲ مردان خود ساخته.

۲- نامه ۳۰ اگست ۱۸۷۹ سر لاسیل سمبر انگلیس در قاهره، بوزارت خارجه انگلستان.

۳- رجوع کنید به مکاتبات وزارت خارجه هندوستان در سالهای ۱۷۸۴ تا ۱۸۸۸
بایگانی عمومی انگلستان

۴- ص ۲۴۶ مردان نامی شرق.

ع- زندگانی سید جمال الدین بقلم مرتضی مدرسی چهاردهی .

۷- البنايه الحرة - حنین قطنین بیروت شارع باستور .

۸- الماسونیه العام - جرجی زیدان .

۹- مشاهیر الشرق - جرجی زیدان .

۱۰- الرد علی الدهرین - مقدمه شیخ محمد عبده مصری .

۱۱- مآثر والاثار - محمد حسن خان اعتماد السلطنه .

۱۲- مجموعه اسناد و مدارک چاپ شده درباره سید جمال الدین مشهور به افغانی .

۱۳- گردن در خرطوم Gordon in Khartoum و یلفرد اسکاوت بلنت .

۱۴- بیداری ایران - ناظم الاسلام کرمانی چاپ ۱۳۳۹ تهران چاپ سری .

۱۵- تاریخ انقلاب ایران - ادوارد براون انگلیسی .

۱۶- آثار ملک محیط طباطبائی - ناشر کتابخانه دانش .

۱۷- دائرة المعارف اسلامی - گلدزیه آلمانی .

۱۸- قصیده سحر هاروت - سلیم الخوری الدمشقی بیروت .

۱۹- رهبران مشروطه ایران - جلد اول ابراهیم صفائی تهران .

۲۰- دائرة المعارف عرب - بطرس البستانی .

۲۱- انقلاب (یا) نهضت سید جمال الدین : حسین عبدالهی خورش و متخلص

به همت اصفهانی ، اصفهان ، ۱۳۲۸ ش ، سری ، رقعی ، ۸۰ صفحه .

۲۲- وعاظ السلاطین - دکتر علی الموردي « نقش و عاظ در اسلام » .

۲۳- اسناد و مدارک درباره ایرانی بودن سید جمال الدین تألیف صفات الله جمالی .

۲۴- جمال الدین افغانی بقلم حبیبی .

۲۵- اعیان الشیعه جلد ۱۶ .

۲۶- دفاع از سید جمال الدین حسینی اسدآبادی بقلم سید هادی خسروشاهی .

۲۷- الشیعه فی اندونسیا تألیف محمد اسد شهاب چاپ عراق .

۲۸- شرح حال و آثار سید جمال الدین چاپ برلن - بقلم لطف الهخان اسدآبادی

۱۳۰۴ ش، چاپخانه ایرانشهر، ص ۱۲۴ قطع وزیری.

۲۹- مقالات جمالیه مقدمه.

۳۰- مقدمه ترجمه حاجی بابای اصفهان بقلم جلال الدین حسینی مؤید الاسلام چاپ کلکته ربیع الثانی ۱۳۲۴ هـ.

۳۱- زعماء الاصلاح بقلم احمد امین.

۳۲- تنبيه العقول الانسانيه بقلم كاشف الغطاء.

۳۳- قسمتی از خاطرات سید جمال الدین ترجمه سید غلامرضا سعیدی چاپ تهران نشریه کتابفروشی حافظ.

۳۴- گفتارخوش یاروقلی، بقلم شیخ محمد محلاتی غروی که به سعی سید محمود در مطبعه علویه نجف در سال ۱۳۴۰ چاپ شده است. اساس این گفتار بر رد دعاوی میرزا محمد باب است ولی مطالب زیادی در باره سید جمال الدین دارد. در نشریات زیر مقاله‌هایی درباره سید جمال الدین نوشته شده:

۱- اختر - روزنامه - چاپ اسلامبول

۲- ارمغان، مجله: آثار سید جمال الدین اسدآبادی، ۱۲: ۲۵۹-۲۶۲

۳- : : از مقالات سید جمال الدین، گردآوری صفات الله جمالی، ارمغان، ۱۳: ۱۰۹-۱۱۱

۴- : : از آثار سید جمال الدین افغانی، ۱۴: ۴۰۶-۴۰۷

۵- : : در فوائد جرائد (از مقالات سید جمال الدین اسدآبادی)، ۲۳: ۱۲۴-۱۲۹

۶- : : فلسفه تربیت از نظر سید جمال الدین افغانی، نوشته محمد عبده،

ترجمه مرتضی مدرسی چهاردهی، ۲۴: ۳۵۱-۳۵۵

۷- : : فیلسوف شرق سید جمال الدین اسدآبادی همدانی معروف بافغانی، ۱۲: ۵۸۶-۶۰۱

۸- : : فیلسوف شرق سید جمال الدین اسدآبادی همدانی معروف بافغانی،

۲۷ : ۵۱۲-۲۴۱

۹- آریانا، مجله : سوانح مختصر سید جمال الدین افغانی ، ج ۳ ش ۱ : ۴۵-۴۹

۱۰- « » : سید جمال الدین افغانی و اردست رنان ، نوشته رشتیا ، ج ۱ ش ۶ : ۳-۱

۱۱- الدراسات الادبیه ، مجله سه ماهه : سید جمال الدین ، سال سوم شماره اول ، نشریه دانشگاه لبنان

۱۲- المصور، مجله : سید جمال الدین بقلم دکتر حسین مونس ، ش ۱۵۹۷ ، رمضان ۱۳۷۴ ه ق

۱۳- المقطف، مجله : سید جمال الدین ، ش ۵۵ سال ۱۳۴۳ ه ق

۱۴- ایرانشهر، مجله : خاطرات جمالی همشیره زاده سید جمال الدین

۱۵- « » : خطابه سید جمال الدین اسدآبادی در تعلیم و تربیت ، ۳ : ۱۹۵-۲۰۳

۱۶- آینه ، مجله : سید جمال الدین یا یک بازی تازه سیاسی ، محمود افشار ، ۳ : ۳۶۲-۳۶۶

۱۷- « » : سید جمال الدین افغانی ، محمد تقی بهار ، ۳ : ۳۸۱-۳۸۴

: نامه سید جمال الدین اسدآبادی راجع باوضاع عمومی ایران .

۲ : ۳۹۵-۴۰۱

۱۸- تهران مصور ، مجله : سه مقاله در باره سید جمال الدین ، نوشته محیط طباطبائی سال ۱۳۴۲

۱۹- خوشه ، مجله : یازده مقاله در باره سید جمال الدین اسدآبادی ، نوشته جهانگیر نفلی (مازیار) سال ۱۳۳۴

۲۰- دنیا ، سالنامه : سید جمال الدین اسدآبادی و اتحاد اسلامی ، ۵ : ۱۷۰-۱۷۶

۲۱- شوری ، روزنامه : سید جمال الدین مقاله عاکف افندی چاپ اورنبوک

۲۲- ضیاء الخافقین ، روزنامه : به زبانهای عربی و انگلیسی ، رجب ۱۳۰۹ منتشر

شده و در شماره ۲ آن نامه سید به علماء شیعه چاپ گردیده است.

شیخ محمد عبده و سید جمال الدین نشریه را در پاریس منتشر می‌کردند.

۲۳- عالم اسلام، مجله: سید جمال الدین مقاله پرفسور ماسیون فرانسوی سال

۱۹۱۰ شماره ۱۲

۲۴- عروۃ الوثقی، روزنامه: نخستین شماره ۱۵ جمادی الثانی ۱۳۰۱ هـ آخرین شماره

(شماره هجدهم) ذی‌قعدة ۱۳۰۲- مجاناً در دنیا پخش می‌شده است

چاپ پاریس

۲۵- فروغ علم، مجله: سید جمال الدین اسدآبادی نوشته عثمان امین، ج ۱: ۳۱۶-

۳۲۴

۲۶- کابل، مجله: تعلیمات و هدایت اسلامی سید جمال الدین افغانی، ج ۹ ش

۱۰: ۴۲-۵۰

۲۷- « « : خلق و ذات سید، بقلم سرور گویا اعتمادی، ج ۹ ش ۱۰:

۴-۱۴

۲۸- « « : سید جمال الدین افغانی، گولدزیهر، ترجمه عبدالغفور، ۶:

۱۷۷-۱۸۶

۲۹- « « : سید در نظر دیگران، احمدالله کریمی کابل، ج ۹ ش ۱۰:

۵۱-۶۳

۳۰- « « : نابغه عصر نو نوزدهم یا یکی از مشاهیر تاریخی وطن سید جمال-

الدین افغانی، ج ۱ ش ۲: ۲۱-۳۷ و ش ۳: ۱۹-۳۵

۳۱- کاز، مجله: سید جمال الدین، بقلم سید حسن تقی‌زاده، ج ۶، ش ۳: ۵-۷

و ش ۹: ۱۰-۱۲

۳۲- گلهای رنگارنگ، مجله: اسباب سیانت حقوق، مقاله سید جمال الدین اسدآبادی

ش ۱۱: ۲۶-۳۲

۳۳- « « : خاطرات سید جمال الدین افغانی ، ترجمه مرتضی مدرس چهاردهی
ش ۱۱ : ۱۲۷ - ۱۳۰ و ش ۱۳ : ۸۵-۸۷ و ش ۱۵ : ۵۲-۵۷
و ش ۱۹ : ۹۳-۹۸ و ش ۱۶ : ۱۰۷-۱۰۹ و ش ۲۰ : ۷۰-۷۸
و ش ۱۲ : ۴۶-۵۲ و ش ۲۳ : ۱۱۳-۱۱۶ و ش ۲۲ : ۴۶-۵۴
و ش ۲۷-۲۸-۲۹ : ۸۱-۸۵ و ش ۳۱ : ۲۴-۳۶ و ش ۳۰ :
۱۲۱-۱۲۲

۳۴- « « : فضائل دین اسلام ، مقاله جمال الدین اسدآبادی ، ۳ : ۵۱۳-
۵۲۲

۳۵- « « : قصر مسدس الشكل سعادت ، مقاله جمال الدین اسدآبادی ، ش
۷ : ۱۰۲-۱۱۴

۳۶- محیط ، مجله : اثر سید جمال الدین اسدآبادی در موضوع استقلال پاکستان ،
دوره ۲ ش ۱ : ۶-۷

۳۷- « « : مسئول اوضاع ایران کیست ؟ (يك نامه تاریخی از سید
جمال الدین) دوره ۲ ش ۱۱ : ۱۱-۱۶

۳۸- هلال ، مجله : سید جمال الدین قهرمان اتحاد اسلامی ، بقلم منظورالحق ،
ش ۳ : ۳۵-۳۶ و ۳۸-۳۹

۳۹- در رساله دفاع از « سید جمال الدین اسدآبادی »^۱ نوشته شده که در مقالات و
نوشته های زیر نیز شرح حال سید مذکور است :

۱- دکتر ذ. ن. استاد و رئیس دایره تاریخ دانشگاه آمریکائی بیروت

۲- علامه شهرستانی هبه الدین

۳- قدری قلعه چی

در دوران سلطنت ناصرالدینشاه تا زمان الغاء القاب در

مشیرالدوله ها ایران شش تن از رجال و سیاستمداران ایران لقب مشیرالدوله داشتند که پنج نفر آنان از مؤسسين و یا اعضاء مؤثر لژهای فراپوشخانه و یا فراماسونری در ایران بودند .

از جمله مشیرالدوله‌هایی که در تاریخ از او بنیکی یاد شده ، مهندس میرزا جعفر خان است که جزو اولین دسته محصلین اعزامی ایران به انگلستان می‌باشد و در آن سرزمین تحصیل کرده و به سلك فراماسونها درآمده است . بعکس او، میرزا حسینخان سپهسالار که با انعقاد قرارداد رویتز همه ایران را در دست در اختیار انگلیسیها گذاشت از میان مشیرالدوله‌ها تنها کسی است که مطلقاً از او با بدنامی یاد نشده است .

شیخ محسن خان مشیرالدوله نیز با وجودی که از یاران ملکم رسید جمال بود، مثل آندو تن گرد افکار پلید سیاسی و حال پرستی نمی‌گردید و تا اندازه‌ای با خوشنامی و نیکی از او یاد شده است . اما دربارهٔ میرزا نصراله خان مشیرالدوله قضاوت‌های گوناگونی وجود دارد . عده‌ای او را خدمتگزار ایران می‌دانند و جمعی دیگر به او نسبت مال‌پرستی و شرکت در کارهای سیاسی می‌دهند . اینک بمعرفی این پنج فراماسون معروف که سه تن از آنان در تأسیس فراپوشخانه و فراماسونری در ایران مؤثر بودند می‌پردازیم .

میرزا سید جعفر خان مهندس ، اولین مشیرالدوله ایست

میرزا سید جعفر که در سال ۱۸۱۷ (۱۲۳۲ هـ) در لندن عضویت یکی از لژهای

اولین مشیرالدوله فراماسونری این شهر درآمده است . سازمانهای فراماسونری

ایران ، او را از جمله افرادی می‌دانند که عضو فراماسونری

جهانی شناخته شده و در این راه فعالیت می‌کرده است . آنچه که ذکر آن لازم و ضروریست ،

آنست که وی برخلاف پیشقدمان فراماسونری در ایران مرتکب گناهان و خیانت به

ایران نگردیده و در عا موریت‌های سیاسی بنجساله‌اش همیشه در حفظ منافع مملکت

و مردم این سرزمین کوشش مینموده است . در حالی که فراماسون‌هایی که در ردیف اول

قرار دارند و بویژه میرزا ابوالحسن خان شیرازی چنانکه دیدیم در خیانت به ایران و خدمت به انگلیسیها از هیچگونه عملی کوتاهی نکردند.

میرزا جعفر خان نه تنها در راه استقلال و عظمت و حفظ حدود و ثغور این مرز و بوم گام برمی داشت، بلکه برای بدست آمدن آزادی و استقرار حکومت قانون و از بین بردن حکومت مطلقه نیز کوشش و تلاش می کرد و همواره ناصرالدینشاه را راهنمایی و ارشاد می نموده، شناختن این سیاستمدار روشندل که در دوران سلطنت استبدادی ناصرالدینشاه، نقش جالبی بعهده داشته بسیار ضروری است.

نویسنده کتاب رجال آذربایجان او را بعزت تولد و اقامت در تبریز آذربایجانی الاصل می داند، در حالیکه وی از خانواده قائم مقام و فراهانی است. بطوریکه در تواریخ نوشته شده، پس از فوت کریمخان زند، آقا محمد خان قاجار، میرزا بزرگ قائم مقام را که در دوران زندیه سمت وزارت داشت از شیراز به تهران آورد و همینکه عباس میرزا به نیابت سلطنت انتخاب شد، او را بسمت پیشکار و لیبعد به آذربایجان فرستاد. میرزا بزرگ که افکار مترقیانه داشت، به عباس میرزا نایب السلطنه توصیه کرد تا چند تن از جوانان با استعداد را برای تحصیل و فرا گرفتن علوم به انگلستان بفرستد و چنانکه گفته شده، عباس میرزا شخصاً در انتخاب محصلین دخالت کرده و چند جوان با استعداد را انتخاب نمود که یکی از آنها میرزا جعفرخان پسر میرزا تقی وزیر بود که با میرزا بزرگ نسبت داشت برای تحصیل در رشته مهندسی نظام انتخاب گردید.

میرزا جعفرخان پس از سه سال و نه ماه تحصیل در انگلستان که در ضمن آن وارد لژ فراماسونری نیز شده به ایران برگشت و چند ماه پس از ورود به تبریز مأمور ساختمان يك قسمت از قلعه عباس آباد کنار رود ارس و قلعه نظامی خوی گردید. در سال ۱۲۶۳ هـ (۱۸۴۷) که محمد شاه مرد و ناصرالدینشاه بسلطنت رسید، میرزا تقی

خان امیر نظام، در سال اول سلطنت ناصرالدین شاه میرزا جعفر خان را مأمور سرحد عثمانی نمود و به همراهی نمایندگان روس و انگلیس بمرزهای ایران و عثمانی رفت و قرارداد ارزنة الروم را بر روی توار مرزی پیاده کرده و شاه‌های مرزی بین دو کشور را ساخت. مأموریت او چهار سال طول کشید و او در این سفر رساله تحقیقات سرحدیه را نوشت که نسخه‌ای از آن در کتابخانه وزارت امور خارجه و نسخه دیگر در خانواده آن مرحوم باقی است.^۱

در این مأموریت میرزا جعفر خان نقشه‌هایی از مرز ایران و عثمانی از سلسله جبال آرارات گرفته تا خلیج فارس کشیده و در آنها و رساله تحقیقات سرحدیه خود ثابت کرده که از شط العرب تا «فاو» و حتی در نقطه‌ای که دجله و فرات بهم متصل میشود، کلیه مناطق متعلق به ایران است. میرزا جعفر خان پس از خاتمه مأموریت خود به سمت سفیر ایران در عثمانی منصوب گشت. و بنا بخواست امیر کبیر، مأمور شد تا راجع به اوضاع سیاسی اجتماعی و اقتصادی اروپا تحقیقاتی بنماید. چون در آن زمان امیر کبیر نظم نوینی در مملکت برقرار میساخت، از سفراء ایران خواست تا نتیجه مشاهدات و مطالعات خود را بصورت کتابچه‌ای برای دولت بفرستند. گزارش سفراء و قتی به تهران رسید که امیر کبیر معزول و میرزا آقاخان صدراعظم بجای وی منصوب شده بود و در نتیجه اجراء نظریات او فراموش شد. ناصرالدین شاه بار دیگر در سال آخر صدارت میرزا آقاخان، در صندوق درآمد تا از دفتر چه تنظیمی مشیرالدوله استفاده کند. مشیرالدوله در این دفتر چند ضمن تشریح سازمانهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی اروپا و عثمانی در باره فراماسونری نیز گزارش مشروح و مفصلی به شاه داده بود که متأسفانه اصل آن در بین اسناد سلطنتی و وزارت امور خارجه یافت نشد، ولی رونوشتی از آن موجود است. این گزارش اولین سند رسمی بود که یکی از مقامات عالیرتبه دولتی ایران درباره تشکیلات فراماسونری به شاه مملکت خود داد و ظاهراً ناصرالدین شاه پس از قرائت این گزارش بسرعت تصمیم به انحلال فراماسونری گرفت. زیرا چنانکه مشاهده شد، انحلال فراموشخانه ملکم در شرایطی انجام گرفت که از تقدیم رساله تنظیمی مشیرالدوله مدتی بیش نمی گذشت.

۱- نسخه رساله دوم بخط مرحوم مشیرالدوله نزد محمد مشیری نویسنده مشهور موجود است.

بطوریکه می‌دانیم، پس از شکست ایران در جنگ حرّات و تحمیل معاهده پاریس در ۱۲۷۳ (۱۸۵۶ م) به کشورها، میرزا آقا خان نوری صدراعظم فراماسون ایران چنان از انعقاد این قرارداد خیالش راحت شد که اظهار داشت خدا را شکر که دیگر انگلیسیها در عزل من اصرار ندارند^۱ ولی ناصرالدینشاه که پس از این شکست متوجه مضار حکومت مطلقه و مستبدانه صدر اعظمها و اختیارات مطلق امثال اعتمادالدوله شده بود، در محرم سال ۱۲۷۵ (۱۸۵۸ م) و برآ از کار بسرکنار کرد و بتقلید عمالک اروپا و تحت تأثیر و تلقین دفترچه و رساله میرزا جعفرخان مشیرالدوله امر به تأسیس شورای دولتی داد و خود میرزا جعفرخان را به ریاست آن معین کرد. و وزارتخانه های ششگانه: خارجه، مالیه، داخله، جنگ، وظایف و علوم را تأسیس نمود. و جالب توجه آنکه فرمان ریاست شورای دولتی مشیرالدوله در همان زمان صادر شد که فرمان انحلال فراموشخانه نیز در روزنامه دولتی منتشر گردید.

در ابتدای تأسیس شورای دولتی امید می‌رفت که این امر مقدمه اصلاح تشکیلات اداری باشد. خود میرزا جعفرخان تصور میکرد که بتواند امور اداری و مملکتی را لااقل بسبک دستگام دربار عثمانی، به فعالیت وادار کند. ولی از سال ۱۲۷۵ تا سال ۱۲۷۹ که سال درگذشت اوست وی نتوانست در رأس شورای دولتی قدمی در راه تحقق آرزوهای خود بردارد. زیرا فشار دستگام دولت و دربار ناصرالدینشاه، بقدری زیاد بود که بهیچوجه اجرای اصلاحات پیشنهادی وی میسر نمی‌گردید.

فراماسوری انگلستان در آن زمان تازه متوجه شرق شده و در عثمانی موفق به تأسیس چندین لژ گردیده بود این سازمان امید داشت که با انتصاب میرزا جعفرخان بتواند نیات و مقاصد خود را جامعه عمل ببوشاند.

و شاید بهمین جهت هم بود که میرزا ملکم خان «کتابچه غیبی» یا «دفتر تنظیمات» را که شامل نقشه اصلاحی و تشکیلات مملکتی بود خطاب به مشیرالدوله نوشت، ۱۲۷۶ هـ (۱۸۵۹ م) و از او خواست که آنرا بنظر شاه برساند. گرچه هیچ

يك از این تلاشها انجام نشد، ولی افکار مترقیانه مشیرالدوله پایه‌ای برای رشد نهضت آزادی ایران گردید و از این نظر وی در تاریخ نهضت جدید مقام ارجمندی دارد.

میرزا حسینخان سپهسالار پسر میرزانیبی خان امیردیوان
 میرزا حسینخان مازندرانی الاصل مشهور به قزوینی در سال ۱۲۴۳ هـ (۱۸۲۷ م) سپهسالار دومین متولد شده پدرش میرزا نبی خان موسوم به عابدین دلاک خاصه مشیرالدوله تراش علینقی میرزا رکن الدوله پسر فتحعلیشاه بود و بهمین سبب دشمنانش او را دلاک زاده می‌نامیدند.^۱ میرزا حسینخان دومین مشیرالدوله فراماسون ایران است که با سه برادرش بقول مسعود میرزا ظل السلطان «حقیقتاً چهار شیطان مجسم بودند»^۲ میرزا حسینخان با وجود آنکه در اثر تمدن و تجدید ایران سهم بسزائی دارد، ولی بعزت پوشیدن لباس فراماسونی و تابعیت از لژهای فراماسونی عثمانی بصورت بزرگترین خدمتگذار بریتانیا درآمد تا آنجا که پس از اعطاء امتیاز به رویتر انگلیسی لرد کرزن در باره او نوشت: «شوق و شغف ایران برای دوستی با انگلیس و صمیمیت و وفاداری نسبت به این دولت هیچوقت تا این درجه بالا نرفته بود که در زمان صدارت میرزا حسینخان سپهسالار بالا گرفت»^۳

سرها نری راولینسون انگلیسی در کتاب «انگلستان و روسیه در مشرق» در باره رسیدن سپهسالار به مقام صدارت عظمی می‌نویسد: «در انتخاب این مرد به مقام صدارت چند موضوع کوچک و مختصر در میان بود که می‌بایست بین دولت انگلیس و دولت ایران حل و تصفیه شود... گاهی همین موضوعات در دست اشخاص غیر مناسب باعث اشکال می‌گردد... در تمام مسائل و قضایا دخالت و نفوذ موافقت آمیز شخص صدر اعظم فوق‌العاده مؤثر است... در برنامه میرزا حسینخان صدر اعظم که برای احیای مملکت ایران طرح شده بود، خصوصاً این نظر را داشت که منافع ایران را

۱- سیاستگران دوره قاجار ص ۵۹.

۲- تاریخ مسعودی ص ۲۱۳.

۳- عصر بی‌خبری ص ۵۲.

به منافع انگلستان توأم کنند. در آن پروگرام دو ماده اساسی وجود داشت که یکی امتیاز رویتر و دیگری مسافرت پادشاه ایران به کشور انگلستان بود. دولت ایران بموجب امتیازی که بنا به توصیه و تأکید وی به رویتر داد تمام منابع تولید ثروت مملکت پهنای خود را برای مدت هفتاد سال به بارون رویتر واگذار کرد ...»

در این امتیاز نسکین که بایستی آنرا بزرگترین خیانت دلائل زاده قزوینی و فرامسون مطیع استاد اعظم انگلیسی خود نامید، همه وسائل زندگی اقتصادی و سیاسی و خلاصه همه و همه چیز ایران و ایرانی برای مدت هفتاد سال در اختیار دولت انگلستان قرار گرفت. نظیر این امتیاز تا کنون در دنیا هیچ مملکتی در مستعمرات و مستملکات، حتی با افراد آن ممالک داده نشده است و از این لحاظ شایان توجه است. بموجب امتیاز مزبور همه خطوط راه آهن ایرانی از بحر خزر تا خلیج فارس در اختیار رویتر قرار میگرفت. ایجاد تراموای شهری در تمام ممالک ایران بمعهده او بود، استفاده بلا مانع از تمام معادن مملکت ایران (با استثناء معادن طلا و نقره) احداث عجاری آب برای کشت و زرع تا هر اندازه که توسعه آن لازم باشد با اختیار صاحب امتیاز واگذار میشد. تأمین بانک در سرتاسر ایران - حق انحصار همه کارهای عام المنفعه همه شهرهای ایران از وظائف او محسوب میشد. و بعلاوه رویتر حق داشت در همه شهرهای ایران لوله گاز بکشد ساختمانها و احداث خیابانهای پایتخت را او میبایستی آغاز کند - بساختن راهها و سدها و ایجاد خطوط پستی و تلگرافی - تأسیس کارخانههای صنعتی بپردازد و نامدت ۲۵ سال از عواید همه گمرکات ایران استفاده کند. در مقابل ایتها امتیازات که استاد فرامسونری ایران به بارون رویتر انگلیسی داده بود، او متعهد میشد که مبلغ شش میلیون لیره انگلیسی وام با ربح صدی پنج بایران بپردازد، و پرداخت این وام در صورتی میسر بود که دولت ایران ضمانت پرداخت و استهلاك آنرا بکشد. اوقتی خبر چنین بخششی عجیب و باور نکردنی در اروپا منتشر

۱ - برای اطلاع بیشتر از بخشهای استاد فرامسونری ایران رجوع شود به (عصر بی خبری) تألیف دیپلمات دانشمند ابراهیم تیموری.

میرزا حسینخان
مشیرالدوله



شد ، بقول لرد کرزن بهت و حیرت خارق العاده ای بمردم اروپا دست داد ، هیچکس فکر نمیکرد که يك چنین امتیازی با این شرایط در يك کشور ، يك بیگانه داده شود . این امتیاز نامه که ایران را در بست در اختیار انگلیسیها قرار میداد ، آنان را مختار میساخت که تا مدت هفتاد سال کلیه منابع حیاتی کشور را تحت سلطه خویش در آورند و بدون جنگ و خونریزی و رنج و زحمت و فقط با دادن چند میلیون رشوه به پادشاه و مشیرالدوله استاد قراماسونی ایران ، مستعمره پر برکتی را بمستعمرات امپراطوری

خویش اضافه نمایند.

سر هنری راولینسون مینویسد: «و قتیکه این امتیاز بطبع رسید و در دنیا منتشر گردید و دیده شد که دارای این مزایای بیشمار است و تمام منابع ثروتی و صنعتی و فلاحی سراسر ایران بدست انگلیسیها افتاده است هیچکس قادر نبود این موضوع را پیش بینی کند که روزی يك چنین امتیاز مهمی بدست یکی از اتباع دولت انگلیس بیافتد ...» و گذاری همه منابع ثروت و زندگی و اجتماع ایران بوسیله میرزا حسینخان و باكمك و همکاری میرزا ملكم خان رئیس و مؤسس فراموشخانه و فراماسونری در ایران به «بارون زولیویس روپتر» حتی برای خود انگلیسیها و سیاستمداران آنان نیز باور نکردنی بود. اجتماع سیاسی و اقتصادی آنروز انگلستان نمیتوانست قبول کند که دو سیاستمدار طماع و پول پرستی که در سیاهچالهای محافل فراماسونی دست استاد اعظم انگلستان را بوسیده‌اند تا این حد بوطن و مردم خود خیانت کنند و بطرز ساده‌ای کشور خویش را برای مدت هفتاد سال به يك خارجی بفروشند. بهمین جهت حتی در طبقات عالیه دولت انگلیس نیز در مورد امتیازنامه مذکور تردید و دو دلی بوجود آمد و حتی در پارلمان انگلستان «روبرت لاول» وزیر دارائی در جواب یکی از نمایندگان گفت «ما در این امر هیچ نفی نداریم» و «لرد گرانویل»^۲ وزیر خارجه نیز فقط به دادن این جواب اکتفا کرد که بگوید «چنین امتیازنامه موجود است» لرد کرزن بزرگترین طراح سیاسی انگلستان در خاورمیانه که او هم مثل ملكم و میرزا حسینخان در قید بندگی ماسونهای انگلیسی بود، بعدها با افسوس و تأسف در باره این امتیازنامه نوشت: «يك چنین امتیاز عظیم و بیسابقه‌ای در حكم يك بخششنامه بود که از طرف کشور ایران داده میشد و باید اعتراف کرد که اگر بریتانیا توانسته بود این بازی را به آخر رساند نه تنها شاه ایران مات شده بود بلکه تزار روسیه هم بجای خود میخکوب میشد.»^۳

قبل از اینکه این استاد فراماسونی روی کمر بیاید و همه عواید و تأسیسات ایران

Robertlowe - ۱

Lordgranvill - ۲

۳ - پرونده راکد وزارت امور خارجه.

را به رویتز واگذار کند ، انگلیسیها و روسها امتیازات زیادی برای ساختن راه آهن ، استخراج معادن و بانک و غیره از دولت ایران میخواستند ولی پادشاهان قاجار و صدراعظم‌هایشان که از اجابت این تقاضاها و احمه داشتند بآنان جواب منفی میدادند . اما وقتی سپهسالار فراماسون آن خیانت بزرگ را آشکار ساخت ، روسها و سایر خارجیان توانستند بانگای اجازه نامه رویتز ، امتیازات می‌شماری تقاضا کنند و بدست آورند و زنجیر اسارت را بگردن ملت ایران مستحکم‌تر سازند . امتیازاتی که بعدها برای ایجاد خطوط آهن ، اعزام افسران روسی و تشکیل قزاقخانه ، شیلات ، ایجاد بانک استقراضی و نفت شمال و خوریان ، که بر روسها و همچنین امتیازات مجددی که بانگلیسیها داده شد ، همه و همه در اثر خیانت بزرگ این فراماسون دلائل‌زاده بود که تا سالهای اخیر نتایج شوم آن دامن ایران و ایرانی را گرفته بود .

دوران زمامداری میرزا حسین‌خان قریب ده سال طول کشید ، در این مدت هر تقاضائی که دولت انگلیس از او میکرد ، وی با خلوص نیت آنرا میپذیرفت و انجام میداد و در همان حال ، انگلیسیها که از استقرار وضع خویش در ایران مطمئن شده بودند برای حفظ هندوستان و تضعیف ایران در خفا با دولت روسیه در باره آسیای وسطی و افغانستان و ایران مشغول مذاکره و بند و بست شدند . آنها به روسها فشار آوردند تا از افغانستان صرف‌نظر کنند و در مقابل تعهد کردند که دست آنها را در معالک آسیای مرکزی باز گذارند . مذاکرات انگلیسیها و روسها چهار سال طول کشید و سرانجام در روزهاییکه شاه قاجار و صدراعظمش در انگلستان مشغول عیش و نوش بودند ، قراردادی بین «گراوویل» وزیر خارجه وقت انگلیس و «برنس کورچاکف» صدر اعظم روسیه امضاء شد که در آن روسیه متعهد میشد افغانستان را از دایره هدفهای خود خارج سازد و قشونی را که به خیوه فرستاده است بعد از تنبیه خان آن باز گرداند . همین که خیال انگلیسیها از جانب روسها آسوده شد ، ناگهان دوستی خود را با ایران و خدمات و خیانت‌های سپهسالار و رفع اختلافات ایران و افغانستان و عثمانی را بکلی فراموش کردند و وعده‌هایی که باین خدمتگذار صدیق داده بودند از یاد بردند . باینجهت

وقتی شاه و صدر اعظمش میرزا حسین خان سپهسالار اعظم از سفر انگلستان بازگشتند، حتی عمال شناخته شده انگلستان نیز در مرز به شاه توجه دادند که اگر سپهسالار همراه او باشد در بایتخت علیه وی و میرزا حسین خان بلوا خواهد شد. و شاه نیز ناچار میرزا حسینخان را در رشت رها کرده بهران آمد و او را از مقام صدارت معزول ساخت. اما چون میدید هیچ کس بهتر از خود او نمیتواند قرارداد روپتر را لغو کند، پس از آنکه سروصداها خوانید، ابتدا وی را به وزارت خارجه گماشت و پس از چندی برای بار دوم بصدارت عظمی منصوب ساخت.

میرزا حسینخان در این دوره از صدارت خود، برای گرفتن انتقام از انگلیسها که او را رها کرده بودند چنان خویشتن را بروسها نزدیک کرد که شایع شد حتی علیه پادشاه هم مشغول توطئه است. مسعود میرزا ظل السلطان که در انگلیس مأب بودند او شکی نیست و عضو لژ فراماسونری بیداری ایران نیز بود، مینویسد: منظور اصلیش و مقصود کلیش تغییر وضع سلطنت قاجار بود و خیانت بولی نعمت تاجدار و بهترین راه برای این مقصود نفرت عامه را از دولت و نفرت دولت را از عامه فهمیده بود آنچه ممکن بود میان قبله عالم با خانواده سلطنت و نوکرهای صدیق دولت و رعایای بیچاره باکباز لاینقطع فساد میکرد... دوران صدارت دوم مشیرالدوله خیلی طول نکشید، زیرا هم در باریان و رجال و هم دیپلماتی انگلستان با او دشمن بودند و برای سقوطش فعالیت میکردند و سرانجام او برای بار دوم معزول گشت و برای عزلت گزیدن به خراسان رفت.

میرزا حسینخان سپهسالار در فراموشخانه ملکم که در لژهای فراماسونری ایران تأسیس شده بود عضویت داشت. او همیشه حامی و پشتیبان ملکم خان بود و هنگامیکه او از ایران تبعید شد، میرزا حسینخان در برابر ناصرالدین شاه از او شفاعت کرد و سه تنها بسفارت مصر فرستادش بلکه در نخستین روزهای صدارتش ۲۹ شعبان ۱۲۸۸ (۱۸۷۱ م) به معاونت صدارت خود منصوب نمود. در تمام مدتیکه مشیرالدوله بر کرسی صدارت تکیه زده

بود، هادی و راهنما و حافظ اعضاء فراوشخانه بشمار میرفت. وی مدت ده سال در اسلامبول سفیر کبیر بود و در لژهای فراماسونری فعالیت میکرد. عضویت او در فراماسونری شناخته شده جهانی ابتدا در لژ گرانداوریان و سپس عضو لژ شماره ۱۷۵ وابسته به سازمان انگلند بود عکس او در لباس استادی فراماسونری زینت اصلی در لژ بشمار میرفت.

میرزا حسینخان در دوران وزیر مختاری و سفارتکبری خود در اسلامبول، با عالی پاشا صدر اعظم و فؤاد پاشا وزیر جنگ و وزیر امور خارجه عثمانی روابط بسیار حسنه داشت. این دو زعامدار ترك هر دو از اعمال سیاست انگلیس^۱ و عهددار کرسی لژ فراماسونری اسلامبول بودند. میرزا حسینخان که در مأموریت اسلامبول لقب مشیرالدوله گرفت در این مأموریت با اتفاق دو سیاستمدار دیگر ترك به میرزا صفا که از اجله عرفای ایران بود و در آن ایام در اسلامبول میزیست ارادت میورزید^۲. بطوریکه محمد بیك پاشا نویسنده ماسونی ترك مینویسد: «حاجی میرزا صفا از اقطاب فراماسونری عثمانی بود و همه ماسونهای عثمانی سر بر آستان او داشتند. وی بواسطه ینائی

۱ - سیاستگران دوره قاجار ص ۶۰

۲ - رضاقلیخان سوادکوهی معروف بحاجی میرزا صفا در ۱۲۱۲ هـ - ق متولد شده و در نهم ماه رمضان ۱۲۹۱ ق در تهران درس ۹۰ سالگی وفات یافته و در صفایه نزدیکی چشمه علی ری مدفون شده است. پدرش محمد حسن خان بن محمد خان بن دادوه از خوانین سوادکوه مازندران و مادرش از اهالی سمنان است. در اوایل عمر برای تحصیل علوم به عتبات رفته و در خدمت شیخ محمد حسن صاحب جواهر الکلام تحصیل کرد و پس از چند سال بالباس درویشی در مکه، مدینه، مصر و سودان، دمشق و بیت المقدس ساکن شده و همهجا مردم را به تشیع دلالت و هدایت میکرد. هنگام اقامت طولانی در عثمانی بواسطه ینائی و دانائی و پرهیزکاری و شیرین سخنی جمعی از وزراء و درباریان عثمانی منجمله عبدالرحمن سامی پاشا از اعالم و شعراء محمود قدیم پاشا صدر اعظم سلطان عبدالعزیز خان - عالی پاشا وزیر خارجه ضیاء پاشا سفیر کبیر عثمانی در واشنگتن - عون الرفیق شریف مکه و چندین هزار نفر دیگر اینها همه از مریدان دلخواه حاجی بودند و هر وقت دشمنان ایران علیه ایران تحریکاتی میکردند حاجی با نوشتن يك نامه با يك پیام همه مشکلات را برطرف میکرد (تلخیص از ص ۶۲ تا ۶۶ سیاستگران دوره قاجار)

و دانائی و بهره‌زگاری و شیرین سخنی که داشت جمع کثیری از وزراء و درباریان و اعیان عثمانی را به تشیع و دوستی با ایران کشانیده بود.^۱ محمد بیگ مدعی است که حاجی میرزا صفا با مراکز فراماسونری انگلستان ارتباط مستقیم داشت و در درون گروهی ماسونی بدستور او زمزمه ضدیت با خانواده سلطنتی عثمانی و مسئله آزادی و هیوزه با استبداد رایش کشیده بود ولی بعلمت سر سپردگی که رجال و درباریان عثمانی با او داشتند و بعلمت آنکه از تصدیق سر سلطان عبدالحمید بجاء مقام رسیده بودند نهایی با او مبارزه میکردند و در عین حال مقدمات سقوط حکومت ششده ساله خاندان آل عثمانی را فراهم میساختند. در هفت سال اخیر سلطنت سلطان عبدالحمید با بعالی و «مابین همایون»^۲ مرکز توطئه علیه سلطان شده بود و اکثر درباریان و وزراء که در درون لژهای ماسونی قسم خورده بودند بدستور استادان اعظم خود موجبات سقوط حکومت وی را فراهم میکردند.

میرزا حسینخان مشیرالدوله که خود را از مریدان خاص حاجی میرزا صفا میدانست علاوه بر مراوده‌ای که در درون لژهای فراماسونری با وزراء و درباریان عثمانی پیدا کرده بود، در خانقاه حاجی میرزا صفائیز با کسانی که همیشه در امور دولتی شرکت داشتند دوست شده بود و از آنها برای پیشرفت کارهای سفارت استفاده میکرد. وی در تمام مدتی که در بابعالی سفارت ایران را بعهده داشت در بالا بردن اعتبار و حیثیت ایرانیان و پیشرفت کارهای ایرانیان منتهای کوشش و جدیت را نمود، بطوریکه هیچیک از سقراء ایران نتوانسته بودند مثل دوران سفارت او در حل مشکلات ایران و ایرانی قدم بردارند. در آن ایام دولت ایران مسائل لاینحل عجیب و غریبی با دولت عثمانی داشت که از همه مهمتر منافع حیاتی ایران در عراق، اختلاف در شط العرب، مسئله بحرین، ازدواج سنی و شیعه، تکفیر ایرانیان در جوامع عثمانی، سب مولای منقیان بالای ستار، سنگ باران کردن افراد ایرانی در مکه و مدینه، قرارداد مواد عشره، تحدید

۱ - ترك ماسون لر حجاب اسلامبول ص ۵۲

۲ - ترك‌های عثمانی به دربار سلطان و مابین همایون، می‌گفتند.

حدود ایران و عثمانی، تبعید میرزا حسینعلی نوری معروف به بهاء‌اله از ایران بخاک عثمانی و غیره بود که در همه موارد میرزا حسینخان با کمک حاجی میرزا صفا اختلافات را حل کرد و در صورتی به آنها داد. خان ملک ساسانی مینویسد: «هر جا که دست زرقای طرفت نمیرسید و به بدخواهی عثمانیان مصادف میشد، میرزا حسینخان به مساعدت انگلیسیها متوسل میگردد». در اوایل سلطنت سلطان عبدالعزیز خان ۱۲۷۸ (۱۸۶۱ م) که سیاست روس در اسلامبول جلو افتاد و سیاست انگلیس تحت الشعاع قرار گرفت لرد لایارد که سالها در میان طوایف بختیاری بسر میبرد و با میرزا حسینخان که در آن زمان از طرفداران سیاسی انگلیس بود، نهایت دوستی را داشت و سیاست مخصوصی پیش گرفت. در آن زمان دربار عثمانی و با بعالی چندی بود که مقامات آن بسبب دوستی فوق‌العاده با روسها، نسبت به انگلیسیها و ایرانیها توجهی نداشتند و کارهای مربوط باتباع دو دولت متوقف مانده بود. لرد لایارد در آن ایام متجاوز از هشتاد سال داشت. طبیب سفارت انگلیس تجویز کرده بود که باید به محل مرتفعی برود و چندی استراحت کند. چون بنای سفارت ایران از مرتفعترین نقاط شهر اسلامبول بود و تازه با انعام رسیده بود، اطباء چنین تجویز کردند که سفیر انگلیس چندی در سفارت ایران منزل گزیند تا بهبودی حاصل کند. بر اثر این پذیرائی دوستانه و نزدیک عثمانیها بخیال افتادند که مبادا بین دولین ایران و انگلیس اتحادی حاصل شده باشد لذا هامورینی هر روز از طرف سلطان باحوالرسی لرد لایارد می‌آمدند و در مدتی که مشارالیه در سفارت ایران منزل داشت عثمانیها بو حشمت افتاده و کارهای عقب افتاده دولین را انجام دادند. وزراء عثمانی هم اغلب از سفیر کبیر انگلیسی دیدن میکردند و میرزا حسینخان میهمانیهای مفصل با قنصل‌هایشان میداد و پذیرائی شایان از آنان میکرد. در آن مدت هفتاد فقره کلهای عقب افتاده دولین را عثمانیها انجام دادند... در مدت دوازده سال سفارت میرزا حسینخان در اسلامبول صرف نظر از ثنایج سیاسی آن ایرانیان سربلند بودند و کسی جرئت تعدی بآنها نمیکرد...»^۱

اگر بگوئیم که همه توقیات سریع و پیشرفتهای سیاسی که
 هشیرالدوله و شاه نصیب میرزا حسینخان شد ، در اثر علاقه ناصرالدین شاه و
 کمکهای ذیقیمت شخص شاه به وی بود، سخنی بگزارف نگفته ایم.
 ناصرالدینشاه به میرزا حسینخان بقدری علاقه داشت که حتی طی یکی از نامه ها باو
 نوشت : « ... نمیدانی چقدر از تو راضی و خرسند خواهم شد و این خدمت عمده
 سالهای دراز در دودمان شما بیادگار خواهد ماند ...^۱ » در جای دیگر نوشت « ... از
 خدمات شما آنقدر راضی و خوشنود هستیم که بوصف نمی آید انشاءالله چنانچه مکرر
 هم نوشته و وعده داده بودم تلافی خدمات شما با التفاتهای گوناگون خواهیم فرمود ...^۲
 و در ذیل نامه میرزا حسینخان که از سعایت و سخن جینی دیگران شکایت و اظهار
 ناراحتی کرده بود ، شاه بخط خود چنین نوشت « .. از کاردانی و عقل شما بعیدمیدانم
 که این نوع خیالات بکنید . من نوکر خوب را که واقعاً و ظاهراً و باطناً نوکر باشد
 و بکار خدمت امروزه دولت بخورد از همه چیز دنیا بهتر میدانم و چهاردستی او را
 نگاه میدارم میدانید که در ایران نوکر نمانده است یکی دو تا هم مثل شما پیدا
 میشود بحرف مردمان بوج و بی معنی چطور میشود در حق او بی التفانی بشود اولاً هر
 وقت مثل تو نوکری پیدا شد حرف او اثر دارد یقین است شما در نوکری خود حقیقتاً
 مثل ندارید تا امروز احدی جرئت سعایت از شما پیش ما ندارد و بخدا قسم
 نشنیدم ...^۳ »

معهدنا علیرغم این محبتها ، و با وجود آنکه شاه تمام اقدامات او را بدیده
 وطنخواهی و تجدد طلبی ملاحظه میکرد و حتی قرارداد نسکین رویترا را هم بخاطر او
 صحه گذاشت ، متأسفانه اسناد و مدارکی در دست است که نشان میدهد میرزا حسینخان
 حق نمک ولی نعمت خود را فراموش کرده و در حضور طبقات مختلف به شاه نامزرا
 میگفت . چنانچه عباس میرزا ملک آرا برادر ناصرالدینشاه که مدتها مغضوب گشته بود

۱ - عصر بی خبری ص ۹

۲ - ایضاً ص ۳۵

۳ - ایضاً ص ۲۰

و در تبعید بسر میبرد ، در کتاب شرح حال خود هنگامیکه از مراجعت ناصرالدینشاه از سفر دوم خود باروبا در سال ۱۲۹۵ هـ (۱۸۷۸) و حکومت خود در زنجان واستقبال از شاه نا قزوین صحبت میکند ، مینویسد : « ... در عرض راه پیاده ایستادم . شاه در کالسکه بودند ، اظهار التفاتی نموده حکم به سواری فرمودند سوار شده نزدیک کالسکه قدری راه رفتم بعضی فرمایشات متفرقه فرمودند بعد رفته در کالسکه میرزا حسینخان سپهسالار دخول کردم براین کالسکه از کالسکه شاه تقریباً صد قدم عقب تر میرفت و علی الاتصال میرزا حسینخان به شاه فحش میداد و هر قدر صحبت متفرقه بمیان می آوردم ترجیع بند همه کلمات فحش بشاه بود . هر چه میگفتم مگو خوب نیست آخر حالا مانان و نمک ابن مرد را میخوریم میگفت تو نمیدانی این چقدر حرام زاده است يك صفت از شاه مرحوم را ندارد هر چه دارد از ... [دو کلمه حذف شد] خودش دارد و يك کلمه حرف راست نمیگوید و با هیچکس خوب نیست و روی هیچکس را سرخ نمیتواند ببیند غمالباً میانش باشخاص رذل و سفله و نا نجیب است از آدم محفل بدش میآید هیچ کاری را منظم نمیخواهد مگر قورق شکارگاه و امر خوراك خودش را که کباب را خوب میزند و نارنگی و برنقال حاضر باشد قدر خدمت احدی را هم منظور ندارد و آخر الامر من و هر کس که قاعده دان باشد یا یکی در ذات او باشد خواهد کشت یا تمام و کالمعدوم خواهد نمود و در اطراف غیر از چند نفر جوان نا نجیب رذل دنی باقی نخواهد گذاشت و ساعت بساعت نگاه بکالسکه شاه کرده میگفت کور بگور بیفتد قاسم خان سگ ... کور قاسم خان آتش بگیرد این پسر محمد شاه نیست نمیدانم از کدام قراول در اندرون یا از کدام شاگرد بزاز یا کله بز این را بعمل آورده است من در حیرت بودم و در فکر روز سیاه خودم و با خودم میگفتم این مرد ، که شخص اول ایران و سپهسالار است و سالی زیاده از دویست هزار تومان مداخل میبرد و خیلی مقرب است اینطور دلننگ و متوحش میباشد پس وای بحال من که بامن عداوت سابقه دار و کینه های

دیرینه زمان شاه مرحوم در دلش باقی است...^۱ و این بودگوشه‌ای از حق‌ناشناسی و تمکک بحرانی میرزا حسین‌خان که حتی بولینسنت خود چنین کرد و چنین می‌گفت :

شیخ محسن خان سومین مشیرالدوله ایرانی و سفیر
محسن خان سومین ایران در دربار بابعالی نیز عضویت لژ فراماسونری گرانند
مشیرالدوله اوربانت را در عثمانی داشت . او در مدت ۱۶ سال گرانند
متر لژ فراماسونری گرانند اوربانت در اسلامبول بود و عکس

بزرگ او تا سنوات اخیر در محفل ماسونی مذکور دیده می‌شد . ناظم‌الدوله دیبا سفیر
ایران در اسلامبول در گزارشی که بصدر اعظم وقت نوشته است می‌نویسد : « اوقاتی که
جنتاب مشیرالدوله در اسلامبول ریاست فراموشخانه اسلامبول را داشت ... »

شیخ محسن خان معین‌الملک که آخرین لقبش مشیرالدوله بود، در تمام دوران
خدمات سیاسی‌اش هیچگاه قدمی علیه منافع ایران برنداشت و سفارت ۱۸ ساله او را
در عثمانی میتوان دوران درخشان زندگی ایرانیان در این کشور دانست . « ... معین‌الملک
بسیار خوش صحبت و بذله گو بود ، سه تار نیکو مینواخت دو داینگ شیرین و بامزه
میخواند خطوط نستعلیق و شکسته را شیوا مینوشت ، هر وقت حالی داشت شعر میسرود و بتعام
معنی هنرمند بود . چون با یکی از دختران چرکس عثمانی ازدواج کرده بود از همان
سالهای اول با حرم سلطان آشنائی و روابط پیدا کرده و دوستی و یگانگی او با سلطان حمید
یچدی رسید که هفتدای چند شب بسرای وی میرفت و با سلطان شام میخورد . معین‌الملک
در اوایل مأموریتش سلطان حمید را دوستدار ایران مینداشت ولی بزودی تغییر عقیده
داده و حرفهای او را در زمینه اتحاد و دوستی با ایران باور نمیداشت اما چون با او دوست
دوستی و صمیمیت داده بود همیشه در نهایت جوانمردی از او دفاع میکرد .

در این ایام آشفته دوستی معین‌الملک برای سلطان بسیار ذی‌قیمت بود . زیرا امشارالیه

۱ - یادداشت‌های عباس میرزا ملک‌آراء در دو نسخه یکی در کتابخانه مجلس شورای
ملی و دیگری در نزد ورنه آن مرحوم (میرزا ابوالقاسم فروهر) باقیمانده است . گویا در
نسخه اصلی عباس میرزا در باره عضویتش در لژ ماسونی ذکر کرده است . ولی در یادداشت‌های
چاپ شده این قسمت را حذف کرده‌اند .



محمد حسنخان
اعتماد السلطنه
سمت راست
شیخ محمدحسنخان
مشیرالدوله
سمت چپ

با خوش صحبتی و خوش روئی و بلند همتی و گشاده دستی نسبت به همه خدمتگزار و مشفق و
مطرف مشورت هر کس بود. با مقام شیخ السفرائی در لژ ماسونی (گراوند اوربانت) یکی از
رؤسای متنفذ بود، اما قدمی برخلاف مصالح ایران برنمیداشت. عضو مجامع عمومی،
رئیس کلوب استانبول همیشه بیدار دل و از همه جا با خبر بود و در مدت هجده سال
سفارت که با او بود هیچکس نمیتوانست بخوبی از منافع ایران و ایرانیان را

حاجی شیخ محمد حسن خان که اکثر رجال از او بیسکی یاد میکنند، در سال ۱۲۳۴ هـ (۱۸۱۸ م) در تبریز متولد شده، پدرش حاجی شیخ کاظم اهل رشت بود و در تبریز تجارتخانه بزرگی داشت. مادرش جیران خانم دختر حاجی سید حسین ناچر معروف آذربایجان بشمار میرفت و جد خانوادۀ عدل بود. حاجی شیخ کاظم که با میرزا تقی خان امیر کبیر دوستی عمیق داشت در دوران سلطنت محمد شاه قاجار برای تجارت باستانبول رفته و فرزند خویش را نیز به همراه برده بود و در همانجا او را بمدرسه گذاشت.

حاجی شیخ محمد حسن که تحصیلات کافی کرده و زبان فرانسه را بخوبی آموخته بود و خط نستعلیق و شکسته را زیبا مینوشت، بتدریج جزو نزدیکان مخصوص امیر در آمد و نزد او بخدمت منشیگری و مترجمی مشغول شد و در ۱۲۷۲ هـ (۱۸۵۵ م) بلقب خانی، در ۱۲۷۵ هـ (۱۸۵۸ م) سر تیب سوم و مستشار پاریس و در ۱۲۸۶ هـ (۱۸۶۹ م) منصب وزیر معینی دربار انگلستان گرفت و شارژ دافر سفارت ایران در لندن شد. پس از واقعه جنگ هرات، انگلیسیها در همه نقاط جهان علیه دولت ایران و اتباع آن در کشورهای دیگر بمبارزه برخاستند و از جمله در عثمانی بتحریک آنها دسته «زون ترکها» شروع با اقدام علیه دولت ایران کردند. از جمله محرکینی که در درجه اول این جماعت را میتوان ذکر کرد «سرهانی الیوت» سفیر کبیر انگلیس در استانبول بود که با دستیاری «حسین عمونی» مدحت پاشا و «خلیل پاشا» عملیاتی علیه دولت ایران و ایرانیان مقیم این کشور اداره مینمودند و نتیجه تحریکات آنان استعفای حسنعلیخان امیر نظام گروسی گردید. دولت ایران ناچار بتصور اینکه حاجی محمد حسن خان مشیرالدوله سالها مأمور انگلستان بوده و با مأمورین آن دولت روابط حسنه دارد او را بسفارت استانبول فرستاد.

شیخ محمد حسن خان به همراه خود بک سفارشده بلندیبالا از لرد «گراویل» وزیر خارجه انگلستان برای سفیر انگلیس برد. ولی بمجرد ورود او به استانبول با خدایت و دشمنی علنی انگلیسیها مواجه گردید تا آنجا که ۱۲ روز بعد از ورود به پایتخت عثمانی در ۲۱

ربیع الاول ۱۲۹۰ (۱۸۷۳ م) در نامه‌ای که به‌پیران نوشت ، اعلام داشت « هر چه برای
 بطالان اعلام نامه خلیل‌پاشا با باباعالی مذاکره میکنم سرهانی‌های الیوت سفیر کبیر انگلیس
 که مدعی حقیقی ماست بباباعالی دستور میدهد و عثمانیه‌ها را بضدیت با ایران تشویق
 میکنند، اصلاً خلیل‌پاشا بدستور سفارت انگلیس این اعلامیه را صادر کرده است ...
 شیخ‌محمد حسن خان سپس در گزارشی که به‌پیران فرستاد و فقط مینویس آن در آرشیو سفارت
 ایران در عثمانی موجود است درباره دشمنی انگلیسی‌ها و روس ایران چنین نگاشت
 «... سفیر کبیر انگلیس علناً حمایت عثمانیه‌ها را میکند و سفیر وی هم مابین دو دولت
 اسلامی‌گدورت می‌خواهد اولیای دولت باید بهتر از بنده بدانند در این مدت از مداخله
 روس و انگلیس در کارهای خودمان غیر از تعطیل و ضرر حاصلی نبرده‌ایم و نخواهیم برد
 تا استقلال خود را از دیگران می‌خواهیم استقلال محال است و تا حفظ حقوق مقدسه خود
 را از سایرین منتظریم به‌ترک آن رفتن مجبور خواهیم شد...» شیخ محمد حسن خان سرانجام
 با حسن تدبیر موفق شد ، منافع اتباع ایران را در عثمانی حفظ کند و در مدت ۱۸ سال که
 سفیر بود مشکلات ذیل را حل نماید :

۱- مذاکرات تجدید حدود ایران و عثمانی

- ۲ - ادامه روابط حسنه ایران و عثمانی پس از قتل سلطان عبدالعزیز و بسلطنت
 رسیدن سلطان مرادخان پنجم و جلوس سلطان عبدالحمیدخان ثانی
- ۳ - مبارزه با تأسیس اداره اتحاد اسلام که برای اغفال ایرانیان بوجود آمده بود.
- ۴ - تأسیس و انتشار روزنامه اختر .
- ۵ - پس گرفتن محال قطور از عثمانیه‌ها .
- ۶ - قبول نقاضای یونانیان هقیم عثمانی برای مهاجرت بایران .
- ۷ - پایان فتنه شیخ عبیدالله کرد و قتل و غارت در آذربایجان .
- ۸ - مهاجرت آرامنه عثمانی و ارتباط آن با آرامنه رضائیه
- ۹ - مهاجرت آرامنه عثمانی بایران .
- ۱۰ - جلوگیری از اقدامات سلطان عبدالحمید برای محو تشیع در عراق.

۱۱ - برقراری مراسم نوروز در دربار سلطان عبدالحمید.

۱۲ - جلوگیری از مسافرت ناصرالدینشاه باستانبول و مسئله خلافت و اتحاد اسلام.

در مقابل خدماتی که او بدولت و شاه کرد ، در سال ۱۳۰۸ وزارت خارجه ایران بطرز موهن و زشتی ، شیخ محسن خان را پس از ۱۸ سال سفارت در اسلامبول معزول کرد و ناگزیر او با خانواده خود به تهران آمد .

تاریخ دقیق ورود شیخ محسن خان به عضویت فراموشخانه معلوم نیست ولی با توجه باینکه فراموشخانه بین سالهای ۱۲۷۲ تا ۱۲۷۵ هـ ق (۱۸۵۵ - ۱۸۵۸) در تهران فعالیت میکرد و در این سالها نیز شیخ محسن خان معین الملک در تهران بدون شغل و مقام بوده ، میتوان دوران فعالیت او را در فراموشخانه در این سه سال دانست . شیخ محسن خان در ۱۲۷۲ هـ (۱۸۵۵ م) در زمان سفارت عباسقلیخان نوری سیف الملک ملقب به دخانی ، شده به عنوان مترجم فرانسه همراه هیئت اعزامی ایران به پترزبورگ رفت و پس از ششماه بایران بازگشت تا سال ۱۲۷۵ هـ (۱۸۵۷ م) که همراه حسنعلیخان گروسی امیر نظام مأور سفارت پاریس و لندن شده در تهران بدون شغل و مقام بود با احتمال قوی ظرف همین سه سال با اتفاق میرزا ملکم خان ناظم الدوله و سیدجمال الدین اسدآبادی تشکیلات فراموشخانه را بوجود آوردند . پس از تعطیل و انحلال فراموشخانه به همراه هیون امیر نظام گروسی بیاریس رفت و در بین شهر به عضویت لژ فراماسونری (سنسر امیتی) گرانداوریان درآمد .

بموجب مندرجات بولتن گرانداوریان : « در حالیکه عده ای از ایرانیان به عضویت لژهای مختلف درآمد بودند و گاهگاهی در کار و فعالیت لژها شرکت میکردند ، عده ای از دیپلماتهای عضو هیسیون اعزامی دولت ایران بسر برستی حسنعلیخان گروسی امیر نظام در حالیکه خود وی در رأس آنها قرار داشت به عضویت لژی که قبلاً نیز ایرانیان دیگری در آن پذیرفته شده بودند (Sincere Amitie) درآمدند . این عده عبارت بودند از :

۱ - حسنعلیخان سفیر .

۲ - میرزا محسن خان مشاور سفیر (که بعدها به سفارت ایران در استانبول منصوب شد) .

۳ - میرزا صادقخان منشی

۴ - نظر آقا، آشوری اهل ارومیه که بعدها خود او به سفارت در پاریس منصوب شد. اینجده همگی در لژ مذکور پذیرفته شدند ...^۱ متأسفانه چون نسخه اصلی بولتن در اختیار ما نیست ، در باره عضویت این مسیون ایرانی در لژهای ماسونی و اعمالی که انجام داده و یا نطق‌هایی که افراد آن ایراد کرده‌اند اطلاعات بیشتری وجود ندارد . ولی بطوریکه تحقیق شده ، رحمت الهی نویسنده ایرانی اطلاعات و اسنادی در باره عضویت حسنعلیخان گروسی امیر نظام در اختیار دارد که با وجود مراجعات مکرر آنرا در اختیار نویسنده نگذاشته است . همچنین در بلك بولتن گرانداوریان کسه صادق هدایت آنرا در پاریس خریده و به دکتر مهدوی داده و ایشان آنرا در اختیار سنا تور نقوی گذاشته‌اند ، نطق نظر آقا در لژ مذکور نقل شده است .

در حالیکه از فعالیت ماسونی مسیون امیر نظام اطلاعی در دست نیست ، از شرکت فعالانده میرزا محسن خان مشیرالدوله در لژهای مختلف ، اطلاعات پراکنده‌ای بدست آمده است .

میرزا محمدخان مشیرالدوله هنگامیکه بسمت سفیر ایران در اسلامبول منصوب گردید ، درین شهر وارد لژ فراماسونری (SER) شد^۲ .

اعضاء این لژ، مخلوطی از فراماسونهای ترك وارمنی بودند که درین آنها افراد برجسته و شخصیت‌هایی چون : شاهزاده مراد (که بعداً مراد پنجم نامیده شد) ، مدحت

۱ - 396-397 و X V (5860-1860) و Bulletin du grand orient de france

۲ - شاید فراماسونری ترك نام این لژ را از کلمه داسراره گرفته باشد .

پاشا ، احمد توفیق پاشا ، ناهق کمال و ضیاء پاشا عضویت داشتند^۱ . شیخ محسنخان مشیرالدوله با کمک برادران ماسونش در پیش بردن مقاصد سیاسی و کارهای جاری سفارت و دولت ایران موفقیت‌های فراوانی بدست آورد .

حمدا لکار مینویسد : « ... محسن خان و دیپلماتهای ایرانی همچنین با سایر لژهای فراماسونی که در استانبول از سال ۱۸۵۰ [۱۲۶۶ هـ] به بعد نقش نسبتاً مهمی در زندگی اجتماعی ، فرهنگی و حتی سیاسی پایتخت عثمانی بازی میکرد ، همکاری داشتند^۲ ... »

لژ فراماسونری دیگری که در آن ایرانیها نقش فراوانی داشتند و آنجا را مرکز فعالیت خود قرار داده بودند بر دوس « Prondos » یعنی (پیشرفت) خوانده میشد . این سازمان فراماسونری که یکی از لژهای وابسته گرانداوربان یونان بود در هاشوپولوس خان Hachopoulos kan تشکیل شده بود . شاید بتوان گفت که فراماسونری یونانی آنرا برای پیشرفت امور مختلف بین جوامع ترك و یونانی مقیم در کشور تشکیل داده بود . زیرا بطوریکه در نشریات فراماسونری ترك نوشته شده است : « این لژ و لژ گرانداوربان یونان با یکدیگر ارتباط مستقیم و دائمی داشتند و جلسات متناوبی در دو کشور تشکیل میدادند » بموجب نوشته‌ای که در کتاب « ماسونری ترك^۳ » ضبط شده و حمدا لکار استاد انگلیسی آنرا نقل کرده است : « ... در دورانی که خصومت‌های مذهبی ، ملی و زبانی ، معاشی این لژ را بخطر افکنده بود ، بر اثر مساعی « اسکالیه‌ری^۴ » استاد یونانی لژ

۱- برای اطلاع بیشتر از فعالیت ایرانیان و بخصوص شیخ محسنخان در لژهای ماسونی عثمانی رجوع شود به :

1- Dünyada ve Türkyede masonluk , p - 246

2 - Türk masonluk Aleminden büyük simaları - II - Ziya Pasha
مقاله بدون امضا

Türk mason dergisi , I (1951) , 152 - 153

۲- مقاله فراماسونری در ایران ص ۲۴

۳- Dünyada ve Türkiyede masonluk (İstanbul , 1465) , p - 246

۴- Scalieri

مذکور، خصوصت‌ها تبدیل به وداد و دوستی شد^۱...

درین لڑعلاوه بر شیخ محسنخان سفیر ایران در عثمانی، عده‌ای از ایرانیان دیگر نیز عضویت داشتند. همچنین در هفتم اوت ۱۸۷۳ م (۱۲۸۹ هـ) میرزا نجفقلی که از ایران عثمانی رفته بود، با معرفی مشیرالدوله در لژ «پرودوس» پذیرفته شد. و در دسامبر همان سال، جلسه‌ای بمنظور عضویت موسی انتیپا Antippa که متأسفانه هویت کامل او مشخص نیست و فقط وی را کنسول ایران در شهر «انتیوش» Antioch معرفی کرده‌اند، برگزار گردید و عضویت او مورد تصویب قرار گرفت. در جلسه پذیرش «موسی انتیپا» که احتمالاً یکی از کنسولهای افتخاری ایران بوده، علاوه بر محسنخان مشیرالدوله و نجفقلی که معرفین او بوده‌اند، فریمان خان و میرزا ملکم خان که عبوراً بلندن میرفته‌اند و میکائیل خان برادر ملکم نیز حضور داشته‌اند که هر يك از آنها نطق‌های کوتاهی درباره اهمیت فراماسونری نموده‌اند.

پس از اینکه شیخ محسنخان مشیرالدوله از سمت سفارت ایران در اسلامبول معزول شد و بایران برگشت، بدون تردید تشکیلاتی از فراماسونهای پذیرفته شده در لژهای جهانی بوجود آورد. این سازمان ماسونی بطوریکه بعداً گفته خواهد شد وابسته به گرانداوریان فراسه بود و نقش مؤثری در دوران دگرگونی و انقلابات ایران داشته است. نخستین کسی که ازین سازمان نام برد سرارتور هاردینگ وزیر مختار انگلیس در تهران بود که در گزارش شماره ۲۳۶ مورخ ششم سپتامبر ۱۹۰۱ ماهیانه خود درباره فعالیت فراماسونهای ایرانی مطالب مفصلی در این باره نوشته است که بعقیده او و بموجب اسناد و مدارك دیگری که بدست آمده در مدت سه سالی که شیخ محسنخان بدون شغل در تهران بسر میبرد، در واقع یکی از اداره کنندگان و مؤثرین از فراماسونری در تهران بوده است.

هاردینگ که درباره همکاری و همبستگی مخالفان امین السلطان و مجامع بان اسلامیه که سید جمال الدین آنرا پایه گذاری کرده بود شرح مبسوطی در گزارش خود



شیخ محسن خان مشیرالدوله در لباس وزارت

نوشته و پس از آنکه شیخ محسن خان را پایه گزار ماسونیسم در ایران شمرده است می‌نویسد: «... به عقیده اطلاع دهند» انتخاب این همبستگیی با لژ فراماسونری که از طرف مرحوم محسن خان مشیرالدوله سفیر ایران در قسطنطنیه که بعداً وزیر امور خارجه گردیده پایه گذاری شده بود. محسن خان هنگام اقامت در قسطنطنیه ریاست لژ مسلمین را عهده دار بود و بآن ایمان داشت و با شیخ جمال الدین هم مناسبات نزدیکی داشت. علت این نزدیکی عضویت شیخ در لژ فراماسونری بود و دیگر آنکه چون سلطان عثمانی تحت نفوذ جمال الدین بود، محسن خان علاقمند بود که محبت سلطان را بخود جلب نماید... و در جای دیگری در همین گزارش می‌نویسد «حلقه یرادری فراماسونری که توسط شیخ محسن خان در ایران تشکیل گردیده بیشتر بمنظور انجام خواسته‌های شخصی و سیاسی او بوده است.

در این تشکیلات حکیم‌الملک، قوام‌الدوله، نصر‌الملک هدایت کسه همگی مخالف رئیس‌الوزراء هستند و همچنین مشیرالدوله، میرزا نصرالله خان، مخیرالملک و مخیرالدوله عضویت داشته‌اند. گرچه پس از فوت محسن‌خان مشیرالدوله تاکنون لژی در ایران نبوده است با اینحال در میان باقی‌ماندگان لژ مذکور اشخاصی هستند که هنوز وابستگی خود را به لژ فراماسونری اعلام کرده و از آن پشیمان سوءاستفاده می‌نمایند و بدین ترتیب زندگی سیاسی و فعالیت ماسونی مشیرالدوله چهارم خاتمه می‌یابد.

چهارمین مشیرالدوله فراماسون میرزا نصرالله خان نائینی است که در ایام طفولیت پیاده از نائین به تهران آمد. چون او مختصری سواد خواندن و نوشتن داشت، به شغل کاغذ نویسی جلوی مسجد شاه پرداخت و پس از یک سال وارد ملک نوکران آصف‌الدوله گردید. آصف‌الدوله او را به میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه معرفی کرد و در سال ۱۲۸۵ هـ (۱۸۶۸) عضویت وزارت امور خارجه در آمد و سه سال بعد منشی ابراهیم خان نایب‌الوزاره معاون کارگزاری آذربایجان شد. نصرالله خان در سال ۱۲۹۷ هـ (۱۸۷۹) پس از فوت نایب‌الوزاره به تهران بازگشت و در وزارت خارجه مشغول کار شد. در ۱۳۰۳ هـ (۱۸۸۵) میرزا یحیی خان مشیرالدوله وزیر خارجه وقت برای او لقب مصباح‌الملک پیشنهاد کرد و او را به بیات وزارت خارجه گماشت و سرانجام او در سال ۱۳۰۸ هـ (۱۸۹۰) لقب مشیرالملک گرفت و مورد توجه اتابک صدر اعظم واقع شد و بقول ناظم‌الاسلام کرمانی در این مقام «سمت نوکری اتابک را داشت» وی در سال ۱۳۱۳ هـ (۱۸۹۵) بسمت وزارت امور خارجه و در ۱۳۱۴ هـ (۱۸۹۶) بسمت وزارت لشکر منصوب گردید که جمع و خرج ارتش در این مقام متمرکز میشد. در سال ۱۳۱۶ هـ (۱۸۹۸) که اتابک بار دیگر بصدارت عظمی رسید، مشیرالملک را دوباره برای وزارت خارجه در نظر گرفت. ابراهیم صفائی در این باره می‌نویسد: «... اتابک در اندیشه بود که وزارت خارجه را بدست مرد

میرزا نصرالله خان
مشیرالدوله



مطیع بسیاری . بخصوص که طرح فرضه‌ها و قراردادهای در پیش بود . تهیهٔ فرض ظاهرأ برای بهبود وضع اقتصادی کشور و در معنا برای مسافرت شاه به قزقستان و پر کردن جیب و تفریح اطرافیان او بود . اتابك به پرنس ارفع الدوله دانش که سفير ايران در روسيه و از بستگان وی بود دستور داد برای استقراض بادلث روسيه وارد مذاکره شود، این مذاکرات موفقیت آمیز بود و با سرعت انجام شد . . .»

پس از گرفتن قرض اول ، میرزا محسنخان مشیرالدوله وزیر خارجه وقت که شرح زندگی او گذشت و بنوبه خود از رؤساء فراماسوئری ایران بود برای معالجه بارو پا رفت و در پار پس در گذشت . اتابك، مشیرالملث را بوزارت خارجه گماشت و لقب مشیرالدوله

را بفرمان شاه باواختصاص داد. با انتصاب پنجمین مشیرالدوله فراماسون^۱ به وزارت خارجه ایران، دست اناپاک در کار گرفتن قرضه از روسها بازتر شد. میرزا نصرالله خان برای اینکه با روسها بهتر بتواند مذاکره کند، میرزا حسنخان پسر بزرگش را که در مدرسه میاسی و نظامی بطر و گراد تحصیل میکرد بتهران احضار کرد و ریاست دفتر وزارت خارجه را باو داد و پس از چندی لقب مشیرالملک را برای او گرفت.

بیشتر قرضه‌هایی که در دوران سلطنت مظفرالدینشاه از خارج گرفته میشد، در زمان وزارت امور خارجه میرزا نصرالله خان مشیرالدوله اخذ شده است. در اولین استقراض از روسها، نه تنها توازن سیاسی و اقتصادی مملکت بکلی از بین رفت، بلکه روسها عملاً بر قسمتی از خاک ایران نوعی حق حاکمیت بدست آوردند^۲. استقراض دوم که ۱۲ میلیون تومان بود با مساعی شخص مشیرالدوله وزیر خارجه و پسرش عملی شد. هم پدر و هم پسر در وصول آن تلاش نمودند. ابراهیم صفائی مینویسد: «ظاهراً این مبلغ هم برای بهبود وضع اقتصادی کشور بود ولی عملاً قسمتی از آنرا بزرگان دولت و دربار و عناوین مختلف خوردند و قسمتی هم بمصرف بعضی از کارهای اداری و دولتی رسید و یک سوم آن برای مسافرت اروپای شاه تخصیص داده شد تا رجال دلسوز با این پول که باگرو گذاشتن مملکت بدست آمده بود نگرانی هم نکنند...»^۳

همین نویسنده هنگام بحث درباره مشیرالدوله بنجم و کارهای او ضمن صفات عالی وی مینویسد: «از فرصتها و مقامها باکمال احتیاط استفاده کرده زیرا هم بامانت و درستی معروف شده و هم در مدت نسبتاً کوتاهی از تهیدستی و ماهی ۱۵ ریال حقوق صاحب کروورها ثروت گردیده، همچنانکه یکدفعه صد هزار تومان پول برای حفظ سمت وزارت

۱. گزارش سفارت انگلیس در تهران ۶۳۸-۶۰ بایگانی عمومی انگلستان.

۲. تهران مشروطه جزوه چهارم ص ۱۲

۳. ایضاً ص ۱۲

خارجه داده است.^۱

گریچه او در این مقام (وزارت خارجه) اختیار و اراده اش بدست اتابك بود ولی بهر حال مجری عمل، یا بقول نفی زاده (آلت فعل) بود و از ثمره آن فعل ملتحتضر و دولتیان و درباریان مظفرالدین شاه علی قدر مرانبهم بهره مند شدند.^۲...

میرزا نصرالله خان مشیرالدوله در انعقاد قرارداد داری میهم

بزرگی را بعهده داشت. عاقد این قرارداد که مدتها به بی غرضی

و عدم سوءاستفاده مشهور بود با گرفتن پنج هزار لیره از «ماربوت»

نماینده داری در ایران، امتیاز نامه را امضاء کرد. داری

هنگامیکه «کتابچی خان» ایرانی و «ماربوت» انگلیسی و دو کارشناس نفتی را بایران

ميفرستاد، همراه آنها ده هزار لیره انگلیسی و يك سفارشنامه از وزارت خارجه انگلیس

برای سرآرتور هاردینگ وزیر مختار انگلیس ارسال داشت. این پول و سفارش نامه

ضمیمه آن خیلی زود کارها را روبه راه کرد و قرارداد معروف داری امضاء شد و قول و

قراری که قبل از امضاء برای پرداخت سهام داده شده بود عملی گردید. مصطفی قانع که

پنج سال در خدمت نفت جنوب بوده و با سند سیاسی این شرکت وقوف کامل داشته است

مینویسد: «... امتیاز نامه داری صحت شاه و امضاء و مهر اتابك و میرزا نصرالله خان

مشیرالدوله (پدر حسن پیرنیا مشیرالدوله و حسین پیرنیا مؤتمن الملك^۳ و نظام الدین

۱- بعضی از مورخان و مخالفان سیاسی میرزا نصرالله خان او را منتسب به روسها نیز

میدانند، چنانکه محمد حسینی خان اعتماد السلطنه در یادداشت های روز ۱۱ شعبان ۱۳۱۳ خود

مینویسد: «... مع هذا مشیر الملك که حالا وزیر خارجه ماست اصراری دارد که این مرد را از

تهران بمشهد ببرند و بقانون روسها با او عمل کنند. البته مشیر الملك ماضی پانصد تومان از

سفارت روس موظف است حقیقت چنین خدمتگذاری است...» (روزنامه خاطرات

اعتماد السلطنه صفحه ۱۲۰۲)

۲- جزوه چهاردهم بهرمان مشروطه ص ۱۱

۳- نام بازماندگان این دو خانواده عبارتند از حسن پیرنیا شش پسر و نهادهای داود

هرمز- باقر- مهدی- ولی الله و ابوالقاسم. از بین این شش فرزند هرمز پیرنیا در لژ کودش

و سمت (دبیر) و دکتر ابوالقاسم در همین لژ در دوره چهارم مقام و راهنمای دوم، را داشت. از

حسین پیرنیا مؤتمن الملك نیز سه فرزند باقیست.

غفاری مهندس المعالك است و در دفاتر دیوانی به ثبت و ضبط رسیده است. بموجب فصول هشتم و نهم و شانزدهم امتیاز نامه داری تعهد کرده بود که در ظرف مدت دو سال پس از عقد امتیاز شرکتی برای بهره برداری از آن تشکیل دهد و پس از تشکیل شرکت مبلغ بیست هزار لیره نقد و معادل بیست هزار لیره سهام پرداخت شده این شرکت را بدولت ایران تسلیم کند. البته ذکر از سایر وجوهی که نماینده داری هنگام مذاکرات در تهران خرج کرده و علاوه بر آنها مواعیدی داده بود در جایی منتشر نشده است فقط آنچه بعداً محقق و معلوم شد این بود که کتابچی خان حق دلالی خوبی از این معامله برد و توانست برای خود و اولادش زندگی مرفهی در اروپا تهیه نماید. و بقراری که جراید مدرن مشروطیت بکرات ذکر کرده اند نماینده داری در حدود ده هزار لیره هم باتابك و مشیرالدوله و مهندس المعالك نقداً پرداخت کرد و شاید مخارج دیگری هم کرده که اطلاع دقیقی از آنها در دست نیست...»

پس از آنکه داری اولین شرکت را تشکیل داد و طبق مواد امتیاز نامه بیست هزار لیره نقد و بیست هزار لیره سهام بدولت ایران پرداخت نموده، معلوم شد که جزو تعهدات خصوصی او این بوده است که سهامی معادل ده هزار لیره به مشیرالدوله و پنجم هزار لیره هم بمهندس المعالك بعنوان تعارف تسلیم نماید و اطلاع موثق وجود دارد مبنی بر آنکه وی به نام این تعهدات عمل کرده و سهام مزبور را به اشخاص نامبرده تسلیم نموده است. و رثه نصرالله خان مشیرالدوله یعنی حسن و حسین پیرنیا سهام خود را تا موقعیکه حیات داشتند نفروختند و هر سال سود آنها را دریافت میداشتند ولی بقرار مسموع پس از فوت آنها قسمتی از سهام مزبور از طرف نوادگان شان بفروش رسید.^۲

اگر بگوئیم بر اثر اینگونه هدایا و پیشکشهای داخلی و خارجی
۸۰ هزار تومان بود که در آمد میرزا نصرالله خان از ماهی ۱۵ ریال حقوق بجائی
 پیشکشی رسیده که ناگهان هشتاد هزار تومان به عین الدوله صدر اعظم داد
 تا او را از پست وزارت خارجه برکنار سازد، از حقیقت دور

۱- پنجاه سال نفت ص ۲۵۴

۲- ایضاً ص ۲۵۵

نشد. ایم. ما چرا از اینقرار است که عین الدوله صدر اعظم، پرنس ارفع الدوله را از سفارت اسلامبول بهران احضار و با او پیشنهاد کرد که پست وزارت امور خارجه را در مقابل یکصد هزار تومان بوی واگذار می‌کند. پرنس ارفع الدوله با این پیشنهاد موافقت کرد. عین الدوله در عین حال عین این پیشنهاد را به شیر الدوله کرد و با او گفت در مقابل پرداخت این وجه در پست وزارت خارجه ابقاء خواهد شد. شیر الدوله ابتدا با پرداخت چنین مبلغی موافقت نکرد ولی سرانجام بوسیله فرزندش میرزا حسنخان مشیرالملک که بعدها مانند خود او شیر الدوله لقب گرفت، مبلغ هشتاد هزار تومان به صدر اعظم پرداخت و در پست وزارت خارجه ابقاء شد.^۱

گروهی از مورخان ایرانی هنگام نگارش ترجمه احوال میرزا مدرسه علوم سیاسی نصراللهخان مشیرالدوله و پسرش میرزا حسنخان تأسیس مدرسه علوم سیاسی را از کارهای نیک و بزرگ آندو میداند. زیرا این مدرسه که بعدها دانشکده حقوق ایران شد، فرزندان طبقه حاکمه ایران را در عصر قاجاریه پرورش میداد و اینها را برای ورود به جامعه سیاسی و اداری مملکتی آماده میکرد. اما خان ملک ساسانی تشکیل این مدرسه را با سوءظن تعبیر کرده مینویسد: «مقارن اعطای امتیاز نفت جنوب میرزا نصراللهخان مشیرالدوله وزیر امور خارجه که مدت سی سال ظاهراً روس مآب محسوب میشد و باطناً از خدمتگذاران صمیمی دولت انگلیس بود در تحت نظر فرزند ارشدش میرزا حسنخان مشیرالملک مدرسه علوم سیاسی را تأسیس کرد. بدو آن مدرسه مزبور در خیابان ازباب جمشید در خانه‌های نصراللهخان سپهسالاری دایر شد و جزو ادارات تابعه وزارت امور خارجه محسوب میگردد. در عطفی افتتاحیه‌اش گفته شد: گفتند «هدف مدرسه اینست که از میان خانواده‌های نجیب و اصیل مملکت شاگرد بپذیرد و آنها را برای آینده ایران و دیپلماتهای عالم وطن پرست تربیت کند تا آنکه مأمورین وزارت امور خارجه لیاقت همدوشی با سایر دیپلماتهای دنیا را داشته باشند»^۲ خان ملک اضافه میکند: «این مدرسه از ابتدای تأسیس تا وقتی که در سال ۱۳۱۳ شمسی

۱- زندگانی مشیرالدوله - باستانی پاریزی ص ۱۲۲

۲- مجله این هفته شماره ۵ ص ۸

ضمیمه دانشکده حقوق ۳۵ سال طول کشید مدیران و معلمین مدرسه اکثراً فراماسون و از يك قماش بودند و قرائن و امارات بسیار شهادت میدهند که این اشخاص را يك دست پنهانی انتخاب میکرد و وی سپس اسامی مدیران و معلمان مدرسه را تشریح کرده و ضمن اظهار این عقیده که همه آنها از فراماسونها بودند نام این عده را نقل مینماید:

مدیران مدرسه عالی سیاسی :

عبدالله خان محقق الدوله

میرزا محمد حسین ذکاء الملک

حکیم اعظم - معاون و وزیر معارف

وحید الملک شیبانی - وزیر معارف

میرزا محمد علی فروغی

میرزا حسنخان مؤتمن الملک

سید ولی الله خان نصر

میرزا علی اکبرخان دهخدا

اسامی معلمین مدرسه :

محمد حسین فروغی - معلم ادبیات فارسی

اردشیر جی زردشتی - معلم تاریخ باستان

میرزا حسنخان مشیر الملک - معلم حقوق

محمد علی فروغی - معلم تاریخ

محمدخان صدیق حضرت - معلم تشریح

مسیو ویز یوز - معلم فرانسه

دکتر نصر الله خان - معلم فرانسه

سید علیخان نصر - معلم فرانسه

ادیب السلطنه سمعی - معلم ادبیات فارسی

میرزا ابوالحسن فروغی - معلم تاریخ

منصور السلطنه عدل - معلم حقوق

رجبعلی منصورالملک - معلم تاریخ مصر

سید ابوالقاسم انتظامالملک - معلم تاریخ یونان

ابوالقاسم نجم - معلم تاریخ اروپا

باقر کاظمی - معلم تاریخ سیاسی

مجید آهی - معلم استاتیک

مسئو عباسقلی قریب - معلم فرانسه

این مدیران و معلمین که اغلبشان فقط برای این انتخاب شده بودند که شاگردان را از طریق وطن پرستی منحرف و به خدمتگذاری اجنبی تشویق کنند در سر کلاس موضوع درس را کنار گذاشته و راجع باصل مقصود صحبت میکردند. خوب بخاطر دارم یکروز درس تاریخ داشتیم و گفتگو از مستعمره های انگلیس بود که آیا خود اهالی قادر بدارد کردن ممالک خود هستند یا نه ؟ میرزا محمد علی ذکاءالملک گفت : آقایان شما هیچوقت سرداری برای دوختن خیاط داده اید ؟ همه گفتند آری . گفت خیاط برای سرداری شما آستین گذاشته ؟ همه گفتند البته . گفت : وقتی سرداری را از مغازه خیاطی بمنزل آوردید آستینهایش تکان میخورد ؟ همه گفتند نه . گفت پس چه چیز لازم بود که آستینها را بحرکت در آورد ؟ شاگردها گفتند لازم بود دستی نوی آستین باشد تا تکان بخورد . جناب فروغی فرمودند مقصود منبهم همین بود که بداید ایران شما مثل آن آستین بی حرکت است که تا دست دولت انگلیس در آن باشد ممکن نیست تکان بخورد .

روز دیگر جناب سید ولی الله خان نصر هم که تشریح درس میدادند و معلوم نبود بچه درد دیپلماتهای نامی آینده ایران میخورد در سر درس فرمودند ایران مثل خزه ای

است که بدیوار استخر چسبیده باشد و دولت انگلیس بمنزله آن دیوار است که اگر نباشد خزه وجود خارجی ندارد. معلوم است با این مدیران و معلمین خلاف آنچه را که در نطق افتتاحیه گفته بودند بتدریج ایام ثابت گردید. درمیان فارغ التحصیلهای مدرسه کمتر با سواد پیدا شد و سطح معلوماتشان اساساً از سیکل اول مدرسه بالاتر نبود یعنی (همان اندازه که آتیه لیژان سرویس در مستعمرات مایل است) اما اکثر آنها بواسطه تلقینات و تبلیغات مدیران و معلمین بنوکری خارجیها تن در داده و بجاسوسی اجنبی رفتند. لیاقت همدوشی بادیلما تهای اردپاکه تحصیل نکردند سهل است بواسطه عملیات نامشروع خود در همه ممالک خارجی آبروی ایران را بردند و مؤسسين مدرسه بمتصود نهائی خود رسیدند.

من الاتفاق هر کدام از دانشجویان مدرسه سیاسی اگر با هوش بودند بادرخارج از مدرسه تحصیلاتی کرده و اطلاعاتی بدست میآوردند، پیشگدهان سیاستمدار مدرسه آنها را بدون چون و چرا از وزارت امور خارجه بیرون می انداختند. چون دستور ذکاء الملك و منصور الملك و باقر کاظمی همیشه این بود که تباستی اشخاص باسواد، باهوش جزو کارمندان وزارت خارجه درآیند. شرکت نفت هم با این نظر کاملاً موافق بود. چرا شاگردانی که در اروپا تحصیل کرده اند هیچکدام در ایران مرجع کاری نشده و ترقی نکرده اند؟^۱ برای اینکه در محیط آزاد تحصیل کرده وطن پرستی و آزاد مردی آموخته بودند اما شاگردان مدرسه سیاسی که در آن محیط فاسد که برای نوکری اجنبی تربیت شده بودند و بوظیفه نوکری عدل میگردند شرکت نفت ترتیب ترقیشان را میداد. با کمال اطمینان میتوان گفت که مدرسه علوم سیاسی تهران خدمت خود را باجنبی به بهترین وجهی انجام داد و شرکت نفت بهدف خود کاملاً نائل آمد و يك هسته مرکزی برای خدمتگذاری شرکت در ایران تهیه کرد که همیشه مطابق میل و دستور او رفتار نمایند و هیچگاه بر علیه منافع او قدمی برندارند حق اینست که کارگزاران شرکت هم همیشه از آنها طرفداری نموده و با پشتیبانی خود در مدت سی چهل سال اخیر

۱ - خان ملک ساسانی تحصیلاتش را در سویس تمام کرده بود ولی در وزارت امور خارجه ترقی نکرد.

همه پستهای حساس مملکت را با آنها سپرد^۱.

میرزا نصرالله خان مشیرالدوله بموجب نوشته اعتمادالسلطنه هنگام تعطیل فراموشخانه بغض دستگاه سلطنت و دولت گرفتار شد : «... بیست سال قبل وقتی میرزا ملکم خان فراموشخانه را در طهران ایجاد کرده بود ، او و اتباعش را از طهران به بغداد روانه بودند از جمله میرزا نصرالله خان بود که مدتی هم در اسلامبول گذائی میکرد...»^۲

میرزا نصرالله خان بعد از مراجعت بایران در سازمان فراماسوئری ، شیخ حسنخان مشیرالدوله فعالیت پنهانی میکرد و هنگامیکه بعزت نشر بخشنامه عدمای از سران مملکت را گرفتار کردند ، بموجب گزارش سران نور هار دینک او نیز دستگیر و زندانی شد . و بدین ترتیب بتشریح زندگی میرزا نصرالله خان خاتمه میدهیم و بشرح زندگی و دوران حیات سیاسی میرزا حسنخان (مشیرالدوله ششم) که او هم فراماسون بود ، میپردازیم .

پنجمین و آخرین مشیرالدوله‌ای که در تاریخ ایران
میرزا حسنخان وجود دارد نیز عضو سازمان فراماسوئری ایران و فرانسه بود .
پنجمین مشیرالدوله وی که هنگام تحصیل در فرانسه عضویت لژ ماسونی
 گراند اوریان در آمده بود ، در ایران وارد لژ بیداری ایران
 گردید .

ادیب الممالک فراماسونی در آخرین صفحه رساله‌ای که قصیده معروف ماسونی خود را در آن سروده بخط خویش نام ۱۲۴ تن را ذکر میکند که همگی عضویت لژ بیداری ایران را داشته‌اند و از جمله دو ردیف ششم نام میرزا حسنخان مشیرالدوله را ذکر میکند که بنوبه خود واجد اهمیت است . علاوه بر این شاهزاده ملک میرزا شجاع السلطنه نیز در یادداشت‌های روزانه خود مینویسد : «... دیروز صبح مشیرالملک (مراد حسن

۱- مجله این هفته بمدیریت موسی خلیلی شماره سوم

۲- خاطرات اعتمادالسلطنه - ایرج افشار ص ۲۱۷ (۵ ربیع الثانی ۱۳۰۱)

پیرنیا مشیرالدوله (منزل آمده بودند نشانه (علامت رمز ماسونی نوشته) را اول من باوردم او هم جواب داد، ابعاد است عنقریب این حوزه رونق خوبی بگیرد...^۱

مشیرالدوله مردی پاکدامن بود و برخلاف پدرش که ثروت زیادی از راههای مختلف گردآورده بود، پیرامون جمع مال نگشت و در سیاست داخلی و خارجی کشور تفاهم و صداقت و حسن نیت خاصی نشان میداد. لیکن اشتباهات سیاسی که چندین بار مرتکب گردیده سبب شد تا او را متهم بظرفداری از انگلیس دروس سازند و این اتهامی است که بعده کثیری وارد شده است. بزرگترین اشتباه او رویه ملامتی بود که هنگام تصدی وزارت امور خارجه ایران در برابر قرارداد معروف ۱۹۰۷ (۱۳۲۴ هـ) نشان داد. اسناد وزارت خارجه انگلیس حاکیست که او در هنگام اقامت در لندن که هنوز لقب مشیرالملک نیز داشته از مقام قرارداد ۱۹۰۷ و تقسیم ایران بدو منطقه نفوذ بخوبی مطلع بوده است. علاوه براین او بارها با سر ادوارد کری وزیر خارجه وقت انگلستان و بزرگترین دشمن استقلال ایران درباره قرارداد ۱۹۰۷ ملاقات کرده که کم و کیف این ملاقاتها معلوم نشده است. نامه مورخ ۹ سپتامبر ۱۹۰۷ کری به سر اسپرینگ رایس وزیر مختار انگلیس در تهران حاکیست که وزیر خارجه انگلیس با مشیرالملک در این باره مشورت کرده و او را از مذاکرات مقدماتی درباره قرارداد سال ۱۹۰۷ مطلع نموده است. در کابینه ناصرالملک قراگوزلو، پس از اینکه هست وزارت خارجه به حسنخان مشیرالدوله محول شد، کری درباره این انتصاب به مارلینگک نوشت:

... در اینجا با مشیرالملک صحبت شده و او را متقاعد کرده ایم که برای نجات ایران راهی بجز تقسیم این کشور نداریم. گرچه وی نگرانی خود را از این قرارداد بهمان آورده، با اینحال بنحوی او را روشن کرده ایم. شما نیز مأموریت دارید درباره متن قرارداد حضوراً با وزیر خارجه ایران نیز مذاکره کنید.^۲

انتشار قرارداد ۱۹۰۷ موجی از نفرت علیه عاملین انگلیس و روس در ایران

۱- روزنامه دموکرات ایران ص ۸۴

۲- اسناد راکد وزارت خارجه انگلستان - F.O. مجلد ۴۹۸-۲۷۱



میرزا حسنخان ششمین مشیرالدوله قراماسون

بوجود آورد . مردم درحالیکه ازتقسیم کشور بشدت بهت زده و عصبانی بودند ، انتظار داشتند که اولیای دولت ایران عکس العمل شدیدی علیه این قراردادشان دهند . ولی تنها اقدامی که صورت گرفت ارسال نامه اعتراض آمیزی بدو سفارت باعضاء مشیرالدوله بود . مشیرالدوله دراین اعتراضیه به دول انگلیس و روس اطلاع داد که متون قرارداد فقط از نظر انگلیس و روس ارزش دارد . متن این نامه چنین است :

پاسخ مورخه ۲۵ رمضان ۱۳۲۵ هجری قمری وزیر امور خارجه ایران بوزیر مختار انگلیس .

مراسله محترم جناب جلال‌المناب وزیر مختار مورخه ۱۵ شهر شعبان ۱۳۲۵ و ۲۸ سپتامبر ۱۹۰۷ که متضمن سواد يك قسمت قرارداد منعقد فیما بین دولتين قوشوكتين انگلیس و روس راجع بایران و دارای يك مقدمه و پنج فصل بود واصل گردید. اینك در جواب زحمت افزا میشود چنانكه خاطر نصفت مظاهر آنجناب تصدیق خواهد کرد قرارداد مزبور فیما بین دولتين قوشوكتين انگلیس و روس منعقد شده. بنا بر این عفاذ آنهم راجع بندولتين مرقومتين که قرارداد مزبور را امضاء کرده اند خواهد بود و دولت علیه ایران نظر باستقلال نام این دولت علیه حاصل است از اثر نفوذ هر قسم قراردادی که مابین دو یا چند دولت خارجه در باب ایران منعقد شده یا میشود اصولاً وحتماً مصون و محفوظ میدارد و از روابط خود با دول متحابه و تشدید مبانی و داد و یکجبهتی موافق اصول عهد مقدسه وقاعده درهای باز برای تجارت بین المللی سعی بلیغ خواهد داشت. در باب وجوه استقراضی هم بدیهی است که دولت علیه فصل قراردادهائیرا که در این باب منعقد شده است بدون تخلف رعایت خواهد نمود. برای اظهار و اعلام اصولی که در این مراسله مقید و مصرح سوادى از آن برای نمایندگان دول متحابه مقیمان دربار علیه ارسال گردید حسن مشیرالدوله^۱

انتشار خبر اعتراض ایران بعدها دو دسته موافق و مخالف بوجود آورد. ابراهیم صفائی آنرا تقیبیح کرده مینویسد: «... این نامه مشیرالدوله را بعضی از نویسندگان يك سند بزرگ برای وطنخواهی و تهور سیاسی او شناخته اند. در حالیکه نامه ملایم و بی اثریست و بایسته بود که مشیرالدوله بنام وزیر خارجه ایران بی اعتباری قرارداد مزبور را بگوش جهانیان میرسانید و اغراض دولت بزرگ و ستمگر و فریاد مظلومیت ایران را بهمه کشورها اعلام میداشت و برای الغاء آن قسمت از قرارداد که مربوط به ایران بود، با سرسختی بتمام مسائل سیاسی و غیر سیاسی متوسل میشد. در حالیکه چنین نشده و اعتراض مشیرالدوله جز يك مکاتبه ملایم و بی اثر چیز دیگر نبود و

مأموران قرار داد خیلی زود با مداخلات علنی روس و انگلیس بمرحله عمل درآمد و دولتهای ایران هم که مشیرالدوله در اغلب آنها شرکت داشت بناچار آن مداخلات تجاوزکارانه را پذیرفتند. در مورد قرارداد سستی وضع نفس ناصرالملک وزیر خارجه و دیگر اعضاء دولت وی درخور سرزنش است...^۱

میرزا حسنخان مشیرالدوله سیاستمداری وطن پرست و پاکدامن بود که میتوان از او بنیکی یاد کرد. تاکنون شنیده نشده که او از عضویت در لژ فراماسونری علیه منافع مملکت و مردم این سرزمین قدمی برداشته باشد و این خود او را از سایرین ممتازتر میکند. فرزندان او هم که فراماسون هستند همچنان راه او را پیش گرفتند. میرزا فتحعلی آخونداف و میرزا آقاخان کرمانی،

میرزا فتحعلی دو نفر از صاحبان فکر و عقیده و سیاست و ادب ایران هستند که
آخونداف در نوشته های خود از «فراموشخانه» یاد کرده و بدون اینکه

عضویتشان در لژهای ماسونی شناخته شده باشد از این انجمن سری تجلیل نموده اند. میرزا فتحعلی آخونداف در سه مکتب خود که بناهای شاهزاده جلال الدوله شاهزاده کمال الدوله نوشته و ۲۵ هزار کلمه است، در سه مورد از فراموشخانه ذکر میکند. او در یکی از آنها از قول کمال الدوله شاهزاده هندوستان مینویسد: «... ای جلال الدوله اگر تو خودت نیز از دیسپوت مغضوب و از وطن مطرود و از همجنسان خود شاکی نشده بودی، من هیچوقت عیوب همجنسان ترا پتو نمی نوشتم و نوراً مکدر نمیکردم آنها نیز در اخلاق نیمه و فسق و طمعکاری و اخاذی و تشخص فروشی ابلهانه بشاهزادگان شبیه هستند. ای اهل ایران اگر نواز نشاء آزادی و حقوق انسانیّت خبردار میبودی باینگونه عبودیت و باینگونه رذالت متحمل نمی گشتی و طالب علم شده فراموشخانه ها گشادی و مجمعه ها بنا نمیداد و مسائل التفات را دریافت میکرد...» و در نامه دوم که از قول کمال الدوله به جلال الدوله شاهزاده ایرانی نوشته شده در همین باره مینویسد: «... دوام سلطنت و بقای سلسله موقوفست

۱- دهریان مشروطه جزوه پانزدهم ص ۱۲

۲- نسخه خطی کتابخانه ملی خریداری شده از مرحوم بدر- ص ۶۱

بعلم و آزاد شدن ملت از عقاید پوچ و بیهوده از این شرایط پادشاه باید فراموشخانه بگشاید و مجمعها برپا نماید با ملت متفق و یکدل و یکجهت باشد ملوک را تنها از خود نداند و خود را وکیل ملت حساب نماید با مداخله ملت قوانین وضع کند و پارلمان مرتب سازد.^۱ در نامه سوم شاهزاده جلال الدوله به کمال الدوله چنین جواب میدهد: «... اگر واقعاً تو چنین فیلسوف بودی و به عقیده خود از مطالب عالییه پولیتیکا بدینگونه اطلاع داشتی و میدانستی که دیسپوتی بدالت پادشاه باید فراموشخانه بگشاید مجمعها فراهم آورد با ملت اتفاق نماید و با جماعت یکدل و یکجهت باشد و خود را محبوب اینای جنس خود سازد و تبعه خود را بخود مرید و جان نثار بکند پارلمانها قریب نماید و قوانین بگذارد تا اینکه ملکش زوال نیابد پس چرا بیدرت اورنگ زیب از این وعظها ندادی تا بگفته هایت عمل کردی و انگلیس آمده مملکتش را از دستش گرفته انگلیسها با اهالی هندوستان چهگونه رفتار میکنند مگر انگلیس سویلزه یافته نیست؟^۲ «... با وجودیکه عدهای از مطلعین او را عضویکی از لژهای ماسونی میدانند، ولی نویسنده درباره احتمال عضویت فتحعلی آخوندزاده در لژهای فراماسونری اسناد و مدارک معتبری مطالعه کرده و حتی بکمک یکی از محققین آذربایجان^۳ نامه های خصوصی ویراکه در آرشیدان نشمندان شرق با کونکهداری میشود مورد توجه قرار داده ام، اما هیچگونه نشانی از عضویت وی در این تشکیلات نیافته ام.

تنها در نسخه خطی سه مکتوب اوجمله معروف «فراموشخانه ها گشادی و مجمعها را فراهم آوردی» تکرار شده است و این جمله در بین اسناد آرشید بادکوبه در نامه جلال الدوله به کمال الدوله چنین است: «پادشاه باید فراموشخانه گشاید مجمعها فراهم آورد با ملت اتفاق نماید و با جماعت یکدل و یکجهت باشد و خود را محبوب سازد...»

۱- نسخه خطی کتابخانه ملی ص ۶۸

۲- سه مکتوب نسخه خطی کتابخانه ملی ۱۹۷

۳- یوسف حمزه لومحقق آذربایجانی که درباره تاریخ ایران در بادکوبه مطالعه و تحقیق میکند.



فتحعلی آخوندوف

درحالیکه تحقیقات ما نتوانسته این گوشه تاریک را روشن کند، یوسف حمزه لوعقیده دارد که :

«... فتحعلی آخوندزاده قبل از سال ۱۲۸۰ هـ (۱۸۶۳ م) با فراموشخانه آشنائی داشته اما این آشنائی از کجا و چگونه بوده؟ معلوم نیست^۱» در آرشیو دانشمندان باکو گفتگویی بین میرزا فتحعلی با ملکم درباره فراموشخانه منعکس است که در ۱۸۷۲ م (۱۲۸۸ هـ) هنگام عبور ملکم از تفلیس بین این دو فرائض انجام گرفته و میرزا فتحعلی، او را بنام «روح القدس» معرفی میکند. آخوندوف در این باره مینویسد :

سؤال - ظاهراً این مطالب از مطالب فراموشخانه بوده باشد ؟

جواب روح القدس : بلی ، در اثنای مواضع فراموشخانه گاهگاه از این اصول

مذاکره میشود ولی مطلب فراموشخانه خیلی زیاده است و ما در این اصول است^۲.

آنچه را که فتحعلی آخوند زاده به نقل از گفتگو با ملکم عنوان میکند و آنرا از

۱- نقل از نامه مورخ یوسف حمزه لوعقیده

۲- میرزا فتحعلی آخوند زاده - حمید محمدزاده ص ۲۱۵

تکالیف نوع بشر و اصول فراموشخانه و فراماسونیسیم میداند اینست که اگر نوع بشر :
 « ... بعض آنها را بعمل بیاورد و بعضیش را مهمل بگذارد آدم ناقص است و اگر هیچک
 را از آن تکالیف هفت گانه بعمل نیاورد از دایره بشریت خارج و در دایره حیوانیت صرف
 سالک است .

تکلیف اول اینست که آدم باید از بدی اجتناب کند .
 تکلیف دوم اینست که آدم باید به نیکی کردن اقدام کند .
 تکلیف سیم اینست که آدم باید بدفع ظلم بکوشد .
 تکلیف چهارم اینست که آدم باید با جماعات ممنوع خود متفقانه تعیش بکند .
 تکلیف پنجم اینست که آدم باید طالب علم باشد .
 تکلیف ششم اینست که آدم باید بترویج علم ساعی باشد .
 تکلیف هفتم اینست که آدم باید بقدر قوه و استطاعت خود بحفظ ترتیب فیما بین
 جماعات متفقهمو مطنان و هم مشربان خود مجاهد باشد .

هریک از این تکالیف هفتگانه شرح و بسط زیاد دارد و هر یک باقسام بیانات و
 تفصیلات محتاج است که همه را در کتاب آدمیت برشته تحریر کشیده ام ، مقام مقتضی تقریر
 آنها نیست و این تکالیف هفتگانه اصول مضمون کتاب آدمیت است^۱ .

بموجب این گفتگو و تحقیقات دیگری که شده ، معلوم میشود ، آخونداف در سال
 ۱۸۶۳ (۱۲۷۹ هـ) در اسلامبول با ملکم خان آشنا شده^۲ و بار دیگر در تظلیس هنگام مراجعت
 ملکم از اسلامبول ۱۸۷۲ م (۱۲۸۸) ملاقاتی با وی بعمل آورده که گفتگوی فوق الذکر
 نموداری از آنست .

خود وی درباره ملاقاتهایش با ملکم مینویسد که « روزی دوبار با هم صحبت
 میکردیم^۳ و انگهی علاوه بر متن این گفتگو در آرشیو دانشمندان شرق باکو ۲۳ نامه از

۱- میرزا فتحعلی آخوند اف - القیای جدید و مکتوبات - حمید محمدزاده م ۲۹۷

دسترسی بدین کتاب مرهون دانشمند شوروی م . س . ایوانف میباشد .

۲- ایضاً م ۲۱۶

۳- دفترچه خاطرات آرشیو دانشمندان شرقی به نقل از نامه یوسف حمزه‌لو .

وی خطاب به ملک‌خان وجود دارد که اولین آنها مورخ سپتامبر ۱۸۶۸ (۱۲۸۵ هـ) است و دیگری بتاريخ دو سال بعد، ژوئن ۱۸۷۰ (۱۲۸۶ هـ) که در آن به ملک‌خان اطلاع می‌دهد: (کتابچه مکالمه‌ها) دریافت کرده و با رضایت کامل مطالعه نموده است.^۱ از میرزا ملک‌خان به آخونداف جمعیاً هفت نامه وجود دارد که اولین آنها بتاريخ سال ۱۸۷۰ (۱۲۸۷ هـ) و دیگری مورخ سال بعد و بقیه بدون تاریخ است.

وجود این مکاتبات و ملاقات‌هایی که بین این دو روی داده تا حدودی، دل‌بستگی و با عضویت فتح‌علی آخونداف را به فراموشخانه و به فراماسوئری نشان می‌دهد. بخصوص که در بین اسناد موجود در بادکوبه نامه‌هایی وجود دارد که بین شاهزاده جلال‌الدین میرزا پسر فتح‌علیشاه از مؤسسين فراموشخانه ایران به یوسف مستشارالدوله^۲ عضو لژ فراماسوئری فرانسه رد و بدل شده است. معذالک در هیچ‌یک از این نامه‌ها اشارات صریحی به فراموشخانه و یا فراماسوئری نمی‌شود، این سکوت اسباب تعجب نیست، زیرا، فراموشخانه و فراماسوئری از روز تأسیس تاکنون مجرمانه می‌باشد و علاوه وجود سانسور در پستخانه ایران در دوران سلطنت ناصرالدین‌شاه خود دلیل دیگری برای توجیه این سکوت بشمار می‌رود.

سند دیگری که در دست است و میتوان آنرا دلیل بستگی میرزا فتح‌علی‌خان به یکی از رؤسای فراموشخانه ایران یعنی جلال‌الدین میرزا پسر فتح‌علیشاه دانست،

۱ - اصول این کتابچه بخط ملکم در آرشیو دانشمندان شرق یا کو، نگهداری می‌گردد.
 ۲ - اولین نامه میرزا فتح‌علی به جلال‌الدین میرزا بتاريخ ۵ ژوئن ۱۸۷۰ است که دریافت کتاب نامه خسروان را بوی اطلاع می‌دهد. مجموعاً رو نوشت ۹ نامه او به جلال‌الدین میرزا موجود است که تاریخ سال‌های ۱۸۷۱-۱۸۷۰ را دارد. در یک نامه خبر حرکت هیئت نمایندگان ایران به قفقاز نوشته و نامه دیگر راجع به کتاب تأمل و اطلاعاتی درباره زرتشتیان ایران نوشته شده است.

۳ - از میرزا فتح‌علی به میرزا یوسف خان مستشارالدوله ۱۵ نامه موجود است که اولین آن بتاريخ سوم سپتامبر ۱۸۶۸ می‌باشد. مکاتبات این دو نفر تا مرگ میرزا فتح‌علی که در سال ۱۸۷۸ میلادی (۱۲۹۵ هـ) ادامه داشته است از میرزا یوسف خان نیز ۸ نامه بین سال‌های ۱۸۶۶-۷۸ یعنی در مدت ۱۲ سال وجود دارد که همه آنها را به میرزا فتح‌علی نوشته است.

معرفی یکی از اعضای فراخوشخانه بنام «میرزا تقی کاشانی» است که شاهزاده او را (برادر) خطاب میکند و هامور رسانیدن گزارش اوضاع ایران به میرزا فتحعلی مینماید.

در این نامه بدون تاریخ جلال‌الدین میرزا چنین مینویسد: «برادر گرام من تاکنون دو نامه بر سر کار نگاشته‌ام یکی را با نامه خسروان برای سرکار و دیگری را با نامه نخستین برای سرکار شیخ‌الاسلام فرستادم. پاسخی از هیچ‌یک نرسیده است امیدوارم که نامه‌ها رسیده و آن برادر بزرگوار قندریست و شادکام باشید.

چون برای آمدن شهریار نامدار امپراطور روس شاهزاده حشمت‌الدوله را از این سوی به تفلیس نامزد فرموده‌اند، یکی از همراهان او میرزا تقی کاشانی که از برادران خوب من و از جوانان آموزگار شده ایران است و در مدرسه دارالفنون پزشکی و دیگر دانش‌های را آموخته است بویژه در نویسندگی که شما خواهان اینکار هستید دستی دارد و یکی از کسان دستگاه انجمن پزشکی ایران و بزرگ پزشکان جانشین شهریار ایران است خواه‌اسم از ایشان بشما سفارش نموده باشم که چند روزی که در آنجا است از دیدار و گفتار سرکار دیده را روشن و وصل بفرماید و چون از رفتار و کردار و سرگذشت من و ایران و مردمان آن به نیکوئی و شایستگی آگاه و بینا است امیدوارم که برخورد و گفتگوی با ایشان در پاسخ و پرسشهای آن یگانه برادر بزرگوار از برخی اندیشه‌های پوشیده و پنهان، مردی آراسته و پسندیده آن گرامی برادر باشد و از مهرورزی شما با وی مرا و ایشان را از خود خورسند و خوشنود بفرمائید.

جلال

در این نامه جلال‌الدین میرزا دو بار کلمه «برادر» را درباره میرزا تقی و یک بار درباره میرزا فتحعلی بکار میبرد. بطوریکه میدانیم فراماسواها یکدیگر «برادر» میگویند و شاید این خود دلیل جالبی بر وابستگی او به فراخوشخانه باشد. بعلاوه در این نامه شاهزاده جلال‌الدوله از «برخی اندیشه‌های پوشیده و پنهان» که یکمان اشاره به فراخوشخانه است نیز یاد کرده و شاید این خود دلیل دیگری بر مطالب مخفی

راجع به فراموشخانه است که قطعاً خواننده نامد (میرزا فتحعلی) از آن اطلاع داشته. و بالاخره نکته دیگری که میتوان آنرا دلیل بستگی میرزا فتحعلی با فراموشخانه دانست، نامگذاری سه مکتوب او بعنوان «جلال الدوله» است. گرچه نام «کمال الدوله» عاریه و ساختگی است^۱، اما بعقیده عدم زیادی مقصود او از جلال الدوله شاهزاده جلال الدین میرزا پسر فتحعلیشاه بوده است. و اگر چه این حدس را اغلب زده‌اند و درست است... معیناً دلیلی بر این معنی وجود ندارد^۲.

میرزا آقاخان کرمانی از جمله کسانی است که عضویتش در فراموشخانه و یا در فراماسوئری مشکوک بنظر میرسد ولی در عین حال بعلمت معاشرت بارؤسای فراماسوئری از قبیل ملک، سید جمال الدین و شیخ محسن خان مشیرالدوله معروف به وابستگی به این سازمان است. میرزا آقاخان کرمانی دو رساله انتقادی یاسامی (سه مکتوب) و (صد خطابه) دارد که در یکی از آنها عین جملات میرزا فتحعلی را درباره فراموشخانه تکرار کرده است.

تکرار این جملات در سه مکتوب او سبب شده است تا بعضی‌ها او را فراماسن بدانند. در حاشیه نسخه خطی سه مکتوب او که در مجموعه (کتاب خطی کتابخانه ملی پاریس نگهداری میشود) رونویس کننده مینویسد: «تعلق آقاخان کرمانی به فراماسون هویدا است». استادش سید جمال افغانی هم از فراماسونها بوده است مثل ملک ارمنی^۳.

در حواشی سه مکتوب کتابخانه ملی پاریس همچنین دشمنی و عناد حاشیه‌نویس با فراماسوئری کاملاً هویدا است. هنگامیکه میرزا آقاخان مینویسد «قید یعنی طرق حیل‌گری و تزویر را بخوبی میدانست» حاشیه‌نویس اضافه میکند: «مثل آدم‌های

۱- مجله یقما ۱۳۴۵ ص ۳۶۵

۲- ایضاً ۳۶۵

۳- گنجینه اسناد خطی کتابخانه ملی پاریس



میرزا آقاخان کرمانی

فراخوانده که مرتکب همه‌گونه تزویر و ریا شده‌اند و میشوند...، از توضیحات حاشیه‌ای این نسخه خطی که بگذریم، دلایل دیگری که عضویت و یا دبستگی او را به فراخوانی ثابت کند، در دست نیست. فقط باید این نکته را ذکر کرد که اصولاً نام سه مکتوب عنوان غلطی است که باین نوشته‌های او داده‌اند. زیرا در حقیقت متن نوشته او يك مکتوب است نه سه مکتوب و تازه مکتوب مزبور از سه مکتوب میرزا فتحعلی الهام گرفته است، ولی از نظر کمیت اقلأً دو برابر رساله اوست و از نظر معنی

نیز گفتارش گسترده تر و عمیقتر است^۱. اما در عین حال هنگام بحث درباره فراموشخانه عین جملات میرزا فتحعلی را تکرار میکند. دانشمند محترم محیط طباطبائی که نخستین تحقیق را درباره میرزا آقاخان کرمانی و شخصیت و افکار او کرده است مینویسد: میرزا آقاخان کرمانی در ایام اقامت در اسلامبول بواسطه تأثیر عوامل مختلف اجتماعی دستخوش تحول فکر عجیبی شد و از بدو ورود که با میرزا یحیی صبح ازل و پیروان او ارتباط داشت متمایل به حضرات ازلی و مخالف بهائیان بود و سپس بواسطه پیدایش انس با اطلاعات و معلومات طبیعی جدید و دست یافتن به متن ترکی سه مکتوب میرزا فتحعلی آخوندزاده در افتاد که گوئی از بنیاد برآه زندقه و الحاد میرفت و با اسلام و عرب بهمان شیوه مخصوص روسی پسند آخوندزاده عناد و خصومت میورزد. برای تبدیل استفاده به افاده نخست در صدد ترجمه آزاد سه مکتوب از روی متن ترکی به زبان فارسی برآمد و بهیچوجه گویا از وجود متن دیگران بزبان فارسی که خود آخوندزاده نخست نوشته و سپس آنرا بترکی قفقازی در آورده است سابقه و اطلاعی نداشت و ترجمه آزادی از آن بفارسی سلیس روان نوشت که چندان با متن آخوندزاده ارتباطی جز در مقدمه و اساس فکر و نحوه استدلال ندارد و گرنه در ایراد شاهد و دلیل همواره از فکر و اطلاع و معلومات خود استمداد کرده است.

سپس در صدد برآمد که بتقلید آن خود کتابی بنویسد که مطالب آن عموماً باز به همان خطاب «ای جلال الدوله» آغاز میگردد و بنای آن بر شالوده وطنپرستی بیش از روح زندقه و الحاد قرار دارد و از این تألیف دوم که امروز مشهور به صد خطابه شده باندازه چهل و چند خطابه یا عنوان را نوشت ولی کار او بیایان نرسید و ناقص ماند زیرا با ورود سید جمال الدین اسدآبادی به اسلامبول و نفوذ معنوی که سید در میرزا آقاخان و شیخ احمد و دوستان دیگر او پیدا کرد اسلوب تفکر او بطور کامل یافت و کم کم از جنبه الحاد حاد و تعصب شدید ملی و وطنی به طرفداری از دیانت و

اتحاد اسلام متوجه شده . از سال ۱۳۱۰ قمری [۱۸۹۲ م] یبعد در این وادی پیوسته قدم میزد و بوسیله نوشته‌ها و گفته‌های خود که غالباً در پیرامون فوائد وحدت اسلامی و مضرات تفاق مذهبی و معایب حکومت استبدادی بود سید را تأیید میکرد . متأسفانه از آثار مربوط بدین دوره از زندگی میرزا آقاخان جز مقدار کمی امروز در دسترس ما نیست زیرا مأمورین کنسولگری ایران در اسلامبول هنگام توقیف او اثاثیه و کتابهایش را تا جائی که بدست آوردند تاراج کردند و مختصری از آنرا بهیانه شاهد جرم و سوء قصد بتهران فرستادند و چیزی که از دسترس آنها محفوظ ماند بوسیله دو تن از آشنایان ایرانی او که اکنون یکی از آنان خوشبختانه در حیات و ناقل این روایت میباشد از طرابوزان بهزنش در اسلامبول پیغام فرستاد که این کتب و نوشته‌های بازمانده او را بوسیله که بتواند برای پروفیسور براون به کمبریج بفرستد تا یکی از کتابخانه‌های عمومی اروپا سپرده شود ... در این شکی نیست که آنچه در سالهای اخیر از زندگی خود نوشته با آنچه از ۱۳۰۶ تا ۱۳۰۹ نگاشته تفاوت فاحش دارد و همینطور آثار این دو دوره بهیچوجه ارتباطی با آثار قدیم او که در ۱۳۰۴ و ۱۳۰۵ با شراکت شیخ احمد مینوشته ندارد^۱ ...

و در این جا بشرح زندگی دو مرد سیاست و ادب ایران که معروف بعضویت در لژهای ماسونی و یا فراموشخانه ایران بوده‌اند ، خاتمه میدهیم و امیدواریم در آتیه اسناد و مدارک محققین و دانشمندان این نکات تاریک را روشن کند .

فرخ خان امین الملک (امین الدوله بعدی) یکی از چهره‌های فرخ خان امین الدوله جالب فراماسونری در سالهای اولیه فعالیت در ایران است . کاشی او که عاقد بزرگترین قرارداد بین ایران و انگلیس بشمار میرود . در بحرانی ترین سالهای زمامداری ناصرالدینشاه پاریس رفت تا «ترتیب مصالحه بین دولتن علیتین را بدهد» و در همین سفر بود که او در پاریس وارد یکی از لژهای بزرگ فراماسونری گرانداوریان که شخصیت‌های فرانسوی

و خارجی در آن عضویت داشتند شد.

فرخ‌خان فرزند میرزا مهدی کاشی است که نسبت خود را تا «ابونذر غفاری» (متوفی در ۳۲ هجری) میرساند. او که در ابتدا ابوطالب نام داشت بامر فتحعلیشاه نام «فرخ» بر خویشتن گذاشت. و در روزهای سلام با لباس جواهر نشان کنار تخت سلطنتی میایستاد و بعدها بدرخواست عباس میرزا نایب‌السلطنه بدرجه سرهنگی رسید و در قشونکشی اول به هرات در رکاب محمد شاه بود. فرخ‌خان زمانی حکومت‌های اصفهان و گیلان را داشت و مأمور وصول مالیات فارس بود و در شوال ۱۲۶۰ (۱۸۴۶) صندوقدار خاصه محمد شاه گردید و سرانجام در رمضان ۱۲۷۲ (مه ۱۸۵۶) لقب امین‌الملک با نشان تمثال مکمل به‌الماس گرفت و پس از چندی مأمور انعقاد قرارداد صلح در پاریس شد. در مراجعت بایران منصب وزارت حضور، مهربرداری مهر مبارک، ریش سفیدی و بالاخره ریاست عمده خلوت با گل کمری مرصع به جواهر گرانبها وجبه نرمة دو زنجیره‌ای باو اعطا گردید. در رمضان ۱۲۷۵ (اپریل ۱۸۵۹) فرخ‌خان لقب امین‌الدوله گرفت و مقروض شد که در عرایض و مطالب علما و شاهزادگان عظام را او معروض دارد و عزل و نصب حکام ولایات هم بمشاورت و صوابدید او انجام بگیرد^۱.

فرخ‌خان در اواخر ربیع‌الاول ۱۲۷۶ (اکتبر ۱۸۵۹) عضو مجلس شورای دولتی، در شوال ۱۲۸۰ (مارس ۱۸۶۴) وزیر داخله و مخاطب سلام شاه شد و در همین ایام با سببسالار اختلاف پیدا کرد و در ۱۲۸۲ (۱۸۶۵) بکاشان رفت. او در ۲۴ شوال ۱۲۸۲ (مارس ۱۸۶۶) بطهران احضار شد و مشاغل وزارت حضور همایون، حکومت کاشان، اداره ولایات اصفهان و فارس و گمرکخانه و بالاخره وزارت دربار را بر عهده گرفت و سرانجام در ۱۸ صفر ۱۲۸۸ (مه ۱۸۷۱) در اثر مسکنه قلبی درگذشت^۲.

فرخ‌خان در مدت حیات خود چند مأموریت سیاسی با انگلیسها داشته و معروف بداشتن تمایلات دانگلیسی‌مآبی بوده است. ناجائیکه در جمادی‌الاول ۱۲۷۷ (۱۸۶۰)

۱- مخزن الوقایع ص ۱۰

۲- شرح زندگی او از مقدمه مخزن الوقایع بقلم حسنعلی غفاری اقتباس شده است.



اعضاء سفارت و فرخ‌خان هنگام انعقاد معاهده صلح پاریس

از راست به چپ : میرزا حسین سرابی - میرزا ملکم خان - فرخ‌خان - میرزا علی‌نقی حکیم‌المصلاک - میرزا زمران‌خان غفاری - آخرین نفر شناخته نشد .

که الیسن وزیر مختار جدید انگلیس بطهران آمد اول بدیدن او رفت و پس از او ، از میرزا سعیدخان وزیر خارجه دیدن کرد. بدین سبب باوجودیکه وی در فراماسوئری گرانداوریان عضویت داشته ، معینا مخالفتش او را بداشتن تمایلات وحتی نزدیکی بانگلیسها متهم میکنند . اما عضویت او در لژ فراماسونی فرانسه بسیار جالب است . بموجب مندرجات بولتن شورای طریقت گرانداوریان فرانس روز دهم دسامبر ۱۸۵۷ (۱۲۷۳ هـ) فرخ خان و میسیونیه که همراه او بوده در لژ Sincere Amitié که در مرکز محفل فراماسوئری گرانداوریان پاریس تشکیل شده بود ، عضویت این لژ پذیرفته شده است . همه همراهان او که عضویت این لژ در آمدند ، بموجب نوشته ثبت شده در بولتن عبارتند از :

۱- میرزا علیقلی (حکیم الممالک بعدی) پسر میرزا اسمعیل پیشخدمت باشی سلام و برادر کوچک آقارضا اقبال السلطنه ، در دارالفنون تهران تحصیل طب کرد و در واقع برای ادامه تحصیل به اروپا رفت و در پاریس نایب سفارت کبری شد و در مراجعت در ردیف اطباء مخصوص ناصرالدینشاه درآمد . پس از فوت پدرش پیشخدمت باشی سلام شد و بعداً رئیس معادن و صنایع و حاکم بعضی ولایات گردید .

۲- حاجی میرزا زمان خان عموی امین الممالک غفاری که سمت مستشاری فرخ خان را درین سفارت داشت و پس از مراجعت بطهران ۱۲۷۵ هـ (۱۸۵۸ م) کارپرداز اول ژنرال قنصل ایران در مصر شد و تا پایان سال ۱۲۷۸ هـ (۱۸۶۱ م) درین سمت باقی بود. حاجی زمان خان در ۱۲۷۹ هـ (۱۸۶۲ م) کارپرداز اول در بغداد گردید و مدتی نیز مأموریت هائی در خراسان داشت .

۳- میرزا ملکم خان ناظم الدوله که سمت مستشاری سفارت امین الممالک را داشت و شرح حال او خواهد آمد .

۴- میرزا رضا غفاری عموی فرخ خان ، از پنج نفر شاگردی بود که محمد شاه برای تحصیل به اروپا فرستاد و پس از بازگشت از فرانسه در دارالفنون طهران بسمت معلمی اشتغال داشت. در سفارت امین الممالک وی سمت مترجمی اول را داشت. و در مراجعت

سمت مترجم حضور ناصرالدینشاه را پیدا کرد .

۵- نریمان خان پسر سلیمان خان سهام الدوله و برادر جهانگیر خان وزیر قورخانه و صنایع که ارمنی و نایب اول هیأت فرخ خان بود . وی در سال ۱۲۷۵ هـ (۱۸۵۸ م) در معیت میرزا حسینخان سپهسالار مستشار سفارت اسلامبول شد ، در ۱۲۹۰ هـ (۱۸۷۳ م) کاربرد از اول در مصر بود و از ۱۲۹۶ تا ۱۳۲۰ هـ (۱۸۷۸ تا ۱۹۰۲) وزیر مختار در وین شد و با لقب قوام السلطنه در آن شهر فوت کرد .

۶- میرزا محمد علی آقا مترجم سفارت بود . او از جمله محصلین اعزامی محمد شاه بارو با بشمار میرفت که بعدها در اداره نظمیه مشغول کار شد و به (محمد علیخان نظمیه) شهرت یافت و ظاهراً مورد توجه میرزا حسینخان سپهسالار بوده است . تمام این افراد ، عضویت لژی درآمده بودند که « ناپلئون سوم » قدرت خود را بدان لژ بعنوان « يك ارگان دوستی » حفظ کرده بود . و برای نشان دادن درجه اقتدار خود در آن پسر عموی خود را که بنام « پرنس موسیسن مورا » بود بسمت « استاد اعظم » انتخاب نمود و موافقت کرد که این سمت را در لژ مذکور حفظ کند . در آن دوران فرانسه در شرق و بخصوص ایران مطامع نظامی و استراتژیست نداشت ، در حالیکه ناپلئون اول میخواست از راه ایران به هندوستان لشکرکشی کند و انگلیس ها را از آنجا بیرون نماید . جانشینان او طالب این افکار نبودند و تنها به توسعه نفوذ تجاری و فرهنگی و سیاسی دلبستگی داشتند تردیدی نمیتوان داشت که عضویت هیئت اعزامی ایران در لژ ماسونی در سال ۱۸۵۷ [۱۲۷۳ هـ] بخاطر نفوذ سیاسی و فرهنگی بیشتر فرانسه در ایران صورت گرفت . اظهاراتی که در مراسم عضویت ایرانیها بیان شد ، ثابت میکند که گرافد اوریان عضویت برادران خارجی را به عنوان يك وسیله ایده آل برای انتشار فرهنگ و تمدن فرانسه در کشورها تلقی میکرد . منتهی به سختی میتوان باور کرد که ملکم خان هنگامیکه فراوشخانه را تأسیس کرد ، همین هدف را داشته است ... »

در آن ایام پیوستگی و عضویت فرخ‌خان و میسیون همراه او در لژ فراماسونری «سنسرامپتیه» پاریس با تحسین و بزرگداشت خاصی تلقی شد. بولتن رسمی گرانددوریان فرانسه که در سال ۱۸۶۰ مسیحی (۱۲۷۷ هـ) و سال ۵۸۶۰ یهودی منتشر شده درباره این افتخار بزرگ چنین می‌نویسد: «... بخوبی روشن است که حضرت والا فرخ‌خان، در زمره رهبران سیاسی کشور خود محسوب است و او یکی از سیاستمداران است که شاه ایران، اعتماد فراوانی به او دارد. این فکر، منطقی است که بانی و اصول فکری فراماسونری، در اندیشه و اراده شاه که عاری از منافع و مصالح آینده سرزمین خود نیست، بی تأثیر نبوده است؛ سرزمینی که در آن زمان به علت هیجانات روحی و غلیان انقلابی فرانسه، آستان حیات نازمای بود...»

درین بولتن، خدمات فرخ‌خان امین‌الملک به فراماسونری و ترویج این اندیشه و سازمان فراماسونری در ایران ستایش شده و مورد توجه قرار گرفته است. در حال آنکه در همان ایام ملکم برای پیش بردن هدف‌ها و ترویج فراماسونری در ایران تلاش فراوان کرده بود. این عدم توجه را باید ناشی از این دانست که گرانددوریان فرانسه یا از موجودیت و تشکیلات سازمان فراموشخانه بی اطلاع بوده و یا چون ملکم بدون اجازه مبادرت به تشکیل لژ فراموشخانه در ایران کرده است، اقدام او با حسن استقبال مواجه نشده است. در حالی که هیچ نشانه و دلیلی در دست نیست که فرخ‌خان بعد از گرفتن لقب «استاد اعظم» در پاریس و مراجعت به ایران برای رواج فراماسونری و یا ایجاد لژ ماسونی در کشور کوشش کرده باشد. و این شائبه وجود دارد که بگوئیم جملات غرور انگیزی که در لژ فراماسونری «سنسرامپتیه» نسبت با و ایراد شد در حقیقت اظهارات مؤدباندهای بود که او را برای کوشش در ایجاد لژ و ترویج ماسونیسیم تشویق و راهنمایی کرده است.

ازین به بعد هیچ‌گونه سند و مدرکی که فعالیت فراماسونهای عضو میسیون فرخ‌خان را چه در پاریس و چه در تهران نشان دهد، بدست ما نرسیده. زیرا بطوریکه

قبلاً نیز گفته شد ، بعثت اینکه سرفرماندهی ارتش هیتلر پس از اشغال پاریس همداستاد و مدارك لژهای ماسونری را با چند واگن به آلمان حمل کرد ، کلیه اسناد فعالیت لژهای تابعه گرانداوریان از بین رفت . و در بین آنچه هم که باقی مانده بود و بعد از جنگ پاریس برگردانیده شد و اکنون در کتابخانه ملی پاریس نگهداری میشود ، هیچگونه اثر و مدارکی از لژ بیداری ایران یا سایر لژها و فعالیت های ماسونهای ایرانی وجود ندارد. چنانکه در نشریه رسمی گرانداوریان که در سال ۱۹۶۷ (۱۳۴۶ شمسی) چاپ شده^۱ و دکتر صدرالدین الهی نویسنده مشهور ایران نسخه ای از آنرا از مرکز گرانداوریان پاریس برای نویسنده گرفته است ، در زیر نام فراماسونری ایران چنین نوشته شده: « هیچ نشانه ای از فعالیت این لژ درغیش کتابخانه ملی وجود ندارد . » بنابراین دنبال کردن فعالیت صحیح و منظم ماسونهای ایرانی و با فراماسونری در ایران از این طریق مقدور نیست . و در نتیجه مجبوریم از اشارات پراکنده ای برای تکمیل اطلاعات خود استفاده کنیم .

بموجب نوشته حمدالگار شرق شناس انگلیسی در جولای ۱۸۷۳ (۱۲۸۹ هـ) لژ دسنسر امینیه ، ضیافتی بافتخار عده ای از ماسونهای بازدید کننده ایرانی از جمله : میرزا رضا خان غفاری ، نریمان خان و ملکم خان برپا ساخت ...^۲ در آن ایام ملکم خان وزیر معتقل ایران در لندن بود و دعوتنامه لژ بنام او صادر شده بود . ملکم ابتدا با شرکت در لژ موافقت نمود ولی بموجب نوشته الگار « در آخرین لحظه از حضور در ضیافت عذرخواست ، در این ضیافت استاد اعظم لژ ، سخنرانی جامعی بافتخار مهمانان ایرانی ایراد کرد که خود بار دیگر بنحوی شکوه و جلال و حمایت بی دریغ لژ فرانس را نسبت به تازه واردین و مهمانان خارجی دربر داشت . وی اظهار نموده که « ... شما فرانسه را دوست دارید . فرانسه سرزمین ناشناخته ولی دوست داشتنی ، شما بزبان مردم این کشور حرف میزنید . شما تحصیلات خود را در مدارس آن کسب و تکمیل کرده اید و بالاتر از

۱ - نشریه کیپون تاریخ گرانداوریان سال ۱۹۶۶ .

Essai de Repertoire des Loges Maconiques Francaises

۲ - مقاله فراماسونری در ایران ص ۲۳

همه شما درخواست عضویت ماسونیک را از گرانداوریان کرده‌اید .

برادران این تنها القاب برجسته و مقامات عالیه نیست که برای خود کسب کرده‌اید و با آنها امشب ماسونری پاریس را روشن ساخته‌اید . این بستگی برادری و علائق شما به گرانداوریان فرانسه است که حضور شما را گواهی میکند و صمیمیت شما به هیتاق ماسونی است که منشور ما را منور می‌سازد . و همین تالاق است که قلوب ما را تسخیر کرد و تجلیل و تشویق ما را زیاده‌تر میکند ...^۱

به این نطق ، هم فریمان خان و هم میرزا رضاخان جواب دادند و همدردی خود را به مناسبت از دست رفتن «الزاس ولرن» در جنگ فرانسه و آلمان ابراز داشتند و مرگ فرخ‌خان امین‌الملک را در ماه مه ۱۸۷۱ (۱۸ صفر ۱۲۸۸) در اثر سکته قلبی در تهران با اطلاع اعضای لژ رساندند .

کنفرانس مزبور با نطق یک فراماسون یهودی بنام دالزاس^۲ پایان یافت . وی در نطق خود از میبهاخان ایرانی خواست که برای بهبود وضع جامعه یهودیان در ایران مساعدت کنند ، این فراماسون یهودی به میبهاخان ایرانی گفت «همین تقاضا هنگامیکه ناصرالدین‌شاه به اروپا سفر کرد بوسیله «اسحق گرمبو»^۳ که رئیس اتحادیه جهانی یهودیان (الیانس اسرائیلی)^۴ و عضو برجسته گرانداوریان است ، بعرض شاه ایران رسانیده شده است ، این تقاضای یهودیان را از فراماسونهای ایرانی بدان جهت نقل کردیم که نشان دهنده همبستگی دائمی و لا ینفک سیمه و تسم و فراماسونیم است . بطوریکه در همین کتاب ملاحظه میکنید به روی سیاری از دیپلمهای فراماسونی ، منجمله دیپلم فرخ‌خان کلمه «یهود»^۵

۱ - برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به :

1 - Le Monde Maconnique : Revue de la Francmaonnerie et ethangere , xv (1873) , 174 - 181

2 - Internationales Freimaurelexikon (Zurich , Leipzig and vienna , 1932) , 469 .

3 - Encyclopedia judaica (Berlin , 1930) , V . 690-691 .

Dalsace - ۲

Issac Cremieux - ۳

Alliance israelite universelle - ۴

۵ - بر روی دیپلمهای محمودی - مشار - شانگهای نیز نام «یهود» نقش شده .

بازبان و خط عبری نقش شده که این خود نمودار دیگری از بستگی یهودیان با فراماسونری میباشد. در ایران بستگی فراماسونیسیم با صیهونیسیم از بدو فعالیت این سازمان زیر زمینی در ایران وجود داشته و هم اکنون نیز دارد. کارگردانان فراماسونیزم از یهودیان ایران و یا یهودینانی که حسب الظاهر دین آباء واجدادی خود را رها کرده اند، تشکیل میگردد و هم اکنون نیز درازهای وابسته بفرانسه و انگلیس در ایران یهودیان مهاجر بایران و یهودیان ایرانی عضویت دارند. از اینکه آن زمان فراماسونهای ایرانی تا چه پایه با یهودیان ایران همکاری داشته اند، اطلاعی در دست نیست و بدین ترتیب اطلاعات ما درباره فعالیت فراماسونی فرخ خان امین الدوله و گروهی که با او همکاری داشتند، خاتمه مییابد و اکنون بمعرفی یکی از درخشان ترین و آزاده ترین چهره های ایرانی که او نیز بنوبه خود عضویت سازمان فراماسونری درآمده بود، میپردازیم.

یکی دیگر از چهره های درخشان و آزاده فراماسونری

میرزا یوسفخان ایران در ابتدای فعالیت درین کشور، میرزا یوسفخان مستشار الدوله مستشار الدوله نویسنده کتاب معروف «يك كلمه» است. او که از پیشروان نشر فکر و رواج آزادی در ایران است در پاریس وارد لژ فراماسونری «Clemente Amitié» منتسب بگروه گرانداورپان شده است. تاریخ صحیح ورود او باین لژ ماسونی در دست نیست ولی فرمان نشان روزکروا Rose croix که از طرف استادان لژ مذکور باو داده شده بناریخ بیست و هشتم نوامبر ۱۸۶۹ میباشد.

میرزا یوسفخان که در آن ایام شارژدافر ایران در پاریس بوده در روز ۲۹ نوامبر ۱۸۶۹ یکی از درجاء عالییه فراماسونری را از معتمدین و استادان لژ مذکور گرفته است. در زیر فرمان نشان او «معماران اعظم» لژ مینویسند: «ما معتمدین لژ کلمات امیتیه گواهی میکنیم که عنوان حاضر بوسیله ما بپیرادر میرزا یوسفخان» پس از آنکه در حضور ما مراتب را اعتناء کرد تسلیم شده است، این نشان که باو داده شده دارای مزایائی بوده است. زیرا در متن فرمان نوشته شده «میرزا یوسفخان میتواند از همه

میرزا یوسف خان
مستشار الدوله



www.iranicaonline.org

حقوق ناشی ازین عنوان و نشان استفاده کنند ، و پتمام برادران ماسونی توصیه میکنیم که او را بپذیرند. و همچنین به همه ماسون های داخلی و خارجی که دارای نشان رسمی و حقیقی هستند متقابلاً توصیه میکنیم که احترامات لازم معمول دارند .

میرزا یوسفخان دوران خدمات سیاسی اش را در سفارتخانه های ایران از سال ۱۲۷۰ - هـ (۱۸۵۳ - م) در حاجی طرخان روسیه شروع کرد . او تا ۱۲۷۸ - هـ (۱۸۶۱ - م) کار پردازی ایران را درین شهر بعهده داشت ، سپس از سال ۱۲۷۹ - هـ (۱۸۶۲ - م) شارژ دافر سفارت ایران در بطرژبورگ و ژنرال کنسول تغلیس بود و تا سال ۱۲۸۳ - هـ (۱۸۶۶ - م) در مأموریت های مذکور بزمیبرد . از اواخر سال ۱۲۸۳ - هـ (۱۸۶۷ - م) شارژ دافر سفارت پاریس شد. در همین مأموریت بود که او داخل لژ فراماسونری مکلمانت

امیتیه^۱ شد و تا سال ۱۲۸۷ هـ (۱۸۷۰ م) در مأموریت پاریس بود. پس از ورود بایران بسمت معاونت عدلیه، میرزا یحیی خان مشیرالدوله منصوب شد. چون در بین اوقات در روزنامه اختر چاپ اسلامبول انتقاداتی از دستگاه دیوان انتشار مییافت و همچنین ارتباطی که او با فراموشخانه ملکم داشت، مورد اتهام قرار گرفت و او را مسبب اصلی این انتقادات دانستند...^۲ بعثت ارتباطش با ملکم مواجش قطع و نقبش را به میرزا جواد خان دادند... خود میرزا یوسفخان را زنجیر نموده به قزوین بردند. امینالدوله با شال خصوصیتی که با میرزا یوسفخان داشت ممکن بود کاغذ او را که پست آورده بود نگذارد بنظر شاه برسد و این پیرمرد را آخر عمر بزنجیر گرفتار کنند...^۱ او مدت پنجماء در زندان بود، تا اینکه بعداً بسمت کارگزاری مهم خارجه آذربایجان به تبریز رفت. میرزا یوسفخان در دوران خدمات دولتی چندین بار بجرم فعالیت های آزادی خواهانه و انتقاد از دستگاه ناصرالدین شاه بزندان افتاد و در سال ۱۳۱۳ هـ (۱۸۹۵ م) در حالیکه هفتاد و سه سال داشت درگذشت.^۲ میرزا یوسفخان رساله يك كلمه را در سال ۱۲۸۷ هـ (۱۸۷۰ م) در پاریس نگاشت. او وقتی نوشتن رساله را آغاز کرد که تحت نظر و تعلیمات استادان فراماسونری گراندهوربان قرار داشت. به همین نظر درین رساله جملائی از قانون اساسی فراماسونری نیز نقل کرده است. او هنگام معرفی رساله اش مینویسد... يك كلمه ای که جمیع انتظامات فرنگستان در آن مندرج است کتاب قانون است که جمیع شرایط و انتظامات معمول بها که به امور دنیویه تعلق دارد در آن محرز و مستور است و دولت و امت معاکفیل بقای آن است... شاه و گدا و رعیت و لشکری در بند آن مقید هستند و احدی قدرت مخالفت به کتاب قانون ندارد... از یازماندگان او يك پسر و يك دختر باقی مانده. پسری که در قید حیات است بنام (یوسف مشار) میباشد که سالهاست گوشه گیری اختیار کرده و در ده عجب شیر بسر میبرد.

۱- خاطرات اعتماد السلطنه ص ۸۷۱.

۲- در فرمان نشان روزگروا، تاریخ تولد او ۱۸۲۲ نوشته شده است.

یکی دیگر از پیشقدمان فراماسونری در ایران محمود محمودی

مشاور الملك است که در لژ دو یکتوریاهی شرق بروکسل عضویت
محمودی داشت. مشاور الملك محمودی که در سوم ژوئیه ۱۸۶۵

(۱۲۸۱ - ه) بموجب دیپلم ماسونی «شورای طریقت بلژیک»

بمقام استادی در لژ مذکور رسیده است، کاشف ستاره محمودی در عالم نجوم است که
این ستاره بنام لویه ثبت رسیده. پنج سال قبل از اینکه او بمقام استادی در لژ فراماسونری
بلژیک برسد (۱۸۶۰ - م - ۱۲۷۶ - ه) پس از مدت‌ها تحقیق و مطالعه بالاخره موفق شد
که بین هریخ و مشتری ستاره جدیدی کشف کند که علمای نجوم آنرا بنام «محمودی»
خواندند و نام لاتین آنرا «دائانه» گذاشتند. روزیکه بمقام استادی ماسونی رسید
بموجب تاریخ متن دیپلم وی فقط بیست و نه سال داشت و در آن ایام او جوانترین ماسون
ایرانی بود. در متن دیپلم او جملاتی بدین مضمون نوشته شده است: «ما استادان کرسی
وافسران صاحب مقام لژ ماسونی ST. IN. IM. در بیست و نهمین روز ماه دوم سال
حقیقی ۵۸۶۵ (سال نisan یهودی) و با حضور اعضاء شورای عالی آئین اکوس منتسب به اسکانلند
در X. آت. ث. که در بروکسل تشکیل شده تصدیق مینمائیم که برادر خیلی ارجمند و
عزیزمان میرزا محمود منجم متولد قم در ایران، ۲۹ ساله که اعضاءشان در ذیل است در بیست و
ششمین روز چهارمین سال V. در میان ما پذیرفته شده و شاگرد و همکار بزرگ ما درجه
R. با و دادیم، از کلیه برادران و استادان اعظم خواهش میکنیم که او را تحت عنوان V.
بشناسند و باو التفات برادرانه داشته و مقدمش را گرامی بدارند. این فرمان بر اساس
تعهدات متقابل ما در بروکسل، مجمهوریه مهر بزرگ ما و اعضاء شده توسط همه افسران
برجسته V و با اعضاء مجدد برادر ارجمند ما «رانه» در سومین روز پنجمین هفته سال
حقیقی نisan ۵۸۶۵ - ۳ ژوئیه ۱۸۶۵ تکمیل شد. استاد اعظم - Tolwa خزانهدار -
خطیب - دبیر و اعضاء محمود منجم»

محمود محمودی مشاور الملك فرزند میرزا محمدعلی است. جدش میرزا محمد



مشاور الملك محمودی

نصیرالدوله بدر

میرزای جلوه



مشاور الملك محمودی در لباس وزارت



از كشف ستاره محمودی درباریس

باقر مجتهد از اهالی مازندران بوده که در دربار فتحعلیشاه صاحب مقام و اهل علم بوده . پس از فوت محمد باقر مجتهد ، فتحعلیشاه ، فرزند او محمد علی را بکارهای دولتی گماشت و اولین شغل وی ترسیم مسائل وزارت جنگ بود . چون درین کار لیاقت و کاردانی از خود نشان داد ، به حکومت کاشان منصوب شد . هنگامیکه میرزا محمود دوازده ساله بود ، پدرش در قم وفات یافت . چون او از بند طغولیت علاقه زبانی بتحصیل علوم داشت در چندین سال در قم نزد علمای آن عصر بتحصیل مقدمات و علوم حکمت و ریاضی پرداخته بود ، در سن هفده سالگی باتفاق مادرش بمشهد رفت و دو سال بتحصیل علوم تحریر افلک و علم هیئت پرداخت . در ۱۲۷۱ - ه (۱۸۵۵ م) که بیست ساله بود بتهران آمد و معلم دارالمغنون شد . مدتی تحت تعلیمات مسیو د بهار ، فرانسوی که معلم ریاضیات و مهندس عالی مقامی بود تحصیلات خود را تکمیل کرد . چون جوان فوق العاده با هوشی بود ، مراتب علمی او بگوش ناصرالدینشاه رسید و بامر شاه مقرر شد همراه چهل محصل دیگر که در سفارت امیر نظام گروسی بفرانسه میرفتند برای اوازمه تحصیلات پاریس برود .

محمودی در سوربن پاریس بتحصیل ریاضیات پرداخت و در رصدخانه این شهر زیر نظر پرفسور د لودییه ، عالم معروف نجوم و کاشف ستاره ، تپتون ، یادامه تحصیل پرداخت و پس از مدتی تحقیق بطوریکه گذشت ستاره ، دانانه ، را کشف کرد که بنام او « ستاره محمودی » نامیده شد .

امیر نظام گروسی که خود و اعضاء سفارتش در پاریس وارد لژ فراماسونری « سنر امیتییه » شده بودند ، محمودی را نیز وارد لژ ماسونی کرد . چون هنگام مراجعت بایران بمقام استادی فراماسونی فرسیده بود ، با توصیه مرکز گرانداوربان فرانسه به بروکسل رفت و « در شورای طریقت بلژیک » که منتسب و وابسته بگروه ماسونیک اسکاتلند بود ، بمقام استادی رسید . هنگام مراجعت بایران در اسلامبول با میرزا حسین خان مشیرالدوله سفیر ایران که هجده سال مقام اسنادی در لژ ماسونی این شهر را داشت

ملاقات کرد .

در یکی از روزها که میرزا حسین‌خان مشیرالدوله سفیر ایران بافتخار اوضیافت داده بود، میرزا ملکم خان سفیر ایران در دم نیز که بملاقات مشیرالدوله آمده بود در آن ضیافت حضور داشت . ملکم خان پس از تمجید از میرزا محمود خان با اظهار تأسف می‌گوید :

می‌ترسم با اینهمه زحمت وقتی بایران مراجعت نمائید کاری بشما رجوع شود که بهیچوجه با سوابق و معلومات شما سازش نداشته باشد و ضمناً از او سؤال می‌کنند نسبت بکدام رشته از فنون علمی بیگانه آید ؟

وی در جواب می‌گوید : من اگر بمخواهم از علم می‌که بی بهرام اسم ببرم باید بسیاری از علوم را بشمارم !

ملکم خان اظهار می‌کند مقصودم از آشنا نبودن بموضوعاتی است که در ایران فعلاً مؤسسه‌ای در آنموضوع دایر است و شما نسبت بآن بی‌اطلاعید . مرحوم محمودی میگوید چون تلگراف از اختراعات جدید است می‌توانم بیگانه بودن خود را نسبت بآن اعتراف کنم میرزا ملکم خان اظهار می‌کند گمان نزدیک به یقین من آنست که شما را بهمین کار بکارند !

مرحوم محمودی پس از اینکه بایران بازمی‌گردد بملاقات اعتضاد السلطنه رفته و بعداً بحضور ناصرالدین شاه بار یافته مورد تمجید فوق‌العاده واقع می‌گردد . اتفاقاً حدس میرزا ملکم خان تحقق یافته و شاه میگوید : « به نظامت تلگرافخانه منصوبش نمایند ! »

میرزا محمود خان با ناامیدی و خاطری پریشان و نگران از نزد شاه مراجعت و یکسره نزد استاد غلامرضا معروف به « جناب استاد » که در عالم ریاضت بمقامات عالیه رسیده بوده است میرود تا در قبول ورد این شغل مشورت نماید .

استاد میگوید « شاه آنچه امر می‌کند اطاعت کن و سرپیچی از او امر شاه عاقبت

خوشی نخواهد داشت !

میرزا محمود خان طبق فرمان شاه به تلگرافخانه رفته سالها در این سمت مشغول کار میشود، تا اینکه بمعاضدت وزارت تلگراف ارتقاء پیدا می کند .
بعداً نیز با سمت هائی از قبیل ژنرال قنصلگری طرابوزان و سفارت ایران در بغداد و نمایندگی دوره اول مجلس شورای ملی هنگام ریاست مرحوم صنیع الدوله و کفالت وزارت عدلیه در زمان مستشاری مسیو برنی «استاد اعظم» لژ فراماسوگری یداری ایران ، فرانسوی منصوب میشود .

مرحوم مشاور الملك در زمان تصدی در تلگرافخانه بامر ناصرالدینشاه اغلب شبها در شمس العماره حضور شاه میرفت و با دور بین هائی فلکی که از اروپا وارد کرده بود کواکب را بشاه نشان داده و حرکات و گردش آن ها را توضیح میداد .

مرحوم محمودی اصرار داشت که باتقویت دربار بایجاد رصدخانه به پردازد ولی اصراروی بجائی نرسید و بقراریکه معتمد السلطنه فرخ حکایت میکند ناصرالدین شاه گفته بود « نباید پول را روی هوا خرج کرد ! » بنابراین بجای تأسیس رصدخانه تنها استفادای که از وجود او بعمل آمد این بود که اجمالاً ذهن شاه را بطرز گردش و حرکات و فواصل سیارات سماوی آشنا میکرد !

تألیفاتی که بزبان فارسی از آن مرحوم باقی مانده سه کتاب یکی در علم جغرافیاست که آن را بنخواستش مرحوم علیقلی خان هدایت (مخیرالدوله وزیر تلگراف) تألیف کرده است . دیگری کتابی است در هیئت و نجوم که هنگام اقامت در طرابوزان و مأموریت دولتی تألیف نموده .

یکی هم تقویمی است در خصوص تعیین فصول و بروج سیارات هفتگانه که از این جهت که مربوط به هفت سیاره است اهمیت دارد .

مرحوم مشاور الملك نه پسر و نه دختر از دوزن داشته که فعلاً دویسر و یک دختر از او بجا مانده اند .

دانشمند مزبور در سال ۱۳۳۸ هجری در سن ۸۹ سالگی چشم از دیدار این عالم فرو بست و معدن اودر مسجد بالاسر قم میباشد .

فصل یازدهم

فراهموشخانه میرزا ملکم خان

از اوایل سلطنت ناصرالدین شاه ، عده‌ای از ایرانیان باروبا مسافرت کردند و پس از مشاهده پیشرفتهای سریع دول اروپائی تصمیم گرفتند در مراجعت اقداماتی برای تغییر اصول اجتماعی و سیاسی و بخصوص طرز اداره کشور در ایران بوجود آورند .

ولی حکومت مطلقه ناصرالدین شاه و درباریان جاهل و سودپرست او ، همواره سد بزرگی در راه اصلاحات و اجرای نظریات اروپا رفته‌ها و روشنفکران بودند .

یکی از جوانهای اروپازفته و زبان‌دان زمان ، میرزا ملکم پسر میرزا یعقوب ارمنی (اهل جلفای اصفهان) بود ، که در سفر دوم به پاریس به عضویت لژفراهمسوئی «سینسرامیتی» پذیرفته شده و در مراجعت درصدد برآمده بود که از راه تشکیل شعبه این فرقه نظریات روشنفکران و فرنگ رفته‌های امثال خود را به مرحله عمل درآورد .

میرزا ملکم ، در سال ۱۲۴۹ هـ (۱۸۷۷ م) در جلفای اصفهان

کنارزاینده رود بدینا آمد و پدرش میرزا یعقوب که ترك

کیش بدران گفته واسلام پذیرفته بود ، سالها در سفارت روسیه

به مترجمی اشتغال داشت و وقتی از روسیه بازگشت ، خانواده خود را از اصفهان به تهران آورد و در این شهر اقامت گزید .

زندگانی میرزا
ملکم خان

ملکم از کودکی باروپا رفت و دوره‌های ابتدائی و متوسطه را در یکی از مدارس مربوط به آرامنه فرانسه طی کرد و سپس بمدرسه عالی پلی تکنیک پاریس راه یافت .
میرزا تقی خان امیر نظام چون با میرزا یعقوب بدر ملکم آشنائی داشت ، او را وادار کرد تا فرزندش را تشویق بمحصول در رشته علوم سیاسی نماید . ملکم بدینکار پرداخت و سرانجام هنگامیکه بایران بازگشت در مدرسه دارالفنون که در شرف افتتاح بود بسمت مترجمی دروس استادان اروپائی و تدریس جغرافیا و علوم مفدماتی بکار پرداخت .

چون ملکم از فیزیک نیز اطلاعاتی داشت ، ضمن تدریس در دارالفنون ، مقدمات ایجاد دستگاه تلگراف بین مدرسه و قصر شاهی را نیز فراهم ساخت و نخستین ناقل دستگاه تلگراف از اروپا بایران شناخته شد . ولی چون در آن زمان مردم عادی و حتی خواص از امور علوم شیمی و فیزیک اطلاع نداشتند ، کارهای علمی ملکم بعنوان تدرستی و چشم‌بندی تلقی گردید و حتی ناصرالدین شاه که خود جوانی خردسال بود ، از مشاهده کارهای او دلبخوش شده و ملکم را بخویش نزدیک نمود و ملکم چنان از ظهور روحیه جدید در شاه و مردم استفاده نمود که وقتی بعدها شعبه فراموشخانه را در کشور تأسیس کرد ، از کارهای علمی خود برای جلب توجه داوطلبان تازه وارد استفاده مینمود .

ملکم علاوه بر معلمی دارالفنون ، مترجم حضور شاه و مستشار و مقرب حضور میرزا آقاخان نوری نیز بود و در کارهای سیاسی از طرف اعتمادالدوله مورد مشاوره قرار میگرفت .

هنگامیکه فرخ خان کاشی برای مذاکره در اطراف اختلاف ایران و انگلیس با هیئتی باروپا رفت ، ملکم نیز در این سفر در جمعیت وی عزیمت نمود و چون در معاهده صلح پاریس مصدر خدمات شایانی گردید در مراجعت ترفیع مقام و درجه یافت . بموجب مدارکی که در دست است ملکم تنها در این سفر وارد تشکیلات فراماسونی شد^۱ و قبل از آن با این دستگاه ارتباطی نداشت .

۱- سیاستوران دوره قاجار صفحه ۱۲۸ همچنین رجوع شود به :

در این هنگام مملکت متشنج و دستگاههای اداری کشور و دربار قاجار فاسد بود ، ملکم رساله‌ای که خود آنرا (کتابچه غیبی) نامیده است و اصول و قواعدی برای اصلاح امور پیشنهاد کرد که آنرا بدون ذکر نام بوسیله میرزا جعفرخان مشیرالدوله بحضور شاه فرستاد و چون ناصرالدین‌شاه بواسطه تأثیری که از فضیله هرات و تسلیم به عهدنامه پاریس بخاطرش راه یافته بود مقاد آنرا پسندید و دستور اجراء قسمتهائی از آنرا صادر کرد . ملکم خوشحال شد ولی درباریان مانع اجرای این مقاد شدند . او که در این اوقات فراموشخانه را نیز تشکیل داده بود بنالاش دیگری پرداخت . لیکن این بار درباریان ، چنان شاه را از وجود او و پدرش میرزا یعقوب ترساندند که ناصرالدین شاه پدر او را در ۱۲۷۸ هـ (۱۸۶۱ م) به اسلامبول تبعید کرد و پس از دو سال خود او را نیز تحت‌الحفظ تا خانقین و از آنجا بخاک عثمانی اعزام داشت .

ملکم در اسلامبول مدتی سمت مترجمی و مستشاری میرزا حسین خان سفیر وقت ایران را در آن شهر داشت و بعد بعنوان ژنرال فونسول ایران بمصر رفت و چون هزار تومان پول نقد از اسماعیل پاشا خدیو مصر رشوه گرفت او را به اسلامبول احضار کردند .

در ۱۲۸۸ هـ (۱۸۷۱ م) میرزا حسین خان سفیر ایران در اسلامبول از مقام سفارت احضار گردید و چون بتهران آمد بوزارت خارجه و عدلیه منسوب شد و چون با ملکم سابقه آشنائی داشت ویرا بتهران احضار کرد و در امور سیاسی و اصلاحی مستشار صدارت عظمی قرار داد و ملکم بدین ترتیب موفق شد نقشه ایجاد مجلس دارالشورای ملی را بصورت (مجلس تنظیمات حسنه) از نصیب شاه بگذراند . گرچه اقدام مجدد او سبب کینه توزی شدید معاندین و درباریان فاسد شد اما شاه او را با لقب (ناظم الملک) مفتخر ساخت و با سمت وزیر مختاری به لندن اعزام نمود .

مدتی بعد ناصرالدین‌شاه به اروپا رفت و چون احتیاج بیول پیدا کرد ، بملکم متوسل شد و مقدمات اعطای امتیاز بانک و راه آهن و غیره را به بآرون ژولیوس دورویرتر را فراهم نمود . در سفر دوم شاه به اروپا گرچه ملکم نتوانست دولت انگلستان حاضر



میرزا ملکھ خان ناظم الدولہ در لباس سفارت

بدعوت رسمی از ناصرالدین شاه کند ولی در نتیجه تلاشی که در آلمان کرد و موفق به تخلیه ناحیه قطور از تصرف ششمانی گردید، پاداش ابن حسن خدمت از مقام وزیر مختاری به سفارت گیری ترفیع یافت و عنوان (جناب اشرف) را پیدا کرد و بعدها که خود را «پرنس رفورماتور» یا «شاهزاده مصالح» خواند پادشاه به او اجازه استعمال لقب پرنس

را هم داد .

پس از مرگ سپهسالار و روی کار آمدن مستوفی الممالک مخالفان ملکم در صدد عزل او برآمدند ولی ملکم بهر آن آمد و موفق شد اقدامات آنها را خنثی کند و بار دیگر مورد محبت قرار گیرد و بلندن باز گردد .

در ۱۳۰۶ هـ (۱۸۸۸ م) که ناصرالدین شاه برای سومین بار بارو پارت رفت ، چون مورد استقبال انگلیسها قرار گرفت ، در مقابل دریافت ۱۰۰۰ لیره پیشکشی امتیاز تأسیس سازمان لاتار در ایران را بنوداد که بعلت مخالفت علماء و حرمت آن لغو گردید .

پس از لغو امتیاز مزبور ، امین السلطان موفق شد حکم عزل ملکم را از کلیه مقامات و مناصب بگیرد لیکن بمجرد عزل او خبریدار امتیاز لاتار بمحکمه شکایت کرد و گرچه محکمه بضروری رأی داد ، لیکن در جریان محاکمه بشدت از ملکم حثاک احترام گردید و حملات زیادی با وسورت گرفت . بطوریکه وی علاوه بر از دست دادن مقام و منصب دولتی ، حیثیت و اعتباری را نیز که سالها در ایران و اروپا اندوخته بود از دست داد و برای جبران شکست در سال ۱۳۰۹ هـ (۱۸۹۱ م) بانشار روزنامه قانون دست زد .

پس از کشته شدن ناصرالدین شاه ، ملکم بخشنامه ای بنام (اشنهار نامه اولیای آدمیت) چاپ کرد و بایران فرستاد و مقارن همین ایام امین السلطان صدراعظم معزول گردید و بجای وی امین الدوله دوست دیرینه ملکم بمقام وزارت عظمی رسید .

امین الدوله مظفردالدین شاه را نسبت بمیرزا ملکم خان بر سر لطف آورد و او را بوزیر مختاری ایران در روم منصوب نمود و ملکم تا سال ۱۳۲۶ هـ (۱۹۰۸ م) که بواسطه عوارض پیری و کسالت عمدت در سویس رخت از جهان بست ، در این سمت باقی بود .

درباره کارهای عجیب و غریبی که به این شخص نسبت میدهند ، ناکنون مطالب زیادی گفته شده است . آنچه مسلم است ، چون وی از شعبده بازان ماهر و فوق العاده زیر دست بود ، او را مردی خارق العاده و مرموز و خطرناک میدانستند . نویسنده یکی از

نشریات فارسی درباره اینگونه کارهای ملوک مینویسد :

« میرزا ملوک خان که در چشم‌بندی و شعبده‌بازی مهارت و استادی کامل داشت ، با عملیات خود تمام مردم را بحیرت وادار میکرد . افسانه‌های زیادی درباره شعبده - بازیهای عجیب و غریب او شهرت دارد . فی‌المثل میگویند ، روزی شاه در اروپا بود (در برلن یا پاریس) میرزا ملوک هم همراه شاه در اروپا بسر میبرد . شاه میرزا ملوک خان را برای حضور در يك جشن نظامی دعوت میکند ، در این جشن سربازان و افسران و تمام افسران نظامی آن کشور چنانکه هم‌اکنون معمول است از برابر رئیس جمهور آن کشور رژه میروند . ضمن این رژه سربازان سایر کشورها نیز ذفیله میدهند و بت رژه کشورهای شرقی میرسند . سربازان مصری و ترك با کلاه فینه و سایرین با لباسهای ملی خود شروع برژه مینمایند ولی از قشون ایران خبری نبود ، زیرا ایران چنین هیتی بآن کشور اعزام نکرده بود .

شاه بمیرزا ملوک خان میگوید همه کشورها رژه دادند ولی خیلی بد شد که ایران در این رژه شرکت ندارد و باعث سرافکنندگی است . میرزا ملوک خان میگوید : نگران نباشید ، من درست میکنم و وقتی رژه همه کشورها تمام میشود میرزا ملوک خان با حقه بازی و شعبده بازی عجیبی يك سرباز ایرانی را با لباس مخصوص بمیدان رژه میفرستد . این سرباز شیور مخصوص مینوازد و یکدفعه هزار سرباز ایرانی با نظم و ترتیب مخصوص و عجیبی وارد میدان میشوند و همه حضار و حتی خود شاه را بحیرت میاندازند .^{۱۰}

افسانه دیگری که از میرزا ملوک خان نقل میکنند بدین ترتیب است که رئیس - جمهور فرانسه روزی شاه و میرزا ملوک خان را برای ساعت ۵ بعد از ظهر بقصر خود دعوت مینماید . ساعت ۵ و ۴ شاه بمیرزا ملوک خان میگوید برای شرکت در دعوت رئیس جمهوری خود را حاضر کند ولی میرزا ملوک خان میگوید باید ساعت ۷ بدعوت برویم . هر چه شاه اصرار میکند که اگر بدقولی بکنیم باعث آبروریزی ایرانیان است میرزا ملوک خان

قبول نکرده و میگوید ساعت هفت میرویم بقیه کارها با من.

ساعت هفت، شاه و میرزا ملکم خان وارد کاخ ریاست جمهوری میشوند. رئیس جمهور فرانسه با حالت گرفته و عبوس از آنها استقبال میکند و میگوید هتل اینست که قرار بود ساعت ۵ تشریف بیاورید. شاه درحالی که از خجالت سرخ شده بود بمیرزا ملکم خان چشم میدوزد. میرزا ملکم خان با تبسم مخصوص میگوید: «صحیح است جناب رئیس. ما هم بوعده وفا کرده و درست سر ساعت ۵ شرفیاب شدیم و بعد ساعت خود را که درست عقربه آن روی پنج بوده بر رئیس جمهور نشان میدهد. رئیس جمهور با تمسخر خاصی میگوید: «ساعت شما خوابیده است» میرزا ملکم در جواب میگوید: «اطمینان دارم ساعت من درست است اگر باور ندارید، ساعت خودتان نگاه کنید» رئیس جمهوری با قیافه‌ای که از اعتماد او حکایت داشت ساعت خود نگاهی میکند و با تعجب می‌بیند که ساعت او نیز ۵ بعد از ظهر را نشان میدهد. ناچار میگوید به بخشید ساعت من هم خوابیده است، بعد از چند نفر دیگر هم که در آنجا حضور داشتند سؤال میکند ولی می‌بیند ساعت آنها هم ۵ بعد از ظهر را نشان میدهد. حتی یک نفر را میفرستد که از محل دیگری ساعت را بپرسد، معلوم میشود تمام ساعت‌های پاریس ساعت ۵ بعد از ظهر را نشان میدهند. همه را بهت و حیرت فرا میگیرد و موقع خدا حافظی میرزا ملکم خان با رئیس جمهور دست میدهد و ناگهان رئیس جمهور فرانسه می‌بیند که دست میرزا ملکم خان درست او جا مانده و خود او بدون دست در حال رفتن است.^۱

بطور خلاصه میرزا ملکم خان از این شعبده بازی باز یاد داشته و اگر همه آنها صحت نداشته باشد مهارت و تردستی خود میرزا ملکم غیر قابل تردید است. این دو داستان که بیگمان افسانه‌ای بیش نیست از آنجهت ذکر شده تا نمونه‌ای از افکار مردم آن زمان درباره مؤسس اولین سازمان فراموشخانه و کسی که کارهای غیبی و عجیب میکرد نشان داده شود و خوانندگان بدانند که مردم آن زمان و حتی طبقات عالی در باره ماسونها و رهبران آنها چگونه فکر میکردند.

دقنی ملکم خان و پدرش میرزا یعقوب شعبه سازمان فراماسو نری
 فراموشخانه ملکم را بتقلید از گرانداوریان فرانسه در ایران تشکیل دادند ابتدا
 از نخبه اعیان و چند تن از شاهزادگان دعوت بعمل آوردند و انجمن خود را فراموشخانه
 نامیدند .

برخی از نویسندگان عقیده دارند که نام « فراموشخانه » را ملکم و پدرش ابداع
 و به مجمع فراماسونها داده اند . در حالی که در فصول قبل یاد آور شدیم که « فراموشخانه »
 را از دوران اشکانیان به زندان های وحشتناك اند بمشك می گفتند . و سپس سایر مورخان
 و نویسندگان این کلمه را در نوشته های خود بکار برده اند .

۱- نخستین باری که در زبان ایرانیان نام فراموشخانه و فراموشی پیدا شده در دوران
 سلطنت شاعان ساسانی بوده . شاپور دوم پادشاه ساسانی ، زندانی در خوزستان داشته که بنام
 « فراموشخانه » و « قلعه فراموشی » نامیده میشده . مرتضی راوندی مینویسد : « . . . جرمن
 سیاسی و افرادی از طبقه ممتاز که مرتکب جرمی میشدند معمولاً بقلمه مسنحکمی در خوزستان
 بنام « فراموشخانه » گسیل میشدند و کسی حق نداشت نام زندانی و محل او را بزبان
 راند . . . » (ص ۱۰ ۵ جلد اول تاریخ اجتماعی ایران) در دوران حکومت اشکانی این زندان
 وسیله از میان بردن اشخاص بلند مرتبت بوده که وجودشان برای کشور خطر داشت .
 مخوفترین زندانی که در آن اقامت وجود داشته در قلعه فراموشخانه بوده که بنا بر ادعای
 پروفیسور آرتور کریستن سن (ص ۲۱۳ ایران در زمان ساسانیان) زندان « گلگیر » و یا
 « اندمیش » نام داشت .

این زندان که می توان آنرا شبیه قلعه باستیل فرانسه دانست بنام (افوشبرد) یا « قلعه
 فراموشی » نیز می خواندند . کسیکه در این محل زندانی میشد هیچکس حق نداشت نام
 زندان و یا زندانی را بزبان آورد . چنانچه یکی از رعایای ایران کلمه « افوشبرد » را بزبان
 میراند و یا از یکی از زندانیان در این قلعه مخوف یاد میکرد ، بلافاصله کشته شده و یا بسر نوشت
 زندانی مبتلا میشد .

فوستوس یوزانس در باره فوت ارشاک پادشاه ارمنستان در قلعه فراموشخانه مینویسد :
 خواجه سرائی که « در قسمت » نام داشت و امیر یکی از ولایات ارمنستان بود ، در یکی
 از جنگهایی که با (کوشانیان) کرد ، شاهپور دوم را از خطر مرگ نجات داد . شاهپور
 به پاس خدمات او فرمود . « هر چه از من خواهی بخواه و وعده داد که مطلوب او هر چه
 باشد اجابت خواهد شد . در نتیجه اجازه خواست که يك روز بقلمه فراموشخانه بدیدن ارشاک —

درباره تاریخ تأسیس فراموشخانه در ایران اختلاف نظرهایی وجود دارد. خان ملک سامانی به نقل از رساله عبرة الناظرین و عبرة الحاضرين تألیف آقا ابراهیم بدایع نگار مینویسد: در سال ۱۲۷۴ هجری قمری در سال آخر صدارت میرزا آقاخان نوری در تهران فراموشخانه‌ای که آنرا فرامین می نامیدند دایر کرده و مردم را به آزادی جمهوری- طلبی دعوت میکرد. لژ مزبور را در خانه جلال الدین میرزا پسر فتحعلیشاه واقع در محله مسجد حوض تهران بطور سری و پنهانی دایر نموده است. دوره اجلاس این لژ فرامین که پیرمردان خاطرات امر را آمیز آن را با هزاران آیه و تاب حکایت میکردند هفت سال طول کشید و در این ایام میرزا یعقوبخان با پسرش در تشکیلات فراموشخانه و تبلیغات جمهوری همکاری میکرد. کم کم این راز پنهانی علنی شد در سال ۱۲۷۹ جمعی از شاهزادگان بر دولت بشوریدند و شاه را سخت نگران ساختند بامر دولت جمعی از اصحاب او را بگرفتند عده‌ای فرار کردند و دسته‌ای بروضات مطهرة الشجا بردند...^۱

این مطالب هنگام تحقیق در سایر اسناد و مدارک تأسیس اولین فراموشخانه جدید در ایران تطبیق نمی‌کند، زیرا بدایع نگار تأسیس فراموشخانه را در ۱۲۷۴ هـ (۱۸۵۷ م) و انحلال آنرا در ۱۲۷۹ (۱۸۶۲ م) میداند. در حالیکه در همین نوشته دوران فعالیت فراموشخانه اولیه هفت سال ذکر گردیده است و بنظر میرسد سایر مورخان

— برود تا احترام نسبت به او بجای آورد و بوسیله موسیقی او را شاد گردانند. شاهپور باو جواب داد که اجابت این مسئول بسیار دشوار است و تو خود چون نام «انوشیرو» (قلعه فراموشی) را بر زبان رانده‌ای جان خود را بخطر انداخته‌ای... یا وجود این شاهپور تقاضای او را اجابت کرد و او اولین و آخرین خارجی است که موفق شد به قلعه فراموشی برود.

۱ - حمدالنگار شرق شناس انگلیسی مینویسد: «از آن جا که در انقلاب فرانسه، مفهوم جمهوریت با برهم زدن نظام اجتماعی موجود و بی‌دینی مرادف بود، «فراموشخانه» را هم به تبلیغ جمهوریت متهم میکردند. خاصه آنکه ملکم خان، همیشه می‌گفت که رژیم جمهوری باید بر همان اساس نظام متداول در اغلب کشورهای اروپائی، مستقر شود و اتباع مملکت باید در کلیه امور کشوری و دولتی، برای تعیین مقامات و وظائف آنها، مشارکت داشته باشند» (مقاله فراموشی در ایران ص ۱۷)

۲ - سیاستگران قاجار ص ۱۱۰

نیز همین اشتباه را مرتکب شده‌اند. مگر اینکه قبول کنیم که عمر اولین فراموشخانه جدید ایران هفت سال نبوده است، نظریات مختلفی که درباره تأسیس فراموشخانه ابراز شده عبارتست از:

۱- محیط طباطبائی معتقد است که ملکم پس از تنظیم کتابچه غیبی فراموشخانه را بنیان نهاد. این کتابچه بین سالهای ۱۲۷۵ و ۱۲۷۶ نوشته شده است.^۱

۲- دکتر فریدون آدمیت می‌نویسد «ملکم فراموشخانه را ظاهراً در سال ۱۲۷۵ بنا نهاد».^۲

۳- ظل‌السلطان در تاریخ مسعودی می‌نویسد «ملکم پس از بازگشت از سفارت فرخ‌خان در ۱۲۷۴ فراموشخانه را تأسیس کرد».^۳

۴- پرفسور لمبتن تاریخ تأسیس فراموشخانه را ذکر نمی‌کند، ولی تاریخ الحلال آن را ۱۲۷۸ میداند.^۴

۵- ابراهیم حکیمی «حکیم الملک» در مصاحبه‌ای که با نویسنده کرد، تأسیس فراموشخانه ملکم را در ۱۲۷۴ اعلام نمود.^۵

۶- یک محقق شوروی تاریخ تأسیس فراموشخانه ملکم را در ایران سال ۱۸۵۷ (۱۲۷۴ هـ) می‌داند و در این باره چنین مینویسد: «در آذربایجان و ایران فراموشخانه قرینه فراماسیون است». فراموشخانه در ایران (تهران) در سال ۱۸۵۷ (۱۲۷۴ هـ) بر وسیله میرزا ملکم‌خان ایجاد شد. در جمعیت فراموشخانه مسائل علمی و اجتماعی و سیاسی گوناگون بحث میشد. هدف اولیه ترویج معارف و آزادی بود. و بعد بفعالیت علیه استبداد در ایران پرداخت. برخی از اعضاء این جمعیت جزء سازمان دهندگان نهضت مشروطیت ایران بودند. اوایل سالهای شصت قرن گذشته فراموشخانه به «جمعیت

۱ - مجموعه آثار ملکم ص ۷۰ و

۲ - فکر آزادی ص ۹۵

۳ - به نقل از تاریخ بیداری ایرانیان جلد اول ص ۱۱۹

۴ - انجمنهای سری در انقلاب مشروطیت ص ۱۷۲.

۵ - مجله آسیای جوان ۲۸ خرداد مقاله (من مؤسس فراماسوئری در ایران بودم).

آدمیت^۱ تغییر نام داد. ارگان چاپی این جمعیت روزنامه قانون بود (۱۸۹۵ - ۱۸۹۱) که ملک‌خان در لندن منتشر می‌کرد و خود مدیر و اداره‌کننده آن بود. در اثر ملک‌کتاب «اسرار فراموشخانه» ماهیت و مقصد این اتحادیه گفته شده است. جلسات آن مانند فراماسیونهای اروپائی در شرایط اخفا و MYSTIQUE برگزار میشد و اعضاء آنها مانند فراماسیونها از قشرهای بالای جامعه بودند.^۲

بنابراین، و با توجه بنظریات فوق می‌توان گفت که تأسیس اولین فراموشخانه ایران در اواخر سال ۱۲۷۴ هـ (۱۸۵۷ م) و یا اوایل سال (۱۲۷۵ هـ) بوده است.

میرزا ملک‌خان در روز دهم دسامبر ۱۸۵۷ (۱۲۷۳ هـ)^۳ در معیت فرخ‌خان امین‌الدوله و چند عضو دیگر میسیون اعزامی ایران باروبا وارد لژ فراماسونری «سنسراهمیتیه»^۴ که یکی از شعبات گرانداوریان بود، شد. او که خود در یکی از شعبات فراماسونری با «قاعده» و با «اجازه» فراماسون شده بود، بدون اینکه فرمان تأسیس لژ و یا سازمانی نظیر لژهای فراماسونی داشته باشد، در تهران فراموشخانه را تأسیس کرد. همین امر سبب شد که فرخ‌خان امین‌الدوله در کار تأسیس فراموشخانه در ایران از او ناراضی باشد. حمدالگار می‌نویسد: «مشهور است که میرزا فرخ‌خان از رقیبان و مخالفان فراموشخانه بوده و ممکن است علت اصلی مخالفت او، آگاهی ازین موضوع بوده است که ملک‌خان از لژ بزرگ «گرانداوریان» فرانسه مأموریتی برای تشکیل لژ فراماسونری در ایران نداشته است. و حال آنکه ایرانیان او را يك فراماسون می‌دانستند و به احتمال قوی پذیرفته بودند که فراموشخانه او، در واقع يك لژ فراماسونری است.»^۵

۱- آثار منتخبه فلسفی اخونداف چاپ مسکو ۱۹۶۲ م ص ۳۱۸

۲- بولتن شورای طریقت گرانداوریان سال ۱۸۶۰ م ص ۳۹۶-۳۹۷.

۳- Sincere amitié

۴- مقاله فراماسونری در ایران م ص ۱۳

دکتر ملک‌زاده نویسنده و مورخ ایرانی هنگام بحث تشکیل فراموشخانه درباره کلمه (عدل مظفر) می‌نویسد: «مستبدین، آزادیخواهان ملکم تفال ازحافظ و درباریان همه از خواجه شیراز (تفال) می‌کردند چنانچه میرزا سلیم خان ادیب‌الحکماء طبیب محمد ولیخان سپهسالار با تفال از دیوان خواجه شیراز کلمه (عدل مظفر) را انتخاب و بوسیله سپهسالار بتصویب مظفرالدین‌شاه رسانید.»

دکتر ملک‌زاده می‌افزاید: «حزب فراماسون هم در ایران با تفال از حافظ بدید آمد... در میان رجال دوره استبداد میرزا ملکم خان بیش از هر کس در آشنا کردن مردم بدستگاه تمدن جهان و منافع قانون و مزایای حکومت ملی سعی و کوشش کرد و تأثیر افکار او در روشن کردن ضمیر مردم و بیدایش مشروطیت بسیار گرانها بود. حزب فراماسون را او در ایران بنیان نهاد و از این راه افکار نوین را تا آنجا که مقتضیات آن زمان اجازه میداد در میان ایرانیان انتشار داد. او هنگامیکه میخواست این حزب را تشکیل بدهد از جور امناء دولت بیم داشت و ماهها در تردید بسر برد با رنج و عذاب در آغوش بود تا اینکه روزی هنگام مطالعه بیاد دیوان حافظ افتاد و با خود گفت:

«بهتر است برای درك آینده این کار تفالی زخم دیوان خواجه را در کنار گرفت و باین غزل ضمیر پریشانرا جمعیت روی داد و ایمنی خاطر حاصل گردید.

خیز در کاسه زو آب طربناك انداز بیشتر زانکه شود کاسه سرخاك انداز
عاقبت منزل ما وادی خاموشانست حالیا غلغله در گنبد افلاك انداز

میرزا ملکم خان پس از اینکه این دو بیت را از دیوان خواجه خواند بلافاصله بفکر تشکیل «فراموشخانه» و یا بقول دکتر ملک‌زاده «حزب فراماسون» در ایران افتاد.^۱

گرچه این ادعای دکتر ملک‌زاده که بتفصیل از آن یاد میکند دور از واقعیت

بنظر میرسید ولی بهر حال در صحت آن شکّی نیست زیرا ملّکم برای پیش بردن مقاصد خود با هر دسته از مردم و رجال به يك طریق جداگانه صحبت میکرد و شاید این داستان شیرین را نیز برای خوش آمد کسانی که به حافظ علاقه داشتند جعل کرده است .

ملّکم کلمه «فراموشخانه» را که از زمانهای بسیار قدیم بفرقه (ماسونری) میگفتند انتخاب کرد و چون مردی با هوش و زیرک بود و میدانست چگونه بین مردم نفوذ کند این کلمه را که حکایت از داستانهای اسرارآمیز و هیجانانگیز میکرد بروی سازمان خود نهاد و جنبه رمز و ابهام فراموشخانه را با سابقه تاریخی آن در ذهن مردم ممزوج ساخت .

بطوریکه مورخین مینویسند ، در زمان قدیم کسی که میخواست وارد فرقه ماسونی (بنائی) شود پس از گذراندن امتحانات سخت ، استاد بزرگ جام آب گوارائی بدست او میداد که آنرا آب فراموشی میگفتند و او مکلف بود آبرای بنوشد و از آن پس هر چه در فرقه خود دیده است فراموش کند و هیچ چیز را بروز ندهد و چنین وانمود کند که همه چیز را فراموش کرده است . اسمی را که میرزا ملّکم خان روی انجمن خود گذاشت نیز از این حیث مناسبتی داشت و هر چند که فراموشخانه میرزا ملّکم خان شعبه رسمی و مجاز فراماسونری فرانسه یا انگلیس نبود ، و شرائط خاصی که لازمه تشکیل لژ است در آن رعایت نشده بود لیکن چون خود وی فراماسون فعال و سرشناس بود مردم و رجال آن زمان و حتی پادشاه وقت تشکیلات او را شعبه‌ای از فراماسونی جهانی خواندند و با این نظر بآن نگاه کردند .

متأسفانه از سازمان فراموشخانه ملّکم اسناد و مدارک معتبری باقی نمانده است زیرا وی و پدرش فراموشخانه خود را کاملاً سری تأسیس کرده بودند و کنترل شدیدی برای حفظ اسرار اعمال مینمودند و فقط کسانی را عضویت آن قبول میکردند که جداً مخالف رژیم دیکتاتوری و استبداد و طالب اصلاحات و ترقیات سریع باشند . قبل از تشکیل فراموشخانه ، ترفیخواهان و شیفتگان آزادی بطور پراکنده و با احتیاط

به فعالیت‌های پنهانی خویش برای بدست آوردن آزادی و تغییر حکومت تلاش میکردند. لیکن می‌توانستند که بر اثر فشار طبقه حاکمه و جامعه روحانیت خرد شوند. اما بتدریج این جنبه ترقیخواهی به علماء نیز سرایت کرد و روحانیون روشنفکر به بهانه آشنائی با فقه اسلامی شاگردان و طلاب خود را وادار به کسب علوم جدید می‌ساختند، و این طبقه نیز بتدریج به ترقیخواهان و آزادگان می‌پیوستند. علاوه بر این در همین اوان دستجات و طبقات ناراضی دیگر نیز جلسات مخفیانه داشتند و بطور پراکنده فعالیت‌هایی در راه کسب آزادی و تغییر حکومت مطلقه و استقرار رژیم قانون مینمودند.

پرفسور لمبتن عقیده دارد که در این موقع «... یکی از این مجامع دسته فراماسون‌ها بود که آنها را اصطلاحاً «فراموشخانه» می‌نامیدند. در این سازمان عده‌ای که بعداً رهبری انقلاب مشروطیت را عهده‌دار شدند عضویت داشتند. تأسیس فراموشخانه را به میرزا ملکم خان نسبت میدهند و اغلب اعضای اصلی آن از شاگردان قدیمی مدرسه دارالفنون بودند که در ربیع‌الاول ۱۲۶۸ مطابق با ۱۸۵۱ احداث گردیده بود. سرپرست و رئیس نخستین فراموشخانه که فراماسون‌های انگلیسی و فرانسوی اصولاً آنها را نمی‌شناختند، پسر میرزا ملکم خان یعنی میرزا یعقوب خان^۱ بود و عده‌ای از رجال و اعیان عضو این جمعیت بودند و حتی شایع است که خود ناصرالدین‌شاه نیز با فراموشخانه مزبور تماس داشت...»

شایعه تماس ناصرالدین‌شاه با فراموشخانه از عریضه‌ای که میرزا حسین‌خان قزوینی (مشیرالدوله) وزیر مختار ایران در اسلامبول در سال ۱۲۷۹ هـ (۱۸۶۲ م)

۱- خان‌ملك ساسانی مینویسد: «میرزا یعقوب‌خان نامبرده که ارمنی بود و دعوی مسلمان می‌نمود. در سفارت روس سمت مترجمی داشت و در تمام عمر برای انگلیس‌ها جاسوسی میکرد و بموجب اسناد و نوشتجات موجوده و فقره جاسوسی از او آشکار می‌باشد... نویسنده مزبور در جای دیگر می‌افزاید: «... بعد از عزل میرزا آقاخان انگلیس‌ها میرزا یعقوب‌خان را عیسی‌میا و عمامه کرده بخوارزم نزد خان خیوه فرستاده او را برای تصرف مرو و شاه‌بجان تشویق و تحریص کرده و وعده داده بودند که در این راه با او مساعدت نمایند...» (سیاستگران صفحه ۳۹)

بمضور وی نوشته است آشکار میشود. مشیرالدوله از قول ملکم به وزیر خارجه مینویسد:
 «او میگوید بدستور شخصی شاه فراموشخانه را دایر کرده و بامر او این انجمن را
 منحل کرده است»^۱.

این گزارش که جزء اسناد سفارت ایران در اسلامبول میباشد نشان میدهد که
 ناصرالدینشاه از ابتدا میدانسته که فراموشخانه چیست و دستور تشکیل آنرا به ملکمها
 (پندر و پسر) داده است، اما بعداً او را از ادامه اینکار بوحشت انداخته‌اند و برای
 اثبات اینکه شاه از تشکیل فراموشخانه مطلع بوده، نوشته ونظریه وزیر مختار فرانسه
 در ایران را نقل میکنیم که بنوبه خود بسیار جالب توجه است. این وزیر مختار که
 کنت دوگوبینو نام داشته است، سالها در ایران مأموریت سیاسی داشته و بتحقیق یکی
 از ایران‌دوستان بنام است و کتابهای متعددی درباره کشورها نوشته است. او در کتاب
 «فلسفه مذاهب و فرق آسیا»^۲ هنگام بحث درباره فرقه بهائی علت تعطیل فراموشخانه

۱- برای اینکه بدانیم میرزا ملکم خان به فراموشخانه بچشم دکان عطاری مینگریسته
 قسمتی از نامه او را که در هنگام بیکاری نوشته از آرشیو وزارت خارجه ایران نقل میکنیم.
 ملکم مینویسد: «والله و بالله هریک از تکالیف را که اشاره بنرمائید قبول خواهم کرد همه
 حالت راضی هستم مگر به بی‌کاری حتی بیکاری را هم قبول خواهم کرد. اما بشرطی که
 اسباب گذران من مهیا باشد. اگر بخواهند هم گرسنه باشم و هم بیکار بماتم این نخواهد
 شد. من اگر فقط حقه بازی بکنم (همان کاری که در فراموشخانه میکردم) سالی هفت هشت
 هزار تومان عاید من میشود، اگر فراموشخانه بر پا کنم سالی بیست هزار تومان مداخل
 میکنم. اگر روزنامه نویسی بکنم باصطلاح قدیمی‌ها هرکس را بخواهم بزانو می‌افندازم ۲۰۰۰
 ملاحظه میشود که ملکم سه شغل، حقه‌بازی، فراماسونری و روزنامه‌نویسی را وسیله کسب مال
 و جمع‌آوری پول میدانسته است (اسناد رسمی دولتی مجموعه ۵۹-۶۰).

۲- ترجمه نوشته‌های کتاب گوینو را علی طالقانی لیسانسه دانشسرای عالی به‌عهده گرفت
 و مرحمتاً به نویسنده داد. اصل کتاب که در ۱۹۵۷ تجدید چاپ شده است در کتابخانه
 خانم دکتر عنذرا غفاری دانشگاه دانشسرای عالیست که در اختیار مترجم قرار داد که از لطف
 خانم غفاری و طالقانی سپاسگزارم. یک نسخه دیگر از کتاب مزبور در کتابخانه خان ملک
 ماسانی است که در سال ۱۹۲۲ م در پاریس چاپ شده است. در این سال بموجب قانون
 مطبوعات فرانسه چون چهل سال از چاپ نوشته‌های او میگذشت، دولت فرانسه چاپ کنایهای

ملک‌ها را انجمنی میداند که درباریان بفراموشخانه‌های عنوان بسته و آنها را بهائی دانسته‌اند گویند و مینویسد :

« نزدیک بدو سالست که دولت ناراحتیهائی راجع بمعشکرین عقاید جدید دارد اینطور که گفته میشود این یکی از ادارات اروپائی است که موجب پیدایش این فکر و عقاید جدید شده است. میان ایرانیانی که در اروپا زندگی میکردند، يك ایرانی باهوش و لایق وجود دارد که از دوستان و طرفداران افکار جدید است و خود اوست که سبب پیدایش انجمنی بنام فراموشخانه «فرانماسونری» شده است .

این شخص مدتهای مدیدیست که نقشه چنین انجمنی را طرح ریزی کرده است. خاور زمینی‌ها بفراموشخانه آذربایجان چنین محافلی تمایل زیادی دارند و از ایجاد آنها لذت فراوان میبرند و به همین دلیل که ما مغرب زمینها هنر شرقی‌ها را از لحاظ موزیک و هم آهنگی آن که بی‌شابهت بموسیقی ما نیست ، ارزش قائل هستیم .

شخصی که اینک مورد بحث منست خود را پادشاه معرفی و باو نزدیک شده این شاه مانند سلاطین گذشته بدو چیز متکی است . یکی تملك دارائی شخصی و دیگری قدرت و حکومت مطلقه . بنظر شاه وجود این عوامل است که پادشاه میتواند اعتماد ملت را نسبت بخود جلب نماید .

این ایرانی (ملک خان) در یکی از نقاط تهران انجمنی تشکیل داد و خود ریاست آنرا برعهده گرفت و سعی بلیغ مبذول میداشت که اعضای انجمن همکاری بسیار نزدیکی با خودش داشته باشند و نیز اعضای انجمن وفاداری خود را نسبت بفراموشخانه و هیائی و رئیس فراموشخانه اعلام دارند . و نیز تعهد کرده بودند که بکوشند تا تمام افراد درجه اول مملکت باین مملك نو بگروند .

او بشاه گفته بود : با این تدبیر ماهرانه شاه در رأس ملت قرار خواهد گرفت و در

— او را از تملك خانواده اش خارج و بمطبوعات اجازه داد که کتب او را برایگان چاپ کنند. کلیه کتب او تجدید چاپ شد مگر تاریخ ایران او . وقتی گویند فوت کرد جهودها در جراید فراتر نوشتند : (خورشید نیمه شب غروب کرد) ولی آلمانها قبلاً در سال ۱۹۰۰ مجسمه او را در برلین نصب کردند .

نتیجه قدرت‌ها را در دست خواهد داشت و نفوذ او در ملت بطوری استحکام پیدا میکند که هیچکس نخواهد توانست قدرت‌های باز یافته شاه را از وی سلب نماید. البته واضح است که پادشاه از افتتاح چنین انجمنی با طیب خاطر استقبال نمود و تمام تجلیاتی که ممکن بود از این حزب بمنصه ظهور رسد خود را علاقمند و متمایل نشان داد. ولی پس از مدتی، شاه چند روزی از ملاقات با وزراء، امرآ، و سایر رجال خودداری نمود و کسی او را ندید.

او بدون آنکه بداند چه طبقاتی در حزبی که بهرمان خودش تأسیس شده عضو هستند و با لاقابل اطلاعاتی راجع بمقاید و افکار این انجمن دارند، از انجمن ترسید و مایل شد که بفراموشخانه سری بزند. گوینو پس از تشریح کلمه فرااموشگری در لغت انگلیسی و فرانسه مینویسد: «ایرانیهای عضو انجمن برای سر نگهداری و بدست آوردن نتایج خوب و شایان توجه از انجمنی که تشکیل داده بودند از هیچگونه پشت هم اندازی و تردستی‌های ظریف برای اینکه بدبگران بگویند که از حوادث و اتفاقات انجمن کاملاً بی‌اطلاعند ابا تکرارند، در نتیجه رئیس انجمن به رازداری مریدان خود مطمئن شد.

فراموشخانه در زبان فارسی بمعنی (خانه فراوشی) است. از همان آغاز فعالیت فراموشخانه ایرانیان از این تشابه و قرابت لغوی نتیجه‌ای گرفتند که با معنی این کلمه بستگی داشت. اینها میگفتند پس از اینکه از فراموشخانه خارج میشوند آنچه را که در آنجا دیده‌اند، فراموش میکنند و همین مسئله به رؤسای فراموشخانه فرصت داد که آنچه را بخواهند در لژ مطرح کنند بدون اینکه بترسند که در خارج افشاء میشود. در مدت چند هفته همه اطرافیان شاه و متنفذین وارد فراموشخانه شدند. مؤسس فراموشخانه درجات و نشان‌هایی را میان اعضاء فراموشخانه تقسیم کرد. و سپس درباره مرام فراموشخانه بسخرانی پرداخت در حالیکه جلسات بظاهر مجلسی جای و قلیان بود ...»

بتدریج کار فراموشخانه بالا گرفت و چون در اکثر جلسات آن درباره اصلاحات

مملکتی و ترقیات فرنگستان سخن بمیان می‌آمد ، بالطبع درباریان و شخص شاه از این گونه صحبتها و مذاکرات ناراضی شدند ، بخصوص که درباریان با هر گونه انجمن سازی مخالف بودند .

محمود عرفان نوشته است : « .. دربار با انجمن سازی موافق نبود زیرا گاهی در انجمنها از اصلاحات مملکت و ترقیات فرنگستان سخن بمیان می‌آمد و بعضی هم میرزا - ملک‌خان را جاسوس دولتهای خارجی تصور میکردند . بهر حال درباریان میخواستند فراموشخانه و انجمنها را تحقیر و مسخره کنند بهمین جهت کریم شیرای را که دلفک دربار بود تشویق و تحریک کردند که او هم فراموشخانه تریب دهد .

او چند اطاق تو در توئی درست کرد که چراغ‌های ضعیفی در هر اطاقی روشن بود کسی که میخواست در فراموشخانه کریم شیرای پذیرفته شود ، شبانه او را باطاق اول وارد میکردند و پس از تأملی چند با اطاق دوم تا باطاق آخر که میرسید در آنجا چراغ کم نورتری قرار داده آلات بسیار زشت و قبیحی گذارده بر لوحه‌ای فحش‌های رکبکی نوشته بودند و حاصل آنها این بود که این فحشها بر او وارد باشد اگر آنچه را که دیده است بکسی بروز دهد چون بیننده با حالت بهت و خجلت و بشیمانی از آنجا خارج میشد هر چه رفقایش از او سؤال میکردند که چه دیده چیزی نمیگفت و بهمین جهت همه تصور میکردند او همه چیز را فراموش کرده است . و این مسئله بیشتر مردم را بر فتن در این فراموشخانه‌ها میگرد و بدین تریب فراموشخانه ملک‌خان را مورد استهزاء و گفتگوی اراذل قرار دادند »

با وجودیکه درباریان بتدریج با ملک‌خان عداوت و دشمنی پیدا کرده حتی او را (جاسوس انگلیسها) خطاب کرده بودند ، معذک او و پدرش با نهایت آرامش و بدون تظاهر و سروصدا بکار خود ادامه میدادند . شخص ملک‌مدرسه مشغول ترویج کارهای فراموشخانه بود مقالات و رسالات و کتبی درباره (اصلاح اوضاع ایران) و (ایجاد مجالس مقننه) منتشر میساخت که در آنها روشنفکران و ملاها و نجار و حتی شاهزادگان را تشویق

به تغییر وضع کشور مینمود، و بطرز جالب توجهی این رسالات را گاهی مستقیماً و گاهی بطور غیر مستقیم، بنظر ناصرالدینشاه میرسانید و او را تشویق باجرایی مواد آن میکرد. میگویند: ناصرالدین شاه هم کم و بیش از وضع فراموشخانه ملوک اطلاع داشت ولی تصور میکرد در انجمن مزبور فقط کارهای چشم‌بندی یا نردستی و حقه‌بازی با افراد هیأ‌موزند و اینکارها صرفاً بمنظور سرگرمی است.

اعتماد و اطمینانی که شاه از فراموشخانه داشت، بر اثر توصیه‌هایی بود که اطرافیان او مینمودند. حلاج مینویسد: «سید صادق [طباطبائی] رسید اسمعیل [بهبهانی] پس از مطالعه کامل و دریافت مقاصد مؤسسين حزب جدیدالتشکیل شاه را ملاقات و حضوراً برای تأمین خاطر ملوکانه اظهار داشتند که آنچه ما فهمیده‌ایم تشکیل و تأسیس فراماسیون در ایران با ترتیبات فعلی مضرب‌دین و مخالف ناچ و تخت و مقام سلطنت نیست...» همین نویسنده معتقد است که تشکیل و تأسیس فراماسونری در ایران برای نزدیکی روابط شرق و غرب و جهت تعدیل اوضاع سیاسی و ترویج تمدن فرنگ در ایران بود. به همین مناسبت «... جمعیت فراماسون در بدو تأسیس و تشکیل برای تسریع نفوذ مغرب و جلب دولت و علماء دین و معارف ملت بذل مساعی زیادی نمودند و اشخاص ذی نفوذ مهمی مانند مرحومین آقا سید صادق مجتهد سنگلجی و سید اسمعیل مجتهد بهبهانی را که از معارف درجه اول علماء دارالخلافت بودند به محفل خاص دعوت و راز نهفته را در میان نهادند و از هر جهت موجبات جلب اعتماد آنان را فراهم ساختند».

یکی از شاهزادگان قاجار که بسازمان فراماسونی و مخصوصاً جلال‌الدین میرزا^۱ فراموشخانه ملوک کمک فراوان کرده، جلال‌الدین میرزا قاجار کوچکترین فرزند فتحعلیشاه بود.^۲ او در سال ۱۲۴۲ هـ (۱۸۲۷ م) متولد شد و هشت ساله بود که پدرش جهان را بدرود گفت. شاهزاده قاجار دوران کودکی و جوانی خویش را در دربارهای محمدشاه و ناصرالدینشاه گذراند.

۱- تاریخ نهضت ایران ص ۷۷.

۲- ایضاً ص ۷۸.

۳- پارسی نثر ص ۲۳۳.



شاهزاده جلال الدوله
پسر فتحعلیشاه نایب
فراموشخانه

علی اصغر حکمت در شرح حال او مینویسد: «... زیبا دلی دانا - با دانیان و خردمندان و سخنسرایان پیوسته همنشینی گزید و در آموزشگاه دارالفنون بدانش - پژوهی پرداخت .

درفر هنگ زبان فارسی دستی توانا و زبانی گویا یافت . پس زبان فرانسه بیاموخت و در شمار ترجمانان و پیوستگان دربار شهریار قاجار جای گرفت . مگر او را دامنه اندیشه پهن گشت اندک اندک از مرز دانسته ها و نبشته های زمان پافرا تر نهاد . و درین نهاد و دین و آئین باریک بینی و آهوی گیری آغاز نمود .

از اینرو برخی بیفاده کج دینی و بدکشی بر او نهادند تا آنجا که بهنگام دستوری میرزا محمدخان قاجار که گروهی را بگناه بیدینی گرفتند او را نیز بازخواستند و وی بیش از آنکه گرفتار شود گریخته و باستانه شاه عبدالعظیم به ری پناه برد نیکخواهان و بزرگان بدرگاه شاه ورفانی کردند و شاه بیاس خویشی و نزدیکی از سر گناه او

در سال ۱۲۶۹ هـ (۱۸۵۲) فرمانداری لرستان را داشته است و از این پس روزگاری در دربار شاه بسر آورده سرانجام سال ۱۲۸۹ هـ (۱۸۷۲ م) در تهران در چهل و هفت سالگی بمرد. نویسنده پارسی نغز مینویسد: «... دست نوشت (خط) شکسته را درست مینوشتند و سرودهای نغمه‌سروده، دیوان قافیه‌ای را گرد آورده که در سال ۱۳۰۲ در تهران بچاپ رسید و برخی از سرودهای او را نیز در پایان آن نگاشته‌اند...» شاهزاده دانش‌پژوه قاجار هنگام نگارش داستان‌نامه نوین بنام «نامه خسروان» در سرگذشت شهریاران کشور ایران از آغاز پیدایش تا نزدیک زمان خود کمتر استوار کرد^۱...

نویسنده «پارسی نغز» مینویسد «شاهزاده چون همواره در پژوهش چیزهای نوین فرنگستان بود به پیروی و همکاری ملک‌خان ارمی در تهران برای نخستین بار فراموشخانه «فرامین» بنیاد کردند و نخستین نشست فراموشیان در خانه او بوده است. و گویا که این خود انگیزه بیمبری ناصرالدین‌شاه درباره او شده است...»^۲

نویسندگان دیگر ضمن تأیید صفات و کمالات شاهزاده جلال‌الدوله معتقدند که شاهزاده میخواست باکمک ملک و اعضاء فراموشخانه بتخت سلطنت بنشیند. اگر چه میزان صحت این ادعا معلوم نیست لیکن با توجه بهضویت دو شاهزاده دیگر ایرانی یعنی «شعاع‌السلطنه و ظل‌السلطان»، در لزوم بیداری ایران میتوان تا حدود زیادی ادعای این نویسندگان را قبول کرد (ماجرای این دو شاهزاده که در عین حال مدعی ولیعهدی بودند بعداً در همین کتاب بتفصیل خواهد آمد).

محیط طباطبائی نیز مینویسد «... در صورت ظاهر رهبری این نهضت را گویا پدر ملک‌میرزا یعقوب خان عهده‌دار گشته که وقتی معلم فرانسه ظل‌السلطان و انیس و ندیم برخی از شاهزادگان بوده و مرجع صوری این نهضت همانا یکی از شاهزادگان روشنفکر

۱- پارسی نغز ص ۲۳۳

۲- برای اطلاع از نامه خسروان رجوع شود به صفحه ۴۹۱ تا ۴۳۴ کتاب پارسی نغز.

۳- پارسی نغز ۲۳۳

و تحصیل کرده دارالفنون بنام جلال الدین میرزا پسر کوچک فتحعلشاه بوده . او که مؤلف (نامه خسروان) بفارسی خالص و دوست میرزا فتحعلی آخوندزاده بوده شاید سودای سروری و تاجوری داشته است^۱ . . . در باریان آفرمان عقیده داشتند که در باطن نقشه تغییر سلطنت بدست ملکم طراح شده بود ولی ناصرالدینشاه خیلی زود از آن مطلع گشت و به همین جهت شاهزاده جلال الدوله را در خانه مسکونی اش واقع در محله مسجد حوض نهران (که ضمناً محل تشکیل لژ بود) محبوس کرده و مدتها او را مورد غضب قرار داده بود^۲ .

با وجودیکه تاکنون در حدود صد سال از تأسیس نظریات نویسندگان فراموشخانه ملکم میگذرد معذک هنوز بتفصیل از این مؤسسه درباره فراموشخانه رموز که مقدمه سازمانهای رسمی و مجاز ماسنی در ایرانست ملکم کتاب یا رساله‌ای نوشته نشده و فقط گاهگاهی بعضی از نویسندگان درباره آن مطالبی نوشته اند . محیط طباطبائی در مقدمه کتابی که بنام (مجموعه آثار میرزا ملکم) خان نوشته ، درباره فراموشخانه ملکم چنین مینویسد : «... ملکم بتنظیم کتابچه غیبی و تقدیم نقشه اصلاح و اوضاع اکتفا نکرده برای آنکه زمینه فکر عمومی را نیز برای قبول طرحهای جدید آماده و آشنا سازد بتقلید از اصول (فراماسونری فرانسه) فراموشخانه‌ای دایر کرد که غالباً اعضای اولیه آنرا همان شاگردان قدیم دارالفنون و اشخاص صاحب نظری تشکیل میدادند که از اوضاع عصر خویش ناراضی و بادامه پریشانی اوضاع سیاسی کشور خود بدین بودند ... طولی نکشید که عده زیادی از رجال و عمال دولت و طبقات مختلف ملت از علماء و فضلا و ادبا باین نهضت متمایل و ملحق شدند .

ناصرالدینشاه شخصاً نیز باین دستگاه که (فراموشخانه) نام یافته بود ارتباطی یافت ولی ملکم بدون آنکه او را از حقیقت امر آگاه سازد به ارائه برخی از تدابیر

۱- مجموعه آثار میرزا ملکم خان .

۲- ابراهیم وقایع نگار ص ۱۱۹

و حیل دستی که در فرنگستان یاد گرفته بود سرگرم میساخت چنانکه او می‌پنداشت در این فراموشخانه آنچه بمردم مینمایند و می‌آموزند همانا همین تردستی و حقه‌بازی است ولی بعدها دامنه اینکار توسعه حاصل کرد و عده بسیاری از مردم بدان گرویدند... نویسنده در جای دیگر کتاب خود در زیر کلمه «فراموشخانه» به بحث درباره جعلی بودن این سازمان پرداخته و در اصالت آن شک کرده مینویسد: «... در اینکه ملکم خان پیش آهنگ اصلاح‌طلبی و ارائه طریق برای بهبود اوضاع کشور ایران بوده و بسیاری از صنایع و بدایع عصر جدید را باعتراف مخالفینش او در سفر اول و دوم خویش از اروپا بایران ارمغان آورده است، شکی نیست و بشهادت کسانی که با او ارتباط داشته‌اند منظورش از تأسیس فراموشخانه همانا تربیت يك طبقه روشنفکر و لایق انجام خدمات اجتماعی در دستگاه دولت بوده است.

ولی از لحاظ دستگاه جهانی فراماسون [یعنی تشکیل لژ با اجازه که فراماسنها این نوع لژها را Calandesten میگویند] چنانکه بعدها نیز به مرحله ثبوت رسید او بهیچوجه حق تأسیس محفل و رخصت تشکیل مجامع فراماسونی در ایران نداشته و پیش خود بکاری دست‌زده که در نظر فراماسونهای اصیل و راسخ العقیده خالی از جرم و تقصیر مسلکی محسوب نمیشده است و هرگز تشکیلات مجمع آدمیت و فراموشخانه او را محافل فراماسوئری فرانسه و انگلیس برسمیت نشناخته و برای کار او هیچگونه ارزش اجتماعی قائل نشده‌اند...»^۱

ناظم الاسلام کرمانی بنقل از ظل السلطان در تاریخ خود راجع بعلت تشکیل فراموشخانه ملکم چنین میگوید:

«... این میرزا ملکم خان مترجم و جزء اعظم و قایم اول و مستشار فرخ خان امین‌الدوله بود، در سفارت کبرای پاریس، خدمات بزرگ در بستن عهدنامه میان دولت ایران و انگلیس کرده در مراجعت از برای اینکه شاید تخم نفاق و شقاق که در ایران روئیده و بقسمتی ریشه دوانیده که ریشه خانواده چهار هزار ساله راکننده از میان

بردارد، مجلس فراموشخانه قرار داد که شاید مردم برادر و برابری و خیرخواه یکدیگر بشوند بیچاره ندانسته

(بدبخت اگر مسجد آدینه بسازد یا سقف فرود آید یا قبله کج آید.)

ایرانیهای مغض و بدبخت حقیقی این بیچاره پاکباز را بکشتن دادند، خدا نخواست نوعی به اعلیحضرت شاه خدمات پاکبازی او را خیانت قلم دادند که مجبوراً وطن عزیزش را که واقعاً بسیار دوست میداشت و ولینعمت تاجدارش را زیاده از وطنش میخواست ترك کرد و وداع گفته بغربت رفت.^۱

بلنت مصر شناس و سیاستمدار انگلیسی راجع بایجاد فراموشخانه و تشکیل انجمن آدمیت ملکم در کتاب خود موسوم به «تاریخ اسرار مصر بدست انگلستان» از زبان شخص ملکم مینویسد:

«... هنوز بیش از بیست سال از عمر من نگذشته بود که صاحب قدرت و نفوذ مخصوص در ایران شدم. چون بدی آئین مملکتداری و عقب افتادگی وسائل زندگی مادی ایران را دیدم به اندیشه اصلاح اوضاع افتادم و به اروپا رفتم و ضمن تحصیل در آنجا بمبادی و اصول دین و اجتماع و سیاست که با عقاید عیسوی آمیخته بود آشنا شدم و کیفیت ترتیب و تنظیم انجمنهای مخفی و سری و تشکیل محافل فراماسونری را آموختم. سپس بین فلسفه سیاسی اروپا و حکمت دینی آسیا را سازش دادم و دریافتم که سعی و تلاش برای انتظام امور ایران به شیوه ممالک اروپائی کاری بیهوده خواهد بود و از این جهت نقشه عمل خویش را در لغافه دین که با روحیات مردم ایران سازگار بود پوشاندم و چون بکشور خویش بازگشتم بزرگان پایتخت و دوستان خودم را که احساس احتیاج به اصلاح ملل اسلامی میکردند پیش خواندم و به شهامت و شرافت معنوی ایشان دست توسل زدم»^۲

عدهای معتقدند که بازگوی این تفصیل از زبان ملکم خود بهترین گواهی برای این است که غرض اصلی او از ایجاد فراموشخانه تأسیس يك انجمن مخفی به منظور تربیت افراد و آماده کردن

۱- تاریخ بیداری ایرانیان ص ۱۲۰

۲- نسخه انگلیسی کتاب بلنت صفحه ۲۲۵

ایشان برای قبول اصلاح و تحول اوضاع بوده است. ناظم الاسلام در مقدمه کتاب «بیداری ایرانیان» راجع بتأسیس فراموشخانه ملکم مینویسد :

« در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه مشارالیه مجلسی در تهران تشکیل داد و نام آنرا فراموشخانه نهاد خواست بتوسط این مجلس اتحاد کاملی بین ارباب حل عقد اندازد و تفاهت را که میان ملت و دولت و بین درباریان بود رفع سازد بلکه باین بهانه شروع در اصلاحات نماید لکن افسوس که خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود ، منافقین درباری و دشمنان ترقی او را بدخواه دولت قلمداد و مجلس و فراموشخانه اش را بطلاق نسیان و عدم گذاردند .

اگرچه بر بعضی این امر مشتبّه است که میگویند میرزا ملکم خان خواست مجتمع فراماسون را تشکیل دهد ، لکن دانشمندان و خردمندان بخوبی میدانند که مقصود ملکم خان تشکیل مجلسی بود موسوم به فراموشخانه نه مجتمع فراماسون چه افتتاح مجلس فراماسون در شهری بامملکتی منوط و بسته به اجتماع عده ای از اعضاء و صاحبان مناصب عالیه مجلس عالی است و در آن زمان نه در تهران بلکه در ایران آنقدر معهود موجود نبود و شرایط افتتاحش معدوم و نیز مقصودش از تأسیس فراموشخانه نه فقط اتحاد ایرانیان بلکه درباریان ایران بود و معلوم است که مقاصد اجزاء فراماسون راجع باتحاد نوع بشر و اجتماع انسانیت است^۱ محیط طباطبائی در پایان این شرح و در حاشیه کتاب مینویسد « ناظم الاسلام این شرح را در موقعی مینویسد که نماینده محفل شرق اعظم فرانسه در تهران محفل مرکزی را تأسیس کرده بود و چنانکه از سیاق مطلب معلوم میشود ، ناظم الاسلام هم بواسطه ارادتش که بمرحوم سید محمد طباطبائی پیشوای مشروطه خواهان داشته باینگونه مسائل انسی خاطری یافته است »^۲

محمد حسن خان اعتماد السلطنه ، در نامه خصوصی خویش بعبدالرضا یوسف مستوفی^۳ « شما که صدراعظم از فراموشخانه ملکم انتقاد کرده مینویسد : ... این رهبان معتکف

۱- جلد اول تاریخ بیداری ایرانیان ص ۱۹۶ .

۲- صفحه (لج) کتاب مجموعه آثار میرزا ملکم خان .

لندن اولاً چه مایه دارد که باید اقوال او را بمنزلد وحی منزل من السماء تصور کرد ، ثانیاً چه دولتخواهی در راه مملکت و سلطنت از او دیده شده که به ترهات او باید دل بست . گاهی ایجاد فراموشخانه در ایران میکند و اساس جمهوری را که لازمه فراماسونی است در ایران فراهم میآورد و مدتهای مدید شخص سلطنت و نفس دولت و چندین هزار نفر از آحاد و افراد ملت را در زحمت و نزال ملأ ندازد ،^۱ اعتماد السلطنه هنگامیکه حسب الامر شاه و امین السلطان میخواهد بمندرجات روزنامه قانون ملکم در جریده رسمی دولتی پاسخی گوید در ضمن بیان ، تاریخچه زندگانی ملکم راجع به تشکیل فراموشخانه چنین مینویسد :

« میرزا ملکم جلفائی اصفهانی پسر میرزا یعقوب ارمنی پدرش چنانکه البته شنیده اید حالت شرم مرغ را داشت هر وقت در طمع فایده از دولت ایران بود خود را فدای این دولت قلمداد میکرد شخصی بود بیباک و ناپاک ... چنانکه سی سال قبل این ارمنی جلفائی بی تمهید مقدمه در خفا توطئه دیده مردم را به ضد دولت علیه اغوا نموده فراموشخانه در کمرسی مملکت دایر کرد که هیچوقت ربط و شباهتی به فراماسیون نداشت ... و چون این فقره کشف شد از تهران طرد و نفتیش کردند ... از تقصیر پدر بر پسر نگرفتند و بعضی مأموریتهایی در خارجه بمیرزا ملکم خان پسر میرزا یعقوب خان دادند ... » محیط طباطبائی مقاله و نامه (خصوصی و دولتی) اعتماد السلطنه را تجزیه و تحلیل کرده مینویسد : « در نامه خصوصی به صدراعظم از فراماسون باعتبار اینکه مقدمه تشکیل جمهوری است با تعرض یاد میکنند ولی در روزنامه رسمی بملاحظه مقامات سیاسی خارجی چنین با احتیاط از فراماسون یاد میکنند ... و بدین ترتیب نسبت تأسیس فراموشخانه و با عبارت دیگر مسئولیت ایجاد این اساس را بر عهده پدر او محول میسازد که بیش از پسر از ایران به عنمانی تبعید شد .

از مقایسه آنچه در باره کارهای ملکم بنقل از مآخذ مختلف ذکر شد معلوم میگردد که او هنگام تأسیس فراموشخانه در تهران ، چندان توجهی بتشکیل لژ

مختص فراماسونی و تعقیب نظریات و تشریفات خاص این جماعت نداشت و هم منظور او از اصلاح خط و روش تحریر و انتقاد از اوضاع و احوال عصر ما اصلاح وضع مملکت و دلالت اولیای امور بشاهراه عترقی مادی و معنوی و تمسک بذیل اصول تمدن جدید بود ...^۶

ملکم در انتخاب اعضاء مؤثر تشکیلات خود و باصطلاح
کارگردانان امروزی کارگردانان فراموشخانه نهایت دقت را مبذول داشت
فراموشخانه ملکم و از هر طبقه و دسته‌ای و بخصوص شاهزادگان، چند نفر را انتخاب
 نمود و با کمک آنها سازمان خود را وسعت داد. از جمله اشخاص
 مؤثری که با او همکاری داشتند و جزو دسته اصلی فراماسون‌های او بودند، میتوان
 افراد زیر را نام برد:

شاهزاده جلال‌الدین میرزا پسر فتحعلیشاه

میرزا جعفر حکیم الهی

سلطان حسین میرزا پسر ظل السلطان

سلطان اویس میرزا پسر شاهزاده فرهاد میرزا معتمدالدوله

سیف‌اله میرزا نوه علیشاه ظل السلطان

میر سید زین‌العابدین امام جمعه

میرزا علیخان امین‌الدوله^۷

میرزا رضا صدیق‌الدوله

میرزا حسین خان سپهسالار

مهندس الممالک میرزا نظام

سردار منصور گیلانی

نصیرالدوله پدر

۶- برخی از مورخان معتقدند که میرزا علیخان امین‌الدوله از مؤسسين فراموشخانه بوده می نویسند: «ملکم با کمک فکری و مادی امین‌الدوله حزبی بنام «فراماسون» که در ایران فراموشخانه خوانده شد تشکیل داد و عده‌ای از شاگردان دارالفنون را دور خود جمع کرد (تحولات سیاسی نظام ایران ص ۷۷ و تاریخ نهضت ایران - ج ۱ ص ۷۸)

شریف الدوله کاشی
 میرزا عباسقلیخان آدمیت
 میرزا علیمحمد بنی آدم
 امیر نظام گروسی
 عزالدوله
 حاجب الدوله
 حاجی سیاح
 قاسم خان والی
 محسنخان مشیرالدوله
 میرزا محمدخان سرتیپ فاضل دفتر تبریزی
 میرزای جلوه
 محمد تقی سپهر لسان الملک
 مولانا
 ذکاء الملک
 میرزا رضا خان عقیق تغلیس
 حاجی سهرابخان قاجار کرمانی مقیم تبریز
 دکتر بطورسیان ارمنی که در خیابان لاله زار معطب داشته
 حکیمیان صاحب دواخانه خیابان لاله زار
 صدیق الدوله پیشکار حکومت آذربایجان
 فخرالملک کفری
 ادیب السلطنه کفری
 حاج میرزا غفار نجم الدوله
 آقا شیخ هادی نجم آبادی
 غلامحسین صاحب اختیار
 دوستعلیخان معیرالممالک
 میرزا محمد تقی کاشانی پزشک .

میرزا ملکم خان در تهران از نفوذ میرزا محمد جعفر حکیم الهی
 فایب که در سال ۱۳۲۶ هـ (۱۹۰۸) ۹۸ سال داشت استفاده فراوان
 فراموشخانه ملکم برد. وی ابتدا میرزا محمد جعفر خان را بمقام نیابت فراموشخانه
 رسانید، سپس از وجودش در پیش بردن افکار خویش بهره -
 برداری نمود.

حکیم الهی که در ۱۸ سالگی در اسفهان « حکمت الهی » را تمام کرده بود در
 بیست سالگی بنهران آمد و در ۲۴ سالگی بدرجه اجتهاد رسید و در دربار فتحعلیشاه
 عنوان (مجتهد الهی) داشت و یکی از شهود معاهده مشهور ترکمانچای بشمار میرفت و
 مهرش زیر فرمان این معاهده نشکین مشاهده میشود.

در سال ۱۲۷۸ هـ (۱۸۶۱ م) که ناصرالدینشاه امر به تعطیل و دستگیری رؤسای
 فراموشخانه داد، میرزا جعفر حکیم الهی تصمیم گرفت از ایران بگریزد و عراق برود و
 در اعقاب مقدسه ملابان را علیه شاه برانگیزد. وی در یادداشتهایش مینویسد که مشوق
 او در فرار از تهران « مجدالدوله » برادر معاون الدوله بوده است و این معاون الدوله پسر
 فرخ خان کاشی است که با اودشمنی شدید داشته و همیشه کمر بقتل او می بسته است ولی
 تفاوت این دو برادر نزد پیرمرد بقدری بود که حکیم الهی اسم معاون الدوله را « تریاک »
 و « مجدالدوله » را « تریاق » گذارده بود. او در یادداشتهای خود مینویسد که وقتی
 معاون الدوله بوسیله کسان خویش از فرار او مطلع شد از شاه فرمانی گرفت که بموجب آن
 حاکم کرمانشاه حق داشته باشد فوراً او را دستگیر کند و در همان شهر بکشد. ولی
 مجدالدوله برادر او قبلاً بوسیله پیک سریع السیری حاکم کرمانشاه را که از اعضاء
 فراموشخانه بود از دستور شاه مطلع ساخت و او را وادار نمود که میرزا محمد جعفر
 خان حکیم الهی را از بیمه های راه برگرداند و بحرم حضرت معصومه در قم برساند.
 حاکم فوراً دست بکار شد و بوسیله چند سوار مسلح، حکیم الهی را که خود در

خانه خویش مخفی کرده بود بقم بازگرداند. وقتی خبر پناهندگی وی بحرم مطهر حضرت معصومه تهران رسید. جماعتداران ناصرالدینشاه، سیدرضا شمس الادبیه را که اوهم از اعضاء فراموشخانه و دانشی زاده میرزا جعفر و ضمناً «ناظم فراموشخانه» بود دستگیر و زندانی ساختند، و خانه وی را که در محله عودلاجون واقع بود ویران نمودند.

ناصرالدین شاه از فرار و تحصن حکیم الهی بقدری ناراحت شده بود که دستور داد بتلافی او شمس الادبیه را اعدام کنند و بجاکم تهران تأکید کرد که این شخص و سه تن دیگر را بدون اینکه کسی مطلع شود از بین ببرد.

لیکن چون این خبر «به مهد علیا» صادر شاه رسید وی بلافاصله در صدد جلوگیری از اجراء امر شاه برآمد و یک روز غروب شخصاً با اتفاق دو دختر و یک زن و بطور ناشناس بخانه «حلیمه بیگم» خواهر شمس الادبیه که همه فامیل میرزا جعفر و زن و بچه های خود وی در آنجا سکنی داشتند رفت و پس از احوالرسی و کشیدن قلیان و استمالت از آنها مبلغی بعنوان کمک بآنان داد، و پس از دعای فراوان اظهار داشت که خداوند همه محبوسین را نجات خواهد داد. ساکنین خانه که ابتدا او را نشناخته بودند هنگام خروج مهدعلیا از یکی از همراهان وی درباره اوسثوال کردند و چون متوجه شدند که مادر شاه بخانه آنها آمده چنان غرق سرور و احترام گردیدند که از فرط تأثر خانه ویران شده شمس الادبیه را بوی نشان دادند و از مظالم فرزندش گله کردند.

مهدعلیا که از زمان صدارت میرزا آقاخان نوری با سفارت انگلیس ارتباط داشته و در کارهای سیاسی و حتی بیرحمیهای شاه نسبت با آزادبخواهان دخالت نمیکرده است این بار در بازگشت، علناً از شاه میخواست که شمس الادبیه را از زندان نجات دهد و خسارت خانه او را جبران کند.

بازماندگان شمس الادبیه میگویند «مهدعلیا بشام گفته بود که همانطوریکه جدت میدی را کشت و خودش از بین رفت، اگر توهم شمس الادبیه را بکشی یقیناً از بین خواهی رفت.»

ولی ناصرالدینشاه به سخن مادر گوش نکرد و دستور قتل شمس الادبیه را لغو ننمود. مهدعلیا شش ساعت قبل از اجرای قتل سید محمد رضا، باردیسگر با فرزند خویش ملاقات کرد و ضمن دادن التیما توّم سختی باو اظهار داشت که اگر دستور قتل را ملغی نکنی برهنه سوار الاغ شده در شهر میگردم. آنگاه پادشاه قاجار در اثر سماجت مادرش دستور آزادی سید محمد رضا را صادر نمود و دربار نیز طی نامه‌ای بمیرزا جعفر حکیم الهی نوشت که آزاد است و میتواند بتهران بیاید و یا بهر جا که میخواهد برود. پس از رسیدن این نامه میرزا جعفر عریضه‌ای بشاه نوشت و این بیت را که خود ناصرالدینشاه سروده بود در بالای آن آورد.

قتل این خسته بشمشیر تو تقدیر نبود ورنه هیچ ازدل بیرحم تو نصیر نبود
متعاقب این امر مهدعلیا شخصاً نامه‌ای بمیرزا جعفر نوشت و کالسکه خویش را همراه آن بقم فرستاد و او را بتهران آورد. در تهران حکیم الهی مستقیماً از قم بدربار و اندرون شاهی رفت و ابتدا با مهدعلیا ملاقات کرد و سپس بحضور ناصرالدینشاه رسید. شاه او را دلداری داده و دستور درباره شغل و مقرری برایش مقرر کرد و او نیز شاه را از بروز وقایع بعدی مطمئن ساخت.^۱

با وجودیکه میرزا ملکم خان، فراموشخانه را برای احتشام الدوله در مبارزه با دربار قاجاریه و مستبدین بوجود آورده بود معذلت فراموشخانه ملکم هیچگاه آنها را فراموش نمیکرد و نامینوانست شاهزادگان قاجار را با انواع نیرنگ و حیل وارد فراموشخانه میساخت. یکی از شاهزادگان قاجار که داخل فراموشخانه ملکم شده بود و شماره ردیف ۱۴۱ داشت، سلطان اوّس میرزا احتشام الدوله بود. اوّس میرزا پسر شاهزاده فرهاد میرزا معتمد الدوله، فرزند عباس میرزا ولیعهد است.

۱- آنچه درباره حکیم الهی نقل شد از خاطرات خانواده الهی و بخصوص گفتگو با

سلطان اویس میرزا
احتشام الدوله



او در سال ۱۲۵۵ هـ (۱۸۳۹) متولد شده و علاوه بر علوم قدیمه زبان فرانسه و فنون نظامی را نیز فراگرفت و بعدها بنوبت حاکم لرستان و بختیاری بهبهان ، همدان ، خوزستان ، و فرما نفرمای فارس گردید. اویس میرزا، یکبار در سال ۱۲۹۰ هـ (۱۸۷۳ م) همراه ناصرالدینشاه بفرنگه رفت و از آن پس سه بار دیگر نیز برای معالجه و غیره باروبا سفر نمود .^۱ بطور کلی هیچگونه سندی در دست نیست که اوچه سالی وارد فراموشخانه میرزا ملکم خان شده است ولی آنچه مسلم است ، اینکه وی در دو سال آخر فراموشخانه

وارد آن شده و تا درجه اول و دوم آن ارتقاء مقام یافته است. اویس میرزا در نامه‌ای که در سال ۱۲۹۷ هـ (۱۸۸۰) از «گونمبرگ» به میرزا ملکم خان وزیر مختار وقت ایران در لندن نوشت، تصمیم خود را مبنی بر ورود به یکی از لژهای اروپائی فراموشخانه و گرفتن درجات فراماسونی بیان کرد.

این نامه که در مجموعه نامه‌های ملکم در کتابخانه ملی پاریس ضبط است، تا اندازه‌ای وضع پیچیده و مبهم سازمان ماسونی ملکم را روشن میکند.

در نامه مذکور که شماره ردیف ۳۹ از اوراق خطی ملکم را دارد، احتشام الدوله به ملکم نوشته است:

دوست مکرم مهربان من - از روز حرکت بطرف ایران از آن سفر اول اعلی حضرت اقدس شهرباری روحی و روح العالمین فداء بفرنگستان تا بحال بی‌بیماری و عجز و محنتی نغموده و یادی از دوست صادق خود نغموده‌اید این بنده هم که گرفتار [يك كلمه خوانده نشده] رسمی و درد دل‌های بیدرمان خود که شما بهتر میدانید بودم و مجال آنکه زحمتی بدهم نشد تا آنکه الآن این قسم اسباب فراهم آورد که هفت ماه است چشم راست من مخلص بدون سبب و جهت کم نور شد و لابد بجهت معالجه بفرنگستان آمدم که شاید نزد اطباء اینجا معالجه بشود و شب ششم رمضان از دار الخلافه بیرون آمدم و از راه حاجی ترخان و مسکو به ریکا رفتم و از ریکا بد گونبرگ آمدم و از اینجا می‌گویند سه چهار طبیب بسیار خوب به جهت معالجه چشم هست یکی در برلین و یکی در ویزباد و یکی در هلند و یکی در پاریس حالا خیال دارم اول به برلین بروم بعد از آنجا به ویزباد و از آنجا به هولند این سه طبیب را به بینم هر کدام که بهتر شد با و رجوع کنم و اگر هیچکدام خوب نبود آنوقت به پاریس رفته آنجا مشغول معالجه باشم شرح حال این بود که عرض شد.

اما من مخلص حقیقی شما خیال دارم بلکه از مرحمت شما در این سفر يك دو درجه

از فراموشخانه را ببینم و کاملتر بشوم . در خدمت سرکار درجه دوم تمام کرده اول درجه سیم رسیدم به محمداله از اهل صحرا بودم شهری شدم دو سال تمام عمر کردم و از چشمه سار ثلاث نوشیدم حالا میگویند باید از رئیس آن لژ نوشته داشته باشید . بر سرکار که معلوم است خلاف عرض نکردم والحمداله خلافتی هم در این مدت نکردم دوستانه از شما خواهش میکنم که بهر قسم که صلاح بدانید و رسم است نوشته مرحمت کنید که در لاج برلین یا پاریس یا جای دیگر که مجال کردم و خواستم بروم آن نوشته سرکار در دست من باشد که ایراد نگیرند و باید انشاءاله آن نوشته را با مرده سلامتی خودتان به پست مرحمت بفرمائید که در هوند در شهر لاهه در پست خانه امانت باشد تا اینجانب به لاهه که رسیدم از پست خانه مطالبه و دریافت کنم انشاءاله محبت خود را دریغ نخواهید فرمود مخلص شما سلطان اویس میرزا ملقب احتشام الدوله ابن معتمد الدوله فرهاد میرزا ابن ولیعهد عباس میرزا ابن فتحعلیشاه طالباله نراه .

دوست مهربان خود میرزا میکائیل خان را بنده هستم نازندم زیاد مرحمت نمیدهم منتظر کاغذ و رسید آن کاغذ بخصوص که عرض کردم هستم و انشاءاله ورود به هلند در شهر لاهه از پست خانه مطالبه خواهم کرد .

نامه شاهزاده احتشام الدوله این نکته را روشن میکند که سازمان فراموشخانه ملکم با سازمان فراموسونری رسمی و شناخته شده دنیا ارتباط ویژه ای داشته است ، زیرا لژهایی که بایکدیگر بستگی دارند و تحت نظری یکی از گراند لژهای جهانی کار میکنند باید بنام معرفی نامه صادره از لژهای وابسته و یا گواهی نامه استاد اعظم لژ ، حاضر بایجاد ارتباط و یا پذیرفتن فراموسون داوطلب میشوند . باین ترتیب نامه سلطان اویس میرزا نظر کسانی را که میگویند فراموشخانه ملکم از طرف سازمان های ماسونی شناخته شده تأیید میشده تا اندازه ای صحیح بنظر میرسد . اما معلوم نیست که ملکم باوچه جوابی داده است و آیا او پس از انحلال سازمان خود باز هم حق مکاتبه و ادامه فعالیت را داشته است یا خیر ؟ بموجب نوشته دائرة المعارف فراماسونری آلمان ، سلطان اویس میرزا احتشام الدوله یکسال بعد از نوشتن این نامه عضویت لژ فراماسونی آلمانی که بنام

'Blickeit ov urania zurunster' در آمده است.^۱ او در مدت اقامت خود در برلن و
گوتنبرگ دو درجه از فراماسونی دریافت و سپس به تهران آمد.

یکی دیگر از افراد سرشناس فراموشخانه ملکم میرزا آقا
میرزا آقا خان خان نوری بوده است. از عضویت او در فراموشخانه مثل سایر اعضا
هیچگونه سند کتبی در دست نیست و تنها اظهار نظر چند تن از
مطالعین و نویسندگان عضویت او را در فراموشخانه تا اندازه‌ای
روشن میکند.

شاهزاده ظل السلطان درباره وی مینویسد: «... میرزا آقا خان صدراعظم که
عزل شد بنای فراماسیان نیز برهم خورد، زیرا «بنای فراماسیان در دارالخلافه
تهران بدست یاری میرزا ملکم خان بود و برهم خوردن او نیز در این زمان شد»^۲ با
توجه باینکه ظل السلطان خود عضو فراموشخانه و همچنین عضو لژ بیداری ایران بوده،
این اظهار نظر تا حدودی قابل اعتماد است. دانشمند فقید سعید نفیسی نیز به عضویت
میرزا آقا خان در فراموشخانه اشاره کرده مینویسد: «... میرزا آقا خان که عزل شد،
بنده فراماسانی روی آب افتاد. در ربیع الثانی ۱۲۷۸ هـ (اکتبر ۱۸۶۱ م) ناصرالدین شاه
سخت آنها را دنبال کرد بدرجه‌ایکه مؤسس فراموشخانه ملکم شبانه با پای بیاره از
تهران گریخت و بغداد رفت و چند سال در آنجا متواری بود. گروهی از این فراماسونهای
سرشناس مغضوب و حتی چند تن زندانی شدند. میرزا محمد علیخان معین الوزراء
بدر حسن و حسین علاء در میان این جمیع ترمی و مهارت قابلیت انعطاف داشتند.

چون ظاهراً وی ساده دل بود و خوب میتوانست در موقع لزوم خود را ساده دل
نشان بدهد و همیشه از خطر برهد و بهمین جهت این کارهای غلاظ و شداد ناصرالدینشاه
باو زیبائی نزد ...»^۳

خان ملك ساسانی نیز مینویسد: «میرزا آقا خان صدراعظم شخص اول دولت

۱- Internationales Freimaurer lexikon

۲- تاریخ مسعودی

۳- نیمه راه بهشت ص ۱۵۲

علیه ابران عضولژ فراماسنی انگلستان شده و در سفارت انگلستان در محفلی که انگلیسها داشتند شرکت میکرد. میرزا آقا خان نوری عضولژ گراند لژ انگلستان شده بود و تا روزیکه درس پنجاه و نه سالگی در قم مرد همچنان عضولژ هاسنی بود. اگر میرزا آقا خان نوری هاسن نبود، یقیناً محمد شاه یا ناصرالدینشاه او را میکشتند ولی عضویت او در لژ مزبور وی را از مرگ حتمی و حتی دستگیری در حین جاسوسی نجات داد. چنانچه سایر فراماسونها هم از مجازات مصون بودند.^۱

با آنکه یکصد سال از انحلال فراموشخانه ملکم و پدرش

پایان کار میگذرد هنوز درباره علل انحلال آن و اینکه چه حوادثی

سبب تعطیل لژها و تبعید میرزا یعقوب و پسرش شد، مدرک

صحیح و قاطعی در دست نیست. اما بتحقیق میتوان گفت که

سرنگهداری فوقالعاده اعضاء فراموشخانه و اعتقاد و ایمانی که در بین پیروان ملکم

وجود آمده بود، سبب شد تا ناصرالدینشاه به لژهای فراموشخانه ظنین شود. به علاوه

رقابت روسیه و انگلستان نیز در انحلال فراموشخانه تأثیر فراوان داشت، زیرا در باریان

آفرمان بیشتر متمایل به روس و دسته کوچکی نیز طرفدار انگلیس با اصطلاح «انگلیس

هتاب» بودند. نفوذ روسها در دربار ایران در تمام دوران سلطنت قاجار به ادامه داشت

و با تحمیل قرار دادهای تنگین گلستان ۱۲۲۸ هـ (۱۸۱۳) و ترکمانچای ۱۲۴۳ هـ

(۱۸۲۸) این نفوذ در بین اعضاء خانواده سلطنتی قاجار و در باریان طبقه حاکمه ابران

بیشتر شد، تا جائیکه گاه قدرت مطلقه ای در دستگاه رهبری ابران از آنجا بروز میکرد.

انگلستان تازه وارد که خود را آزاد بجوای، دمکرات، انسان دوست و طرفدار

توده مردم و مخالف ظلم و ستم و حکومت مطلقه معرفی میکرد، بتدریج عده ای از طبقه

حاکمه و مختار ایران را در سلك طرفداران خویش در آورد و بوسیله آنها شروع بمبارزه

با نفوذ روس و مظالم سلاطین مسند قاجار و حکام و شاهزادگان طماع نمود.

یکی از دستجات متمایل با انگلیسها که چندین سال با طرفداری از روش

دموکراسی و از آزادی انگلستان با درباریان مستبد و فاسد و عناصر «روس مآب» مبارزه میکرد، اعضاء فراموشخانه بود. از روزیکه فراموشخانه ملکم در تهران تأسیس شده بود، روسها همواره مراقب اعمال و کردار و رفتار ملکمها (پدر و پسر) و باران آندو بودند. و نه تنها با فراموشنهای عضو فراموشخانه مخالفت شدید داشتند بلکه از بدو پیدایش افکار نو و جنبشهای آزادیخواهانه با صاحبان این افکار مخالفت میکردند و حتی توسعه آزادی را برای مرزهای جنوبی کشور خویش مضر میدانستند.

و بدین جهت ناصرالدینشاه تلقین میکردند که جنبش آزادیخواهانه و بخصوص افکار فراموشنری را که مقدمه زوال قدرت و سلطنت اوست از پیش بردارد. معروفست که بر اثر این تلقینات ناصرالدینشاه یکی از علماء متنفذ و سرشناس را مأمور کرد که به لژهای فراموشخانه برود و آنچه را می بیند و می شنود و استنباط میکند برای او نقل کند عالم مزبور، وسیله شیخ هادی نجم آبادی موفق شد بداخل لژ ملکم برود ولی پس از مراجعت هرچه ناصرالدینشاه از او درباره مشاهداتش پرسید، پاسخی نگفت. ولی صریحاً اظهار داشت که «آنچه من در آنجا دیدم، مقدمه زوال سلطنت شماست و آنها بطور حتم شما را از بین خواهند برد.»

میرزا محمد تقی سپهر لسان الملك صاحب تاسخ التواریخ که بموجب مندرجات کتاب «مکالم الآثار»^۱ خود نیز عضو مؤثری در فراموشخانه بوده این مطلب را عیناً نقل میکند و صرف نظر از آن بلوه سفیر وقت فرانسه در ایران در گزارشی که بتاريخ ۱۸ اوت ۱۸۶۱ (ربیع الاول ۱۲۹۶) درباره ملکم و فراموشخانه به وزارت متبوع خود ارسال داشته درباره نگرانی شاه ایران ازین توسعه چنین نوشته است: «... بعید بنظر نمیرسد که بیهانه دفاع از منافع کاندیداهای خود و قدرت بزرگ آسیائی ایالاتی را که مناسب میدانند اشغال کنند، و سرنوشتی که نصیب ناصرالدینشاه شده بمنزله آغاز یک جنگ مسلحانه بین انگلیس روسیه باشد. بتمام علل هرج و مرج و بی نظمی که در

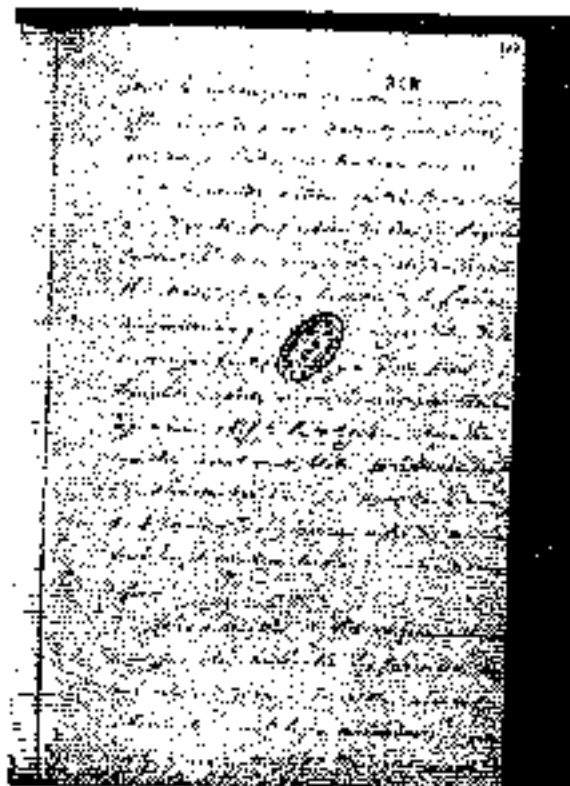
۱- مکالم الآثار تألیف میرزا محمد علی معلم حبیب آبادی، مقیم اسفهان، نویسنده این کتاب تحقیقات بسیار عمیق و با ارزشی درباره رجال ایران کرده که در چند جلد در اسفهان منتشر ساخته است.

قلمرو این پادشاه وجود داشت ، عامل جدیدی نیز که عبارت از ظهور جمعیت‌های مخفی بود ، بر آن اضافه شد .

فراماسونری بوسیله میرزا ملکم خان وارد این منطقه گردید و در ظرف مدت کمی تمام ناراضیان بویره ملاها و سیدها در آن گرد آمدند . پادشاه که در ابتدا با نظر تمسخر بدین تشکیلات مینگریست ، اکنون نگران بنظر می‌رسد . او پس از استوالاتی که از دکتر تولوزان^۱ درباره فراماسونها کرد ، وزیر امور خارجه خود را احضار نمود ، و ویرا شدیداً بعلت عضویت در فراماسونری توبیخ کرد . حضرت اجل احتمالاً میرزا ملکم خان را که در کنستانتینوپل برای همراهی کردن میسیون فرخ‌خان و تأمین صلح به انگلستان اعزام شده بود ، بنخاطر می‌آورند . ملکم خان که در پاریس بزرگ شده است چنان اطلاعات کاملی از مؤسسات مادر ایران دارد ، و دارای چنان مطالعات اقتصادی پیشرفته‌ای میباشد که بخوبی می‌فهمد برای احیای کشورش چه باید کرد . ملکم خان که مورد توجه خاص صدراعظم بود پس از سقوط او اوقات استراحت خود را بنگارش خاطرات خویش گذراند و در آن مسائل مربوط باجرای اصلاحات در کشور را طرح و حل کرد و این مطالب بطرز مرموزی باستحضار شاه رسید و انتشار آنها هیجان مہمی را برانگیخت . آقای بارون دوپیشون هم پیش از این ، راجع باو [یعنی راجع بمیرزا ملکم خان] با شما صحبت کرده است . نخستین قدم او مبارزه جوئی برای از میان بردن فساد اخلاق و تباهی بی حد و حصر و دزدی های آشکار و مستمر است که دستگاه دولتی ایران را بکلی درهم خواهد شکست . افکار عمومی برضد ملکم خان است که میخواست شاه را نجات دهد و او حالا برای پیوستن به مردم ، خویش را از شاه کنار کشیده است و بدینجهت مکتب و مقررات فراموشخانه را بایران وارد ساخته و هر کس در ایران که تا اندازمائی به اصول شرافتمندانه معتقد باشد ، امروز در این مکتب درآمده و ابتدا امام جمعه که رئیس مذهبی است در این راه پیشقدم شده است . با در نظر گرفتن خصایص آسیا ، جناب عالی خوب خواهید دریافت که پیوستن امام جمعه به فراموشخانه

۱- دکتر تولوزان طبیب ناسرالدینشاه بود که کتاب سه سال در ایران را در پایان

ماموریتش نوشته و عباس اقبال آنرا بفارسی ترجمه کرده است .



یک صفحه از گزارش بلو نه
سفیر فرانسه در تهران



میرزا زین العابدین نخستین
امام جمعه فراماسون

چه سلاح خطرناکی خواهد بود که بدست شخص کاروان دزدبرگی بیفتد و نیز تا چه بایه شاه حق دارد نسبت باین موضوع بدبین و بدگمان باشد.^۱
اخباری که از خراسان میرسد درخشان نیست ترکمن ها همچنان به سرخس که آنرا محاصره کرده اند نزدیک میشوند و گلوله های آنها حتی پای دیوارهای مشهد می افتد. شورش کوچک دیگری در یکی از شهرهای این ایالت یعنی در قائن رخ داده است. سائب خان حاکم این شهر بیمار بود. و شاه حاج میرزا محمود خان را که یکی از پزشکان مخصوصش بود برای معالجه او فرستاده این طبیب چنان خوب عمل کرد که بیمار در ظرف مدت کمی جهان را بدرود گفت. روز بعد مادر او به محل سکونت طبیب رفت و

۱- نخستین روحانی که به فراموشخانه ملکم پیوسته حاج میرزا زین العابدین، امام جمعه تهران بود که ملکم از وجود او استفاده های سیاسی فراوان برد. امام جمعه که دارای مشرب سیاسی بوده و به انگلیسها نیز تمایل داشت، در نخستین روزهای تشکیل فراموشخانه باین مجمع سری پیوست.

با کارد او را از پای در آورد و لاشه او را به زنان حاکم مستوفی سپرد و آنها نیز او را قطعه قطعه کردند. يك ایرانی که درباره این ماجرا با ما صحبت میکرد گفت: «بزرگترین قطعه جسد این طیب گوش بود!»

وقتی این خبر بشاه رسید سلطان مراد والی خراسان دستور داد - مبلغ یکصد هزار تومان خون بهاء لورا بپردازد و زنانی را که باعث قتل پزشک اوشده اند دستگیر کنند. شاهزاده این فرمان را اطاعت کرد و یکی از پیشخدمتهای خود را به همراهی ده نفر بقائن فرستاد. از این عده در قائن بخوبی استقبال شد ولی روز بعد سرانجام آنها را بریده و برای سلطان مراد میرزا فرستاده شد! مردم قائن قیام کرده و بطرفداری از مادر سالم خان اقدام کرده بودند ...»^۱

این اوضاع و هرج و مرجی که در سایر نقاط کشور وجود داشت باضافه فساد و تباهی که در دربار ناصرالدینشاه حکمفرما بود، بتدریج ناراضائی عمومی را برانگیخت. شاید مخالفان و درباریان بشاه گفته بودند که این حوادث را اعضاء فراموشخانه دامن میزنند و مقصر اصلی آنها هستند. به همین جهت در این ایام شاه از فراموشخانه که اعضاء آنرا «انگلیس مآب ها» تشکیل میدادند ظنن شده بود و بتدریج در صدور برآمد که به بیند، درون سیاه چال فراموشخانه چه میکند.

کنت دوگینو وزیر مختار فرانسه در تهران در کتاب «فلسفه و مذاهب و فرق آسیا» پس از تشریح فراموشخانه و استقبال عموم طبقات به محافل ماسونی ملکم نگرایی شاه را از این باب چنین شرح داده است: «هر وقت پادشاه از یکی از مقرین خود سؤال میکرد که در این انجمن چه دیدی؟ یا در این انجمن چه چیز بتویاد داده اند؟ پاسخ داده میشد:

«قربان خاک پای مبارک گردیم، ما سخنرانی شخصی را در اینجا استماع کردیم

۱- گزارش شماره ۱۴ سفیر فرانسه به وزیر امور خارجه کشور خود از اسناد سیاسی راکد وزارت خارجه فرانسه سال ۱۸۶۱ صفحات ۳۴۷ و ۳۴۸ نقل شده. این گزارش را دکتر پرویز عدل راپزن مطبوعاتی ایران در فرانسه برای نگارنده تهیه کرده است.

که خیلی درباره ترقیات و تمدن کشور صحبت کرد و بعد از آنهم چای نوشیدیم و قلیان کشیدیم. « شاه از شنیدن این جوابها ناراحت و ظنین گردید. و دانست که مسائلی را از او مخفی میکنند و پنداشت که اسرار و حشمتاکی در فراموشخانه وجود دارد که ممکن است موجب پیدایش حوادث و حشمتاکتری گردد.

این فرقه بصورت ظاهر صادقانه و قانع کننده برای مردم فعالیت میکرد. ولی در باطن هم ممکن بود اعمالشان کاملاً بضرر مملکت تمام شود.

شاه برای رفع شك و تردید خود نسبت باین مرام نو، این فکر در ذهنش قوت گرفت که عده‌ای را برای مشاوره و گفتگو بحضور طلبیده و جلسه‌ای تشکیل شود. بعضی با وقاحت تمام بشاه قبولانند که در این انجمن وقایع و هرزگی‌های سری در جریان است و بعضیها که جرأت بیشتری (البته برای دروغگوئی) داشتند، بعرض رسانیدند که این فراموشخانه چیزی بجز تجمع پیروان فرقه باب نیست. پس از این گفتگوها بلافاصله فرمانی از طرف شاه صادر شد مبنی بر اینکه هیچکس حق ورود و عضویت بفراموشخانه را ندارد و اعضای این انجمن مورد سوء ظن شاه واقع شده‌اند.

مؤسس و بنیان‌گذار این فرقه در ایران (میرزا یعقوب) بلافاصله اخراج و تبعید گردید و حتی تا امروز هیچکس از اعضاء جرأت نمیکند که بگویند جز صرف چای و قلیان در جلسات بحث دیگری نیز بوده است. این فراموشخانه که تا این اندازه مشکوک و افسوسناک بود، حقیقتاً نیز چنین بود زیرا فرقه مذکور بدون وقفه و استراحت، دائماً فعالیت میکرد... «
گوییم سپس به بحث درباره بایبها و نحوه فعالیت آنها که بی شباهت بفراموشخانه نبود، پرداخته و علت انتساب اعضاء فراموشخانه را به بایبها و طرز کار مخفی آنها چنین بیان کرده است: «... از طرفی بایبها مقالات و مطالب زیادی می‌نوشتند و تألیفات خود را منتشر می‌ساختند و با عشق و علاقه زاید الوصف آثار خود را می‌خواندند و از مخالفت پنهان می‌داشتند و کاملاً از آثار خود بعنوان مشاجره‌های قلمی علیه مسلمانان فحشیت

میکردند. از طرفی میدانیم که حضرت اعلا و مریدانش مانند باب و پیروانش همیشه مردم را بسکوت دعوت مینمودند و افکار خود را بنبات و دوام رواج میدادند.

«چند ماهی است که محمدعلی باب مزاح نازمای را با ایرانیها شروع کرده است، که حکمت فعلی قابلیت و تشکیلاتش نامنظم است و انحلال آن منطقی بنظر می رسد ولی هنوز موقع آن فرا نرسیده است...»^۱ بدین طریق با توجه بدو نظریه ای که دو نماینده سیاسی فرانسه در ایران درباره بایان کار فراموشخانه دادماند، میتوان گفت که سوء ظن ناصرالدین شاه نسبت به فراموشخانه ناشی از علل و عوامل زیر بوده است:

۱- بی اطلاعی او از مسائل مطروحه، در داخل لژهای فراموشخانه.

۲- راز داری فوق العاده اعضاء فراموشخانه و سکوت اسرار آمیز آنها.

۳- وسوسه روسها و روس مآب ها.^۲

۴- وازهمه مهتر شنیدن صحبت از آزادی و مقاومت در برابر حکومت مطلقه و اقدامات شاه و اطرافیان.

۵- تصور اینکه فراموشخانه شعبه ای از فرقه بابی است.

بعلاوه هنگامیکه شاه سوء ظن خود را در مورد فراموشخانه بیان کرد، اطرافیان نظر او را تأیید نمودند. حتی بموجب نوشته گوینو مخالفان بشاه گفتند که در لژهای فراموشخانه تند رویها و فسق و فجورهای وحشتناکی جریان مییابد در نتیجه این القائات سرانجام شاه فرمان داد که درباریان و شاهزادگان از فراموشخانه بیرون آیند.

روز پنجشنبه ۱۳ ربیع الثانی ۱۲۷۸ هـ ۱۸۶۱ فرمان زیر را در روزنامه (وقایع اتفاقیه) شماره ۵۰۱ تحت عنوان (اعلان نامه دولتی) منتشر ساخت.

«در این روزها بعرض رسید که بعضی از اجامر و اوباش شهر گفتگو و صحبت از وضع و ترتیب فراموشخانه های یورپ میکنند و بترتیب آن اظهار میل مینمایند لهذا

۱- تاریخ فلسفه و مذاهب آسیا.

۲- الکساندر دوم امپراطور روس، چهار سال بعد از تأسیس فراموشخانه مینویسد:

«انجمن سری علیه توومن و پرهم زدن آن صلاح هر دو مملکت است.» (عصر بی خبری -

ابراهیم تیموری ص ۶۴).

اعلان مودود

برای داد و ستد و خرید و فروش و اجاره و وام و قرض

و هر چه که در این باب باشد و در این باب

و هر چه که در این باب باشد و در این باب

و هر چه که در این باب باشد و در این باب

و هر چه که در این باب باشد و در این باب

و هر چه که در این باب باشد و در این باب

و هر چه که در این باب باشد و در این باب

صریح حکم همایون شده که اگر بعد از این لفظ فراموشخانه از دهن کسی بیرون بیاید تا چه رسد به ترتیب آن مورد کمال سیاست و غضب دولت خواهد شد البته این لفظ را ترک کرده پیرامون این مزخرفات نروند که یقیناً مؤاخذه کلی خواهند دید.

در المآثر و آثار نیز در باره انحلال فراموشخانه تحت عنوان (طی بساط فرامیسن) چنین نوشته شده است: «این دستگاه سخت اسباب افتراق مردم ایران گردیده و مظنه شرور و مفاسد و رواج خیالات فاسد شده بود لاجرم پس از تخریب بنیان و عدم اساس آن قدغن شدید شد و نهی جاوید گردید که سپس احدی باین اسم دهان باز نکند و زبان دراز ننماید»

بعد از صدور فرمان انحلال فراموشخانه، ناصرالدینشاه بکسانیکه خود دستور ورود آنها را به فراموشخانه داده بود ظنین شده و مرتباً از ایشان بازخواست میکرد. وحشت شاه از فراموشخانه و مؤاخذه ای که از اعضاء آن مینمود بقدری بود که تا سالها بعد کسانی که عضو فراموشخانه بودند از ابراز این مطلب و عضویت در آن وحشت داشتند.

بدینال انتشار اعلان دولتی در روزنامه «وقایع اتفاقیه» شاهزاده جلال الدوله فرزند فتحعلیشاه بدین مناسبت مورد مؤاخذه و ملامت شاه قرار گرفته، حاتمه نشین شده و میرزا یعقوب خان پدرملک بآسیای وسطی گریخت و از آنجا باسلامبول رفت. میرزا جعفر حکیم الهی و شمس الادب نیز تحت تعقیب قرار گرفته و سایر کارگردانان فراموشخانه نیز هر یک بنحوی در فشار واقع گردیدند. ولی عجب آنکه میرزا ملکم خان که شخصاً از عوامل اصلی فراموشخانه بود، هیچ مزاحمتی ندید و هیچیک از اعضاء دولت مصدع او نشدند و ظاهراً چنین وانمود میشد که (تقصیری متوجه او نیست) و به همین جهت وی بار دیگر دنباله کار خود را منتهی بصورت محدود گرفت و پنهانی مشغول بکار شد. و در این زمان بود که رسالائی در انتقاد از اوضاع و تأیید طرحی که در کتابچه غیبی نوشته بود، منتشر میساخت و آنها را در دسترس رجال قرار میداد که ظاهراً آنها را به ترتیب خاصی هم بنظر شاه میرسانید.

تجدید فعالیت و توسعه اقدامات و عملیات ملک که دنباله همان اقدامات اولیه بود، مجدداً در باریان و مخالفین را وادار کرد که بشاه فشار آورند و ترتیب اخراج او را نیز از ایران بدهند. در نتیجه این اقدامات، ناصرالدینشاه دستور داد که ملک را تا کرمانشاه تحت الحفظ ببرد و در آنجا آزادش کنند. ملک که پول و وسیله نداشت، به بغداد رفت و در آنجا شروع به فعالیت کرد ولی چون به چوچه زمینه‌ای برای اقدامات خود نمیدید از راه دیاربکر خود را باسلامبول رسانید و پس از رفع خستگی بدین میرزا - حسینخان قزوینی «مشیرالدوله»، وزیر مختار وقت ایران در آن شهر رفت و اظهار داشت که «مجلس فراموشخانه را بامرودستور شخص شاه باز کردم و راپورتش را هر روز بحضور همایون میدادم بعد از مدتی رایشان بفسخ و لغو مجلس قرار گرفت. و امر بحرکت من فرمودند» (عریضه میرزا حسینخان بشاه آرش و سفارت اسلامبول سال ۱۲۹۷) میرزا حسینخان حقیقت اظهارات ملک را از تهران تحقیق کرد. وزارت امور خارجه جواب داد که اعلیحضرت همایونی سرسوزنی از ملک مکدر نیستند؛ نویسنده کتاب سیاستگران دوره قاجاریه مینویسد: «معنای این تضاد برای نگارنده حل نشده است».

سفیر ایران در اسلامبول قاجار میرزا ملک خان را توازش داده و بتهران نوشت: «تکلیفی برایش معین کنند که در اسلامبول بیکار نباشد» دولت هم او را مأمور جنرال کنسولگری مصر نمود. و او در جمادی الثانیه ۱۲۸۰ هـ (۱۸۶۳ م) بعصر رفت و پس از چند ماه باسلامبول مراجعت کرد.

ناصرالدینشاه پس از صدور فرمان انحلال فراموشخانه ملک
گزارش شخصاً درباره فراماسونری شروع به تحقیق نمود و ابراز علاقه کرد
 به ناصرالدینشاه که از همه جزئیات فراماسونری و عملیات و آداب و رسوم آن اطلاع
 حاصل کند. ضمن این تحقیق یکی از فراماسون‌هایی که تا درجه
 دوم را طی کرده بود گزارش جامعی به شاه داد، که متأسفانه فقط ۱۲ صفحه آن باقیست.
 این گزارش که جزو اسناد بیوگرافیک و شایدهم در کتابخانه خصوصی ناصرالدینشاه

نگهداری می‌شده و پس از مدتی به کتابخانه سلطنتی و در دوران سلطنت اعلیحضرت رضا شاه کبیر همراه چند هزار جلد کتاب خطی دیگر به کتابخانه ملی منتقل گردید و نکته جالب آنست که در پشت جلد آن مهر «کتابخانه دولت علیه ایران» با عدد ۲۹ ثبت شده است که تصور میرود مقارن با سال تأسیس کتابخانه یعنی (۱۳۴۹ هجری قمری) باشد. در کنار مهر مذکور سه شماره نوشته شده که بنظر میرسد گزارش مذکور سه بار تغییر محل داده تا به کتابخانه ملی رسیده است^۱. در صفحه دوازدهم در جاییکه نویسنده شروع بدادن شرح علانم مخفی ماسونها می‌کند دو جافلم خوردگی مشاهده میشود. این دو جافلمی کلماتی است که طرز دست دادن و حرکات انگشتان را تشریح میکند. متأسفانه فرد ناشناسی که شاید یکی از فراماسونها بوده از صفحه شانزدهم به بعد آنرا از اصل گزارش بریده و بدین ترتیب، قسمتهای حساس آنرا از بین برده است. با جدا شدن صفحات مزبور نه تنها انتقادهائی که از فراموشخانه حکم شده از بین رفته بلکه نام نویسنده گزارش نیز برای همیشه مکتوم مانده است.

گزارش دیگری نیز که برای ناصرالدین شاه از یکی از کشورهای اروپائی درباره فراماسونری بوسیله سفیر ایران فرستاده شده به سر نوشت گزارش فوق گرفتار گردیده است. متأسفانه اصل گزارش دوم که شماره ثبت آن در اسناد دولتی و شاهی موجود است، وجود ندارد و یا لاقلاً نگارنده نتوانسته است بدان دسترسی پیدا کند. در بین اسناد وزارت خارجه در بار ناصرالدین شاه که پس از انقراض سلسله قاجاریه تحویل بایگانی راکد وزارت امور خارجه شده و در دوران وزارت علی اصغر حکمت بصورت دفترهای مجلدی درآمده چنین گزارشی مشاهده نمیشود. در حالیکه در دفتر ثبت اوراق راکد وزارت خارجه مشخصات آن قید گردیده است. این اسناد بطور نامنظم جلد شده است مثلاً در کنار گزارش سفیر ایران در اسلامبول رابورت نظمیه و یا عرض حال مرد پاک باخته‌ای که چماقداران شاهی همه چیز او را بیغما برده‌اند و یا گزارش نقاشی قبله عالم قرار گرفته است و بدینجهت برداشته شدن آن چندان جلب توجه نمیکند و بنظر نمیرسد اصولاً

چنین گزارشی ضبط شده باشد. نگارنده با وجودیکه همه این اسناد را در چندین مجلد بدقت دیده‌ام، مع الوصف نتوانسته‌ام بدومین گزارشی که آنرا از خارج کشور برای ناصرالدین‌شاه فرستاده بودند دسترسی پیدا نمایم و امید است که روزی این سند جالب نیز بدست آید^۱. بهر حال اینک به نقل اولین گزارش که درباره فراماسونری به ناصرالدین‌شاه داده شده بود قناعت میکنم و امیدوارم پژوهندگان آینده بتوانند بقسمتهای منقود شده همین گزارش نیز دسترسی پیدا کنند و آنرا تکمیل نمایند.

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس بی‌قیاس معبود بحق و مالک بمالک مطلق را سزااست که انتظام دول و ملل را باقتضای نظم و نسق حکمت قایمه ترتیب داده و جناب ختمی مآب صلوات الله علیه را بجهت اتمام حجت و تبلیغ رسالت بر عموم فرستاده اما بعد بر ارباب بصیرت و دانش مخفی نداند که خداوند جل شانه نظم ظاهر و باطن جمیع موجودات را بقدر ضرورت مقدر فرموده و کفایت احتیاج هر مصنوعی را بطور اکمل هر نبی داشته پیروی احکام الهی که لازمه تدبیر است این شیعه اثنا عشری را کافست که هیچ احتیاج بقواعد و ملل و ادیان دیگر ندارد آداب تعیش و زندگی و نزدیکی بحقیقت و تحصیل ماحصل هر دو نشأه را در کلام مجید مختوم فرموده و احادیث و اخبار که جامع قواید کلیه باشد بطوریکه مافوق آن متصور نباشد در کتب عدیده و از روایات معتبره در میان مسلمانان شایع گردانیده پس در این صورت پیروی بقواعد و قوانین الهی نکرده بعقاید دیگران تأسی نمودن کفر محض و محض کفر است. من تشبه بقوم فهو منهم اگر این دین مبین برحق و خوارج را کافر و مردود میدانیم پس چرا اقوال و افعال آنها را پیش نهاد خود میکنیم و اسم آنرا حقیقت میگذاریم صاحب شریعت و ملیت مسلمانی که آداب لباس پوشیدن و حمام رفتن و ریش شانه کردن و خوابیدن و

۱- دو گزارش دولتی دیگر درباره فراماسونری به ناصرالدین‌شاه داده شده است. گزارش اول را میرزا سید جعفر خان مشیرالدوله پشاه میدهد. او آنچه را که در درون لوزه‌های انگلیسی دیده بوده برای شاه مینویسد. گزارش دوم را میرزا محمد علیخان علاءالسلطنه که در سالهای ۱۲۶۹-۱۲۸۵ سفیر ایران در لندن بوده برای ناصرالدین‌شاه فرستاده که از هر دو آنها اثری بدست نیامد.

برخواستن [برخاستن] و معاشرت نمودن و بمستراح رفتن را بطوری بیان فرموده که چیزی از آداب زندگی را فرو گذاشت نفرموده چرا وضع فراموش خانه را از خاطر محو میفرمود اگر حاصل این کار محبت و اخوت است که جناب مستطاب ختمی مآب میفرماید المؤمنون اخوه و تحریص و ترغیب در تألیف بین قلوب فرموده اند و كذلك جناب مولای متقیان در اول دیوان مسائل خود میفرماید اناس من جهة التمثال اكفاء ابوهم آدم و والام حواء اگر جماعت و جمعیت را میگویند که امر بنماز جماعت فرموده اند اگر مساوات را میگویند خمس و زکاة و بذل مال در راه خدا را چه قدر تمجید و تأکید فرموده اند اگر عدم ظلم و تعدی را اسم اختیار گذاشته اند حدودات شرعی و تهدیدات اخروی را بابد کافی بدانیم و عمل کنیم اگر مقصود بعضی مردم بیکار مفسده جوی که خبائث باطن آنها را فرو گرفته و میخواستند منشاء بعضی اعمال شنیعه و مرتکب ملامتی و مناهای خداوندی شوند و طالب بعضی مراتب هستند که لیاقت آنها ندارند و خداوند را قادر بادای مراتب و عزت دنیا نمیدانند با همدیگر در این حال متفق گشته دین و مذهب و قواعد ملت خود را گذاشته کسب بعضی اصطلاحات بیه معنی کرده اند مقصود آنها از جماعت و جمعیت همراهی نمودن در معاصی است. مثلاً شخص مالائی که در دین داری تکلیف خود را امر بمعروف نمودن و نهی از منکر کردن میداند او را آورده چشمش را بسنه بطوریکه در آخر تفصیل داده خواهد شد بعضی نامربوط باو گفته از این سوراخ بآن سوراخ برده و چند سنگی برداشته بدر و دیوار زده او را باین طور بقول خود به مقام امتحان آورده ساعت دیگر در پیش او شرب نموده با زن اجنبی زنا کرده این را جماعت اسم گذاشته اند معنی اختیار این است که چرا ما باید در تحت حکم دیگری باشیم و خود بشخصه هر کاری بخواهیم بتوانیم کرد و این چیز است محال و منافی اسباب خداوندی اگر هر فردی از افراد را خداوند سلطنت بدهد و مختار نماید امور دنیا مختل و معطل خواهد ماند اگر بنای نظم بر این بود از اول خلقت بنای راست و سلطنت مقرر نمی آمد و اگر امتیازات برداشته و مرتفع میشد و همه منادی بودند هیچکاری در دنیا پیشرفت نمیکرد و هیچ فردی اطاعت فرد دیگر را نمینمود میگویند هر گاه این کار بود و منافعی اهل بود چرا عامای شهر که بقدر و تقوی

میشود پنجهزار یا ده هزار خلق که داخل این کار هستند از مرده خواهند شد و کان شمار و نوق خواهند گرفت احکام شما قبول عامه پیدا خواهد کرد اگر چه غیر ما انزل الله البته باشد صف جماعت زیاد خواهد شد ترافع بیشتر خواهد شد این است که مردم عوام محض تقلید که جناب آقا رفته است و دیده است اگر بد بود چرا میرفت ولی نمیدانند همین رفتن آقا کار را باینجاها میکشاند خود را بمخاطرات بیمعنی انداخته فراموش خانه میشود با فلان وزیر و پیشکار و صاحب درجه و منصب میگویند که شما احتیاج بر فعت چاه بیش ازین ندارید ولی حفظ این مرتبه که دارید لازم است که فلان معاند بر شما استیلا پیدا بدو همیشه در این درجه و پایه که بایل هستید باقی باشید و اگر سلطان عصر بخواند در مدارج شما تفسیر و تبدیلی دهد بتواند بفلان شخصی کاسب میگویند که تنها شغلتان کسب است چه عیب دارد که ده هزار خلق ما بحتاج خود را از شما خریده و این منافع کلی از برای شما حاصل شود و در مقام ضرورت شما هم با خیال ما همراهی نمائید و همچنین بمردم بیکار میگویند که چرا مثل شما مردم که جوهر قابلیت و استعداد هستید همچو بیکار باشید وضع ایران و ددالت ایران افراط و تفریط است چرا باید یکی صد هزار تومان ببرد و شما هائبر بد پس باید تغییر وضع داد و آن بسته باین قاعده است این مردم را که این طور جمع نمودند آنوقت بعضی را وعده درجه و رخیالی صاحب درجه و پایه مینمایند و از خواص قرار میدهند و میگویند که بهتر از همه چیزها اینست که ما آزاد باشیم و در تحت قاعده منداوله نباشیم خود قراری در میان خود بگذاریم و اسممان را فراموش خانه بکنیم و این خیالات تفصیلی دارد که ذکر آنرا مناسب نمیداند و قدرت نوشتن ندارد آنوقت صد هزار قسم میدهند که شما متصدی این کار هستید و افشای مطلب نکنید مثل این است که شخص کافری آدم را قسم بدهد که ترا بفلان و فلان قسم میدهم که بیا و کافر بشو یا شخصی آدم را قسم میدهد که خود را از بام مرتفع بینداز یا بایست که من این حربه خود را بکار ببرم نمیدانم صاحب شریعت نیز همچو قسمها را جزء تدبیر و دینداری فرموده است یا حیر در فرنگستان که مبنای این کار از آنها است و بقول اهالی این فراموش خانه که میگویند دو هزار سال است باقی مانده است عرگز کاری بکرده اند که بوی شرارت از آنها بیاید منتها کار بپست

در تهذیب اخلاق و انسانیت و معقولیت و امتحان غیرت نه مقصود این است که اگر من فلان شرارت بکنم و آدم بکشم و مال مردم را بدزدم جمعی حمایت خواهند کرد و من را از مخاطرات رهایی خواهند داد اعلیحضرت شاهنشاه کل معالک ایران کمال اغماض را فرموده اند یا از خیالات نامتناسب این مردم مفصلاً اطلاع ندارند نویسنده این فقرات که از اهل این کار است و به قبح نتایج این کار برخورده و جمعی را نیز متنبه نمود تبری میجوید و استغفار مینماید و هیچ مضایقه ندارد که خود را ظاهر سازد و بر حقانیت و صدق قول خود دلایل واضح و براهین کافی اقامه نماید تا بیچاره مردم بدبخت که گرفتار این گونه مزخرفات شده و خورد را گرفتار مخاطرات نموده از شریعت و حقیقت دور افتاده اند پیروی نکنند و رجعت بعقاید حقه خود نمایند این کار از دو حال خارج نیست یا منافی شرع است که خدا و پیغمبر خدا لعن کرده اند، کسیرا که در دین و عقاید شرعیه بدعت بگذارد و یا منافی عرف آن نیز بر سلطان عصر لازم میشود که این بدعت مرنفع فرمایند اگر بجز این دو فقره راه دیگر هست آن چیز نیست وجدانی باید بمقام تحقیق بر آیند و اثبات حقیقت این معنی را کنند بیچاره مردم که میخواهند سهولت و بدون زحمت که محال است این نعمت در دنیا از برای کسی ممکن شود گذران نمایند بحرفهای بی معنی از راه راست خارج گشته دست از کار و کسب خود برداشته اند بامید بعضی حرفهای دروغ بی اصل که خزینه در فراموش خانه از نقری دوازده تومان بر میشود که بفقرای این کار داده خواهد شد مجاناً و باشخصیکه میتواند ادای دین خود را بکنند بدون گرو و رهن هر قدر محتاج شوند داده خواهد شد اگر در این صورت احدی روی معطلی را ندیده بی نیاز خواهند بود مردم خام طمع بریشان این احوال دروغ را عین واقع دانستند و میگویند چه بهتر از این که هرگز معطل نباشیم و این وجه مبلغ خطیری خواهد شد ده هزار نفری دوازده تومان بدهند جدفدر خواهد شد علاوه بر این هر نفری بخواهند در ماه صد دینار از یک نفر دستگیری نمایند روع احتیاج آن شخص خواهد شد از این مقوله حرفها که محض فریب عوام زده مردم را تطمیع مینمایند دست کدام فقیر بیچاره را گرفته اند قرض کدام مدیون دادند اند پس معلوم میشود وضع این کار از برای آسودگی مردم نیست بلکه اسباب زحمت و مخاطره

انداختن است فلان شخص صاحب کردار است بمن و توجه بیچاره این خصوصیت و آشنائی
بیمعنی بهمه قسم از برای آنان ممکن است محض اینکه فلان شخص بمن سلام کرد نباید
معتقد به يك قانون احدائی بشوم این مردم در حق خود ظلم کردند بخوابت بیشتر از این بنویسند
و از درجات بیمعنی دیگر هم حکایت کنند آدم عاقل از این درجه بدرجات دیگر پی خواهد
برد اگر اعلی حضرت شاهنشاه کل ممالک ایران خلد الله ملکة مقرر فرمایند و اطمینان
مرحمت فرمایند که این چند نفر را ظاهر سازند و کما هو حقّه عرض نمایند معلوم خواهد
شد حاصل این کار بیمعنی و از عقلا و مردمان با تجربه معمر خیلی قبیح است که باین
تفصیل چشم خود را بسته خود را واگذار نمایند بجهال که از اینجا بآنجا بکشند و اینکه
مشهور است اهالی این کار را ابراز مطلب نمیکند از بابت خجالت اعمال شنیعه است که فلان
وزیر یا فلان مرد ملا را بیاورند و بطوریکه ذکر خواهد شد اسباب بازیچه نمایند جای
کمال تأسف و تأثر است که مردمان معقول بخواهند اغماض از این فقرات نمایند و ملتفت
قبح این عمل نشوند قبل از ملاحظه چندان بحثی وارد نمی آید چیزیست که سالها است
شهرت کرده انسان بخیال فهمیدن رغبت مینماید اما بعد از ملاحظه هیچ مقتضی نیست
که انسان معقول با بعضی جهال که بنای آنها بهر زگی است موافقت نمایند چون بنای
کاتب با سم بردن نیست ولی همسری و اخوت بقول خودشان با بعضی اشخاص که عتصف
بصفات مستهجنه هستند نمودن فوق الغایه جای تعجب است محض استحضار خواص و
عوام تفصیل این تاریخچه را ذکر مینماید و ازین قرار است در اول مرحله مقدمات از برای
این کار چیده که حاصل زندگی را اهل ایران تا بحال ندانسته اند که از برای چه خلقت
شده اند و فایده این هستی چه چیز است حکمای پیش بعد از غور و تعمق بسیار این کار را
فکر کرده اند و حاصل زندگی این کار است اما شخص که تابع فلان ملا یا مجتهد است
هیچ التفات بکلام الهی نمینماید که فرموده است و ما خلقت الجن و الانس لایعبدون و تمجید
و تحریف مینماید که فی الواقع همین است که میفرماید عجب کار بزرگی است خلاصه
قواعدی بقول خود در وصول بآن مراتب قرار داده اند اولاً بایستی شخص ثالث خود را
مستبعد فنا بکند و وصایای خود را بر حسب وصیت نام چه بنویسد که اگر در این راه مطلق [تلف]

شود بر عهده هیچکس نباشد و این را چرا میکنند محض اینکه آن شخص چنین تصور نماید که این کار، کار با معنی بزرگی است و خیلی باعظم تصور شود در این ضمن تهدیدات مینمایند که ازین عزیمت برگردد مبادا طاقت ملاحظه این عالم را نداشته باشی آن بیچاره چنین تصور مینماید که از این عالم به عالم دیگر خواهد رفت این منع باعث رغبت او میشود که فرموده اند الا لسان حریص علی ما منع بعد پارچه پوستی آورده چشم های آن شخص را بسته در این بین باز میگویند که خود را بمخاطرات مینداز خیال را منحرف نموده برگردد آن شخص اگر آدم حریص در این کار است رجعت نخواهد کرد والا از آنجا بر خواهد گشت مثل اینکه جمعی برگشتند بعد چشم او را که بستند در میان محوطه آن خانه دست او را گرفته چند دور دور آن حیاط گردانده اگر سوراخ و پله باشد از این سوراخ بآن سوراخ برده و ازین پله بالا برده از پله دیگر فرود آورده که آن شخص چنین تصور میکند او را بآسمان یا زمین برده اند بعد نردبانی تعبیه نموده اند که اسم آن را فلك تحقیق گذارده اند در وسط نردبان پایه تعبیه کرده که آن شخص را بالای آن میبرند همینکه بوسط نردبان رسید پایه نردبان بلند خواهد شد و سر نردبان میل به نشیب مینماید آن بیچاره چنین تصور میکند که او را بفلك تحقیق برده اند و بمقام قاب قوسین او ادنا رسیده از آنجا او را آورده داخل اوطاقی مینمایند قبل از ورود شخص در آن اوطاق را میزند شخصی دیگر از میان اوطاق با آواز درشت خشن سؤال مینماید که کیست این شخص و بچه کز آمده است همان شخص باز جواب میدهد که یک نفر آدم صحرائی میخواست بمدرسه علمه داخل شود میگوید او را بفلك تحقیق بیاورید بعد او را داخل اوطاق مزبور نموده چوب تخته پاره گذارده اند از روی تخته ها او را برده بر صندلی مینشانند آن شخص با وجود جمعیت و ازدحام [از دحام] چون چشم بسته و ندیده است کسی را چنین تصور میکند که خود تنها است و این سؤال و جواب کننده چون بغیر آواز میدهند شخص چشم بسته نمیشناسد و حالت تعجب برای آن بیچاره حاصل میشود که اینجا کجا است و صاحب آواز کیست در آنجا نیز تهدیدات میکند و مخاطرات مینماید که این کارها نیست بر خطر دور نیست که باعث اتلاف و هلاکت تو باشد ولی بامید اینکه شما مردمان نجیب با غیرت

هستید احتمال می‌رود که بدون مخاطره و آسیب بگذرد و این مراحل را طی نمائید اگر چه من در این عالم با شما آشنائی ندارم و آشنائی من در عالم دیگر است ، اگر خوف ترسی دارید من می‌توانم از اینجایم شمارا برگردانم و این راه زحمات راه و سختی‌ها دارد دور نیست که بجای بیفتید یا با آتش بسوزید من تکلیف خود را در امتحان شما میدانم و باید یکی از این فقرات را قبول نمائید حالا کدام يك را قبول میکنید طبعاً چه بر خود خالی میکنید یا بجای خود را می‌اندازید یا با آتش می‌روید چراغی تعبیه نموده‌اند که در وقت سوختن صدا مینماید و آن شخص چشم بسته چنین تصور میکند که آتش افروخته‌اند و میخواهند او را با آتش بیندازند تا یکی از این فقرات را قبول مینماید باز می‌گوید او را بکشید بفرز مین که در آن خانه سرداب و حمامی باشد او را سرعت تمام با نجا کشیده و در آنجا نیز بعضی گفتگوها نموده باز بنای تهدید را میگذازد که این امتحان امتحانی است که اگر خوف بکنید حکماً تلف میشوید اگر خوف بر شما مستولی شد دست خود را بلند کنید تا من امتحان را تمام کنم آلات و اسبابی از چوب ساخته‌اند و تعبیه نموده‌اند که حرکت دادن صدا های عجیب از آنها بلند میشود جمعی دست گرفته و چند نفر هم سنگها برداشته بیک مرتبه آن چوبها را به حرکت می‌آورند و آن سنگها را بدرود یوار میزنند معلوم است در میان سرداب و حمام با وجود این صداها که بیک مرتبه با انواع مختلف بلند میشود و آن شخص چنین تصور میکند که تنها است چه حالت از برای او دست خواهد داد از آنجا نیز او را بیرون آورده در اوطافی که جمعی از اهالی این کار نشسته‌اند و ساکت و صامت [صامت] هستند آن شخص را به همان حالت چشم بستگی حاضر می‌سازند و در مقابل آن جمعیت بر روی صندلی مینشانند باز خیال میکند که احدی در آنجا نیست بعضی اوقات عدد مردم بهشتاد بود میرسد که در میان حیاط و اوطاق بودند بعد از گفتگوی بسیار در فواید این کار و بعضی تحقیقات که ما قافله مدینه علم هستیم و حالا رو به مدینه علم آورده ایم و آن سه چیز که در اول ذکر شد که عبارت از جماعت اختیار و مساوات باشد تفصیلی بر آن قرار داده صد هزار قسم در اخفای این کار داده از منافع این فقره صحبت نموده که اگر ما نیز مثل وحوش و طیور در صحراها بیکه و تنها بودیم نمیتوانستیم تعیش نمائیم چرا که آنها اسباب

ضروریه خود را دارند که حفظ سرما و گرما و دفع دشمن نمایند اما انسان بی اسباب خلق شده است و لابد از جمعیت و جماعت است. هر چه جمعیت بیشتر باشد بهتر است پس باید رابطه بخصوص در میان جماعت باشد حاصل مساوات نیز معلوم است که چه قدر مفید خواهد بود احتیاج بکلی از میان مرتفع و برداشته خواهد شد مال و جان هر يك از اهالی این کار از یکدیگر باید باشد اختیار نیز لازم است که انسان مختار خود باشد بعضی بیانات که از جمله بدیهیات است ذکر مینمایند در آن مجلس معانی مزبوره را باین طور ذکر مینمایند تا آنکه متدرجاً بمقام امتحان آورده از حالات باطن خود باشخاص بخصوص حالی شود و آن تفصیل علیحدّه است که هیچ مداخلیت باین حرفها ندارد چشم آن شخص را باز نموده در حالیکه آن اشخاص بدون اینکه نگاه بطرفی نمایند یا حرکت کنند بعد از چند دقیقه برخاسته [خاسته] با او یکان یکان مصادفحه مینمایند و جزء وجود یکدیگر میشوند بقول خود و علامت شناسائی را رئیس این کار یا خلایق بآتشخص گفته آن بیچاره را رها نموده دیگری را بدام میکشند آنوقت جمعی بیکار که اسباب شرب و هرزگی آنها منقضی داشت با همدیگر در حالت جماعت مساوات مینمایند و خود را مختار بهر نوع هرزگی میدانند تفصیل درجه اول فراموش خانه از قرار بست که ذکر شده مطالعه کنند خود را بدون این زحمات از اهل فراموش خانه بدانند دیگر فقره تحبیب است که در غیبت رئیس این کار مقرر گردیده آن چیز است بسیار بمعنی که قابل ذکر نیست و چند نفری اسباب مداخله کرده بودند و نفری سه تومان میگرفتند جمعی از آمارد و اجانده این شهر تحبیب شده اند کاتب نمیداند تکلیف خود را که با آنها نیز سمت اخوت دارد و باید بطور مساوات و اختیار و جماعت حرکت نماید یا خیر این مقصودات ظاهر فراموش خانه بود مقصود باطن بعضی از اهالی فراموش خانه را بطوریکه ملاحظه نمود کسه افشای آنرا تقصیری بزرگ از برای خود میشمارند بجهت اطلاع عموم مردم عرض نمود و این فقره اخیر محل اشتباه نشود که نکته بامعنی در این کار بوده که افشای اسرار آنرا مقتضی ندیده و بجز فتنه و فساد داخله مملکت هیچ مقصود و منظوری ملاحظه نیتاده واضح این کار با کمال مرحمت که عموم مردم شاهد و گواه هستند از شاهنشاه ولی نعمت کل ممالک محروسه ایران دیده باز بخیال خود در باره

او کوناهی شده است اظهار دلتنگی مینمود و میخواست که رتق و فتق امور در قبضه اقتدار او باشد در بند امر بر مردم مشبه نمود که بر حسب اذن و اجازه دولت بنای این کار را گذارده اند و هیچ تفاوتی با فراموش خانه فرنگستان ندارد چندی نگذشت که نتیجه این کار طور دیگر شد و همه فقرات آن منافی با رضای دولت بظهور پیوست نه اینکه جمع مردم از خیال کلیه و مقصود جزئیها و استحضار حاصل نمودند بعضی اشخاص که از خواص او بودند و مردمان بیکار مفسده جزئیة شناخته بود متدرجاً حاصل این کار را حالی نمود و همیشه میگفت که اگر صد نفر از میان این جمع با خیال من همراهی نمایند از عهده خیال خود برمی آیم بعد از آنکه خداوند بفضل خود مضمون آیه شریفه مقدسه و لا یحیی المکر المسیئی الا باهله را در باره او جاری فرمود اعمال شنیعه و خیالات مظنه [مزمه صحیح است] او کالشمس فی وسط السماء واضح و لایح گردید از دارالخلافت عزیمت نمود که در جای دیگر اسباب فتنه و فساد شود یا جمعی بیچاره مردم دیگر را گرفتار زحمت و مرارت نماید و این غلط مشهور است میان مردم که هر کس از اهل اینکار باشد دیگری را می شناسد این حرفی است بی معنی علامتی چند قرارداده است کسیکه از اهل اینکار باشد بهر کس که رسید و بخواهد معین نماید که این شخص از اهل اینکار است دست راست بهست راست سینه خود میکشد طرف مقابل اگر از اهل اینکار باشد دست خود را به پیشانی خود میکشد باز این شخص بمناسبت اطمینان که این حرکت بلکه از روی حرکت طبیعی بوده است دست خود را باز کرده و شصت خود را بالای بینی گذارده بتقریبی که کسی ملتفت نشود باز طرف مقابل پشت دست خود را بتقریبی میبوسد این علامت که گذشت بعد سؤال شفاهی مینماید که شما از اهل کجا هستید میگوید بکوفتی بدران ما چار نشین و از صحراها بودند حالا شهری شدیم باید اسم صحرائی ذکر شود خواهد گفت کدام شهر میگوید مدینه علم خواهد گفت بچه دلیل میگوید بدلیل مسارات آن شخص خواهد پرسید شما بچه دلیل میگوید بدلیل اختیار باز دلیل دیگر می خواهد میگوید بدلیل جماعت جواب خواهد گفت قربان جماعت این علامت شناسائی اهالی فراموش خانه است علامت درجات دیگر از این قبیل چیزها است و از برای هر کسی ممکن است با یکدیگر علامت شناسائی بگذارد اگر وضع

اینکار بجهت انتظام دولت بود که صاحب دولت و مملکت ازین حرفه صرف نظر فرمودند و قدغن اکید نمودند بعد از قدغن چرا باز مشغول نمودند و اگر اسباب مداخل بود از حقّه بازی و کارهای دیگر بیشتر میتوانست مداخل کرد و اگر بنای ترویج شریعت و امت شریعتی را که شخص کافری مروج باشد چه حالت خواهد داشت اگر چه جماعتی اعتماد و اعتقاد بر عقل وافی و حزم کافی اوداشتند و در امورات از او و پدر او مشورت میکردند ولی آدم عاقل صرف نظر از نعمت کلیه ولی نعمت نمینماید و در مقابل پادشاه قاهر غالب دکان فتنه و فساد نمیکشاید ای ذره تو در مقابل خورشید بیچاره چه میکنی بدین خوردی .

درجه اول از قرار این تفصیل بدون کم و زیاد است بخيال اینکه اگر مصلحت مقتضی شود و امر مقرر شود در میان مردم منتشر شود تا عموم مردم مستحضر شده وقع اینکار بکلی تمام شود عرض نمود درجه دوم را بطوریکه در صفحه دیگر عرض نموده است درجه دوم از قرار است که عرض مینماید تفسیر آنرا نوشت و عرض نمود از برای عوام مقتضی نیست اما قدری غور و تعمق شود این چند کلمه حاوی بعضی فقرات است که اسباب عدم استقلال دولت است بزبان عربی ذکر نمود خانہ زاد نیز همان طور عرض نمود تأویل آن خیلی مفصل است که اگر امر مقرر شود بنویسند از این قرار است المقصود من الجماعة تسهيل المعاش و تکمیل النفس و هما يتقولاون على النظم والنظم يتحقق بعشرة اجزاء اول الاطمینان فی النفس دوم الاطمینان فی الحال سیم المساوات فی الحقوق چهارم الاختیار فی العقیده و الخيال پنجم الاختیار فی الشخص ششم الاختیار فی الکلام هفتم الاختیار فی الکتابه هشتم الاختیار فی الکسب نهم الاختیار فی الاجتماع و هو اس الاساس دهم الامتیاز و المرجحان فی الفضيله .

خانہ زاد این دو درجه را دیده و این درجه دوم اگر تفسیر شود از این درجه معلوم خواهد شد خیالات او علامت شناسائی این درجه از سؤال ازین است اگر کسی بخواهد معلوم کند که فلان شخص درجه دوم را دیده میبرد چند سال داری طرف مقابل يك لفظ دومی باید بگوید بیست دو و دو لفظ داشته باشد علامت دیگر [قلم خوردگی روی دو کلمه]

دست چپ جفت نموده در طرف چپ نگاه میدارد...^۱ متأسفانه از اینجا بعد صفحات این گزارش از بین رفته و شخص یا اشخاصی آنرا پاره کرده اند. بنظر میرسد شخصی و یا اشخاصی که این صفحات را از دفترچه تنظیمی جدا نموده اند فراموش کرده و در مفاد آن ذی علاقه و ذی نظر بوده اند زیرا همینکه نویسنده شروع به شرح علائم ماسونی میکند آنرا قطع مینمایند.

یکی دیگر از جالبترین اسنادی که درباره فراموشخانه در دست رساله فراموشخانه است، مربوط به مشاوری است که یکی از علمای تبریز از میرزا ملکم خان درباره فراموشخانه میکند. ملکم در جواب او مطالب جالبی مینویسد. قسمتی از این جوابیه چنین است:^۲

جناب آقا

داستان فراموشخانه البته بعضی شما رسیده است، جمعی در تحقیق این مسئله متحیر مانده اند بعضی میگویند اوضاع کفر و اسباب ضلالت است برخی میگویند مایه تکمیل انسان و منشاء نظم عالم است. فرقه ای رفته اند هیچ نمیگویند گروهی رفته اند تفصیل غریب بیان مینمایند. از آنجائیکه کشف دقائق علوم و تقدس ایجاب واجب شده است و من این مقامات را و بتفصیل تمام دیده ام الآن آنچه خود یافته ام و آنچه دیگران تقریر مینمایند کلاً معروض حضور عالی میدارم اشخاصی که از حقیقت این دستگاه فی الجمله معرفتی حاصل کرده اند همه بر این ادعا هستند که معنی دین و قوام دولت در اسرار این دستگاه است ولی اشخاصی که از این اسرار بجز مجهولات جہل چیزی نیافته اند منکر این اقوال و معنی اقسام ایرادات شده اند اول بعضی که دارند این است که اولیای ما چرا از این مقدمه خبر نداده اند و دور نیست این ابرار در نظر جمعی صحیح مینماید ولی من در صحت این خبر تشکیکی دارم.

اولاً از کجا میدانیم که اولیای ما بی خبر از این سر بزرگ بوده اند شاید این مطلب

۱. روی دو کلمه دست چپ هم با مرکب سیاه محو شده، خوانده نمیشود.

۲. رساله خطی بدون صفحه بشماره ۳۹۱۶ کتابخانه ملک.

را بهزار قسم بیان کرده اند و عاملتفت نیستیم و شاید وقتی باصل معنی برسیم یا خود اعتراف کنیم که این حقیقت بزرگ در نظر ارباب بصیرت همیشه مکشوف بوده است. ثانیاً بالفرض هم در کتب ما از این مقدمات هیچ خبری نباشد سکوت گذشته بجهت حقیقت حاضر و مگر دلیلی بطلان نخواهد بود.

شکی نیست جمیع عالم بشری و کل رموز معرفت در نظر انبیاء و اولیاء مشهود بوده است ولیکن این نیز مبرهن است کسه باقتضای حکمت بالغه نخواسته اند جمع معارف مخفی را در عهد خود بروز دهند چنانچه از تفراف نه از تصویر عکس نه از مغناطیس حیوانی نه از ینکی دنیا و نه از هزار حقیقت دیگر خبر نداده اند پس معلوم است سکوت اولیاء بر یک علم دلیل تقدم آن نخواهد بود در صورتی هم از این میر بزرگ هیچ اشاره نکرده باشند این معنی ابداً خللی بحقیقت ما نخواهد رسانید و آن اشخاصی که میگویند چون این دستگاه از فرنگستان آمده است بهمین دلیل باید منکر و مخرب آن شد باعتقاد بنده در این تحقیق خود دوسو بزرگ دارند.

اولاً در صورتی هم این مطلب واقعاً از فرنگستان آمده باشد این معنی بهیچوجه موجب نقض مطلب نخواهد بود زیرا که عینک را حکیم فرنگی اختراع کرده است و امروز چشم مقدسین اسلام اسباب قرائت قرآن شده است.

ثانیاً حقایق بزرگ را نه در خاک فرانسه میکارند و نه در کارخانه انگلیسی میسازند آفتاب معرفت اقلیم مخصوص ندارد شعاع حقیقت از هر گوشه که بروز کند اصل و منشأ آن یکی خواهد بود و اگر مافی الجملة بصیرتی داشته باشیم خواهیم دید که حقیقت این اسرار نه مال فرنگ است نه مال هندی نه زمان معین داشته و نه مکان مخصوص.

ابن یک حقیقت است که از اول خلقت عالم تا بحال طبیعت را از انوار خود ممنوع دارد و اگر از ما کسی ندیده است از عدم بصیرت بوده نه از فقدان حقیقت لکن من از این ایرادات و غفلت جهال چندان تعجب ندارم حیرت من در اینست بعضی اشخاص دیگر که خود را از کمالین قوم میدانند وقتی که از تحقیق این امر عاجز میمانند عجز خود را مبذل بتغیر میکنند و با کمال اطمینان حکم مینمایند که این سر کفر محض است بعلم

اینکه هر چه ما می‌پرسیم بما نمی‌گویند انصافاً بجهت رد مطلب بهتر از این دلیل نمیتوان
 اقامه کرد من نا بحال نفهمیده بودم که اخفای مطلب جزو کفر بوده است و در دنیا هزار صنعت
 و علم هست که تعلیم آن مشروط بکتمان است و شنیده بودم که جمیع انبیاء حکما حتی معلمین
 و استادان فنون بعضی از رموز علم خود را نمی‌آموختند مگر بشرط کتمان و خیال میکردم که
 اگر علمی داشته باشم مختار خواهم بود که علم خود را پنهان بکنم یا بنا بیک مصلحتی در
 نزد دیگران و در بعضی بگذاریم حالا از قرار بکه حضرات کمالین می‌گویند این اعتقاد من
 کفر محض است و من تعجب دارم که صاحب این اسرار بچه خوبی و بچه زودی خود را
 از آلائش این نوع کفر میرا ساخت زیرا که می‌پرسد خود را بچندین هزار نفر برز داده است
 هر گاه سر خود را منحصر بفرقه مخصوص می‌ساخت باز از آلائش کفر بکلی مستخلص نمیشد
 ولیکن از حسن اتفاق هیچ صنفی نیست که مسئولین آنرا خواه سید خواه عالم خواه امیر
 و خواه تاجر محرم اسرار خود نساخته باشد و الان هم می‌گویند سر خود را از هیچ کس پنهان
 نخواهم کرد هر کس میخواهد بیاید و ببیند از اطراف می‌شنوم که محققین ما فریاد می‌زنند
 که اگر صاحب این اسرار راست می‌گویند پس چرا جوان است چرا ریش ندارد چرا
 در لباس علم نیست چرا دشمن معنی ندارد سر کار آقا از خود شما می‌پرسم در مقابل این
 نوع ایرادها چه میتوان گفت صاحب این اسرار کی گفته است یا ناید شخص مرا اسیر کنید ما با
 ظواهر او چه کار داریم فرض میکنم که يك چرخي که در دهند ساخته اند و آورده اند اینجا
 حرف میزنند چیزی که بر ما لازم است این است که بحقیقت مطلب او پرسیم ما به هیچ وجه
 حق نداریم که قبل از تحقیق مطلب ظاهر چرخ را دلیل بطلان معنی قرار دهیم تلفراف را از
 فرنگستان همین شخص محقر که ریش ندارد آورده است حال اگر شخص او هزار عیب
 هم داشته باشد از فوائد تلفراف چه کم خواهد شد باری معنی حقیقت ندارد دفتر حرامانست
 نه در آلائش لباس و نه در اغلاق کلام و اگر صاحب چنین بصیرتی باشیم که حقیقت را در هر
 لباسی و در هر زمان بشناسیم خواهیم دید که هیچ صورت و هیچ لباسی منافای حقیقت نیست
 و در هیچ مقام نباید از روی ظاهر حکم نمود شك ندارم که اگر جناب عالی دقایق این مقامات
 را درك نمائید و در اقوال مدعیان فی الجمله تأملی فرمائید از جهل این غریق حیرت و

برسالت صاحب این مقامات معلوم نرحم خواهی نمود چه بحثها و ایرادات دارد که من از اظهار آنها خجل و عاجز مانده‌ام مثلاً مؤسس این دستگاه را مورد طعن و لعن میسازند که چرا دو نفر فاضل که سابقاً تشنه خون هم بوده‌اند حال نسبت بهم محبت میکنند. فلان واعظ هزار سال جمعی از معقولین را لعن میکرد از ردی که محرم این اسرار شده دیگر از کسی بد نمیگوید پس معلوم شده است که صاحب این اسرار کافر است و مرد مرا بی دین میکند از همه غریب تر این است که میگویند فلان شخصی مقامات شما را سیر کرده و باز معصیت میکند.

ای آقای محترم، ما کی ادعا کردیم که سیر ما اسباب معصومی است وضع حمام بجهت پاکی و طهارت است و ما روزی هزار نفر می بینیم که پس از غسل باز مرتکب هزار معصیت و کثافت و نجاست میشوند پس باید صاحبان حمام را تکفیر کرد.

سیر این مقامات اسباب تکمیل انسانی است و لکن هر کس با اندازه استعداد بهره میبرد و بعضی خوب میشوند و برخی بهتر میشوند بعضی زندگی تازه حاصل می نمایند و اگر هم فرضاً کسی هیچ ترقی نکند قطعاً سیر نخواهد نمود و انگهی معایب اصحاب سیر چه ربطی باصل خواهد داشت یغی در دنیا بزرگتر از اسلام حقیقی نیست و ملائت از تأثیر نفس و از برکت وجود جناب حمزه آب صلی الله علیه و آله بالا فروری نبوده است با وصف این همان اشخاصی که شب و روز در جمعیت حضرت بودند آنها را اخس اشقیه میدانیم پس معلوم میشود که نقص استعداد معلوم موجب انکار حسن مدرسه نخواهد بود.

حضرات محققین بعد از آنکه از این ایرادات بی معنی خسته و خجل میشوند بجهت تسلی خود با مناعت تمام میگویند بلی زیاد اصرار کرده اند که ما را به برند و لکن موقوفه زیرا که دین آدم را میگیرند بجهت خاطر آسایش ایشان عرض میکنم که در این باب بکمال آسوده باشند هیچکس در خیال آوردن ایشان نبوده است بهمین دلیل که ایشان تسلی می فهمند و نرفته میدانند و چیزی که محقق این دین است که چند هزار نفر از ارباب کمال با نهایت اصرار طالبان این سیر شدند و بچندین جهات از برای ایشان میر نشد اما آن اشخاصی که بجهت دین خود نرسیدند و نزدیک آن نیز نرفتند کار بسیار بجائی کردند بعلت آنکه

دینی که بتوان در نیم ساعت ضایع کرد دین نیست تا کسی دین محکم نداشته باشد در این سیر
راه نمیاید واقعا ملاحظه فرمائید اختلاف عقول انسان تا بجه پاید است دوهزار نفر عالم
و متدین و ارباب هر نوع کمالات میروند یکجائی هیچ نمی فهمند که در آنجا دین و ایمان
خود را بیاد آوراند و بکنفر آدم هنوز نرفته و هنوز ندیده فی الفور می فهمند که آنجا دین
آدمی را میگیرند و اگر کسی برود کافر خواهد بود حیث کسی من نسبت به بیچکس حق
مؤاخذة ندارم والا از این نوع اشخاص چند سؤال نموده و میگفتم آقای دیندار از کجا
فهمیده اید که دین آدمی را میگیرند و آن اشخاص که فرقه اند از دین ایشان چه کم شده است
از حالت فلان امام چه نفس می بیند عقل و دین خود را بجه بند بر عقل و دین اینهمه
اشخاص معتبر ترجیح می دهد اگر این حضرات از اول تفهمیده رفتند پس چرا بعد از
فهمیدن اولاد و دوستان خود را از این منبع نگرند ما می بینیم که پدر هر که رفت
بالا تأمل پسرش را فرستاد هر ذی شعوری به دین آمد فی الفور خواست برادرش را
داخل کند .

حتی جمعی را دیدیم که اول منتهای انکار و عداوت را نسبت باین سیر داشته و بعد
وقتی که رفتند دیدند بیش از همه کس در تقویت آن مخالفة نمود از این دلایل میرهن است
که حقیقت این مقام باید به ای آن باشد که شما تصور کردماید و انگهی خود شما تصدیق
دارید که این سیر را ندیده اید و از آن طرف کسانی که دیده اند کلاً مصدق و مقوی اینکار
هستند پس حرف شما چیست ؟ شما که علم فمائی ندارید چرا حکم بر مجتهدین میمائید
هرگاه میگوئید يك آخوند فامعروف آمده کبریت را نقل کرده است :

اولاً از کجا که رفته باشند

ثانیاً از کجا که چیزی درک کرده باشند

ثالثاً از کجا که حقیقتش را بشما گفته باشند

رابعاً قول او از کجا ترجیح داشته باشد

بقول هزار مسلمان دیگر از يك طرف میگوئید این عمل کفر است بعلم ایشان که مطلب
را بروز نمیدهند از جانب دیگر میگوئید ما از روی علم میدانیم کفر است بسبب اینکه

مطلب را بر روز نداده اند معنی و عمق این دلیل را هم بر همه کس معلوم است چیزی که بر هیچ قسم بر من معلوم نمیشود اینست که باین نوع دلایل چه قدر علم و تقدیس باید تا شخص با کمال آرامی فتوای قتل چندین هزار مسلمان را بدهد و آن هم چه نوع مسلمان اشخاصی که بر حسب عقل و علم و دیانت و هر نوع فضیلت مشهور کل ایران و نخبه اعیان دین و دولت اسلام محسوب میشوند شما که اینهمه اشخاص محترم را باین آسانی تکفیر میکنید .

اولاً بفرمائید تفسیرشان چه بوده است چه جرم دگماهی از ایشان سرزده است کدام حرام را حلال کرده اند و کدام حلال را حرام ساخته اند از اصول شریعتی چیزی منکر شده اند نه خیر حرفی که خلاف شرع باشد از دهن ایشان بیرون آمده است نه خیر عملی که برخلاف شرع باشد از ایشان صادر شده است نه خیر از کسی بدگفته اند نه خیر به کسی بد کرده اند نه خیر پس آنچه گناه گناهی کرده اند؟ که باین اطمینان خاطر فتوای قتل ایشان را میدهند بلی گناه و کفر بزرگی که از ایشان صادر شده اینست که نفاق و عداونهای سابق خود را فراموش کرده اند و حال میخواهند نسبت بهمدیگر از روی محبت رفتار نمایند .

ای مسلمانان متدین با این ایراد خود خوب تأمل فرمائید ببینید اگر اتحاد ما بیشتر است یا کفران اشخاصی که اتحاد مسلمانان را منافعی اسلام میداند در رفع نفاق و اسباب تکفیر مسلمانان می سازند بلی هر گاه مسلمانان ما با کفار اتفاق میکردند دور نبود که ایراد شماها بجا می شد ولی هزار نفر مسلمان شاهدند که این عمل با کفر خارج هیچ ربطی ندارد و اگر اتحادی است میان خود مسلمانان است ظهور کل انبیاء و وضع جمیع اولیاء بجهت تمهید مواساة و الفت عباد بوده است بنیان اسلام بخصوص بر مسالمت و اتحاد است جمع حرکات و اقوال ختمی مآب شاهد و معقوی این حقیقت است و آن کارهای بزرگ که در صدر اسلام بظهور رسید کلاً از یمن مواسات و اتحاد مسلمین بود با وجود اینحال اشخاصی که خود را رئیس اسلام میدانند اتحاد و مسالمت مسلمانان را مستوجب قهر و غضب دولت می سازند معایب و خراییهای نفاق ما عالم را گرفته است و هیچ روزی که

بر عصائب نفاق مانگریم با وصف این بعضی اینکه در میان مسلمانان بوی اتفاق می شنویم فی الفور کمر به قتل این ملاحین بمیان می بندیم و می افتیم بدر خانه حکام که ای وای ایشان کافر شده اند چرا بعزت اینکه با هم متفق شده اند ما از روی عقل کاملی که خدا بما داده است و بهیچکس نداده است میدانیم که اتفاق مردم کار بسیار بدی است بلی شما درست فهمیده اید ولی گویا این نکته را درست ملتفت نیستید که از اتفاقی عامه ممکن نیست که بجز خیر و مصلحت عامه جمیع بروز نکنند آن اتفاقی که شما شنیده اید بد است آن اتفاقی است که در میان اسرار یا در میان يك گروه مخصوص بجهت يك فصد مذموم حاصل شود هرگاه ذره های این شهر با هم متفق بشوند البته از برای ما حسنی نخواهد داشت ولی وقتی می بینیم در میان يك طایفه عموم عقلا و ارباب کمال و علمای دین و امرای دولت و معارف هر صنف و اخبار هر گروه با هم متفق میشوند در صورتی که هم اشارات کل طایفه را شريك خود بسازند باز باید قسم خورد که مقصود اتحاد ایشان نیست و نخواهد بود مگر هرگز در دنیا اتفاق ایافتاده است که ده نفر آدم معقول شريك يك چنان فاسد بشوند و اگر مدعیان فی الجمله شعور و انصاف می داشتند بی آنکه ما گوئیم درك می نمودند که این همه اشخاص معروف از برای قصدید جمع نشده اند و یقین يك مصلحت کلی و يك خیر عامه در این مطلب دیده اند که با وصف سرزاش و صدمه عارضه باز این شدت مقید و مقومی این کار شده اند حیف که از حقیقت این مجمع نمی توانم رمزی بیان نمایم و الا اشخاصی که منکر این حقیقت شده اند اعتراف مینمودند که بواسطه جهل انکار خود خائن دین، خائن دولت و هم خائن شخص خود بوده اند در میان مدعیان يك گروهی هم هست که خیال می کنند خدا ایشان را از يك سرشت مخصوص آفریده است و چون اوضاع و لباس خود را رنگینتر از اوضاع دیگران می بینند چنان تصور می نمایند که در صفات معنوی هم بر سایرین امتیاز دارند این حضرات خود پسند که جمیع نعمات دنیا را حق خود می دانند توقع داشتند سر ما نیز مخصوص ایشان باشد و چون بواسطه همین حالت خود پرستی از سر این مقامات محروم و مردود واقع شدند حال بجهت رفع منقصت خود همه جا

می گویند خیر این سیر قابل اعتنای ما نیست بعثت فلان شخص نه صاحب منصب است نه بدی دارد که اسمی داشته باشد این سر را دیده است و بهمین دلیل جای بی معنی است عقل من در این ایراد بجائی تعیرسد تا اینقدر می دانیم که این دلیل حضرات صحیح باشد ما باید از نزدیکی مساجد مسیح عبور نکنیم بسبب اینکه هیچ فاسق و هیچ نانیجیمی نیست که بمسجد نرفته باشد مادر فارسی شریفتر از شاهنامه کتابی نداریم هر دهاتی بلکه هر دزدی از اشعار آن حفظ دارد پس دیگر معقولین ما باید این کتاب را هرگز باز نماندند و لکن این فقره از حسن اتفاقات پر واضح است که عیب مسیح طلبه شرف مسیح علمی را زایل نکرده است گذشته از این ملاحظات شما بفرمائید که این حضرات صاحب شأن در معنی چه امتیازی بر نوکرهای خود دارند آسمانی کی شرط کرده است که اسب عربی و لباس نرمه در هر مقام اسباب تفوق باشد بلی هر گاه معنی انسانیت موقوف بالقاب و بسته باوضاع ظاهری بود این ایراد حضرات بسیار صحیح میشد اما چه کنم که ادبیای این مقامات نه حمایل سرخ نه رشته طلا نه نوکر زیاد و نه هیچیک از این اسباب را که مایه و دلیل عقل و قابلیت می دانیم سند استحقاقی قرار نداده اند بلکه معنی انسانیت و استعداد حقیقی را اغلب در لباس فقر و پریشانی و ذلت سراغ داده اند و فخر دستگاه ما در حسن این نکته است که عقل و جوهر انسانی را در هر لباس که مخفی باشد بمنصه ظهور می رسانند و هر نقصی که بظواهر جلال آراسته باشد فی الفور مکشوف و اسباب عبرت می سازد چنان که از آن اشخاص که بر حسب اوضاع ظاهری از معقولین صاحب شأن محسوب میشوند در سیر این مقامات نقص قابلیت خود را بنوعی ظاهر دیدند که در کمال خفت و اضطراب فرار نمودند و جمعی دیگر که بواسطه عدم اعتبارات متداوله محل اعتنای هیچکس نبوده اند سفای باطن و جوهر ذاتی بقسمی جلوه نمود که موجب حیرت و محل ارادت جمعی واقع شدند با وصف این تفصیل تصور نفرمائید که هر نوع شخص درین مجمع راه یافته باشند راست است جمیع کثیر این اسرار را سیر کرده اند ولیکن نه چنین است که کل ایشان واقعاً صاحب مقام واحد باشند سیر فلان حکیم و تماشای فلان جوان! ایند یکسان نبوده است فوائد و عظمت این

مقامات بخصوص در حکمت يك فریبي است که عقل در تصور آن حیوان است در ظاهر چنان می نماید که هر نوع اشخاص وارد این مجتمع میشوند و لیکن در حقیقت ورود ایشان بجهت تشخیص مراتب استعداد ایشان است چنان که بعد باقتضای استحقاق معنوی هر کس يك مقام مخصوص پیدا می کند و بواسطه این ترتیب حیرت انگیز اصحاب معرفت و ارباب کمال منتخب میشوند و بشدر بچ بمقامات عالیہ میرسند می آنکه اصحاب مقامات باین ملتفت بشوند بی آنکه صورت وحدت مجتمع ختلی بیاید حال با وصف چنین ترتیب ورود فلان جوان بجمع ما از معانی درجات عالیہ چه کم خواهد کرد باری من با اغراب ارباب حسد و با غفلات امتیاز زمان کاری ندارم کار من با عقل و علم جنابعالی است و حال از انصاف شما يك سؤال می نمایم هرگاه در دنیا شخصی پیدا بشود که بدون هیچ ادعا و بدون هیچ خلاف شرع نفاق را از میان مسلمانان مرتفع سازند و غیرت این دولت را بیافزایند کبر و نخوت بزرگانرا کم کنند عجز ضعفا را اسباب تسلی بشود بیست اشاره متازعات چندین ساله را رفع نماید و در مجلسی واحد کین و عداوت را مبدل بحضای اتحاد کند و جمعی را از آلائش معاصی مصفی بدارد و بد آنرا خوب خوبان را خیر و عموم قنوت را هایل بعدل سازد و بواسطه اتحاد بزرگان و عقلای قوم اسباب نجات دین و دولت را فراهم بیاورد آیا چنین شخصی موافق مذهبی که داریم مستوجب چه نوع عقوبت خواهد بود و هرگاه کسی وقوع این نوع نظریات را منکر بشود و امام شهر را شاهد می آورم که تأثیر سیر ما بیش از اینها بوده است چنانکه جمعی از ائمه و تابع این نظریات بنحوی متعجب ماندند که ظهور این تأثیرات را حمل بشهر نموده و ما در این شهر گروهی را دیدیم که از يك طرف ما را تفتیح می نمودند که تحمل شما بی معنی و بی حاصل است و از جانب دیگر ما را تکفیر می کردند که چرا عمل شما این قدر تأثیر داشته باشد که عداوتهای چندین ساله را در نیم ساعت مبدل کمال اتحاد نماید خلاصه مجهولات و ایرادات ارباب نمرض را بیش از این شرح نمی دهم و بجهت ختم عرایض خود قسم می خورم بذات پروردگار عالم و سوگند یاد می کنم بدینی که می پرستم بحق جناب خانم انبیاء و بحق ائمه هدی (ص) و بحق کل

انبیاء عالم که مقصود اسرار ما بقدر ذره‌ای منافات شریعت اسلام ندارد بلکه آنچه گفته‌ایم و آنچه کرده‌ایم کلاً بجهت تقویت و مزید رونق اسلام بوده است. و نیز قسم می‌خورم و بجهت اثبات قبول خود بپایندگی و وفاداری و بجز دولتخواهی و بجز صلاح مسلمانان هیچ خیالی نبوده و نخواهد بود پس از همه عرایض يك نکته هم عرض می‌کنم که اگر سهل نماید سهو خواهد بود محققاً و مسلماً آنچه از این اسرار خدمت شما عرض کرده‌اند یا دروغ است یا نفهمیده گفته‌اند که در این مطلب يك معنی است که هر وجود قابل فهم آن نیست بحق خدا که اگر رمزی از حقیقت این مطلب بسمع شما برسد هم بحکم دین و هم بحکم عقل آنچه دارید صرف پیشرفت این مجمع خواهید کرد و خیر دنیا و آخرت را در این کار خواهید دید و نا عمر دارید تأسف خواهید خورد که چرا تا بحال غفلت کرده‌اید و چنین مطلب بزرگی را از روی فهم جمال تحقیق فرموده‌اید مطلب ما مسلماً قابل تأمل و التفات شما هست شما در رؤس نکته‌چندان تعجیل نفرمائید بطلان مسئله را اندکی بشکافید و آنوقت به بینید از تصویرات حکم علی الاطلاق چه رمزهای نگفتنی بوده است من آنچه باید بگویم گفتم حال وقت تحقیق شماست والسلام خیر ختام .

از این رساله «فراغوشخانه» ملکم سه نسخه خطی بدست آمد، که همگی آنها از روی نسخه اصلی کپی شده است.

یکی از این نسخه‌ها در کتابخانه ملک، دیگری در کتابخانه ملی که بشماره ۱۴۹ ا. ف. ضبط شده و سومی در کتابخانه مرکزی دانشگاه وجود دارد که بشماره ۳۲۵۷ ثبت شده است. کتابی که حاوی این جزوه است در ۳۲۰ صفحه و بقطع وزیری است^۱ و از فهرست مندرجات رسالات خطی ملکم خان در کتابخانه مرکزی دانشگاه باین شرح است:

۱- جناب مشیرالدوله یا رؤیای ملکم و خواب قانونگذاری مورخ ۱۲۸۲

از صفحه ۱ تا ۴۹

۲- گفتگوی يك وزیر با رفیق خود که بصورت عریضه برای پادشاه نوشته

از صفحه ۵۱ تا ۷۱-

یادداشتی که در پشت صفحه آخر آن مشاهده میشود، چنین برمیآید که مندرجات آن از روی نسخه خطی ملکم استنساخ شده و نسخه بردار که علی منشی تبریزی نام دارد، در آخر کتاب مینویسد:

«این نسخه را از میرزا محمد حسین نایب اول و منشی سفارت اطیش برداشته‌ایم و بخط خود میرزا ملکم خان بوده ...» در صفحه اول نسخه مزبور میرزا محمد حسین نایب اول منشی سفارت اطیش مینویسد: «... خصوصیات این نسخه بطوریکه از فهرست این نسخه برمیآید بعضی از آثار ملکم که در این مجموعه هست در سایر مجموعه‌ها دیده نشده و برخی از آنها منحصر بفرد است و همچنین بعضی رسائل در این نسخه هست که در جواب ملکم نوشته شده و نادر و کمیاب است همچنین اطلاعاتی که در آخر کتاب راجع به ترکمنستان و مملکت عثمانی دیده میشود در نسخ دیگر کلیات ملکم نیست تاریخ تحریر کتاب ۱۲۹۵ هجری قمری میباشد ...» در آخر رساله فراموشخانه که از صفحه ۱۶۰ شروع و به ۱۷۲ ختم میشود، متن جوابیه‌ای وجود دارد که از سطر پنجم صفحه ۱۷۲ شروع شده و تحت عنوان: «جوابی است که یکنفر از اهل تبریز بکتابچه فراموشخانه

- ۳- طهران نسبت بترکستان کمال نظم را دارد از صفحه ۷۳ - ۱۳۱
 - ۴- ایران نظم ندارد از صفحه ۱۳۳ - ۱۵۹
 - ۵- رساله فراموشخانه از صفحه ۱۶۰ - ۱۷۳
 - ۶- جواب وردی است که یکنفر از اهل تبریز شاید علی المنشی التبریزی بکتابخانه فراموشخانه نوشته از صفحه ۱۷۲ - ۱۸۰
 - ۷- پولنیک ایران چیست از صفحه ۱۸۱ - ۲۴۳
 - ۸- در باب تنظیمات لشکر فرمایش رفته بود و مجلس انتظام و لشکر کشی تأیید و بمهر و هندی از صفحه ۲۴۳ - ۲۶۷
 - ۹- فرق صفهای کج بنیان و انجمن دیوانگان و خواندن اشعار و عبارت پردازی از صفحه ۲۶۷ - ۲۷۶
 - ۱۰- در باب مرو و ترکمان از صفحه ۲۷۲ - ۲۹۸
 - ۱۱- مقدار واردات خزانه مالیه دولت عثمانی از صفحه ۲۹۸ - ۳۰۲
- در آخر این یادداشت نوشته شده است: «رسائل فوق بجز رساله که در جواب کتابچه فراموشخانه و بتمام علی المنشی التبریزی است بقیه از ملکم است که سال ۱۲۹۵ هجری جمادی الاولی استنساخ گردیده است.»

نوشته است تا صفحه ۱۷۹ ادامه بدهد و با کلامه (تخلف) ختم میشود. گویا نویسنده وجوابگوی این رساله همان (علی منشی تبریزی) باشد ولی بهر حال جواب او بسیار ناقص و ناتمام است، مع هذا بعلمت واجد بودن اهمیت خاص، بد نیست آنرا عیناً نقل کنیم: جوابی است که یکنفر از اهل تبریز به کتابچه فراموشخانه نوشته است:

بسم الله والحمد لله والصلوة علی محمد وآله
 در این تاریخ [۱۲۹۵ هجری
 جمادی الاولی] کتابچه از [میرزا ملکم در باب فراموشخانه بنظر رسید که یکی از علماء
 نوشته چون این دستگاه مایه حسرت بسیاری از بی وقوفان شده و در نظر جمعی از ضعفا
 عظمی بهمرسانده و هر کس درین باب قصه میراند و افسانه میخواند جمعی نیز نکش می شمارد
 و قومی سحرش می بیند و لهذا دوست داشتم که شرحی از این فقره بطور اشاره در این چند
 ورق بنگارش آرم تا ارباب فطانت بدانند که اینگونه عملها ربطی به عالم انسانیت و کمال
 نفسانی ندارد بلکه اصل این اساس مأخذش امری است که در طبیعت نگارش اشاره بر آن خواهد
 رفت پس عرض میشود که هر عاقلی را که قابل بوجود صانع است ناگزیر است از اقرار
 براینکه باید آنصانع حکیم چنین عالمی را آفرید باید طریق تحصیل آن نتیجه را نیز
 برایشان تعلیم نماید و این معنی بصورت آنصانع یاد گرفته بمردم تعلیم نمایند و قوانین
 آنرا در میان آنها اجراء کنند چه جمیع مبدء بیواسطه ندارند و آن اشخاص کامل عقل
 عبارت از انبیاء و اولیای ایشان است و آن طریق عبارت از قوانینی است که بمقتضای استعداد
 هر عهده بمکلفین آن عهد تکلیف عمل آنها را نمود مانند و واضح است که هیچ پیغمبر و
 ولایت خود امر کرده باتحاد و مواخاة و اتفاق و مواساة در میان خودشان و منافع و ثمرات
 این عمل بر هیچ عاقلی پوشیده و پنهان نیست و حاجت به تفصیل ندارد چه هیچ ملت و دولتی
 قوام نگیرد مگر باعمال این قانون شریف و هیچ دولتی و ملتی باعمال نمیشود مگر باخلاق
 در لوازم آن بالجمله الفت و اتحاد امر است که هیچ عاقلی انکاره حسنات آنرا نتواند کرد
 ولی در هر جا و نه با هر کس چه اگر فرضاً تأسیس این قانون بجهت حفظ دین مخصوص
 بوده باشد و قومی که مخالف با آن دین و دایم در صدد تخریب آن کیش و آئین هستند
 خواهند اخلاقی در بنای آن نمایند بدیهی است که در اغلب موارد و مصالحت حفظ آن کیش

مقتضی این خواهد بود که مخالفین را بمعارضه و جنگ و قتل و نهب و امر دفع نمایند و الفت و دوستی با آنها مغل ایستنی خواهد بود و همین معاشرت و مؤانست با آنها از بابت المجالسته مؤثره بسا مایه سستی در اعتقاد با نظریقه میشود چنانکه در جمعی از ابناء زحان خودمان که معاشرت با اهل ملل خارجه کرده و میکنند این معنی را برای العین مشاهده میکنیم و ظاهر است که این معنی اولاً منافات تمام با تأسیس آن کیش حق که از جانب خداست دارد و ثانیاً منافات با قوانین دولتی که اساس مبنی بر آن کیش خاص است دارد چه بعد از آنکه تعصب دینی از میان برداشته شد حکومت فلان پادشاه اسلام مثلاً با حکومت فلان پادشاه فرنگی است بحال رعیت چندان تفاوتی نمیکند و اگر فرضاً بآن پادشاه اسلام دشمنی از ملت خارجه رود و عساکر و رعیت آنقدر جان سپاری در حفظ او نمیکند و در این معنی پرواضح است پس مواساة و مواخاتی که مطلوب است همان که در میان اهل خود مذهب خاص باشد مگر در مقاماتی خاصه از بابت ضرورت که در آنحال بقدر دفع ضرورت مدارا و مماشاة و متارکه با ملت خارجه موافق شرع و عقل هر دو است پس قانون الفت و اخوت و مواساة امری نیست که تازگی داشته باشد و از برای کسانی که متدین بشریعت حقه هستند همان امر بیغمبرشان و تأکیدات و مواعظ حفظ آن شریعت در عمل باین قانون کافیهست چون این مقدمه معلوم شد تعرض بامر فراموشخانه کرده عرض میکنم که اما انکار اشخاصی که این دستگاه را ندیده و نشنیده اند محض غلط و بیمعنی است زیرا که از بابت نیر بتاریکی است و همچنین حدسهاییکه میکنند از قبیل حمل بسحر و شعبده و نیرنگ و تصرف در خیال یا چشم همه حرفهایی است لا طائل و مأخذی ندارد ولیکن بآن عظم و اعتبار و سوری هم که اصحاب این دستگاه بنظر مردم میدهند نیست بلکه کاری است لغو و عبث و اگر خوف بعضی امور نبود این حقیر که بی بحقیقت آن برده بی آنکه آن دستگاه را مشاهده کرده باشد موضع این اساس را بالصراحه بتحریری آوردم تا اینخبران از نگرانی خلاص شده و بال این جور کارهای لغو نروند ولی اینجا بانشاره بعضی کلمات عرض میکنم که اصحاب اینکار اگر نظر بر آن نمایند میدانند که بهوای نفس نیست بلکه بر مخفی بر خورده عرض میشود.

در حکمت شرع ما و سایر شرایع الهیه میرهن است که جبن و وحشت که آنرا
واهمه می نامند از جنود جهل است و همواره معارضه با عقل دارد آیا نمی بینی که چون
شخص ضعیف النفس در تاریکی داخل خانه ای میشود که روز درش را خود با قفل محکمی
بسته و از هیچ سمتی مدخلی ندارد و عقلش حکم می کند که در این اطاق کسی نیست با وجود
این از آنجا وحشت می کند و تصور می نماید که کسی در اینجا قایم شود و او را صدمه
خواهد زد و نظائر این بسیار است پس هر قدر که قوه واهمه بایشان غالب شود بهمان
قدر عقل او در آن حین مقهور میشود و بسا میشود که مایه استتار عقل بکلی تیره حالت
جنون دائمی پیدا می کند و دائم از آن چیز که سبب واهمه آن شده ترسان و لرزان میباشد
چنان که در نفوسی که باین مرض مبتلا شده اند محسوساً دیده میشود و بحکم این مقدمه
اگر غریبی نزدیکی شهری بیاید و یکی از اهالی آن شهر در پیش دروازه باو بگوید تو
که می خواهی همراه من داخل شهر بشوی و اگر آن شهری فرضاً اطمینانی باو بدهد که
اختیار این شهر دست من است و من نخواهم گذاشت که صدمه ای بتو برسد ولی این معنی از
باب احتیاط است و آن شخص بقول او واثق شده خواهد گورانه و چشم بسته داخل آن شهر
بشود لامحاله کمال انقطاع از هر طرف حاصل کرده امید خود را بآن شهری می بندد و او
بعد از آنکه او را بدین منوال داخل شهر کرد در آن حالت هر چه باو تکلیف کند بکمال
طلوع و رغبت قبول می کند چه نجات خود را در دست او می داند و چون واهمه کمال
غلبه را دارد و عقل در آن حالت مغلوب است و حسن و قبح بعضی امور را درست ملتفت
نیست لهذا اگر فرضاً آن شهری باو بعضی حرفهای لغو بسمعی هم در آن حال تلقین کرده
و باو بگوید که اگر عمل باین حرفها نکردی فلان صدمه مثلاً بتو خواهد خورد بدیهی
است که بواسطه قوت واهمه و ضعف عقل و احتیاج بوجود آن شخص آن حرفها کمال وقع
و قوت در نفس او پیدا می کند و برود دهور از عقل و نفس او بیرون نمی رود خاصه اینکه
از سابق هم قدری آدم فقیر و تنگ باشد و اگر فرضاً در آن حال یا اندکی بعد از آن باو
بگوید اگر تو این حرفها را که بتو گفتم جانی بر زده ای یقین بدان که اهل این شهر مثلاً
جمع شده ترا حکماً خواهند کشت یا آتشی مثلاً از آسمان آمده ترا خواهد سوزاند

بدیهی است که آن شخص چون تا عمر دارد آن حرفها را با حدی جسارت گفتن نمی کند
 بلی باوراً بعضی نفوس که شجاعت جبلیه دارد آن حرفها را بیهوده دانسته و قبی بر آنها
 نمیکند و ولی اینگونه نفوس بسیار کم است پس قوه و اهمه مایه بسیاری از اینگونه
 امور میشود خاصه در نفوس ضعیفه پس جای تعجب نیست که کسی حرف لغوی را نتواند
 از شدت و اهمه بروز دهد و این مقدمه بجهت تمثیل و تشخیص این معنی بود که اعتقاد
 بعضی در کتمان امر فراموشخانه این شده که این امری است که بتقریر نمی آید و نه
 چنین است بلکه اسباب امر بسیار است از قبیل ترس و ملاحظه بعضی مصالح و سوگند
 در بعضی مواد و نظائر اینها .

و بدان که اساس این عمل منافاتی با سایر اوضاع دین و مذهب ندارد و کسی که
 این تصور را کرده حدسی است بیجا و لیکن نه بطور کلیت چنانکه صاحب کتابچه که
 میرزا ملکم است ادعا کرده و خواسته بتدلیس این امر را رواجی بدهد چه اساس این عمل
 و نتیجه آن بجز اخوت و مواساة و الفت و اتحاد در جمیع مواد چیز دیگر نیست و هر کس
 که اهل فراموشخانه چیزی غیر از این تکمیل نفوس و تحسین اخلاق و ترقی در مدارج
 انسانیت و امثال آن ادعا کند محض دروغ و لاف و گزاف است و در این اخوت اتحاد مذهب
 هیچوجه شرط نیست و میرزا ملکم که گفته نتیجه ایندستگاه اتحاد و مواساة در میان
 ملل يك مذهب است و گفته اگر اتحادی هست میان خود مسلمانان است و ربطی بکفر
 بتلویح ندارد محض کذب است چه لازمه این اساس آن است که هر کس داخل آنجا
 شد چه مؤمن و چه کافر از هر ملتی باشد باید با همدیگر مواخاة و مواساة داشته باشند
 و اگر فرضاً جنگی در میان مسلمین و کفار اتفاق افتاد این دو برادر که یکی کافر و
 یکی مؤمن است باید باهم مقابله نمایند و همچنین در حال بلکه در عرض باید باهم
 یلماة کنند اگرچه چنین نیست که این عمل در اشخاصی که داخل آنجا شده اند جبلی
 باشد و نتوانند ترك نمایند ولی مقصود اینست که این نحو سلوك شرط این اوضاع
 است . و انکار آن محض از راه تزویر است پس در اینصورت لامحاله این سلوك کمال
 بخت با قانون شریعت بلکه با قانون شریعت جمیع ملل خواهد داشت و بالجمله

ماحصل مطلب اینست که این اساس چیزی است که مؤمن و کافر را در آن باز است و حاصل درس آنجا جز اخوت و مواساة میان برادران چیزی نیست پس اولاً این کار چیزی نیست که آنقدر عظم و شأنت داشته باشد چه جمیع اصحاب شرایع بر این متفقند که برادران دینی با هم الفت و مواساة داشته باشند و درصدد اذیت همدیگر نباشند و گفتن فلان فرنگی که بزرگ فراموشخانه است در ین باب چیزی بر علم کسی نمی افزاید ثانیاً اینمعنی که مقصود صاحب فراموشخانه است مخالف جمیع شرایع حقه است چه صاحبان شرایع امر باتحاد برادران دینی با همدیگر کرده اند و صاحب این اساس تعمیم داده و قرار صلح کل میان جمیع مذاهب حقه و باطله گذاشته و اگر این را انکار کنند محض تزویر بوده و اصحاب فراموشخانه اگر نادرستی را کنارگذارند و براسنی حرف زده میدانند که این حقیر دروغ و بیجا عرض نمی کند بلی احتمال می رود که بعضی کم مغزان که بآن مجمع رفته اند اصلاً ملتفت این معنی نشده باشند ولی بعد از تنبیه لامحاله ملتفت شده اعتراف خواهند کرد که امر برینموال است که عرض شد و اما اینکه میرزا ملکم گفته که این محور که این معنی تأثیری است ذاتی که از لوزم این سر است و انسان را مجبور براین می کند که التزام آن اشخاص بر اینمعنی محض ناشی از حماقت و ضعف عقل است و دلیل براین آنست که پیغمبر این اشخاص که از جانب خدای ایشان آمده آنها را امر بمثل همین معنی کرده و هرچيث عمل بفرمایش او نکرده بودند همیشه میرزا ملکم نامی که دین و مذهبش معلوم نبود از جانب یکفر فرنگی بر پرورد آمده آنها را بخلوتی برده این درس را بآنها داد عمل بقول او را بر واجبات دانسته و حال آن که در آن خلوت کسی اختیار آنها را از دستشان نگرفت و صرفی باطنی در وجود آنها نکرد سخنی گفت بیرون آورد اوصاف ده و بین کشی حماقت و سفاقت بالاتر از این میشود اگر این اشخاص عقل کاملی داشتند از اول بقول پیغمبر خود که عقل کل است عمل می کردند و مواساة در میان برادران دینی را مقرر میشدند نه اینکه مدتهای متمادی برخلاف قول او عمل کنند همیشه داخل فراموشخانه شدند به تکلیف فرنگی یا غیر او ملتزم صلح میان گیر و مسلمانان شوند و تخلف از قول او را ... در پنجار سائله «جوابید فراموشخانه» پایان مینماید و با همه کوششی که شد، نتواند دیگری از آن بدست نیامد.

باشگاه اعضاء فراموشخانه

در آغاز قرن چهاردهم هجری ، یعنی در دوره آخر سلطنت ناصرالدینشاه ، مکتبی از عده‌ای از مردان آزادیخواه بوجود آمد که در آن افراد اقلیت روشنفکر زمان وعده‌ای از اعضاء فراموشخانه ملکم و فراماسون هائی که در اروپا به عضویت لژها قبول شده بودند ، شرکت داشتند .

این گروه بهیچوجه متشکل ومجتمع نبودند ، در آن زمان تنها کسانی بودند که با اصول فلسفه آزادی وعقاید سیاسی ومدنی غربی تاحدی آشنائی داشتند . اینعه در آن دوران سیاه وسلطنت مطلقه اصول دمکراسی را ترویج می کردند .

هیچیک از نویسندگان ومطالعین نتوانستند ، سهم اینعه را در بدست آوردن « آزادی » و « پاره کردن زنجیر ظلم واستبداد قاجاریه » نشان دهند وآنها را معرفی کنند . به همین جهت تردید است که بتوان همه کارهای آزادی طلبانه آن زمان را به فراماسونها نسبت داد . ولی چون در دوران مزبور نهادهای متشکل اجتماعی وفراماسونها بشمار می رفتند ، ناگزیر هرگونه جنبشی را بآنها نسبت میدهند . و حتی تقاضای تأسیس باشگاه را نیز از جمله کارهای ایشان میدانند . اگر به گزارشاتی که سفارت روسیه بوسیله میسیون قزاق واداره اطلاعات قزاقخانه برای شاه تهیه می کرد ، دسترسی پیدا میشد ، شاید ممکن بود بتوان علل اصلی نسبت دادن هرگونه جنبش فکری را به فراماسونها دریافت . لیکن یکی از افسران قدیمی قزاق که حاضر بافشاء نام خویش نبود ، بطور خصوصی بنویسنده اظهار داشت که در بیشتر اطلاعیه‌های اداره اطلاعات نظامی قزاقخانه نام « سازمان فراماسونی » و « سفارت انگلیس » بنام عوامل تحریک وآشوب وجنبش برده میشد . این افسر عالی مقام قزاق ، حتی یکبار ندیده ونشنیده است که در راهبرتهای قزاقخانه ونظمیه ، افکار عمومی وجنبشهای مردم مبنای انقلاب و هیجان وروح افکار آزادیخواهانه شمرده شود .

بهر حال این کیفیات وطغیان فکری اقلیت روشنفکر و حتی مردم بازار سبب شد تا ناصرالدینشاه برای برانداختن عناصر آزادی طلب مصمم شود . در سال ۱۳۰۸ هـ

(۱۸۹۰ م) جمعی از جوانان فرنگ رفته که بیشتر درباری بودند و متأسفانه شناخته نشدند، بوسیله «کنت دومونت فرت» اطریشی رئیس نظمیہ و کامران میرزا نایب السلطنہ حاکم طهران از ناصرالدینشاه اجازه خواستند که یک «کلوب» یا باصطلاح امروزی «باشگاه»ی تأسیس نمایند. اینعده طرحی در ۴۷ ماده بنام «قانونچه تأسیس کلب» تنظیم کردند و بضمیمه نامه بدون امضاء بهشاه تقدیم داشتند. در مقدمه‌ای که بر این طرح نوشته شده و در اختیار نگارنده است، ذکر گردیده است که «اینصورت مواد و فقرات کلویی است که در تاریخ ۱۳۰۸ [۱۸۹۰ م] بتوسط کنت رئیس نظمیہ و کامران میرزا از ناصرالدینشاه تمنای اجازه شده بود. اجازه داده سهل است. تر صورت دستخط که در آخر فقرات کلب نگارش خواهد یافت معلوم میشود که نادرجه‌ی منافعی میل ناصرالدینشاه بوده است...» تا آنجا که معلوم است این قانونچه که نسخه‌ی از آن در میان اسنادخانوادگی «ملکمی» بدست آمد، متعلق به فراموشخانه بوده است و کارگردانان این سازمان شبه فراماسونی میخواستند در پشت پرده تأسیس کلوب (همانطوریکه در این ایام در بین تأسیسات فراماسونری جهانی مرسوم است)^۱ فعالیت ماسونی خویش را دنبال کنند. آنها از وجودشاهزادگان ماسون و کامران میرزا که مورد احترام بودند و یقیناً وساطت بعدی آنها سبب عدم مجازات تقاضاکنندگان شد، عریضه‌ای بدون امضاء یا ترجمه‌ای از اساسنامه باشگاه‌های فراماسونری فرانسه، بشاه تقدیم داشتند. و در فصل پانزدهم آن، هشت مقامی را که برای اداره باشگاه در نظر گرفته بودند، گنجاندند و این هشت مقام عیناً در آئین نامه‌های ماسنی وجود دارد. ولی باوجود آنکه در ماسون سوم قانونچه قید شده است که در کلوب نباید مذاکرات سیاسی و دولتی بعمل آیند و بموجب مواد چهارم و پنجم نیز صرف مسکرات و قمار و شوخی ممنوع است، معذرتش ناصرالدینشاه با اجازه تأسیس باشگاه مذکور مخالفت نکرد و در بالای صفحه اول آن چنین نوشت:

۱. در حال حاضر سازمان‌های خیریه و باشگاه‌هایی نظیر ولاینز-روتاری - حکومت جهانی «مرکز فعالیت سازمان‌های مخفی فراماسونی است».

«نایب السلطنه» جوانان معقول بسیار بسیار غلط کرده اند که ایجاد کلب می خواهند بکنند. اگر همچو کاری بکنند بدرشان را آتش خواهیم زد حتی نویسنده این کاغذ به اداره پلیس باید مشخص شده تنبیه سخت بشود که من بعد از این نوع فضولی ها نکنند.» بدین ترتیب آخرین تلاش این گروه در سالهای آخر دوران سلطنت ناصرالدین شاه برای ایجاد اجتماع جدیدی جهت پیش بردن مقاصد مخفی، نقش بر آب شد. اینک بسیار بجاست که عین مواد آئین نامه و یا بقول نویسنده «قانونچه کلب» را نقل کنیم :

قانونچه کلب

فصل اول - کلب محلی را گویند که دوستان بجهت ملاقات و آسایش و حرفه یکدیگر ترتیب دهند نظر ببقاء و استحکام این منظور مقدس ترتیب قانونچه لازم می آید که ذیلاً بنگارش آن پرداخته خواهد شد.

فصل دوم - نظر بمقصود اصلی که در فوق ذکر شد لازم می آید که حتی المقدور حد سد ابواب شرارت و هر قسم بی نظمی که مایه عدم آسایش اجزاء این دایره است سعی و اهتمام شود.

فصل سوم - در مکانی که اسم کلب دارد نباید بهیچوجه من الوجوه مذاکرات بیروتیکی و دولتی انجام شود.

فصل چهارم - در حوزه کلب صرف مسکرات بکلی ممنوع است و كذلك بهیچیک از انواع قمارها و جها من الوجوه اقدام شود.

فصل پنجم - شوخی بهیچوجه نباید کرده شود.

فصل ششم - کسیکه مرتکب اعمالی بشود که در فصول فوق الذکر منع شده اند در مرتبه اول از جانب رئیس شخصاً نصیحت خواهد شد و اگر مجدداً مرتکب بشود رئیس بحضور اجزا مؤاخذة سخت نموده و باخراجش تهدید خواهد کرد ولی در دفعه ثالثه هینکه تفصیر او ثابت گردید بدون ملاحظه باید حکم اخراج ابدی اوداده شود.

فصل هفتم. اجزاء حوزه کلب از دو قسم خارج نیستند یعنی قسمی محدث و مؤسس خواهند بود و اکثریت اعضاء و اجزاء .

فصل هشتم. اعضائی که بطور داوطلبانه میخوانند داخل این دایره بشوند باید قبل از وقت مکتوباً بوسیله یکی از مؤسسين مجلس شورای ایشان معرفی شده در صورتیکه مرتبه بفاصله دو روز قرعه با اکثریت در قبول او زده شود از جانب اداره رقعۀ دعوت بواسطه معرفی معزى الیه فرستاده شده و رئیس حضوراً او را بجمیع حلقه کلبی معرفی خواهند نمود .

فصل نهم. آحاد اجزاء این حوزه باید نسبت بیکدیگر با کمال احترام و بردباری رفتار نمایند .

فصل دهم. اشخاصی که میل داخل شدن باین حوزه را دارند باید دارای شرایط چند بوده باشند که مبدا اسباب بدنامی و تأسف کلبی را فراهم بیاورند نظر باین لحاظ در تعیین شرایط باید کمال دقت کرده شود .

۱- باید اقلأً بیست سال تمام داشته باشد .

۲- از خانواده نجیب و محترم باشد .

۳- بهیچوجه من الوجوه متهم بافعال رذیله و قبیحه نباشد .

۴- در گذراندن یومیه محتاج نباشد .

۵- سواد خواندن و نوشتن فارسی را داشته باشد .

فصل یازدهم. اولاً آنچه لازمه وقت است بجا آورده خواهد شد که اشخاصی

داخله در این حوزه منصف بشرایط فصل دهم بوده باشد ولی اگر کسی باشتباه داخل شده باشد بمحض بصیرت باحوالش فوراً اخراج خواهد شد .

فصل دوازدهم. اشخاصی که باسم عضویت قبول داخل در این حوزه میشوند

اول و هله باید ده تومان بخزانه کلب داده و من بعد ماهی پانزده قران بجهت مخارج کلب کارسازی دارند .

فصل سیزدهم - اگر کسی آرزومند درجه مؤسس این دایره محترم بوده باشد پس از ششماه عضویت در این دایره و سه مرتبه بفاصله سه روز در قبول باکثرت میتواند نایل باین افتخار بشود و اسمش در کتاب طلا ثبت گردد ولی بجهت ثبت در کتاب طلا باید یکصد تومان بخزانه کلب تقدیم نماید .

فصل چهاردهم - بجهت گردش اداره کلب چند نفر اجزاء مواظب صدیق لازم است که امورات آنجا را اداره نموده و هر يك بر حسب قانون مسئول در عمل محوله بخود باشند .

فصل پانزدهم - نظر بملاحظه فصل چهاردهم اداره کلب ناگزیر است از داشتن هشت نفر صاحب منصب که ذیل مذکور میشود :

۱- رئیس

۲- ناظم

۳- نایب

۴- خزانه دار

۵- ناظر

۶- دفتر دار

۷- کتابخانه دار

۸- رئیس تشریفات

فصل شانزدهم - سیاست این ادارات بعهده مؤسس محترم است که امورات اداره را در شورای مخصوص در میان خود تقسیم نموده در عهده بگیرند .

فصل هفدهم - رئیس با صاحب منصبانش تا مدت یکسال تغییر نپذیرند و در رأس هر دسته بواسطه قرعه جدیدی باید منتخب بشوند .

تا سه مرتبه ممکن است که قرعه باسم یکی زده شود ولی در سال چهارم باید دیگری را منتخب نمایند . اما در سال پنجم الی سه سال متوالی باز اشخاص سال اول بکار قبولند .

فصل هیجدهم - مخارج کلب بر گردن اعضای دایره کلب است . باین معنی در صورتیکه بودجه کلب کفایت مخارجش را ننماید آنچه باقی میماند باید در میان اجزای تقسیم شده از عهده بر آیند .

فصل نوزدهم - بر رئیس واجب است که در جمعه آخر ماه در کلب را بر اعضا بسته و با حضور جمیع مؤسسين رسیدگی کامل بامورات ماه گذشته اداره نموده و جهت ماه آینده کلب قرار بگذارند .

فصل بیستم - تکلیف هر يك از صاحبمنصبان اداره - رئیس در مخارج و در جمعی رسمیه نمایندگی هیئت کلب است .

فصل بیست و یکم - اعلان اجتماع و تشکیل مجلس رسمی یا فوق العاده بنا بر درخواست رئیس است .

فصل بیست و دوم - نوشتهجات راجعه به امور کلب باید به رئیس برسد . رئیس از باز نمودن هر يك که راجع به اداره است فرستاده ، اگر مطلبی را لازم بداند کلیه جمیع اعضاء بدانند بایست که بلند بخوانند .

فصل بیست و سوم - کلیه نوشتهجات که از کلب خارج میشود باید به اعضاء رئیس برده باشد .

فصل بیست و چهارم - اتمام و صحت امورات کلیه کلب بسته به اعضاء رئیس است .
فصل بیست و پنجم - چون انتخاب صاحبمنصبان جزء بارئیس است بدینجهت رئیس در کلیه امور آنها مشغول خواهد بود لهذا باید کمال مواظبت را در جزئیات کلیات امور داشته باشد .

فصل بیست و ششم - در صورتی که شخص رئیس نتواند در مجلس حضور بهم رساند باید آن مجلس را بتعویق اندازد و با اگر تشکیل آن برای امر فوری و فوری باشد کسی را از مؤسسين مکتوباً نایب و وکیل خود قرار بدهد .

فصل بیست و هفتم - صاحبمنصبان همه همشاند .
فصل بیست و هشتم - ناظم کلب باید مواظب باشد که در موقع شورا و ادای مسئولیت

رئیس حق کلام بکسی ندهد سخن بمیان نیاورند .

فصل سی ام - جمیع نوشتجات راجع به اداره کلب باید در نزد ناظم جمع شده که بواسطه نایب بر رئیس رسانیده شود و مطالبه جواب نماید .

فصل سی و یکم - واسطه قیامین ناظم و رسانیدن نوشتجات و مطالب بر رئیس نایب است .

فصل سی و دوم - خواندن نوشتجات در مجلس بعهده نایب است .

فصل سی و سوم - تحریرات و ثبت صادرات کلب برعهده نایب است .

فصل سی و چهارم - آنچه پول اداره است باید تحویل خزانه دار شده و قبض خزانه دار بدفتردار سپرده شود .

فصل سی و پنجم - وجوهاتی که وارد خزانه میشود باید در کتابخانه ثبت شود .

فصل سی و ششم - آنچه اسباب خرید میشود باید بتوسط ناظر باشد .

فصل سی و هفتم - دفتردار باید آنچه که تحویل خزانه دار میشود بموجب قبوضات خزانه دار در دفتر مدخولی کلب ثبت نماید و مخارج ناظر را در کتاب دیگر ثبت کند .

فصل سی و هشتم - دفتردار نباید خرجی که بدون اجازه رئیس شده باشد قبول نماید .

فصل سی و نهم - کتابدار باید آنچه کتاب وارد کتابخانه میشود خواه از پول کلب خریده شده باشد خواه وقف کرده باشند تمام را ثبت بردارد و نمره بگذارد .

فصل چهارم - بکلی ممنوع است که کتاب از کلب خارج شود .

فصل چهل و یکم - ثبت مطالب وارده کلب بعهده کتابخانه دار است .

فصل چهل و دوم - ضبط دفاتر و نظم و ترتیب نوشتجات وارده کلب نیز برعهده کتابخانه دار است .

فصل چهل و سوم - تهیه و فراهم کردن اسباب و لوازم مهمانی و تعزیه داری بعهده

رئیس نشریات است .

فصل چهل و چهارم - ضدیت مناصب با یکدیگر - شخص رئیس نمی تواند دارای مناصب نظارت و یا دفترداری بوده باشد .

فصل چهل و پنجم - خزانه دار نمی تواند دارای مناصب نظارت و یا دفترداری بوده باشد .

فصل چهل و ششم - ناظر نمی تواند دارای مناصب خزانه داری و یا دفترداری بشود .

فصل چهل و هفتم - دفتردار نمی تواند دارای مناصب نظارت و یا خزانه داری بشود .

فصل دوازدهم

مجمع آدمیت ، دومین سازمان فراماسونری ملکم

فیلا گفتیم که : در سال ۱۲۸۸ - ۱۲۸۹ (۱۸۷۱ م) وقتی میرزا حسینخان سپهسالار به تهران آمد و وزارت عدلیه و خارجه و سرانجام به صدارت رسید ، میرزا ملکمخان را از استانبول به تهران آورد . ملکم پس از ورود به تهران ، تلاش فراوانی برای اجرای نقشه‌های اصلاحی و پیشنهاداتی که در « کتابچه غیبی » و دفترهای دیگر خود مطرح کرده بود ، بعمل آورد و موفق شد نقشه ایجاد مجلس « دارالشورای ملی » را بصورت « مجلس تنظیمات حسنه » از تصویب شاه و صدراعظم بگذراند^۱ . ولی خوی استبدادی و نقشه‌های جاه طلبانه اطرافیان شاه و خود صدراعظم و حرص آنان بجمع‌آوری مال ، مانع موفقیت او در اجرای نقشه‌هایش گردید . ملکم بعد از شکست طرح « مجلس تنظیمات حسنه » در صدد برآمد با ایجاد « بانک عمومی » زمینه‌ای برای اصلاحات اقتصادی و عمرانی ایران فراهم آورد . اما ، همانطور که گفته شد ، حرص بجمع‌آوری مال و منال و عدم استقبالی که زمامداران و نروتمندان با این نقشه او بعمل آوردند ، باعث شد که در این راه هم شکست بخورد^۲ . چون این نقشه مستلزم گذشتهائی از طرف صدر اعظم و رجال نروتمند دربار بود ، فدری با اوضاع و احوال روز مناسب و موافق نیامد^۳ .

۱- ملکم و آثار او - نوشته محیط طباطبائی - ص ۵ یا ۶

۲- ملکم و آثار او - ص ۵ یا ۶

در این موقع میرزا حسینخان سپهسالار برای این که شاه را با مظاهر تمدن جدید اروپا آشنا کند و باین وسیله عقب افتادگی ایران را باو نشان بدهد ، مقدمات سفر وی را بفرنگستان فراهم کرد. صدر اعظم برای اجرای نظریه خود ، میرزا ملکم خان را با لقب « ناظم الملک » بسمت وزیر مختاری لندن تعیین کرد و او را قبلاً به اروپا فرستاد تا مقدمات پذیرائی از شاه را در معالک مختلف فراهم کند .

هنگامی که ملکم خان به استانبول رسید ، اسناد اعظم لژ « پرودوس » از او دعوت کرد ، که در جلسه ای که بمناسبت قبول عضویت « موسی انتپا » که گویا کنسول افتخاری ایران در عثمانی بود تشکیل میشد ، شرکت کنند. برای شرکت در این جلسه از میکائیل خان ، برادر ملکم و نریمان خان وزیر مختار ایران در اتریش نیز دعوت شده بود ، اما این دو نفر نتوانستند در جلسه مذکور شرکت کنند . درین جلسه بععلی که هنوز روشن نشده است ، لژ فراماسونری با خلق و خوی « موسی انتپا » ، سازگار نیامد و در نتیجه قبول عضویت او به تأخیر افتاد . اما جلسه ، ادامه یافت « و اسکالیه ری » ، خطاب به ایرانیان حاضر در لژ گفت : « ... آری ، برادران ارجمند ، بر شماست که در ایران ، در سرزمین زرتشتیان ، مشعل فلسفه ای را - که ما آن را اساس نظم تشکیلات خود می دانیم - روشن نگهدارید ؟ ... »

میرزا ملکم خان در جواب این نطق ، اصول فراماسونری را ستود و قول داد که بخاطر تبلیغ بیشتر این اصول در ایران ، حداکثر کوشش را بعمل آورد .

ملکم اضافه کرد : من نمی توانم مدت زیادی در استانبول توقف کنم و در جلسات لژ « Rsoodas » شرکت داشته باشم ، در عوض قول می دهم که میرزا محسن خان مرتباً در جلسات این لژ حضور یابد و وظایف محوله را انجام دهد .

اسکالیه ای ری دوباره به سخن درآمد و برخلاف همکار خود در لژ Amitié Sincere خدمات فراماسونری ملکم خان را که در جهان ماسونی آنروز معروفیت یافته بود ستود ...^۲

حمدالگار استاد دانشگاه برکلی پس از نقل نطق ملکم خان در این جلسه چنین اظهار عقیده می‌کند: «... فراموش نکرده‌ایم، او بود که چندی پیش در تهران لژی را بنیان نهاد و از این راه خسارت قابل ملاحظه‌ای را تحمل کرد، لازم به یادآوری است که این اعتراف به خدمت ملکم خان به تشکیلات فراماسونری، تأییدی است بر شناسائی «فراموش‌خانه» که بوسیله يك لژ منظم و با قاعده اعلام شده، و شاید علت عدم تأیید پاریس از لژ ملکم، بی‌خبر بودن از تشکیلات فراموشخانه بوده است.

ولی با توجه به رشد نارضائی عمومی در ایران و نهضت انقلابی که در سالهای آخر قرن نوزدهم و سالهای نخست قرن بیستم در ایران رویداد، خدمات فراموشخانه ملکم رانمی‌توان نادیده گرفت. پس از توقف فعالیت فراموشخانه، گروه‌های دیگر فراماسونی در ایران شروع بکار کردند که خدمات آنها محسوس بود.^۱

در تأیید فعالیت لژ فراموشخانه و فراماسونری درین سالها، اینك آنچه را که «یوگنی ایلین» نویسنده شرق‌شناس روس نوشته است نقل می‌کنیم. این نویسنده در گزارشی که بانجمن پادشاهی روسیه تزاری می‌دهد، اظهار عقیده می‌کند که: فراموشخانه ایران مانند سایر سازمان‌های ماسونیک جهانی قانونی است، ولی ایرانیان نام خاصی برای این سازمان خود نگذاشته‌اند. او همچنین می‌گوید که فراموشخانه فعالیت وسیع همه جانبه‌ای در ایران دارد.^۲

با اینکه اسناد فوق وجود سازمان ماسونری بدون نام را درین سالها در ایران تأیید میکند، ولی هیچ‌گونه مدرکی در دست نیست که فعالیت چشم‌گیر ماسونهای ایرانی را در این سالها که نویسندگان فوق ادعا می‌کنند، نشان بدهد. در حالیکه از بستگی سازمان فراماسونی ایران با سازمان ماسونی جهان هیچ اثری در ایران دیده نمی‌شود، در عوض سازمان وسیع و دامنه‌داری بنام «مجمع آدمیت» که بدون تردید، دوعین فراموشخانه

۱- مقاله فراماسونری در ایران ص ۲۵.

۲- «IZ istorii masonstva v persii»

Drevnosti vostochnoie, Trudy vostochnoi

Kommissii Imperatorskogo Arkheologiche skogoobshchestva

(Moscow, 1908, pp 17-20)

ملکم (منتهی بدون اطلاع و اجازه ناصرالدینشاه) بوده، در تهران و حتی شهرستانها فعالیت میکرد است.

«مجمع آدمیت» در تهران زیر نظر ملکم خان بوجود آمد، زیرا پس از مرگ میرزا حسینخان سپهسالار، دشمنان او در صدد عزلش از مقام وزیر مختاری برآمدند، ناصرالدینشاه که از فعالیت ملکم در اروپا رضایت کامل داشت، با عزل او موافقت نکرد، اما وسوسه مخالفان ملکم و کسانی که نسبت بوی نظر خوبی نداشتند، سرانجام شاه را وادار کرد تا برای استماع گزارش حضوری و کسب نظر از او در «کارهای عمده مملکتی» بتهران احضارش کنند. پس از مخابره تلگراف احضار ملکم خان بلندن، او نامه زیر را بوزیر امور خارجه ایران نوشت:

لندن - بتاريخ ۶ شوال ۱۲۹۳ - «[۱۸۷۶ م] پاکت دهم - منحصر بريك نمره - بعد العنوان.

«... در باب احضار بنده باز تاکید فرموده بودید باینکه سفر بندگان اقدس همايون شاهنشاهی روحفداء، در این اوقات از دایره امکان خارج است باینکه آمدن بنده بتهران هیچ معنی وفایده نخواهد داشت و باینکه از این قسم در بدری و انعدام من انواع غبن و تأسف را خواهید داشت، باز محض اینکه در این خستگی عمر ثابت نمایم که بندگان اقدس شاهنشاهی روحی فداء در وجود بنده چه نوع نوکر داشته و معنی این نوکری را تا بجه درجه ضایع و پایمال کردند، پس از وصول پوسته [کذا] آینده هر طور هست از اینجا حرکت خواهم کرد - ملکم»

پس از رسیدن این نامه ملکم بتهران، ناصرالدینشاه از احضارش منصرف شد و وزارت خارجه باو خبر داد که «تا دستور ثانوی در لندن بمائید». ملکم در جواب وزیر - خارجه چنین نوشت:

لندن - بتاريخ ۶ شهر ذیقعد ۱۲۹۳ - «[۱۸۷۷ م] - پاکت یازدهم - منحصر بريك نمره - خداوندگارا. سبب تأخیر بنده از لندن، همان بی پولی و همان دروها بود

که بتفصیل عرض کرده‌ام شما از اینکه بنده را از چنان مفر بی‌موقع معاف فرموده‌اند ، کمال امتنان را دارم . زیرا که حرکت بنده با این حالتیکه داریم بجز تمامی و بلکه اتلاف بنده و بجز ضرر تأسف دولت هیچ معنی و حاصلی نمیداشت - ملک^۱»

پنج سال پس از این تاریخ ، بعثت خدمتیکه میرزا ملکم خان درکنگره برلن برای استرداد «قطور» از عثمانی بعمل آورد ، شاه او را بتهران احضار کرد تا حضوراً از این اقدام او قدردانی و نسبت بوی اظهار التفات کند . ملکم روز ۲۸ ربیع الثانی ۱۲۹۹ - هـ (۱۸۸۱ - م) وارد تهران شد و روز بعد تقاضای شرفیابی کرد . ولی در تهران کسیکه موفق شده بود قسمت بزرگی از خاک از دست رفته کشورش را مجدداً ضمیمه مرزهای ایران کند ، بجای اینکه تشویق شود ، مورد استهزاء واقع میشود «... در سرشام آقا محمد خواجه^۲ ورود کرد . شاه در ضمن تعریف از او میفرمودند : عقل این شخص از میرزا ملکم خان ناظم الملك زیادترست^۳ ...» اعتماد السلطنه که راوی این نقل است اضافه میکند : «... سبحان الله ! عجب اعتباری رجال دولت در حضور همایونی دارند ! این ناظم الملك را جهت کارهای عمده از لندن بتهران احضار کردند . شاه میفرمایند که عقل آقا محمد قیصر که طبیعت در خلقت او تقصیر کرده از ناظم الملك بیشتر است^۴ ...»

در حالیکه ناصرالدینشاه او را مورد تمسخر قرار داده و ظل السلطان این عمل پدرش را نکوهش میکند ، طرفداران انگلیس^۵ در پایتخت او را ستایش کرده ، درباره‌اش

۱- اسناد بایگانی راکد وزارت امور خارجه ایران

۲- آقا محمد خواجه قیصر یکی از زشت‌ترین و بدخوی‌ترین خواجه‌های دربار ناصرالدینشاه بود .

۳- روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه - ص ۱۸۰

۴- ایضاً همین صفحه .

۵- در بین اسناد وزارت خارجه انگلیس ، گزارش از چارلز گراز C. Graz به لرد لنداون Lansdowne مورخ ۲۱ ژوئیه ۱۹۰۲ وجود دارد که در آن خلاصه مذاکرات یکی از اعضاء سفارت انگلیس در تهران بنام «گراهام» با حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی شرح داده شده است . گراهام درباره ملاقات و ارتباطی با دولت‌آبادی مینویسد : «... این حاجی میرزا یحیی هر چند اعتبار زیادی ندارد ، اما خالی از ارتباطات و نفوذ نیست . مثلاً با همکاری پدر و برادرش او متصدی دومدرسه است ...» گزارش دهنده پس از بحث درباره ارتباطات

چنین مینویسند :

«... ملکم خان صاحب کلیات که یکی از بیداران با حرارت است ، مدت‌ها در سفارت‌های بزرگ از طرف دولت مأمور بود ، در نشر افکار تازه در ایران کوتاهی نمی‌کند. این ایام بتهران احضار شده ، بیشتر اوقات با امین‌الدوله است . مجمع سری تشکیل داده بنام « فراموشخانه » می‌خواهد آنجا را محل آزادی افکار و مرکز تولید احساسات جدید قرار بدهد. از همه قسم مردم وارد شده‌اند و تا یک‌دوچه در هیجان خیالات منجمد شده ، تأثیرات آن هویدا گشته است . میرزا یوسفخان مستشارالدوله تبریزی صاحب کتاب « يك كلمه » از وارد شدگان آن حوزه است ، « يك كلمه » یعنی « قانون ». می‌شنوم یکی از روحانیون بزرگ طماع از طرف شاه تطمع و برای اکتشاف حقیقت امر بتزویر وارد شده ، شاه را از عاقبت کار و حشمتك نموده است . البته دست رجال دولت ، آنها که بر ضد امین‌الدوله و ملکم و بر ضد اینگونه خیالات هستند نیز ، درین تدبیر هست تا عاقبت بکجا انجامد! ...»

در چنین اوضاع و احوالی که باردیگر ، گروه درباریان و دشمنانش با او بمخالفت برخاسته بودند و ناصرالدین‌شاه نیز نسبت بوی نظر خوایی نداشت ، ملکم در صدد برآمد که بدون اطلاع شاه ، برای دومین بار ، يك سازمان شبه ماسونی دیگر بنام « مجمع آدمیت » بوجود آورد . ولی هنوز تشکیلات این سازمان داده نشده بود که شاه بوی لقب ناظم‌الدوله و مقام سفیر کبیری داد و او را به لندن بازگردانید . ملکم «مجمع آدمیت» را پیاران و طرفدارانش تحویل داد و خود بسوی انگلستان حرکت کرد . باید دانست که ملکم در طول هفتاد و هفت سال عمر خود ، فقط ۲۱ سال در ایران سکونت داشت^۱ ، که در

→ مثلاً با سفارت انگلیس مینویسد : «اما در هر حال او گفت موجب سپاسگزاری خواهد بود .

اگر سفارت انگلیس مطالبی را که می‌خواهد به این گروه برساند از طریق او اعلام کند ...»

(بایگانی را که انگلیس سند شماره ۱۰۷ قسمت چهارم ، 651 - F.O.60)

۱- حیات یحیی جلد اول فصل هفتم ص ۴۶ - میرزا یحیی دولت‌آبادی

۲- دوران عمر ملکم و خدمات او باین شرح تقسیم شده است :

۱- در ۱۲۳۹ هـ (۱۸۳۳ م) متولد شد.

۲- در ۱۲۵۹ هـ (۱۸۴۳ م) برای تحصیل بفرانسه رفت .

۳- در اواخر ۱۲۶۷ هـ (۱۸۵۰ م) که متارن با اواخر صدارت میرزا تقی‌خان امیر کبیر —

سال از آن نیز مربوط به دوران کودکی او بوده است. هنگامیکه او وارد کار دولت گردید، هرگاه که در تهران بسر میبرد، سعی داشت تشکیلاتی بوجود آورد، تا هم درآمد مالی برای خویش کسب کند و هم شاه و درباریان را نسبت به خود و ادار به لحاظ و تفکر سازد. شاید هم حقیقتاً نظر آزادخواهانه و نریخخواهانه داشته است. در مورد اول خود او در نامه‌ای که از لندن به تهران فرستاده چنین نوشته است:

«... والله هر يك از تكالیف را كه اشاره فرمائید قبول خواهم کرد. بهمه حالت راضی هستم، مگر بی کاری. حتی بی کاری را هم قبول خواهم کرد، اما بشرط این که اسباب گذران من مهیا باشد. اگر بخواهند هم گرسنه باشم و هم بی کار بهمان این نخواهد شد.^۱» اگر فراموشخانه دایر کنم مبالغی درآمد خواهم داشت...

با مراجعت ملکم به لندن، یاران او - که تا با امروز نیز هویت آنان کشف نشده است و «مجمع آدمیت» را بطور خیلی سری اداره می کردند. - گرچه فعالیت

۱- اسناد رسمی دولتی ایران مجموعه ۶۰۵۹.

— بود بعنوان مترجم دولت مشغول کار شد.

۴- در ۱۲۷۳ هـ (۱۸۵۶ م) همراه فرخ خان بیادین رفت و وارد ازفراماسونی شد.

۵- در ۱۲۷۵ هـ (۱۸۵۸ م) بایران بازگشت و خط تلگراف را تأسیس کرد.

۶- در ۱۲۷۶ هـ (۱۸۵۹ م) فراموشخانه را تأسیس کرد.

۷- در ۱۲۷۸ هـ (۱۸۶۱ م) از ایران تبعید شد و به عراق - عثمانی و مصر

عزیمت کرد.

۸- در ۱۲۸۸ هـ (۱۸۷۱ م) بدستور میرزا حسینخان سپهسالار به تهران آمد.

۹- در ۱۲۹۰ هـ (۱۸۷۳ م) وزیر مختار ایران در لندن شد.

۱۰- در ۱۲۹۹ هـ (۱۸۸۱ م) به تهران آمد و پس از گرفتن لقب ناظم الدوله

بلندن بازگشت.

۱۱- در ۱۳۰۳ تا ۱۳۰۴ هـ (۱۸۸۶ م) به تهران آمد و مجمع آدمیت را تشکیل

داد و دوباره بلندن برگشت.

۱۲- در ۱۳۰۶ هـ (۱۸۸۸ م) پس از دامتان الغاء امتیاز لائتاری معزول شد و تا

آخر عمر به ایران نیامد.

۱۳- در ۱۳۱۶ هـ (۱۸۹۸ م) پس از ده سال بیکاری و فعالیت سیاسی علیه

عصرالدین شاه سفیر ایران در ایتالیا شد.

۱۴- در ۱۳۲۶ هـ (۱۹۰۸ م) پس از ده سال متوالی سفارت و داشتن سمت

امانت دار ایران در ایتالیا در سوئیس درگذشت.

آنان علیه درباریان (نه شخص شاه) و همچنین دستگاه صدراعظم و مخصوصاً شخص امین - السلطان چشم گیر نبود ، با اینحال بتدریج سوء ظن ناصرالدینشاه باوزیاد شد تا جائی که وی را بهران احضار کردند .

ملکم در محرم ۱۳۰۳ - هـ (۱۸۸۶ - م) بهران آمد و در این سفر طرح راه - آهن را بشاه عرضه کرد و با توضیحاتی که حضوراً داد ، باردیگر ناصرالدینشاه را تشویق کرد که او را بلندن بازگرداند . از محرم ۱۳۰۳ تا صفر ۱۳۰۴ (۱۸۸۷ - م) که ملکم در تهران بود ، سعی کرد و مجمع آدمیت را گسترش دهد و با وضع بهتری در طبقات مختلف بخصوص قشر حاکمه نفوذ کند . در مدت یازده ماهی که در تهران بسر می برد ، ملاقاتهای دیگری با شاه بعمل آورد و او را تشویق بجلب سرمایه خارجیان کرد . شاه که این بار نیز نحت تأثیر افکار ملکم واقعه شده بود وی را مجدداً با سمت سفارت بلندن فرستاد - ناصرالدینشاه که هوای سفر به فرنگستان به سرش زده بوده در شوال ۱۳۰۶ - هـ

(۱۸۸۸ - م) او را بهران خواست و باز تکلیف کرد تا زمینه دعوت دولت انگلیس را از شاه ایران فراهم سازد . ملکم قول داد که چنین کند و برای چهارمین بار بلندن بازگشت . درین سفر بود که داستان لاناری پیش آمد و ملکم با گرفتن چهل هزار لیره از کلنل و دو بوزیک ، فرانسوی که مدیر قمارخانه « کت دو ژور » بود و تقسیم آن بین شاه و اطرافیان هم سبب محکومیت و فنای خودش شد و هم در ربیع الثانی ۱۳۰۷ از همه مناصب معزول گشت . با عزل او از همه مشاغل و مقامات و محاکمهای که در لندن علیه وی تشکیل گردید ، مبارزه سری او در سرتاسر اروپا و ایران با ناصرالدینشاه و امین السلطان آغاز گردید . دامنه مبارزات او و دیگر مخالفان شاه که در رأس آنها سید جمال الدین اسدآبادی ، دولت انگلستان و سازمانهای فراماسونری قرار داشت مجمع آدمیت نیز کانونی برای اجراء مقاصد و نیات ملکم و سید جمال و سایر مخالفان شاه و دستگاه صدارت عظمی گردید .

بنابراین ، تشکیلات جامع آدمیت درین دوره بصورت

سازمان داخلی حربه ای برای برانوردن شاه و امین السلطان و انجام مقاصد
مجمع آدمیت شوم استعماری انگلستان و استعمارطلبان انگلیسی که خواهان

بدست آوردن امتیازات اقتصادی و سیاسی بودند، درآمد. طی سالهایی که ملکم در تهران توقف داشت، سازمان داخلی مجمع آدمیت را بنا به سلیقه شخصی خویش بوجود آورد. مرامنامه این سازمان کسه جمعی آنرا شبیه افکار و اندیشه‌های «اگوست کنت» فیلسوف مشهور می‌دانند^۱ و جمعی نیز معتقدند که خلاصه‌ای از «قانون اساسی گرانند اوریان دفرانس» می‌باشد، از مهمترین و جالبترین مرامنامه‌هایی بود که در آن زمان تنظیم گردید.

در این مرامنامه رفتار و کردار اعضاء مجمع و همچنین مشخصات و تشریفات ورود آنها عیناً شبیه تشکیلات فراماسونری گرانند اوریان تنظیم شده و تقریباً می‌توان گفت در این مسائل از آنها تقلید گردیده بود.

ملکم مرکز و محفل فراماسونری خود را بنام «مدینه شریفه» نامید و اعضاء مجمع آدمیت را بنام (آدم) خواند و سه دسته عضو برای آن در نظر گرفت که به ترتیب عبارت بودند از:

۱- هادی

۲- امین

۳- آدم

این سه طبقه کاملاً شبیه طبقات اعضاء فراماسونهاست و وظائف افراد این طبقات نیز در حدود وظائف سازمان‌های ماسونی فرانسه به‌خصوص گرانند اوریان تعیین شده بود، بدین شرح:

هادی - هادی کسی بود که کلیه امور داخلی و خارجی مجمع را اداره می‌کرد و سیاست کلی آن زیر نظر او اداره میشد. بطوری که مشهود است هادی مجمع خود میرزا ملکم خان بود که کلیه امور مجمع و سیاست کلی آن و ارتباط جوامع با اصطلاح فراماسونها با یکدیگر توسط شخص وی اداره میشد.

امین جامع - امین جامع سازمان و (لژ) آدمیت نیز خود میرزا ملکم خان بود و رئیس مخصوص و مباشر مطلق هر (جامع) بشمار می رفت .

هرگاه در یکی از شهرهای ایران ، یکی از اعضاء (آدم ها) موفق میشد ، دوازده نفر از اشخاصی را که واجد شرایط بودند وارد مجمع بنماید . بلافاصله جریان را به مرکز مجمع (مدینه شریفه) اطلاع می داد و بنا اجازه مدیر (مدینه شریفه) « جامع » شهر و محل خود را تأسیس می کرد .

تعداد اعضاء هر جامع بین ۱۲ تا ۲۴۰ نفر بوده و در صورتی که این تعداد بیشتر می شد ، جامع دیگری تحت نظر يك (امین) دیگر ولی با اجازه و صوابدید (هادی مجمع) تشکیل میشد .

جلسات جامع ماهی یکبار با شرکت ۱۲ نفر از افراد اصلی تشکیل میشد درباره ورود اعضاء جدید ، تشکیل جلسات بعدی و کارها و دستوراتی که از (مرکز) و (هادی اول) می رسید ، رسیدگی بعمل می آمد . امین جامع وظیفه داشت که هفتدای یکبار ، اعضاء جامع را در محل مناسبی جمع کند با آنها درباره امور مجمع صحبت و مذاکره نماید .

هر يك از امین ها ، اگر عضو غیر مستحق و نامشایسته ای وارد تشکیلات می کردند بعنوان « خائن » شناخته میشدند ، و هادی مدینه شریفه حق اخراج آنان را داشت .

آدم - بهر يك از اعضاء مجمع آدمیت « آدم » می گفتند ، هر يك از « آدم ها » وقتی بوسیله « امین » وارد یکی از جوامع آدمیت میشدند می بایستی سه شرط زیر را انجام دهند .

۱- ارتباط ۲- اقرار ۳- تعهد

آدمها از طریق ایجاد ارتباط با « امین ها » و بوسیله « امین ها » وارد جوامع میشدند و پس از اقرار به اینکه وارد جامع شده اند تعهد می کردند که دستورات و نظام و مرام مجمع آدمیت را عیناً اجرا کنند .

نخستین تعهدی که از عضو جدید گرفته میشد این بود که هیچوجه حق ندارد مطالب و گفتگوهای را که با وی میشود و یا در مجامع میشود در خارج بازگو کند و هیچوجه نباید اسم «امین» و واسطه خود را بروز دهد مگر با اجازه «امین» خود. هر يك از امین ها موظف بودند، پس از بذرفتن «عضو» جدید او را قسم بدهند و از او تعهد نامه بگیرند و تعهد نامه بدین شرح بود: «من که آدم هستم در حضور خداوند عالم، و ارواح انبیاء مرسلین و ملائکه مقربین و اولیاء دین در این مکان مقدس با کمال صدق و راستی تعهد می کنم که همیشه آدم باشم و تکلیف آدمیت را موافق که شفاهاً و تحریراً از مجمع مقدس بمن القاء شده و میشود و خواهد شد مالا و جانا اجرا بدارم و اگر از این تعهد خود نکول نمایم ملعون ازل و ابد و مردود خداوند لا شریک له باشم.» پس از نوشتن و خواندن تعهد نامه بلافاصله «امین» او این شرح را در نایب اظهارات «آدم» می خواند: «من که امین آدمیت هستم به آدمیت تو تصدیق دارم و بحکم اجازه که از مدینه شریفه بمن رسیده است تو را داخل اتفاق آدمیت می سازم.» پس از خاتمه این تشریفات «امین» علائم مشخصه و رمز مخصوص و لفظ «لیس» را که مرکب از حروف «ل - ی - س» عدد «۱۰۰» بود بار میگفت اعضای فرقه آدمیت با این سه حرف یکدیگر را میشناختند و بمحض ملاقات پس از ادای کلمات: «یا الله، الله اکبر و حده» یکی از آنها با دست راست انگشت سیاه چپ خود را میگرفت و طرف مقابل او اگر عضو یکی از جوامع بود می بایست پس از ادای جملات: (سبحان الله لا اله الا الله محمد رسول الله) با دست چپ خود انگشت سیاه دست راست خویش را بگیرد.

در نوشتجات سری فراموشخانه علامت مخصوص کلمه «سلام» با عدد «۱۳۱» بود و با این دو حرف مکاتبات اعضاء مجمع آدمیت همدیگر را میشناختند. در جزوه «اصول آدمیت» که در حقیقت مرام نامه و نظام نامه مجمع آدمیت است راجع به وظائف آدم ها نوشته شده است که «هر آدمی را يك روز از عمر خود را بگذراند بدون آنکه نیکی بکند، هانند آنست که حیات خود را از خداوند دزدیده

و مزد گرفته و کار نکرده است، در جای دیگر نوشته شده: «رفع ظلم در هرجا و بهر کس بر آدم واجبست»، میرزا ملکم خان دربارهٔ ترویج جامعه آدمیت چنین می نویسد:

«يك امين كه در بمبئي بوده مي نويسد: بهر شهر ايران كه وارد شدم امناء و اخوان آدميت بمحض ديدن من بر دور من جمع شدند و آنچه توانستند محبت و مهرباني كردند» و سپس در تأييد نوشته امين بمبئي اضافه مي كند: «اعضاي آدميت همديگر را از دور مي شناسند و غالباً روزهاي جمعه در مساجد جمع ميشوند. از براي ترويج آدميت هيچ تدبيري نيست كه بر عهده خود واجب نشمارند. هر آدم بايد حكماً يك امين داشته باشد و ماهي افلا يك پول بتوسط امين خود به خزانه آدميت برساند. هر كس آدم بشود بايد افلا ۱۲ نفر از آشنايان خود را داخل دايره آدميت بسازد. بعضي از امنائ معتبر ديدم كه در قليل مدت دو سه هزار نفر را داخل عالم آدميت كرده و آنها را مرید خود ساخته بودند. بيشتر از امناء از گروه ملاها هستند. بعضي از امرای عسكريه واقعاً عاشق اين دستگاه و امين بسيار معتبر شده اند. حتماً در محارم سلطنت هم آدم هاي قابل پيدا شده كه پيش از سايرين محرك پيشرفت كار هستند. مركز آدميت در كربلا، مشهد و اصفهان است. هنوز اغلب بزرگان دولت از اين واقعه اصلاً خبر ندارند... اصول آدميت مطابق اسلام و بقسمي مناسب دردهاي حاليه ايران است كه هر مسلمان باشعور بمحض اينكه از حقايق آدميت بوئي بشنود مي اختيار خود را باين دايره مي اندازد. به اعتقاد بعضي اين عالم آدميت را انبياء و اولياء اسلام ترتيب داده اند...^۲ و درجاي ديگر هنگامي كه ملكم يك تاجر تبريزي مقیم از ضرر جواب می دهد در پاسخ او که می پرسد: «من فدای قانون هستم بفرايید چکنم»، میگوید: جواب ما اینست «کتاب آدمیت را بدست بیاور بخوان، آدم شو و با اندازه شعور خود در ترویج آدمیت بکوش». درجای دیگر در جواب شخصی از عرق که می نویسد: «... من خود را آدم می دانم از آدمیت من چه کار سازی خواهد شد». جواب میدهد: «اگر واقعاً آدم هستید همینقدر که چشم و گوش خود را فی الجمله باز بکنید خواهید دید».

۱- روزنامه قانون شماره ۵.

۲- روزنامه قانون شماره ۴.

که در ایران تنها نیستید...^۱

میرزا ملکم خان برای اینکه اعضاء مجمع آدمیت را با مراعاتنامه و نظامنامه نظم و ترتیب و علافه بیشتری بسازمان مزبور بستگی دهد، مجمع آدمیت مراعاتنامه و نظامنامه ای در ۶۲ فصل بنام «اصول آدمیت» نوشته و منتشر کرده است. متأسفانه در نسخه چاپی این مرام - نامه هم مثل روزنامه قانون هیچگونه تاریخی ذکر نشده و فقط در پایان فصل شانزدهم آن کلمات «اواخر قرن سیزدهم هجری قمری» مشاهده میشود.

متن مراعاتنامه اصول آدمیت که بعداً نقل میشود از صفحه ۴ تا ۳۵ چهار رساله میرزا ملکم خان آمده است. این رسالات را عبدالله تهرانی مشهور به کلاه در روز ۱۰ صفر ۱۳۲۶ هـ (۱۹۰۸ م) در ۹۸ صفحه کوچک در تهران منتشر کرده است. ناشر در پایان چهار رساله می نویسد «خادم وطن عبدالله تهرانی مشهور به کلاه» محض اشاعه آثار خامه جناب اشرف پرنس ملکم خان نظام الدوله و خدمت فرزندان ایران این رسائل را بطبع رسانید. ۱۰ صفر ۱۳۲۶، در مقدمه چهار رساله «اصول آدمیت» مفتاح، حجت و توفیق امانت» نوشته است:

صورت اعلامی است که در این اوقات جناب اشرف پرنس ملکم خان نظام الدوله محض استحضار خاطر فرزندان ایران از رم نگاشته و امر فرموده اند در اول نسخ و کتب تألیف و نگارش معظم له درج شود.

اعلام

بعضو جنابان ترقی پرور ایران عرض میشود. بعضی از اصحاب ذوق پاره از افکار پرموده مرا در مطبوعات جدید احیاء می فرمایند، در ضمن منتهای تشکر و کلمه توضیح لازم شده است.

در این پنجاه، شصت سال متجاوز از دوست رساله بعشق ترقی ایران نوشته ام اغلب محرمانه بحضور شاهنشاه شهید و باقی همه را مستقیماً به اولیای دولت تقدیم کرده ام، چون بحضور مؤلف يك كتابچه نوظهور مشکل است بی غلط طبع بشود با کمال

تأسف می بینم آنچه از تحریرات بنده منتشر شده مملو سهو و خطاست ، عنوانها همه منقلب ، مطالب همه مقدم مؤخر ، آنچه در اول جوانی محض تفتن نوشته ام با تحریرات دولتی مخلوط ، بعضی صفحات ناقص ، بعضی دیگر بسو قلم مغایر .

مقصود اصلی از آنجمله فصل هسمی به « رساله غیبی » اگرچه بعضی از جاهای آن شبیه افکار بنده است ولیکن آن فصل از من نیست . لهذا امروز در این عالم غربت در بستر بیماری از مکرمت دوستان حقایق شناس استدعا می نمایم که هیچیک از تحریرات بنده را منتشر نفرمایند مگر در صورتی که خط و امضای من بر آن ثابت باشد ، و آن وقت هم به تحقیق مشخص فرمایند که در چه تاریخ و در چه موقع نوشته شده ، عموم تحریرات بنده در پیش وزراء و بزرگان موجود و محفوظ است . اگر اولاد حقایق شناس ایران طالب انتشار افکار این بنده بی مقدار باشند مخصوصاً عرض خواهم کرد که نسخ صحیح را از کجا جویا بشوند . از نگارشات سابق آنچه معلوم و ثابت است فقط چهل پنجاه نمره جریده قانون است ، و البته در نظر هست که قیمت هر نمره در اول يك لیره بود بعد خیلی گران تر شد و رسید يك زره شعور و حالا در شرط دیگر بر آن قیمت گراف می افزایم .

اولاً از اولاد ارشد ایران که طالب طبع این رسائل بی مقدار شده اند این نصیحت را دارم که بیک توجه کریمانه مواظب باشند که در الفاظ و مضامین رسائل هیچ سهو و غلطی باقی نماند .

و استدعای آخر این است که در ابتدای تحریرات بنده طبع همین اعلام حاضر را بذل عفو خطایای این بنده حق پرست فرمایند . جان نثار ایران زنده ناظم الدوله ملکم ، این مقدمه و نامه میرزا ملکم از آنجهت نقل شد تا خوانندگان بدانند که آنچه درباره « مجمع آدمیت » نوشته میشود از آثار و رسائل چاپی واصل میرزا ملکم خان است که اغلب در دوران حیات خود او و با اجازه و نظر شخص وی چاپ شده است . بنابراین خواننده با اطمینان بیشتری می تواند اصول آدمیت ملکم خان را که شاید تقلیدی از « قانون اساسی فرانسه » بوده است قرائت نماید .

اصول آدمیت

بسم الله الرحمن الرحيم

۱- ستایش باد بر انسان که جوای علم و طالب آدمیت آمده است .

۲- معنی هستی نیست مگر در علم .

۳- معنی انسان نیست مگر در آدمیت .

۴- برخیز ای انسان غافل قدرت تو به این است که در ظلمت جهل خود را مشاهده می نمائی ! برخیز داخل آدمیت شو، و در عالم انوار علم به بین در ازل چه وجود عالی بوده، و حال در قعر چه نوع پستی و ذلت افتاده ای !

۵- انسان در اول پادشاه روی زمین بوده بجهت اینکه آدمیت را از دست نداده بود .

۶- انسان حال اسیر ذلت شده بجهت اینکه آدمیت را فراموش کرده است .

۷- ای انسان بیچاره بیچارگی تو از غفلت تست .

۸- اگر طالب قدرت هستی آدم بشو .

۹- زندگی تو در آدمیت تست ، مطلوب آدمیت تست .

۱۰- برخیز ای ذلیل غفلت ! برخیز مگر این رساله را بخوان ، اصول آدمیت را بدان که نجات تو میسر نخواهد بود مگر با نور علم ، و با نور علم تقرب نخواهی یافت مگر با اصول آدمیت .

این رساله شریفه مشتمل است بر دو جز و بیست و پنج فصل

۱- حمد پر خداوند عالم .

۲- وحده لا اله الا هو .

فصل اول - در بیان معنی آدمیت

۱- انسان اشرف مخلوقات روی زمین است .

۲- شرافت انسان بر سایر حیوانات مبتنی بر این نکته است که سایر حیوانات قابل

ترقی و تنزل نیستند و انسان قابل ترقی و تنزل است .

۳- از برای ترقی و تنزل انسان سه عالمست .

عالم حیوانی ، عالم جمادی ، عالم آدمیت .

۴- هر وقت انسان درجه انسانیت خود را در يك حالت معین نگاه ندارد داخل

عالم حیوانی محسوب میشود .

۵- هر وقت انسان درجه انسانیت خود را از آن مقامیکه دارد تنزل بدهد داخل

جمادات میشود .

۶- هر وقت انسان درجه انسانیت خود را بدرجات بالا ترقی بدهد آن وقت داخل

آدمیت میشود .

۷- پس آدمیت عبارتست از علو انسان به عوالمی که مخصوص بعوالم انسانیت .

۸- انسان در دنیا مأهول است که وجود خود را از عالم حیوانی بعالم آدمیت برساند .

۹- خداوند قادر تکالیف آدمیت را در قلب انسان ودیعت گذاشته است .

۱۰- جهل دنیا تکالیف آدمیت را از خاطر انسان محو کرده است ، انوار علم تکالیف

آدمیت را مجدداً در نظر انسان محسوس و روشن میسازد .

«فصل دوم - در تکالیف آدمیت»

۱- اجتناب از بدی

۲- اقدام به نیکی

۳- در رفع ظلم

۴- اتفاق

۵- طلب علم

۶- ترویج آدمیت

۷- حفظ نظام

«فصل سوم - در بیان تکلیف اول»

(اجتناب از بدی)

۱- آنچه نمیخواهی بتو بکنند آن بدی است .

۲- آدم باید نه بقول و نه بنقل و نه بهیچ قسم از اقسام بد دیگری بد نکند .

۳- عقل انسان این تکالیف را اول تکلیف آدمیت قرار داده است .

۴- کل انبیاء بجهت استقرار تصدیق این تکلیف مأمور بوده اند .

۵- هر کس بد دیگری بدی بکند او آدم نیست .

«فصل چهارم - در بیان تکلیف دوم»

اقدام به نیکی

۱- هر گاه کسی بد دیگری بدی نکند فقط با اجرای این يك تکلیف آدم نخواهد

بود زیرا که جمادات بالطبع بهیچکس بدی نمیکشند پس بجهت آدمیت کافی نیست که شخص بد دیگری بدی نکند .

۲- بدی نکردن آدمی بایه آدمیت و اولین تکلیف به نیکی است .

۳- تکلیف ثانی آدم اینست که در هر مقام بقدر قوه در اجرای نیکی بکوشد .

۴- آنچه میخواهی که دیگران در حق تو معمول بدانند آن نیکی است .

۵- آدم مأمور است که در دنیا بد دیگران نیکی بکند .

۶- کسیکه یکروز از عمر خود را بگذراند بی آنکه نیکی بکند آن کس رزق و

روزی خود را از خداوند دزدیده است زیرا که مزد گرفته و کار نکرده است .

۷- کسیکه نیکی نکند درخت می‌ثمر است و حال آنکه خدا انسان را از درخت با ثمر آفریده است .

۸- خدا جمیع ثمرات نیکی را در خلقت انسانی و دیعت گذاشته است و انسان را مأمور کرده است که آن ثمرات را بر وزن بدهد و هرگاه انسان ثمرات نیکی را بر وزن دهد خیانت بمأموریت خود و مخالفت باراده الهی کرده است .

۹- هر کس مخالفت باراده الهی بکند از شرف انسانیت محروم و مردود است .

۱۰- شکر انسان نسبت بخدا ممکن نیست مگر باجرای نیکی .

«فصل پنجم - در بیان تکلیف»

سوم رفع ظلم

۱- آنچه خلاف حق است آن ظلم است .

۲- آدم باید دشمن ظلم باشد ، و در هر جا که ظلم به بیند باید با تمام قدرت خود بمقام رفع آن ظلم بر آید .

۳- ظلم مخرب دنیا است .

۴- ظلم در هر جا و نسبت به هر کس که دارد بیاید رفع آن ظلم بر آدم واجبست .

۵- آن ظلمی که بشخص تو میکنند و آن ظلمی که بدیگری دارد میآورند هر دو يك معنى دارد و رفع هر دو بر تو واجب است .

۶- ظلم نکردن برای آدم هنر نیست، هنر آدم در این است که نگذارد دیگری هم بدیگری ظلم کند .

۷- رفع ظلم ممکن نیست مگر بمردانگی .

۸- مردانگی یعنی شراکت با هر مظلوم و جهاد با هر ظالم .

۹- در میان هر طایفه که مردانگی نباشد ممکن نیست که در آن طایفه منتهای ظلم نباشد .

۱۰- من ظلم نمیکتم حرف آدم نیست، حرف آدم باید این باشد که من نمیکذارم ظلم بکنند .

- ۱۱- سکوت در ظلم منتهای ناهردی است.
- ۱۲- از برای آدمی کافی نیست که دوست نیکی باشد، آدم باید حکماً دشمن بدی و بدی ظلم باشد.
- ۱۳- آدم باید اقلاً زمانی بفهماند که منکر ظلم است.
- ۱۴- کسی که بظلم عداوت نداشته باشد چهل مرتبه از حیوان پست تر است.
- ۱۵- هر کس يك ظلم را رفع بکند، مثل اینست که یکدنیائی را نظم داده باشد.
- ۱۶- خوشا بحال کسی که ظلم نمیکند، و هزار بار خوشا بحال کسی که اسباب رفع ظلم میشود.
- ۱۷- مردانگی بنیان نظم دنیا است.
- ۱۸- بدون مردانگی زندگانی آدمیت محال است.
- ۱۹- ظلمی که بتو وارد میآید مختار هستی که آن ظلم را عفو کنی.
- ۲۰- ظلمی که بدیگری وارد بیاورند ابدأ نمیتوانی آنرا عفو نمائی، و تا شرف آدمیت در وجود تو باقیست باید در رفع آن ظلم و در تلافی مظلوم با نعم قدرت خود اجتهاد نمائی.
- ۲۱- باید آدم آنقدر شعور داشته باشد که بفهمد هر ظلمیکه در يك ملك بيك نفر وارد بیاید ممکن نیست که آن ظلم بکل آن ملك راجع نشود، و آنچه راجع بکل آن يك ملك است ممکن هست که بالمال راجع بهر يك از اهالی آن ملك بشود.
- ۲۲- چاره ظلم وقتی آسانست که راجع بدیگری است همینکه ظلم بتو رسد چه میتوانی بکنی.
- ۲۳- لعنت بر ظلم نیست ملعونی بالاتر از ظالم است.
- ۲۴- ورد دهان آدم باید این باشد که: لعنت بر ظلم و آفرین بر مردانگی.
- «فصل ششم - در بیان تکلیف»**
- چهار در اتفاق**
- ۱- اتفاق اسباب خرابی بنیان ظلم و مایه آبادی دنیا است.

۲- آدم مأموریت خود را در دنیا بعمل نمیتواند بیاورد مگر با اتفاق .

۳- آدم بحکم عقل و بحکم طبیعت خود باید با آدم متفق باشد .

۴- درجه آسایش طوایف بسته بدرجة مردانگی ایشان است ولیکن معنی وقدرت مردانگی وقتی کاملاً بروز میکند که مردانگی آحاد يك طایفه در عالم اتفاق جمع بشود .

۵- اتفاق بنیان نظم عالم است .

۶- کسیکه با جمعیت آدم متفق نباشد آدم نیست .

۷- اتفاق قلعه عدل و مامن زندگیست ، هر کس خود را از اتفاق آدمیت خارج بسازد بدیوانه میماند که قلعه شهر خود را خراب و لشکر ظلم را بخانه خود دعوت نماید .

۸- بدترین دشمن خدا کسی است که خلل با اتفاق آدمیت برساند زیرا که اتفاق کارخانه آبادی دنیاست .

«فصل هفتم - در بیان تکلیف»

«پنجم در طلب علم»

۱- خدا باسان دو قسم چشم کرامت فرموده است ، یکی چشم ظاهری ، و یکی بصیرت معنوی چنانچه در عالم ظاهر يك آفتاب ظاهری است ، در عالم معنی يك آفتاب معنوی و این آفتاب معنوی مجمع آن حقایقی است که خداوند کریم از نور حقیقت خود قسمت ، بصیرت بنی آدم ساخته است .

۲- در دنیا آنچه فضل و معرفت و کمال بروز کرده کاملاً از پر تو آفتاب علم است .

۳- انسان تا انوار بافتاب علم نرسیده است ممکن نیست که مقصد هستی خود را بتواند درك نماید .

۴- رسیدن بعلم موقوف باجتهاد انسان است .

۵- هر کس طالب علم نیست بکوری مینماید که طالب بینائی باشد .

۶- حکماً آدم باید طالب علم باشد .

۷- آفتاب علم در مدینه شریفه است .

- ۸- مدینه شریفه مجمع النوار حق است .
- ۹- منتهای ترقی آدمیت رسیدن بمدینه شریفه است .
- ۱۰- مدینه شریفه عالم را احاطه دارد .
- ۱۱- هیچکس آفتاب مدینه علم را نخواهد دید مگر آدم .

فصل هشتم در بیان تکلیف

ششم در ترویج

- ۱- تکلیف انسان اینست که خود را آدم بکند ، تکلیف آدم اینست که دیگران را آدم بکند .
- ۲- معنی و قدرت آدمیت باید عدد آدمها را در دنیا زیاد بکند .
- ۳- آدم باید بهر وسیله که بتواند آدمیت را ترویج بدهد .
- ۴- آدم کامل آنست که مال و جان خود را وقف ترویج آدمیت بکند .
- ۵- نجات دنیا موقوف بترویج آدمیت است .

فصل نهم در بیان تکلیف هفتم

در حفظ نظام

- ۱- آدم بالاتر از افراد ضعیف است ، قدرت آدمیت در موافقت افراد آدمیت است .
- ۲- موافقت افراد ممکن نیست مگر باستقرار يك نظام .
- ۳- نظام آدمیت عبارتست از کل آن فواء که بجهت وصول موافقت آدمیت وضع شده است .
- ۴- در هر عهدی از برای حفظ موافقت آدمیت يك نظامی بوده است .
- ۵- اختیار آدمیت در مدینه شریفه است .
- ۶- بدون نظام آدمیت افراد آدمیت همیشه از همدیگر جدا و همیشه طعمه بهائم انسانی خواهد بود .
- ۷- نجات آدمیت موقوف بحفظ نظام آدمیت است .
- ۸- حفظ و متابعت و استحکام مبانی بر هر آدم واجبست .

جزو دوم در قواعد نظام مشمول بر ۱۶ فصل فصل اول در معنی قواعد نظام

- ۱- قواعد نظام یعنی معانی قدرت آدمیت .
- ۲- بدون قواعد نظام نیست ، و بدون نظام به اتفاق است و نه آدمیت .
- ۳- خیال مکن که متابعت قواعد نظام خارج از لوازم آدمیت است .
- ۴- در هر نقطه قواعد نظام حکمتی هست .
- ۵- هر قدر در عوامل آدمیت بالاتر بروی تعاون و لزوم قواعد نظام در نظر تو بیشتر جلوه خواهد کرد .
- ۶- اتفاق آدمیت عمارت است که بر روی این قواعد بنا شده است ، هر ایرادی که بر يك نقطه این قواعد بگیری مثل این خواهد بود که يك سمت این عمارت را خراب بکنی بی آنکه بتوانی در عوض آن خرابی يك نقطه را تعمیر نمائی .
- ۷- در ایرادات خود تعجیل مکن ، و بدان که آنچه حالا میدانی يك وقتی بیش از این خواهی دانست ، و آنچه حالا می بینی يك وقتی ما فوق آنرا خواهی دید .
- ۸- قواعد نظام را در مدینه شریفه معین فرموده اند .
- ۹- آنچه هست در مدینه شریفه است .
- ۱۰- تا نبینی نخواهی فهمید ، تا نرسی نخواهی دید و نخواهی رسید مگر به قواعد نظام .

فصل دوم در شرایط آدمیت آدمیت در عالم نظام سه شرط دارد

- ۱- ارتباط
- ۲- اقرار
- ۳- تعهد

فصل سوم در بیان ارتباط

- ۱- آدم باید باقتضای تکلیف اتفاق باعالم آدمیت يك ربطی مخصوص داشته باشد .
- ۲- حفظ و روابط اجزاء آدمیت باعالم آدمیت محول باشخاصی است که از جانب اولیاء علم مخصوصاً از برای خدمت معین مأمور شده اند .
- ۳- لقب این مأمورین « امین » است .
- ۴- ارتباط در عالم نظام یعنی داشتن يك امین مخصوص .
- ۵- هر آدم باید حکماً يك امین مخصوص داشته باشد .
- ۶- امین واسطه است میان آدم و عوالم فوق آدمیت .
- ۷- امین یکی از نقاط ارتباط اتفاق آدمیت است .
- ۸- کسیکه امین نداشته باشد از اتفاق آدمیت خارج است .
- ۹- امین در هر لباس باشد باید او را محترم داشت .
- ۱۰- بدون امین ارتباط نیست و بدون ارتباط اتفاق ، و بدون اتفاق آدمیت معدوم است .

۱۱- آدم باید اسم امین خود را هرگز بروز ندهد مگر باذن امین .

۱۲- آدم باید آنچه را از امین خود بشنود بهیچکس بروز ندهد مگر باذن امین .

فصل چهارم در بیان اقرار

- ۱- اقرار یعنی اعتراف به آدمیت .
- ۲- مضمون اقرار از این قرار است .
- ۳- من اقرار می کنم که آدم هستم .
- ۴- هر کس بخواهد داخل آدمیت بشود باید این مضمون را درپیش امین خود بزبان جاری نماید .
- ۵- آدم باید در هیچ موقع از اقرار به آدمیت خود مضایقه نداشته باشد .

فصل پنجم در بیان تعهد

۱- آدم باید اجرای تکالیف آدمیت را موافق اصول آدمیت بموجب تعهد معین برعهده خود واجب بسازد .

۲- مضمون تعهد از قرار ذیل است :

« من که آدم هستم در حضور خداوند عالم ، و ارواح انبیاء مرسلین ، و ملائکه مقربین و اولیاء دین در این مکان مقدس با کمال صدق و راستی تعهد می کنم که همیشه آدم باشم ، و تکالیف آدمیت را موافق اصول آدمیت کسبه شفاهاً و تحریراً از مجمع مقدس بمن القاء شده و میشود و خواهد شد مالا و جانا اجرا بدارم » و اگر از این تعهد خود نکول نمایم ملعون ازل و ابد و مردود خداوند لا شریک له باشم . »

۳- هر کس بخواهد داخل آدمیت بشود مضمون تعهد فوق را در پیش امین خود بزبان خود جاری بسازد .

فصل ششم در طریق ترویج

۱- در ترویج آدمیت سه طریقه است :

۱- طریقه تربیت

۲- طریقه تقویت

۳- طریقه مساعدت

۲- تربیت یعنی ترویج آدمیت بزبان

۳- تقویت یعنی ترویج آدمیت بفعال

۴- مساعدت یعنی ترویج آدمیت بجهان

۵- آدم کامل باید آدمیت خود را در هر يك از این سه طریقه بعمل بیاورد .

هرگاه آدم نتواند در این هر سه طریق قدم بزند در یکی از آنها اقتصار ثابت قدم باشد .

۶- باید لامحاله یا مساعد باشد یا مربی یا معقوی ، یا دارای هر سه مقام .

۷- کسی که نتواند در هیچیک از این سه مقام به آدمیت خدمت بکند او قاصر

آدمیت نیست و او را ابتدا نباید داخل آدمیت ساخت .

فصل هفتم در طریقه تربیت

- ۱- آدم باید در هر موقع زبان و فهم و عقل و تدبیر خود را صرف خدمت آدمیت نماید.
- ۲- تربیت در معنی محدود خود یعنی انسان را مستعد آدمیت ساختن و او را موافق قواعد تربیت نظام داخل آدمیت نمودن.
- ۳- آدم باید در هر جا هر کسی را که بتواند تربیت نماید.
- ۴- زنهای امری اطفال آدمیت نیستند تربیت آنها بر همه کس از همه چیز واجبتر است.
- ۵- بهترین نیکی آنست که آدم دیگر بر آدم بکند.

فصل هشتم در طریقه تقویت

- ۱- آدم باید بقدری که بتواند از مال خود صرف تقویت آدمیت بسازد.
- ۲- منتهای تقویت آنست که آدم از بذل مال در راه آدمیت هیچ مضایقه ننماید.
- ۳- وجوه تقویت کلاً باید بتوسط امین به اولیای مدینه شریفه برسد.
- ۴- وجوه تربیت کلاً صرف تقویت آدمیت میشود.
- ۵- مدینه شریفه مستغنی از هزار دینار است، مقصود از تعیین این وجه تشخیص درجه آدمیت است.
- ۶- کسی که از ادای رسم تقویت مضایقه داشته باشد باید او را به اتفاق آدمیت راه نداد زیرا وجود او آنقدر بیمصرف است که این رسم جزئی را نمیتواند کسب و ادا نماید، و آنقدر بی عقل است که معنی تقویت را نمیتواند بفهمد.

فصل نهم در طریقه مساعدت

- ۱- مساعدت حقیقی عبارت از آن است که آدم بجهت حفظ وجود آدمیت نهایت مردانگی و غیرت را بکار برد.
- ۲- اهل مساعدت محافظ آدمیت هستند.
- ۳- دفع دشمنان آدمیت مخصوصاً محول بمردانگی اهل مساعدت است.

فصل نهم در بیان جامع

- ۱- جامع عبارت است از اجتماع آدمها در تحت امانت يك امين واحد .
- ۲- اجزاء جامع در هر جا که جمع باشند جامع آنجاست .
- ۳- از ترتیب جامع باید استحکام اتفاق و ترتیب اجزاء و تهیه وصول سعادت مقصود باشد .
- ۴- در جامع باید از هیچ مطلبی گفتگو نکرد مگر از علم و آدمیت .
- ۵- کسی که آدم نیست نباید داخل جامعه بشود .
- ۶- هر جامع باید يك امين مخصوص داشته باشد .
- ۷- آدم باید داخل اجزاء يك جامع باشد .
- ۸- کسیکه داخل اجزاء يك جامع نیست از اتفاق آدمیت خارج است .
- ۹- آدم مختار است بهر جامعه که میخواهد برود اما باید از اجزاء جامع امين خود باشد .
- ۱۰- اجزاء يك جامع باید اقلاً ماهی یکدفعه در جامع خود جمع شوند .
- ۱۱- مطالب واقوالمیکه در جامع بیاید باید در خارج بکلی مخفی باشد .
- ۱۲- عدد اجزاء يك جامع باید نه از ۱۲ کمتر و نه از ۲۴۰ نفر بیشتر باشد .
- ۱۳- عدد آدمها هر قدر در جامع باشند معنی آدمیت در آن جامع بیشتر برود خواهد کرد .
- ۱۴- آدم هر قدر در جامع بیشتر برود بسعادت مقصود نزدیکتر میشود .
- ۱۵- جامع مدرسه آدمیت است .
- ۱۶- جامع مجمع ارتباط و بیان قدرت آدمیت است .
- ۱۷- جوامع باید کلاً با یکدیگر متحد و در کل حرکات خود کاملاً مربوط و مقید عوالم فوق باشد .
- ۱۸- کسیکه معنی وفایده و مقصود جامع را نفهمد از معنی آدمیت هیچ نفهمیده است .
- ۱۹- امين هر جامع خادم مخصوص و مباشر مطلق آن جامع است .

«فصل یازدهم - ورود انسان به عالم انسانیت»

۱- هر کس بخواهد داخل آدمیت بشود اولاً باید یکی از امضاء آدمیت را امین خود قرار بدهد .

ثانیاً باید در پیش آن امین بآدمیت خود اقرار بکند بمضمون فقره دوم در فصل پنجم .

ثالثاً باید در پیش آن امین تعهد آدمیت را بزبان خود جاری نماید .

۲- هر کس این سه شرط را در پیش امین بعمل بیاورد امین باید آدمیت او را تصدیق و او را داخل اجزاء خود قبول نماید .

۳- تصدیق امین بآدمیت شخص باید باین مضمون باشد : منکه امین آدمیت هستم بآدمیت تو تصدیق دارم و بحکم اجازه که از مدینه شریفه بمن رسیده است تو را داخل اتفاق آدمیت میسازم .

۴- بدبخت کسیکه بعد از داخل شدن بآدمیت بواسطه بی استحقاقی خود از آدمیت خارج بشود .

۵- آدمیت مبنای کل سعادت دنیا و آخرت است .

عروای بر کسی که آدم نباشد.

«فصل دوازدهم - در بیان اجازه سعادت»

۱- سعادت آدمیت رسیدن بمدینه شریفه است .

۲- راه این مقصد عالی مخفی است .

۳- یافتن این راه ممکن نیست مگر بآدمیت .

۴- امین در هر عالم نظام مصدق آدمیت است .

۵- تا آدم از امین خود يك تذکره مخصوص نداشته باشد راه مقصد ابداً از برای او باز نخواهد شد .

۶- اجازه سعادت ، آن سعادت تذکره مخصوص است که امین بآدم میدهد که راه

مدینه شریفه را از برای او باز نماید.

۷ - امین اجازه سعادت را نمیتواند بکسی بدهد مگر بآدمیکه مستحق این سعادت باشد .

۸ - آدم تا تکلیف آدمیت را درست بعمل نیاورد و یا مدتی درطریقه آدمیت قدم نزنند مستحق اجازه سعادت نخواهد بود .

۹ - اجازه سعادت باید سند کمال آدمیت باشد .

۱۰ - هرگاه امین بکسیکه مستحق نباشد اجازه سعادت بدهد آن امین خائن و از درجه آدمیت خارج است .

« فصل سیزدهم - در شناختن آدم »

۱ - هرگاه کسی گفت که من آدم هستم باید او را آدم دانست .

۲ - هرکس که مضمون نعهد آدمیت را بزبان جاری کرد او را باید آدم دانست .

۳ - هرکسی که یکی از امنای آدمیت را با مسامت خود قبول کرد او را باید آدم دانست .

۴ - هرکس که يك امین با آدمیت او تصدیق کرد او را باید آدم دانست .

۵ - هرکس اصول آدمیت را از اول تا آخر خوانده باشد باید او را آدم دانست .

۶ - هرکس گفت لا اله الا الله او را باید آدم دانست .

۷ - هرکس گفت یا الله او را باید آدم دانست .

۸ - شرایط فوق علامت ظاهری آدمیت است .

۹ - هرکس که یکی از علامات را ظاهر کرد باید او را آدم دانست ، و مادامیکه آدمیت خود را انکار نکرده آدم است .

۱۰ - علامت مکتوبات که از آدم بهر جا نوشته بشود لفظ (لیس) که مرکب از

(ل - ی - س) نوشته میشود و یا عدد آنها که (۱۰۰) است علامت شناختن آدمها یکدیگر را ، هرکس بخواهد خود را با آدمها بشناسد در اول ملاقات باید به ترتیب ذیل عمل کند :
یا الله ، الله اکبر و حمد ، بعد از کلمات فوق با دست راست انگشت سبابه یعنی انگشت

شهادت دست چپ خود انگشتان سبابه دست راست خود را بگیرد در نوشتجات شلاکت (سلام) است یا عدد آن (۱۳۶)

« فصل چهاردهم - در انکار آدمیت »

- ۱- هر کس گفت من آدم نیستم او آدم نیست.
- ۲- هر کس از اتفاق آدمیت خارج بشود او آدم نیست.
- ۳- هر کس بطور آشکار برخلاف تکالیف آدمیت رفتار کند او آدم نیست.
- ۴- هر کس منکر آدمیت خود باشد حیوانیست کور و دیوانه باید در هر حال بر او رحم کرد.

- ۵- هر کس بقسمی از اقسام منکریا مخالف آدمیت باشد او آدم نیست.
- ۶- هر کس با آدمیت اظهار عداوت کرد او مخرب دنیا و دشمن خداست.

« فصل پانزدهم - در تکالیف و شرایط امانت »

- ۱- امین باید بحکم محبت مخصوص از جانب اولیای مدینه علم معین شده باشد.
- ۲- هر کس بدون جهت خود را امین آدمیت قرار بدهد او دشمن آدمیت است و دفع او بر هر آدم واجبست.
- ۳- امین باید در کل صفات حمیده سرمشق آدمیت باشد.
- ۴- امین باید هم مربی هم مقوی هم مساعد باشد.
- ۵- مأموریت مخصوص امین عبارتست از ترتیب و حفظ ترتیب جامع.
- ۶- امین باید حکماً يك جامع مخصوص داشته باشد.
- ۷- امین در هر محلی که اقامت کند باید در آنجا يك جامعی ترتیب بدهد.
- ۸- در خدمات بآدمیت بالاتر از نظام و حفظ ترتیب جامع خدمتی نیست.
- ۹- امین باید شب و روز مواظب نظم و از دیار رونق جامع خود باشد.
- ۱۰- امین باید در هر جامع از يك تا سه نفر نایب داشته باشد.
- ۱۱- امین باید اقلأ هفته ای یک دفعه اهل جامع را در يك محل مناسب جمع نماید.

۱۲- امین باید مبانی اصول آدمیت را خواص و درجامع و خواص در هر جائیکه مقتدر باشد بزرگان خوش حالی و خاطر نشان اهل جامع نماید .

۱۳- مبانی اصول آدمیت باید بتدریج مناسب حال مستمع باشد .

۱۴- امین باید در اعطای اجازه سعادت بقدر قوه مراقب شرایط احتیاط باشد .

۱۵- امین در کل مطالب آدمیت باید کاملاً تابع قوای ترتیب و از روی نهایت موافقت تابع هادی خود باشد .

۱۶- امین هر نوع اشیاء و وجوهی که در طریق از اجزای آدمیت وصول نماید باتمام توسط هادی خود بخزانة مدینه شریفه برساند .

۱۷- امین مختار است در اینکه هر کس مخالف آدمیت رفتار کند او را از اتفاق آدمیت اخراج کند .

۱۸- هرگاه يك آدم از امین خود اجازه بخواهد که امین دیگر اختیار کند اجازه مزبوره در صورتیکه فایده بنماید مضایقه نمیشود .

۱۹- امین در عالم آدمیت چه در جامع و چه در خارج هر چه گوید و هر چه اتفاق بیفتد که متعلق بآدمیت باشد فی الفور باید بهادی خود اطلاع بدهد .

«فصل شانزدهم - در خاتمه»

۱- ای صاحب شعور اگر این رساله را بدقت ملاحظه نموده‌ای الآن تو یکی از اجزاء اتفاق آدمیت هستی .

۲- شخصی که معنی و مقصود آدمیت را فی الجمله درك کرده باشد محال است که مال و جان خود را وقف خدمت آدمیت ننماید .

۳- اگر از قبول آدمیت تردید و ایرادی داری شکی نداشته باش که ایراد تو از نقص اطلاع تست .

۴- در نظام آدمیت ، نقطه نیست که جامع هزار نقطه باریک نباشد .

۵- در آدمیت هیچ چیز نخواهی یافت که بقدر ندرت خلاف عقل آدم یا خلاف شریعت خدا باشد .

۶ - آنچه خلاف شریعت خداست آن خلاف آدمیت است .

۷ - آدمیت یعنی حفظ دیانت ، آدمیت یعنی خدمت دنیا .

۸ - آدم یعنی طالب حیات حقیقی ، آدم یعنی نجات دنیا .

۹ - خدا تورا از برای دنیا نیافریده است خدا بتو در دنیا مأموریت مخصوص داده است مأموریت تو آدم شدن است .

۱۰ - اگر ظالم هستی بترس از خدا و آدم بشو ، و اگر مظلوم هستی رحم کن بر خود و آدم بشو ، و اگر آسوده هستی تو رحم کن بحالت اینهمه مخلوق و آدم بشو ، بین در اطراف چه بلاها و چه ذلتهای و چه ظلمها یریا نموده اند .

۱۱ - تغییر این اوضاع نسبت بآدمیت تست .

۱۲ - مگر از آدمیت تنها چه خواهد شد اگر نوتنها هستی نظام اتفاق تورا با کل آدمیت جمع خواهد کرد ، اگر تضعیف هستی نظام آدمیت تورا فوی خواهد کرد .

۱۳ - آدم بشوزیرا که قدرت آدم در آدمیت تست .

۱۴ - آدم بشو که آدمیت تورا لازم دارد .

۱۵ - مبدا برای ملاحظات هست منکر آدمیت خود باشی .

۱۶ - بدانکه اگر منکر آدمیت خود باشی مخرب دنیا و ملعون ازل وابد خواهی بود .

۱۷ - سر نوشت جمعی در دنیا بسته بیک لفظ تست اگر بگوئی من آدم هستم قدرت آدمیت را بهمین يك لفظ بمراتب افزوده و اگر بگوئی من آدم نیستم بهمین يك لفظ بی آنکه ملتفت شوی بقدر يك لشکر معظم بدستگاه ظلم امداد کردهئی .

۱۸ - ای مسافر دریای عمر هستی اینست که توفهمیدهئی .

۱۹ - معنی و مقصد هستی در مدینه شریفه است ، سعادت دنیا و آخرت تو حواله بمدینه شریفه است .

۲۰ - زمین و آسمان بتو مژده سعادت میدهد .

۲۱- ادراك سعادت میسر نخواهد بود مگر از برای آدم.

انتهی - اواخر قرن سیزدهم هجری قمری

اولین اقدام مهم مجمع آدمیت در تهران ، که در آروز اهمیت
 فراوان داشت ، اجتماع بیست و چهار نفر از رؤساء جوامع آدمیت
 (امنای آدمیت) در تهران بود . این ۲۴ نفر پس از شور فراوان
 اعلامیه محرمانه‌ای در تهران و سایر شهرهای ایران منتشر ساختند
 که در حقیقت نخستین عکس العمل مهم و اقدام متهورانه آنان نسبت به اقدامات دولت و
 دستگاه درباری ناصرالدینشاه ، بشمار میرفت .

در مقدمه اعلامیه مزبور چنین نوشته شده بود : * بدیهی است که موکلین آدمیت
 منتهای دقت را بعمل خواهند آورد که مبدا این ودیعه شریعت بدست کسانی بیافتند که
 از حلقه آدمیت خارج باشند ، اعلامیه مزبور که (کلام) نام داشت بدین ترتیب آغاز
 میشود :

ما بیست و چهار نفر از امنای آدمیت به اقتضای يك مأموریت عظمی در یکی از
 اقالیم مقدسه اسلام جمع شده مطالب ذیل را بهر يك از اولاد منتخبه ایران مستقیماً و
 محرمانه تبلیغ نمائیم .

ای برادران روحانی .

هرج و مرج امور دولت و فلاکت آحاد ملت همانست که می بینید . در هیچ نقطه
 روی زمین هیچ ایل وحشی نیست که بقدر خلق ایران از حقوق آدمیت محروم مانده
 باشد . فقر ، فحطی ، اسیری ، ذلت ، رسوائی هیچ بلیه نمانده که بر سر این ملک جمع
 نکرده باشند .

آنچه داشتیم گرفتند . آنچه بود خراب کردند .

آنچه توانستند فروختند و آنچه هم باقی مانده همه را یقیناً بار فنا خواهند داد
 بعد از پنجاه سال سلطنت و پس از آنکه ایران را مبدل يك قبرستان ساختند حال نازه در

تهران میخوانند قانون بگذارند .

مقصود واضح است .

همان فریب خلق و همان کاهرائی - ظلم که در این مدت مدید سنت اولیای این سلطنت بوده است .
از يك دستگاہی که بنیانش تماماً بر عصب و بر ظلم باشد چه قانون میتوان منتظر شد .

غاصبین حقوق ملت در دنیا فقط يك قانون شناخته اند .

پول بنده والاسرت را می پریم .

غلام ما بشو والا شکمت را پاره میکنیم .

آنچه میکنیم همه را تحسین بکن والا تو را و خانه تو را و عیال تو را آتش میزنیم ...

... گوش کنید ای برادران عزیز گوش کنید .

در تحقیق امور ملل اول نکته که بر عموم اولیای علم ثابت شده اینست که وجود قانون در هیچ ملك ظاهر نمیشود مگر بهمدستی سه قدرت جداگانه :

اول قدرت وضع قانون

دوم قدرت اجرای قانون

سوم قدرت مراقبت اجرای قانون

... این اتفاق رحمانی الان کل ممالك ایران احاطه دارد . جمیع ارواح مکرم و اعظم مرشدین دین و عموم کاملین قوم و کافه اصحاب غیرت باطناً و ظاهراً اعضا و مقوی و خادم این اتفاق هستند . تمام اوضاع ملکی و کل ظهورات ارضی خیر میدهند که عنقریب اساس عالم دگرگون و اقالم این ملك مملوبك نورنازه خواهد شد .

در انتظار چنان حادثه قدسی . ما پیشروان این اردوی سعادت مخصوصاً نزد شخص تو آمده بشخص تو که الان این صحیفه را میخوانی يك پیغام واجب داریم . اولاً بدان که این مجلس خود بخود فراهم نیامده است . موکلین این طریقت حالت شخص تو را

قبل از وقت موبموشکافته و پس از حصول اطمینان از لیاقت فطرت تو این صحیفه را به این تدبیر طبیعی بدست تورسانده‌اند . ثانیاً بصراحت بتو خبر میدهم که این مجلس از برای تو خالی از نتایج کلی نخواهد بود . اگر آن شعاع آدمیت که ما در وجود تو سراغ کرده‌ایم تو خودت الان آن شعاع را در قلب خود بدرستی منور نمی‌بینی پس تأمل رشته این کلام را بر همین نقطه قطع بکن و دیگر هیچ اسم آدمیت به زبان نیاور ، ولیکن اگر بغض الهی توبه پایه که بواسطه موکلین استنباط شده خود را واقعاً دارای حق و شایسته شأن آدمیت می‌شناسی پس به سرور وجدانی بتو مرزده میدهم که از امروز جمیع آدمیان این ملک دوست و برادر و همدست فدوی تو هستند .

در عوض این ارادت و محبت عام از تو هیچ توقعی نداریم مگر صفای آدمیت و فکر همت و دستگیری .

در مراحل این اتحاد نجات بخش هیچ اقدام هیچ حرف و هیچ نقطه نخواهی یافت که مطابق مصلحت عام و مؤید سعادت شخص تو نباشد .

جمیع آن نعمات که اولیای معرفت به اولاد بشر وعده فرموده در باطن این اتحاد و موقوف بظهور قدرت این اتحاد است .

... میگوئیم در این ملک شریف ذواتی ظاهر شده که محرم اسرار حق و در این اوقات مخصوصاً مأمور هدایت این قوم فلك زده هستند بروید آن ذوات مقدس را پیش نمائید و تفصیل مقدرات عالم را از انوار معرفت ایشان بخواهید . این حقیقتی که در هر اقلیم و از زبان هر صاحب باطن باشد این خواهد بود که نجات عالم در توسیع این اتفاق و فرایض دینی هر ذی‌شعور در تائید و در خدمت این حزب الله است ...

مجمع آدمیت از روزیکه نخستین فعالیت خود را آغاز کرد ، در **جامعه آتشکده** تهران و هجده شهر ایران مراکزی برای تبلیغ (مرام آدمیت) تشکیل داد . در تهران که مرکز فرقه آدمیت بود ، علاوه بر سازمانی که کلیه شعب شهرستانها را اداره میکرد شعبه‌ای بنام (جامعه آتشکده) نیز وجود داشت .

در روزنامه قانون در این باره چنین نوشته شده است: « مذاکرات جوامع ایران هر روز معانی و اهمیت تازه پیدا میکنند. در تهران جامعی ترتیب یافته هسمی به آشکنه علم و غیرت و آتش آدمیت حقیقتاً در آنجا جمع است. علمای دین و امرای نظام و معتبرین قوم هفته‌ای اقلای یکشب در نقاط مختلف مجمعی ترتیب میدهند و موافق قواعد آدمیت با کمال آزادی ولیکن با شرائط محرمیت بر مطالب و دقایق آن امر اعظم که در مد نظر کل کاینات است مباحثات و تحقیقات مفصلی مینمایند. احکام و تعلیماتی که در مدت یکماه در مجالس متعدده آن جامع آتش افروز به اکثریت آراء معین فرموده باطراف فرستاده اند از قرار است که در تمام این نسخه بدون هیچ ترتیب بطور خلاصه محض نمونه قطع قطع درج مینمائیم^۱. »

موضوع مهم و قابل توجهی که مجمع آدمیت آنرا عنوان کرده و
عدم پرداخت افراد مجمع مورد بحث و گفتگو قرار دادند، موضوع عدم پرداخت
مالیات مالیات بدولت و دربار بود. اولین مقاله‌ای که میرزا ملکم در باره
 عدم پرداخت مالیات نوشت، بصورت دستورالعمل برای آغاز مبارزه هندی با دربار
 ناصرالدینشاه بود.

ملکم مینویسد: « شرط دولت حسابی این است که هر سال حساب دخل و خرج
 خود را بیک ترتیب صحیح اعلام نمایند. این قرار عادلانه که در این عصور رکن ناگزیر
 نظام دنیا شده باقتضای سایر بدبختیهای ایران در این ملک بالمره مجهول مانده است.
 در کل ایران احدی نیست که بتواند بگوید این مالیات نقد و جنس و این همه سر باز و
 خزاین طبیعی که از ما میگیرند و بچه قانون و در کجاها صرف مینمایند. دیوانیان ما
 بدون رعایت هیچ قانون و بدون نرس هیچ مؤاخذه هر قدر و هر طور که میل دارند مال
 مردم را میخورند و بهر نحو که دلشان میخواهد صرف آن کارها میکنند که می بینید. در
 یک دولتی که دخل و خرج خزانه باین طور از اختیار قانون خارج باشد، بدیهیست که
 معاملات دیوان و اوضاع سلطنت و ادارات دولت و حالت کلیه ملت گرفتار همین تکبتهای

و غرق همین رسوائیها خواهد بود که الان عموم اهالی این ملت را از زندگی میزار ساخته است^۱

و چون بیشتر اتکاء و توجه مجمع بعلماء و اهل علم و مجامع دینی مشهود ، قم و سایر مراکز مذهبی ایران و شیعه بود ، نخستین اقدام برای پیروی از دستور آن از مشهود آغاز شد^۲ در مشهود علماء ، تجار و نمایندگان اصناف جلسه‌ای تشکیل داده و بدون اطلاع عمال دولت درباره چگونگی پرداخت مالیات بحث نمودند ، دستور مذاکره جلسه بر این اصل استوار بود که (آیا بدولت بی قانون باید مالیات داد یا نه ؟) و پس از مذاکرات مفصلی که صورت گرفت ، قرار شد از علماء بزرگ شیعه در سراسر ایران استفتاء شود و آنها درباره این مسئله نظریه بدهند که آیا بچنین دولتی باید مالیات داد یا خیر ؟

اکثریت کسانی که از آنها استفتاء شده بود جوابهایی باین سؤال دادند ولی اغلب عبارات آنان مطلق و بزبان عربی بود ولی چندتن از علماء تهران و دو تن از علماء نجف جوابهای صریح و روشنی نوشته بودند که در آنها اظهار نظر شده بود که وصول مالیات را باید بصورت منظم و معین درآورد و حتی یکی دو نفر از آنان اظهار داشته بودند که وصول مالیات را باید باشخاصی واگذار کرد که سابقه ظلم و شقاوت نداشته باشند^۳ .

خود ملکم از قول یکی از جواب دهندگان مینویسد : « مالیات قورخانه حقوق ملت میباشد یعنی باید صرف حفظ حقوق ملت بشود لهذا وظیفه شرعی ما اینست که این قورخانه ملت را بسپاریم بدست مستحفظین حقوق ماله اینست که تسلیم آن اشخاص نمائیم که غصب و اضمحلال حقوق ما را حق و پیشه مخصوص خود قرار داده اند^۴ ... »

۱- روزنامه قانون شماره ۱۲

۲- ایضاً

۳- ایضاً

۴- ایضاً

و در جای دیگر مینویسد: « يك سید محترم از آذربایجان اینطور مینویسد هزار آفرین بر حکمت این قرار که بدولت بی قانون نباید مالیات داد واقعاً این چه حماقت بود که ما جان و مال خود را بدون هیچ حساب و کتاب و بدون هیچ عوض باین دیوان بی قانون تسلیم بکنیم ... یکی از آقایان کردستان مینویسد: « کلید این کار در دست اعیان آذربایجان است اگر آنها فی الجمله همتی بکنند همه ایران با ایشان متفق خواهند گردید ... از فارس درملکی که آفتاب آدمیت طلوع کرده باشد درملکی که دونه فر آدم معنی ترویج آدمیت را فهمیده باشند کدام دیوان اعلی جرئت خواهد کرد که بگوید پول بند ما من زور درست بکنم و بیایم مال و جان و عیال و کل هستی تو را نثار رذایل و بوالهوسی خود بسازم! ... »

کودتا بوسیله نظامیان و سرنگون کردن خانواده سلطنتی قاجار
کودتای نظامیان یکی از مسائلی بود که چندین بار در مجامع آدمیت پایتخت در باره
در تهران آن صحبت شد. در یکی از جلسات مجمع در تهران یکی از
 سرتیب‌های افواج قشونی رئیس مجمع پیشنهاد کرد تا با و اجازه
 حمله شبانه به تهران و دستگیری امنای دولت داده شود. رئیس مجمع فرمانده نظامی
 را از این عمل منع میکند و میگوید بجای کودتای نظامی باید بترویج و توسعه اصول
 مجمع آدمیت و تزئید افراد اقدام شود. نویسنده قانون از قول مخبر خود در تهران
 چنین مینویسد:

« مخبر ما از تهران مینویسد: دیشب در جامع ما چند نفر از امراء و صاحب منصبان
 نظام از پریشانی امور حاصله بحدت حرف زدن سر تیب شیردل هیچ حرف نزد تا اینکه در
 آخر مجلس بیک تغییر آرام گفت:

این حرفها که زدید همه بی حاصل است. حقیقت حال اینست که زندگی آدم در
 میان لجن این اداره محال شده است. اگر بمن اذن بدهید با يك فوج خود در يك شب
 همه این کثافت را جاروب و پاک میکنم.

جناب آقای ... که امام مجلس بود حرف سرتیپ را قطع فرموده گفت خوب میدانیم که قدرت و مردانگی جناب سرتیپ بیش از اینهاست ولیکن روح مطلب ما چنانکه میدانید بر صلح و بر اتفاق است. علی العجالة همت امرای لشکر باید فقط صرف ترویج اصول آدمیت بشود وقتی عدد آدمیان زیاد شد دیگر چه احتیاجی بزور فوج و تدبیر شب خواهد بود. بطور تحقیق میدانیم که اتحاد آدمیت در هر صنف علی الخصوص در صنف نظام ساعت بساعت پیش میرود. آن روزی که به همت امرای حاضر صاحبمنصبان و اتحاد عا کرما مقصود و سعادت آدمیت را بقدر کفایت بفهمند همه مقصودات در کمال مسالمت بعمل خواهند آمد. پس بدون حرفهای بی موقع آنچه در قوه داریم قبل از همه چیز صرف شیوع آدمیت نمائیم.

اهل نظام و همه حضار این فرمایشات را بالاتفاق تصدیق نمودند و هر کدامی بیک مأموریت و دستور العمل مخصوص از مجلس مرخص شدند^۱ در حالیکه ملکم سعی داشت اعمال زور را برای تغییر وضع و رژیم موجود، غیر لازم جلوه دهد، چند ماه بعد اعلامیه‌ای از طرف (صاحبمنصبان عسکریه) در روزنامه قانون چاپ و منتشر گردید.

گرچه روزنامه قانون مخفی‌الانتشار بود، و در آن هیچگونه اسم و مشخصات مجمع آدمیت ذکر نمیشد، معذالک از خلال سطور نوشته‌جات ملکم چنین استنباط میشود که در مجمع آدمیت و سازمان شبه فراماسونری او افسران و درجه داران ارتش مقام حساسی داشتند و شاید وجود همین افسران سبب شد که در تاریخ فراماسونری «گاولد» نوشته شود که اکثر درباریان و محافل حاکمه ایران فراماسونها بودند.^۲

در مقدمه اعلامیه‌ای که در آن روزگار افسران قشون منتشر کرده‌اند ملکم چنین مینویسد: «به اهل قانون مرده میدهیم که این روزها خیالات ایران همه جا در جوش و خروش است حرفها میزنند و مردانگی ها ظاهر میسازند که چند سال قبل بعقل محال میآمد.

۱ - شماره ۸ روزنامه قانون

۲ - تاریخ فراماسونری در جهان جلد پنجم صفحه ۴۸۲

موافق اخبار صحیح جمعی از امرا و صاحبمنصبان عسکریه متفقاً این شرح ذیل را باولیای دولت ابلاغ کرده‌اند.^۱

این چه اوضاع، این چه محشریست که در ایران بر پای ای اولیای دولت کرده‌اید. چرا این خلق بیچاره را با این بیرحمی تعاقب میکنند. اینطور حبس و شکنجه و قتل و غارت با کدام دین با کدام قانون درست می‌آید؟ ما اهل نظام تا کی باید در دست شما اسباب شقاوتهای ملت کش بشویم و در ازای این اطاعت و بردباری ما این چه فتنه‌هاست که بر سر ما جمع کرده‌اید. مناصب و مواجب و حقوق نظامی ما را ببینید بچه رذالتها آلت رسوائی این ملت سیاه‌روزگار قرار داده‌اید.

ببینید ما اهل نظام را چه قدر بی‌غیرت و بی‌عار میدانید که فرائض‌های رذل خلوت‌های خود را نه تنها بر صاحبمنصبان و امرای نظام بلکه بر خود وزیر جنگ، بر خود پسر پادشاه باین تسلط سوار میکنید. در میان ما آدم‌ها هست که هفت‌پشتشان در خدمت این دولت شهید شده و حالا شما بدون هیچ شرم آنها را مجبور میکنید که از برای تحصیل چند شاهی مواجب کشیف خود بروند و کفش غلام بچه‌های آبدارخانه را روزی هفتاد دفعه ببوسند.

ما تا امروز کور و از حقوق و تکالیف خود بکلی بی‌خبر بودیم، چنان تصور میکردیم که این مواجب را بعد نوع فرسافی از شما گدائی میکنیم همه را از خانه پدرتان آورده‌اید و محض مرحمت بما تصدق میدهید حالا تازه میفهمیم که این مواجب از همان مالیات است که ما خلق ایران بجهت حفظ حقوق خودمان میدهیم و شما بآن رسوائی صرف اسیری این خلق میسازید.

گذشت آنوقتی که ما شما را ولی نعمت خود تصور میکردیم و بفریب وعده‌های شما مال و جان و دین ملت ما را اسباب آن قسم هرزگیهای سفیهانه شما قرار دادیم سیل ظلم‌های شما وزرای خلق ایران و آواز قانون ما را بیدار کرده. حالا خوب

می بینیم که پروردگار رحیم ما را از برای عبودیت امثال شما نیافریده است .

حالا كاملا مطلع هستیم که موافق قانون خدا ما اهل نظام باید مستحفظ حقوق ملت باشیم نه اینکه در دست شما مثل حیوانات سبع برادران دینی و ابنای وطن خود را بجهت رضای خاطر شما در زیر لگد افواج زجر کش نماییم .

حالا بدترستی فهمیده ایم که همه این بدبختیهای ایران از غفلت و از عدم اتفاق ما بود . حالا بشما خبر میدهم که معنی و قدرت اتفاق را فهمیده و آدم شده ایم . حالا دیگر تنها نیستیم که شما بدلتخواه خود ما را اسباب اسیری همدیگر و میر غضب ملت قرار بدهید . بعد از این عوض اینکه غلام بچه فراشهای شما و آلت شکنجه این ملت بشویم چاکر با شعور ملت ایران و مستحفظ حقوق آدمیان خواهیم بود . بعد از این جان خواهیم داد اما از برای حقوق آدمیت خودمان نه از برای رونق این رذالتهای شقی که شما تبول ابدی خود قرار داده اید .

بیدار شوید ای اولیای نکبت ایران بیدار شوید زیرا که ما اهل نظام آده شده ایم .

توجه سفرای خارجی مقیم تهران بسازمان مجمع آدمیت
دوئتهای خارجی و فعالیتی که اعضاء مجمع تهران میکرده اند ، یکی از مائل
و مجمع آدمیت قابل توجه آن زمان بوده است .

در نوشتهجات ملکم و آثاری که از فعالیت مجمع آدمیت
پایتخت بدست آمده ،^۱ شواهدی دارد که سفرای خارجی مقیم تهران ، فعالیت این
مجامع و اقدامات آنها را مورد دقت قرار میداده اند و حتی یکی از سفرای خارجی
در ملاقاتی که بایکی از رجال عضو مجمع آدمیت کرده ، این موضوع را بیان داشته
است .^۲

در ملاقاتی که سفیر مزبور با عضو برجسته مجمع آدمیت کرده بالصراحه گفته
است که « بنا بگزارشات و عقیده شخصی او مجمع آدمیت میخواهد بنیاد دولت ایران

۱ - روزنامه قانون شماره های ۱۷۵۸

۲ - روزنامه قانون شماره ۸

را سرنگون کند» همان سفیر گفته است «هرگز بخیال نمیرسید که چنین دستگاهی تا این حد و درجه در ایران قوام گرفته باشد» بعد از توضیحاتی که (آنرجل تهرانی) سفیر مزبور می‌دهد، سفیر هنگام خدا حافظی می‌گوید «این بیداری ایران را از جانب دولت خودم و از جانب عموم هواخواهان ترقی بمسرت تمام تبریک می‌گویم»^۱ چند ماه بعد یعنی در اوایل ماه صفر سال ۱۳۰۷ اعلامیه‌ای از طرف مجمع تهران خطاب بسفراء خارجی باین شرح در روزنامه قانون چاپ شد:

در اوایل ماه صفر گذشته آدمهای ایران بتوسط امنای خود این اعلام نامه ذیل را به سفرای دول متحابه ابلاغ کردند،

ای سفرای گرام:

پریشانی امور ایران ممکن نیست که حواس جنابان شما را بر خطرات این وضع جلب نکرده باشد يك اداره خود پرست و بی رحم جمیع قوانین شرعی و عرفی را برچیده اساس زندگی تمام ملت را در میان يك هرج و مرج هولناك بکلی منهدم ساخته است. چه ضرور در اینجا شرح بدهیم که اختیار امور دولت در دست چه نوع جهال آلت چه رذالتهای عجیب و موجب چه خرابیهای وسیع شده است. و اگر هم قرضاً ما بتوانیم صدیک اعمال این دستگاه را بیان نمائیم واضح است که در خارج احدی قبول نخواهد کرد که در این عصر اجرای چنان شقاوتهای نگفتنی ممکن شده باشد.

حقیقتی که در این دریای مصائب تصریح و آنرا واجب میشماریم اینست که به تصدیق عموم علماء و بزرگان ما حفظ این دستگاه بکلی محال شده و اصلاح حال این ملک ممکن نخواهد بود مگر به استقرار قانون.

و چون این نیز به هزار قسم تجربیات تلخ بر عموم عقلائی ما محقق شده که ظهور قانون هرگز صورت نخواهد بست مگر بقدرت اتفاق لهذا ما یعنی کلیه آدمهای ایران به ارشاد علمای دین ما در يك اتفاق، هم عهد و هم افکار شده امید نجات این ملک را به توسیع و استحکام این اتفاق قرار داده ایم.

اگر چه پیشرفت و قدرت این اتفاق را تا این اواخر از انظار خارجه پوشیده داشته‌ایم ولیکن جنابان شما البته به تحقیق مطلع شده‌اند که امروز در ایران آنچه عقل و علم و نجابت و غیرت هست در این سلسله اتحاد جمع و از روی يك طرح علمی یکدل و يك جهت عازم يك مقصد واحد هستند . مقصد و طرح ما همان است که در اعلانات سابق منتشر ساخته‌ایم . روح افکار و معنی جمیع اقدامات ما مستحضر به این دو کلمه است . استقرار اصول آدمیت و اجرای قوانین عدل الهی... اصلاً لازم نمی‌دانیم که رجوع بقوانین خارجه نمائیم . ما انوار شرع اسلام را برای آسایش و ترقی این ملل کاملاً کافی میدانیم و در طرح تنظیم ایران هیچ تدبیری قبول نداریم مگر اجرای آن قوانین مقدس که دین ما از برای زندگی و سعادت ما مقرر و واجب ساخته است . ما آدمیان ایران در این موقع مهم از طرف خارجه اصلاً نه طالب مداخله دولتی هستیم نه منتظر معاونت مادی . جنابان شما با آن تسلطی که بر دستگاه ملت کش پیدا کرده‌اند البته قادر هستند که بدون هیچ وسیله رسمی فقط به اعتبار شخصی نسبت بنجات ایران مصدر خدمات عمده بشوند .

در این اواخر چنانکه خوب میدانید غربای فانیجیب محض جلب بعضی منافع متعفن به تعلقات و همدستی نامردانه خود حسادت و ردایل اطوار و زرای ما را بقدری که توانستند بر این ملک سنگین تر و سخت تر ساختند . از برای جنابان شما چه اشکالی خواهد بود که برخلاف چنان شیوه مکرره اولیای فکبت ما را بروخایم مقدمات خود متنبه نمائید .

در ختم کلام به ابد خبر خواهی بصیرانه از آن جنابان گرام این تمنای عاجزانه را داریم که با احترام قدمت تاریخ ملت و به ترحم مذلت بی‌بایان این خلق این اعانه معنوی و این توجهات دوستانه که شایسته آن مقامات عالیهست دریغ نفرمائید از يك ملت و ازگون بخت که فغان و اشك و خونس خاک ایران را غرق عزای کرده است . ۴ . ۱

یکی از سفراء در جواب این اعلامیه ، نامه دوستانه‌ای

جواب یکی از سفراء به امین مجمع آدمیت تهران نوشته و در آن چنین نگاشته است:

« نزدیک جماعت آدمیت و صفای مقصود شما خیلی پسندیده است

لیکن در يك فقره يك خبط کلی می بینیم . شما مالاها را تحریک کرده می‌خواهید آنها

را پیشوای ترقی این ملک قرار بدهید . اما میدانید که مالاهاى شما از مقننات ترقی

دنیا می‌خبر هستند . اگر حضرات را واقعاً رئیس جماعت آدمها قرار بدهید باالطبع

تعصب مذهبی مسلمانان را مستقل و اهل ایران را در نظر مال خارجه مورد اقسام

اعتراضات ناگوار خواهند ساخت .^۱

و ملکم خان در پاسخ باین سفیر چنین نوشته است: « مالاها گر چه در ملاقات با

خارجیه خشک و عبوس هستند ولی اکثر آنها بر طبق قوانین اسلام همگی مروج روح

و اصول آدمیت هستند. »

در اواخر سال ۱۳۰۷ هـ (۱۸۸۹ م) نشریه‌های سری

تشکیل مجلس شورای متعددی که خطاب (باولیای دولت ایران) بود از طرف رؤسای

کبرای ملی لژهای آدمیت تهران بین مردم منتشر شد که در آنها خطاب به

کارکنان دولت و بخصوص کسانی که اطراف شاه و در دربار بودند

مطالبی عنوان گردید و برای اولین بار موضوع تشکیل (مجلس شورای کبرای ملی)

مطرح شد .

اعلامیه‌ای که (مجمع آدمیت تهران) در سال ۱۳۰۷ هـ (۱۸۸۹ م) در ایران

منتشر کرده حائز اهمیت فراوان است و باید این اعلامیه و مقالاتی را که ملکم خان در

باره تشکیل (مجلس شورای کبرای ملی) انتشار داد منشاء تحولات سالهای بعد دانست .

متن این اعلامیه که به عریضه امنای تهران به اولیای دولت موسوم می‌باشد چنین است :

ای اولیای دولت

این اوضاعی که در ایران بر پا کرده اید زندگی این ملت را محال ساخته است.

باید این اوضاع را تغییر داد، ما به اشخاص شما هیچ عداوتی نداریم حرف ما فقط بر سر چهار مطلب است،

اولاً می‌خواهیم امنیت مالی و جانی داشته باشیم.

ثانیاً می‌خواهیم اسبابی فراهم بیاوریم که عنان امور دولت در دست افاضل ملت باشد.

ثالثاً می‌خواهیم همانطور که در عموم دول معمول است مالیات ما صرف حفظ حقوق ملت و اسباب آبادی ملک بشود نه اینکه مثل امروز بدترین اسلحه خرابی دین و دولت باشد.

رابعاً می‌خواهیم در ایران يك مجلس شورای کبرای ملی ترتیب بدهیم که در آن مجلس اعظم علما و مشاهیر عقلای ملک حقوق دولت و ملت را موافق اصول شریعت خدا مستقلاً معین و حفظ حدود مقرر را دائماً مراقبت نمایند.

ما یعنی عموم آدمیان ایران این چهار مطلب را چهار رکن زندگی ایران میدانیم و از شما که امروز اولیای دولت ما واقع شده‌اید مستدعی هستیم که این چهار شرط حیات ما را تا زود است در این ملک معجزی بنمایید. اگر شما از اجرای این مطالب حقه عاجز هستید ما به جنابان شما اطلاع میدهم که اتفاق جماعت ما از برای اصلاح کل امور ما کاملاً کافیت. ملکم درباره تشکیل مجلس شورای ملی چنین مینویسد: و باید افلا صد نفر مجتهدین نامی و عقلای معروف ایران را در پایتخت دولت در يك مجلس شورای ملی جمع کرد و بآنها مأموریت و قدرت کامل داد که اولاً آن قوانین و آن اصولی که از برای تنظیم ایران لازم است تعیین و تدوین و رسماً اعلام نمایند. ثانیاً موافق يك قرار مضبوط خود را یعنی این مجلس شورای ملی را مواظبت و مراقبت و موکل اجرای قانون قرار بدهند. بدون این شرط اخیری یعنی بدون وجود يك مجلس ملی که دایم مراقبت اجرای قوانین باشند بهترین قوانین دنیا بی اثر و بی معنی خواهند ماند. اگر پادشاه ما جنانکه مکررمی گوئید واقعاً طالب نظم ایران است پس چرا این مجلس شورای ملی را يك روز زودتر فراهم نمی‌آورد.

سببش همان است که خود پادشاه مکرر بیان فرموده از برای تنظیم يك دولت میل پادشاه کافی نیست باید خود خلق هم اینقدر شعور داشته باشند که بمقام طلب قانون برخیزند...^۱

در شماره دیگر قانون ملکم درباره وظایف نمایندگان مجلس می نویسد :

« احیای ایران موقوف به اجرای قوانین عدل الهی است. ترتیب قوانین بر عهده مجلس شماست .

اجرای جمیع قوانین دولت و اداره کلیه امور مملکت بر عهده وزارت است .

عدد وزراء را شما باید مشخص نمایید .

نصب وزراء در اختیار پادشاه است .

یکی از وزراء رئیس مجلس وزراء خواهد بود .

همه وزراء در حضور مجلس شما مسئول باشند یعنی مجلس شما حق خواهد داشت که هر وزیري که در اداره امور دولت برخلاف قانون حرکتی کرده باشد او را بمقام محاکمه بیاورد و پس از اثبات تقصیر او را موافق قانون تنبیه نمایند ...

وقتی قرار امور دولت بر این شد که وزراء نتوانند بدون اجازه مجلس شما نه يك پول از رعیت بگیرند و نه يك دينار از خزانه خرج بکنند . آنوقت مجدداً وزراء تابع قوانین شما و کل امور دولت لابد بروفق مصالح تمام خواهد بود اگر این اختیار در تحت مراقبت مجلس شما نباشد آنچه بگوئید و آنچه بکنید بی اثر و لغو خواهد بود .

از برای استقرار قوانین فوق شرط مطلق اینست که اول حقوق اعضای این مجلس را به نهایت دقت و استحکام مشخص و مقرر بدارید .

باید نصب شما در این مجلس مشیران به حکم قانون و انفصال شما از این مجلس به حکم قانون باشد .

انتخاب رئیس مجلس و محل ترتیب و مشورت شما باید موقوف به صوابدید شما

باشد ...^۲

۱- شماره ۱۸ روزنامه قانون .

۲- ایضاً .

«ملکم سپس در باره مصونیت نمایندگان مجلس صحبت کرده ، می نویسد : « به هیچیک از شما نباید هیچ حرفی زده و مؤاخذه ای کرد مگر بحکم قواعدی که شما وضع کرده اید و اگر شما مقصر باشید احدی نباید دست بزند مگر به اجازه مخصوص مجلس شما واضح است که بدون این حقوق اصلی و بدون چنان امنیت شخصی در ایران نه مجلس خواهد بود نه مشورت و نه قانون .^۱»

میرزا ملکم خان برای نشر افکار خود و مجمع آدمیت در روزنامه قانون . سال ۱۳۰۷ (۱۸۸۹ م) روزنامه قانون را در لندن بطور ماهانه منتشر می کرد . این روزنامه در « دفتر خانه کمپانی انطباعات شرقی در کوچه لومبارد نمره ۳۸ در لندن » چاپ میشد و محل توزیع آن در ایران ، در تهران و تبریز کتابخانه تربیت بود .

روزنامه قانون که بقطع وزیری و قیمت شماره اول آن يك عباسی بود در شماره دوم يك لیره و بتدریج يك ذره شعور « فهم کافی » و يك ذره « غیرت » شد .

ملکم شماره اول قانون را همراه عریضه ای برای ناصرالدین شاه فرستاد . عباس میرزا ملک آرا برادر ناصرالدین شاه در کتاب خود متن این نامه را چنین نقل می کند :

«... چون مسموع قبله عالم ارواحنا فداء میل به اجرای قانون دارید ، ما جماعتی از ایرانیان که در خارجه هستیم ، قانونی بجهت ایران نوشته همراه قدری از آنرا چاپ کرده و انتشار خواهیم داد . نمره اول آنرا بحضور مبارک فرستادیم هر گاه پسندیده است مشغول کار شویم والا موقوف داریم »^۲

از شماره اول تا چهل و دوم روزنامه قانون بحث قانون ، مجلس شورای ملی ، حکومت دسته جمعی ، دفع ظلم ، رفتارهای ظالمانه وزراء و عمال دولت و حکام در میان بود . و در بعضی از شماره ها نیز صحبت از تشویق مردم بسرنگون کردن و برهم زدن حکومت و سلطنت مطلقه و خارج شدن از قید عبودیت و اینکه باید خلق يك مملکت

۱- روزنامه قانون شماره ۱۸ .

۲- جلد چهارم تاریخ جراید و مجلات ایران ص ۹۶ .

تابع رأی و میل یکتفر باشد، مطالبی منتشر گردیده است.

چون از شماره اول این روزنامه صحبت از مجلس شورای ملی و محدود کردن اختیارات شاه و اعمال او شده بود، ناصرالدینشاه ورود آنرا به ایران قندغن کرد. ولی آزادیخواهان و کسانی که از دست دربار مستبد دلی پر خون داشتند، «قانون» را بهر صورتی بود تهیه می کردند و در مجامع مخفی آدمیت برای دوستان و هم مسلکان خود می خواندند.

عبدالحسین نوائی در این باره می نویسد: «وقتی بناصرالدینشاه خبر دادند که مجمعی از آزادیخواهان تشکیل شده و روزنامه قانون از اینجا به اطراف منتشر میشود، بلافاصله انجمن را محاصره و غارت نمودند و افرادش را که بالغ بر ۱۲ نفر میشدند اسیر نمودند و در خانه کامران میرزای نایب السلطنه حبس کردند.

یکی از آنان بنام حاج سیاح محلاتی (بدر حمید سیاح) خود را از بالاخانه پرت کرد و بایش شکست، نویسنده در جای دیگر می نویسد: «ملکم در نوشتن روزنامه آلت و واسطه ای پیش نبوده، بلکه انگلیسها چون با امین السلطان، صدراعظم ناصرالدین شاه که شدیداً به سیاست تزار روس تمایل نشان می داد میانه خوبی نداشتند می خواستند بدست ملکم و با روزنامه قانون از شاه و دربار انتقام گیرند^۱. ولی بهر صورت روزنامه قانون اثر خود را در بیداری مردم بخرج داد و در آگاه ساختن آنان بطرز کار و فکر اولیاء دولت تأثیر و اهمیت فراوان داشت.»^۲

روزنامه قانون برای عده ای مستقیم و به نشانی خود آنها ارسال میشد و برای پیروان ملکم و افراد فراهموشخانه مجرمانه و با واسطه افراد مورد اطمینان فرستاده میشد

۱- مجله یادگار.

۲- این نظریه صحیح بنظر میرسد، زیرا بطوری که خود ملکم در شماره اول قانون نوشته است، روزنامه مذکور در چاپخانه (شرکت انطباعات شرقی) که یکی از مؤسسات وزارت مستمرات انگلستان و وابسته به شرکت هند شرقی بود، طبع و توزیع و در ایران مجافاً توزیع می گردید.

و در تهران توزیع می‌گردید. نخستین شماره در روز ۱۰ ذیحجه سال ۱۳۰۲ درست پنجاه و دو روز بعد به تهران رسید. پس از اینکه هفت شماره روزنامه بوسیله پست و قاصد به تهران رسیده و توزیع شد، ناصرالدین‌شاه در صدد توقیف و جلوگیری از توزیع آن بر می‌آید. اعتمادالسلطنه در خاطرات روز ۲۳ رجب ۱۳۰۸ که يك سال از انتشار قانون می‌گذشته چنین می‌نویسد: «... شاه مجدداً با دست اشاره فرمودند جلو رفتیم. از جیب مبارک روزنامه نمره هفتم قانون که از لندن برای من آورده بودند و دیروز من بجهت شاه فرستادم بیرون آوردند. اول از من سؤال فرمودند که این روزنامه به چه واسطه به تو رسیده عرض کردم اوانس خان مترجم بتوسط برادر خود برای من فرستاده. قدری معاندین امین الدوله فرصت بدست آوردند به اوناخت بردند که برای او ممکن است که نگذارد پست این روزنامه را بیاورد. من عرض کردم پست وجهاً من الوجوه مسئول این فقره نیست. دولت روس با آن قوت و قدرت و نظمی که دارد نمی‌تواند مانع شود که روزنامه نهلیس «نیپلیست» را به روسیه وارد نکند. جز قوام الدوله احدی با من همراهی نکردند بلکه تاخت و تازغریبی به امین الدوله می‌کردند. در هر حال مأمور شدیم برویم بنشینیم يك ارتیکل در روزنامه رسمی و یکی در روزنامه اطلاع در خدمت میرزا ملکم خان بنویسیم. حضرات که قابل نوشتن نبودند، مصباح الملک را به کمک خواستند. او هم عجز آورد... خانه آمدم. هر دو مسوده را نوشتم. بعد به میرزا فروغی دادم پاکت نویس کرد...»^۱

روزنامه قانون در تهران چون ورق زر، دست بدست میشد. امین السلطان در سفرهای فرنگستان شنیده بود که از نوشتن انتقادات روزنامه‌ها نباید ترسید، بلکه آن را بایستی دلیل اهمیت و نفوذ و مقام دانست.^۲ برعکس شاه فحشهای ملکم را مستقیماً به خودش می‌دانست تا جایی که دستور داد ورود روزنامه قانون به ایران منع شود. امین-

۱- در این ایام میرزا علیخان امین الدوله پست ایران را در اختیار داشت و آنرا

اداره میکرد.

۲- روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه ص ۸۴۳.

۳- خاطرات سیاسی امین الدوله ص ۱۴۷.

الدوله مسئول پست و دشمن صدراعظم در این باره چنین می نویسد :

... شهرت روزنامه قانون را منع دولتی بیشتر کرد و حرص مردم بدیدن و داشتن آن از امتناع دیوانیان بیشتر شد . تا اینکه امین الدوله بحکم شاه در پستخانه های ایران اوراق قانون و کاغذهائی را که بتضمین این روزنامه مظنون بود ضبط و توقیف می کرد بازچه از مهالك عثمانی ، چه از نواحی قفقاز ، چه از سمت عراق عرب بدست تجار و مسافر بن آنقدر که جمعی بمطالعه روزنامه تسکین اشتیاق کنند باطراف ایران داخل میشد و از این نشریات داغدیدگان مملکت که حقوقشان در خرچین آبداری پوسیده شاهشان از گندم سرگین فاطر خانه آزرده شده بود هیجانی گرفته مضامین روزنامه را کم کم نقل هر مجلس و نقل هر مجلس می کردند ...^۱

توقیف قانون و سانسوری که بر روی نوشته ها در پست خانه
دستگیری اجراء گردید نتوانست جلو پخش این روزنامه را در پایتخت
نویسندگان قانون بگیرد . در رمضان ۱۳۰۹ هـ (۱۸۹۱ م) نامه هائی بی امضاء و
شبه نامه هائی از ولایات پایتخت برای شاه فرستاده میشد . حتی
بعضی از نامه ها و شبه نامه ها را در عمارات سلطنتی خود شاه پیدا کردند که در همه آنها از
دولت شکایت شده و شاه را تهدید نموده بودند .

ناصرالدین شاه دستور داد شورائی از : امین السلطان صدراعظم امین الدوله
نایب السلطنه مخبر الدوله و کنت دهونت فورت رئیس نظمیه تشکیل شود . نامه ها را به
شورای سلطنتی بردند . در آنجا خواندند حضار از صدراعظم پرسیدند نامه ها از کیست ؟
امین السلطان گفت نامه ها بتحریر ملکم خان نوشته شده و یاران او آنها را در تهران و
ولایات پخش می کنند . در حالی که اعتماد السلطنه می نویسد : ... مقصودش از این عرض
هم تحریر عداوت شاه است به میرزا ملکم و هم بروز عداوت دوستان ملکم خان است .
اما غافل از اینکه اینکارها از معاندین خود امین السلطان است که در تهران هستند .
می خواهند شاه را به وحشت بیاورند شاید به امین السلطان ناختمی بپزند او را معزول

کنند...^۱

درشورا از صدراعظم می‌رسند چه کسی این نامه‌ها را می‌نویسد؟ امیرزا محمد علی‌خان فرید، فریدالملک، منشی سابق ملک در لندن را معرفی می‌کند. مأموران دولتی بخانه او هجوم می‌کنند. اوراق و اسناد او را برداشته بخانه نایب‌السلطنه می‌برند. نایب‌السلطنه که در این ایام از لحاظ گرانی بابتخت مورد بی‌مهری شاه بود، سواد یکی از مقالاتی که بقلم سیدولی و تحریر میرزا فروغی بود پیدا می‌کند. فریدالملک و سیدولی را دستگیر می‌کنند. ولی فروغی فراری و مخفی می‌شود. نایب‌السلطنه که با اعتماد السلطنه روابط خوبی نداشته او را هم از خبر نگاران ملک و نویسندگان مقالات قانون معرفی می‌کند. پس از این حادثه میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله والی آذربایجان را هم بانهام نامه نویسی و خبرنگاری معزول و بقزوین می‌برد. محسن‌خان معین‌الملک (مشیرالدوله سوم) را هم از سفارت اسلامبول احضار می‌کنند ولی او بسلطان عثمانی متوسل می‌شود و بطوریکه در بابتخت شایع کردند تقاضای تابعیت عثمانی می‌کند. ولی سرانجام با وساطت امین‌الدوله بهر آن می‌آید. و بدین ترتیب شاه مدتی خوشحال می‌شود. اما بار دیگر روز نامه قانون بایران رسید و در محافل آزادیخواهان و روشنفکران توزیع شد.

با وجودیکه تا کنون عدد زیادی از نویسندگان و مورخان درباره تشریفاتی و سبک و شیوه خاص ملکم سخنما گفته‌اند، با اینحال اعتماد السلطنه که در يك جا ملکم را (معلم و مرشد) منتهی (دیوانه)^۱ می‌خواند در روزنامه خاطراتش درباره مندرجات قانون و نوشته‌های ملکم شک کرده آنها را بقلم دیگران میداند. اعتماد السلطنه می‌نویسد: ... نعره‌های اول فحش و بی‌احترامی و نامربوط بود. اما اینکه حالا نوشته می‌شود الفاظ مستهجنه ندارد و فارسی بسیار خوب سلیس است. خیالاتش اگر از ملکم خان باشد انشایش از او نیست. ملکم خان قابل اینطور چیز نوشتن در فارسی نیست. سالها معلم من بود و مدت‌های مدید آشنا و دوست من. پایه سواد و فهم او را میدانم. بلکه می‌توانم بگویم که خیالات هم از او نیست...^۲

۱- روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه ص ۱۹۳.

۲- ایضاً ص ۱۰۲۸. WWW.BOOKBAZ.IR

گرچه این اظهار نظر نمیتواند مورد استناد قطعی واقع شود ولی چون شاگردی دربارہ (استادش) سخن میگوید آنرا نقل کردیم. آنچه میتوان گفت اینست که ملکم چه در ایران و چه در اروپا همکاری داشته که در نوشتن مقالات روزنامه قانون با او همکاری میکرد و مانند چنانچه در پایتخت عدهای بجرم نوشتن مقالات دستگیر و مدتها زندانی شدند^۱.

تأثیر نوشتههای ملکم و روزنامه قانون نه تنها در بین طبقات مؤثر ابوالقاسم لاهوتی و روشنفکران تأثیر داشت، بلکه در بین طبقه جوان آن عصر نیز و روزنامه قانون بطور مستقیم اثر میگذاشت. ابوالقاسم لاهوتی شاعر و انقلابی معروف ایران نیز در اثر خواندن روزنامه قانون، دارای افکار انقلابی شده است. لاهوتی در «انوبیوگرافی» خودش مینویسد: «هنگامیکه جوان بودم اشعار اولیه ام تحت تأثیر افکار پدرم قرار داشت. اشعاری که در آن هنگام میسرودم شهرت یافت و مردم روشن بین کرمانشاه بخصوص تشکیلات محلی فراماسوئری که تحت نام (جمعیت آدمیت) فعالیت میکرد، متوجه روح انقلابی شد. آنان مخارج تحصیل مرا در تهران فراهم کردند و از کرمانشاه روانه پایتخت شدم^۲».

ابوالقاسم لاهوتی در آخرین کتاب خود که بزبان تاجیکی نوشته در ابتدای فصل که بدان نام (نصاف نجات بخش) داده، درباره شناسائی اش با جمعیت فراماسوئری آدمیت، چنین مینویسد: «يك روز پدرم بمجلس دوستانش رفته بود. از منزلی که موعود بود پسر صاحب خانه را بخانه ما فرستاد و بوسیله او بمن پیغام داد که آخرین شعر

۱- میرزا علیخان امین الدوله مینویسد: «در تبریز میرزا یوسفخان مستشار الدوله بتهمت مکاتبه و خیانتکاری بملکم گرفتار و پس از غارت اثاث البیت و ضبط تمام نوشتهجات تحت الحفظ بحبس تهران فرستاده شد و بواسطه حبس که این حکم بدست حسینعلیخان ابرق نظام مجری گردید که او خود مسلماً با ملکم درین شایعه همداستان بود لاجرم شراره خیالات و اقدامات ملکم بجان جمعی افتاد. برای نایب السلطنه و امین السلطان رشته نو و وسیله تازه بدست آمد که اگر امن خود را با بدبختان مملکت از این راه مجری دارند. هر روز خاطره شاه را از یک نفر اندیشه ناک و قومی را از پادشاه مهربان رمیده و نمید میگردند» (خاطرات سیاسی امین الدوله ص ۱۴۸)

۲- کلیات ابوالقاسم لاهوتی جلد ششم شهر دوشنبه تاجیکستان ۱۹۶۳ ص ۱۶۴-۱۶۵

ابوالقاسم لاهوتی



اورا پیدا کرده برایش بفرستم . من زود آن شعر را پیدا کرده فرستادم اما درین ضمن ناگهان روزنامه قانون ملکم برخورد کردم . بطوریکه بعدها شنیدم این روزنامه در لندن چاپ میشد و پنهانی برای اعضای جمعیت آدمیت به همه نقاط ایران منجمله کرمانشاه میفرستادند . مندرجات اولین شماره قانون مرا مقنون و بخود مشغول کرد . وقتی بخود آمدم که پدرم را بر بالای سرم دیدم ، او تبسم کنان مرا مینگریست . معلوم شد که من ساعتها غرق خواندن قانون بودم تا جائیکه آمدن پدرم را حس نکرده بودم از اینکه بدون اجازه روزنامه را برداشته و خوانده بودم ، عرق ریزان پدرم التماس کردم که گناه مرا ببخشد . پدرم گفت : پسر جان من گناه دارم که تاکنون ترا از وجود این روزنامه آگاه نکرده ام .

« آنگاه پدرم بتفصیل درباره قانون با من سخن گفت . او از مسأله ماسونیسم و مندرجات مجله توضیحات کافی بمن داد و اضافه کرد که قانون خیلی سری و خطرناک است . در هر خانه ای که آنرا بیابند آن خانه و ساکنان آنرا نابود میکنند . پروبالم از شنیدن جملات پدرم گشاده شد و خستگی و نومیدی از من دوری گرفتند ، بخود گفتم :

« این همان آتش است که در طلبش بودم . باید هر چه زودتر باین جمعیت داخل شوم . همه شماره های قانون ملکم مرتباً و بطور مخفی برای پدرم میرسید . هر شماره ای که میرسید در نیمه دوم شب میخواندیم و بعد از چند روز مخفیانه آمدن آنرا می بردند . من هنوز نمیدانم که آورنده و پس گیرنده آنها که بود . شاید پدرم از جای مخصوصی آنها را میگرفت ... »

نه تنها خود لاهوتی درباره عضویتش در جمعیت ماسونی و آدمیت در شرح حالش نوشته ، بلکه برنلس دانشمند و ایرانشناس فقید شوروی^۱ و میکائیل زنده ایرانشناس معاصر و عضو آکادمی علوم تاجیکستان و استاد شعبه ادبیات انستیتوی ملل آسیائی آکادمی علوم اتحاد شوروی نیز در این باره اطلاعات دقیقی نوشته اند^۲ . بنا بر این تأثیر نوشته های ملکم را در قانون میتوان در حوادث بعدی و حتی انقلابیونی که در مشروطه و بعد از برقراری حکومت مشروطه شرکت داشته اند جستجو کرد .

یاران ملکم که با نظم بیشتری در ایران کار میکردند چند سال سر نوشت یاران ملکم متوالی در غیاب او ، جامعه آدمیت را اداره میکردند ، و روزنامه در ایران قانون را ناشر افکار خود قرار داده بودند .

ناصرالدین شاه که خطر را احساس میکرد دستور جدی برای متفرق کردن آنان داد و پلیس تهران ۱۲ نفر از آنها را دستگیر و همه را در خانه کامران میرزا نایب السلطنه محبوس نمود . حاجی سیاح که عامل مؤثری در این میان بود

۱- کلیات ابوالقاسم لاهوتی صفحه ۹۹- ترجمه آنچه کفوقاً ذکر شد مرهون ایرانشناس و دانشمند شوروی میکائیل زنده میباشد که برای نگارنده از مسکوفر ستاده اند .

۲- برنلس دیوان لاهوتی مسکوف ۱۹۳۹ ص ۱۳ و ۱۴ بزبان روسی .

۳- میکائیل زنده کتب زیر را درباره لاهوتی نوشته :

۱- ابوالقاسم لاهوتی- شهر دوشنبه ۱۹۵۷ ص ۷ بزبان روسی .

۲- داوچرک ابوالقاسم لاهوتی- تاریخ ادبیات سویتی تاجیک قسمت ۱۱ شهر دوشنبه سال ۱۹۵۷ ص ۸۶ بزبان تاجیک

۳- تاریخ مختصر ادبیات شوروی تاجیکی مسکوف ۱۹۶۱ ص ۲۷۵ بزبان روسی .

بقصد فرار خود را از بالای خانه‌ای که در آن سکونت داشت بیابن پرت کرد ولی دستگیر شد و با ۴۰ سرباز مسلح و یک گاری بقزوین اعزام گردید و مدت ششماه در آن شهر در زندان ماند.

هدایت‌اله خان رشتی بدبالة شرح دستگیری و تبعید ۱۲ نفر از اعضاء فراموشخانه منجمله حاجی سیاح چنین مینویسد :

« ... سفر اول که آقا سید جمال الدین تبعید شد و با حاج محمد حسن پسر حدیث مختصر انقلابی در خواص بعمل آمد . با مر شاه ۱۲ نفر دستگیر شده بقزوین بردند با آقا باقر سعید السلطنه حاکم قزوین تحویل شده محبوس شدند . که از آنجمله یکی هم حاج سیاح بود ، اینمده پس از ششماه آزاد شدند .

مرتبہ دوم که مجدداً آقا سید جمال الدین تبعید شد ، برای جلوگیری از مشروطه خواهان و دستگیری آنها بنام بایگیری جمعی دستگیر و تحت تعقیب قرار گرفتند که از جمله یکی هم حاج سیاح بود که مخفی شده و تحت تعقیب بود چون هوا گرم شده بود ، شاه برای رفتن به بیلاق پشت کوه ، سلطنت آباد نقل مکان کرده و طرف دیگر خیابان راه شیران حیاطی برای صدراعظم بنا شد . و ایشان هم در این محل بودند . روزها قبل از اینکه شاه از اندرون بدر یاری یابد و مردم بحضورشان بروند همه در حیاط صدراعظم منتظر میماندند در یکی از روزها که همه منتظر بودند ناگهان حاجی سیاح بخانه صدراعظم آمده تقاضای ملاقات صدراعظم را کرد .

همه تصور میکردند او مخفی یا دستگیر شده است ولی با پای خودش بخانه صدراعظم آمده بود و صدراعظم گفت « آقا بالا خان رئیس نظمیہ بی جهت مرا تعقیب میکند در حالیکہ بی تقصیر هستم و بهمین جهت بخودتان پناهنده شده‌ام » حاج سیاح گفت « در اینموقع که جمعی دستگیر و تحت تعقیب هستند راضی نیستم در ایران بماتم اجازه بدیعت تا به هندوستان بروم » صدراعظم با و ملاطفت کرده و گفت همین امروز که به حضور شاهنشاه شرفیاب شدم اجازه مسافرت را میگیرم .

چون من در سفر پشت کوه همراه شاه می‌رفتم ، برای تهیه لوازم سفر از جلو آبدار-

خانه که گاهی شاه عصر اندرا در آنجا صرف می کرد می گذشتم، حاجی سیاح را دیدم که به درختی تکیه داده و متحیرانه ایستاده است، بی اختیار هر دو بهم نزدیک شدیم و علت توقف او را پرسیدم.

حاجی گفت: ماجرای تعقیب و سفرم را بصدر اعظم گفته ام او ماجرای را بعرض رسانیده و شاه فرموده بعد از نهار مرا احضار خواهند کرد ولی تاکنون خبری نشده نمیتوانم بشهر بروم و تاکنون هم خبری نشده او پایش را بمن نشان داده که در سفر فروین از بام مجلس افتاده و صدمه دیده بود.

از حال او خیلی متأثر شدم باو گفتم لابد شاه فراموش کرده و همین الان میروم و جریان را بعرض می رسانم.

ابتدا ترسیدم، شاه بمن سوء ظن برده مرا از جمله آنها بداند بفکرم رسید به بهانه ای شرفیاب شده در ضمن ماجرای توقف حاجی سیاح را عرض کنم. وقتی شاه چای صرف می کرد باحالت تعجب عرض کردم حاج سیاح را در بیرون باغ دیدم؟ شاه فرمود: آه، این بیچاره معطل مانده فراموش شده بود برو او را بیاور.

چون لحن شاه محبت آمیز و حالت دلسوزی داشت، یقین کردم که احضار او برای دلسوزی است. وقتی نزد حاج سیاح برگشتم و شرفیابی را باطلاعهش رسانیدم ضمن اظهار اعتنان متوجه شدم بغض گلویش گرفته دانستم که متوحش است.

باو گفتم من بوضع روحی شاه آشنا هستم و با کلماتی که می گفت یقین دارم نظر مرحمت دارد، متوحش نباش.

حاج سیاح بحضور شرفیاب شد از خیلی دور ایستاده تعظیم می کرد، شاه با دست او را بجلو خواند، قدری نزدیک شد و باز سرفروود آورد. شاه مجدداً فرمود: سیاح جلو بیا، جلوتر آمد عرض کرد:

شاه اگر لطف بی عدد داند بنده باید که حد خود داند

شاه فرمود: میدانم تملق گویی میکنی ولی با این حال منم بدم نمی آید، فرمود: «سیاح صبح صدر اعظم عرض کرد می خواهی به هندوستان سفر کنی، عرض کرد: منوط

بامر مبارک است « فرمودند « خوب فکر کردی ، منهم ما یلیم چندی در تهران نباشی ولی این سفری است بر خرج پول آرا داری « عرض کرد « قربان توشه درویش و سیاح توکل بخدای بزرگ است ، لقمه نائی خداوند می رساند « شاه فرمود « تو سیاح و شخص فاضل و معروفی هستی باید پول خرج کنی من بصدر اعظم می گویم با قصد تومان پول راه بتو کمک کند ، راستی در غیبت وضع خانوادہ ات چه میشود ؟ سیاح سر زیر انداخت و شاه فرمود « میدانم این سفر ضروری پیش آمده است ، دستور میدهم ماهی پنجاه تومان به خانہ ات بدهند ، حاج سیاح که ساعتی قبل خود را بیچاره می دانست حال در مقابل تقصیراتش تا این درجه طرف توجه و مرحمت شاه واقع شده حالت انقلاب پاودست داد دستها را بسوی آسمان بلند کرد و از صمیم قلب شاه را دعا کرد .

این اقدام شاه بدون مقدمه و اول دفعه نبود . شاه همیشه مایل بود مقصرین را با لطف شاهانه مجذوب نماید و مکرر گفته است ، زبان بدگویان را می توان با پول طلاق قطع نمود ، بایستی درب بهشت و جهنم را هر دو بروی مردم باز نمود ولی حال شاه در آنوقت خیلی ناراحت و عصبانی بنظر می رسید ، بطوری که خودداری را از دست داده رنگش برافروخته شده فرمود « سیاح من سه سفر به اروپا کرده ام ، در هر جا هر چیزی تازه ای بود با تشریفات مرا برده نمایش دادند . شهرهای زیبا دیدم مرخصخانه های بزرگ دیدم که هر يك درعاه بقدر درآمد مملکت ما خرج بر میداشت . برخلاف جاده های تنگ و وحشتناك مملکت ما که هنوز زنك دلیجان بگوش میرسد دیدم نرن از شکاف کوهها عبور می نماید . نرن دیدم که ما را از کوهی عظیم در پیچ و خم بقله مرتفع برد و سپس بهمین طریق سرآزیر نمود بقدری کارخانجات دیدم که بحساب نمی آید . باغات منی مشاهده کردم به سینماها و تماشاخانه های مجلل رفتم همه جا در همه حال مملکت خود را در نظر می آوردم که بجز شهر خراب و ویران و مردمان سخت و پریشان غوطه در در کثافات هستند . میتوانی تصور کنی آرزو نمی کردم ملت را ترقی و تربیت کنم تا پادشاهی خوش نام شده در تواریخ نام مرا بخوبی ثابت کنند .

این سید بیچاره (غرض شاه سید جمال بود) چون مردمان عادی در بعضی شهر-

های اروپا رفته از سیاست و جهت و اوضاع و احوال این دول بزرگ بی خبر است . می - گوید من روس و انگلیس را بزاو در آورده شما را پادشاه مشرق زمین میکنم . این عبارت اوجز بی خبری و عدم اطلاع از سیاست جهان چیز دیگر نیست . چه میدانند ما در چه وضعی گرفتاریم . البته نمیدانند زیرا او وارد نیست . بمیرزای شیرازی می نویسد: مالیات با فشار از مردم می گیرم و با بولپوسی خرج میکنم یا عبارت دیگر معلوم نیست کدام مالیات . دو میلیون و نیم ملت مالیات میدهد در مقابل یکدینیا مخارج را منتظر است بعمل آید با این درآمد و جیب خالی ملت و سیاست دانیهای همسایه ها می خواهد این مملکت ما را اروپا کند .

این سید ، مردم را دعوت بمشروطیت می نماید تو و امانال تو هم باین عبارت های تو خالی دامن می زنید در حالیکه خودتان هم پی بمعنای آن نمیرید . ملت ما که عبارت از عشایر وحشی است ، سراسر خاك ما را فرا گرفته که هنوز خانه بکول هستند و می گویند شاه کسی است که ریش او را با غسل تر کرده و با تیغ الماس می تراشند . می خواهید افشار از سر این وحشیها بردارید . مملکت را منقلب کنید تا پنهان بدست دشمن دین و مملکت ما بدهید .

سאלات روس بایران آمد ناموس این ملت بدست آنان افتاد . سیاح قدرد این سلطنت و آزادی را نمی دانید . برو بهندستان مشاهده کن این گاوهای سه من شیر بده انگلیسها را که در تحت چه فشاری زندگی میکنند و استقلالشان را از دست داده اند « شاه با اشاره ولی باغضب حاج سیاح را مرخص کرد و فرمود « برو نزد صدراعظم تا قرار خرجی تو را بدهد . در راه نیز اگر پولت تمام شد تلگراف کن تا داده شود از محل های تاریخی آنجا عکسبرداری کن و برای ما بیاور « حاج سیاح را در آخر امر با سردی مرخص کرد . پس از آن برخاست بکلی متغیر بود ، بنا این بود در دربار نماز گذارد ، باندرون رفت و آرام با خود گفت « این اشخاص باید مجازات شوند »^۱

قضیه لاتاری و خلع ملکم خان از مقام سفارت و محاکمه او در لندن و گوشه گیری اش

که جمعاً ده سال طول کشید ۲۲ ذیقعده ۱۳۰۶ (۱۶ مارس ۱۹۸۰) او را برای همیشه از ایران و سیاستی که دنبال می کرد طرد نمود . پول پرستی او و سوء استفاده ای که وی با داشتن مقام سفارت در لندن نمود ، سبب شد تا حتی اربابان انگلیسی اش نیز نسبت به او تغییر عقیده بدهند .

سندی که بخط امین السلطان در این مورد باقی مانده است گوشه ای از مذاکره سر « دراموند ولف » وزیر مختار انگلیس در تهران را با صدراعظم وقت ایران در باره ملکم روشن میکند . در این سند امین السلطان بشاه می نویسد : « ... در باب ملکم خان هم عقیده خانه زاد را از بابت اینک که اول تهدید شود و بعد سفارت ایتالیا داده شود پسندیده و میگفت « او بنده پول است » مواجب کافی بدهید بایتالیا یا بیرلین مأمور کنید به آمریکا هم بفرستید ضرر ندارد و اگر قبول نکرد و باز فضولی کرد آنوقت باز چاره آسان دارد ... »

ناصرالدینشاه در حاشیه گزارش اتابک چنین نوشته است : « با ملکم خان همینطور قرار بدهید ، لیکن اول تکلیف خدمات و مأموریت ها را بکنید اگر قبول نکرد تهدید بکنید . »

این نامه هنگامی برای شاه نوشته شد که ملکم در لندن بکاغذ برائی و چاپ اعلامید و روزنامه نویسی علیه ناصرالدینشاه و امین السلطان مشغول بود . از گزارش اتابک اولاً نظریه « ولف » را درباره ملکم می فهمیم و میدانیم که او هم به پول پرستی « خادم سابق » اعتقاد داشته است . ثانیاً گذشت و حسن نیت ناصرالدینشاه را درباره ملکم در میابیم و معلوم میشود که بیکاری ملکم از سال ۱۳۰۶ تا ۱۳۱۵ بواسطه افزون طلبی خود او بوده است والا سفارت ایتالیا را که در سال ۱۳۱۵ (زمان صدارت امین الدوله و سلطنت مظفرالدینشاه) باو دادند و در اثر تنگدستی پذیرفت در زمان ناصرالدینشاه نیز (یکسال پس از کار تقلب در امتیاز لائاری و خلع از مناصب و امتیازات دولتی) به او پیشنهاد کرده بودند .

بقیه نامه امین السلطان چون سندی جالب و روشن کننده سیاست خارجی ایران

بعد از آن اردو را یا موقوف کرده یا مجلس را تغییر بدهید که مایل به سمت سرحد آنها
یا روسها نباشد بهتر است...» در باب خراسان هم صحبت شد که انشاء الله بعد تفصیل را
بعرض خواهد رسانید...

ولی ملکم در آن زمان از سلب امتیازات و قطع حقوق خود چنان روح عصبانی
بهم زده بود و جیبهایش از مداخل چندین ساله سفارت لندن چنان پر پول بود که جز
به سفارت لندن بکار دیگر راضی نمیشد.

باین ترتیب با وجودیکه ملکم متفور و مطرود بود، یاران او در ایران تا چند
سال کار «مجمع آدمیت» را تعقیب کردند ولی متأسفانه بر اثر تعطیل روزنامه قانون
و عدم دسترسی با اسناد و مدارك بعدی از فعالیتهای این دوران «مجمع آدمیت» اطلاعی
ندست نیامد. و از این به بعد، فعالیت دوسالمان شبه ماسونی و غیر قانونی دیگر آغاز
میکرد که بشرح آنها می پردازیم.

فصل سیزدهم

جامع آدمیت

پس از آنکه ملکم از سفارت ایران در انگلستان معزول شد، دشمنانش که در دربار صاحب نفوذ بودند، با طرفداران افکار نو
افکار وی به مخالفت و مبارزه برخاستند. از جانب دیگر فکر
اصلاح طلبی و آزادیخواهی که در اواخر سلطنت ناصرالدینشاه در ایران راه یافته بود و
قوت میسر گرفت، شاه را به مقاومت در برابر خواستههای آزادیخواهان و ترقی طلبان وادار نمود.
در نتیجه در سالهای آخر سلطنت ناصرالدینشاه استبداد شدیدتری از لحاظ مبارزه علیه
آزادیخواهی در ایران حکمفرما گردید. البته تردید نیست که نشر فکر آزادی در ایران
مانند جنبشهای دیگر مدلی و سیاسی بکنند پیش میرفت ولی چون با سیر عمومی تاریخ
همآهنگ بود، علیرغم همه مخالفتها توسعه آن حتمی می نمود. هواخواهان اصلاحات
و ترقی از میان رجال و درباریان و بیشتر کسانی که با دنیای اروپا آشنائی داشتند برخاستند
و مؤسسين فراماسونری و فراموشخانه هم که يك عددشان از افراد همان طبقه بودند،
طبیعتاً در بار اکتون فعالیت خود قرار دادند و از همین نقطه مخالفت با اصول حکومت
مطلقه و استبداد را شروع کردند. علاوه بر این مؤسسين فراموشخانه، همچنین
فراماسونری مخصوصاً به نمایندگان سیاسی ایران در کشورهای خارجی و بالاخص افراد
تحصیل کرده و جوانان فارغ التحصیل دارالفنون توجه داشتند و آنها را وارد جمعیت خود

میرزا عباسقلیخان
آدمیت



سلیمان میرزا اسکندری



میرزا محمودخان احتشام السلطنه



عبدالحمید خان یمن نظام



میرزا ابراہیم خان عون الممالک



میرزا عباسقلی خان
وفرنداش



میرزا علیخان افشارالحکماء



سلطان جنید میرزا معتمدالدوله

می کردند و مقاصد « محافل » و « لژ » ها را بوسیله آنان انجام میدادند .

پس از شکست فراموشخانه ملکم و مجمع آدمیت ، سومین سازمان سیاسی شده قراماسوئری ایران که بنام « جامع آدمیت » نامیده میشد ، بوسیله پیروان ملکم بوجود آمد . این جمعیت که باید فراموشخانه سوم نامیده شود ، اصول و دگر بن مشخص سیاسی داشت و تعالیم ملکم و فراموشخانه او را ترویج میکرد ، و فلسفه سیاسی و مرام نامهای آن که شبیه سازمانهای قراماسوئی اروپا بود ، افکار جدیدی را بین اعضاء خود نشر میداد . چنانکه می دانیم چند سال بعد از صدور فرمان مشروطیت در دوره دوم مجلس بود که احزاب اعتدالی و فرقه دمکرات و چند حزب منظم و نامنظم دیگر تشکیل شد . به همین جهت اکثر مورخین و نویسندگان احزابی را که در این دوره از تحول ایران بوجود آمده نخستین سازمانهای منظم سیاسی ایران می دانند . در حالیکه این نظر صحیح نیست ؛ باید گفت قبل از تشکیلات احزاب مزبور « فراموشخانه ملکم » ، « مجمع آدمیت » و « جامع آدمیت » سه سازمان سیاسی بودند که آرمانها و افکار جوانان و تحصیل کرده و سرگردان و ظلم کشیده کشور را رهبری می نمودند . اما در اینکه گردانندگان سازمانها و

یاد شده راهی را که در پیش داشتند ، درست می رفتند یا نه جای بحث و تأمل است . زیرا که آنان گاه خادمان اجانب می بودند و گاه بندگان سیم وزر و بیشتر اوقات نیز در بیداری افکار و نشر عقاید سیاسی جدید و ترویج تمدن اروپائی می کوشیدند . تمدن جدید و عقاید فلسفی و سیاسی اروپائی که در ایران ترویج میشد بنام افکار ملکم نامیده میشد و از طریق جزوه ها و نامه ها و گزارشهایی که خطاب به ناصرالدینشاه و وزراء و درباریان او نوشته میشد ، بخش میگردید و این خود در نشر عقاید اجتماعی و سیاسی در جامعه خفته و بی خبر ایران و سازمانهای دولتی کاملاً مؤثر بود . در خارج از دستگاه رسمی و دولتی همکاران و پیروان ملکم بنوبه خود مروج افکار جدید آزاد بخواهی و بخش کننده رساله ها و نوشته های او در میان مردم بودند و اینکار در ایجاد دسته مجدد خواه و روشنفکر ایران در آن عصر اثر قاطع بخشید . پس از آنکه ملکم روزنامه قانون را تأسیس کرد ، عدد زیادی با عقاید و افکار تازه فراسنگی آشنائی یافتند . در عین حال همان همفکران و همکاران ملکم در فراموشخانه و سائل انتشار قانون را در میان مردم ایران فراهم می ساختند .

پیش از این گفته شد که افکار مشروطه خواهی و حکومت مؤسس جامع آدمیت قانون در طول قرن سیزدهم هجری بوسیله نویسندگان مختلف در ایران تشریافت ، اما به مسئله تأسیسات حزبی و تشکیلات جمعیت های سری سیاسی خیلی کم توجه میگردید و از این اندیشه ها بندرت گفتگو میشد . پس شکفت آوردن خواهد بود اگر دانسته شود در دوره اول مجلس شورای ملی هیچ حزب سیاسی در پارلمان وجود نداشت و اساساً نمایندگان آن دوره « بجز چند نفر تحصیل کرده ، یا مفهوم حزب آشنائی نداشتند . به همین جهت فراموشخانه ملکم ، مجمع آدمیت و جامع آدمیت از نظر تاریخ نظم حزبی و تشکیلات فرقه های سیاسی و سری جدید در ایران حائز اهمیت بزرانی است و متأسفانه نویسندگان تاریخ مشروطیت ایران از این نظر هیچ توجهی به آنها نکرده اند . اگر این سازمانها گرفتار آلودگی های سیاسی ، مالدوستی و وضع پرستی نمی شدند ، شاید افکار سیاسی و اصول حزبی در این کشور راه دیگری

می‌بمودند و اصول مملکت‌داری با نظم صحیح‌تر و بر پایه‌های محکم‌تری استوار میگردید. ملکم فراموشخانه شبیه تأسیسات فراماسونری برپا کرده بود و بعد از او نیز مجمع آدمیت و جامع آدمیت بر همین اصول بوجود آمد. مطلب جالب اینکه ملکم و برخی از باران او خود در لژهای فراماسونری فرانسه و دیگر کشورهای جهان عضویت داشتند. اما تشکیلات ماسونی جهانی فراموشخانه و مجمع آدمیت و جامع آدمیت را به رسمیت نمی‌شناخت و آنها را از جمعیتها و فرقه‌های غیرمجاز و با اصطلاح ماسونری Clendetan می‌شمرد. نکته دیگر اینکه ملکم سعی داشت افکار غربی را در قالب نیازمندیها و مقتضیات جامعه و بشکل سری و مخفی در ایران عرضه کند و به همین جهت ایجاد فراموشخانه و ترویج فراماسونری را برای ازپیش بردن چنین رویه و افکاری در ایران ضروری می‌دانست. ولی عده‌ای از مخالفتش فراموشخانه وی و پدرش را دکان سیاسی و جاسوسی انگلیسیها و منظوریش بردن مقاصد سفارت انگلیس در تهران میدانستند.^۱

مجمع آدمیت و سپس جامع آدمیت نیز بر روی تشکیلات فراموشخانه و سازمانهای شبه فراماسونری و غیرفانونی آن، تأسیس شد. بنظر بعضی از اعضاء و مؤسسين این تشکیلات، جماع آدمیت:

اولاً - نمونه يك فرقه سیاسی و سری جدید ایرانی در قالب اندیشه‌ها و افکار فراماسونری و به تقلید از این فرقه جهانی بود.

ثانیاً - در مرحله بلافاصله پیش از مشروطیت یکی از سازمانهای حزبی ایران بشمار میرفت.

اداره این جمعیت را يك هیئت دوازده نفری بعهده داشت که ریاستش با میرزا عباسقلیخان قزوینی معروف به آدمیت بود، و در آن روزگار هیچکس بجز بعضی حواری فراموشخانه ملکم نمی‌دانستند که میرزا عباسقلیخان چه مقامی را در سازمان سری فراماسونری مذکور دارد.

نام اعضاء اولین هیئت مدیره جمعیت آدمیت را در دست نداریم، چه مقدار از آن در

اسناد آن ازین رفته است. ولی میدانیم که در سال ۱۳۲۲ هـ (۱۹۰۴ م) هیئت مزبور که بآن اعضای دوازده نفری میگفتند، از این عدد تشکیل میگردد:

میرزا عباسقلیخان آدهیت قزوینی - میرزا ابراهیم خان عون الممالک -
 عبدالحمیدخان غفاری یمن نظام - سلطان جنید میرزا - یحیی میرزا (اسکندری) -
 سلمان میرزا (اسکندری) - میرزا علیخان انتظام الحکماء - میرزا جوادخان
 سعدالدوله - میرزا محمد ناظم العلماء ملایری - میرزا محمود خان احتشام السلطنه -
 میرزا عبدالله خان مصدق الممالک - شاهزاده محمد علی میرزا معروف به شاهزاده علیخان.
 استاد محیط طباطبائی که در نوشته‌ها و مقالات خویش همیشه از میرزا عباسقلیخان
 به‌بسی یاد میکند درباره او مینویسد:

«عباسقلیخان قزوینی که سابقاً سمت خدمتگزاری به سعدالدوله و برخی
 از دوستان دیگر ملک را داشت و در اواخر سلطنت ناصرالدینشاه و زمان مظفری برای
 اینکه نام و نشان هواخواهان حقیقی ملک از پلیس و خفیه نویس شاه مستور بماند او را
 طرف وصول و ایصال ملک قرار داده بودند و آخرین نوبتی که ملک به‌تهران آمده بود
 سمت مهمانداری او را بر عهده داشته و با سخنان ملک آشنائی پیدا کرده بود ... چند
 رساله ملک را راجع به تزیینات فراماسون ملکی بیجاپ رسانید و خود را از طرف ملک
 مأمور هدایت و ارشاد داوطلبان دخول به مجمع آدهیت معرفی کرد! ...»

برای شناختن عباسقلیخان آدهیت باید کمی به عقب برگردیم. جد میرزا عباسقلیخان
 «هل گنجه بود و پس از آنکه آن شهر از خاک ایران جدا شد به کوجصفهان آمد و بعد در
 قزوین متوطن گردید. میرزا عباسقلیخان در ۱۲۷۸ هـ (۱۸۶۱ م) متولد شد و در ۱۳۵۸ هـ
 (۱۹۳۹ م) درگذشت. در کودکی پدرش را از دست داده و خود نزد شوهر خواهرش
 میرزا محمد قزوینی منشی باشی (پدر میرزا کاظم خان اعلم السلطنه) تعلیم و تربیت یافته
 بود. منشی باشی ابتدا در دستگاه میرزا یحیی خان قزوینی مشیرالدوله (برادر میرزا -
 حسینخان سپهسالار) بود سپس در زمان وزارت کامران میرزا وزارت داخله را بر عهده

گرفت. میرزا عباسقلیخان خدمتش را در دستگاه میرزا یحیی خان شروع کرد و در ۱۳۰۳ هـ (۱۸۸۷ م) که ملکم بایران آمد و مدت ششماه در خانه میرزا یحیی خان اقامت کرد، سمت مهمانداری او را داشت. پس از مرگ یحیی خان میرزا محسن خان مشیرالدوله که خود بنیانگذار عدلیه ایران بود، میرزا عباسقلیخان را به عضویت آن وزارتخانه درآورد و میرزا یوسفخان مستشارالدوله نیز سمت معاونت آن وزارت را کسب کرد. در این شرایط بود که عباسقلیخان با عناصر اصلاح طلب و آزادیخواه محشور گردید و فعالیت‌های سیاسی خود را شروع کرد.

بموجب اسناد موجود از ۱۳۰۳ هـ (۱۸۸۴ م) که عباسقلیخان وارد جرگه فعالین سیاسی شد و در نشر اصول آدمیت که تر فکری ملکم بود مجاهدت داشت، سعی می کرد محمد علیشاه قاجار را که در دوران سلطنت خویش کینه و عناد وافر بر نسبت به آزادی و آزادیخواهان کشور نشان میداد وارد سازمان خود کند. محمد علیشاه هم باو اعتقاد داشت، چنانکه در نامه‌ای بتاریخ ۲۸ شوال ۱۳۲۵ هـ (۱۹۰۷ م) به ملکم نوشته است:

«شرافت آدمیت که ثمره علم دنیا و اثر خامه شما است در این قرون اخیر به مجاهدت کثیره و هم مردانه یکنفر اولاد غیرتمند ایران میرزا عباسقلیخان که خود را از روی حقیقت فدوی و خادم اتفاق آدمیت و حافظ امنیت و ناشر معارف شما و ترقی ایران میداند و وظیفه آدمیت را از یست و دو سال قبل تا کنون بتدریج در این مملکت شایع و منتشر کرده است...»

از سال ۱۳۰۷ هـ (۱۸۸۹ م) که ملکم روزنامه قانون را تأسیس کرد و مخیر بایران فرستاد، میرزا عباسقلیخان و یارانش مروج قانون و دیگر رساله‌های ملکم بود و از طرف همین گروه، معدودی از جزوه‌ها و شب نامه‌ها در انتقاد از سلطنت استبدادی و نشر مبانی حکومت ملی و اندیشه‌های آزادیخواهی منتشر میشد، که بر اثر آن بتدریج يك جمعیت سیاسی که به آرامی توسعه و تکامل یافت بوجود آمد.

با کشته شدن ناصرالدینشاه در سال ۱۳۱۳ هـ (۱۸۹۶ م) اوضاع عمومی مملکت

تغییر کرد، و آزادخواهان زمینه مساعدتری برای فعالیت‌های خود یافتند و افکار اصلاح طلبانه و آزادخواهانه قوت گرفت. تأسیس جامع آدمیت که مقدمه آن از سال‌های قبل بنیان نهاده شده بود، محصول همین دوران است. گروه محدود اعضای فراموشخانه بتدریج بصورت جمعیت بزرگی درآمدند و بسیاری از افراد طبقه حاکمه که هواخواه سلطنت محدود و حکومت قانون بودند و یا بدان تظاهر میکردند، باین تشکیلات پیوستند و يك فرفه سیاسی که در حقیقت نماینده هیأت روشنفکر، اصلاح طلب، دستگاه حاکمه و مستبدینی که بعدها با مشروطیت ستیز کردند، بود تأسیس گردید.

از اوراق عضویت جامع آدمیت سیصد و چند «تعهدنامه» و یا «قسم‌نامه»^۱ بدست آمده که بیش‌ترین آنها شماره ۱۴۹ ثبت گردیده و آن ورقه عضویت محمد پسر محمد حسن ملزندرانی بتاریخ ششم جمادی الاول ۱۳۲۲ هجری قمری است و مصدق الممالک نوری یکی از امانی جامع آدمیت ضمانت او را کرده است. یکی از آخرین تعهدنامه‌ها عضویت میرزا احمدخان معز نظام پسر عبدالحسین خان سرنیپ است که تاریخ آن ربیع‌الثانی سال ۱۳۲۶ میباشد.

درباره نام این جمعیت که مرام و نظام‌نامه‌اش عین فراموشخانه ملکم بود و میتوان آنرا سومین فراموشخانه ایران و فراماسوئری غیرقانونی نام نهاد اختلافاتی موجود است. مؤلف تاریخ بیماری ایرانیان از آن بنام «انجمن مخفی آدمیت» یاد کرده و حاج - صغیر السلطنه هدایت آنرا «انجمن آدمیت» نامیده^۲ و در بعضی اسناد بنام مجمع آدمیت و «حزب آدمیت» خوانده شده است. عباس میرزا اسکندری از آن بنام «انجمن آدمیت»

۱- کلیه تعهد نامه‌ها در اسناد خطی کتابخانه دکتر فریدون آدمیت ضبط شده است که برای نمونه چندتای آنها گراورده شده است.

۲- در کتاب خاطرات و خطرات نوشته شده: «... با اتفاق (حاج میرزا) بحیی دولت‌آبادی (به قبطریه محل سکونت اتابک رفتم حاج میرزا بحیی بکنایه و صراحه مطلب را عنوان کرد، فرمودند امروز دوازده نفر از انجمن آدمیت پیش من بودند رفع سوء ظن از آنها شد اطمینان دادند اشتباه در لفظ آدمیت بود که جایز خالی است اتابک هنوز انجمن چی را درست نمی‌شناسد انجمن آدمیت بخصوص از اعمال شاه است برای من شبهه نیست که جماعت برای خواب کردن اتابک مأموریت داشته‌اند یا نه...»

اسم برده^۱ ولی در تعهدنامه‌های عضویت سازمان مذکور معمولاً بنام «جامع آدمیت» ذکر گردیده است. مرانامه جامع آدمیت، اصول آدمیت فراخوشخانه ملکم بودکه بعقیده عدمای ترجمه ناقصی از قانون اساسی گرانداورین فرانسه است.

تشکیلات جامع آدمیت در تهران از چهارمجمع مرکب بودکه آنها را «مجامع اربعه» می‌گفتند. هیئت رئیسه آن را يك عده دوازده نفری بنام «امنای آدمیت» تشکیل میدادند. رؤسای مجامع آدمیت در زمره امنای دوازده گانه بودند. در بعضی ولایات نیز حوزه جامع آدمیت تأسیس گردید. به اعضا جامع «اخوان» می‌گفتند. چنانچه امروزه فراموشیهای ایران همه خود را برادر خطاب میکنند. ریاست هیئت امنای آدمیت را میرزا عباسقلیخان داشت^۲. گاهی از او بعنوان «رئیس و مدیر مجامع آدمیت» نام برده شده است^۳. دستورهای صادره از مجامع بنام اوست و با امضاء و مهر وی «خادم آدم»^۴ «با اولاد ایران» بود و گاهی فقط به عدد ۲۷۳ که بحروف ابجد «عباسقلی» باشد امضاء میکرد. در بالای نامه‌ها و دستورهای صادره از مجامع اغلب عدد ۱۳۱ ثبت شده که بحروف ابجد «سلام» میباشد.

از مجامع اربعه تهران یکی همان مجمع آدمیت بود که ریاست مستقیم آنرا میرزا عباسقلیخان داشت و مجمع دیگری که بعداً عنوان «انجمن حقوق» یافت، دومین سازمان از مجامع سازمان چهارگانه است. مدیریت مجمع سوم را حاج میرزا غلامرضا نامی بعهده داشت که مقر آن با قاپوق بود و مجمع چهارم شناخته نشده است.

تصمیمات هیئت امنای آدمیت بر اساس «مشاوره» اتخاذ میگردد و اجرای آن بر همگی «فرض متحم» بود. این تصمیمات بر اساس رأی اکثریت گرفته میشد. در این خصوص میرزا عباسقلیخان ضمن نامه‌ای به سعدالدوله در جمادی الثانی ۱۳۲۵ ق

۱ - ثبت و بحرین ص ۴

۲ - فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت ص ۲۱۰

۳ - این عنوان در کتبایچه‌های یادداشت عون الممالک ذکر شده است که پرویز صدیقی آنرا در اختیار نگارنده گذارده است.

۴ - خادم آدمیت از اصطلاحاتی است که در نوشته‌های میرزا ملکم خان دیده میشود.

(زوئیه ۱۹۰۷ م) نوشته است «اغلب اخوان محترم کارکن آزموده مصلحت را در نمایش آشکار نمی‌دانند و در يك نقطه مجتمع نخواهند بود [یعنی جمعیت سری و اجتماعات علنی نیست] بنده نیز در این مورد تابع رأی جماعتم . بعلت تبعیت از جماعت تشرف حضور تقدیم معذرت میکنم »

مراسم قبول عضویت چنین بود که داوطلب عضویت در حضور رئیس جامع سوگند یاد می‌کرد که اصول آدمیت را نصب‌العین خود قرار دهد و تعهد نامه عضویت را نیز امضاء می‌کرد .

ذیل هر تعهد نامه را يك یاد و عضو جامع دستینه نهاده ضمانت تازه وارد را بعهده می‌گرفتند . در تعهد نامه (که می‌توان نام قسم نامه هم بدان داد) نام شخص و نام پدر و تاریخ عضویت ذکر می‌گردد . اکثر متون تعهد نامه‌ها تقریباً شبیه این مضمون است : این بنده « یا » اینجانب و « یا » این بنده درگاه ... فرزند ... ساکن ... از صمیم قلب تعهد می‌نماید :

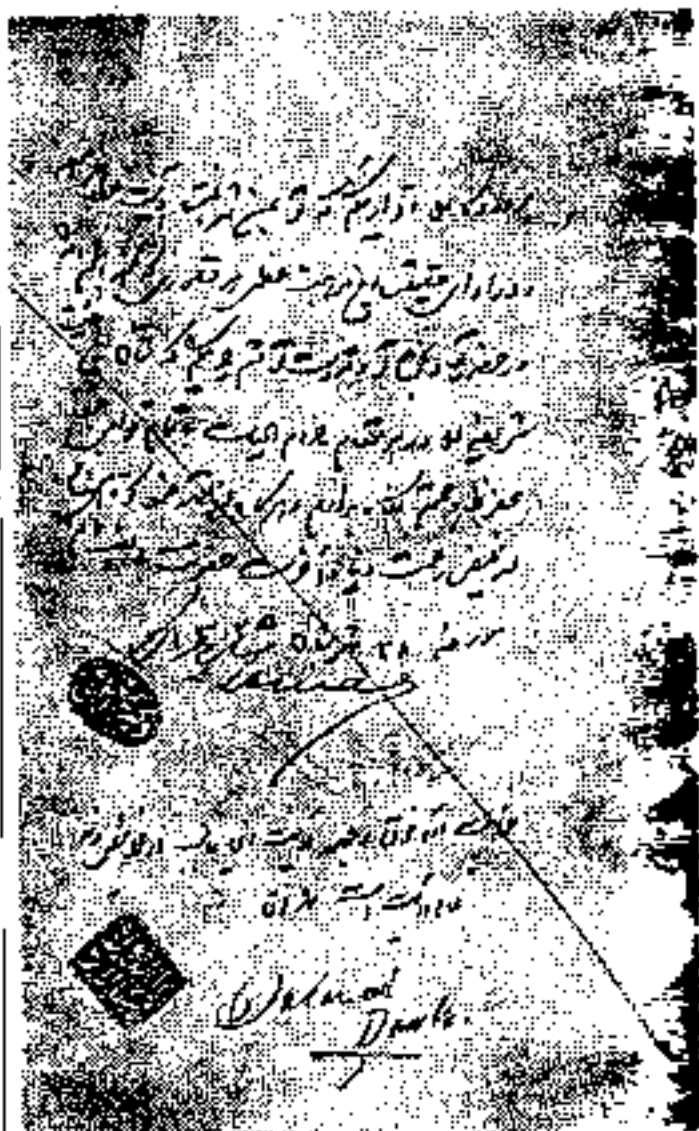
ای پروردگار عالم من اقرار می‌کنم که تو بمن شرافت آدمیت عطا فرموده‌ای . در ادای حقوق این موهبت با عظمت خدائی هر قصوری که کرده باشم الآن در حضور تو و به حق تو و به قدرت کبریائی تو قسم می‌خورم که شأن و حقوق این رتبه شریفه را در هر مقام مادام الحیات با تمام قوای خود محفوظ و محترم نگاه بدارم . هرگاه از این تعهد خود نکول نمایم از فیض و رحمت لایتناهی کبریائی حضرت تو در دنیا و آخرت بی‌نسیب بمانم . (محل امضاء و مهر عضو و متعهدین) حق تعهد نامه ثابت و برای تمام مدت عضویت ده تومان بود .

هزینه تهیه و نشر جزوه‌ها و شب نامه‌ها و دیگر مخارج جوامع اربعه از محل همین وجوه تأمین می‌گردد . مخالفین جامع آدمیت و میرزا عباسقلیخان مسئله گرفتن ده تومان ورودیه را دستاویز کرده ، درباره آن رسالات مختلف و مقالات و حتی شب نامه‌هایی منتشر کردند . و وقتی فهمیدند جامع آدمیت با فراها سوزی جهانی بستگی ندارد و با اصطلاح ماسنها فراوشخانه دوم و غیر مجاز است ، کتابچه‌ای تحت عنوان « تقلب

پروندگان را اقرار می‌کنم که تو بمن
 شرافت آدمیت عطا فرموده و در ادای
 حقیقت این نوعیت عظمی هر فصولی که
 کرده باشم در حضور تو و بحق تو و قدرت
 تو قسم یاد می‌کنم که شأن این هیئت
 شریفه را در هر مقام مادام الحیات با تمام
 قوای خود محفوظ و محترم نگاه بدارم
 و هرگاه از تعهد خود کوتاهی نمایم از قبض
 رحمت دنیا و آخرت حضرتت بی نصیب
 بمانم مورخه ۲۸ شهر شعبان ۱۳۲۵
 دکتر اسماعیل.

ضمانت آدم فوق بر عهد آدمیت اینجا
 از فرائض دمه عالم آدمیت است .
 سالار الدوله

قسم نامه فراماسونی فوق را دکتر
 اسماعیل مرزبان که از دوستان وفادار
 سیاست افکلیسی در ایران بود ، با خط
 خود نوشته و امضاء کرده است. قسم نامه
 او در سازمان فراماسونی آدمیت پادشاهزاده
 سالار الدوله که از دشمنان سر سخت
 مشروطیت و مشروطه خواهان و از
 مستبدین معروف بود ، امضا کرده است.
 این شاهزاده میخواست با کمک فراماسون
 های ایران شاه بشود و پس از فرار از
 ایران در لژ یهودیان فلسطین در بیت -
 المقدس تامقام «اسفاد اعظم» نیز رسیده
 رجوع نمود به فصل هجدهم همین کتاب.



قسم نامه دکتر اسماعیل مرزبان



دکتر اسماعیل مرزبان

۱۳۴۲

تاریخ خستینه سیر در شهر اهواز این بنده لرزان که عینانی بر زلفش
 از صمیم قلب بفرموده شرح دیرینه و دعوی حکم نه از در کار عالم خزان و حکم
 که تو سر نه از دست عد و قلم در احوال حقوق این دوست با غرض و قصد که
 کرده باشم الله در حضور تو حق تو در قدرت تو قسم بخورم که این حقوق ایما
 در زیر نعل و کعبه تمام دارا است با تمام قوا و کفوفا و کرم طایفه ما و ما و ما
 که بفرموده حق تو که نام از حق در هر شهر تو بفریب نام تو تاریخ



صامت امروزی در هر ادب این بنده از حق دست است



طرح جدید، انتشار دادند. راجع به نویسنده اصل آن کتابچه اقوال مختلفی وجود دارد عمدای آنرا منسوب به «عبدالله کاوه» می دانند و جمعی عقیده دارند که انجمن آذربایجان در تهیه و انتشار آن دست داشته است. بهر حال در این کتابچه که با پشت جلد سفید و بوسیله یکی از کتابفروشهای معروف تهران منتشر شده است، عبدالله کاوه می نویسد:

«... یکی از جوانان بی تجربه و بی اطلاع تهران و سایر نقاط را بعنوان داخل کردن در انجمن آدمیت یا فراموشخانه وارد نموده و از هر يك عقده متا ده تومان و چهل قران باسم سرمایه صندوق جامع آدمیت میگرفت. متدرجاً بازار قلبش رونقی تازه

۱- تعداد زیادی از این کتابچه در کتابخانه خاور موجود بود که چند سال قبل در حراج عمومی بنیمت ۱۰ ریال فروخته شد.

یافت و نهال شیادی و شیطنتش میوه نوظهور بار آورد. جوانان بی تجربه وطن هر يك در کوچه و برزن بهر کس از همجنسان خود می رسیدند، قبل از همه اظهار آدمیت می کردند و بعضی علائم ظاهر ساخته همین که می فهمیدند طرف از این علائم بی خبر است فوراً بنای تحقیر و تکذیب می گذاشتند. بیچاره طرف بتصور این که آدمیت فقط بدخول در جرگه و انجمن حاصل خواهد آمد، هر کس بهر تدبیری که بود ولو بفروش پارچه ای از اسبابهای شخصی، ده تومان فراهم نموده بخیریداری مقام منبع آدمیت حاضر میشد افسوس و هزار افسوس که هیچیک از این چندین هزار جوانان بی تجربه و بیروان جاهل زیارت جمال عظیم المثال فائض نشدند و از مقام منبع آدمیت استفاده و تمهید نبردند. همین که میرزا عباسقلیخان اندکی حوزه جامع آدمیت را مملو از جوانان و جیب خود را که صندوق جامع آدمیت بود پر از مبلغ معنایه دید عنوان مسئله را اینطور مطرح نمود که هر آدم برای خدمت بعوالم آدمیت و ارتقاء رتبه و رسیدن بمقام نیابت افلاک باید دوازده نفر را داخل در جامع آدمیت نماید تا بتواند ادراك مقامی را کند. چندی هم باینطور تحصیل وجوه مبره نمود یعنی بترتیب سابق از هر يك ده تومان و چهار قران وصول نموده به شرف مقام آدمیت داخل میکرد در این میان صندوق جامع آدمیت با اینکه مبالغ خطیری پول تحصیل میکرد دیناری بهیچ اسم و رسم بتصرف آدمیت میرساند! ...»

همین نویسنده الحاقی معتمد علیشاه را بجامع آدمیت و موضوع دریافت سه هزار تومان را در جای دیگر توسط عباسقلیخان عنوان میکند^۱ و محیط طباطبائی نیز مینویسد: «... با محمد علیشاه ارتباط یافت و با دریافت هزار اشرفی حق ورود او را هم «آدم» ساخت»^۲ مخالفان آدمیت در اخطاریه ای که به امضاء عده ای از اعضاء مستعفی جامع آدمیت رسیده، نوشتند: «... بانجمن سری میرزا عباسقلیخان رشتی نوید که

۱. تقلب طرح جدید ص ۱۳

۲. ایضاً ص ۱۷

۳- میرزا ملکم خان ص ۱۵ -

باید اتحاد و دوستی را فراموش کنید و ده تومان پول بدهید و فحش زیادی بشنوید و پس از چندی مردود شوید و جمعی مردمان ساده لوح را با خود دشمن کنید چون در بیست و پنج انجمن قسم خورده‌ام که نگذارم به برادران دینی ظلم بشود محض اطلاع عموم برادران معروض گردید و این انجمن تا بحال متجاوز از پانزده هزار تومان از مردم گرفته بعنوان ترویج معارف و معلوم نیست کجا صرف شده است و دستور العملی که درست دارد و به مردم میدهد خودش به چه چکدام آنها عمل نمیکند و میگوید مردم [يك كلمه حذف شده] است و راست میگوید باید اول پول داد و بعد از چندی مردود شد زیرا اگر برسید که آقا پولها را چه کردی فوراً مردود میشوید. در هر انجمنی اگر يك نفری يك قران داده باشید هر وقت حساب بخواهید فوراً حساب نوشته پرداخته ارائه میدهند بدون اینکه دیناری زیر و رو شود برخلاف اینجا و حال آنکه در دستور العمل مقرر است که وجوه را باید بتصویب جامع آدمیت و حکم امیر صرف تفویض آدمیت و معارف عمومی شود. اگر هم فی الحقیقه صرف معارف کرده‌اند خوب است بتوسط جراید یا اوراق مطبوعه علیهمه صورت جمع و خرج را منتشر سازند که اسباب اطمینان گردد.^۱

نه تنها در تهران صدای مخالفان از گرفتن پول بلند بود، بلکه بنام ولایات نیز شکایاتی میرسید. به نوشته روزنامه حبل المتین چاپ تهران: «... درمازندران معذوفین و امنای جناب میرزا عباسقلیخان پول زیادی از مردم گرفته‌اند و از هر نفری ده تومان گرفته‌اند با این تفصیل که فریادهای علنی جراید از تقلبات مشارالیه هنوز امنای ایشان برعکس حجت میدادند میگویند این صحبتها افسانه است و گمیت به میرزا عباسقلیخان است مردم را وعده باین هفته و آن هفته میدهند آنچه بنظر میرسد اینست چون شنیدم‌اند مشارالیه در تحت استنطاق است و پولها تیکه از مردم باسم انجمن آدمیت گرفته‌اند پس خواهند داد این حرفها میزنند که از سایر ولایات سروصدائی بلند نشود و ولایات دیگر مطالبه پول ننمایند»^۱ در مقابل این اعتراضات دکتر آدمیت فرزند میرزا عباسقلیخان مینویسد:

۱- روزنامه حبل المتین سال اول شماره ۱۶۸

۲- روزنامه حبل المتین سال اول شماره ۲۶۹

بموجب اسناد موجود جلسات عادی جامع روزهای دوشنبه عصر منعقد میشد و هزینه پذیرائی مخصوص آن نیز که مرسوم همه جا بود از صندوق و بزه جامع پرداخت میگردد^۱ و این رفتار هم هزینه بود.

اسناد موجود و شکایات مندرج در روزنامه‌های مخالف و اخبار جراید موافق حکایت از این میکنند که دامنه فعالیت‌های جامع بولات نیز بسط یافته بود. هر چند اطلاعات ما در این باره ناقص است ولی میدانیم که میرزا عبدالله خان مصدق الممالک شعبه جامع را در مازندران و فتح‌الله خان سردار منصور گیلانی (سپهدار رشتی) شعبه آنرا در گیلان برپا ساخت. فعالیت‌های جامع در گیلان و مازندران وسعت داشت و معز السلطان رشتی معروف به سردار محبی که در تاریخ مشروطیت و دوران بعد، کرامتاً باسم او میرسید از فعالترین کارکنان شعبه گیلان بود. همچنین ناظم العلماء ملایری که بعداً وکیل دوره اول مجلس گردید، مدیر حوزه ملایر بود و سلیمان میرزا که بعدها از اعضاء مؤثر حزب دموکرات و مؤسس حزب سوسیالیست گردید، حوزه کرمانشاهان را تشکیل داد. آخرین اظهار نظری که درباره میرزا عباسقلی خان آدمیت و جامع آدمیت شده، نوشته دکتر ملک‌زاده است. نامبرده چنین نوشته است: «... در میان کشمکش انقلاب مردی مرموز ناطق زبردست و ظاهر الصلاح که دیر زمانی در جرگه مشروطه‌خواهان داخل شده بود، انجمنی بنام انجمن آدمیت تأسیس نموده و مردم را عضویت. آن انجمن مرموز دعوت کرد. برخلاف سایر انجمن‌ها که علنی بود، این انجمن سری بود و برای عضویت در آن اشخاص را وادار به مجبور بودند مبلغی پول طلا که حداقل آن ده اشرفی و حداکثر آن هزار اشرفی بود بخزانة انجمن بپردازند. این شاهکاری که مرد مذکور از خود نشان داد بطوری نظر اشخاص را جلب کرد و سروصدائی در اطراف انجمن بلند نمود که همه تصور میکردند که کلید سعادت در دست این انجمن مرموز است و با عضویت در آن تمام درهای بسته باز خواهد شد و مشکلات حل خواهد گردید. شرط عضویت در این انجمن مشروطه‌طلب بودن نبود و هر کس میتوانست بپرداخت وجهی که معین

شده بود در آن انجمن عضویت پیدا کند .

اکثر رجال که در آن روزهای طوفانی در عقب راه چاره می‌گشتند چنان مجذوب تظاهراتیکه از طرف رئیس مرموز انجمن میشد ، شدند و با پرداخت حق دخول عضویت انجمن را بدست آوردند و کار شهرت این انجمن و اهمیت باطنی آن بجائی رسید که محمد علی‌شاه با وجود خست فکری و مخالف بودنش با لفظ انجمن با پرداخت هزار اشرفی طلا عضویت انجمن آدمیت را بدست آورد . ولی چندی نگذشت که معلوم شد این انجمن با آن ظاهر فریبنده جز دایمی برای پول بدست آوردن و کسب شهرت و اهمیت پیدا کردن چیز دیگری نبود . بعضی از مطلعین عقیده داشتند که رئیس انجمن با آن زرنگی زانی و حسن بیانی که داشته موفق شده بود محمد علی‌شاه را مجذوب کند و او را قانع نماید که با تأسیس و پیشرفت انجمن آدمیت موفق خواهد شد مجرای انقلاب را تغییر داده و جریان کارها را در راهی بیندازد که با از میان رفتن مشروطیت جامعه یابد . بعد از این بیرنگ حنای آدمیت در میان جامعه مشروطه خواهان رنگی پیدا نکرد و نا آخر عمر با این همه زرنگی و استعداد چون مردی ورشکسته میزیست و نتوانست مقام رموقعیتی را که انتظار داشت نه در میان مشروطه خواهان و نه در میان مستبدین بدست آورد .^۱

فراموشخانه جامع آدمیت در وقایع قبل و بعد از مشروطیت

عقاید سیاسی
جامع آدمیت

نقش اساسی داشته که بعلمت اختفائی که در کارهای آن بکار میرفت ، ناکنون اعمال و کردار آن واقعاً افشا نشده است . قبل از

آنکه در باره خدمات جامع آدمیت ذکر می‌نمایم ، بسیار بجاست که عقاید سیاسی و آرمان آنرا تشریح نمائیم . همانطوریکه قبلاً گذشت «اصول آدمیت» دفتر حقوق اساسی فردی که از نوشته آگوست کنت اقتباس شده ، در اصلی بود که فراموشخانه ملکم بآن تکیه میکرد و در برابر مردم از آن دفاع مینمود . در این در قانون اساسی فراموشخانه ملکم ، موضوع شناسائی حیثیت و عزت آدمی و اصول حقوق مدنی و آزادی

انسان تشریح شده بود. بعلاوه در دو رساله‌ای که برای این دو اصل برشته تحریر در آمده، مبارزه علیه ظلم و استبداد - دفاع از امنیت جانی و مالی - آزادی بیان و قلم و عقیده - آزادی جمعیت - مساوات افراد از لحاظ نژاد و گهر و دین بعنوان اصول حقوق اجتماعی فرد ذکر گردید. سلیمان میرزا اسکندری که مأمور تشکیل شعبه جامع در کرمانشاهان گردیده بود در مورد این اصول ضمن نامه‌ای به عباسقلیخان مورخ ۲۴ شعبان ۱۳۲۵ نوشته است و... به فریادها و مطالبی که در جامع آدمیت آموخته بودم بقدر امکان معنی مساوات و مشروطیت و آزادی و برادری و آدمیت را بقدر فهم ناقص خود بیان کردم و آدمیان را بهیچان آوردم...^۱

اختلاف و مبارزه
بین لژ فراماسونری و فراموشخانه
 با اصول عقاید و برنامه فکری جامع آدمیت آشنا شدیم. رویه ونحوه عمل آن در پیشرفت و اجرای این اصول و برنامه کار آن غیر انقلابی بود. از لحاظ عملی، جامع آدمیت افکار ملوک و اعضاء فراموشخانه او را در باره وضع روز مملکت عیناً اجراء میکرد و معتقد بود که کارهای افراطی و بسیار نمد کمکی به تقویت اساس مشروطیت که در آن روزها جنبش‌های نازم‌ای بشمار میرفت نخواهد کرد، بلکه اثر معکوس خواهد بخشید و مانع ریشه‌دار شدن حکومت پارلمانی خواهد گردید و حتی اساس آنرا هم برهم خواهد زد. و بدین جهت جامع آدمیت در حقیقت دارای نحوه عمل اعتدالی بود و اعضاء آن میگفتند، حال که فرمان مشروطیت تحصیل شده و مجلس ملی تأسیس یافته است باید مردم را بحقوق اساسی و مسئولیت مدنی آنها آشنا کرد و در اجراء این منظور با از حد معمول فراتر نهاده بر سر آن بودند که مقام سلطنت را نیز با خود همراه کنند و بعبارت دیگر میخواستند محمد علیشاه را وادار باطاعت از قوانین و مجلس نمایند. گرچه این نحوه فکر اصولاً معقول بود و رویهم گامی به پیش شمرده میشد و جریان حوادث مجلس یکم نیز مؤید این نظر است ولی با اینحال نمیتوانست به آرمانها تحقق بخشد. زیرا در این جامع مستبد و دشمن

مشروطه‌ای چون سالارالدوله و دیگر درباریان دشمن آزادی فعالانه شرکت داشتند و عده‌ای از کارگردانان این جمعیت نیز با آنان همراه بودند.

با وجود این دسته‌ای از اعضای جامع آدمیت که معتقد بآزادی بودند سعی داشتند :

اولاً محمد علی‌شاه را از درباریان مستبد جدا کرده بطرف خود بکشند .
ثانیاً بکیمک یاران درباری و اعضاء خود که در اطراف شاه بودند ویرا هدایت کنند حتی چنانکه خواهد آمد اورا هم فراماسون و باصطلاح خودشان « آدم » کردند .
اما شاه و شاهزادگان و درباریان طماع خیلی زود با همه - روشنفکران و آزاده‌طلبان بمبارزه برخاستند و قسم‌هایی را که خورده بودند فراموش کردند .

باری ، در این اوان لژ فراماسونی « بیداری ایران » از طرف گراندد اوریان فرانسه ، رسماً در ایران تشکیل یافته و شروع بکار کرده بود . و جالب اینکه فراماسونهای این لژ در دو جبهه می‌جنگیدند . از یکطرف با جامع آدمیت که آنرا يك نوع فراماسونی غیرقانونی می‌شمردند ، سرسختانه - مبارزه میکردند و ازطرف دیگر تلاشی می‌کردند تا اداره و هدایت دستة انقلابی مشروطه را برای بدست گرفتن قدرت همچنان بخود منحصرکنند و خواستهای لژ را اجراء نمایند .

مبارزه با جامع آدمیت با بودن شده زیادی متغذ عضو جامع در داخل تشکیلات دربار مظفرالدین‌شاه و محمد علی‌شاه کار آسانی نبود و لازم بود که بتدریج فعالیت آن خنثی و اعضاء جامع آدمیت عضو لژ فراماسونی بیداری ایران شوند . اما کارگردانان این سازمان فراماسویری غیرقانونی نیز که اغلب از اعضاء آن با مراکز قدرت و استبداد نزدیک بودند ، سعی در خنثی کردن فعالیت‌های رقیبان عضو لژ بیداری ایران میکردند . در این میان ، میرزا علی‌اصغر خان اتابك که بنا بنوشته عون المماليك در سفر آخر خود با اروپا ۱۳۲۵ هـ (۱۹۰۷ م) در کابل باد عضویت لژ فراماسویری درآمده بود ، با ایران بازگشت .

پس از بازگشت میرزا علی‌اصغر خان جامع آدمیت خود را با و نزدیک کرد و چنانکه

خواهد آمد ، اورا وارد تشکیلات کردند . سرانجام آدمیت ، از او تمهید گرفتند که در راه حکومت مشروطه و تنظیم منعم قانون اساسی این تعهدات را نیز بنماید :

۱- خواستن قانون اساسی جدا و خیلی خیلی زود

۲- خواستن مجلس سنا حتماً و آنهم خیلی زود

۳- ایجاد و تأسیس بانک ملی آنهم بطور صحت

عون الممالك اضافه میکند : « بعد از این معاهدات همگی برادرانه با هم دست داده خدا حافظی کردیم »

متأسفانه چگونگی فرامامون شدن اتابک و تعهداتی که جامع آدمیت از او گرفته ، در هیچ جا منعکس نیست . فقط دکتر فریدون آدمیت به نقل از یادداشت‌های عون الممالك آنها را نقل کرده است و بنابر این صحت و سقم آن بمعده راوی خبر است .

هزاره‌بنهایی جامع آدمیت و لژ فرامامونی بیداری ایران

قتل اتابک و دستگیری همچنان ادامه داشت . تا اینکه شب هنگام ۲۱ رجب ۱۳۲۵

میرزا عباسقلیخان (۳۱ اوت ۱۹۰۷) اتابک در صحن مجلس نزدیک در ورودی

هدف گلوله قرار گرفت و همینکه او را بخانه بردند جان سپرد .

قاتل نیز در همان محل و در حال فرار کشته شد . با کشته شدن اتابک ، نظمیه بدستور رئیس عده‌ای از اشخاص مورد سوء ظن از جمله میرزا عباسقلیخان را دستگیر و زندانی ساخت و در این میان علت دستگیری عباسقلیخان ، شهادت فرزند بزرگش علیه او بود . جریان از این قرار بود که عباسقلیخان از زن سابق خود دو پسر داشت که یکی از آنها صادقخان نامیده میشد . او ماهها قبل ، این پسر را از خود بکلی رانده بود و وی علیرغم پدر با انجمن آذربایجان یعنی با دسته مخالفان پدرش همکاری میکرد .

شبى که اتابک کشته شد ، صادقخان به مجلس آمده بود تا با یاران قاتل همراهی کند و پس از وقوع سوء قصد مأمورین او را نیز با عده‌ای دستگیر کرده بنظمیه بردند . در نظمیه صادقخان بمأمورین گفت « من قاتل اتابک را میشناسم او بدستور پدر من و جامع

آدمیت کشته شده ، صادقخان شرحی درباره تشکیلات سری جامع آدمیت و اعضاء آن بیان نمود . وقتی این خبر به صنیع الدوله وزیر مخصوص و حاکم تهران رسید ، چون شخصاً با انجمن آذربایجان ارتباط داشت و از طرفی رئیس مجلس نیز از میرزا عباسقلیخان رنجیده بود ، دستور توقیف او را صادر کرد . بهر حال یاسی از نیمه شب ۲۲ رجب گذشته بود که عده‌ای از مأمورین انتظامی میرزا عباسقلیخان را در خانه‌اش دستگیر کردند و در لباس خواب بمجلس بردند . مخالفان جامع آدمیت او را متهم کردند که توقیفش نیز توطئه‌ای بیش نبوده است . مؤلف کتاب «تقلب طرح جدید» درباره این واقعه چنین اظهار نظر کرده است :

«... در این بین قتل امین السلطان بتوسط عباس آفای آذربایجانی واقع گردید... برای اینکه جامع آدمیت که ابتدا اهمیتی نداشت ، اهمیتی قرار دهد پسر دیوانه خود را تحریک کرد که در بعضی نقاط انتشار داده اظهار داشت که انجمن سری بدرمسبب قتل امین السلطان شده در صورتیکه روح عباس آقا شاهد و گواه است که ابتدا او در جزو انجمن آدمیت نبوده ... بهر حال این انتشار سبب شد که میرزا عباسقلی را اداره پلیس توقیف کردند...» مؤلف اضافه میکند ، طرفداران او تاکید بر قانون اساسی مینمودند که مقصر متهم را نباید بیش از ۲۴ ساعت در مجلس نگاهداشت پس از تحقیقات کامله اگر چنانچه مقصر نیست البته نگاهداشتن او خارج از قانون و متهم بتغصیر نیز میتواند ادعای شرف نماید...»

در حالیکه مخالفان میرزا عباسقلی خان او را بیرحمسانه متهم میکردند اظهار نظرهای طرفداران او نیز جالب بود . «... با مداد روز و شب خبر توقیف میرزا عباسقلیخان منتشر شد. عده‌ای از اخوان آدمیت از جمله شاهزاده علیخان ، میرزا مهدی خان گرگانی منشی ناصرالملک و مشیرحضور در منزل انتظامالحکماء جمع شده و او طلب ملاقات به رئیس جامع گردیدند . ضمناً خبر متواتر میرسید که دستور دستگیری چند نفر دیگر از

جمله عون الممالک ، یحیی میرزا ، انتظام الحکماء صادر شده است . اسداله میرزا (شهاب الدوله) همت کرده گفت من هم می‌آیم . یکدست لباس و مقداری سیگار برداشته ، اول رفتیم به وزارت عدلیه آنجا نبود . رفتیم به نظمیه ، او در اطاق ، ما را بیرون اطاق باکمال شہامت ملاقات کرد . به اهل نظمیه گفتم : من عون الممالک ، منزل فلان محل ، خودم باین اسم ورسم هستم . هر کس مرا میخواهد خبر بدهد ، حاضر م . ولی اگر کسی بخواند شبانه بیاید سرخانه من غیر از مرگ و گلوله جواب دیگری ندارم بدهم . خون من شریک این شخص است و در تمام امورات شریک آقا میرزا عباسقلی خان هستم . میرزا عباسقلی خان لباس را پس داده فقط سیگارها را گرفت . روز بعد اخوان در انجمن حقوق جمع شده کاغذی به شورایملی و به انجمن مرکزی نوشتیم . عصر روز ۲۵ رجب به انجمن آذربایجان رفتیم ... فردا صبح رفتیم بمیدان بهارستان ، جمعیت بهزار رسید . توسط آقا شیخ علی و بدیع الحکماء ورقه‌ای بدمجلس نوشتیم که : « امروز یا مرگ یا میرزا . عباسقلی خان ، تعیین جهت گرفتاریش و استنطاق ، یا گرفتن کفیل و رها کردنش هنگام ظهر مجلس دستور آزادی او را به اجلال السلطنه صادر نمود . ضامن خواستند ، گفتم پنج هزار نفر بالاخره دوازده نفر ضامن شدیم . تقریباً یکصد نفر از اخوان به نظمیه آمدند ، با آن جلال از اطاق جناب آقا میرزا عباسقلی خان پیش آمدیت بیرون آمده حرکت کرده به منزل ایشان ... میرزا عباسقلی خان نیز در خاطرات خود مینویسد : ... دستگیری و تعرض بر من هیچ برهانی نداشت مگر عناد و خصومت صنیع الدوله . خصومت صنیع الدوله بامن برای این بود که سعدالدوله را چون آنوقت در حزب آدمیت بود اغلب تمجید میکردم و از بی حالی صنیع الدوله در ریاست مجلس مقدس دارالشوری حمایتی نداشتم . همین مسئله اسباب شد که در موقع نهمت دقیقه‌ای بدون مشاوره با وکیل بمیل خود بمهر مجلس بوزیر مخصوص که حاکم دارالمخلافه بود نوشت که فلانی محل ظن قتل اتا بک است . خلاصه چهار شب بدون استنطاق محبوس بودم . عاقبت بی گناهی من محکوم غیرت اخوان من شده ، ایرادات قانونی وارد آورده ، امر باختلاس من صادر شد ... »

۱- از یادداشت‌های عون الممالک که در اختیار پرویز صدیقی است .

۲- از یادداشت‌های میرزا عباسقلی خان که در اختیار دکتر فریدون آدمیت است .

میرزا عباسقلیخان در یادداشتهايش ذکرى از صنيع الدوله
 گزارشهای سفارت میکند و او را یکی از عوامل توقیف خود میداند. دشمنى
 انگلیس و قتل انا بك صنيع الدوله با میرزا عباسقلیخان علت دیگری هم داشت و آن
 همکاری وی با سعدالدوله بود. سعدالدوله که با صنيع الدوله
 دشمنى دیرینه داشت و سالها خانواده او و صنيع الدوله باهم مبارزه میکردند، در این
 هنگام داوطلب مقام ریاست مجلس شورایملى بود و از این لحاظ نیز بین آنها مبارزاتی
 جریان داشت. پس از قتل انا بك، صنيع الدوله زمینه را برای نابودى میرزا عباسقلیخان
 و سعدالدوله آماده دید و علاوه بر دستوری که برای توقیف میرزا عباسقلیخان صادر کرد
 با سفارت انگلیس در تهران نیز تماس گرفت، تا از این راه نیز لطمه‌ای بمخالفان خود
 وارد کند. جرج چرچیل دبیر شرقى سفارت انگلیس در تهران در گزارش بسیار محرمانه‌ای
 که بتاريخ سوم دسامبر ۱۹۰۷ (ذیحجه ۱۳۲۵ هـ) به «سرسیسیل اسپرینگ رابینس»
 وزیر مختار انگلیس در تهران داده، ماجرای ملاقات خویش را با صنيع الدوله در این باره
 با اطلاع وزیر مختار رسانیده است. گزارش چرچیل که ضمیمه گزارش وزیر مختار انگلیس
 برای (مرادواردگری) وزیر خارجه انگلستان فرستاده شده، متضمن صورت مذاکرات
 (چرچیل) و (صنيع الدوله) رئیس مجلس شورایملى ایران بوده که در آن چرچیل چنین
 نوشته است:

بسیار محرمانه

بنا به تقاضای صنيع الدوله رئیس مجلس پرروز برای صرف ناهار بمنزل ایشان
 رفتم. بعد از ناهار مذاکره بسیار طولانی و خصوصی درباره بحران کنونی کشور با هم
 داشتیم. صنيع الدوله اظهار داشت که قتل انا بك بر اساس مدارکی که شخصاً دیده و بر-
 اساس شواهدی که در اختیارش هست یکمان کار حزب مرتجعان مخصوصاً دشمن خونی
 وی سعدالدوله بوده است و مدارك موجود جای کمترین شبهه در این موضوع باقی
 نمیگذارد، که همین عده پشت سر قتل بوده‌اند. یکی از سوء قصدکنندگان جوانی کم-
 تن و سال و بی تجربه بوده^۱ است که پس از ارتکاب عمل گرفتار شده و مدارکی که پیش روی

۱- اشاره به صادقخان پسر میرزا عباسقلیخان است که از خانه پدرش رانده شده بود.

بود و بدست مأموران افتاده هويت يکي از انجمن‌های مخفی تهران را که اين جوان و ساير همکارانش عضو رسمی آن انجمن بوده‌اند فاش کرده است .

پدر همین جوان که رئيس آن انجمن بود عجلتاً گرفتار شده است .^۱

اسنادی که در خانه آنها کشف شده نشان داده است که سپهدار ، فرمانفرما ، علاء الدوله ، امير بهادر جنگگ ، نایب السلطنه^۲ و سعدالدوله همگی پول در اختیار انجمن گذاشته و نیز عده‌ای از عمال خود را بعنوان مشروطه‌چی وارد آن انجمن کرده بودند . عمال شخص اخیر « سعدالدوله » مخصوصاً در آن انجمن فعالیت فوق‌العاده داشتند و ساير اعضاء را معتقد کرده بودند باینکه « رئيس الوزراء اقبالک » و رئيس مجلس « صنيع الدوله » هر دو خائنند که دست بدست هم داده می‌خواهند ايران را به بیگانگان بفروشند .

چرچیل در گزارش خود می‌افزاید : « ... صنيع الدوله اظهار داشت از آنجائیکه ایمان قطعی دارد که اشخاص مذکور محرکان حقیقی این سوء قصد هستند و از آن بدتر چون مطمئن است که همه آنها با پشتیبانی محرمانه شاه دست باین عمل زده‌اند و نیز از آنجائیکه خود این اشخاص کاملاً میدانند که توطئه آنها عنقریب در زیر پرتو اسنادی که بدست وکلای ریاست مجلس افتاده است فاش و علنی خواهد شد ، لذا او « صنيع الدوله » حق دارد از عواقب این جریانات که رشته‌اش منتهی به دربار سلطنتی میشود بترسد^۳ ... » باری ، همانطوریکه قبلاً نوشته شد ، پس از دستگیری میرزا عباسقلیخان ناعه‌ای بامضاء دو یست نفر از اعضاء جامع آدمیت خطاب به مجلس شورای ملی و دولت نوشته شده که در آن اعضاء کنندگان خود را شریک اتهامات وارده به میرزا عباسقلیخان دانسته و تقاضای استخلاصش را نموده بودند . دو روز بعد از رسیدن این ناعه عباسقلیخان از زندان آزاد گردید و از شدت تأثر مدتی خانه نشین شد .

۱- عفتور میرزا عباسقلیخان است .

۲- اینان اغلب درباریان مستبد و دشمن مشروطه بودند .

۳- اسناد بایگانی راکد وزارت خارجه انگلیس 311 - F . O . 371 .

پس از قتل اناباک و توقیف میرزا عباسقلیخان و دست
 یافتن نظمیه و مجلس شورای ملی به اسناد و مدارک جامع آدمیت،
 نظر درباریان و شاه، نسبت باین تشکیلات شبه فراماسونری
 تغییر کرد.

جامع آدمیت گرچه از نظام و مرام فراموشخانه ملکم پیروی می نمود و عده ای از
 سر جنبان آن نیز در لژهای اروپا و هند و ماسون شده بودند، معیناً همانطوریکه
 قبلاً گذشت سازمان مزبور بستگی رسمی با فراماسونی جهانی نداشت، و صرفاً تقلیدی
 از این فراموشخانه و تشکیلات ملکم و تعقیب کارهای گذشته بود. این گسیختگی جامع
 آدمیت از سازمانهای ماسونی جهانی از یک سو گروهی را بعزویت آن میکشاند و از سوی
 دیگر برخی از اعضای جامع را از آن رویگردان کرده بعزویت در لژبیداری متمایل
 میگردانید و کم کم کار به آنجا کشیده شد که همین گروه زمزمه مخالفت را با جامع
 ساز کردند.

اعضای جامع آدمیت هم پس از آنکه مشاهده کردند که وفات و اسنادشان بدست نظمیه
 افتاد، تصمیم به علنی کردن سازمان سری خود گرفتند و با روش جدیدی شروع بکار کردند.
 آنچه مخصوصاً در این دوره قابل توجه است اظهار تمایل محمد علیشاه به ورود در
 جامع پس از دسترسی نظمیه به اسناد آن میباشد. شاه بقید سوگند شفاهی و کتبی دایره
 بر قبول اصول مشروطیت، بعزویت این جمعیت پذیرفته شد: «... همینکه میرزا
 عباسقلی از مجلس خارج شد در قلیل مدتی جمیع شاهزادگان و امرا و بزرگان و وزراء
 را داخل در انجمن آدمیت نمود. هر کس بخیالی و هر آدمی بهوائی، از این پس بر قیمت
 آدمیت افزود...

از قرار تحقیقات مکتسبه اعلیحضرت هم وارد شد و سه هزار تومان برای دخول
 به مجامع آدمیت بذل فرمودند... (۱)

و از این پس جامع آدمیت فعالیت نیمه علنی خویش را آغاز کرد و تشکیلات

سری فراموشخانه و طرز ورود در محافل و تشکیلات و جلسات و آئین عضویت آن تغییر نمود و جامع نفوذ سیاسی فراوان بدست آورد بطوریکه میرزا عباسقلیخان تصمیم گرفت برای دیدن میرزا ملکم خان ، که سالهای آخر زندگی را در مقام سفارت ایران در ایتالیا میگذراند با اروپا سفر کند . قبل از عزیمت وی ، محمد علیشاه نامزیرا برای ملکم نوشت و از میرزا عباسقلیخان ستایش کرد :

جناب پرنس ملکم خان - خالق ذوالجلال تکالیف آدمیت را از اول ایجاد عالم بر کل انسان واجب فرموده و تمام انبیاء و اولیاء و پیران هر صنف و راشدین هر قوم را برای تفسیر و تصدیق آن فرستاده است .

سعادتمند کسیکه بر اسرار خلقت خود و وظیفه مأموریت بشری خود واقف گردد زیرا که این جوهر ذاتی و توفیق آسمانی در کمون و بطون خلقت انسانی از بدو خلقت الهی الی انقراض عالم بودیعه نهاده شده است و بر هر انسانی واجب است که شرافت ذاتی خود را بشناسد ، حمد میکنم خدا را که آن جناب نظر بسعادت آسمانی و شرافت ذاتی و تجارب متمادی عمر در کل معظمت امور دنیا مدخلیت نامه داشته حاصل تمام عمر خود را آشکار و پنهان صرف ترقیات وطن مقدس و حفظ استقلال دولت ایران کرده اید و ما بذات مقدس شاهانه تشکر نعمت وجود و تصدیق خدمات بزرگ و مراتب علم و دانش آن جناب را می کنیم . بدیهی است کمال تأسف را داریم که پیشینیان از مآجرا بی به اسرار و عشق دانش و علم و اطلاع و خیالات عالیه و افکار منوره شما آنطوریکه هستید نبرده اند ، اینک بر سعادت بخت ایران به اشل درجه خدا را شاکریم که شرافت آدمیت که نمره علم دنیا و اثر خامه شما است در این قرون اخیر به مجاهده کثیره و هم مردانه یکنفر اولاد غیر تمند ایران میرزا عباسقلیخان که خود را از روی حقیقت فدوی و خادم اتفاق آدمیت و حافظ امنیت و ناشر معارف شما و ترقی ایران میدانند و وظیفه آدمیت را از بیست و شش سال قبل تا کنون بتدریج شایع و منتشر کرده است ، سهل است جسذبه در ستکاری و صداقت و کمال خیر خواهی و نوع پرستی و فداکاری مشارالیه در سمع شاهانه اثر مخصوص کرده است . چون ذات مقدس ما از بدایت سن جو بای معارف ، مراقب نجات

ایران و شایق نشر عدل بوده ایم لذا طلوع آفتاب آدمیت را که ثمره مشقت اولاد ایران میرزا عباسقلیخان است در عصر سلطنت خود بکنوع تفضل الهی و سعادت آسمانی نسبت به خود میدانیم و بهمان شرایط دستور آدمیت را آن دستور داشتند فرزانه و فیلسوف یگانه بنام وظایف و فرایض آدمیت مادام الحیات با تمام قوای ملوکانه خود تعهد و اقرار میکنیم . بل خود را اول حافظ حقوق آدمیت و سالار قوم و علمدار استقلال و آدمیت میدانیم و امیدواریم از شدت مراقبت به فرایض و حفظ شرایط آدمیت همیشه شاه متدین اسلام و ایران باشیم . حالا بر آن جناب است که آنچه از ذخایر معارف و اسباب ترقی در مخزن عمر خود نهفته داریم بتوسط اولاد ایران نصیب آدمیت ایران سعادت مند تازه خود بنمائیم و یقین بدانید که هیچیک از نکات دقایق فرایض آدمیت را فراموش و بلا اجرا و مهمل نخواهیم گذاشت و خود را خیر خواه کل بنی انسان خاصه اهالی ایران میدانیم و در حفظ اعتبار و امضاء شاهانه با تمام قوای خود خود داری نخواهیم کرد اینک بر آن جناب است که آن طرحهای نگفتنی که در خاطر نهفته دارید برای نجات ایران سعادت مند خود بدون هیچ ملاحظه صاف و پوست کنده بگوئید و اجرای همه آنها را از ذات مقدس شاهانه در تمام امور انتظامیه ایران منتظر و مترصد باشید ۲۸ شوال ۱۳۲۵ محمد علی شاه قاجار .

میرزا عباسقلیخان روز ۲ ذیقعد سال ۱۳۲۵ بقصد ایتالیا از تهران رفت . مخالفانش عزیمت او را بصورت فرار جلوه داده در پایتخت شایعاتی علیه او پراکندند . او روز ۲۵ ذیقعد وارد شهر رشت شد و بخانه نصرت‌اله خان امیر اعظم گیلانی رفت خودش در این باره چنین مینویسد : ((... غریب تر از همه این بود که در ساعت ورود من به رشت در محضر حکومت نیم ساعتی نگذشته میرزا مهدیخان گرگانی الاصل ملایری المسکن که منشی جناب ناصرالملک بوده از بدرقه آقای خود از بادکوبه و باطوم مراجعه میکرد و با من شناختگی داشت ، وارد محضر حکومت گردید و آهسته بگوش من گفت از خضاک روسیه نروید . علت پرسیدم . گفت میرزا صادق آقای تبریزی که در هنگامه قتل اناپک او را هم گرفته بودند و حبس بود ، از طرف طایفه ای از قبیل آقای تقی زاده و ملک المتکلمین و جمعی از مجاهدین که در تهران هستند مأمور شده است که در بادکوبه و باطوم شمارا به

مجاهدین آنها نشان بدهد تا شما را بقتل برسانند. گفتم باین حرفها بایدا اعتماد کرد. اصرار کرد، قسم داد فردای آن روز با حضور سید ندیم باشی آمد دست مرا بوسید و من روی او را بوسیدم. بسمت تهران عازم شد و من برای تدارك ما بحتاج سفر در رشت ماندم. در آن چند روز اقامت يك شب در خانه معین همایون رشتی و يك شب در خانه معز السلطان رشتی میهمان بودم. در آن مهمانی از اعظم گیلانی از جمله جناب محشم السلطنه آنوقت و سردار معتمد حالیه که بسر عموی جناب سردار منصور است، حاضر بود. و نیز دو نفر از مجاهدین قفقازیه که برای اصلاح امور فیما بین مجاهدین رشت از طرف مجلس مرکزی خود مأموریت داشتند در هر دو مهمانی حاضر بودند با کمال ادب از من مشاolat میگردند و با کمال راستی به آنها جواب گفتم. نتیجه بعضی از اقدامات را امیر اعظم برای آنها بدون اطلاع من ذکر کرده بود. در مجلس دوم دیدم آن آقایان قفقازی با یکدیگر زمزمه و نجوی دارند. عاقبت امیر اعظم گفت حضرات از اقدامات عالیه شما که عینی بر نجات ایران و ترقی نوع بوده است، تشکرات فوق العاده دارند ولی بدبختانه از طرف آقای تقی زاده و جناب ملك المتكلمین به مرکز مجاهدین و از مرکز مجاهدین به تمام مجاهدین گیلان و قزوین و تهران و بادکوبه و باطوم بخط قرمز حکم صریح صادر شده است که هر جا شما را بیابند خوب پذیرائی نمایند. اما من که امیر اعظم هستم صلاح میدانم که به قزوین و تهران هم نروید. به لباس مبدل به عربستان و نقاط دیگر قرار نمائید. بر رأی این شاهزاده برومند خندیدم، و چون مسافرت فرنگ را بکلی فسخ عزیمت کرده بودم کالسکه کرایه ای خواسته یکسره به تهران رفتم. همه مدت مسافرت ۱۴ روز طول کشید. برای من این مسافرت مختصر اسباب معرفی خیلی از مردم شد و بر تجارب و مردم شناسی من افزود...))^۱

بدین ترتیب در بدو ورود میرزا عباسقلی به رشت، خبر احتمال مراجعت به تهران وقوع سوء قصد علیه وی را باو دادند. از طرف دیگر اطلاع و انشعاب رسید که در جامع آدمیت انشعاب حاصل شده و انجمن حقوق انتزاع خود را از جامع اعلام کرده است. بعلاوه مخالفان او شایع کردند، که میرزا

۱ - یاد داشتهای فوق نفل از دفتر خاطرات سال ۱۳۲۵- میرزا عباسقلیخان است.

عباسقلیخان وجوہات خزانه جامع را برداشته به منظور خوش گذرانی در فرنگستان قصد فرار از ایران را کرده است.^۱

عباسقلیخان وقتی از این اخبار مطلع شد، تصمیم به مراجعت گرفت و یا بقول مخالفانش او را برگردانیدند و بهر حال او پس از چهارده روز بتهران برگشت و بلافاصله در خانه معتمدالدوله، کارگردانان جامع را احضار کرد و جلسه‌ای تشکیل دادند. عون الممالک در این باره چنین مینویسد: «... شب دوشنبه هشتم ذیحجه ۱۳۲۶ جامع در منزل معتمدالدوله منعقد گردید. همه حاضر شدیم. صبح زود در فتنه بخانه معتمدالدوله گفت يك پرده بشما نشان میدهم مخفی بماند. وارد اطاق شدم آقا میرزا عباسقلیخان و پسرش^۲ را دیدم مات شدم آن روز جلسه چهارده نفری تشکیل گردید. روسیاهی برای اشخاص ماند که شب و روز در صدد اخلال امورات بودند، تا امروز که با تردهم ذیحجه است بحمداله امورات وجوامع در کار و اخوان با نهایت قوت قلب استوار و پایدار هستند...» در این جلسه عده‌ای از تشکیلات مطرود و بعضی که تقاضای تجدید ورود کردند، پذیرفته شدند. و بدین ترتیب بحرانی که آغاز شده بود عمیقاً فرو نشست.

در حالیکه میرزا عباسقلیخان بار دیگر میخواست فعالیت سیاسی خود را آغاز کند، ناگهان حادثه پرتاب بمب بوسیله افراطیون و قفقازیها و سوء قصد بمحمدعلیشاه صورت گرفت که چنانکه همه میدانند به بمباران مجلس منتهی گردید و ناگزیر فعالیت او نیز متوقف گشت. محیط طباطبائی در این زمینه مینویسد: «... حادثه پرتاب شدن نارنجک به اقوم بین

۱- محیط طباطبائی مینویسد: «مشارالیه در صدد برآمد با یووالهای که از این راه به دست آورده بود از ایران خارج شود ولی کسانی که اغفال شده او بودند در رشت وسیله بازداشت او را فراهم آوردند و یحیی میرزا کارهای او را که جنبه کلاهبرداری داشت به مجلس شورا نوشت و درخواست کرد که قبل از تفریق محاسبات مردم اغفال شده، او را نگذارند از ایران بروند و بدین طریق فضیحتی که دامن عباسقلیخان آدمیت را گرفت بطور غیر مستقیم بحسن شهرت و تمام نیک ملکم هم لطمه وارد آورد... ملکم و آقاوادوس - یطاء»

۲- میرزا عباسقلی خان از همسر اولش دو پسر داشت که اولی را از خانه اش طرد کرد و دومی بنام تقی خان بود که درین جلسه همراه پدر بود.

شاه از طرف حیدر عمو اوغلی و اعضای حزب سوسیال دلولوسپونر پیش آمد . نظریه سابقه آشنائی که شاه با او [میرزا عباسقلیخان] پیدا کرده بود ، دستور داد عباسقلیخان را توقیف کردند و دفترهائی را که مشتمل بر اسامی اعضای مجمع آدمیت بود بدست آورد و اسباب زحمت مردم از این راه فراهم آمد ولی عباسقلی را پس از دو روز باز داشت آزاد کردند...» (۱)

با وقوع این حادثه مبارزه همه جانبه شاه با همه دستجات سیاسی حتی جامع آدمیت که خود شاه مستبد عضو آن بود آغاز گردید . انداختن بمب به کالسکه شاه اقداماتی که مجلسیان برای دستگیری بمب اندازان و متهمین بسوء قصد کردند ، سبب شد تا محمد علیشاه و درباریان مستبد بتلافی و عقابله با آزادیخواهان و همه دستجات سیاسی برخیزند و درباریان موفق شدند ، محمد علی شاه را اغوا کنند که مجلسیان با او دشمنی دارند ، و سودای برانداختن و اعدام او را در سر می پرورانند . در این ماجرا عامل سیاست خارجی را نیز نباید نادیده گرفت . عمال روس در سفارت و قزاقخانه نیز در سرانگیختن شاه دست داشتند . در مقابل حمایت روس از شاه ، انگلیسیها با او مخالفت و دشمنی میورزیدند و بهمین جهت عوامل ملیون ضد دربار را تقویت میکردند . خان ملک ساسانی ضمن شرح ملاقاتش با محمد علیشاه در اسلامبول مینویسد:

«... محمد علیشاه میگفت : ملك المتكلمين که از زمان شاه شهید یا انگلیسیها ارتباط داشت و جیره خوار ظل السلطان بود و برای رسیدن ظل السلطان به سلطنت هم کار میکرد [ملك المتكلمين و ظل السلطان هر دو عضو لژ ماسونی بیداری ایران بودند] و توسط اوسید جمال الدین اسدآبادی را بهمین منظوره بطرز بورخ فرستادند و امپراطور روس نپذیرفت ، بعد از مردن پدرم باز هم ظل السلطان بخیال سلطنت افتاد و از هیچگونه تحریک و دمیسه خود داری نمیکرد . یکروز ملك المتكلمين در باغ مجلس بالای میز خطابه رفته و فریاد کرده بود محمد علیشاه فلان فلان شده فرار کرد و ایران جمهوری شد . من از آن روز سخت عصبانی شدم و کینه این مشروطه طلبهای مزدور را در دل گرفتم

همینکه روسها فهمیدند که از کارکنان انگلیسیها رنجیده‌ام به آتش دامن زدند...^(۱)

عناد انگلیسیها با محمدعلیشاه منحصر آبا منافع سیاسی آنها بستگی داشت یعنی در واقع انعکاس رویه روس مآبانه شاه و دربارش بود. در تعیین جهت سیاست دولت بزرگ منافع خاص آنها بر تمام عوامل و ملاحظات دیگر حکومت می‌کند، و در منطق خشک سیاسی جز این نیز نمیتوان انتظار داشت. دولتها هر چند جابر و ستمگر و فاسد و بدخواه ملت باشند چنانچه منافع ممالک بزرگ را هر عی دارند، از جانب آنها ایمن خواهند بود و نسبت به کردار پلیدشان عکس‌العملی بروز نخواهد کرد. ولی همان دولتها حتی اگر صمیمانه داعیه آزادیخواهی داشته باشند، هرگاه دولت‌های بزرگ را زیر پا گذارند مورد بی‌مهری آنان قرار میگیرند و این است سیاست و اعمال سیاستمداران بزرگ.

بر خورد این عوامل مختلف داخلی و خارجی و فعل و انفعال آنها محیط متشنج و پرماجرائی را به وجود آورد. تندروان بر ستیزه‌جویی خود با دربار افزودند و محمدعلیشاه نیز در ایستادگی خود سخت‌تر گردید. عامه مردم ایزار بدون اراده پیشوایان خود بودند که آنها را هر گونه که میخواستند بکار می‌انداختند و همین امر باعث شد که تا امروز مردم به مشروطه باده شک و تردید و بی‌علاقگی بنگرند، در آن زمان آنچه پیشرفت نداشت منظور استدلال بود. هر کس از مدارا و اعتدال سخن میگفت یا مورد خشم محمدعلیشاه قرار میگرفت و بجرم آزادیخواهی مطرود میگردد و یا از جانب تندروان افراطی به حربه اتهام سازش با دربار محکوم میشد.

در چنین کیفیات هیجان‌آور قضیه میدان توپخانه در اوایل ذی‌قعدة ۱۳۲۵ (دسامبر ۱۹۰۷ م) پیش آمد. ابوه مردم در میدان توپخانه اجتماع کردند و به شعار دادن «مشروع» خواهی در مقابل «مشروطه» طلبی برخاستند. در نهم ذی‌قعدة (۱۵ دسامبر) گروهی از مستبدین به سوی مجلس هجوم آوردند و چند گلوله شلیک کرده و عربده‌کشان بازگشتند. شایع گردید که محمدعلیشاه قصد بمباران کردن مجلس را دارد. قبل از آغاز بمباران مشروطه‌خواهان خود را برای دفاع و زد و خورد آماده کردند. اکنون باید دید در آن شرایط جامع آدمیت که محمدعلی‌شاه مستبد را عضو خود کرده بود، چه میکرد. در خاطرات

دست نویس میرزا عباسقلیخان، نامه‌ای نقل شده که نویسنده مدعی است آنرا بوسیله یکی از شاهزادگان برای شاه فرستاده است :

«... به فروعات نمی پردازم، موقع خطر است چاره جز ادای حق کلمه و عرض حسابی ندارم. بقای ایران را منحصر بنایقای عمود ملوکانه میدانم و رفع انقلاب را واجب می‌شمارم، تفرقه مفسدین خانه برانداز را فریضه زمه شاهانه قرار میدهم.

برای رفع انقلاب با عزم خیرخواهانه مقرر فرمائید چند نفر از علماء و چند نفر از وزراء از طرف اعلیحضرت همایونی و چند نفر از وکلا و علماء و رئیس دارالشورای ملی شیدانته ارکانه بنشینند و آنچه در لجات و فلاح عامه و بقای ایران رأی دادند، دولت و ملت و سلطنت بدون تخلف اجراء نمایند و این بلای مفسدین را از عموم اهالی مرتفع گردانند...»^۱

در همین دفترچه خاطرات نویسنده جوابی را که گویا محمد علیشاه در زیر نامه نوشته چنین نقل کرده است «... من ابدأ سبقت نخواهم کرد، آسوده باشید...»^۲ اصل این نامه و جوابی را که شاه در ذیل آن نوشته بدست نیامد و فقط رو نویشتی که میرزا عباسقلی نوشته است، در دفتر خاطرات او ضبط شده است. بهر حال کار محمد علیشاه با مشروطه خواهان از این نوع سؤال و جوابها گذشته بود و شاه مستبد و اطرافیش برای نجات خود جز جنگ و ستیز با مشروطه خواهان راه دیگری نداشتند. و شد آنچه که میبایست میشد.

تشکیلات سری جامع آدمیت، چون تقلیدی از سازمانهای انجمن حقوق داخلی فراماسونری بود،^۳ برای اجرای فعالیتهای و مبارزات خود

۱- نقل از دفترچه خاطرات عباسقلیخان آدمیت.

۲- ابضا همین دفترچه.

۳- فراماسونهای جهان از روزیکه فعالیت سیاسی آغاز کردند در کنار سازمانهای مخفی خود، چندین انجمن، کلوب، باشگاه جمعیت خیریه، انجمن تعاونی تشکیل دادند و هنوز هم چنین سازمانهایی دارند. در این سازمانها فراماسونها جلسات نیمه رسمی خود را برگزار میکنند و فعالیتهای روزانه را هدایت می‌نمایند. در تهران و شهرستانها هم اکنون تعداد زیادی انجمن، باشگاه و جمعیه‌ها بنامهای مختلف و با اجازه نامه رسمی مقامات دولتی تشکیل شده که در جای دیگر از آنها یاد میشود.

تشکیلاتی بنام «انجمن حقوق» بوجود آورد. قبلاً گفته شد که انجمن حقوق نام یکی از ارکان چهارگانه جامع بود، ولی برای اینکه مأمورین نظمیه و دربار مانع فعالیت آن نشوند، ظاهراً سازمان مزبور بصورت تشکیلاتی مستقل معرفی گردید. انجمن حقوق را سلیمان میرزا اسکندری، شاهزاده علیخان اسکندری و انتظام‌الحکماء تشکیل دادند و ریاست آن کماکان با میرزا عباسقلیخان آدمیت بود که در روزنامه حقوق مقالاتی با امضاء «اولاد ایران ۲۷۳» مینوشت.

عباس میرزا اسکندری در این باره چنین مینویسد: «... انجمن آدمیت که در واقع هسته مرکزی انقلاب مشروطیت ایران بشمار میرود، با همت شاه مرحوم شاهزاده علیخان و چند تن از آزادیخواهان دیگر تأسیس یافت و یکی از اقدامات اساسی آن انجمن این بود که پس از ورود اتابک به ایران بهوی نزدیک شد و بمنظور اعتلای ایران و حفظ اساس مشروطه پیشنهادهائی به اتابک داد، اتابک هم تعهداتی کرد. محمدعلیشاه از این قضیه مستحضر شد و بوسیله موقر السلطنه پسر عموی امیرعلائی و مسائل قتل اتابک فراهم گردید ولی دیری نگذشت که خود موقر السلطنه نیز بدست مشروطه خواهان در تهران به دار آویخته شد.

اما سرنوشت انجمن آدمیت چنان بود که با پیرنگ درباریان افراد نامناسبی به انجمن راه یافتند. ناچار بهمت شاهزاده علیخان و سران انجمن آن مؤسسه تعطیل گشت و انجمن دیگری با افراد صالح بنام انجمن حقوق تأسیس یافت که یکی از نشریات آن روزنامه حقوق میباشد و یحیی میرزا و سلیمان میرزا آنرا منتشر میکردند...^۱ در مدارك جامع آدمیت نامه‌ای بخط سلیمان میرزا بتاریخ ۲۴ شعبان ۱۳۲۵ (۱۹ اکتبر ۱۹۰۶) وجود دارد که این در باره تشکیلات جامع آدمیت و انجمن حقوق در شهر گرهانشاه چنین نوشته است:

«قربانت گردم امیدوارم که مزاج مبارک در کمال صحت و استقامت بوده باشد شرحی در کاغذ جناب معتمد الدوله مرقوم شده بود که شیر را سه روزی^۲ محترماً نگاه

۱- نفت و بحرین ص ۴

۲- اشاره بدستگیری میرزا عباسقلیخان در واقعه قتل اتابک است.

توبه است کردم

امید دارم که زاج پاک در کمال است

مستغنی

مردی در کافه خبابه متغنه آمد و مردم شرمه بود و نیر و آینه آویخته

گاه دانسته معلوم است اینست شیر در زنجیر به آینه آویخته و نیر و آینه آویخته

و بعد از آن آید آنرا که توبه است و نیر و آینه آویخته و نیر و آینه آویخته

باز آمد و باز در خلاصه شده و در درگاه آن شخص و در خلاصه شده

شده و در زنجیر بقیه است باقی است با وجود اینست شیر و آینه آویخته

اخوان اینجور حقوق تسکین بخوام و در راه هم بایم که آن شخص بقیه

حقوق و اعانه این امروز که در محبت و اقطاع و اخوان است

محضرت خبابه متغنه آمد و مردم و تمام اشعار بی اندازه همراهی فرمودند

که کسی را در اینجا نیست و تمام نم لیکن بفرماید و در خلاصه شده

آدمیت آفرشته به هم بقدر امکان سعی و است و شرمه و آزاده

داشته‌اند معلوم است همیشه شیر در زنجیر بوده اما الحمدلله که شیر مشروطیت و آدمیت و پدر تمام آدمیان را که می‌تواند زنجیر نماید . الحمدلله دانستند که شیر در حبس هم باز آدم سازد و خلاصه بنده در ورود به کرمانشاه شش روز سخت ناخوش شدم و هنوز بقیه کسالت باقی است با وجود این بهمت شیر آدمیان و سایر اخوان انجمن تشکیل نمودم و مدرسه هم باسم کرمانشاهان بتصویب انجمن حقوق واعانه ایشان امروز پنجشنبه بود افتتاح شد اخوان آدمیت مخصوصاً جناب معتمدالدوله وقوام‌التجار بی اندازه همراهی فرمودند بنده که کسی را در اینجا درست نمی‌شناختم لیکن بفریادها و مطالب که در جامع آدمیت آموخته بودم بقدر امکان معنی مساوات و مشروطیت و آزادی و برادری و آدمیت بقدر فهم خود بیان کردم و آدمیان را بهیچان آوردم و تاکنون عده آدمیان به پانزده رسیده و تمام اهالی کرمانشاهان خود را در هر کار مثلاً در انتخاب بلدی بحکمیت مجلس حقوق راضی شده‌اند و مستبدین بهمت اخوان آدمیت بکلی متزلزل هستند .

خدمت تمام اخوان آدمیت مخصوصاً آقا میرزا داود خان و آقا میرزا غلامعلی- خان و حضرت والاعضا السلطان و سایر اخوان آدمیت عرض بندگی و ارادت دارم . مستدعیم که تقریباً سی جلد از کتابهای جلد سبز^۱ اجازه بدهید که بفرستند و از برای انجمن هر دستوری لازم است مرقوم فرمائید . اسامی اخوان کرمانشاهان از اینقرار است :

۱- جناب معتمدالدوله

۲- جناب قوام‌التجار

۳- جناب میرزا رفیع خان

۴- اخوی میرزا عیسی (برادر سلیمان میرزا)

۵- مصطفی خان

۶- ابوالقاسم میرزا

۷- میرزا عبدالله خان

۸- میرزا فرج‌اله خان ناظم پست

۱- منظور مرامنامه و نظامنامه فراموشخانه ملکم بنام (اصول آدمیت) است .

۹- لطف‌اله میرزا

۱۰- محمد هادی میرزا اخوی مرآت‌السلطان

۱۱- میرزا حسین علیخان

۱۲- میرزا حسن خان

۱۳- میرزا سید خلیل خان

۱۴- رضی‌الملک

۱۵- بنده سلیمان میرزا

این اخوان که بتوسط معتمدالدوله و میرزا رفیع خان و میرزا عبدالله خان و قوام‌التجار وارد شدند و عیسی میرزا بمصداق و انبذر عشیرتک الاقرین بتوسط بنده وارد شده صورت تعهدات و وجوه گمان می‌کنم که مستقیماً بتوسط آنها رسیده یا خواهد رسید. بنده هم اثناءاله اگر اجازه دادند و مجلس حقوق و آدمیان تصدیق کردند بعد از رمضان شرفیاب خواهم شد.

حالی که اهل کرمانشاهان از اخوان و غیره تمام این مطالب را بتوسط بنده منتشر می‌نمایند و بنده از صبح تا غروب مشغول دوندگی و کار هستم تا چه پیش آید. تمام اخوان کرمانشاهان خدمت آدمیان تهران عرض سلام بسیار می‌رسانند راستی بدیع - الحکماء بمیرزا رفیع خان نوشته بود که میرزا مهدی خان و محمد علی خان کتا بفروش مردود شدند. تجدید امانت نمائید بنده که باور نکردم مستدعیم اگر زحمت نباشد شرحش را مرقوم فرمائید زیاده بقربان تمام اخوان آدمیت - سلیمان آدم.

کارت عضویت انجمن حقوق با همان النبائی که میرزا ملکم خان برای اصلاح خط فارسی ساخته بود به طبع رسیده و روی آن مصرع «بنی آدم اعضای یکدیگرند» درج گردیده است.

چنانکه گذشت دانشاب و آغاز مبارزه با عباسقلیخان بوسیله انجمن حقوق و سایر مخالفان جامع آدمیت، از روز عزیمت وی از تهران بقصد ایتالیا شروع شد و کار بدانجا کشید که میان منشعین و هیئت مدیره جامع سیزگی و اختلافی شدید افتاد.

منشعین یا مخالفان سابق جامع که مترصد فرصت و وارد آوردن آخرین ضربت به جامع بودند، همدست شده جبهه مشکلی بوجود آوردند و بمبارزه و تبلیغات منظم و دامنه داری پرداختند. در نتیجه وقوع این انشعاب ضربه شدیدی به تشکیلات و مقام معنوی جامع آدمیت وارد آمد که به آسانی جبران پذیر نبود. انجمن حقوق روز ۲۴ ذی قعدة ۱۳۲۵ اعلامیه‌ای در روزنامه حبل المتین باین شرح منتشر کرد:

به عموم ملت اخطار و اعلام میکنیم از قرار مسموع این انجمن محترم رانست میدهند به میرزا عباسقلیخان، ما اعضای این جمعیت محترم از این تاریخ شخص او را نمی‌شناسیم و او را خائن دولت و ملت و مخل اساس مشروطیت میدانیم و هر يك از اعضاء کمیته که مربوط است به آن دستگاه از انجمن حقوق خارج و آنها را به عضویت نخواهیم پذیرفت.^۱

۲۲ ذی قعدة الحرام انجمن حقوق

متن این اعلامیه را انتظام الحکماء نوشت و عبدالله کاوه مأمور درج آن در جراید گردید. بدنبال این اعلامیه، اعلان دیگری بدین شرح انتشار یافت:

دهیست محترم انجمن حقوق که در مقام حفظ مراتب مشروطه خواهی از بذل مال و جان خود دریغ نداشته و ندارند و به همت و همراهی متحدانه خویش بهیچوجه قصوری در وظیفه انسانیت ننموده‌اند، این اوقات بواسطه بعضی حرکات قبیحه که از کمیته میرزا عباسقلیخان بروز کرده همچه تصور و مشهور افتاد که اعضاء این انجمن جزو کمیته هستند.

چند روز قبل اعلانی در روزنامه مقدسه حضور مبارک آقایان عظام عرض و اظهار شد. محض تصریح و توضیح مجدداً اعلان و اخطار می‌شود که اعضاء متحده انجمن حقوق تبری از آن کمیته می‌جویند و وجه این الوجوه با اشخاص که حالیه نیابت از طرف

۱- در اعلامیه چاپ شده در حبل المتین جمله «... و او را خائن دولت و ملت و مخل اساس مشروطیت میدانیم» حذف شده ولی در متن اصلی که در اختیار نگارنده است جمله فوق نوشته شده.

میرزا عباسقلی خان دارند ارتباط ندارند و آنها را جزو انجمن حقوق نمی‌شناسند .
 بخصوص بلیط سابق اعضا را تغییر داده از غره‌ی الحجه الحرام ۱۳۲۵ بلیط اعضا جدید
 داده می‌شود و پشت بلیط بمهر مخصوص مدیر انجمن ممهور است . هر کس قبل از این
 تاریخ بلیط انجمن را مستمسک عضویت قرار دهد از درجه اعتبار ساقط خواهد بود .
 انجمن حقوق و باین ترتیب ضربه قطعی دیگری به جامع آدمیت وارد آمد و آن انجمن
 متلاشی شد .

چنانکه گفته شد، محمدعلیشاه نیز برای تحکیم پایه‌های متزلزل
 محمدعلیشاه هم سلطنت خود به جامع آدمیت روی آورده بود و خیال میکرد
 فراهم‌ساز شود بعضی اینکه عضو این جمعیت شد ، درهای سفارت انگلیس
 بروی او باز خواهد شد و یا انگلیس آب‌ها دست از مبارزه
 با او بر خواهند داشت . از اینرو ابتدا با وساطت اعضاء جامع آدمیت سفاهاً
 تقاضای عضویت آنرا کرد و بعد تقاضای خود را کتباً عنوان نمود. میرزا عباسقلی‌خان
 در جواب وی نوشت : «... تو میخواهی آدم بشوی به من سر بسیاری ولی من نمی‌خواهم
 به تو تسلیم بشوم ، هر چه میگویم همان است و پس . گفتیم وزیر مخصوص را تبدیل
 به سردار منصور بکن ، قبول فرمود ...^۱ ، البته این جملات را عباسقلی‌خان عیناً در
 دفتر یادداشت‌های روزانه خویش نقل کرده است . ولی آیا حقیقتاً چنین جمله‌ای را
 می‌توان به شاه مستبدی چون محمدعلیشاه نوشت یا نه؟ سؤال می‌شود که جواب آنرا در اسناد
 محمدعلیشاه اگر باقی مانده باشد می‌توان جست .

عون الممالک در یکی از دفاتر خاطرات خویش می‌نویسد : «... این روزها
 ترتیب جامع در رونق است . همه به التماس حاضر می‌شوند چنانچه علاء الملک در
 منزل سردار منصور گیلانی مرا به اطاق دیگر خواسته تملقات فوق‌العاده کرده است که
 من مشروطه طلبم . کاغذی که پرنس ملکم خان در اسلامبول باو نوشته بود بمن داد که
 بین ، من با او اتحاد دارم . . . حتی از شاه چندی است که واسطه می‌آید . میرزا

عباسقلیخان بعد از چند جور رد کردن و عذر آوردن و اتمام حجت قبول کرد به شرطها و شروطها . همه را حاضر شده از هر صنفی دو نفر مأمور کرد ، بعد از دو روز انکار و تحاشی قبول کرد ...^۱ .

میرزا عباسقلیخان در دفترچه خاطراتش شرح ورود محمد علیشاه را بجامع آدمیت و فراماسون شدن او را نوشته است که خلاصه آن نقل میشود :

«... پس از آنکه محمد علیشاه این دستخط را [منظور دستخط ۲۹ شعبان ۱۳۲۵ است] داد و حاضر شد بهدارالشورای ملی برود و قسم یاد کند که بامشروطه هرگز مخالفت نکند و تعنی کرد که با دادن این دو امتحان تفسیر ناپذیر مرا به آدمیت قبول نمائید . این خادم هم تشکیل جامع فوق العاده ای داده با جمعی از اشراف اهالی ایران که داخل حزب آدمیت بودند شوری نمودم . عموماً گفتند منتهای آرزوی اهالی ایران همین است که پادشاه تا این درجه خود را حاضر کند زیرا تاکنون چنین اقدامی از هیچ پادشاهی ظاهر نشده است . تصور میکنم این پادشاه خیلی خوشبخت باشد که معنی خلقت خود را که با سایر افراد نوع بشر شراکت دارد فهمیده است و خود را از يك مرشت مخصوص تصور نمیکند . خادم آدم نیز صورت فرمائی از جامع مقدس آدمیت نگارش داده و چهارده نفر از آد미ان را مأمور کرده که در سلخ رمضان ۱۳۲۵ بحضور پادشاه بروند و هر گاه به اقدام و اجرای تمام کلمات و نکات مفاد مندرجه فرمان مزبور خود را حاضر میکنند آنوقت اصول مقدس آدمیت را به پادشاه الفاء نمایند والا ایشان به پادشاهی خود مغرور و ما به آدمیت خود قانع باشیم^۲ » دستوری که از جامع صادر شد مبنی بر این بود که هیئت مزبور به حضور شاه برساند . شاه قرآن را بدست بگیرد و ایستاده قسم یاد کند که دبه حقایق منوره قرآن مجید با ایمان پاك و نیت صادق قسم میخورم که از تاریخ ذیل الی پایان عمر به خلاف دستور مقدس آدمیت رفتار نکنم ، و اجرای تمام نکات و دقائق مندرجه اصول آدمیت را جزئاً جزءً بر ذمه شاهانه خود واجب بدانم و هر گاه خدای ناخواسته در اجرای

۱- خاطرات عون المعالك از مجموعه اسناد پرویز صدیقی

۲- دفترچه خاطرات میرزا عباسقلیخان سال های ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ از اسناد

خانوادگی آدمیت .

تعهدات خود نکول کنم در دنیا و آخرت از حول و قوه خداوند قادر منقسم بی بهره نصیب باشم» بعد از ادای سوگند حاجی ندیم باشی [پدر دکتر غلامحسین خوشبین] اصول آدمیت را از اول تا ابدی آخر القاء نماید و نیز «در نزول این برکت خاصه که موجب استقلال ابدی سلطنت مشروطه ایران است هر يك جداگانه با پادشاه دست موافقت ابدی دائمی حقیقی بدهند و شهادت خود را در همین صفحه بنویسند و مهر کنند»

میرزا عباسقلیخان سپس مینویسد: «... بر حسب دستور صادره هیئت مزبور بحضور شاه رفتند ایشان را برای اجرای دقائق فرمان حاضر دینده بمأموریت خود عمل کرده علاوه بر امضاء پادشاه همگی شهادت خود را نگارش داده سند دیگری اخذ و مراجعت کردند.» از قول پدر دکتر غلامحسین صدیقی نقل میکنند، هنگامیکه محمد علیشاه برای قسم دادن حاضر میشد، میرزا عباسقلیخان پیش از پاتریده دقیقه او را معطل کرد، محمد علیشاه بشدت عصبانی گشت و بمصطفی خان وزیر تشریفات با تغییر و تشدد گفت «چقدر باید صبر کنم» قبل از اینکه شاه را باطاقی که برای قسم دادن آماده کرده بودند ببرند، میرزا عباسقلی خان پارچه سیاهی روی خود انداخت چنانکه در ظاهر بهیچوجه دیده نمیشد و فقط قرآنی که در دست او بود قابل رؤیت بود. وقتی شاه با غرور و نخوت وارد آن اطاق شد، از دیدن شخصی که لباس سیاه پوشیده و قرآنی بدست داشت، ناگهان تغییر حالت باو دست داد. عون الممالک درباره این واقعه چنین مینویسد:

«... شب سلخ رمضان ۱۳۲۵ مأمورین هنگامیکه در خدمت «جناب والی ولایت» حاضر شده، ساعت دو و نیم حرکت کردند و به قرار ذیل:

ندیم باشی، میرزا محمد باقر مجتهد مازندرانی، ناظم العلماء ملایری، سردار منصور گیلانی، وزیر تشریفات مصطفی خان، میرزا محمود اصفهانی وکیل مجلس، یمین نظام، نصر الملك، عون الممالک، مصدق الممالک، انتظام الحکماء، معتمد الدوله،

۱ - در کتاب فکر آزادی نوشته شده (والی ولایت) اصطلاح اصول آدمیت برای رئیس جامع آدمیت یا امین کل (منظور میرزا عباسقلیخان است) بود.

رکن السلطنه، شیخ ابراهیم وکیل خیمه و موقر السلطنه از محارم شاه. هیأت مزبور با درشکه رفته درب آندرون در آنجا پیاده داخل عمارت شدند. از آنجا وارد تالار محقری شده همه ایستاده، شاه هم ایستاده بطرز مرقوم در دستور العمل مشغول قسم شدند بعد از ادای قسم روی صندلی حصیری محقری نشسته همه را امر به جلوس دادند، همه نشستند. حاجی ندیم باشی اصول آدمیت [که همان کتاب قانون اساسی فراموشخانه ملک بود] از ابتدا تا انتها قرائت کرد. بعد شاه در حاشیه نیم ورقی دستخط کردند که القاء شده است. شاهزاده رکن السلطنه ضامن آدمیت شاه شد. در حاشیه ندیم باشی شرحی نوشت که بمأموریت خود عمل کردم. عموماً شانزده نفر سوای شاه بانزده نفر مهر کردند.

ساعت چهار برخاسته به منزل میرزا عباسقلیخان مراجعت کردیم. علیشاه شرح ذیل را نیز در تأیید قبول اصول آدمیت و پشتیبانی از سلطنت مشروطه بخط خود نوشت و توسط امضاء نزد رئیس جامع فرستاد:

بسم الله لا قوت الا بالله

این چند کلمه مکنونات خاطر مقدس خود را که دال بر انصاف به صفات آدمیت است از برای زیب دفتر جامع آدمیت را یادگار میگذاریم و شکر منعم حقیقی و پروردگار عالمیان هستم که تمام اوصاف آدمیت را که در ذات مقدس ما بود بعه گذاشته است ظاهر و به نشر آن حاضر شدیم و از روی واقع شاه آدمیانم فرمود که میدا نیم امروز جمعی از روی واقع خیرخواهی باطنی و مقدسانه ما را در حفظ استقلال سلطنت مشروطه صحیح و انتظام مملکت خودمان در رفاه حال رعایا تعیین نمودند و از این به بعد قطع نظر از مراتب نعمت خواهی جداً خود را فدوی این مکنونات مقدسانه خاطر شاهانه و شخص ما که حامی و مقوی این اساس هستیم میدانند. از پادشاه مطلق و باطن اولیای حق تشریف شریف آدمیت را بر قامت ملت خواه خود ابدالدهر پایدار و از خداوند توفیق آدمیان را در مساعدت فدویان و واقعی باین نیات مقدس ملت منقسم هستیم. اللهم اجعل عواقب امور ناخیر آیه محمد و علی و عترتها الطاهرین و صل الله علیهم اجمعین لیله القدر ۲۵/۱۳۲۵

قسم به قدرت الهی
 ای شاه که مراست مامور طوطی بدال بنام
 درین روز از کلبه بدست تو من کوی ملک
 در کلبه ام که در کلبه ام که در کلبه ام
 در کلبه ام که در کلبه ام که در کلبه ام
 در کلبه ام که در کلبه ام که در کلبه ام
 در کلبه ام که در کلبه ام که در کلبه ام
 در کلبه ام که در کلبه ام که در کلبه ام
 در کلبه ام که در کلبه ام که در کلبه ام

اعتراف نامه محمد علی شاه
 بعد از فراماسون شدن

شاه پس از اینکه این قسم نامه و اعتراف نامه را نوشته و بدست قدیم یاشی داد ، از حضار
 خدا حافظی کرد و تالار را ترک نمود .

امنای آدمیت سپس صورت جلسه فراماسون شدن محمد علی شاه را نوشته بدست
 مصطفی خان وزیر تشریفات دادند تا بامضاء او برساند . شاه در بالای صورت جلسه
 (ماسون) و (آدم) شدن این جمله را نوشت : « بطوریکه نوشته شده رفتار و القاء شد

محمد علیشاه قاجار، اینک متن سند فراماسون شدن محمد علیشاه !!

فریضه امانت و مأمورین از جامع مقدس آدمیت است پس از شرف اندوختن حضور مبارک بندگان اعلی حضرت اقدس شهر یاری خلداله ملکه و سلطانان بدون تخلف عموماً خود را در اجرای شرح ذیل مکلف دانسته بعد از القاء تمام نکات و دقائق مشروح به پادشاه را علمدار استقلال ایران و شاه آدمیان بدانند - و باید قرآن مجید را با عظمت متصوره در شرع مقدس به دست مبارک شاهانه گرفته رو بقبله اسلام بایستند و بفرمایند که در آن بشهادت ارواح مقدس انبیاء مرسلین و ملائکه مفریین و به عظمت خداوند ذوالجلال جلّاله و به حقایق منوره قرآن مجید با ایمان پاك و نیت صادق قسم میخورم که از تاریخ ذیل الی پایان عمر به خلاف دستور مقدس آدمیت رفتاری نکنم و اجرای تمام نکات و دقائق مندرجه اصول مقدس آدمیت را جزءاً جزءاً بر ذمه شاهانه خود واجب بدانم و هرگاه خدای ناخواسته در اجرای تعهدات حضرت خود تکول نمایم در دنیا و آخرت از حول و قوه خداوند قادر منتقم بی بهره و نصیب باشم - بعد از ادای قسم فوق باید جناب مستطاب ندیم باشی یا کمال ادب شمرده و اصول آنرا از اول الی آخر به ذات مقدس شاهنشاه ایران القاء نماید و وجه تعهد شاهانه را که یکپوزار منقالت طلالت اخذ نموده با نهایت تعظیم و تکریم تبریک عرض کنند - و نیز در نزول این برکات خاصه الهیه که بر حسب استقلال ابدی سلطنت مشروطه دولت علیه ایران است عموماً دست مبارک شاهنشاه را ببوسند و هر یک جداگانه پادشاه آدمیان دست مواحدت دائمی حقیقی بدهند و شهادت خود را در همین صفحه امضائیه بنویسند و مهر نموده و مرخص شوند - اسامی حاضرین بحضور اقدس شاهانه از قرار شرح ذیل است :

جناب حاجی ندیم باشی - جناب آقا میرزا محمد مجتهد - جناب ناظم العلماء - جناب آقا شیخ ابراهیم رنجانی - جناب وزیر تشریفات - جناب سردار منصور - جناب نصر المملک - جناب عین النظام - جناب مصدق الممالک - جناب انتظام الحکماء - جناب عون الممالک - جناب آقا میرزا محمود تاجر اصفهانی - نواب اشرف والا رکن السلطنه که ضامن وجود مقدس شاهانه در مقام آدمیت خواهند بود - نواب اشرف والا معتمد -

الدوله - اعلی حضرت اقدس شاهنشاه ایران خلد الله ملكه و سلطانه يك نفر از مخصوصین و محارم پاكيزه نهاد شاهانه كه موقر السلطنه خود بود ، برای توضیح جسارت میشود كه غیر از امناء و مأمورین محترم جامع مقدس آدمیت احدی در آن محضر مقدس حق شرف اندوزی و حضور ندارد فی ليله غره شهر شوال المکرم ۱۳۲۵ هـ .

در حاشیه نامه نوشته شده است كه «تاریخ ليله غره شهر شوال ۱۳۲۵ این بنده حاجی ندیمباشی كه مقتخر به آدمیت هستم القاء مراتب مقررہ اصول آدمیت را بر ذات ملكوتی صفات اقدس شاهنشاهی اردو احنا فداء نمودم بتمام مراتب اقرار فرمودند و با انوار مقدمه آدمیت كه امناء و مأمورین جامع مقدس آدمیت بودند شهادت بر مراتب مرقوم دادند» در ذیل این جمله چهارده نفر از امناء آدمیت سند فراماسون شده محمد علیشاه را مهر کرده اند و در کنار قسم نامه این جمله نیز نوشته شده است «ضمانت آدمیت دائمی اعلی حضرت اقدس هما یونی خلد الله برنمد آدمیت اینجانب از فرائض عالم آدمیت است - ركن السلطنه»^۱ .

پس از انجام این تشریفات و گرفتن يك هزار مثقال طلا از محمد علیشاه خسیس، میرزا عباسعلیخان دستوری نوشت و برای همه یاران خود فرستاد و از همه اعضاء جمعیت و پیران خود خواست تا از محمد علیشاه حمایت کنند . متن دستور چنین بود :

«خدمت عموم آدمیان قرب سلطنت کبرای تصدیع القاء میدهد كه بر حسب تعهدات اصول مقدس آدمیت كه هر يك بزبان خود بقصد انشاء جاری فرموده اید بر همه فرض متحم و بر بنده یادآوری آن از فرائض حتمیه است كه از قرب سلطنت كناره مجوئید كه میباید خدای ناخواسته و سوسه برخی بی خبران از عرصه پلئيك وقت و نابینایان انوار نيكنامی رأی پادشاه را از منتهی حقیقی عدل و ترقی ایران و حفظ استقلال دولت و سعادت خدا داده منحرف نماید كه گفته اند :

بنیوت اند ملوك اندرین پنج سرای كمون كه نوبت توست ای ملك بعدل گرای

حوزه خادم آدم - اولاد ایران ۲۷۳»

۱. اصل این سند در میان اسناد جامع آدمیت بدست نیامد، اما در بین اسناد مرحوم عباس اقبال فتوایی آن موجود بود كه سابقا قبل نسخه ای از آن تهیه شد است .

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

مدرسه عالی کمالیه - درون شهر - در نزدیکی بازار - در نزدیکی بازار - در نزدیکی بازار

مجلسی تبریز در تاریخ ۱۳۰۵ هجری قمری در محفل حضرت آقا میرزا محمد باقر خراسانی

[illegible]

در این کتاب آمده است که در روزی که حضرت علی علیه السلام از مدینه آمدند و به کوفه رسیدند، مردم کوفه با شوق فراوان بیرون آمدند تا ایشان را ببینند. آنوقت حضرت علی فرمود:

[illegible]

و بعد از آنکه در این کتاب مراد از هر یک از اینها را توضیح داده است و در آخر کتاب نیز به بعضی از اینها اشاره کرده است.

[illegible]

مجلس اول

در بیان احوال و حال

و در بیان احوال و حال

و در بیان احوال و حال

1844

[Illegible handwritten signature]

در همین ایام برای مدت کوتاهی بین شاه و درباریان مستبد و مشروطه خواهان آشتی موقت، روی داد. در هفدهم ذی‌قعدة ۱۳۲۵ شاه و نمایندگان هر يك قسم نامه‌ای امضاء کردند که شاه از مشروطیت و قانون اساسی پشتیبانی کند و نمایندگان هم در مقابل حقوق سلطنت را محفوظ و محترم دارند، این آتش بس موقت سبب شد تا شاه و اعلان نامه‌ای در پایتخت منتشر کند. این اعلان که بصورت (تعهد نامه کتبی) بود روز ۲۹ رمضان ۱۳۲۵ انتشار یافت.

این است مکتوبات خاطر مقدس ما - از برای اطمینان عامه ملت. چرا که اجازه طبع دارند

هوالمالك المقتدر

هیچ لازم نمیدانیم که حسن نیت و شراکت و مساعدت خودمان را در حفظ استقلال دولت مشروطه سلطنت ایران تجدید و تشریح فرمائیم - که برای آبادی ملک و ترقی عامه خلق و اطمینان عموم طبقات چه طرحهایی نگفتنی در خاطر ملوکانه ذخیره کرده و هیچ دقیقه را که وظیفه خاصه سلطنت مشروطه خودمان است فروگذار نفرموده ایم. با همه مساعدتهای ظاهر و باطن بیجه دلیل برخی مرعوب و اوضاع از هر جهت معشوش در پیشرفت امور ممدوحه سدهای مخالف بسته شده واحدی در اجرای مأموریت خود جد وافی بکار نمیرده.

اینک برای مزید اطمینان کلیه اهالی ایران باالفات غیبیه الهیه بر ذات مقدس همایونی مسلم گردیده که بصراحت آشکار دستخط بفرمائیم - که در کلیه امور ترقی اهالی ایران هر گونه اقداماتی که مبنی بر عقل و علم و رفاه حال رعیت و ترقی ملت و آبادی مملکت و فلاح عموم و حفظ استقلال دولت و سلطنت مشروطه ماست خود را بهترین مقوی دانسته و نهایت بذل توجه را در انتظام کلیه امور خواهیم داشت.

و نیز اکیداً بتمام وزرای مسئول امر میفرمائیم که بر طبق قوانین مشروطه منتهای جد و قابلیت خود را در ترقی و فتح امور مشهود و معمول بدارند - و هر چه زودتر اسباب آسودگی همه را ندارك نمایند که ما بذاته مصدق و شريك تنظیم امور همه ادارات و

مقوی پیشرفت آن خواهیم بود . بتاريخ رمضان ۱۳۲۵ محمد علیشاه^۱

اما انتشار این دستخط شاهانه نتوانست کمکی به بایرداری قول و تعهدات شفاهی و کتبی محمد علیشاه بنماید . شام بعد از مدت کوتاهی بار دیگر با مشروطه خواهان به ستیز پرداخت و حتی از دشمنی با جامع آدمیت هم دریغ نکرد .

عباسعلیخان در دفترچه خاطراتش نوشته است : «... در تاریخ سه شنبه بیست و سوم جمادی الاول ۱۳۲۶ هـ (۲۳ ژوئن ۱۹۰۸) محمد علیشاه که نقض عهد با عموم اهالی ایران را روا دید و قسم‌ها و مواعیق خود را فراموش کرد، مجلس شورای ملی و مسجد سپهسالار مرحوم را به راهنمایی روس و اقتضای پیشرفت سیاست انگلیس به قوچ بست ، هیئتی را مقتول و جمعی را محبوس و برخی را نفی بلد کرد، وعده‌ای از مجلسیان به دست میر غضنبر سپرد و جمعی از جلادان و نظامیان بی علم و خبر از مقدرات امروزی دنیا را به حکومت‌های ولایات منصوب و به غارت مال و هتک ناموس مردم ایران مأمور کرد...»^۲ و بدین ترتیب دوران فراموشی شدن محمد علیشاه پایان یافت .

اسامی اعضاء جامع آدمیت

درین اسناد جامع آدمیت قسم نامه ۳۱۳ نفر از کسانی که عضویت فراموشخانه سوم و سازمان

شبه فراموشی در آمده بودند ، ضبط شده است . هر عضوی دو یا سه و بدفعات ضامن و معرف داشته که ذیل قسم نامه او را اعضاء و مهرینکرده اند . از روی اوراق قسم نامه‌ها با توجه به مشاغل و حرفی که این افراد داشته‌اند ، میتوان اعضاء جامع را بدین طریق طبقه بندی کرد :^۳

۱ - نمایندگان دوره اول مجلس شورای ملی

۱۶ نفر

۲ - رجال و سرشناسان

۱۳۵ و

۱ - يك نسخه ازین اعلان نامه شاه در اختیار نگارنده است .

۲ - نقل از دفترچه خاطرات سال ۱۳۲۵ درمیان اسناد خانوادگی آدمیت .

۳ - کلبه اوراق قسم نامه و تعهدات کتبی که بخط و مهر و امضاء اعضاء آدمیت است ، در اسناد خانوادگی آن مرحوم نگهداری میشود .

۳ - شاهزادگان	۲۰ نفر
۴ - اطباء	۱۱ »
۵ - هنرمندان	۳ »
۶ - نظامیان	۱۲ »
۷ - بازرگانان	۱۳ »
۸ - روحانیون	۱۴ »
۹ - افراد طبقه متوسط	۹۰ »

در بین اعضاء جامع آدمیت عده‌ای از آزادخواهان و روشنفکران، جمعی از مستبدین بنام مثل سالارالدوله، عین‌الدوله و دیگر شاهزادگان دشمن آزادی و مشروطیت و غیره، و بالاخره بعضی از طبقات مختلفی که در اداره مملکت و یا صنوف مختلف مؤثر بودند، وجود داشتند که اینک برای نخستین بار اسامی آنها را نقل میکنیم:

- ابراهیم زنجانی - شیخ (پسر محمد هادی زنجانی)
 ابراهیم خان طیب طائی (پسر میرزا سید علی طیب)
 ابراهیم خان - (پسر عبدالله خان)
 ابراهیم خان - میرزا (پسر حاج حسنعلی خان)
 ابراهیم - میرزا (پسر میرزا داود تفرشی)
 ابوالحسن خان - میرزا (پسر میرزا اسماعیل خان)
 ابوالحسن خان - میرزا (پسر میرزا زین‌العابدین مستوفی نوری)
 ابوتراب خان لرستانی - میرزا (پسر ؟)
 ابوالقاسم خان - میرزا (پسر ؟)
 ابوالقاسم خان علی آبادی (پسر میرزا جعفر علی آبادی)
 ابوالقاسم خان - میرزا (پسر مصدق الممالک)
 ابوالقاسم - میرزا (پسر حاج سید مرتضی تبریزی)
 ابوالقاسم میرزا قاجار (پسر ؟)

- ابوالقاسم خان - میرزا (پسر میرزا زین العابدین خان)
- ابوالقاسم طباطبائی - میرزا اسید (پسر میرزا سید محمد طباطبائی)
- احمد خان - میرزا (پسر میرزا علی اصغر خان منتخب الممالک)
- احمد خان - میرزا (پسر حاج میرزا عبدالباقی طبیب)
- احمد خان - میرزا (پسر؟)
- احمد خان - تفرشی - میرزا (پسر؟)
- احمد - سید (پسر حاج سید حسن)
- احتشام السلطنه - میرزا محمود خان (پسر رحیم خان قاجار دولو)
- احتشام الملك - میرزا غلام حسین خان (پسر حاج امجدالدوله)
- اسمعیل خان - آجودانباشی توپخانه (پسر میرزا علی اکبر خان آجودان باشی)
- اسداله خان - میرزا (پسر میرزا حمید خان کردستانی)
- اسداله خیاط - میرزا (پسر میرزا عباسقلی تهرانی)
- اسداله خان - میرزا (پسر خداهراد خان)
- اسداله اصفهانی (پسر؟)
- اسدالله میرزا (پسر شاهزاده محمد حسن میرزا)
- اسعدالسلطان - میرزا ابوتراب خان (پسر میرزا ابوالقاسم قزوینی)
- اسکندر میرزا (پسر؟)
- اعتصام السلطنه - دوستعلی خان (پسر دوست محمد خان اعتصام السلطنه)
- اعتماد دیوان - میرزا هدایتاله خان (پسر عباسقلی خان ارباب)
- اعظام السلطنه - حسینقلی میرزا (پسر؟)
- آقا محمد ابراهیم ناچر (پسر خداداد)
- اقدارالدوله - میرزا محسن خان علی آبادی مازندرانی (پسر میرزا محمد باقر مشوفی)
- آقاخان - میرزا آجودان همایون (پسر میرزا محمد خان)
- امجدالذاکرین - مصطفی (پسر؟)

امین السلطان - میرزا عبدالله خان (پسر میرزا علی اصغر خان اتابک)

امین الملک - دکتر اسمعیل خان (پسر ؟)

امین خلوت - میرزا حسینعلی خان (پسر میرزا ابراهیم خان معاون الدوله)

امین العداله - میرزا حسینخان (پسر میرزا کاظم خان امین العداله)

امیراعظم - نصرتاله خان (پسر وجیهالله میرزا سپهسالار)

انتخاب السلطنه - میرزا ابوالحسن خان (پسر میرزا محمد خوش نویس گلپایگانی)

انتظام الحکماء - میرزا علی خان - (پسر ؟)

باباخان تفرشی - میرزا (پسر میرزا عبدالعجید)

باصرا السلطنه - میرزا علی اکبرخان (پسر قوام دفتر)

بدیع المتکلمین - سید رضا (پسر حاج سید حسن واعظ)

بدیع المعالک - سالار جنگ (پسر حارم الدوله)

برهان الدوله - میرزا ابوالقاسم خان (پسر حیدرقلیخان)

بشیر السلطنه - میرزا یوسف خان (پسر میرزا مهدی خان لشکر نویس)

بقراط الدوله - میرزا مهدی خان (پسر حاج میرزا یحیی طیب)

بنان الدوله - میرزا کریم خان (پسر میرزا فضلالله هازندرابی نوری)

ترجمان الدوله - میرزا آقاخان (پسر میرزا باباخان)

جعفرقلی سرتیپ - حاجی (پسر محشم السلطان سالار مکرم)

جلالالدین میرزا (پسر شاهزاده مرآت الدوله)

جلال الحکماء - میرزا اسداله خان نوری (پسر ؟)

جمشید - میرزا (پسر حبیب خان ساعدالدوله)

جهانشاه - میرزا (پسر سیدالملوک میرزا)

حبیباله خان (پسر میرزا شیخ علی رشتی)

حبیباله خان - میرزا (پسر میرزا ابوالحسن خان کرمانی)

حبیباله خان - میرزا (پسر ؟)

- حبيب الله خان عراقى - ميرزا (پسر ميرزا سيد رضا عراقى)
 حسن خان (پسر محسن خان از طایفه زندیه)
 حسن - شيخ (پسر شيخ محمد باقر يزدی)
 حسن خان - سيد (پسر آقا سيد محمد طاهر تويسرکانی)
 حسن علي خان - ميرزا (پسر کر بلائی جعفر ناجى)
 حسن خان طبيب - ميرزا (پسر حاج ميرزا محمود خان)
 حسن خان - ميرزا (پسر ميرزا معصوم معيز الممالك)
 حسن خان - ميرزا (پسر ميرزا ابوطالب مازندرانی)
 حسن خان - ميرزا (پسر رجبعلى خان)
 حسن خان قزوینی - ميرزا (پسر؟) دائى نصر الملك
 حسين - ميرزا (پسر ميرزا مهدى کاشانی)
 حسين خان (پسر آقا اسماعيل تهرانی)
 حسينعلی ميرزا (پسر نصرالله ميرزا)
 حسين خان - ميرزا (پسر حاج محمد حسين کاشانی)
 حسين تويسرکانی - ميرزا (پسر محمد طاهر تويسرکانی)
 حسين خان ميرپنج - ميرزا (پسر ميرزا على اکبر خان آجودان باشی)
 حسين قزوینی - ميرزا (پسر ابوتراب)
 حسين خان - ميرزا (پسر ميرزا محمود خان مستوفى گرکانی)
 حسين خان سرهنگ (پسر؟)
 حسين خان - ميرزا (پسر؟)
 حشمت خلوت - ميرزا على اصغر خان (پسر انتصار السلطان)
 خان بابا خان کلانتر (پسر ميرزا ذکى خان کلانتر)
 خبير الصنايع - ميرزا مهدى خان (پسر ميرزا سليمان خان)
 خليل - ميرزا (پسر آقا سيد مهدى)

- داود خان علی آبادی - میرزا (پسر میرزا محمد حسین) .
- داود خان - میرزا (پسر میرزا حسن خان) .
- دیر خلوت - میرزا یوسف خان (پسر میرزا مصطفی خان وقارالدوله) .
- دیر همایون - میرزا محمد علی خان (پسر میرزا هاشم خان) .
- ذکاءالملک - میرزا محمد علی خان فروغی (پسر میرزا محمد حسین فروغی ذکاءالملک) .
- رضا خان - میرزا (پسر میرزا محمد خان) .
- رضا خان تبریزی - حاجی میرزا (پسر میرزا عبدالجلیل) .
- رضی الملک (پسر ؟) .
- رفیع خان - میرزا (پسر حاج محمد حسن) .
- رکن السلطنه - محمد رضا خان (پسر ناصرالدین شاه) .
- سالار امجد - محمد حسین خان (پسر سردار امجد طالش) .
- سراج لشکر - ابراهیم خان (پسر محمد خان) .
- سردار مدحت - عباسقلی خان جلایر (پسر ؟) .
- سردار مخم - محمد خان لاریجانی (پسر عباسقلی خان سردار) .
- سردار منصور - فتح اله خان (پسر محمد علی خان سردار منصور مپهدار) .
- سعد الملک - میرزا مهدی خان (پسر محمد حسن خان ساعد الملک) .
- سلیمان خان - میرزا (پسر میرزا علی مستوفی آشتیانی) .
- سلیمان خان - میرزا (پسر فرج الله کجوری) .
- سلیمان میرزا قاجار (پسر شاهزاده محسن میرزا) .
- سیدالحکماء - میرزا سید یحیی (پسر میرزا علی محمد لاریجانی) .
- سیف اله خان (پسر سالار منصور) .
- شجاع الدیوان - میرزا ابوالقاسم خان (پسر مهدی شجاع دیوان بختیاری تفرشی الاسل) .
- شرف الدوله - میرزا ابراهیم خان تبریزی (پسر ؟) .
- شریف العلماء - سید ولی اله (پسر آقا سید احمد خلیلی) .

شعس الدین (پسر علی) .

شوکت الموزراء - میرزا اسدالمخان (پسر لطفعلیخان) .

شهاب العمالک - میرزا امان الله خان (فیض الله خان اصفهانی) .

صادق میرزا (پسر بهرام میرزا معزالدوله) .

صحت الدوله - محمد اسمعیل خان (پسر میرزا عبدالباقی) .

صدر المعالی مازندرانی (پسر ؟) .

صدق السلطنه (پسر حاج میرزا عبدالله) .

ظاهر تنکابنی - میرزا (پسر ؟) .

ظاهرخان مازندرانی - میرزا (پسر میرزا محمود) .

عباسخان - میرزا (پسر ندیم باشی) .

عباسخان - میرزا (پسر عبدالله خان طالقانی) .

« - « (پسر میرزا ابوالقاسم) .

« - « (پسر ؟) .

« - « (پسر سید جعفرخان مازندرانی) .

عباسقلی خان - میرزا (پسر امان الله بیگ) .

عباسقلیخان (پسر میرزا مهدی خان تبریزی) ،

عباسقلی میرزا قاجار (پسر شاهمراد میرزا) .

عبدالله خان - میرزا (پسر میرزا ابوالقاسم وزیر کرمانشاهی) .

عبداله - سید میرزا (پسر حاج آقا بابا تهرانی)

عبدالرحیم کاشانی - سید (پسر حاج سید مهدی کاشانی)

عبدالرحیم خان (پسر ملا محمد علی)

عبدالکریم - میرزا (پسر آقا غلامعلی ناچر مازندرانی)

عضدالسلطان - ابوالفضل میرزا (پسر مظفرالدین شاه)

علی الدوله - میرزا احمد خان (پسر امیر نظام محمد رحیم خان)

علی اصغر - میرزا (پسر میرزا زاده کردستانی)

علی اصغر - خان - میرزا (محمد حسین شیرازی)

علی اصغر خان - میرزا (پسر میرزا باقر خان)

علی اصغر خان - میرزا (پسر ؟)

علی اصغر خان زرین کفش - میرزا (پسر میرزا ازمان کردستانی)

علیرضا - میرزا (پسر محمد علی)

علی زرنندی - شیخ (پسر ؟)

علی خان - میرزا (پسر حاج مؤید الحکماء)

علی خان تنکا بنی - میرزا (پسر ؟)

علی خان - میرزا (پسر محمد حسین)

علیخان - میرزا (پسر محمد ولی خان سپهدار تنکا بنی)

علی خان - میرزا (پسر رجبعلی خان)

علیخان - میرزا (پسر آقا لطفعلی)

علیخان - میرزا (پسر میرزا حسنخان)

علیخان - شاهزاده (پسر شاهزاده محمد طاهر میرزا)

علیقلی - میرزا (پسر شاهزاده محمد میرزا)

علی محمد تاجر - حاجی میرزا (پسر حاج محمد تقی شاهرودی)

علی محمدخان مالیری - میرزا (پسر ناظم العلماء مالیری)

عماد خلوت - میرزا غلامحسین خان (پسر ؟)

عمیدالحکماء - میرزا ابراهیم خان طبیب (پسر میرزا امیدعلی طبیب)

عون المعالک - میرزا ابراهیم خان (پسر میرزا محمدخان)

عیسی خان - میرزا (پسر رجبعلی خان)

عیسی میرزا - (پسر شاهزاده محسن میرزا)

غلامحسین خان شریف رازی - میرزا (پسر ؟)

غلامحسین خان غفاری صاحب اختیار « پسر » ،

غلامحسین خان « پسر حاج غلامرضا وکیل‌الرغایا » ،

غلامحسین خان « پسر حاج میرزا حسنعلی خان » ،

غلامحسین خان - میرزا « پسر میرزا معصوم ممیزالممالك » ،

غلامحسین خان « پسر حاج میرزا علی مرندی » ،

غلامرضا خان « پسر برخوردارخان » ،

غلامرضا - حاج « پسر » ،

غلامرضا خان میرزا « پسر » ،

غلامرضا - حاجی « حاج محمدحسن اصفهانی » ،

غلامعلی خان « پسر نصراله خان » ،

فاخرالدوله - میرزا علی اکبرخان « پسر میرزا حسن وزیر » ،

فتح‌السلطنه - میرزا حسنعلیخان « پسر جلّاءالملک همدانی » ،

فتح‌اله خان - میرزا « پسر آقا میرزا علیخان مستوفی » ،

فتح‌اله خان - میرزا « پسر میرزا ولی خان » ،

فخرالممالك - میرزا احمد علیخان غفاری « پسر آقا خان » ،

فرج‌اله خان ناظم پست « پسر » ،

فرست‌الدوله شیرازی - میرزا آقا فرصت « پسر میرزا محمد جعفر بهجت » ،

فیروزخان تهرانی - حاجی « پسر » ،

قربان علیخان « پسر میرزا خان انزلی‌الاحل » ،

قوام‌التجار - میرزا اسمعیل کرمانشاهی « پسر حاج محمد علی مشیرالتجار » ،

قوام‌الوزاره - میرزا علی اکبرخان « پسر علی محمد خان سرهنگ لوانانی » ،

قوام‌همایون - میرزا مهدی خان « پسر حسن آقاي کردخوردی » ،

کافم‌خان « پسر معین همایون » ،

کمال‌الملک - میرزا محمدخان « پسر میرزا بزرگ غفاری » ،

کمال‌الوزاره - میرزا احمد خان « پسر » ،

لسان‌الملك - میرزا عبدالحمید خان « پسر میرزا هدایت‌اله لسان‌الملك »
لطف‌اله میرزا « پسر ؟ »

لطف‌علیخان « پسر میرزا عبدالله کازرستانی »

مبشرالسلطان - اسداله میرزا « پسر ؟ »

مبصرالدوله - میرزا عبدالحسین خان « پسر محمودخان احتساب‌الملك کاشی »

مبین‌الدوله - میرزا باقرخان « پسر ؟ »

مبین‌الدوله - میرزا سیف‌اله خان « پسر میرزا علی اکبرخان ندیم باشی کاشی »

معتمدالخاقان « قوام‌الدوله » - میرزا شکراله خان « پسر محمدحسینخان »

مجددالطبباء - میرزا لطف‌علی طبیب « پسر آقا غلام‌علی ساروی »

محقق‌الدوله - میرزا عبدالله خان

محمد ابراهیم - میرزا « حاج محمد کریم شیرازی »

محمد اسمعیل امین اصفهانی - میرزا « پسر حاج محمد صادق تاجر اصفهانی »

محمد اسمعیل تاجر قزوینی - حاجی « پسر حاج محمد رضا تاجر »

محمد اصفهانی - میرزا سید « پسر حاج سید محمد حسین »

محمد باقر - میرزا « پسر آقا رضا »

محمد باقر مجتهد آملی - آقا میرزا « حجة الاسلام آقا میرزا عبدالکریم لاریجانی »

محمد تقی - میرزا « پسر میرزا محمد حسین مستوفی »

محمد تقی خان تفرشی - میرزا « پسر ؟ »

مجتبم‌الملك - میرزا صادق خان گیلانی (حاج مهدی گیلانی)

محمد جعفر میرزا « پسر شاهزاده میاوش میرزا »

محمد حسن « پسر علی اصغر »

محمد حسن - حاجی « پسر حاج محمد علی کاشانی »

محمد حسن خان آجودان مخصوص میرزا « پسر محمد مهدی غفاری وزیر هما یون »

محمد حسن خان « پسر میرزا تقی خان »

- محمد حسین « پسر میرزا باقر بارفروش »
 محمد خان - میرزا « پسر میرزا ربیع خان گرگانی »
 محمد خان میرزا « پسر رمضان طالقانی »
 محمد خان - میرزا « پسر میرزا ابراهیم خان »
 محمد - میرزا « پسر خسرو »
 محمد - میرزا « پسر میرزا جعفر علی آبادی »
 محمد - سید پسر « پسر سید جعفر بارفروش »
 محمد رضا پسر « حاج محمد حسن بارفروش »
 محمد رضا - حاجی « پسر حاج میرزا احمد تاجر اصفهانی »
 محمد علامه مجتهد - میرزا « پسر میرزا محمد حسن علامه هازندرانی »
 محمد علی بهجت دزفولی - شیخ « پسر حاج میرزا محمد حسن دزفولی »
 محمد علی - میرزا « پسر میرزا محمد خان تفرشی »
 محمد علی - میرزا « پسر حاج فتح اله تهرانی »
 محمد علی « پسر حاج آقا کوچک تاجر هازندرانی »
 محمد علی خان - میرزا « پسر میرزا موسی خان رشتی »
 محمد علیخان - میرزا « پسر میرزا معصوم ممیز الممالک »
 محمد قلیخان مهندس راه آهن « پسر مرتضی قلیخان میر پنج »
 محمد کاظم - میرزا « پسر میرزا محمد علی »
 محمد کریم تاجر اصفهانی - حاجی « پسر حاج محمد جعفر »
 محمد کبیر قدیم باشی خراسانی - سید « پسر حاج سید محمد نظام العلماء خراسانی »
 محمود اصفهانی - میرزا « پسر میرزا احمد »
 محمود - شیخ « پسر »
 محمود - میرزا « پسر حاج محمد »
 محمود خان - میرزا « پسر میرزا ابوطالب خان شیرازی »

محمد ناصر میرزا قاجار (پسر ۹)

محمد هادی خان - میرزا (پسر قهرمان)

محمد هادی میرزا قاجار - پسر محمد جواد میرزا قاجار

مختارالدوله - میرزا ابوتراب خان طباطبائی (پسر ابوالقاسم خان کاشانی)

مدبرالممالك - محمد یوسف خان ملایری (پسر میرزا عبدالکریم)

مرآت السلطان - محمد مهدی میرزا قاجار (پسر محمد جواد میرزا)

مرتضی خان - میرزا اسید (پسر میرزا محمد تقی جلال الاطباء)

مرتضی - میرزا

مستشار نظام (پسر ۹)

مستعان المالك - میرزا سیدزین العابدین خان (پسر سید ابراهیم شیرازی)

مسعود نظام - میرزا محمد خان (پسر)

مشیرالتجار - میرزا غلامعلی (میرزا محمد حسین مازندرانی)

مشیرالسلطان - میرزا موسی خان (پسر سعیدالحسینی)

مشیراکرم - میرزا عبدالحسین خان (پسر ۹)

مشیراعظم - میرزا احمد خان (پسر امین السلطان)

مشیر حضور - میرزا احمد خان (پسر یوسف خان) نوه بابا خان سردار

مصباح السلطان - میرزا عباس خان (پسر میرزا علیخان)

مصدق السلطنة - میرزا محمد خان (پسر میرزا هدایت الله^۱)

مصطفی خان وزیر ثریفات - میرزا (پسر ۹)

مصطفی خان (پسر میرزا محمد خان اصفهانی)

مصطفی قلی (پسر محمد رضا)

مظفر المالك - میرزا غلامرضا خان پسر (حاج حسن خان تبریزی)

معتضالدوله - حاج عبدالوهاب میرزا (پسر ۹)

معتضد دفتر - میرزا احمد کرمانشاهی (پسر میرزا ابوالقاسم کرمانشاهی)

- معمدالدوله - سلطان جنید میرزا (پسر عبدالعلی میرزا معمداالدوله)
 معمداالسلطان - میرزا ابراهیم خان (پسر حبیب الله سلطان کالج کجوری)
 معزالسلطان سردار محی - عبدالحسین خان (پسر حاج کاظم وکیل الرایا)
 معز نظام - میرزا احمدخان (پسر میرزا عبدالحسین خان سرتیب)
 معصوم - میرزا (پسر میرزا محمدعلی)
 معظم السلطنه - میرزا آقاخان غفاری (پسر؟)
 معین التجار - حاجی محمدحسین (پسر؟)
 معین دیوان - محمدخان (پسر حاج آقاموسی)
 معین همایون - میرزا محمدخان (پسر میرزا نصرالله خان)
 ملک التجار - حاج نصرالله اصفهانی (پسر آقا محمدعلی)
 ملک التجار - یوسف آملی (پسر حاج غلامرضا)
 منتصر الملک - حاجی پرویز خان ملایری (پسر؟)
 مؤتمن دفتر - میرزا کریم خان (پسر میرزا عیسی خان خیرالسلطنه نوری)
 موفق السلطنه - میرزا اسداله خان (پسر میرزا جعفرخان یمین الممالک)
 موقر السلطنه - میرزا حبیباله خان (پسر ناظم السلطنه)
 مهدی خان گرگانی - پسر میرزا موسی خان سرتیب ملایری
 مهدی - میرزا (پسر فرخ غفاری)
 مهدی خان - میرزا (پسر معجدالاطباء همدانی)
 مهدی خرازی - حاج (پسر؟)
 مهذب السلطنه - میرزا علیرضاخان (پسر میرزا ابوالحسنخان)
 مهذب الملک - میرزا عبدالحسین خان (پسر؟)
 مؤیدالسلطان - ذوالفقارخان (پسر غلامعلی خان)
 ناصر خان - سید (پسر آقا سیداسماعیل)
 ناظم العلماء - میرزا محمد ملایری (پسر حاج محمد جعفر ملایری)

نصر التولیه - میرزا عباسخان و پسر علی اکبرخان منتخب السلطان
 نصر المملک - میرزا محمد نبیخان (پسر میرزا نصراله خان)
 نصرالهخان (پسر خان بابا)

نصراله تقوی - سید (پسر سیدرضا سادات اخوی)

نصراله - سید (پسر میرزا سیدامدالله بارفروش)

نصراله - میرزا (پسر میرزا جلیل نوری)

نصراله - میرزا (پسر محمد کاظم شیرازی)

نصرالهخان - میرزا (پسر محمدخان)

نصرالهخان علی آبادی - میرزا (پسر؟)

نصرالهخان شببانی - میرزا (پسر میرزا آقاخان کاشانی)

نصرالهخان - میرزا (پسر باباخان)

نصراله کیلانی (پسر ملاحسین رشتی)

نصرت الممالک - عزیزخان خواجه (پسر؟)

نصیر السلطان - میرزا رضاقلیخان (پسر میرزا حسنخان)

نصیرمایون - میرزا محمد حسینخان (پسر؟)

نظام الدوله - میرزا ابوترابخان (پسر حبیبالهخان نوری نظم الدوله)

نظام السلطان (پسر موقرالدوله)

نظام الیمالک - میرزا فضلالهخان نوری (پسر؟)

نظامخان - میرزا (پسر میرزا علی اکبرخان)

نیر السلطان - میرزا قهرمانخان (پسر حاجبالدوله)

وثوق حضور - میرزا عبدالکریمخان (پسر آقا نصراله)

وکیل السلطنه - میرزا محمد قاسمخان (پسر آقا ابراهیم امین السلطان) برادر آقا بابک

هادیخان - میرزا (پسر سیداحمدخان نوری)

هاشم پسر حاجی سید احمد - میرزا (پسر حاج احمد نریشی)

هاشم - سید «پسر حاج سید احمد»

یار محمد خان افشار قاسملو «پسر ۴»

یحیی خان - میرزا «پسر صدیق الدوله»

یحیی میرزا «پسر شاهزاده محسن میرزا»

یداله خان - میرزا «پسر عبدالوهاب تفرشی»

یعقوب علی آبادی - میرزا «پسر میرزا یوسف علی آبادی»

یمین السلطنه - میرزا کاظم خان «پسر میرزا سید جواد»

یمین نظام - عبدالحمید خان غفاری «پسر میرزا علی اکبر خان»

یوسف خان - میرزا «پسر ملاباشی»

فهرست نام کسان

ت

آقاخان کرمانی - میرزا: ۴۵۹-۴۶۵-۴۶۶

۴۶۷-۴۶۸-۵۰۰

آقازاده - حاج عبدالرضا خان (سرکار آقا): ۲۸۱

آقاسی - حاجی میرزا: ۳۳۲-۳۵۷-۳۵۸

آقامحمدخان قاجار: ۴۲۳

آلفرد کبیر: ۸۵

آلمیر: ۱۸۶

آلبورت - دوک دکلاراس: ۸۰

آهی - مجید: ۴۵۳

آبزنهاور: ۹۸

الف

ایالوس: ۸۵

ابراهیم نیریزی - آقامحمد میرزا: ۲۷۸

ابراهیم خان (پسر حسنعلی خان): ۶۷۸

ابراهیم خان (پسر عبداله خان): ۶۷۸

ابراهیم زنجانی - شیخ: ۶۷۰ - ۶۷۲

ابراهیم شیرازی - میرزا (کلاتر): ۳۱۷ -

۳۴۴ - ۳۴۵ - ۳۵۰

ابراهیم میرزا (پسر داود نغری): ۶۷۸

ابراهیم - میرزا: ۳۵۱

اخوی فرج زنجانی: ۲۵۲

اسماعیل: ۲۲۶

آجودا باشی اسمعیل خان: ۶۷۹

آجودا باشی - میرزا حسین خان: ۲۸۲ - ۲۸۳

۲۸۶ - ۳۵۴ - ۳۵۵

آجودان مخصوص - محمد حسن خان (پرویز -

همایون): ۶۸۶

آجودان همایون: میرزا آقاخان: ۶۷۹

آخونداف - میرزا فتحعلی: ۴۵۹ - ۴۶۰ -

۴۶۱ - ۴۶۲ - ۴۶۳ - ۴۶۵ - ۴۶۶

۴۹۷ - ۵۰۸

آدمیت - میرزا عباسقلیخان (عباسقلیخان): ۶۳۰ -

۶۳۱ - ۶۳۴ - ۶۳۵ - ۶۳۶ - ۶۳۸

۶۳۹ - ۶۴۳ - ۶۴۹ تا ۶۵۷ - ۶۵۹ - ۶۶۱

تا ۶۷۰ - ۶۷۳ - ۶۸۳

آدمیت دکتر فریدون: ۴۶۷ - ۴۹۶ - ۴۹۹

۶۵۷ - ۶۶۷

آربری - ا - ج: ۳۲

آرشاک: ۴۹۴

آرلند - نومانس واکر: ۳۲

آصف الدوله: ۴۴۶

آقابابا تهرانی - حاجی: ۶۸۳

آقابالاخان سردار: ۶۲۲

اسکندر میرزا : ۶۷۹	اگوست - ادوارد : ۸۰
اسکندری - عباس میرزا : ۶۳۷	اگوست - کنت : ۵۷۷
اسکندری - علیخان : ۶۶۲	المصطفی الدین : ۲۳۲
اسکندری - سلیمان میرزا : ۳۴۳-۶۳۰-۶۳۵	الکساندر : ۸۷
۶۶۵-۶۶۳-۶۶۲-۶۵۷	الکساندر دوم : ۵۲۹
اسکندری بحبی میرزا : ۶۳۵	الکساندر سوم : ۸۹
اسمعیل : ۲۳۸	الکار-حمد : ۴۴۳-۴۷۴-۴۷۵-۴۹۶-۴۹۷
اسمعیل - میرزا : ۳۴۰	۵۷۱
اسمعیل پاشا : ۳۶۵-۳۸۴-۴۱۰-۴۸۹	الوا : ۸۵
اسمعیل پیشخدمت پاشی - میرزا : ۴۷۲	الوردی - دکتر علی : ۴۱۷
اموالدسته - یارون کلان : ۸۳	الهی - رحمت : ۴۴۲
استهالی - میرزا محمود : ۶۶۹	الهی - دکتر صدرالدین : ۴۷۵
اعتصام السلطنه - حبیبعلی میرزا : ۶۷۹	الیاس اشمول : ۸۷
اعتصام السلطنه - دوستعلی خان : ۶۷۹	الیدر - ژرژ : ۴۶
اعتضاد السلطنه : ۴۸۵	الیزابت : ۳۰۱
اعتماد الدوله - میرزا آقاخان قوری : ۲۱-۲۲-۲۳	الیزابت اول : ۱۶
۴۲۵-۴۸۸-۵۱۶-۵۲۲-۵۲۳	الیزابت دوم : ۷۹
اعتماد السلطنه - محمد حسن خان : ۲۱-۳۳۱	الیس : ۳۲-۴۷۲
۳۵۶-۳۵۷-۳۶۵-۳۸۹-۳۹۱-۴۲۷	الیوت : سر هاری : ۴۳۹-۴۴۰
۴۳۸-۴۴۹-۴۵۵-۴۷۹-۵۷۳-۶۱۶	امام وردی میرزا : ۳۴۳
۶۱۷-۶۱۸	امان الهیگه : ۶۸۳
اعتماد دیوان - میرزا هدایت اله خان : ۶۷۹	امجدالذاکرین - مصطفی : ۶۷۹
اعتمادی - سردرگوبا : ۴۲۰	امیر اعظم گیلانی - نصرت اله خان : ۶۵۶-۶۸۰
اغرایی پاشا احمد : ۳۷۳	امیر دیوان - میرزا تنیس خان : ۴۲۶
اعلم السلطنه - کافم خان : ۶۳۵	امیر علانی : ۶۶۲
افشار - حاجی بابا : ۳۳۴	امیر کبیر - میوزاتقی خان : ۲۱-۴۲۴-۴۳۹
افشار - محمود : ۴۱۹	۴۸۸-۵۷۴
افلاطون : ۲۳۹	امیر نظام گردسی - حسنعلیخان : ۴۳۹-۴۴۱
افندی - عاکف : ۴۱۹	۴۸۴-۶۱۹
افندی - تحسین : ۳۶۵-۴۱۴	امیر نظام - محمد وحیم خان : ۶۸۳
اقبال الدوله - ثواب : ۲۸۳-۲۸۷	امین - احمد : ۴۱۸
اقبال السلطنه : ۴۷۲	امین عثمان : ۴۲۰
اقبال - عباس : ۵۲۵-۶۷۳	امین خلوت میرزا حسنعلی خان : ۶۸۰
اقتدار الدوله - میرزا محسن خان علی آبادی	امین الدوله علیخان : ۳۹۱-۴۰۵-۴۷۹-۴۹۱
۶۷۹	۵۷۴-۶۱۶-۶۱۷-۶۱۸-۶۱۹-۶۲۶

اوزلی - والف : ۲۹
 اوزلی - سرگور : ۱۷-۲۳ تا ۳۰-۳۴-۳۰-۳۰
 ۳۱۷-۳۱۶-۳۲۰-۳۲۱-۳۲۲-۳۲۳-
 ۳۲۴-۳۲۷-۳۳۲-۳۳۳-۳۳۷-
 ۳۳۹-۳۵۳

اوزلی - ویلیام : ۲۹-۳۰-۳۱
 اوکشین - اوکاتین الت : ۸۵
 اویس میرزا - سلطان (احتشام الدوله) : ۵۱۷-
 ۵۱۸-۵۱۹-۵۲۰-۵۲۱

ایر - لرد : ۲۹
 ایلین - بوکئی : ۵۷۱
 ایگنائیف : ۴۰۲
 ایسکیکن - کنت : ۸۳
 ابوانف - م - س : ۲۴۲-۴۶۲

ب

باباخان تفرشی - میرزا : ۶۸۰
 باناگیا - برداتو : ۳۷۶
 بارتو : ۲۷۲
 بارکه - توماس : ۳۰۶
 باروئل : ۱۸۷-۱۸۸
 باستانی پاریزی : ۴۵۱
 باصر السلطنه - میرزا علی اکبرخان : ۶۸۰
 باکوم - اتوان : ۳۷۵
 بالدرین دوم : ۲۶۵
 بالین بابا : ۲۵۹
 باوند - پرفسور شرابین : ۱۸۴
 بایرون - لرد : ۸۴-۸۷
 بختیار - محمدتقی خان : ۳۵۵
 بدایع نگار - ابراهیم : ۴۹۵
 بدر : ۲۵۳-۴۵۹
 بدر - نصیر الدوله : ۴۸۳
 بدیع الحکما : ۶۵۱-۶۶۵
 بدیع المتکلمین - سیدرضا : ۶۸۰

امین الدوله - فرخ خان کاشی : ۲۰-۲۱-۴۶۸-
 ۴۶۹-۴۷۰-۴۷۱-۴۷۲-۴۷۳-۴۷۶-
 ۴۷۸-۴۸۸-۴۹۷-۵۰۹-۵۱۵-۵۲۵-
 ۵۲۵

امین الدوله صدراعضهانی - حاجی محمدحسین-
 خان : ۳۰۸-۳۱۷

امین السلطنه : ۶۱۶
 امین السلطان - میرزا علی اسفرخان : ۲۲-۴۰۲
 ۴۰۴-۴۰۵-۴۰۸-۴۱۰-۴۱۴-۴۱۵-۴۹۱-
 ۵۷۶-۶۱۵-۶۱۷-۶۱۹-۶۲۶-۶۴۸-
 ۶۵۰-۶۸۰

امین الضرب - حاج محمدحسن : ۳۸۹-۳۹۰-
 ۳۹۱-۳۹۶-۴۰۳

امین الملک - دکتر اسمعیل خان : ۶۸۰
 امین الملک - فرخ خان کاشی (رجوع شود به -
 امین الدوله)

امینی - احمد : ۳۹۶
 امینی - دکتر رضا : ۱۹۴
 امینی - دکتر علی : ۲۲
 انتخاب السلطنه - میرزا ابوالحسن خان : ۶۸۰
 انتظام - عبدالله : ۱۴
 انتظام الحکماء : ۶۳۲-۶۳۵-۶۵۰-۶۵۱-
 ۶۶۲-۶۶۹-۶۷۲-۶۸۰

انتظام السلک سید ابوالقاسم : ۴۵۳
 انیتو : ۸۶
 انوائت - ماری : ۱۱۶
 اندرسن - دکتر جیمز : ۵۹-۶۶-۷۰-۷۳-
 ۱۸۸-۱۸۱

اندروثالی : ۱۵۸
 اندریس - ژان والانتین : ۷۲
 انصاری - کاظم : ۱۷۲
 انصاری - شیخ مرتضی : ۱۷۲
 اوارن - ژوزف : ۱۴۳
 اوالد گریو - کنت دو : ۶۵
 اورلئان - دوک : ۱۱۴

بهادر - محمد ظهیر الدین خان : ۲۹۱

بهار - محمد تقی ملک الشعراء : ۳۳۴ - ۳۴۰

۴۱۹

بهبهانی - سید اسمعیل : ۵۰۵

بهرام گناره‌ای : ۲۲۷

بیانی - دکتر خان بابا : ۳۱۳ - ۳۱۴

بلوم - لئون : ۱۳۴

بلیه : ۱۱۴

بیزانس - فوستوس : ۴۹۴

بیکن : ۸۷

بیگ - ابراهیم : ۳۹۳

بیگ - میرزا علی : ۳۹

بینا - دکتر : ۳۰۳

بیوت : ۶۴

پ

پارسی : ۳۳۸

پالمستون : ۲۱ - ۳۳۳ - ۳۴۳

پاشن - مارشال : ۱۲۴ - ۱۲۹ - ۱۳۰

پرایس - هانری : ۱۵۴

پرائی : ۴۸۶

پسلی : ۸۳

پل اول : ۱۶

پلانکیٹ : ۷۶

پمبروک : ۹۴

پودسه - ویلیام : ۶۱

پیرنیا : ۴۵۰

پیرنیا - ابوالقاسم : ۴۴۹

پیرنیا - باقر : ۴۴۹

پیرنیا - حسن : ۴۴۹

پیرنیا - حسین (موتمن الملك) : ۴۴۹ - ۴۵۰

پیرنیا - داود : ۴۴۹

پیرنیا - مهدی : ۴۴۹

پیرنیا - ولی اله : ۴۴۹

پیرنیا - هرمز : ۴۴۹

بدیع المعالک - سالار جنگ : ۶۸۰

براون - ادوارد : ۳۲۶ - ۳۳ - ۴۰۵ - ۴۰۹ - ۴۱۰

۴۱۱ - ۴۱۵ - ۴۱۷ - ۴۱۸

برزگر - فرامرز : ۳۸۶

برلینگتن : ۶۴

برناردینی : ۱۳۰

برقناو - دکتر : ۳۹ - ۴۰

بروس - روبرت : ۸۶

بروک - کول : ۳۴

بروک - هبلز : ۶۴

برهان الدوله - ابوالقاسم خان : ۶۸۰

بریلین - روبرتو : ۳۷۷

بشیر السلطنه : میرزا بوسفخان

بقراط الدوله - میرزا مهدی خان : ۶۸۰

بکتنش ولی - حاجی : ۲۵۹ - ۲۶۱

بکلای - دوک : ۶۴

بلاکون : ۱۲۸

بلمو - یوسف : ۸۷

بلنت - ویلفرد اسکان : ۳۹۹ - ۴۰۰ - ۴۰۵

۴۰۷ - ۴۱۱ - ۴۱۷ - ۵۱۰

بناپارت : ۱۱۹

بنان الدوله - میرزا کریم خان : ۶۸۰

بنت : ۸۵

بور : ۱۱۳

بوژوکی - میشل : ۳۷۷

بوسن : ۱۱۴

بوشافان - جیمز : ۱۴۵

بوشلین - زردز : ۱۵۰

بوکاتان - جیمز : ۱۵۵

بومارشید : ۷۶

بونت - بلوریموند : ۱۴۱

بوتزانتک - ژاکپ : ۳۲۴

بوتزوف : ۴۰۵

بویون - دوشس : ۱۱۱

بهادر - حاجی میر غلام : ۲۹۱ - ۲۹۲

نیموری - ابراهیم : ۱۸ - ۴۲۷ - ۵۲۹
تینگره - هیس : ۳۴

ج

جاکسون - اندرر : ۱۴۴ - ۱۵۵
جامی : ۲۵۲
جانسون - اندریو : ۱۴۵ - ۱۵۵
جانسون - لیندن : ۱۴۷ - ۱۵۵
جرج - دوم : ۶۱
جوج - سوم : ۸۷
جرج - چهارم : ۸۰
جرج - (ادوارد هفتم) : ۷۹
جرج - ششم : ۷۹
جعفرخان : ۳۲۰
جعفرخان مازندرانی - سید : ۶۸۳
جعفر طیب - میرزا : ۳۳۶
جعفر قلی سرتیپ - حاج : ۶۸۰
جلال الحکماء - میرزا اسدالله خان نوری -
۶۸
جلال الدوله - شاهزاده : ۴۵۹ - ۴۶۵ - ۵۰۶ -
۵۳۹ - ۵۰۷
جلال السدین میرزا : ۴۹۵ - ۴۶۰ - ۴۶۳ -
۴۶۴ - ۵۰۵ - ۵۸۱ - ۶۸۰
جلوه - میرزا : ۴۸۳
جمالی - صفات اله : ۴۱۷ - ۴۱۸ - ۴۱۹
جمشید میرزا : ۶۸۰
جمیل پاشا : ۴۱۴
جنگینس - آنتونی : ۳۰۱
جنید میرزا : ۶۳۵
جواد علی : ۲۹۲ - ۲۹۶
جواهری - محمد خلیل : ۷
جوئر - سرویلیام : ۳۳
جوئر - سهارد فورد : ۱۶ - ۱۸ - ۳۰۳ -
۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۲۷ - ۳۳۵

یشون - مارون : ۵۲۵
یویر - گت : ۱۷۲ تا ۱۷۹

ت

تاج الملك - مستوفی : ۶۷۰
تافت - ویلیام هاوارد : ۱۴۷ - ۱۵۵
تایر کنل : ۶۴
تالیران : ۲۷۲
تامند : ۶۴
تایلور - کنل : ۳۵۴
ترانمور - کنستدو : ۸۴
ترار - رل : ۳۲۱
ترومن - هاری : ۸۸ - ۱۴۷ - ۱۵۵
تفتلی - جهانسگیر (مازیار) : ۱۳۹ - ۴۱۹
تقوی - سید نصراله : ۴۰ - ۲۵۳ - ۶۹۰
تقی خان : ۶۵۸
تقیزاده - سید حسن : ۲۴۲ - ۳۶۵ - ۳۶۷ -
۳۶۸ - ۳۷۳ - ۳۷۹ - ۳۹۶ - ۳۹۷ -
۳۹۹ - ۴۰۳ - ۴۰۶ - ۴۱۶ - ۴۲۰ -
۴۴۹ - ۶۵۶ - ۶۵۷
تورز - موریس : ۱۴۱
تودی : ۳۱۰ - ۳۱۱
توفیق پاشا - احمد : ۴۴۳
توفیق پاشا - خدیو : ۳۸۴ - ۳۸۵
توکلید احمد : ۳۲۲
تولاند - زوین : ۷۳
تولستوی - لویکا لایویچ : ۸۸ - ۱۰۲ - ۱۷۲
تولوزان - دکتر : ۵۲۵
تونسن - سرجورج نوماس : ۳۴
تویکوف : ۴۰۲
تهرانی - عبدالله : ۵۸۱
تیرس - دومولیتار - روت : ۱۱۸
تیشتر - بروفور فرانتس : ۲۴۴ - ۲۴۵ -
۲۴۸ - ۲۵۱
تیمور میرزا : ۳۴۲ - ۳۵۸

جوهر صفلی : ۲۲۹

جهان‌شاء میرزا : ۶۸۰

جهانگیر خان : ۴۷۳

جیران خاتم : ۴۳۰

جیمز اول : ۳۰۱

ج

چارلز : ۸۸ - ۱۰۳ - ۱۰۴

چارلز اول : ۷۸

چارلز دوم : ۷۹

جایکالینک : ۱۲۷

چاندس - دوکدو : ۶۱ - ۶۴

چرچیل - جرج : ۶۵۲ - ۶۵۳

چرچیل - راندولف : ۳۹۴ - ۴۰۰ - ۴۰۱

۴۰۵ - ۴۰۷

چرچیل - وینتن : ۹۸ - ۴۰۰

چیچیلین - اولیزی : ۳۷۵

چیر شوارد - آلبرت : ۴۸

چی چیتر - لرد : ۳۰

چیونن : ۶۶

ح

حاجی بابا - میرزا : ۳۳۵

حبوبی : ۴۱۷

حبیب‌الله خان عراقی - میرزا : ۶۸۱

حبیب‌خان : ۶۸۰

حام السلطنه : ۲۰ - ۲۱

حسن خان - میرزا : ۶۶۵ - ۶۸۱

حسن خان - میرزا (پسر ابوطالب مازندرانی) :

۶۸۱

حسن خان - میرزا (پسر میرزا معصوم ممیز

الممالك) : ۶۸۱

حسن خان - سید : ۶۸۱

حسن خان طبیب - میرزا : ۶۸۱

حسن خان قزوینی - میرزا : ۶۸۱

حسن علیخان - میرزا : ۴۴۲ - ۶۸۱

حسنعلی میرزا : ۳۴۱ - ۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۵۴

۳۵۶

حسین تومسرکائی - میرزا : ۶۸۱

حسین خان - میرزا : ۴۳۲ - ۶۸۱

حسین خان (پسر آقا اسماعیل تهرانی) : ۶۸۱

حسین خان سرهنگه : ۶۸۱

حسین خان - مبرینج - میرزا : ۶۸۱

حسین خان - میرزا : (پسر میرزا محمود خان

مستوفی گرگانی) : ۶۸۱

حسین خان - میرزا : (پسر میرزا مهدی کاشانی)

۶۸۱

حسین خان - میرزا : (پسر محمد حسین کاشانی)

۶۵۱

حسین قزوینی - میرزا : ۶۸۱

حسینعلی میرزا - حاج : ۳۹۱

حسینعلی میرزا : ۶۸۱

حشمت خلوت - میرزا : ۶۸۱

حشمت الدوله : ۴۶۴

حکمت - علی اصغر : ۵۰۶ - ۵۳۳

حکیم اعظم : ۴۵۲

حکیم‌اللهی - میرزا جعفر : ۵۱۵ - ۵۳۱

حکیم‌اللهی - حاج میرزا محمد رضا : ۳۴۲

حکیم‌الملک - ابراهیم حکیمی : ۱۳۹ - ۴۴۶

۴۹۶

حکیم الممالك - میرزا علینقی : ۴۷۰ - ۴۷۲

حلاج : ۵۰۵

حلیمه بیگم : ۵۱۶

حمزه لئو - یوسف : ۴۶۰ - ۴۶۱ - ۴۶۲

۴۶۴

حمید - سلطان : ۴۳۷

حمیری : ۲۳۱

حیرام ابیف : ۲۰۶ - ۲۰۷

خ

دلك : ۸۵

دنداس - ویرت : ۳۲۴

دو بودیون - لونیژ : ۱۰۷

دوین : ۱۳۲ - ۱۳۳

دوراجی : ۲۱۲

دورسی - بارون : ۸۷

دوگال - یرنس فردریک : ۶۱ - ۶۴

دوگل - ژنرال : ۸۹

دولت آبادی - یحیی : ۶۳۷ - ۵۷۳ - ۵۷۴

دوستان : ۸۶

دوهار - لرد وسترز : ۱۰۷

دهخدا - میرزا علی اکبر خان : ۴۵۲

دهیان : ۲۲۶

دیوید دوم : ۸۶

ز

رئیس آقا (یاشیخ جیل) : ۳۴۰

رئیس الکتابه - محمدحسین : ۲۸۶

رئیس المظفر مستوفی : ۲۳۲

رات کلیف جیمس : ۱۰۴ - ۱۰۳

رامی : ۱۰۶

راتین - دولک : ۱۰۷

راولینسون - سرهنری : ۳۲ - ۴۲۶ - ۴۲۹

راوندی - مرتضی : ۲۳۷ - ۲۷۵ - ۴۹۴

راپن - سردلیس : ۱۳

رزم آرا - سیهبد حاجعلی : ۲۲

رسله - لردو : ۶۶

رشتی - سید کاظم : ۲۷۸ - ۲۷۹ - ۲۸۰

رشتیا : ۴۱۹

رضاخان - میرزا : ۶۸۲

رضاخان تبریزی - حاجی میرزا : ۶۸۲

رضاخان سردارسیه (رضاشاه کبیر) : ۲۲ - ۱۲۳ -

۵۳۳

رضافلی میرزا : ۳۳۴ - ۳۴۱ - ۳۴۲ - ۳۴۴ -

ن

نارسی - کنل : ۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۸

۴۴۹ - ۴۵۰

نارلی - کنت : ۸۴

ناعمی الاسلام - مید محمد علی : ۲۷۶

نالایه - ادوارد : ۱۳۴

نالزاس : ۴۷۶

نالکالیت - کنت دو : ۴۳ - ۹۰

نالوریل - کنت : ۴۸

ناتون : ۱۱۸

نانس : ۳۳۹

ناتش یزوه - محمد تقی : ۲۴۲

ناودخان - میرزا : ۳۹۱ - ۶۶۴ - ۶۸۲

ناون - لردلنز : ۵۷۳

نابیر المالك : ۴۰

نابیر خلوت - میرزا یوسف خان : ۶۸۲

نابیر همایون - میرزا محمدعلیخان : ۶۸۲

نزاگولیه - ژان توفیل : ۴۷ - ۵۹ - ۶۶۵ -

۷۳ - ۱۱۳ - ۱۱۴

زربین گفتش - علی اصفرخان : ۶۸۴

زمان خان - حاجی میرزا : ۴۷۲

زند - میکائیل : ۶۲۱

زنجانی - ابراهیم : ۶۷۸

زونیوتو : ۱۴۰

زهر - کارل : ۴۲۰-۴۱۷-۳۹۵-۳۹۴

زبدان - جرجی : ۳۷۸-۳۷۷-۳۶۵-۹۱-۸۵

۴۱۷

زمین العابدین - میرزا : ۵۲۶

زینوف : ۴۰۲

ژ

ژاک اول : ۸۷-۸۶

ژاک دوم : ۸۷-۸۶

ژاک سوم : ۸۶

ژاک چهارم : ۸۶

ژاک پنجم : ۸۶

ژاک - دمولای : ۲۶۸-۲۶۶

ژوز اول : ۸۷

ژوز پنجم : ۸۰

ژرژ ششم : ۸۱-۸۰-۵۲

ژرژ فردا : ۲۶۵

ژوبر - آینه : ۳۰۷

ژوزف بالامو : ۱۱۶

ژیاردی - ویلی : ۳۷۷

ژیبرت - ژوزف : ۱۴۰

س

سانریو - رافائیل : ۸۷

سالارالدوله : ۶۷۸-۶۴۸

سالاراسعد - محمدحسین : ۶۸۲

سالم خان : ۵۲۷

۳۵۴-۳۵۲-۳۵۱-۳۴۵

رضا کرمانی - میرزا : ۳۳۹-۳۳۶-۳۳۴

۴۱۲-۳۹۱-۳۴۱

رضی الملك : ۶۵۲-۶۶۵

رعنا : ۳۰۰

رفیع خان - میرزا : ۶۸۲-۶۶۵-۶۶۴

رکن : ۱۸۴

رکن الدوله - علی نقی میرزا : ۴۲۶

رکن السلطنه - محمد رضاخان : ۶۷۲-۶۷۰

۶۸۲-۶۷۳

رنان - ارست : ۴۱۹

ریچارد شیردل : ۸۶

ریچموند - دولک دو : ۸۳-۶۵

ریختن - ژارال : ۴۰۲

ریهون - طرد : ۸۷

روا : ۱۱۱

روبرت سوم : ۸۶

روبلو : ۳۱۳-۳۱۲

روزنگردیس : ۲۶۹

روزولت - تئودور : ۱۵۵-۱۴۶-۸۸

روزولت - فرانکلین : ۱۵۵-۱۵۱-۱۴۷

روسو : ۱۱۸-۷۶

روشنیان - کریم : ۴۹۲

رولن سن - سرپینتری : ۳۴

رومولوس : ۴۵

رومبو : ۳۰۷

رویتز - بارون ژولبوس : ۴۳۱-۴۲۹-۴۲۷

۴۸۹-۴۳۵

ز

زاهدی - حسین : ۲۲۵

زاهدی سیهید فضل اله : ۲۲

زردشنی - اردشیر جی : ۴۵۲

مناظر یوری - لردمار کیزاف: ۳۸۴-۳۹۴-۴۰۱-۴۰۸
 سامی پاشا - عبدالرحمن: ۴۲۲
 ساتتوماریا: ۲۹۵
 سان مارنین: ۸۸
 سانوا - جیمس: ۳۹۸
 سابلکس - سریرسی: ۳۰۳
 سپهسالار - میرزا حسین خان: ۲۲-۴۲۲-۴۲۶-۴۳۱
 سپهسالار - محمدولی خان: ۴۹۸
 سپهسالاری - نصراله خان: ۴۵
 شترنگ بلاکمبر - بارون: ۸۴
 سرابی - میرزا حسین: ۴۷۰
 سراج لشکر - ابراهیم خان: ۶۸۲
 سردار مدحت - عباسقلی خان جلایر: ۶۸۲
 سردار مفتخر - محمدخان لاریجانی: ۶۸۲
 سردار منصور کبلانی - فتحاله خان: ۶۶۷-۶۶۹-۶۸۲
 سرسی - کت دو: ۳۵۵
 سادات لوری - حسین: ۳۵۵
 سعدالدوله: ۶۳۵-۶۳۸-۶۵۲-۶۵۳
 سعدالملک - میرزا مهدی خان: ۶۸۲
 سعد زغلول - پاشا: ۳۷۳
 سعیدالسلطنه - آقا باقر: ۴۲۲
 سعیدخان - میرزا: ۴۴۶-۴۷۲
 سعیدی - سید غلامرضا: ۴۹۸
 سکر دج - سرتون: ۳۷۰
 سگریو بر یوز - دوگرو: ۸۳
 سلطان سنجر: ۲۳۵
 سلطان مراد: ۵۱۲
 سلطانعلی: ۲۸۹-۲۸۹
 سلیم الجوری: ۳۹۶-۴۱۷
 سلیمان خان میرزا (پس فرج اله کجوری): ۶۸۲
 سلیمان خان - میرزا (پسر میرزا علی مستوفی - آشتیانی): ۶۸۲

سلیمان میرزا قاجار: ۶۸۲
 سلیمان نبی: ۲۰۶-۲۰۷-۲۰۸-۲۰۹-۲۹۶-۳۰۰-۳۴۷
 سمیت - دکتر مارگارت: ۳۲
 سمسون: ۷۹
 سیمی - ادیب السلطنه: ۴۵۳
 سنوسی - شیخ: ۳۹۳
 سواد کوهی - رضاقلی خان: ۴۲۲
 سونین: ۸۵
 سوسکس - دورک: ۶۴-۳۲۰-۳۲۱
 سوفولک: ۶۴
 سهام الدوله: ۴۷۳
 شهروردی - شیخ شهاب الدین: ۲۵۱
 سیاح - حمید: ۶۱۵
 سیاح محلاتی - حاج: ۶۱۵-۶۲۱-۶۲۳-۶۲۴-۶۲۵
 سیدالعکما - میرزا یحیی: ۶۸۲
 سیدخلیل خان - میرزا: ۶۶۵
 سیدولی: ۲۱۸
 سیفالملک لوری - عباسقلی خان: ۴۴۱
 سیفاله خان: ۶۷۲

ش

شاپلیه: ۱۸۶
 شارقرز - دورک: ۱۱۴-۱۱۵
 شارل اول: ۸۷
 شارل دوم: ۸۳
 شاری - کنت: ۸۳
 شایبور - مهندس: ۱۱۱-۱۱۴
 شجاع الدیوان - میرزا ابوالقاسم خان: ۶۸۲
 شجاع السلطنه: ۳۵۸
 شجاع الملک: ۲۷۴-۲۹۷-۲۹۸-۳۵۳
 شعاع السلطنه - ملک میرزا: ۱۶۶-۴۵۵-۵۰۷
 شمس الادبای: ۵۱۶-۵۱۷-۵۳۱

ض

ضیاء یاشا : ۴۳۲ - ۴۴۲

ط

طالپزاده - حمزه (سردادور) : ۴۶

طالقانی - علی : ۵۰۱

طاهر تنکابنی - میرزا : ۶۸۳

طاهرخان مازندرانی : ۶۸۳

طاهری - اسداله : ۲۵۲

طباطبائی - ابوالقاسم خان : ۶۷۹

طباطبائی - سید صادق : ۳۸۸ - ۵۰۵

طباطبائی - سید محمد : ۲۵۳ - ۳۹۹ - ۶۷۲

طبيب طائی - ابراهيم خان : ۶۷۸

ظ

ظک السلطان - مسعود میرزا : ۳۳۲ - ۳۴۲

۴۰۲ - ۴۲۶ - ۴۳۱ - ۴۹۶ - ۵۰۷ - ۵۰۹ - ۵۲۲

۶۵۹ - ۵۷۳

ع

عالی یاشا : ۳۶۵ - ۴۱۰ - ۴۳۲

عباس آقا آذر بایجانی : ۶۵۰

عباس خان - میرزا (پسر تدیم باشی) : ۵۸۳

عباس خان - میرزا (پسر عبدالله خان طالقانی) :

۶۸۳

عباس خان - میرزا (پسر ابوالقاسم خان) : ۶۸۳

عباس خان - میرزا (پسر سیدجعفر خان مازندرانی)

۶۸۳

عباس میرزا - نایب السلطنه : ۲۵ - ۲۶ - ۲۷

شمس الدوله : ۲۸۳

شمس الدین : ۶۸۳

شوکت الوزراء - میرزا اسداله خان : ۶۸۳

شوازل : ۱۱۲

شهاب الدوله - اسداله میرزا : ۶۵۱

شهاب الممالک - میرزا امان الله خان : ۶۸۳

شیخ الاسلام : ۴۶۴

شیخ العجیل : ۲۲۷

شیخ علی : ۶۵۱

ص

صادق : ۳۲۵

صادق آقاي تبریزی - میرزا : ۶۵۶

صادق خان : ۶۴۹ - ۶۵۲

صادق میرزا : ۶۸۳

صالح شیرازی - مهندس میرزا : ۴۰ - ۷۳

۲۷۴ - ۲۸۹ - ۳۰۴ - ۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۳۶

۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۳۹ - ۳۴۰ - ۳۴۱

صحت الدوله - محمد اسماعیل خان : ۶۸۳

صدر - میرزا علی اصغر خان : ۳۸۹

صدرالعالی مازندرانی : ۶۸۳

صدیق السلطنه : ۶۸۳

صدیق حضرت - محمدخان : ۴۵۲

سدیقی - پرویز : ۶۳۸ - ۶۵۱ - ۶۶۸

سدیقی - غلامحسین : ۶۶۹

صفا - حاجی میرزا : ۴۳۲ - ۴۳۳ - ۴۳۴

صفا - دکتر ذبیح الله : ۲۲۷ - ۲۳۵ - ۲۴۲

صفائی ابراهیم : ۳۷۹ - ۳۸۵ - ۴۰۳ - ۴۰۹

۴۱۰ - ۴۱۱ - ۴۱۷ - ۴۴۶ - ۴۴۸ - ۴۵۸

صنیع الدوله : ۴۸۶ - ۶۵۰ - ۶۵۱ - ۶۵۲

۶۵۳

۲۷-۳۳۱-۳۳۴-۳۳۵-۳۴۲-۴۳۷-

۴۶۹

عباس علی بیگ : ۳۲۵

عباسقلی میرزا قاجار : ۶۸۳

عبدالمیانی - میرزا : ۶۸۳

عبدالجواد - میرزا : ۳۵۶

عبدالمحمید - سلطان : ۴۱۰-۴۱۱-۴۱۲-۴۱۳-

۴۱۵-۴۱۶-۴۳۳-۴۴۰-۴۴۱-

عبدالرحیم خان کاشانی : ۶۸۳

عبدالعزیز خان - سلطان : ۴۳۲-۴۳۴-

۴۴۰

عبدالفقر : ۴۲۰

عبدالکریم میرزا : ۶۸۳

عبداله - حاجی : ۳۲۵

عبداله - حاج میرزا : ۶۸۳

عبدالهخان - میرزا : ۶۶۴-۶۶۷-۶۸۳-

عبداله خراسانی - میرزا : ۳۹۱

عبداله قداح اراجانی : ۲۲۵ تا ۲۳۰-۲۷۱

عبدالناسر سرعنگ : ۱۶۷

عبداللهی خورشید حسین : ۴۱۷

عبد - شیخ محمد : ۳۶۴-۳۶۵-۳۷۳-۳۷۴-

۳۷۸-۴۱۷-۴۱۸-۴۲۰-

عبدالعابن الحسن : ۲۲۹

عبداله - شیخ : ۴۴۰

عبدل - دکتر پرویز : ۵۲۷

عبدل - منصور الملک : ۴۵۳

عرفان محمود : ۳۳۴-۵۰۴

عسکرخان ارومی افتخار - میرزا : ۲۴-۷۳-

۸۸-۳۰۶-۳۰۸-۳۱۰- تا ۳۱۴-۳۲۰-

۳۳۴

عسکالسلطان - ابوالفضل میرزا : ۶۴۰-۶۶۴-

۶۸۳

عطاش - احمد بن عبدالملک : ۲۳۱-۳۳۰-

۲۳۴

علاء - حسین : ۵۲۶

علاءالدوله - میرزا احمدخان : ۶۵۳-۶۸۳-

علاءالطنه - میرزا محمدعلیخان : ۵۳۴

علاءالملک - ۶۶۷

علم - اسداله : ۲۲-۸۲

علی آبادی - ابوالقاسم خان : ۶۷۸

علی آبادی - داودخان : ۶۸۲

علی آبادی - میرزا نصراله خان : ۶۹۰

علی آبادی - میرزا یعقوب : ۶۹۱

علی اصغر - میرزا (پسر میرزا زاده کردستانی) :

۶۸۴

علی اصغر خان - میرزا (پسر محمدحسین شیرازی) :

۶۸۴

علی اصغر خان - میرزا (پسر میرزا باقر خان) :

۶۸۴

علی اکبر خان ساعت ساز : ۳۹۱

علی خان - میرزا (پسر حاج مؤید الحکماء) :

۶۸۴

علی خان تنکابنی - میرزا : ۶۸۴

علی خان - میرزا (پسر محمدحسین) : ۶۸۴

علی خان - میرزا (پسر محمد ولی خان سیهدار

تنکابنی) : ۶۸۴

علی خان - میرزا (پسر آقا لطف علی) : ۶۸۴

علی خان - میرزا (پسر میرزا محسن خان) :

۶۸۴

علی خان - شاهزاده (پسر شاهزاده محمد طاهر

میرزا) : ۶۸۴

علی خان - شاهزاده : ۶۳۵

علیرضا - میرزا : ۶۸۴

علی زرنندی - شیخ : ۴۸۴

علی محمدخان ملایری - میرزا : ۶۸۴

علی محمدناجر - حاجی میرزا : ۴۸۴

علی قلی میرزا - (پسر شاهزاده محمد میرزا) :

۶۸۴

علی نقی شیرازی : ۳۴۲

عمادخلوت - میرزا غلامحسین خان : ۶۸۴

غلامرضا استاد : ۴۸۵

غلامرضا (پسر بر خور داریان) : ۶۸۵

غلامرضا حاجی (پسر حاج محمد حسن استغاثی) :

۶۸۵

غلامرضا خان (پسر میرزا حسنعلی خان) : ۶۸۵

غلامعلی خان - آقا میرزا : ۶۶۴

غلامعلی خان (پسر ناصر اله خان) : ۶۸۵

غلامعلی تاجر مازندرانی ۶۸۳

ف

فاج - مصطفی : ۴۴۹-۳۵۲

فاخر الدوله - میرزا علی اکبر خان : ۶۸۵

فای : ۶۶-۶۷-۶۸-۷۵-۸۲-۸۴-۹۰

۱۵۴-۲۷۰

فتح اله خان : ۶۴۵

فتح اله خان - میرزا (پسر آقا میرزا علیخان -

مستوفی) : ۶۸۵

فتح اله خان - میرزا (میرزا ولی خان) : ۶۸۵

فتح السلطنه - میرزا حسینعلی خان : ۶۸۵

فتحعلی - میرزا : ۴۶۷

فتحعلیشاه : ۱۶-۲۸۶-۳۰۲-۳۰۳-۳۰۷

۳۰۸-۳۱۳-۳۱۷-۳۲۳-۳۲۸-۳۳۰

۳۳۲-۳۴۱-۳۴۲-۳۴۳-۳۵۲-۴۲۶

۴۶۳-۴۶۵-۴۶۹-۴۸۴-۴۹۵-۵۰۵

۵۰۶-۵۰۸-۵۱۵-۵۳۱

فخر الممالك : ۲۳۳

فخر الممالك - میرزا احمد علیخان : ۶۸۵

فرانس اول - (گرواندولک توسکانا) : ۸۷

فرانکلین - بنیامین : ۷۵-۱۰۲-۱۴۳-۱۴۹

۱۵۱-۱۵۲-۴۵۵

فرج بن عثمان : ۲۲۸

فرج اله خان - میرزا : ۳۹۱-۶۶۴

فرج اله خان - میرزا (ناظم پست) : ۶۸۵

فرديك - اكوست (دوك سوسز) : ۸۰

عموتی - حسین : ۴۳۹

عبدالحمدا - میرزا ابراهیم خان طبیب : ۶۸۴

عثمان - محمد عبدالله : ۴۷-۲۳۷-۵۹

عون الرفیق - شریف : ۴۳۲

عون الممالك - میرزا ابراهیم خان : ۶۳۹

۶۳۵-۶۳۸-۶۴۸-۶۴۹-۶۵۱-۶۵۸

۶۶۷-۶۶۸-۶۶۹-۶۷۰-۶۷۲

۶۸۴

عبسی خان - میرزا (پسر رجبعلی خدان) :

۶۸۴

عبسی میرزا (پسر شاهزاده محسن میرزا) :

۶۶۵-۶۸۴

عین النظام : ۶۷۲

عین الدوله : ۴۵۰-۴۵۱-۶۷۸

غ

غفاری - ابوذر : ۴۶۹

غفاری - امین الملك : ۴۷۲

غفاری - حسنعلی : ۴۶۹

غفاری - میرزا رضاخان : ۴۷۰-۴۷۲-۴۷۵

غفاری - دکتر عنبرا : ۵۰۱

غفاری - غلامحسین خان (صاحب اختیار) : ۶۸۵

غفاری - نظام الدین = (مهندس الممالك) : ۴۵۰

غروی - شیخ محمد : ۴۱۸

غفوری - دکتر حسن : ۳۱۰

غلامحسین خان (پسر حاج میرزا حسنعلی) : ۶۸۵

غلامحسین خان شریف رازی - میرزا : ۶۸۴

غلامحسین خان (پسر حاج میرزا علی مرادی) :

۶۸۵

غلامحسین خان (پسر میرزا معصوم میرزا الممالك) :

۶۸۵

غلامرضا خان - میرزا : ۶۳۸-۶۸۵

ق

قائم مقام - میرزا ابوالقاسم : ۳۵۸

قائم مقام - میرزا یزرگ : ۴۲۳

قائمی - حسین : ۲۳۳

قاضی عسکر : ۲۵۹

قربان علیخان - (پسر میرزاخان اتزلی الاصل)

۶۸۵

قرورینی : ۲۴۲

قریب - مسبو عباسقلی : ۴۵۳

قسی - میرزا محمد : ۳۹۲

قوام التجار (میرزا اسماعیل کرمانشاهی) : ۶۶۴

۶۸۵-۶۶۵

قوام الدوله : ۶۱۶

قوام الوزاره - میرزا علی اکبرخان : ۶۸۵

قوام السلطنه : ۳۵۳

قوام همایون : ۶۸۵

ک

کایم : ۶۴

کاجنین : ۱۴۰

کادورل-دوک در : ۳۱۵

کارفان-مارکسی در : ۸۴

کارولی : ۱۲۸

کارین - لرد : ۸۳

کاستلردی - لرد : ۳۱۹

کاشانی - میرزا تقی : ۴۶۴

کاشانی - حاج سید مهدی : ۶۸۳

کاظم : ۳۳۵

کاظم خان (پسر معین همایون) : ۶۸۵

کاظم - حاجی شیخ : ۴۳۹

کاظمی - باقر : ۴۵۴-۴۵۳

کاگیلوستر : ۱۱۶

کردریک - دوک دبرک : ۸۰

کردریک - کبیر : ۱۰۹-۸۷

کردریک - لویی : ۷۹

کردریک - ویلیام : ۸۷

کردینان-دوبر-دوک : ۱۰۹

کرست الدوله شیرازی- میرزا آقا : ۶۸۵-۴۱۳

کردغی - میرزا ابوالحسن : ۴۵۳

کردغی - محمد حسین : ۴۵۳

کردغی - محمد علی : ۴۵۳-۲۵۳-۳۹۱-۴۵۲

۴۵۳-۴۵۴-۶۱۶-۶۱۸-۶۴۲-۶۸۲

کرمانفرما - حسینعلی میرزا : ۳۳۴

کرمانفرمائی - علی آستر : ۳۴۲

کرمانفرمائیان - حافظ : ۳۴۲

کردسارد - لوروس اسکار : ۱۴۰

کردهر - میرزا ابوالقاسم : ۴۳۷

کرهادپور - ۲۵۳

کریدالملک محمدعلیخان فرید : ۶۱۸

کریزر-جیجر : ۳۳۱-۳۴۴-۳۴۵-۳۵۰-۳۵۱

۳۵۲-۳۵۳-۳۵۴-۳۵۶

کری-کریستوفر : ۹۸-۲۱۲

کلاتدن - اوژن - ۳۴۳-۳۴۴-۳۵۵-۳۵۶

کلورانتن - گنت دوسن : ۶۶

کلوری - کاردینال : ۱۰۶

کن هامر : ۲۴۱

کوآد پاشا : ۴۳۲

کوریشوال - بارون : ۸۴

کوستر - سر ویلیام : ۳۲

کوهیمی - شیخ الاسلام حسین : ۳۶۵

کویتز الان - بارون : ۸۳

کیشاغورت : ۴۶-۲۱۹-۲۳۸

کیردزخان تهرانی - حاجی : ۶۸۵

کیضاله خان اصفهانی : ۶۸۳

کیلیپ - یرنس : ۸۰-۸۱-۸۲

کیندل : ۵۳

کامیابسر - پرنس ، ۱۱۹-۱۲۰
 کامران میرزا نایب السلطنه ، ۶۱۵
 کامیل ، ۱۱۸
 کاتار ، ۲۶۹
 کاتینگ ، ۳۴۱
 کاوم عبدالله ، ۶۴۲
 کتابچی خان ، ۴۴۹-۴۵۰
 کرافورد ، ۶۴
 گرانویل ، ۴۲
 کرزن - لرد ، ۱۳۱-۳۳۱-۴۲۹
 کرسٹوفرین ، ۴۷-۵۶-۵۸-۶۶
 کرکری - دکتر ، ۳۳۹
 کریمو - اسحق ، ۴۷۶
 کرومر - لرد ، ۳۸۳
 کرمول - اولیور ، ۴۷-۷۸
 کریستان - رماک - ر. آ. ، ۲۶۹
 کریم خان زند ، ۳۰۲-۴۲۳
 کریم شیرمائی ، ۵۰۴
 کریمی - احمداله ، ۴۲۰
 کستون - هاری ، ۱۳۳
 کلارد - جان مارلو ، ۱۴
 کلافل ، ۲۴۰
 کلارک - ادکار ، ۱۴۸
 کلارک - ساموئل ، ۸۷
 کلر - کنت مونت ، ۱۰۷
 کلرمون ، ۱۰۸-۱۰۹-۱۱۰-۱۱۲-۱۱۳
 کلرمونت - شاهزاده ، ۱۱۱
 کلیمین - دیو ، ۵۶
 کلیمانس پنجم - پاپ ، ۲۳۵-۲۶۶-۲۶۸
 کلیولاند ، ۶۴
 کمال الدوله ، ۴۵۹-۴۶۰-۴۶۵
 کمال الملک ، ۶۸۵
 کمال الموزارده - میرزا احمدخان ، ۶۸۵
 کندلی ، ۴۰۳-۴۰۵
 کنوکس - جیمز ، ۱۴۵-۱۵۵

کنوخ - ژنرال ، ۱۳۴
 کورچاکف - پرنس ، ۴۳۰
 کول بروک - هنری توماس ، ۳۳
 کوکس - دانیل ، ۱۵۴
 کوبوک - ادوارد ، ۳۰۱
 کوین - اتنوی ، ۶۹
 کی - جان ویلیام ، ۱۸
 کیسرا ، ۲۷۱-۲۷۲
 کیل - دکتر ، ۶۰
 کینگستون - دوک دو ، ۶۶
 کونو - ادسون ، ۲۶۶

ک

کاردان ، ۳۰۳-۳۰۷-۳۱۳-۳۱۴-۳۳۷
 کارفیله - جیمز ابراهام ، ۱۴۶-۱۵۵
 کامالی هاردینگ - وارنر ، ۱۴۷-۱۵۵
 کاولد - روبرت فردریک ، ۳۹-۴۰-۱۱۹-۱۱۹
 ۱۲۱-۱۲۳-۱۹۰-۳۱۱-۳۲۱-۳۵۳
 ۶۰۶
 کاریبالدی ، ۱۰۲
 کراز - چارلز ، ۵۷۳
 کراس - ژنرال ، ۱۴۹
 گراویل - لرد ، ۴۲۰-۴۳۹
 گرگانی - میرزامهدی خان ، ۶۵۰-۶۵۶
 گرمودی - عبدالفتاح ، ۲۸۶-۲۸۷
 گرو دوبروز ، ۱۱۰
 گری - سرادوارد ، ۴۵۶-۶۵۲
 گریستیکه - بارون ، ۸۴
 گریگوردیچ ، ۴۰۴-۴۰۵
 کلستر - کیوم دوک ، ۸۰
 کلستر - کیوم فردریک دوک ، ۸۰
 کوینو ، ۵۰۱-۵۰۲-۵۰۳-۵۲۷-۵۲۸
 ۵۲۹
 کوته ، ۱۰۲

گوستاد سوم : ۸۷

گوستاو چهارم : ۸۷

گیلان شاه - سر نیپ منوچهر : ۳۹۰

گیلان شاه - سید : ۳۹۰

گیلان شاه - هدایت اله خان : ۳۹۰

کیوم چهارم : ۸۰

لدوانزا : ۱۱۶

لوکرامبورگ - دودو : ۱۱۴-۱۱۵

لوی عباس - محمد : ۳۴۲

لیگستون - ویکنت دو : ۸۳

م

ماونستونک : ۱۲۸

مارتی : ۱۴۰

مارکویولو : ۲۳۹-۲۴۲

مارلینگک : ۳۵۶

ماریوت : ۴۴۹

ماسیون - پروفسور لویی : ۲۵۰-۴۲۰

ماکاری : ۱۱۱

ماکلفلد : ۶۴

ماکیاول : ۲۲۶

ماگنامایان : ۱۲۰

مبشر السلطان : اسدالله میرزا : ۶۸۶

مبصر الدوله - میرزا عبدالعزیز خان : ۶۸۶

مبین الدوله - میرزا باقر خان : ۶۸۶

مبین الدوله - میرزا سیف الله خان : ۶۸۶

مجبانی - فتح الله : ۳۳۱

مجدالدوله : ۵۱۵

مجدالامیاء - میرزا لطفعلی خان : ۶۸۶

محتشم السلطنه : ۶۵۷

محتشم الملك - میرزا صادق خان گیلانی :

۶۸۶

محسن خان - میرزا : ۵۷۰

محقق الدوله - میرزا عبدالله خان : ۴۵۲

۶۸۶

محمد اصفهانی - میرزا سید : ۶۸۶

محمدخان : ۳۸۸

محمدخان - میرزا (پسر میرزا ربیع خان گرگانی)

۶۸۳

ن

نویله - روك آلبانی : ۸۰

نایس - سرفراک : ۳۷۸-۳۹۵-۴۱۰-۴۰۸

۴۱۶

نایب - ژرال : ۱۱۴-۱۴۹

ناکورن : ۷۶-۱۱۳

نالاد : ۱۰۳

نالانگسیدیل : ۶۴

نار - روبرت : ۴۲۹

ناوت - باردون وردن : ۸۴

ناهوتی - ابوالقاسم : ۶۱۹-۶۲۰-۶۲۱

نایارد - سر چارلز جیمز : ۳۴ - ۴۳۴

۳۵۴

نغارستانی - بشادیرد : ۲۲۵

ناروک - مادموازل : ۱۰۹ - ۱۱۰

نارالملك - میرزا عبدالحمیدخان : ۶۸۶

نارالله میرزا : ۶۶۵-۶۸۶

نارعلیخان - پیرکلارستانی : ۶۸۶

ناربتن - پروفسور : ۴۹۶ - ۵۰۰

نارگامه - ژ : ۳۸۶

نار - لر : ۱۲۱

نارینوف - اسمیر : ۱۷۴

ناروی چهاردهم : ۱۱۱

ناروی پانزدهم : ۱۰۳-۱۰۶-۱۰۷-۱۱۲

ناروی شانزدهم : ۱۱۶-۱۱۸

ناروکد - آندره : ۱۳۴

نارینا - هوک : ۳۷۷

محمد حسین (پسر میرزا باقر بار فروش) :
۶۸۷

محمد خواجه فیض - آقا : ۵۷۳

محمد رحیم : ۳۲۵

محمد رضا خان : ۳۵۳

محمد رضا - حاج (پسر میرزا احمد فاجر
اصفہانی) : ۶۸۷

محمد رضا - حاج (پسر حاج محمد حسن بار فروش)
۶۸۷

محمد رضا - سید : ۵۱۷

محمدزاده - حمید : ۴۶۲

محمد علی : ۳۳۶-۴۸۴-۵۲۹

محمد علی (پسر آقا کوچک تاجر مازندرانی) :
۶۸۷

محمد علی آقا : ۴۷۳

محمد علی بهجت دزفولی (پسر حاج میرزا محمد
حسن دزفولی) : ۶۸۷

محمد علی خان کتاب فروش : ۶۶۵

محمد علی خان - میرزا (پسر میرزا معصوم -
میرزا المالک) : ۶۸۷

محمد علی خان - میرزا (پسر میرزا موسی خان -
رشتی) : ۶۸۷

محمد علیشاه (محمد علی میرزا) : ۳۵۳-۶۳۶ -
۶۴۳-۶۴۷-۶۴۸-۶۵۴ تا ۶۶۷

محمد علی - ملا : ۶۸۳

محمد علی - میرزا : ۳۱۶-۳۱۷-۴۸۲

محمد علی - میرزا (پسر حاج فتح اله تهرانی) :
۶۸۷

محمد علی - میرزا (پسر میرزا محمد تقی خان -
نفرشی) : ۶۸۷

محمد کاظم - میرزا (پسر میرزا محمد علی) : ۶۸۷

محمد کبیر تدبیم باشی خراسانی - سید (پسر نظام -
العلماء خراسانی) : ۶۸۷

محمد کریم فاجر اصفهانی - حاجی (پسر حاج -

محمد سلطان : ۲۳۱-۲۳۴

محمد - سید (پسر سید جعفر بار فروش) : ۶۸۷

محمد شاء : ۲۰-۲۸۱-۳۳۲-۳۴۲-۳۴۳

۳۵۵-۳۵۶ تا ۳۵۸-۴۲۳-۴۳۶

۴۳۹-۴۶۹-۴۷۲-۴۷۳-۵۰۵

۵۲۳

محمد علامه مجتهد - میرزا (پسر میرزا محمد

حسن خان علامه مازندرانی) : ۶۸۷

محمد مازندرانی : ۶۳۷

محمد - میرزا (پسر میرزا ابراهیم خان) : ۶۸۷

محمد - میرزا (پسر میرزا جعفر علی آبادی) :

۶۸۷

محمد - میرزا (پسر خسرو) : ۶۸۷

محمد - میرزا (پسر رمضان طالقانی) : ۶۸۷

محمد میرزا فاجر : ۵۰۶

محمد ابراهیم فاجر : آقا : ۶۷۹

محمد ابراهیم - میرزا (پسر محمد کریم شیرازی)

۶۸۶

محمد اسماعیل امین اصفهانی - میرزا : ۶۸۶

محمد اسماعیل تاجر قزوینی - حاجی : ۶۸۶

محمد باقر - میرزا : ۶۸۶

محمد باقر مجتهد آملی - آقا میرزا : ۶۸۶

محمد باقر مجتهد مازندرانی : ۶۶۹

محمد بیگک پاشا : ۳۲۵-۴۳۷-۴۳۳

محمد تقی میرزا (پسر حسین مستوفی) : ۶۸۶

محمد تقی خان نفرشی - میرزا : ۶۸۶

محمد جعفر - میرزا : ۶۸۶

محمد حسن (پسر علی اصغر) : ۶۸۶

محمد حسن - حاج : ۶۲۲

محمد حسن - حاجی (پسر محمد علی کاشانی) :

۶۸۶

محمد حسن - شیخ : ۴۳۷

محمد حسن خان - (پسر میرزا تقی خان) :

۴۸۶

محمد حسن خان بن محمد خان بن داود : ۳۳۲

محمدجعفر ۶۸۷۱

محمدقلی خان - مهندس راه آهن (پسر مرتضی)

قلیخان میرپنج ۶۸۷۱

محمدناصر - میرزا قاجار ۶۸۸

محمدنبی خان ۳۲۶

محمدهادی خان - میرزا (پرفهرمان) ۶۸۸

محمدهادی - میرزا (اخوی مرآت السلطان) ۶۶۵۱

محمد هادی - میرزا قاجار ۶۸۷۰

محمود - محمود ۱۶-۲۹-۷۱-۳۰۳-۳۳۱

۳۹۴-۴۱۶

محمود اصفهانی (پسر میرزا احمد) ۶۸۷۱

محمود تاجر اصفهانی - آقامیرزا ۶۷۲

محمودخان - میرزا ۴۸۵-۵۲۶

محمودخان - میرزا (پسر ابوطالب خان شیرازی)

۶۸۷

محمود - میرزا ۴۸۶

محمود - میرزا (پسر حاج محمد) ۶۸۷

محمود - میرزا اسید (محمد باب) ۴۱۸

محمود شبح ۶۸۷

محمود ندیم یاشا ۴۳۲

محیط طباطبائی - سید محمد ۴۱۷-۴۱۹

۴۹۷-۴۹۹-۵۰۷-۵۰۸-۶۳۵

۶۴۳-۶۵۸

مختارالدوله - میرزا (پسر ابوتراب خان طباطبائی)

۶۸۸

مخبرالدوله ۶۱۷

مدیرالملک - محمد یوسف خان ملایری ۶۸۸

مدحت یاشا ۴۳۹-۴۴۲

مدرسی چهاردهی - مرتضی ۳۷۰-۳۷۲-۳۷۹

۳۸۰-۳۸۲-۳۹۴-۴۱۷-۴۱۸-۴۲۱

مرآت السلطان - محمد مهدی میرزا قاجار ۶۸۷

مراد - شاهزاده ۴۴۲

مرادخان پنجم - سلطان ۴۴۰

مرزبان - دکتر اسمعیل ۶۴۱

مرتضی خان - میرزا اسید (پسر میرزا محمدنقی)

جلال الاطباء ۶۸۸

مرتضی میرزا ۶۸۸

مشاورالدوله - میرزا یوسف خان ۴۶۳-۴۷۷-۴۸۰

۴۸۰-۵۷۴-۶۱۸-۶۱۹-۶۳۶

مشتر نظام ۶۸۸

مستعان الملك (پسر میرزا اسید زین العابدین خان)

۶۸۸

مستعلی ۲۳۲

مستوفی الممالك ۴۹۱

مسعود نظام - میرزا محمدخان ۶۸۸

مسمر ۱۱۷

مشاورالملک محمودی - محمود ۴۸۱-۴۸۳

۴۸۴

مشیرالتجار - میرزا غلامعلی ۶۸۸

مشیرالسلطان - میرزا موسی خان ۶۸۸

مشیراعظم - میرزا احمدخان ۶۸۸

مشیراکرم - میرزا عبدالحسین خان ۶۸۸

مشیرحضور - میرزا احمدخان ۶۵۰-۶۸۸

مشیرالدوله - مهندس میرزا جعفر خان ۳۳۶

۳۳۸-۳۳۹-۴۲۲-۴۲۳-۴۲۴-۴۲۵

۴۲۶-۴۳۱-۴۳۲-۴۸۹-۵۳۴

مشیرالدوله - میرزا احسن خان ۲۲-۴۴۸

۴۵۱-۴۵۸-۴۵۹

مشیرالدوله - میرزا احسن خان ۴۲۸-۴۳۰

۴۳۳-۴۳۶-۴۵۲-۴۸۴-۴۸۵-۴۸۹

۵۰۰-۵۳۲

مشیرالدوله - میرزا احسن خان ۴۹۱-۴۳۷

۴۴۸-۴۵۵-۴۵۶-۴۶۵-۶۱۸

مشیرالدوله - میرزا نصراله ۴۲۲-۴۴۶

۴۴۸ تا ۴۵۱-۴۵۵

مشیرالدوله - میرزا یحیی ۴۴۶

مشیرالملک بیرنیا ۴۵۶

مشیری - علی ۳۱۰-۳۱۱-۳۲۰-۳۷۸

۳۷۹-۳۸۵-۳۹۵-۳۹۸-۴۰۵-۴۰۶

۴۰۹

معین الملک محسن خان : ۴۴۱

معین دیوان - محمد خان ، ۶۸۹

معین هما یون رشتی - میرزا احمد خان : ۶۵۷-۶۸۹

مقخم - محمود : ۴۸۲

مکدونالد : جان ۳۰۴

ملک کنیلی - ویلیام : ۱۴۶ - ۱۵۵

ملویل - لرد : ۳۲۲

ملک آراء - عباس میرزا : ۴۳۵-۴۳۷-۶۱۴

ملک التجار - حاج نصراله اصفهانی

ملک التجار - یوسف آملی

ملک زاده - دکتر مهدی : ۴۹۸-۶۴۵

ملک شاه : ۲۳۴

ملک المتکلمین : ۶۵۶-۶۵۷-۶۵۹

ملکم خان (ناظم الدوله) : میرزا ، ۴۰ - ۱۶۶

۲۷۵ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۹ - ۳۹۱ - ۳۹۲

۳۹۶ - ۴۰۸ - ۴۱۰ - ۴۱۲ تا ۴۲۴ - ۴۲۹

۴۳۱ - ۴۴۱ - ۴۴۲ - ۴۴۵ - ۴۶۱ - ۴۶۲

۴۶۳ - ۴۷۵ - ۴۷۶ - ۴۷۷ - ۴۷۸ - ۴۷۹

۴۸۵ - ۴۸۷ تا ۵۱۰ - ۵۱۵ - ۵۱۷ - ۵۱۹

۵۲۰ - ۵۲۷ تا ۵۳۱ - ۵۳۲ - ۵۴۵ - ۵۶۹

۵۷۰ - ۵۸۲ - ۶۰۳ - ۶۰۴ - ۶۰۹ - ۶۰۸

۶۱۱ - ۶۲۱ - ۶۲۵ - ۶۲۸ - ۶۲۹

۶۳۲ - ۶۳۳ - ۶۳۸ - ۶۴۳ - ۶۴۷ - ۶۵۴

۶۵۵ - ۶۵۸ - ۶۵۹ - ۶۶۴ - ۶۶۵ - ۶۶۷

۶۷۰

ملکم - سر جان : ۱۶ - ۱۷ - ۱۸ - ۲۵ - ۳۲

۳۰۵ - ۳۳۶

منتخب الملک - میرزا نصراله خان : ۴۴۶

منتخب الممالک - احمد خان ، ۶۷۹

منشرو - جیمز : ۱۵۵

منتکو - باردون دور : ۶۶ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۱۴

۱۱۸

منشو - لرد : ۳۰۳

منتصر الملک - حاجی پرویز خان ملایری : ۶۸۹

منصور گیلائی : ۶۴۵

مشیری - محمد : ۴۲۴

مصباح السلطان - میرزا عباس : ۶۸۸

مصباح الملک : ۴۴۶ - ۶۱۶

مصدق السلطنة - دکتر محمد مصدق : ۶۴۰ - ۶۸۸

مصدق العمالک نوری - میرزا عبداله خان : ۶۳۵ -

۶۳۷ - ۶۴۵ - ۶۶۹ - ۶۷۲

مصطفی خان : ۶۶۴ - ۶۶۹

مصطفی خان (پسر محمد خان اصفهانی) : ۶۸۸

مصطفی خان وزیر قشربقات - میرزا : ۶۸۸

مصطفی شیرازی : ۳۴۲

مصطفی قلی - (پسر محمدرضا) : ۶۸۸

مظاهری - پرقصور : ۲۵۳

مظفر الدین شاه : ۴۴۸ - ۴۴۹ - ۴۹۱ - ۶۲۶ -

۶۳۸ - ۶۴۸ - ۶۸۳

مظفر الملک - میرزا غلامرضا خان : ۶۸۸

معاون الدوله : ۵۱۵

معتمد السلطنة : ۴۸۶

معتمد الدوله - حاج عبدالوهاب میرزا : ۶۶۲ -

۶۶۴ - ۶۶۵ - ۶۸۸

معتمد دختر - میرزا احمد کرمانشاهی : ۶۸۸

معتمد الخاقان - میرزا اشکراله خان (قوام الدوله) :

۶۸۶

معتمد الدوله - سلطان جنید میرزا : ۶۳۲ - ۶۸۹

معتمد الدوله - فرهاد میرزا : ۵۱۷ - ۶۵۸ -

۶۶۹ - ۶۷۲

ممنند السلطان - میرزا ابراهیم خان : ۶۸۹

ممنند الدوله - بهرام میرزا : ۶۸۳

معز السلطان رشتی - عبدالعزیز خان (سردار معنی) :

۴۹۵ - ۶۵۷ - ۶۸۹

معز نظام - میرزا احمد خان : ۶۳۷ - ۶۸۹

معزی - نجفقلی : ۳۰۳

معصوم - میرزا (پسر میرزا محمد علی) : ۶۸۹

معظم السلطنة - میرزا آقاخان غفاری : ۶۸۹

معین التجار - حاجی محمد حسین : ۶۸۹

معین الوزراء - میرزا محمد علی خان : ۵۲۲

مهدی خان گرگانی ، ۶۸۹
 مهدی میرزا (پسر فرخ نغاری) ، ۶۸۹
 مهدی خان - میرزا ، ۶۶۵
 مهدی خان تبریزی - میرزا ، ۶۸۳
 مهدی خان - میرزا (پسر مجدالطباء همدانی) ،
 ۶۸۹
 مهدی خرازی - حاج ، ۶۸۹
 مهدی مجتهد - میرزا ، ۳۵۴
 مهدی علی خان : ۳۰۲
 مهدی کاشی - میرزا ، ۴۶۹
 مهدی کاشانی - سید ، ۶۸۳
 میان داد خان سیاح ، ۲۹۹
 مختفورد - ادوارد ، ۲۴۳-۳۵۴-۳۵۵-۳۵۶-۳۵۸
 میرابو ، ۱۱۸-۲۶۹-۲۷۱-۲۷۲
 میرزای شیرازی ، ۴۱۰-۶۲۵
 میشک ، دوکاف ، ۳۴۴
 میکائیل خان - میرزا ، ۴۴۴-۵۲۱-۵۷۰
 میلز - لارنس هیورث ، ۳۴

ن

نایلتون : ۱۶-۱۹-۸۸-۱۱۹-۱۲۰
 - ۳۰۳-۳۰۶-۳۰۷-۳۱۳-۳۱۴-۳۱۵
 ۳۳۲-۳۳۵-۳۳۶-۳۴۱-۴۷۳
 نایلتون - سوم : ۲۱-۴۷۳
 نادر شاه : ۳۱۶-۳۱۷-۳۲۰-۳۵۳
 ناریخ - کنت : ۸۳
 ناصرالدین شاه : ۲۰-۳۰۵-۳۵۸-۳۸۹-۳۹۰
 - ۳۹۱-۴۰۲-۴۰۳-۴۰۸-۴۰۹-۴۱۰
 - ۴۱۱-۴۱۲-۴۱۳-۴۲۲-۴۲۳-۴۲۴
 - ۴۲۵-۴۶۳-۴۶۴-۴۶۵-۴۶۶-۴۶۷
 - ۴۷۹-۴۸۴-۴۸۵-۴۸۶-۴۸۷-۴۸۸
 - ۴۸۹-۴۹۰-۴۹۱-۵۰۰-۵۰۱-۵۰۵
 - ۵۰۷-۵۰۸-۵۱۵-۵۱۶-۵۱۷-۵۱۸

منصور الملك : ۴۵۴
 منصوری ذبیح اله : ۹۹-۱۲۴-۱۶۷
 منظور الحق : ۴۲۱
 مولیو ، ۱۱۲
 موارت - لوسین : ۱۲۰
 مورا : پرنس موسی ، ۴۷۳
 مؤتمن دفتر - میرزا کریم خان ، ۶۸۹
 مؤتمن الملك - میرزا حسین خان ، ۴۵۲
 موحد - محمدعلی ، ۲۵۴
 مورتن - کنت در : ۸۴
 موریه - جیمز ، ۲۶-۳۰۳-۳۱۷-۳۱۹-۳۳۱
 ۳۳۶-۴۸۴
 موزارت ، ۱۰۲
 موسی - میرزا : ۲۳۸-۲۹۶-۳۵۶
 موسوی شوشتری جزایری - عبداللطیف : ۲۷۶
 موفق السلطنه - میرزا اسداله خان ، ۶۸۹
 موفرا السلطنه - میرزا حبیب خان ، ۶۶۲-۶۷۰
 ۶۷۳-۶۸۹
 مولن : ۱۱۸
 مولینت - ژرژال ، ۱۲۰
 موتاک - ریگنت : ۸۴
 موتاک - دوکدو ، ۸۳
 موتاکو - ویس کنت ، ۶۴-۱۵۳
 مولر دلو - جیمز ، ۱۴۴-۱۵۶
 موسی - حین ، ۴۱۹
 مونک - ژرژال ، ۷۹
 مودبری - یارون ، ۸۳
 مؤیدالاسلام - حین ، ۴۱۸
 مؤیدالسلطان - ذوالفقار خان ، ۶۸۹
 مویرا - فرد ، ۲۳-۳۰-۳۱-۳۲۰
 مهدعلیا : ۵۱۶-۵۱۷
 مهدوی - دکتر ، ۴۴۲
 مهدب السلطنه - میرزا عبدالعزیز خان ، ۶۸۹
 مهدب الملك - میرزا علی رضاخان ، ۶۸۹
 مهدی خان طبیب - دکتر : ۳۹۱

نظام الدوله - ميرزا ابونراب خان : ۶۹۰

نظام الدوله - ميرزا حسين خان : ۲۸۱

نظام السلطان : ۶۹۰

نظام الملك : ۲۳۳ - ۲۳۴

نظام الممالك - ميرزا فضل الله خان : ۶۹۰

نظر آقا - آشوری : ۴۴۲

نصرت المهي - جلال : ۲۴۲

نقيس - سعيد : ۵۱ - ۳۴۲

نقوى - سناتور : ۴۴۲

نقيب الاشراف : ۲۲۷

نوائى - عبدالحسين : ۶۱۵

نواى : ۱۴۹

نور سادق - حنين : ۳۴۳

نور فلک - دوک دو : ۶۴ - ۸۳ - ۱۵۴

نورى - ميرزا حنيفلى : ۴۳۴

نون - گنت دو : ۸۴

نيسپهه : ۱۰۲

نير السلطان - ميرزا قهرمان خان : ۶۹۰

نيکلن - وي تولداين : ۳۲

نيکلن - هارولد : ۳۲

و

وات كهين - چارلز : ۳۴

وانسن - گرت : ۱۸ - ۱۹ - ۲۱۲

وارتن : ۶۴ - ۸۳ - ۸۴

وارن - بارون : ۸۳

واشنگتن - زرز : ۸۷ - ۱۰۳ - ۱۴۴ - ۱۴۹

۱۵۱ - ۱۵۵

واعظ کاشفی - حسين : ۲۵۹

والى ميرزا : ۳۵۴

وثوق الدوله : ۴۰

وتوق حضور - ميرزا عبدالکريم خان : ۶۹۰

وحيد الملك شيبانى : ۴۵۲

ورستاني - شيخ : ۳۹۳

۵۲۲ - ۵۲۳ - ۵۲۴ - ۵۲۷ - ۵۲۹ - ۶۰۰

۶۱۴ - ۶۱۵ - ۶۱۶ - ۶۱۷ - ۶۲۱ - ۶۲۶

۶۲۹ - ۶۳۳ - ۶۳۵ - ۶۳۶

ناصر الملك : ۳۵۳ - ۳۵۵ - ۳۵۶ - ۴۵۹

ناصر خان - سيد : ۶۸۹

ناصر خسرو قباديانى : ۲۳۰ - ۲۴۲

ناظم الدوله : ۴۳۷

ناظم الاسلام کرمانى : ۴۱۲ - ۴۴۶ - ۵۰۹

ناظم العلماء ملايرى - ميرزا محمد : ۶۳۵

۶۴۵ - ۶۶۹ - ۶۷۲ - ۶۸۹

ناجى کمال : ۴۴۳

نبي خان - محمد : ۳۲۹ - ۴۲۹

نجفقلی ميرزا : ۳۴۱ - ۳۴۲ - ۳۴۷ - ۴۴۴

نجم - ابوالقاسم : ۴۵۳

نجم آبادى - حاج شيخ هادى : ۳۹۱ - ۵۲۴

نديم باشى : ۶۸۳

نراقى فرخزاد - غلامحسين : ۳۷۳ - ۴۱۶

نريمان خان : ۴۷۳ - ۴۷۵ - ۴۷۶ - ۵۷۰

نزار : ۲۳۲

نصر - سيد عليخان : ۴۵۳

نصر - سيد ولي الله : ۴۵۲ - ۴۵۳

نصر التولييه - ميرزا عباسخان : ۶۹۰

نصر الله خان لائيتى : ۳۹۱ - ۴۴۶ - ۶۹۰

نصر الله خان (پسر خان بابا خان) : ۶۹۰

نصر الله خان شيبانى : ۶۹۰

نصر الله ميرزا - (پسر ميرزا جليل نوري) : ۶۹۰

نصراله ميرزا - (پسر محمد کاظم شيرازى) : ۹۶۰

نصر الله ميرزا - (پسر ميرزا سيد اسد الله بار فروش) :

۶۹۰

نصر الله گيلاني : ۶۹۰

نصر الملك : ۶۶۹ - ۶۷۲ - ۶۹۰

نصرت الممالك - عزيز خان خواجه : ۶۹۰

نصير السلطان - ميرزا رضا قليخان : ۶۹۰

نصير همايون - ميرزا محمد حسين خان : ۶۹۰

نظام خان - ميرزا : ۶۹۰

وزیری - عبدالله : ۲۴۲

وقایع نگار - ابراهیم : ۵۰۸

وکیل السلطنه - میرزا محمد قاسم خان : ۶۹۰

ولتر : ۸۷-۱۰۲-۱۰۸-۱۱۸-۱۸۸-۲۴۰

ولتری - هنری توماس : ۳۴

ولیلی - لرد مارکوس : ۳۰۲

ولک - جرج : ۳۴۰

دولف : سردار مورد : ۳۹۴-۳۹۹-۴۰۴

۴۰۵-۴۰۷-۶۲۶-۶۲۷

ویردل : ۸۵

وینر بوز : ۴۵۲

ویسهاویت : ۲۷۱-۲۷۲

ویلا روسکی : ۱۷۲-۱۷۳-۱۷۶

ویلا اند : ۱۰۲

ویلسن : ۳۲۲۰

ویلسن : پرفسور هواس هی من : ۳۵

ویلیک - هنری : ۳۰۴-۳۴۰-۳۴۱

ویندسور - دوک اف : ۸۱

ویلیامز - پرفسور سرمونی : ۳۴

ویلیام کئی - جان : ۳۰۵

وین - ویلیامز : ۳۴

وین فیلید - A. L. : ۳۲

ویویان : ۳۸۴

ه

هادی خان - میرزا : ۶۹۰

هاردینگک سرآرغور : ۴۴۴-۴۴۵-۴۴۹

هاشم - ۳۲۵

هاشم (پسر حاجی سیداحمد) : ۶۹۰-۶۹۱

هالیفاکس : ۶۴

هامبر : ۲۳۵

هانری اول : ۸۶

هانری دوم : ۸۶

هانری چهارم : ۸۶

هانری پنجم : ۸۶

هانری هفتم : ۸۶

هانومتر - لرد : ۱۰۴

هاوار - بارون : ۸۳-۸۴

هدایت‌اله خان رشتی : ۶۲۲-۶۲۵

هدایت - صادق : ۴۴۲

هدایت - علیقلی خان : ۴۸۶

هدایت - مخبر السلطنه : ۶۳۸

هدایت - نصر البلیک : ۴۴۶

هرمس : ۳۳۸

هریکورت : ۸۷

هریو - اددوارد : ۱۳۴

هزیر - عبدالحسین : ۲۲

هگل : ۸۸

هلاکو : ۳۵۸

همارت - لارس : ۳۲

همدانی - عبدالحسین : ۴۸۴

هوتین - شرر : ۱۰۴-۱۸۴

هوک دبايان : ۲۶۵

هویموت - ویکنت : ۸۴

هبر - سر ویلیام : ۱۴

هینلر : ۱۲۳-۱۲۴-۴۷۵

هبلون - S : ۳۲

ی

یارمحمد خان - افشار قاسملو : ۶۹۱

یحیی خان - میرزا (پسر صدیق الدوله) : ۶۹۱

یحیی میرزا : ۴۶۷-۶۲۱-۶۵۱-۶۵۸

۶۹۱

یحیی خان - میرزا : ۶۳۶

یداله‌خان - میرزا : ۶۹۱

یزدی - محمد : ۱۳۹

یعقوب خان میرزا : ۴۸۷-۴۸۸-۴۸۹

۴۹۴-۴۹۵-۵۰۰-۵۰۷-۵۲۳

۵۳۱-۵۳۸

یعین السلطنه - میرزا کاظم خان : ۶۹۱

یمین نظام - عبدالحمیدخان غفاری : ۶۳۱-

۶۳۵-۶۶۹-۶۹۱

یوسف‌خان - میرزا : ۳۵۷-۶۹۱

یویوس - وئر : ۸۵